DS
٢٦٩
١٢٩٣

سپهر، عبدالحسین، ١٢٤٨-١٣١٢.
تاریخ بختیاری [طهران، ١٣٣٣]
اج. مصور.
نام دیگر این کتاب " خلاصه الاعصار فی تاریخ
بختیار" است.
در صفحات آخر کتاب: مکاتیبی که سلاطین ایران
به پادشاهان فرانسه نوشته اند.- شرح سیاحت بارون
دهود در خاک بختیاری از فصل چهارده هم تا فصل
نوزدهم.- ذکر بعضی حوادث مهمهٔ تاریخ دوره فترت
(ادامه روی برگه بعد)

DS
٢٦٩
١٢٩٣

سپهر، عبد الحسین، ۱۲٤۸-۱۳۱۲.
تاریخ بختیاری [طهران، ۱۳۳۳]
اج. مصور.
نام دیگر این کتاب " خلاصه الاعصار فی تاریخ بختیار" است.
در صفحات آخر کتاب: مکاتیبی که سلاطین ایران به پادشاهان فرانسه نوشته اند.- شرح سیاحت بارون دهود در خاک بختیاری از فصل چهارده هم تا فصل نوزدهم.- ذکر بعضی حوادث مهمهٔ تاریخ دوره فترت
(ادامه روی برگه بعد)

٥٠٠ 30
٧٩٥٩

فهرست تاریخ بختیاری

۱۱

DS 269

گرمزار [illegible]

واقعه [illegible]

در مطبعه میرزا علی اصغر بطبع رسید

7959

کتاب
تاریخ بختیاری

بسم الله الرحمن الرحیم

خداوندی را پرستش سزاست که تاریخ گذشتگان را تبصره آیندگان فرموده اخبار سلف را یادگار خلف داده و درود فراوان ارمغان آستان خاتم پیمبران و جانشینان با شوکت و شانش که هر یک سرگذشتشان ما را بهترین اندرز و بوستان ما را ثمری پرمغز است

سپس این بنده روسیاه عبدالحسین لسان السلطنه ملک المورخین میکارد در این سال خیریت مآل تخاقوی ئیل هزار و سیصد و بیست و هفت که سال سوم مشروطیت مملکت ایرانست بفرموده یگانه وزیر با تدبیر و فرزانه امیر کشورگیر صاحب السیف والقلم و حامی ممالک فرس و دیلم نگاهبان ایران و پشتوان ایرانیان جناب امنع اشرف توانا للعز والاقبال نظاماً للشوکة والاجلال حاجی علیقلیخان سردار اسعد وزیر جنگ فرزند مرحوم حسینقلیخان ایلخانی بختیاری مشغول نوشتن تاریخ و جغرافیای بختیاری شده بحمد الله تعالی باین بزرگ خدمت نائل گردیده از لحاظ انور میگذرد

باشد

باشد که این ره آورد خورد در حضرت آن دستور بزرگ مطبوع و مقبول افتد و این کتاب مستطاب را موسوم بتاریخ بختیاری نمودم تا پایندگی جهان نام این دودمان باقی و برقرار بماند اینه دعا از من و جبرئیل امین آمین باد

کتبی که در این مقصود بکار رفت

روضة الصفا جهانگشای نادری تاریخ صفویه سرجان ملکم
قاجاریه تاریخ اتابکان لرستان تاریخ کردستان از شکرالله سنندجی
جغرافیا و مسافرت یکنفر انگلیس مرآة البلدان جلد اول و چهارم
معجم البلدان مراصد الاطلاع جغرافیا چند جلد لاروس بزرگ
گنج دانش میرزا تقیخان ناظم العلوم وصاف تاریخ چنگیز
تاریخ مسعودی تاریخ پسندیده آل تیمور مطلع السعدین تاریخ گزیده
زبدة التواریخ فارسنامه آثار العجم تاریخ شیروانات
تاریخ گیلانات عبدالفتاح فومنی تاریخ گیلانات دیگر جام جم فرهاد میرزا .
دائرة المعارف تاریخ موسی خورنی تاریخ ارمنستان
کتاب شرفنامه در ذکر حال جمیع قبائل و ایلات و ظهورشان ابن خلدون
سبائک الذهب منتظم ناصری ۳ جلد کتب لغات فارسی جغرافیای لاینر
جغرافیای انگلیزه رکلوس تاریخ نادری و سلاطین مغول در هند مترجم ناصر الملک
مطلع الشمس کفایة الجغرافی حاج نجم الدوله بشرل بزرگ تاریخ زندیه

جهانگشای عباسی مؤلف اسکندربیک منشی ترکمان — سفرنامه و جغرافیای لرد کرزن — تاریخ دِل فیلیکس بزبان آلمانی — زینت التواریخ میرزا رضی خوشنویس — شرفنامه تاریخ کردستان دو جلد مؤلف شرف خان بن شمس الدین بدلیسی — لیارد انگلیس

کلام هرودوتس

هرودوتس مینویسد بختیاریها از نژاد اصلیه قدیمه ایرانیانند که در انقلاب دوم دنیا که موجب نقل نفوس از نقطه بنقطه دیگر شد در جزو احفاد نوح علیه السلام باطراف عالم پراکنده شده یعنی از محل نزول سفینه که مرتفعات ارمنستان و جبل آرارات (آغری داغ) باشد رو بمشرق حرکت نمودند ارمنستان بعد از طوفان جزو ایالت آران شده آران اصل و ریشه ایران است

جماعتی از ایشان بجنوب رود جیحون که حالا بلخش مینامند رسیدند چون ارضی وسیع و بی منازع بود و در حقیقت لدی النهرین واقع شده بود یعنی شمالش رود جیحون و در کنار رودخانه اختصاصی آنجا مسمی به دمارز بود بفال نیک گرفته بخت آر نامیدند برو بخت آر بختیار شد و چون بدوا از طرف باختر که مغرب باشد آمده بودند همجواران سابق آنهارا باختریان گفتند تا رسیدند بزمان تسلط یونانیان باران آنها انجارا بطرز لسان خود باکتریا و شهر بلخ را باکترا و رود دمارز را باکتروس نامیدند وقتی زرکسیز (افراسیاب) با یونانیان می جنگید چند دسته از

بختیاریان در تحت سرداری هیتاسپ والی خودشان در لشکر زرکسیز بودند در جنگ دارا با اسکندر یونانی که اسباب انقراض سلطنت ایران گشت میسره لشکر دارا سپرده به بوسس والی بختیاری بود دستجات او کلاه نمد و حربه کوتاه و تیر و کمان داشتند و بیشتر از دیگران مبارزت بروز میدادند اسکندر بعد از فراغت از ایران بعزم تسخیر هندوستان افتاد ارتابازوس را که یکی از سرداران نامی و معمر ایرانی بود بمنصب والی گری بختیاری اختصاص داد و قشون ساخلوی آنجارا از قشون یونانی قرار داد اسکندر هنوز مسافتی نرفته بود که یاغیان مشرقی و جنوبی بختیاری بیخبر بساخلوی مختصر آنجا حمله آورده آرتابازس را منهزم و خود را مستحکم نمودند این خبر باسکندر در مسافت شصت فرسنگ رسید در دو روز و دو شب خود را بآنها رسانید متمردین را به یاسا رسانید چندین قلعه از آنها گرفته و خراب نمود از آنجمله شهر سروپلیس را که کیخسرو ساخته بود و هم بکار لشکری میخورد و هم حیثیت شهر و کشوری داشت با خاک یکسان نمود و بجای آن شهر شهری دیگر از نو ساختند مقصودش این بود که اسم کیخسرو نماند و اسم خودش باقی باشد آن شهر را برای مجروحین یونانی و معمرین سپاه و غربای اطراف قرار داد و مقصودش این بود که یونانیها در این شهر جمع شده زاد و ولد نمایند و در موقع بروز طغیان و سرکشی یاغیان مدد و عدد یونانیان باندازه شود که کمک قشون ساخلو شوند و مانع دشمن باشند و هم چنین میخواست مردم صحرانشین آن صفحات تأسی بترتیب و مدنیت یونانیان نمایند

و مرور از عادات وحشیانه بشاهراه عدل و مروت درآید چون آرتابازوس
پیر بود برای او مواجب کافی قرار داد و امین تاسی سردار ایرانی که از مشاهیر
سرداران کاری بود بجای او برقرار میکند و قشون ساخلوی آن ثغور را اضافه
مینماید ده هزار پیاده و سه هزار و پانصد سواره ابو الجمع امین تاسی مینماید

در زمان سلوکوس سریانی بختیاری را ضمیمه ممالک خود نمود اما طول نکشید زیرا
بواسطه عدم جمعیت و اختلاف رویه بختیاریها نتوانستند زیر تبعیت او بروند لهذا آخر
علم سروری سلوکوس را سرنگون کردند و قیودوتس یونانی را که از اصل کریم بود
با پادشاهی برداشتند و استقلال پیدا کردند و باختلاف جبر تکصد الی دویست
سال سیزده نفر از یونانیان در دو طرف جیحون سلطنت کردند عقیده جناب سردار اسعد
اینست که باختری غیراز بختیاری است

لغت بختیاری

ایل جلیل بختیاری که از ایلهای بزرگ ایرانست و خاکشان مابین چهار محال و فارس
ولرستان وخوزستان واقع میباشد در تسمیه این اسم اقوال مختلفه است اینکلمه
مرکب است از دو لغت فارسی یکی بخت و یکی یار یا دآخر از برای نسبت است
در جمع الف ونون در آخر اضافه نمایند بختیاریان گویند مورخین یونان اینطور
گفته اند که این جماعت از نژاد یونانیان باشند وقتی که اسکندر یونانی بالشکر
فراوان به تسخیر ایران آمد بعد از چندی بدرود زندگی گفت در مملکت ایران شروع
بملوک الطوایف وسلوکیدها و دیگران آمدند هر دسته از لشکر اسکندر بطرفی پراکنده شدند

از جمله یک عده از یونانیها در جبال و صحاری بختیاری حالیه که معتدل چمن
داشت سکنی اختیار کردند و کلنی خود قرار دادند در حقیقت توقفشان در آنجا
بجهت خوبی آب و هوای آنجا بود گاهی که با اهالی ایران مذاکرات مینمودند ایرانیان
بانها میگفتند که شماها در فتح ایران هنری نکردید بلکه بختیاری کردید و این اسم برای باشما
آنها علم شد مؤید قول یونانیها اینکه در قیافه و اطوار این جماعت با الوار اختلاف
دارند دلیل دیگر اینکه ارامنه وگرجی در دهات اطراف بختیاری فراوانست
بقول یکی از یونانیها بعضی از گرجی های آنجا که مسلمان شده اند از یک تا بیست
شماره بزبان یونانی را میدانند بعد از تتبع از کتب تاریخ این ایل جلیل نسبشان
بملوک بویه که ساسانی الاصلند میرسد و سر سلسله ایشان بختیار عز الدوله است
زیرا که قبل از عز الدوله بختیار نامی در کتب نیست ممکن است در قدرت و
سلطنت آل بویه جماعتی از کسان ایشان در ایران پراکنده شده اند
شعبه از ایشان باسم بختیار معروف شده باشند میتوانیم از روی دقت و تجربه
معلوم داریم که این ایل ساسانی الاصل و ایرانی نژادند زیرا که در اینطول مدت
زبان ایشان مخلوط بعرب و ترک نشده و در اخلاق و حرکات ایشان آن نجابت
و اصالت ایرانیت معلوم و هویداست در حقیقت زبانشان همان زبان پهلوی
قدیم است که کیان و ساسانیان بدان سخن میگفتند بجز فی اختلاطی پهله اسم مخصوص
اصفهان وبعضی بلاد عراق عجم است

نسب بختیار عزالدوله

عزالدوله بختیار بن معزالدوله احمد بن ابی شجاع بویه بن فناخسرو بن تمام بن کوهی بن شیرزیل اصغر بن شیرکنده بن شیرزیل الاکبر بن شیران شاه بن شیرفنه بن بستان شاه بن شیرفیروز بن شیرویکث بن سبسنا (سنسنا) بن بهرام گور بن یزدگرد و باقی نسب با اردشیر بابکان ساسانی معروف است عزالدوله و کسانش در عراق عرب و ایران سلطنت داشتند در سنه ۳۶۷ هجری عزالدوله بدست عضدالدوله مقتول شد

نسب ایل جلیل بختیاری

ازاین پیش ذکر کردیم که در نسب بختیاری اختلاف است بعضی نژاد ایشان را بیونانیان رسانند جمعی بدیالمه پیوند میدهند بروایت اصح نسب خوانینشان بابا بکان لرستان میرسد اما در اینکه اصل و نژاد ایشان ایرانیست محل اشتباه نباشد زیرا که اخلاق و اطوار و اصالت و نجابت و زبان و لغات ایشان مینماید که ایشان ایرانی خالص میباشند یکی از مورخین گوید از عهد سیروس کبیر تا زمان داریوش بمناسبت مردم ایران علی الظاهر خشن سخت و جرگه کردی کاری میکرده تحمل شباهتی باکراد و الوار حالیه داشتند و در همان سلسله کوهی که در مرکز مملکت است بسر میبرده و خوش قیافه بنظر میآمده اند

دکتر ریچارد از نویسنده های معروف فرنگ مینویسد از قراریکه قیافه اهالی ایران یا فارس را در حجاریها نموده اند چندان شباهتی بیونانیها ندارند و وضع آنها جدا

کانه و مخصوص است اما آثار نجابت و عظمت در سیمای آنها ظاهر میباشد اگر در بشره آنها استعداد کامل ملاحظه نشود حالت روحانیت و تفکر و تدبر آنها مخصوص است

ما امروزه همان نجابت و اصالت و ایرانیت را بعینه در این ایل جلیل مشاهده مینمائیم که سیره قدیم را از دست نداده اند و در حفظ وطن و استقلال قومیت خودداری ندارند و بخوبی غیرت و شجاعت ساسانیت در آنها دیده میشود که در سایر طبقات مشهود نیست و هیچ شکی نیست که اهالی شوشتر و بختیاری با هم سنخیت و جنسیت کامل دارند

مورخین نوشته اند که در عهد کیان و ساسانیان اغلب شوشتر پای تخت ایران بوده و در آبادی آنجا خیلی کوشیده اند در دولت اشکانیان چندی شهر شوشتر روی به خرابی نهاد اردشیر بابکان پس از آنکه سلطنت یافت در صدد تجدید بنای شوشتر برآمد و از اغلب از نقاط ایران مردم کوچانیده بشوشتر و نواحیش از دزفول و بختیاری سکنا داد و حکم داد که در شوشتر خانه ها بسازند و نیز نبیره اش شاپور ذوالاکتاف در آبادی آنجا سعی بلیغ نمود و پل شوشتر را که معروف به پل شادروان است بساخت چنانکه آن پل را پل شاپور نیز گویند

ابتدای تشیع در بختیاری و شوشتر

ایل بختیاری قبل از آنکه تشیع در مملکت ایران رواج داشته باشد شیعی مذهب بوده و در مذهب خود کمال عصبیت را بخرج میدادند و سرایت این مذهب از شهر شوشتر بآنجا

شده در کتاب مقامات المؤمنین مسطور است که در عهد خلافت بنی امیه و بنی العباس
اهالی خوزستان معتزلی مذهب بودند تا در ابتدای مائه نهم هجری امیر نجم الدین
محمود آملی که از سادات بود بشوشتر آمده و دختر عز الدوله را که بزرگ سادات آن
صفحات بود تزویج نمود و در رواج مذهب تشیع کوشید بعضی قبول کردند برخی بعقیده
خود باقی ماندند تا در اوایل سلطنت صفویه علیهم الرحمه نور الله المرعشی باقی سکنه را
شیعه نمود و سرایت بنواحی شوشتر کرد از جمله میان بختیاریان این مذهب دائر شد
در تاریخ عضدی مذکور است زمانیکه هلاکو خان مغول بغداد را فتح کرد برادر خود بغا تیمور را
برای تسخیر واسط و بیک تیمور را برای تصرف شوشتر و نواحیش فرستاد اهالی شهر
با هدیه و آذوقه سردار را پیشباز کردند و تسلیم شدند مشار الیه وارد شهر شد و قدغن کرد
لیکن کسی متعرض اهالی نشود یکی از اتابکهای کرد معروف بتاج الدین سردار را ملامت نمود که
چرا با مردم بطور انسانیت راه میروی ایشان را بیازار تا فایده برگیری سردار گفت چون
اهالی تسلیم شدند نزیبد ایشان را بیازارم اتابک شروع به تعدی نمود باشد که سبب قتل
و غارت شود اهالی تحمل صدمات کردند و ساکت ماندند شب بعد اتابک را دردی در
امعا پدید شد که فریادش با آسمان میرفت تیمور بیک بحال رسی اتابک آمد و بحاضرین
گفت نتیجه ظلم و طمع اینست از آن پس شکم تاج الدوله ترکید تیمور گفت ایمکان شریفی است
شهری بنا کرد و اسم آنرا شوشتر گذاشت یعنی بهتر (این روایت کذب است)

در تسمیه لر

این بختیاری را لر میگویند بطریقیکه ذکر شد این طایفه از منشعبات لر بزرگ میباشند
و زبان و اخلاق و عاداتشان با اهالی لرستان افتراقی ندارد صاحب زبدة التواریخ
نویسد که لر را بدان جهت لر گویند که در ولایت مانرود قریه ایست موسوم بکرد و در آن
حدود دربندی است که آنرا بزبان لری کول خوانند و در آن دربند موضعی است که آنرا
لر خوانند چون اصل این جماعت از آن موضع برخاسته شده لران نامیده شدند
وجهی دیگر اینکه بزبان لری کوه پر درخت را لر بکسر لام گویند و جای پر درخت را
لرستان بجهت ثقالت کسره لام بدل بضم گردید وجه سوم اینکه ایشان از نسل
کسی باشند که موسوم به لر بوده ، بالجمله هر لغتی که در زبان لری نبوده از زبان دیگر
نقل میکردند در زبان لری میگویند این حروف نباشد ح خ ش ص ض ع غ ق
ولایت لرستان دو قسم است لر بزرگ لر کوچک باعتبار دو برادر که در قرب
سنه ششصد هجری بودند

ترجمه بشرل کبیر

مصنف لغت جغرافیائی بشرل کبیر مینویسد باختری   از کوههای ایالتی ایران است
که آن جبال شامل است فلات جنوب را و واقع میباشد از حدود مابین خوزستان
و لرستان بجهت کثرت جماعت ساکنین آنجا از اشخاص قوی البنیه دلیر آن
حدود و همسایگانشان سوار میگیرند و زندگی ایشان از رودخانه کارون و بعضی
رودخانه های دیگر است از آنجا میگیرند سرچشمه خود را جبال باختری نیز نامیده

میشو وبختیاری آن جبال دارای (وُلکان) کوه آتش فشانست

ترجمه از تاریخ یونان

موافق ترجمه مادموازل حاجب دختر مصطفی خان امیر معظم از تاریخ یونان در صفحه ۲۴۴ فصل اول جنگ آرابل که اربل باشد پادشاه بزرگ یعنی دارا پس از جنگ ایسوس که با اسکندر کرده بود تدارک کرده بود لشکر تازه خیلی قوی تر از سابق که تشکیل یافته بود از چندین هزار مرد که از جوانب شرقی مملکت حضور بهم رسانیده بودند از قرار طوائف ذیل ایرانیها مدیها آسیریها سیتها ترکستانیها بختیاریها هندیها

ایضاً ترجمه از لاروس

لغت لاروس مینویسد بختیاری یکی از بلاد ایران محل اقامتگاه ایرانیان بختیاریه یکی از شهرهای ایران در شمال خوزستان محل اقامتگاه بختیاریها میباشد

اجداد الوار بختیاری

مارِد یا مارْد نام طایفه باشد از ایرانیان که در رکاب اگزرسس پادشاه کیانی به یونان رفتند لباس آنها کلیچه کوتاهی بود و اسلحه آنها شمشیر و کمانی از چوب خیزران هرودوت مورخ مینویسد یکقسمت از طایفه مارِد در حوالی مملکت فارس ساکن میباشند و در آن وقت که کیخسرو کبیر میخواست به آستیاژ پادشاه مدی شورد چند طایفه از طوائف ساکنه در حوالی فارس را با خود متحد ساخت و از آنجمله یکی طایفه مارِد بود و اینطایفه همان شعبه ایست که اجداد الوار و اکراد بوده اند

یکی از مورخین میگوید طایفه مارِد از طوایف رشید جنگوی سیت یاساک یاساکزی یا تورانی است و اینطایفه در ساحل دریای خزر سکنا داشته و چادر نشین بوده و در بعضی از امکنه دیگر ایران هم اینطایفه جا بداشته اند بلکه در زمین هم اینقوم بوده اند آرین وکنت کورسین که هر دو از مشاهیر مورخین اند مینویسند شعبه از طایفه مارِد در کوهستان فاصل مابین عراق عجم میزیسته اند اینها باید اجداد بختیاریها باشند آرین از مورخین معروف اسکندر که در مائه دوم میلادی میزیسته در فصل هشتم از جلد اول تاریخ خود مینویسد زمانیکه دارا از ورود اسکندر به مدی خبردار شد قشون زبده خود را برداشته بهمدان گریخت اسکندر از اصطخر او را دنبال کرد نخست بناحیه و اقامتگاه طوائف پارتاک یا پارک رسید و آن سرزمین را نیز مسخر کرد و پارتاکها را مقهور نمود اینطایفه پارک اجداد الوار حالیه میباشند آنگاه اسکندر اکسارزز نام که از صنادید عجم بود بر آنها رئیس کرد

ترجمه از کتاب فردیناند یوستی آلمانی تاریخ ایران قدیم

صفحه سه سطر سی و پنجم الی آخر صفحه چهارم مترجم محسن خان

در کتیبه های آشوری غالباً اسم مدیها ملاحظه میشود بعلاوه اسامی بسیاری از بلاد مدها در کتیبه های مذکور نام برده شد که فعلاً محل آن بلاد معلوم نیست

اولین پادشاه آشوری که از لشکرکشی بطرف ارمنستان و مدی سخن میراند تیگلات پالاسار است (سنه ۱۱۳۰ الی ۱۰۸۰ قبل از میلاد مسیح) نیز سلمانسار (اواسط قرن نهم

قبل از میلاد) برای مطیع کردن مدیها که دعوی استقلال داشته جنگ مینمود از
قراریکه معلوم میشود در زمان بن‌ناری (۸۰۹ الی ۷۸۰ قبل از میلاد) مدها با بسیاری از
بلاد طرف مشرق در تحت اطاعت آشوریان در آمدند در کتیبه‌های تیگلات
پلازار ثانی (از ۷۴۴ الی ۷۲۶ قبل از میلاد) از طایفه ساکارتی‌ها که در حوالی سلطانیه
حالیه متوقف بوده‌اند اسم برده شد

سلاطین آشور بالاخره نتوانستند مدها را کاملاً در تحت رقیت خود در آورند چنانکه
سارگن پادشاه آشور (۷۲۱ الی ۷۰۴ قبل از میلاد) در سرحدات مملکت قلعها ساخت
برای اینکه آشوریها از تاخت و تاز طوایف مد امین باشند و نیز آسارهادن
(۶۸۰ الی ۶۶۹ قبل از میلاد) در یکی از کتیبه‌های خود میگوید هیچیک از سلاطین سابقه طایفه
مدرا نتوانستند مطیع کنند

از کتیبه‌های آشوری چنان مستفاد میشود که سلطنت مدی با ملوک الطوائف بوده
و نیز شرحی که هرودت مورخ از اعمال دیاکو قبل از جلوس وی بر تخت سلطنت خبر
میدهد ثابت مینماید که ملوک مدی استقلال تامه نداشتند و در مهمات امور بزرگترین
ملت مداخله داشته‌اند این نوع سلطنت که بزرگان در اقتدار با سلطان شرکت
داشته باشند از زمان خیلی قدیم معمول بوده و هنوز آثار آن در ایلات حالیه باقیست
کتاب مقدس زردشتیان که اوستا باشد ترتیب مملکت را در زمان سلاطین هخامنشی
بما میفهماند از قراریکه از کتاب مذکور مستفاد میشود رؤسای خانواده و رؤسای طوائف

و رؤسای قبایل و رؤسای ولایات هر یک با رعایت حق شاهنشاه امورات
خود را مستقلاً اداره مینموده‌اند طوایف کرد که فعلاً در همان خاک مدی ساکن هستند
باز ترتیب سابق خود را از دست نداده‌اند یعنی منقسم بطوائف چند میباشند که هر
طایفه خود بچند قبیله و هر قبیله بچندین خانواده تقسیم میشود مثلاً کردهای مکری منقسم
به بیست طایفه میشوند کردها به سه شعبه شعبه اولی دوازده طایفه شعبه دوم پنج طایفه
و شعبه سوم هشت طایفه میباشند کردهای دوشیک به بیست طایفه تقسیم میشوند که هر
طایفه یک رئیس یا بعبارة اخری یک بیک دارا است هر کدام از این طوائف گاهی
قریب هزار نفر جنگی مسلح میتوانند حاضر کنند

از طوایف بختیاری که با کردها از یک نژاد و در جنوب مدی ساکنند شعبه موسوم به
هفت لنگ خود منقسم به پنج طایفه است که یکی از آن طوائف بر پانزده قبیله تقسیم
میشود و شامل است بر ۴۰۰۰ خانوار افراد این طوائف نسبت برئیس خود کمال
بستگی و تبعیت را دارند مثلاً کل. بی. ریخ نقل میکند در موقعیکه یکی از رؤسای
اکراد را دستگیر کرده بودند یکی از اتباع وی هم نیز بخودی خود با آقای خود همراهی
نموده به اسارت تا بغداد رفت و بعد از بردن مشارالیه خود را تلف نمود

اما طوائف الوار که در شمال غربی محال بختیاریها تا رود کرخه ساکن و از همان نژاد
کردها و بختیاریها هستند رئیس و ایلخانی ندارند و صنفشان بترتیب جمهوری شبیه‌تر است
قانون ایلاتی طوائف افغان را که در مشرق ایران سکنا دارند نیز صحیحاً میدانم

اولاً رئیس هر خانواده مسئول آن خانواده است تقریباً ده نفر از این رؤسای
خانواده در تحت ریاست یک ریش سفید است و هر ده الی دوازده نفر ریش سفید
باز در تحت فرمان یکنفر رئیس یا قدیدار میباشند که رئیس یک قبیله میباشد هر
چند قبیله یک رئیس کل دارند که او را ملک یا میر میخوانند و این میرها از خانواده‌های
قدیم یکنفر امیر برای خود انتخاب میکنند هر ایل را که خود بچندین طایفه تقسیم میشود
خیل میگویند و هر خیلی در تحت فرمان یک خان میباشد تمام کارهای خیل با خان است
ولی خان هم بدون تصویب هیئت رؤسای طوائف نمی تواند اقدامی بکند بعضی
طوایف هم در طرف مشرق افغانستان است که خان انتخاب میکنند یعنی اتحاد
ایلاقی را ترک کرده ولی مع ذالک غالباً چند طایفه از خیل با هم معاهده نموده تشکیل
یک کندی میدهند که عبارت از اتحاد حربی باشد

پای تخت بختیاری

در قدیم الایام پای تخت و حاکم نشین بختیاری مال میر بود چندی بواسطه بعضی
وقایع پای تخت جانکی شد و آنجا مخروبه ماند در این اواخر مرحوم حسین قلیخان ایلخانی
و سردار اسعد در مال میر عمارات عالیه بنا نهاده و محل حکومت نشین است فاصله
میانه مال میر و جانکی چهار فرسنگ است

قشلاق و ییلاق بختیاری

ایل بختیاری در تابستان ییلاقشان چهارخور و در زمستان قشلاقشان ناغانست و همچنین رامهرمز

بختیاری دو تیره است چهار لنگ و هفت لنگ ولی کثرت جمعیت و اهمیت امروزه
با هفت لنگ است
چهار لنگان از محال جابلق الی جانکی و مال میر پراکنده اند
هفت لنگان تقریباً همه جای محال بختیاری میباشند
محل بختیاری مختلف است طرف جنوب و مغرب گرمسیر و قشلاق است و سمت
شمال و مشرق سردسیر ییلاق میباشد گرمسیراتش حوالی بهبهان و رامهرمز و جراحی
و اهواز و شوشتر و دزفول و جانکی است
ییلاقات کارون علیا و وسطی و آب دیز است بختیاری دارای آبهای خیلی
خوشگوار و ییلاقات مخصوص و جبال عظیمه و رودهای سریعة الجریان و مرتعهای
وسیع و استعداد هر نوع محصول ییلاقی و گرمسیری میباشد بختیاریها امروزه بواسطه
قرب جوار با عربستان دارای بهترین جنس اسبها است نفیس ترین صنایع امروزه
آنها که بتوجه مخصوص خوانینش بدرجه کمال رسیده جنس قالی میباشد که با دست بافته
میشود و با بهترین فرشهای کرمان و جوشقان همسری دارد
بهترین خطوط مواصله جاده کاروان روی است که ده سال قبل از اهواز با صفهان
کمپانی لنج انگلیس بشرکت خوانین بختیاری کشیده و مال التجاره جنوب ایران از

این راه حمل و نقل میشود و هرچند این راه عرّاده رو نیست ولی بواسطه احداث دو پل آهنین و هموار شدن گدوکهای جبال بختیاری خیلی اسباب سهولت عبور و مرور میباشد محال بختیاری در سایه تسلط خوانین در نهایت امنیت است بستگی ممتد خوانین بدربار دولت اسباب مزید امنیت و آبادانی محل و تمکن خود خوانین نیز باندازه معتدی شده است

خدمات اخیره خوانین و این ایل جلیل بدولت جدید بهترین یادگار نامیک آنهاست در تواریخ ایران

موقع جغرافیائی احوال حاضره خوانین قرب جوار محالشان بکارون و خلیج فارس و همسایگی اعراب خوزستان و قشقائی مقام بسیار مهمی در تاریخ آینده ایران برای بختیاری ذخیره کرده است رشادت ایل و کفایت خوانین اینها را در مقابل سه چهار همسایه مدعی محفوظ داشته است یکطرف لرستانی یکطرف اعراب کارون و دورق و جراحی (کعب) از سمت جنوب و ممسنی سمت جنوب مشرقی قشقائی و دولت انگلیس در قرن اخیر همیشه مناسبات حسن خود را با خوانین بمیزان لایق محفوظ داشته است — کوه گیلویه

ایذج — از معجم البلدان

بذال معجمه مفتوحه و جیم الکه و بلدی است میان خوزستان و اصفهان و در این الکه سابقا شهری معتبری ایذج نبوده حکمران این الکه تابع کسی نیست و در وسط کوهستانی واقع

کوه...

که برف زیاد میاید و از آن برفها با هواز و توابع آن حمل مینمایند آب خوردن ایذج از چشمه ایست معروف بچشمه شعب سلیمان زراعتشان با آب باران مشروب میشود خربزه آن فراوان و خوبست پل ایذج از عجایب دنیا شمرده میشود زیراکه با سنگ ساخته شده و بر روی رودی است که خشک و بسیار عمیق و بعید القعر است و در ایذج زلزله بسیار میشود معادن در آن بسیار است نوعی از قاقله در آن یافت میشود که عصاره آن برای مرض نقرس نافع است آتشکده از قدیم در آن تا عهد هرون الرشید برپا بوده و در دو فرسخی ایذج صوری است (صور بفتح صاد جمع انهار و هر آبی که دور بزند) گرداب این محل بضم الابواب مشهور است انسان و حیوانی که در این گرداب بیفتد دور میزند تا هلاک میشود بعد از آن جسدش بدون اینکه زیر آب برود با آب روان و بشط العرب میرود و انعدام رسوب و غلبه نکردن موج بر جسد از عجایب است خراج ایذج را پیش از نوروز میگیرند بر خلاف معمول سایر ولایات از نیشکر در ایذج و سایر مواضع خوزستان از هر ده من چهار من حق دیوان است قند را در ایذج برسم مکران و سجستان میسازند در غرفه یکی از کاروانسراها که در بین راه میانه اصفهان و ایذج است دو بیت مکتوب ذیل است

بَحَّ السالکون فی طلب	الرزق علی ایذج الی اصفهان
لَیتَ مَن زارها فعاد الیها	قدر ماه الاله بالخذلان

ابوسعید گفته ایذج دو موضع است یکی بلد مذکور جمعی از اولاد مهدی بن منصور باو منسوبند

دوم ایذج قریه ایست درحوالی سمرقند نزدیک کوه و ایذج خوزستان دریاچه ایست
معروف بقم البواب پل ایذج را پل خره زاد میگویند و خره زاد نام مادر اردشیر است
این پل بر روی وادی خشکی است که آب ندارد مگر در وقت باریدن باران که
درین وقت بحری عجاج میشود (وادی کشادگی میانه جبال یا قله های ریگ یا سیلگاه است
آنرا بفارسی رود گویند جمع آن اوداء و اوداء و اودیه و اوداه بقصر آخر و اودایات)
این کشادگی مقابل روی وسطحه زمین زیاده از هزار ذرع است و صد و پنجاه ذرع عمق دارد
استحکام بنای پل از آهن و سرب بوده وقتی این پل را بریده و قطع مینمایند و مدتی
بهمین حال بوده تا محمد بن احمد قمی وزیر حسن بن بویه بچند سال زحمت دوباره از ابنا مینماید
و سیصد و پنجاه هزار دینار مخارج آن میشود علاوه بر اینکه اغلب فعله ها که در آنجا کار
میکردند اهل رستاق ایذج و اصفهان بوده و بدون اجرت بحکم دیوان کار میکرده اند
از ابنیه محیر العقول است

لُرّ   از لغت فارسی

لر بضم و تشدید کوهی از اکراد در جبال میان اصفهان و خوزستان است که ناحیه باسم آنها
خوانده میشود آنها را لور بواو نیز گویند و نیز لرستان نامیده شوند

معدن ذغال از کفایت الجغرافی

در بختیاری معدن ذغال سنگ فراوانست

بجگان

دریاچه بجگان

دریاچه بجگان که دریاچه نیریز نیز گویند جریان هیچ ندارد و با آنکه چندین رود
شیرین وارد او میشود آبش شور است و هیچ ماهی ندارد و قریب پنجاه فرسخ دوره
او است و عمق رسمی آبش ۲۰ پا است   (این دریاچه درخاک فارس است)

بیشه بختیاری

درجبال بختیاری بیشه بسیار است

حیوانات بختیاری

در قریه بلباس طرف بختیاری عقرب بسیار دارد مردم روی تخت خاز منزل میکنند

حکومت بختیاری

حکومت بختیاری گاه سرجمع اصفهانست و گاه جدا با انضمام چهارمحال

قشلاق

قشلاق بختیاری در خاک عربستانست در فصل زمستان چند هزار سیاه چادر در بیابانهای
دزفول و شوشتر و رامهرمز افتاده است و بکمال استیلا دارند

رامهرمز و دمه

رامهرمز خالصه بود و حضرات خوانین بختیاری از دولت خریدند رمه های ایلخانی بختیاری را
گویند یکهزار راس مادیان عربی معتبر است از بهیان و سکلادی و شراک و دزمان
قیمت هر راس از هشتصد الی دویست تومانست رامهرمز واقع است در وسط چمنزار
خوبی که سابق جنیلی آباد بوده سرداب مسجد امام حسن عسکری از ابنیه قدیمه هنوز باقی است

۲۰۰ خانوار جمعیت دارد اهالی او متفرق‌اند بهبهانی و قشقائی و جراحی و اهل فلاحیه
و شوشتری و غیره ولی طایفه آل خمیس اعراب در خارج شهر بفاصله ربع فرسخ
سیاه چادر دارند و آثار قدیم از زیر زمین زیاد بیرون میآید و رامهرمز سابق
باغات میوه و مرکبات زیاد داشته رود جراحی مسلط است بر اراضی آنجا قابل
خیلی آبادی است سالی متجاوز از صد هزار تومان دخل دارد و در دو طرف جراحی بیشه است
بعرض دو هزار ذرع رامهرمز آخر خاک بختیاری است و اول عربستان و در زمستان
ایلات بختیاری از آنجا الی خاک دزفول متفرق‌اند و قابل سی هزار زوج گاو است
و قوت زمین تخمی ۳۰ الی ۵۰ و حاصل آنجا غله است و جوزق و شلتوک و ذرت و کنجد
رامهرمز بهبهان ده فرسخ و هشت فرسخ است و ۲۰۰ خانه وار اعراب کل عربستان
ده هزار خانوار میشوند و ده هزار سوار و تفنگچی توانند حاضر کنند
میان رامهرمز و بختیاری تلک و ایل جانکی است (رنگنه) که برنج و بختیاری است
و سر جمع بختیاری محسوب است چهار پنج هزار خانه وار میشوند و سمت خاک ادا از اول
معدن قیر است تا آخر مال میر
بختیاری واقع است مابین چهار محال اصفهان و لرستان و خوزستان و بیشتر کوهستانست
و زراعتی ندارند در مال میر که خیلی قابل است و سابق آنجا شهری بود خراب شده
مسکن اتابکان و آثار آئین زردشتیان در آنجا زیاد است از حجاری و خطوط و
غیره یکصد و هشتاد رشته قنات داشته مرحوم حسین قلیخان ایلخانی دو رشته آنها را
تعمیر کرده

تعمیر کرده و دائر نموده شلتوک کاری میکنند زراعت دیم غله تخمی ۲۰ الی ۳۰ تخم و آثار
عتیقه از گوشواره و نگین و مسکوکات نقره چهار مثقالی گاهی بدست میآید و هفت فرسخ
فاصله از آنجا بسمت اصفهان گدار بلوطک است معبر رود شوشتر و اطراف آنجا جنگل
بلوط است در آنجا آثار راه سازی قدیم باقی است و با کلک از آب میگذرند مذکور شد
که خوانین بختیاری پل آهنین بدستیاری انگلیسها آنجا ساخته‌اند راه اصفهان بشوشتر
یکی از لرستان و کیالان و دیگر از بختیاری راه اول دور است و خراب راه بختیاری
کوتاه است و امن اما باید ساخته شود تا هفت روزه میتوان از اصفهان بشوشتر رفت
جمعیت بختیاری هفت لنگ و چهار لنگ پنجاه هزار خانوار میشوند و میتوانند یکصد پنجاه
هزار نفر تفنگچی پیاده و بیست و پنج هزار سواره حاضر کنند
خانه قشلاقی ایلخانی در ناغان و ییلاق چغاخور است جلگه کارکنان سر آب کرن و زاینده رود
اول خاک بختیاری است چه صحرا و چه آبیت قارچ و ریواس و موسیر و کنگر و
کرفس مخصوص آنجا است کارکنان جائیست که خواسته‌اند آب کرن را ببندند یا قنات
یا حفر مجری وارد جلگه مورچه خورت اصفهان نمایند و خیلی زحمت کشیده و پایه هم در آب
ساخته‌اند مخارج اتمامش حالا از دویست هزار تومان کمتر نمیشود
ایل بختیاری سابق قشلاقی نداشتند از وقتی که بنا شد آنها متمد حکومت باشند در دو چول
مالیات عربستان رفته رفته رخنه نموده‌اند و قشلاق خود قرار داده‌اند و نفوذ کلی آنجا هم
رسانیده و صاحب ثروت و بضاعت کلی گردیده‌اند

الوار

الوار دو طبقه اند لر کوچک و لر بزرگ لر کوچک از اینقرار است

تعداد نفوس الوار برابر اند که هفت هشت تیره اند اقلاً دو هزار خانه وار میشوند چند

سال قبل هشت هزار بوده اند جودکی دویست خانوار است دیرکوند دو هزار

خانه وار پاپی هزار خانه وار

لر بزرگ شش هزار و سیصد خانه وار است و سابق بده هزار میرسید مصنف اشتباه کرده

حدود بختیاری (از کتب جغرافیا)

حدود بختیاری از قرار ذیل است از طرف شمال چهار محال اصفهان و لرستان

از طرف مشرق بجبال کوه کیلویه از طرف مغرب خوزستان از طرف جنوب بهبهان و ممسنی

لُر بضم اول نام طایفه از صحرانشینان که جمع آن الوار است به دو طایفه منقسمند

لر بزرگ و لر کوچک و نیز مسکن ایشانرا گویند و جمع فارسی آن لرستان است

زبان ایرانیان قدیم

سابقاً سه زبان در ایران متداول بوده یکی زند و آن لغت و لسان مخصوص دینی آنها

بوده که کتب مذهبی و علماء دین ناطق و متکلم با آن زبان بوده اند دوم زبان دری

که زبان مخصوص پارسیان میباشد سوم پهلوی که زبان مردم پهله بوده و پهله اسم مخصوص

اصفهان و اغلب بلادیست که در مدتی با عراق عجم حالیه است فردوسی میگوید

زبان کیان پهلوی بوده است زبان بختیاری تقریباً پهلوی است

ابدکرد

آب کُرند

تاریخ عالم آرا میگوید آب کرند از جبال موسوم بزبار اسر حد اصفهان و بختیاری جاریست

و جریانش بسمت جنوب و از دامنه معروف بکوه کیلویه عبور میکند و خوزستانرا سیراب مینماید

زنده رود و کوه زرد (از تاریخ حمدالله مستوفی)

آب زنده رود اصفهان از کوه زرد و جبال لر بزرگ بحدود جوی سر بر میخیزد و بر ولایت

رود بار لرستان گذشته در ولایت اصفهان و فیروزان ریزد طولش هفتاد فرسنگ است

در شرح جبال گوید کوه زرد در لرستان است معروف بزرد کوه است در حدود دیمه است

از لرستان نزدیک بنشیمن طایفه بختیاری است و مخرج زاینده رود و مجرای زاینده رود

در رود قبایل مختلفه در لرستان که در جزو لر بزرگ محسوب میشوند از اکراد نامه

در عهد سلطنت هزاراسب در لرستان چون مملکت مشحون بعدل بود قبایل مختلفه از جبل السماق

شام که از جبال غربیه حلب است کوچ کرده بلرستان آمدند تقریباً در سنه پانصد و کسری

بعد از هجرت از جمله گروه عقیلی از نسل عقیل بن ابیطالب گروه هاشمی از نسل هاشم بن عبد

مناف طوایف مختلفه از جمله استرکی مماکویه بختیاری جوانکی بیدانیان

زاهدیان علانی کوتوند بتوند بوازکی شوند زاکی هارونی آشکی

کوی لیراوی ممولی یخومی کماکشی ماسنی ارلکی توانی کسدانی

مدیحه اکورد کولارد و بعضی قبایل دیگر که نسبشان معلوم نیست

لر کوچک شعبه دوم از لران لر کوچک است که در کول بازود جای داشتند پس از

آنکه دران کول مردم اجتماع کردند هر کروهی بموضعی رفتند و بدانموضع نامبردار شدند
مثل ولان جنکردی اوتری هر قبیله از لران که در آن کول مقام نداشتند
لراصلی نباشند شعب آنها از قرار ذیل است
کوشکی کبنکی روزبهانی ساکی شادلوی داود عباسی محمد کماری
کروه جنکری که امراء لر کوچکند خلاصه ایشان از شعب سلبور نیند و از شعب دیکران
اینقومند کارند زرجنکروی فضلوی شنوندی الانی کاه کالی ورخوارکی
دری دیرارند ماکره داری امارکی ابوالعباسی علی ممالی کیخامی ملکی
خودلی مدرونی و غیر ایشان منشعب شدند اما قوم شامی اسان سی ارکی
اکرچه زبان لری دارند اصلی نیستند

چارمحال (ازمراة البلدان)

از مضافات اصفهان و چهار ناحیه است معروف بمحال اربعه از انجهت باین اسم موسوم
شد شرح هر ناحیه از قرار ذیل است

ناحیه زار

حدود این ناحیه جنوبی بشیراز شمالی بفریدن شرقی باصفهان غربی بمیزدج
حدود ناحیه کیار شمالی بمیزدج جنوبی بکندمان غربی بپشکوه بختیاری شرقی به لنجان
ناحیه میزدج جنوبی ببلوک کیار شرقی برار غربی ببختیاری شمالی بفریدن
ناحیه کندمان شمالی بمیزدج جنوبی بجاک شیراز غربی ببختیاری پشکوه شرقی بسمیرم

سوانح

سوانح متعلق بچارمحال

در ابتدا علیمردانخان بختیاری و کریمخان زند کمال اتحاد و وداد داشتند بزودی مابین
ایشان نقار درکرفت پس از آنکه کریمخان زند در سنه هزار و صد و شصت و چهار هجری
با سی هزار قشون کرمانشاهان و همدان و ملایر و الوار از پری متضم اصفهان شد که با
علیمردانخان نزاع کرده شهررا مسخر سازد علیمردانخان با قشون از شیراز بطرف اصفهان
راند و اسمعیل میرزا نامی را از احفاد صفویه با خود آورده او را شاه خواند در بلوک چهار
محال تلاقی فریقین شد بعد از جنک سخت علیمردانخان ، و کریمخان اسمعیل میرزا را
باصفهان آورده بتخت نشانید و لقب وکیل الدوله یافت
بعد از فتوحات آذربایجان خبر طغیان زکی خان زند برادر کریمخان در اصفهان مسموع شد
خبر را پنهان کرد و بطرف اصفهان راند بعد از ورود بکاشان زکی خان از نزدیک شدن
عساکر کریمخان مطلع شده بزرکان اصفهان و عیال کریمخانرا کوچانیده بطرف بختیاری رفت
کریمخان بعد از ورود باصفهان و خبر شدن وقایع برادر را تعاقب نمود و در چمن کندمان
چهار محال اردو زد شب سرکذشت فتح علیخان نامی که در ایام ذلت کریمخان از طرف
آزاد خان افغان او را تعاقب نموده و در همین یورت باو رسیده و کریمخانرا مجبور
نموده بود که بجهت سبکی در فرار طفل شیرخواره خود را با نوک نیزه از بغل با در ربوده
باب انداخته بود بخاطر او آمد از اتفاق فتح علیخان در اردو بود او را خواست و تفصیل را
یادآوری نمود پس از آن حکم قتل او را صادر کرد

جانکی

از مرآة البلدان

از توابع و متعلقات مال میر بوده است (مال امیر) مال میر همان ایذج قدیم است که حالا
خراب می باشد سه طرف مال میر چمن و یکطرف نیزار و بیشه است محل زراعت هم داشته
حالا ابنیه و عمارات که محل سکونت باشد در مال میر نیست و ایل نشین است فی الجمله
زراعت دیم دارد اطراف مال میر کوهسار و جنگل است و دارای درخت بلوط زیادی است
قنوات بسیار در مال میر بوده که حالا خراب است بعضی از قنوات را در ازمان حسینقلیخان
ایلخانی تنقیه و مرمت و آباد مینماید بهر حال جانکی بلوکیست واقع در پای کوه عظیمی که
موسوم بکوه منگشت میباشد طول اینکوه در طرف قبله تخمیناً ده فرسنگ است جانکی بطول
در دامنه اینکوه واقع است در وسط کوه امام زاده ایست که او را شاه منگشت میگویند
و اهالی امام زاده را خیلی محترم میدارند معلوم نیست امام زاده باسم کوه موسوم شده یا
کوه را باسم امامزاده نامیده اند کوه منگشت دائم مستور در برف است و در طرف جنوب
مال میر واقع شده جانکی از طرف جنوب خاک بهمئی است و از سمت مغرب منتهی میشود به
خاک رامهرمز و از جانب شمال بخاک بختیاری و میانه شمال و مغرب جانکی محدود میشود
بخاک گندزلو که از توابع شوشتر است از طرف شمال اول خاک جانکی چشمه باران گرد است
که دو دهنه سنگ آب دارد از باران گرد تا قلعه تل که حاکم نشین جانکی است یکفرسخ است
قلعه تل از بناهای محمد تقی خان بختیاری چهارلنگ است که در عهد فتحعلیشاه بر روی
تلی که تقریباً پنجاه ذرع ارتفاع دارد بنا نموده و معروف بقلعه تل شده والا تل را بالضم

تلفظ

تلفظ کرده تُل میگویند اینقلعه دارای چند برج است چاهی بالای تل حفر کرده اند که اهل
قلعه از آن آب میکشند این تل در وسط جلگه میباشد میانه باران گرد و قلعه تل
بقعه ایست معروف بجنگ سوار در قلعه تل هم چشمه ایست که بقدر چشمه باران گرد آب
دارد از قلعه تل تا باغ ملک که یکی از آبادیهای جانکی است دو فرسنگ است باغ ملک
سکنای طایفه زنگنه است اینطایفه زنگنه قبل از نادرشاه افشار در کرمانشاهان سکنی
داشتند در زمان نادرشاه باینولایت آمده اند آثار خرابه و بیوتات معتبر در باغ ملک دیده
میشود و آن آثار را اهل بلد منجنیق میخوانند تپه در بالای سر منجنیق هست و بقعه دارد که آنرا
امیرالمؤمنین مینامند دو بقعه دیگر نیز در آنجا هست یکی معروف بدانیال خلیل و دیگری
مشهور بقاسم علی رود کوچکی از کوه منگشت از طرف قبله سرازیر و جاری میباشد یکی
از قراء معتبره جانکی ابوالعباس است این دهکده خیلی معتبر بوده آثار ابنیه و عمارات و
کاروانسرا و حمام و مسجد که از گچ و سنگ ساخته بوده اند در آن پدیدار است بقعه دارد
که آنرا سبز بخش میگویند قریه ابوالعباس از آب رودخانه مزبوره مشروب میشود پس از
آنکه رودخانه اینقریه را مشروب کرد بباغ ملک میآید و بطرف قبله میرود و تا برامهرمز
و از مزارع جانکی دیگر جائی از این رودخانه مشروب نمی شود از باغ ملک تقریباً چهار
فرسنگ که گذشتی میداود است طایفه ممبینی که از ایل جانکی میباشند در میداود اقامت
دارند و اینمحل از قدیم مسکن اینطایفه بوده است
رودخانه که از کوه منگشت جاری شده بطرف اقامتگاه بهمئی میرود و املاک آنهارا مشروب

میکند بمیداود و نیز میاید و اراضی میداود هم از آن آب مشروب میشود در میداود آثار ابنیه و علائم آبادانی قدیم مشهور نیست از میداود تا سرله نیم فرسخ است طایفه کرد کمه در سرله سکنی دارند آب سرله از چشمه ایست که آنرا برم جمال میگویند و تخمیناً ده سنگ آب دارد و آثار ابنیه خرابه از سنگ و گچ در کوه است این آب هم از سرله برامهرمز میرود آخر خاک جانکی بیک است که تا سرله دو فرسخ میباشد و آخر خاک جانکی و اول خاک بهبهی از ولایت کوه کیلویه است از محالات جانکی گلگیر است اینمحال نیز آخر خاک جانکی است بطرف شوشتر و معروف بزیرکوه جانکی است محلی است وسیع و چند رشته قنات خرابه در آن دیده میشود و چمن گل و گیاه زیاد و در این محل میرود آنرا محال گلگیر مینامند تلی در وسط اینمحل است و پائین تل چشمه که آب آن قلیل و بقدر کفایت دواب است و فاضلی ندارد که بدان زراعت کرد توله و جاروب هم که در صحرا است از زیرکوه جانکی است در اینمحل زراعت دیم میشود پیشتر که آبادی جانکی بیشتر بود ایلات بگوند در توله و جاروب اقامت داشتند حالا زراعت درستی در آن نمیشود طایفه کندزلو که از طوایف شوشتر است پیش از این در جانکی سه هزار خانوار بودند ولی حال ششصد خانوار از آنها باقی است و مابقی متفرق شده اند جمعیت جانکی همه جهت هزار خانوار است برنج جانکی معروف است و کمال امتیاز و خوبی را دارد عطر و رایحه برنج جانکی امتیازی دارد در یکصد ذرع فاصله اگر برنجش را بپزند عطرش استشمام میشود در سر چشمه معروف بشعب سلیمان دو صورت در سنگ منقور است در سفرنامه بارون بور نایب سفارت روس که بآن ناحیه سفر کرده شرح دو صورت باعین

آنها مسطور است

آنها مسطور است خلاصه لوحه اول که در طرف یمین است پنج صورت میباشد و آن پنج صورت عبارت است از یکزن و دو طفل و دو مرد و دو لوحه دویمی که طرف یسار است یک طفل است در میان دو نفر که یکی باید مرد باشد و دیگری زن البته وضع و طرز این اشکال منافات و بی شباهتی را بصور بیستون و اشکالی که در کوههای فارس و طاق وسطام و تخت جمشید و غیره میباشد دارد یعنی مطلقاً شباهتی بصور پارسیان از طایفه کیان و ساسانیان و غیره هم ندارد بعلاوه بر لباس خط میخی رسم شده آب مال میر از شعب سلیمان است از وضع حالیه مال میر معلوم است که شهر بسیار بزرگی بوده حالا مال میر و چلایجان جزو بختیاری است و از معارف طایفه بختیاری در این عصر حسین قلیخان بن جعفر قلی خانست که ایلخانی کل بختیاری چهارلنگ و هفت لنگ میباشد و از معارف قدیم یکی محمد تقی خان چهارلنگ بانی قلعه تل و یکی علیرضا خان که از بنی اعمام محمد تقی خان بوده است

نگارش میرزا عبدالرحیم خان کاشانی

چونکه تاکنون کتابی در خصوص تاریخ و چگونگی این سمت از دلیران که یکی از طوایف ساده آزاد و شجاع در آن سکونت دارند و از جهت پولتیک و ثروت نهایت اهمیت را دارا است تالیف نشده و حتی ذکری از آن که مفصل و قابل نقل باشد دیده نشده است لهذا میتوان آنچه که
در خصوص تاریخ و چگونگی آن نوشت فقط وضع حالیه ساکنین آن دیار و اخلاق و عادات آنها و طریق زندگانی و جغرافیائی آن میباشد لهذا نگارنده عبدالرحیم کاشانی که در سنه ۱۳۲۳

از راه اصفهان به اهواز رفته و خط طولی از میانه ممالک بختیاری در مدت پنجاه روز طی نموده خالی از مناسبت نمیداند که فی الجمله شرحی از آن را ذکر نماید

در بیست و پنجم ذیقعده ۱۳۲۳ که در وسط زمستان بود از اصفهان به اهواز از راه بختیاری با قافله قاطردار که تنباکو برای شرکت رژی اسلامبول موسوم به میباشد توسط اداره لنچ اخوان حمل میکردند عازم شدم رود زاینده رود در همه جا دیده میشود گاهی یک فرسنگ از جاده دور است و گاهی قریب بجاده واقع شده در کنار آن همه جا آبادی و دهات پر نعمت و صفا و خوش آب و هوا دیده میشود و از آن جمله محال لنجان است که قریب یکصد و هشتاد پارچه ده بزرگ و کوچک میباشد و غالب زراعت آن از آب زاینده رود است که مادّه های بزرگ و کوچک از آن منشعب میشود زراعت مینمایند و غالباً جادّه صاف و هموار است و گاه گاهی از دامنه تلال تپه های کوچک که در راه واقع اند عبور میشود و کثرت انهار و جویهای آب از صافی و همواری راه میکاهند کم کم جلگه مبدل به ناهمواری میشود و آخرین منزلی که در جلگه واقع است قریه بوئی میباشد که قریب هزار نفر جمعیت دارد و ساکنین آن مخلوط از دهقانان اطراف اصفهان و بختیاری و غیره می باشد چونکه غرض ذکر بختیاری و ممالک آن میباشد لهذا از شرح اینها صرف نظر نموده بطور مجمل ذکری از آنها نموده

قریب دو فرسنگ از بوئی که دور شدیم به اول کوهستان بختیاری رسیدیم آن دره که از آن داخل بکوهستان میشویم موسوم به تنگ دزدان است چونکه از یکطرف منتهی به

جاده شیراز میشود و همیشه از قدیم الایام اشرار ایلات شیراز و لرستان و غیره در این تنگ بکمین مسافرین و قوافل مال التجاره نشسته و عابرین را از دارائی خود محروم میساخته اند و جلوگیری در این مقام که محل تلاقی چندین طایفه است بسی مشکل بوده و از قدیم الایام موسوم بتنگ دزدان شده است بقدر نیم فرسنگ که داخل تنگ شدیم دیگر کم کم راه روی به بلندی نهاد و دیدیم قریب سه چهار زرع برف آمده و عبور مشکل شد و راه گاهی صاف و گاهی ناهموار پست و بلندی دارد قریب پنج فرسنگ راه است تا ده نوئی الی اورجن قاطرداران اهل اورجن بودند و چون سفر بزرگی که اقلاً دو ماه طول دارد در پیش داشته هشت روز در خانه خود اطراق کردند هفته جان دهی است بزرگ و قریب هزار نفر جمعیت دارد و بالنسبه میوه کم است و عمده حاصل آنجا بیشتر گندم و جو و حبوبات دیگر است زمستان بسیار سرد است و در تابستان آب و سبزه بسیار دارد مردم آنجا غالباً زارع و چارپا دارند معیشتشان از زراعت و حمل و نقل از خوزستان و عربستان به اصفهان و غیره میگذرد هیچ حرفه و صنعتی دیگر ندارند بندرت گلیم و جوال و غیره میبافند قاطردار ما شخص متمولی بود و قریب هشتاد قاطر غیر از زمین و آب و خانه داشت اهل این ده میل به تحصیل دارند

ولی اسباب تحصیل و کسب علوم برای آنها مهیا نیست لهذا به خواندن و نوشتن خط فارسی قناعت کرده اند پس از توقف هشت روز روز نهم حرکت کردیم پس از اندکی طی مسافت برف شدیدی باریدن گرفت و از سرعت ریزش برف قوه حرکت نماند

بمنزلی که مقصود بود نرسیدیم و ناچار در بین راه بقریه که موسوم به بوجی بود رسیدیم
این ده قریب دویست و پنجاه نفر جمعیت دارد مردم آن بسیار فقیر و پریشان هستند
و ابداً حرفه و صنعتی ندارند تقریباً شش ماه از سال را بیکار هستند ولی در این مدت
بهیچ شغلی اقدام نمیکنند و بقدری اسباب زندگانی و کسب نایاب است که اگر
بخواهند هم بخودی خود نمیتوانند حرفت و صنعتی پیش بگیرند در اطراف و حوالی این قریه
چند قریه دیگر هست از آنجمله پیرادمبه که قریب هشتصد نفر جمعیت دارد و چند قریه دیگر
که ساکنین آنجا ارامنه میباشند و بالنسبه بمسلمین غنی‌ترند چونکه حکام و ضابط کمتر
با ایشان ظلم و اجحاف میتوانند بنمایند اهل این قریه و کلیه بختیاری به اندازه مردمان ساده
و بی اطلاع هستند که هر کس بلباس نوکر باب باشد و کلاه او نمدی نباشد فرض خارجی
میکنند و عموماً فرنگی و ارمنی می پندارند قریب بغروب وارد اینده شدیم یک کاروانسرا
داشت که تمام اطاقهای آن خراب شده و قابل سکنا نبود و از هر کس منزل خواستیم
گویا وهم داشتند و ما را اجنبی و فرنگی پنداشتند و راه نمیدادند و تا نزدیک
غروب معطل و سرگردان در میان ده مانده بودیم و برف بشدت میبارید عاقبت
پیرمردی از اهل قریه بمنزل خودش ما را دعوت نمود و راضی شد که از ما پذیرائی
نماید ولی بعد معلوم شد که از شدت فلاکت و اضطرار بوده است ما را بخانه خود برد و این خانه
دارای دو (سیخه) یعنی اطاق تنگ کلی تاریک و یکطویله بود یکی از این اطاقها متعلق
به پیره زنی بود که میگفت پنج پادشاه بیاد دارم از قرار معلوم قریب صد و دو

سال عمر داشت پیره زنی خندان و خوش صحبت و متعارف و اقوام و آشنا
هیچ نداشت و تمام دارائی او قریب هفتاد هشتاد من گندم بود که اینها را
در زمستان ببایرو ناقین مضطر بقرض میداد و در سر خرمن کیلی دو کیل واپس
میگرفت و خوراک او در مدت سال فقط نان خشک بود و واضح است که چائی
و دخانیات هرچند سال هم شاید نمی چشید میزبان ما هنوز از این ضعیفه فقیرتر
بود چه مقداری گندم دارد از این عجوزه بعاریت گرفته و خورده و باز از برای
قوت لایموت معطل و مضطر مانده بود خود و زن و دختر و پسرش تا مدتی که در آنجا
بودیم از ما خدمت مینمودند و ناچار ما هم از ایشان نگاهداری میکردیم شب اول
که خوابیدیم صبح بقدری برف آمده بود که در اطاق باز نمی شد تا آنکه برحسب بسیار
برف پشت در که قریب یک زرع بود دفع کردند و در باز شد
چهار شبانه روز برف خیلی شدید میبارید و پیران ده میگفتند که چهل سال است
چنین برفی دیده نشده است برف قریب یک زرع و نیم در روی زمین و تمام
راهها مسدود شده بود اهل ده از بودن ما خبردار شدند و هر روز جمعیت زیادی
برای مداوا و تماشای ما ازدحام میکردند (در این ولایات لرستان و بختیاری
طبیب و دوا نیست و بیچاره ها هر وقت مسافری عبور نماید چند جبا که کهنه داشته
باشد او را طبیب فرض میکنند و هر چه او از این امر ابا و امتناع جوید از نبودن
طبیب و دوا با او ملتجی و متمسک شده و دوای هر دردی را از او میخواهند من جمله

از دوا همراه داشتم امراض ساده مثل زرده زخم و سودا و کچلی و تب نوبه وغیره را معالجه نموده دوا میدادم لهذا مرید بسیار داشتم و هر روز از صبح تا نه از شب مرا تنها نمیگذاشتند) راه بکلی مسدود و ما ناچار هشت روز در این قریه متوقف شدیم مکاریان که تا چهل روز بعد از عید دیگر از این راه عبور ممکن نیست بارهای خود را در خانه گذارده به هفته جان مراجعت کردند من و میرزا محمد علی اصفهانی که از اجزاء اداره لنچ اهواز و همسفر من بود ناچار بایستی از پی ماموریت خود برویم و نوبه پیاده رفتن شد چه زندگانی در این دهات بسیار صعوبت علاوه بر این وجوهات و خرجی فقط برای راه همراه داشتیم و اسباب و لوازم سفر خیلی مختصر بود روز هشتم در این دهات مجاور بواسطه عروسی وغیره از دهات اطراف آمد و شد زیاد شده و برف جاده قدری کوبیده شده بود

روز نهم جمعی از سوداگران شوشتری و بختیاری وغیره در این قریه مجتمع شده و باهم قرار گذاشتیم که هر طور هست از این دامنه که با اینکه برفش زیادتر است عبور نمائیم و خود را به قلعه مامکا بمسافت دو فرسنگ که ساکنین آن ارمنی هستند برسانیم شاید از آن به بعد برف کمتر باشد

اول طلوع آفتاب حرکت کردیم قریب هشتاد راس قاطر و الاغ و اسب و سی نفر جمعیت مسافر بود تمام پاتوه و کالک بسته در جلو قافله پیاده برفها را با پا میفشردیم که سخت شده قاطرها بتوانند از روی آن عبور نمایند و برای اینکه بقارئین تصدیع نداده این فاصله دو فرسنگ راه را در دوازده ساعت پیمودیم در حالتیکه پیر و جوان آقا و نوکر

مکاری و زن

مکاری و سرنشین همه تمام این مدت را مشغول بار و بار کردن و بستن و قاطر از برف بیرون آوردن و برف کوبیدن بودیم و مقارن غروب بقلعه مامکا رسیدیم بطوری از شدت زحمت و تقلا خسته و کوفته که سر از پا و پا از سر نمی‌شناختیم چند نفر مسلمان که در این قریه سکنا داشتند ما را بخود راه ندادند و عاقبت کدخدای ارامنه که جوان رشیدی بنظر میآمد چه نمود بانه ما را بخانه خود برد و از مهمان نوازی و ادب خود و خانواده خود ما را شرمگین ساخت خانه و منزل بسیار نظیف و پاکیزه ظروف و لباس تمیز ما را پذیرائی نمود هر چه خواستیم قیمت سیورسات راحتی با اسم تعارف اشیا یا دکاری باور د نمایم نپذیرفت ارامنه در این ده کلیسا و مدرسه دارند و ادب و معرفتشان بیش از دهاقین مسلمین است متمول آنجا نیز بیشتر است و باهم دوست و با یکدیگر همه گونه همراهی و مواسات مینمایند ولی هیکل و وضع زندگانی آنها نیز مثل بختیاریها است صبح دیگر از قلعه مامکا من و رفیقم میرزا محمد علی تنها با یک قاطر و یک مادیان حرکت کردیم سایر همراهان در اینجا ماندند و گفتند عبور ممکن نیست

آن روز تا غروب بزحمت زیاد خود را به دستنار رسانیدیم این قریه قریب سیصد نفر جمعیت دارد ولی چنانچه سابقاً اشاره شد اهالی این قراء به حرفت و صنعت خو نگرفته اند و بواسطه نبودن راه و دور بودن از مصرف اگر زمانی هم صنعتی داشته اند بمرور از میان رفته لهذا شغل مردم فقط زراعت است آنهم با اسبابهای ناقص و بی علمی به حدی که نان خود شان را تهیه کردند و دیگر کاری ندارند و اوقات خود را به بطالت میگذرانند و بنابراین فقیر و

ویرنیان هستند و تمول آنها منحصر بچند راس قاطر و کاو و کوسفند است از دستنا تا
شلمزار دو فرسنک است و اینقریه نیز مثل قریه قبل است دو شب در دستنا توقف کردیم
خبر آوردند که تنک درکش ورکش سخت مسدود شده و از کثرت برف راه عبور نیست
ولی از اینطرف جناب سردار اسعد در جونقان که قریب یکفرسنک است با تنک منزل
داشتند عده زیادی از دهاقین اطراف را فرستادند که برف تنک را رچ بزنند یعنی
با پا بکوبند که برهم فشرده شود و بشود از روی آن انسان و قاطر عبور نماید دهاتیها بما
نصیحت کردند که راه مسدود است و رفتن امکان ندارد زیرا که شماها دو نفر بیش نیستید
و همینقدر که آفتاب از نصف النهار روی بمغرب کند هوا سرد میشود و کاه باشد که دست
و پا را برف بزند ناقص نماید یا آنکه کلیه جان در خطر است ولی این دوست همسفر ما حالت
غریبی داشت مثلا منزلی که هشت فرسنک مسافت داشت قبل از رفتن میکفت من
از این راه عبور کرده ام یکفرسنک جزئی است بعد از آنکه طی میکردیم معلوم میشد که هشت
فرسنک بوده لهذا الان گفت تنک درکش ورکش یک میدان کوچکی بیش نیست و آنطرف
تنک گرمسیر و خشک است خود تنک هم گرم است و برف نمی ماند و میتوانیم در یکساعت
عبور نمائیم من هم که اول جوانی و همیشه خوش داشتم که خود را بخطر بیندازیم و ابداً ملاحظه
و مآل بینی ورا اقدام بکارهای سخت میکردم لهذا عازم حرکت شدیم و اما اولین اشکال
آنست که خود را بتنک برسانیم و در اینجا تقریباً راه صاف و جلکه است ولی قریب
یک ذرع برف بر روی هم انباشته شده است و دهاتین کفتند که چون روز آفتاب است

روی برفها

روی برف ها آب میشود و شب که هوا سرد شد روی برف آنچه آب شده منجمد میشود
و سخت میکردد و تا آفتاب بالا نیامده است ممکن است از روی برف عبور نمود لهذا
صبح روز نیم در هنکام اذان در حالتیکه هوا در منتها درجه برودت بود برخاسته و
هرکدام مال سواری خود را برداشته بطرف تنک روانه شدیم یک خوراک جو برای مالها
و قدری نان و تخم مرغ جوشانیده همراه برداشتیم قریب دو فرسنک از روی برف
راه طی کردیم و همه جا راه خوب بود و اشکالی فراهم نیامد و برف از هم در نرفت تا آنکه
آفتاب کم کم بظهر رسید و حرارت آفتاب به برفها اثر نمود و همینطور که قاطر و مادیان
ایستاده بودند چهار دست و پای آنها فرو رفت و اول اشکال و بدبختی شد بار آنها را
برداشته و دو نفر با زحمت زیاد از برف بیرون آوردیم و در جای دیگر قرار دادیم
هنوز بار بر کول آنها نگذاشته مجدداً فرو رفته از دو ساعت قبل از ظهر تا سه ساعت بعد
از ظهر تمام مشغول همینکار بودیم و چون مسافتی از دستنا دور شده بودیم و برف
هم آب شده دیگر بهیچوجه امکان برگشتن نبود و از اینطرف قریب یک میل بیشتر به تنک
نمانده بود و ما میخواستیم خود را به تنک برسانیم چونکه صبح پیاده از ما عبور کرد و کفت
قریب دویست نفر در تنک مشغول رچ زدن هستند ولی در اینوقت که بیش از یکساعت
و نیم بغروب نمانده بود از دور دیدیم که رچ زنها از تنک مثل دفیله سرباز بیرون آمده
و بطرف دست چپ رفته و معلوم شد که بمنزل خود جونقان برمیگردند و دیگر وقت
بیرون ماندن نمانده است من نگاه ناامیدانه بطرف آنها نموده هرچه خواستم با دست

با آنها اشاره کنم که بکمک ما بیایند و آواز کنم دیدم بعد مسافت مانع است و آنها ملتفت نمیشوند از یکطرف آفتاب بسرعت تمام بطرف مغرب میرود و قدری با خود تأمل نمودم دیدم اگر اندکی دیگر تأمل نمایم هر دو باید در این صحرا ترک جان گوئیم بی سبب و محققاً اگر بمانیم شب را بصبح نخواهیم رسانید با رفیق خود قدری تغیّر نمودم که تو گفتی من اینراه ها را میدانم و نمیدانستی و از جهل من و خود را در چار این زحمات نمودی الحال وقت درنگ نیست باید مالها را گذارد و بزودی خود را بده رسانید از من اصرار و از او انکار بود و میگفت هر طور هست امشب خود را به تنگ میرسانیم و در تنگ غارهای بزرگ هست در یکی از آنها شب را میمانیم و صبح زود برخواسته از تنگ عبور میکنیم دیدم چه حاصل است جعبه لوازم التحریر و یک بسته لباس برداشته ما بقی را گذارده بطرف دهنه تنگ روانه شدم که خود را بجاده کوبیده رسانیده و بزودی خود را بآبادی برسانم قریب پنجاه قدم که دور شدم ترس بر میرزا محمد علی مستولی گردیده صدا زد بایست منهم میآیم او هم قدری لباس و غیره از بار برداشته خود را بمن رسانید در اینحال چون هر لحظه بغروب نزدیک تر میشد اضطراب و عجله ما زیادتر میگردید باندازه که قاطر و مادیان که تا گردنشان در برف فرو رفته بودند و ما جل و زین و بار آنها را باز کرده بودیم که آنها را از برف بیرون بیاوریم بهمان حال گذاشته رفتیم و آنقدر وقت نمانده بود که آنها را از برف بیرون بیاوریم و بپوشانیم و جو در جلو آنها بریزیم و لوازم سفر را که روی برفها درهم ریخته بود جمع نمائیم با خود اندیشیدیم که هر چه باشد جان انسان از حیوان عزیزتر است و با سرعت هر چه تمامتر در میان برف

مشغول شناوری بودیم هر یک لوازمیکه برای خود همراه برداشته بودیم قریب شش من میشد و اینوزن بر وزن خودمان افزوده و برف هم بکلی نرم شده بود تا کمر به برف می‌نشستیم افتان و خیزان خود را بپای تنگ رسانیدیم یعنی باید از دامنه بالا رفته و داخل در راه شد هیچوقت این نکته را فراموش نمیکنم زیرا که خیلی راه نشیب و بلند بود و ما بزحمت زیاد قدری خود را از این دامنه بالا میکشیدیم که یکدفعه برف از زیر پا سست بود و در میرفت و ما غلطان دوباره بپای این دامنه میرسیدیم و کلیه این دامنه بیش از صد قدم ارتفاع نداشت ولی متجاوز از نیم ساعت ما را معطل داشت بالاخره بزحمت و مشقت خود را بالا کشیدیم و داخل جاده کوبیده برف شدیم با وجود اینهمه صدمات که قریب یازده ساعت تمام مشغول بوده‌ایم و جز نان خشک و دو سه تخم جوشانده خوراکی نکرده بودیم حتی آب هم نیافتیم و در عوض آب هم برف میخوردیم در اینحال اکنونکه قریب سه ربع بیش بغروب نمانده است بارها را بر کول گرفته از ترس جان یورتمه کنان میدویدیم و حقیقتاً نمیدانستیم که از اینجا که دهنه تنگ است تا جونقان چقدر مسافت میباشد در اینراه همه جا جاده با منتهای سلسله های تپه ها تلاقی مینماید گاهی راه را کج و منحرف مینماید بطوریکه ما بیش از پانصد قدم جلو خود را نمیتوانیم ببینیم و بهر لحظه امیدواریم که عقب این تپه که در جلو است حتماً محل جونقان است در حینی که از پیچی عبور میکردیم دیدیم حیوانی در میان جاده کوبیده شده که قریب نیم ذرع از سطح برف پائین تر مینمود و با کمال شتاب بطرف ما میآید در اول گمان کردیم روباه است ولی کم کم

نزدیک شد دیدیم یک گرگ بزرگی بقدر سگهای بزرگ شکاری نفس زنان و پای
کوبان باستقبال میآید ما هیچیک حربه از برای دفاع همراه نداشتیم فقط حربه من یک
قبضه چاقوی جیب است که قاشق و چنگال هم دارد و حربه میرزا محمد علی هم نی قلیان است
که همراه خود برداشته ما چندان اعتنائی بجناب گرگ نکردیم بلکه بر سرعت راه افزودیم
و کم کم حرکت ما حرکت حمله شد گرگ هم همه جا دوان میآمد تا بقدر هشت قدم با ما نزدیک
شد ما با هم گفتیم اگر پشت کنیم او دلیر خواهد شد پس بهتر آنست که ما نیز از میدان در
نرویم و شاید او را با توپ از میدان بیرون کنیم وحقیقتاً همینطور است هر قدر در پیش
دشمن انسان اظهار ترس و عجز نماید دشمن چیره تر و جسورتر میشود و هیچوقت نباید با
دشمن سستی نمود و دیگر آنکه نباید جان را ارزان فروخت ما میتوانیم با چاقو و مشت
و لگد و دندان هم اگر بر او غالب نشائیم اقلا با و آزار برسانیم و اگر یکی از ما در آمد دیگری
فرار نماید لهذا بی باکانه با صدای خشنی بیکدیگر در صحرا انداخته بطرف گرگ دوان
شدیم سبع دید که ما نمیترسیم و بطرف او حمله کردیم تاب نیاورده از جلو جاده بیرون
دویده بما راه داد همینقدر که ما از او گذشتیم دوباره داخل جاده شده رو بطرف ما
برگشت و نشست ما قدری که دور شدیم مجدداً بطرف ما روانه شد و قدری میآمد و
قدری در جاده نشسته ما را تماشا میکرد در اینوقت بقدری سرما شدید بود دست
من که بسته و جعبه را بر پشت خودم نگاهداشته بودم درینوقت که قریب بغروب
آفتاب است با گوله بار خود گرگ را در میان جاده گذارده با عجله تمام از میان جاده

دیروز

کوبیده شده (رج) بطرف جونقان میدویدیم همینقدر اگر بخاطر داشته باشید که از
وقت اذان صبح حرکت کرده ایم پیاده در میان برف اقلاً هشت ساعت تمام
مشغول بار بار کردن و بستن و قاطر از برف بیرون آوردن بودیم و قریب سه
فرسنگ راه رفته ایم حال ما را خواهید دانست که کوفتگی بدن تا چه اندازه است
همینقدر من دیدم که بواسطه خوردن غذای نامناسب و زحمات بسیار حالی قریب
به تب عارض شده است بهر حال افتان و خیزان نیمساعت از شب گذشته خود را به
جونقان رسانیدیم در ابتدای آبادی یکی از گماشتگان جناب سردار اسعد در کنار
راه ایستاده بود همینقدر را از او خواهش شد که منزلی برای ما تهیه کند ما را به منزل پدرزن
خویش هدایت نمود و داخل شدیم فوراً چائی و غذای شب را اول حاضر نمود چون این
شخص از نوکرهای خاص جناب سردار اسعد بود و سفرهای مکرر در خدمت ایشان نموده بود
خیلی مهربان و با ادب بود محض ورود از برای نجات قاطر و مادیان و لوازم سفر که
در میان برف بجا گذارده بودیم فرستادیم چند نفر از جوانان بختیاری ساکن قریه
حاضر شدند ولی گفتند که پنج تومان میگیریم که برویم قاطر و مادیان و بار آنها را بیاوریم
من بیست و پنج قران نقد دادم که بروند و بقیه را هم بعد از آوردن بدهم فوراً دو تخته
گلیم و قدری بوته و هیزم و نان برداشته هشت نفر روانه شدند در اینحال بخیال
افتادم که شرح ما وقع را بجناب سردار اسعد اطلاع بدهم عریضه نوشتم بمحض اطلاع
از حال یکی از گماشتگان را فرستادند در میان قریه آواز کشیده که جمعی حاضر شوند

دها

وبحکم جناب سردار بروند مال واسباب را بیاورند ونیز خبر دادند که جناب ایشان
کماشته خود را آدم برای ما معین فرموده اند وشام ونهار هم باید از آشپزخانه
مخصوص ایشان بیاورند ومنشی باشی با معلم آقازادکان خود را برای دیدن ما فرستادند
از حال ما مسبوق شده واحوال پرسی نموده رفتند

اول طلوع آفتاب دهاقین برگشتند ولی فقط بارها را آورده اند وگفتند که حیوانها
بقدری بحس شده بودند که ممکن نمی شد آنها را بیاوریم قدری دور آنها آتش کردیم
وقدری نان در دهان آنها گذاردیم تا گرم شدند (در این حدود عادت بر اینست که چون
قاطر وغیره که برف گیر شوند گلیم وفرش روی برف پهن مینمایند وقاطر از روی فرش
عبور مینمایند باین ترتیب از روی برف میگذرانند) بعد قدری جو پیش آنها ریختیم و
آمدیم تا روز قدری فرش ونمد دیگر با جمعیت برداشته برویم وآنها را بیاوریم

صبح برخاسته بخدمت جناب سردار اسعد رفتیم سردار اسعد شخصی است بسن پنجاه الی
پنجاه وپنج با قیافه وسیمای خیلی مطبوع از تمام خوانین بختیاری با کمال تر و دانش
دوست تر است آنچه معروف است زبان فرانسه را خیلی خوب تحصیل کرده ومیدانند
ودر ادبیات وتاریخ زحمات کشیده اند خیلی خوش مشرب ومتعارف وبی تکبر وخلیق
میباشد چند روز قبل از ورود ما یکی از میرپنجه های قزاق با پنجاه نفر قزاق که مأمور
عربستان وشوشتر بودند وارد شده وبواسطه این برف مانده بودند ومهمان جناب
سردار بختیاری بودند بعد از احوال پرسی از هر گونه صحبت بمیان آمد معلوم شد که یکی

یکی از دانش پروران است واز وضع دربار دولت وبی قانونی مملکت وهرج ومرج سلطنت
شکایت داشتند از مرحوم میرزا علیمحمد خان مدیر پرورش خیلی تمجید نموده مخصوصاً از
روزنامه ایشان خیلی توصیف نمودند وگفتند که روزنامه ثریا وپرورش را تا نمره آخر
کتاب نموده ام خیلی مایلم که عکسی هم از این وطن پرست پرشور داشته باشم از این حرف
معلوم شد که این شخص بزرگوار که در میان کوه های بختیاری دارای اقتدار وتسلط است
برخلاف انتظار وفرض اغلب در فکر حفظ وترقی وطن عزیز خود میباشد چنانچه اظهار
داشتند که مدرسه بطریق مدارس طهران در جونقان افتتاح نموده جمعی از اطفال
دهاقین را تعلیم مینمائیم وتمام مخارج را از کیسه متحمل میشوند ومعلم از عربی وفرانسه وریاضی
از طهران حاضر کرده اند ومیخواهند مکان مدرسه را نیز خیلی عالی بنا نمایند از این معلومات
خیلی بر امیدواری من افزود وواقعاً از تمام مطالب مهمتر بود اتفاقاً عکسی از مرحوم میرزا
علیمحمد خان مدیر پرورش همراه بود تقدیم شد ومدت نه روز تمام در خدمت ایشان مهمان
بودیم وخیلی لطف ومهربانی نمودند وهر روز مقدار زیادی از دهاقین را حکم میکردند
از جونقان ودهات اطراف میرفتند وراه تنگ درکش ورکش را میکوبیدند که مسافرین
عبور نمایند وراه مسدود نباشد وجمعیت برف زنها قریب دویست نفر بودند که همه روزه
صبح میرفتند وغروب برمیگشتند واز اردل که از آن طرف تنگ بود نیز قریب بهمین
مقدار برف زن همه روز جاده میکوبیدند

قریه اردل قریب هزار نفر تخمیناً جمعیت دارد ومرکز جناب سردار اسعد میباشد عمده مستغلات

وسوارهای شخصی و رعایای ایشان در اطراف جونقان میباشند و عمارتی بسیار عالی
با قلعه و حصار و برج و بارو با عمارات نوساز قشنگ در اینجا بنا کرده اند و اهالی
جونقان و اطراف آن جناب سردار اسعد را خیلی محترم و واجب الاطاعه میدانند
روز دهم گفتند راه تنگ زده شده است و کمی دیگر مانده و امروز تمام میشود و ممکن است
عبور نمود میرپنج قزاقها با پنجاه نفر قزاق و عده از مسافرین و سوداگران شوشتری
و دزفولی و لر در جونقان جمع شده بودند امروز تمام با قریب دویست نفر از
دهاقین بختیاری حرکت کردیم تا وسط تنگ راه خوب بود و جاده بالنسبه
صاف تر و کوبیده تر بود کم کم راه سخت شد مختصر اینکه تا قریب غروب بکاریان
و سواران قزاق با دهاقین بختیاری در جلو قاطرها جاده میکوبیدند معهذا
جاده سخت تمام نشد و ناچار شب را مراجعت بجونقان نمودند ما و میرپنج قزاقها
چون خداحافظی کرده بودیم دیگر مراجعت نکردیم در اواسط تنگ چند غار بزرگ
هست هر دسته دو سه نفر رفتیم در میان یکی از غارهای کثیف منزل کردیم ولی پیاده ها
و قزاقان و بعضی از مسافرین مراجعت کردند آنشب هم خیلی بد گذشت چونکه این
غارها آب چکه میکرد و زمین آن تمام تر و مملو از پهن و کثافت بود و تمام رختخواب
و فرشها تر و کثیف شد صبح زود دوباره اول زحمت شد و قریب چهارصد
نفر از اهل جونقان و اطراف با قزاقان و مسافرین حرکت کردند مختصر آنکه تا نیم
ساعت از شب رفته با زحمت بسیار از تنگ عبور نمودیم و بقریه کوچکی که در آنطرف

تنگ واقع بود رسیدیم اینطرف تنگ بالنسبه با طرف دیگر گرم سیر است و در
صورتیکه در آنطرف تنگ از زیادی برف عبور ممکن نبود اینطرف تنگ هوا بالنسبه
گرمتر بود و در اغلب نقاط بکلی برف آب شده بود و زمین خشک بود و شب را مهمان
کدخدای ده بودیم و چون بعضی از دواجات مثل گنه گنه و دوای دندان و غیره
باهالی ده داده و معالجه کردیم خیلی از ما پذیرائی کردند صبح از آنقریه (بهشتی)
حرکت کردیم همینقدر سنگ که از آنقریه دور شدیم به اردل رسیدیم
اردل قریه ایست قریب هفتصد نفر جمعیت دارد و مرکز جناب شهاب السلطنه بختیاری است
عمارت خیلی قشنگ خوبی در دامنه تلی ساخته و خیلی خوش منظر و دلرباست هوا
نیز از جونقان گرمتر و بهتر است

در اینکوهها چون سرد و برف بود و فرصت گردش و امتحان نبود چیزی کشف نشد
ولی در اینکوههای تنگ و حوالی آن مومیائی بسیار یافت میشود و یکی از دهاقین چند
حبه از برای ما هدیه آورد (لازم است در اینجا اشاره شود که اینراه بختیاری را
در همین اواخر خوانین بختیاری به مساعدت اداره کمپانی لنچ اخوان ساخته اند
و نقاط صعب العبور آنها را هموار کرده اند و عمده تعمیر آن از ابتدای تنگ شروع میشود
والا در تابستان هم در این تنگ عبور بسیار مشکل است و با وجود راه ساخته سالی
چندین قاطر و بار در این تنگ تلف میشود و از کوه پرت شده به رودخانه که در وسط
آن جاری است میافتد و برای ساختن اینراه با دو تخته پل که بعد شرح آن بیاید قریب

چهل و پنجهزار تومان خرج نموده اند) راه اینطرف تنگ نیز غالباً هموار و پست و بلند
و دره و ماهور است ولی غیر قابل عبور نیست و برف چندان زیاد نیست که مانع
عبور باشد از این حدود به بعد کم کم جزو نواحی گرم سیر است مطالب تاریخی و علمی
چندان در دست نیست در اینکه غالب این نقاط معموره و شهرهای قشنگ داشته شکی
نیست چه در ابتدای زمان نوع انسان غالباً این نقاط را برای زندگانی خود اختیار
می نموده است زیرا که از حمله و هجوم سایر طوایف در اینگونه نقاط میتوانسته اند خود را
حفظ نمایند و دیگر آنکه لوازم زندگی آن ایام که عبارت از نباتات و اشجار و آب و
سوخت است باغبان طبیعت در نهایت استعداد در این امکنه مهیا می نموده است و
علوفه رمه و حشم که قیمت عمده و مایه زندگی صحرانشینان و اهالی کوهستان است در
این نقاط در تمام فصول با اندک فاصله از سردسیر بگرمسیر مهیا بوده است از اردل ببعد
اطراف جنگل است در کنار راه تمام جنگل بلوط و ون و غیره میباشد و تا پل عمارت
و منزل است در سابق اشاره شد که اینراه را خوانین عظام بختیاری تعمیر نموده اند
در طی این خط در دو محل پل آهن زده اند و باید دانست که هر دو این پلها پل ستونی نیست
یعنی آنرا با زنجیرهای مفتولی در دو طرف رودخانه با میخهای آهنی بزرگ کوبیده اند
و هر سال آنرا تعمیر مینمایند و رنگ و روغن میزنند و تازه نگاه میدارند و پول بلیط راه را
در این نقاط یعنی در سر پلها اخذ میکنند از جائیکه این پل را زده اند ببعد کلیه وضع کوهها
و جنگلها و طبیعت خیلی باصفا و قشنگ است و میتوان گفت اینگونه نشیب و فرازهای بزرگ

و جنگلهای انبوه و مناظر عجیب که رودخانه عظیمی بر اتب بر قشنگی آن افزوده و هر نقطه
از آنرا به شکلی مخصوص جلوه گر مینماید و بواسطه تغییر و تبدیل منظر جالب نظر میگردد خیلی
نادر است و آنهائیکه بتماشای مناظر طبیعی خیلی مایلند این نقاط را بر هر چه ترجیح
میدهند یکطرف آن کوهی انبوه از جنگلهای سبز و خرم که بجز درخت چیز دیگر دیده نمیشود
گویا طبقات ابرها رسیده و گذشته و در طرف دیگر در هزارها ذرع عمق درههای باصفا
و دلربا دیده میشود که انسان از نگاه کردن بخوف میافتد و گاهی در میان سبزهها و
جنگلها آبشارهای عظیمی که از پستی و بلندی معبر آب تشکیل یافته از کف آبها که درهم مغلطند
سفید بنظر میآید غالباً در مدت تمام سال در قله اینکوهها برف باقی میماند در صورتیکه در
پائین درهها بنهایت گرم است و از همین جا میتوان حدث زد که ارتفاع هر یک تکه
کوه چقدر است بعضی از نقاط اینکوهها باندازه جنگلها انبوه است که واقعاً انسان
در شگفت میماند و افسوس میخورد که اگر راه آهن بود سالی هزار کرور از این جنگلها
میتوانیم فایده ببریم اهالی این نقاط از تمام قیدهای اهالی شهر رسته و آزاد و
در اینکوههای بلند و عجیب همانطور که اهالی شهر در خیابان گردش میکنند بهمان سهولت
زندگی مینمایند و دیگر آنکه زنان آنها عموماً در امر معاش و زندگی و تهیه لوازمات
حیات خود با مردان خود شریک و سهیمند و برخلاف زنان شهری مرد صفت و بی
ترس و با کمال عفت و آزادی و خوشخوئی عمده زحمات حیات را متحمل میشوند حتی
در موقع نزاع و دفاع نیز غالباً با مردان خود همراهی و جنگ مینمایند و در وقت

حرکت و مسافرت از ییلاق به قشلاق و مراجعت بهیچوجه محتاج بمردها نیستند و خود
از عهده تمام خدمات و زحمات بستن بار و حمل اثقال و نگاهداری اطفال و کوچانیدن
حشم و رمه جمع‌آوری آذوقه و تهیه خوراک و دوشیدن گاو و گوسفند و زدن شیر و
دوق بر میآیند و عموماً بنظر میآید که مردها دسته دسته در چادرها یا پای درختی نشسته
مشغول کشیدن قلیان و چپوق وقت را میگذرانند در صورتیکه زنان شیر و ماست و
پنیر و کره و نان و خورش و لباس و کرباس و گلیم و پلاس تهیه میکنند و آنی آسوده
نیستند چه قدر این اخلاق طوایف صحرائی و کوهستانی اهالی ایران قابل و لایق
تقلید است مقصود این نیست که زنان مشغول زحمت باشند تا مردان تنبل و تن‌پرور باشند
بلکه مقصود آنست که نیز زنان نباید مانند زنان شهری تن‌پرور و پرگو و بیکاره باشند
و جز آنکه بر زحمات مردان بیفزایند هنری دیگر نداشته باشند چه قدر قابل تمجید است
خانمی که بتواند خمیر حاضر نماید و نان بپزد و ماست و پنیر و کره و سرشیر حاضر نماید و با
اندک سرمایه زندگی از گندم و گوسفند و گاو خود را از احتیاج برهاند هرگاه اهالی صحرا
نشین و کوهستان ایران قدری بتوانند تحصیل کنند و خوب و بد دنیا را بفهمند
و کمی علومیکه بدرد آنها میخورد تحصیل نمایند بدون اینکه اخلاق شهرستانیها را
فرا گیرند میتوانند به قسمی زندگانی خود را منظم و نیکو نمایند که خوشبخت‌ترین
طوایف و ملل باشند عدم علم و تربیت و کثرت ظلم و اجحاف و استبداد و جور دولت
آنها را خمود و آتش ذوق آنها را خاموش کرده است در صورتیکه از حیث مهمان

نوازی مشهوراند حتی حاضراند که خود گرسنه بمانند و رسیده و مهمان خود را پذیرائی نمایند
از شدت و کثرت ظلم و تعدی از دیدن مسافر هم گریزانند مبادا مأمور دیوان و فرستاده
خان و ضابط و حکمران باشد برای اینکه همه چیز از ایشان مجانی و بلاعوض میخواهند
در اینجا یک مطلب خیلی مهمی بنظرم رسید و آن اینست که در تمام قراء و دهات ایران
غالباً زمین و آب فراوان و بیکار افتاده است ولی بیچاره اهالی آن از همه چیز محروم‌اند
حتی غالباً اهالی دهات میوه ندارند و سبزی آلات جز در شهرها نمی‌بینیم من خیلی تعجب
میکردم و در هر قریه و دهی که وارد شدیم به اهالی آن توبیخ میکردم که شما همه بیکار
هستید آب موجود و زمین مهیا جهة چیست که لامحاله قدری سبزی آلات و بقولات
برای خود تهیه نمیکنید که هم خود منتفع بشوید و هم زیادی آنرا بمسافرین بفروشید تا
آنکه پیرمرد دهقانی جواب مسکتی داد و ساکتم نمود و گفت راست میگوئی اما در صورتی
که ما را بحال خود بگذارند چه فایده برای من دارد که عمر خود را صرف کنم و متحمل زحمت
بشوم و حاصل زحمت مرا حاکم و ضابط با کمال تسلط بخورند و حتی خود مرا از انتفاع آن
محروم سازند و اگر یکدفعه اینکار را بنمایم زحمت آن باید موروثی خانواده من بشود همه ساله
ضابط و حکام همان را بلاعوض از من میخواهند آنوقت ملتفت شدم که جهة کم حاصلی
و بی‌بهرگی دهات و رعایا چیست خلاصه در این قسمت مملکت بختیاری یعنی از پل عمارت
تا مال امیر گویا عالم و طبیعت هنوز بحالت جوانی خود و در نهایت طراوت باقی است و
چشم انسان از دیدن بلندیها و پستی‌ها و جنگل و آبشارها و نباتات قشنگ بهیچوجه

سیر نمیشود مخصوصاً اگر انسان قدری بعلوم طبیعی و طبقات الارض و تاریخ خلقت عالم آشنا باشد و وضع تکوین و انقلاب و سبب ظهور اینکوه ها و بلندی و پستی ها را بداند و بعضی از جمله چیزهائیکه در شب علاوه بر وضع طبیعی مملکت جالب نظر دقت میشود حشرات عجیب از قبیل کرمک شب فروز و انواع پشه ها الکتریک دار هستند که مانند برق های کوچک هر لحظه در تاریکی نمودار و مخفی میشوند و آنهائیکه دیده اند و با نظر دقت ملاحظه کرده اند میدانند چه عرض میکنم مختصراً گردش در این نواحی بخصوص در آخر بهار خیلی نافع و روح افزاست بخصوص برای اشخاصی که در بحبوحه شهرهای کثیف پر جمعیت و شغل های غیر طبیعی مانند تحریر و صنایع پر فکر و غیره تمام مدت روز را مشغول زحمت هستند و در شب مانند مردان مست از خستگی تن و دماغ از خود بیخبراند دیدن این مناظر و نقاط خیلی مفید و جالب نظر دقت بلکه نمونه از بهشت موعود است در نظر آنها در این جنگلها خرس و پلنگ و یوز و کبک و دراج و تیهو و آهو و غیره در نقاط مختلفه یافت میشود و در این حدود از دو سلسله کوه بزرگ عبور مینمائیم یکی سلسله کوه رودبار یا (بازوفت) و دیگری کوه (منگشت) و کوه منگشت خیلی بلنداست و در بندر ناصریه که قریب ده منزل از دامنه آن دور است و در نهایت گرمی است در وسط تابستان قله های آن که مستور با برف است نمایان و مایه حسرت ساکنین آن سامان است در وسط این سلسله کوه در کنار راه در نزدیکی قلعه بازوفت خرابه های شهر سوسن قدیم هنوز باقی است پل ثانی در پای گردنه مروارید واقع است و واقعاً جای غریبی است

و غرابت آن اینست که عموماً رودخانه ها همه جا راه مخصوص دارند و از دره های مابین کوه ها عبور مینمایند و بنظر میآید که عمداً برای آنها راه ساخته اند و کوه ها همیشه بطوری واقعند که خیلی ندرتاً کوهی مانع عبور آب میشود ولی در این نقطه برخلاف معمول دره در دامنه این کوه که موسوم بگردنه مروارید میباشد تمام میشود و یک کوه دیگر در جلو این رودخانه کرند میآید و غریب آنست که مرور زمان آب از میان کوه راه باز کرده است و میان سنگ را بریده است و جائیکه یکدماغه از کوه ممتد است آب وسط آنرا بریده و عبور مینماید در زمان ساسانیان و زمان آبادی شوشتر روی این دماغه را سد بسته بوده اند و از همین نقطه از رودخانه کرند عبور مینموده اند حال خراب شده است و در همین اواخر این نقطه را که آب بریده است در روی آن چوب میانداخته و عبور میکرده اند ولی خیلی خطرناک است و در هر سال چندین نفر آدم و حیوان از روی آن پرت شده هلاک میشوند چونکه رودخانه در اینجا خیلی تنگ است آب آن بسیار پر زور و احدی نمیتواند خود را از آب نجات بدهد پل دره گردنه است و گردنه مروارید خیلی صعب و بلنداست و چندین ساعت عبور آن طول میکشد و تمام آن مستور به اشجار بلوط و ون است از گردنه مروارید که سرازیر میشویم بقریه ده دزمیر سیم اینمحل نیز بواسطه استعداد طبیعی و محل بنظر میآید که از خیلی قدیم آباد و معموره بوده است و در اطراف آن نیز آبادی بسیار است ولی در تابستان بواسطه کثرت مگس و پشه که بحال رمه اهالی مضر است اهالی این نقاط کوچیده و به ییلاقات میروند و این جاها از سکنه خالی میماند

از دهِ دز تا مال امیر دو منزل است و تمام کوه و جنگلهای انبوه و منظرهای باشکوه است
مال امیر نیز نقطهٔ عجیب و محل غریبی است این محل در یک زاویه از کوه منگشت واقع
شده است که از اطراف آن نهرها و چشمه های آب جاری میشود و چون جلگهٔ آن در سه
طرف بکوه محدود است آب راه عبور ندارد لهذا در یکطرف جلگه مال امیر که تقریباً
یکفرسنگ در یکفرسنگ است یک دریاچه کوچکی تشکیل میدهد و زمین جلگه مال امیر به
اندازهٔ پرآب است که چادرنشین ها در هر نقطه منزل کرده اند یک چاه آب بعمق یک
ذرع میکنند و از جهت آب آسوده میشوند زمین مال امیر در بهار و تابستان به اندازهٔ
سبز و خرم است که تقریباً در ماه حمل و ثور و جوزا اقلاً ده هزار نفر از ایلات دسته دسته
هر یک چندین روز در اینجا اطراق میکنند و قاطر و گوسفند و گاو خود را میچرانند
و ابداً فرقی در سبزی و علف آنجا ظاهر نمیشود و بواسطه کثرت چادرنشین و گوسفند
و گاو که در اینجا غالباً اطراق دارند شیر و کره و ماست و پنیر بسیار اعلی که کم
مانند آنها دیده شده باندازه فراوان و ارزان و مسافرین عربستان از نعمتهای پایان آن
خوانین بختیاری در اول ماه حمل کلیةً به این جلگه میآیند و سایر خوانین نزدیک
و ضابط و عمال مالیات خود را آورده اینجا تسلیم میکنند و در ضمن خوانین اسب و مادیان
خود را در اینجا میچرانند و در وقتیکه هنوز در ییلاق برف میبارد آنها در میان سبزه و
علف چادر زده بدون آنکه محتاج باتش و لباس زیاد باشند بخوشی میگذرانند
مال امیر نیز یکی از بهترین نقاط خاک بختیاری است و فقط عیبی که دارد رطوبت

و پشه زیاد است و آثار ابنیه و عمارات قدیمه بسیار یافت میشود و این موقع خالی از مناسبت
نیست که شرح تاریخی که در روزنامه اطلاع نمره صد و پانزده سال ۱۳۰۲ هجری درج شده ذکر نمایم

شرح و تحقیق درباب مجسمه قدیمه که در بلوک مالمیر بختیاری
کشف شده نگارش صنیع الدوله (۷)

بتاریخ شهر جمادی الاولی سنه ۱۳۰۲ در بلوک مالمیر از لواحق رستاق بختیاری از اعمال دارالسلطنه
اصفهان یکی از فلاحین در حال شیار زمین مجسمه از زیر خاک برآورد بصورت انسان قائم
در کمال تناسب و اعتدال بطول چهار انگشت منفرج مشتمل بر جمیع جوارح و اعضا حتی آلت
تناسل از خرزه و انثیین الا آنکه هر دو دست و پاهای آن شکسته بود شاهزاده ظل السلطان
حکمران اصفهان آن مجسمه را که از فلز مرکب مصنوع برنج ریخته شده بود بحضور شاه ایران تقدیم
داشت محل تعجب و غرابت شد شفاهاً باین بنده محمد حسن بن علی معروف بصنیع الدوله حکم شد
که اطلاعات خود را در اینباب بعرض برسانم
پس از تصفح و استقرا مصنفات حکما و افاضل مکشوف شد که این مجسمه از صور ارباب
انواعیست که اهل یونان میپرستیده اند
موافق تحقیقات رشیقه و اکتشافات عجیبه که فلاسفه مسلمین و حکماء اروپا در کتب فن
(میتولوجیا) مدون کرده اند در حق اجرام علوی بتأثیرات عظیمه قائل بوده اند و کواکب را
الهه خویش میدانستند و برای هر یک از موجودات بانواعها مربی مخصوص از جنس ستارگان
اعتقاد داشتند و الهه را نیز بدرجات منکر فتند بعضی در طول بعضی مؤثرات بالاستقلال را

خدا و مؤثرات بالواسطه را نیز خدا میخواندند و میگفتند که در میان ارباب انواع حروب
عظیمه و ملاحم مهمه و لشکرکشیهای سخت و دشمن کشیهای شگفت روی داده است و طبقات
این اسم برحسب توطن خطه خاص و یا مزاولت شغل و صناعتی مشخص و یا بتمایزات دیگر
هر فرقه خود را در تحت تصرف کوکبی معین و یا مربی مخصوصی میپنداشتند و یکفرد مجسمه بصورت
آنکوکب و آن مربی بر وجهیکه باوهام خود یافته بودند از فلز میساختند و مانند عبده
اوثان بپرستش آن میایستادند

علماء فرنگ فنی را که متکفل شرح اباطیل و ترهات اینطایفه موهومه و اقاصیص و خرافات
انیملت قدیم است (میتولجیا) نام نهاده اند و مترجمین عرب باساطیر الاولین تعبیر کرده اند
در این علم افسانه های حملات و غلبات ارباب انواع بریکدیگر بطول لها مبسوط و مرقوم است
و هیکل هر کدام بصورته مضبوط و مرسوم این مجسمه که در مالمیر یافته شده آنچه بالعیان از کیفیت
بافتن و پیچیدن گیسوانش و ترکیب اجزا و اعضای رویش پیداست که بر سیما و شمائل
نسوان میباشد از مجسمات رب النوعیست که آنرا (ارمافرذیت) مینامند چه این
پروردگار بعقیده اهل یونان بر صورت خنثی است هم آلت ذکر آن دارد و هم حالت
نسوان چنانکه این مجسمه را نیز هم خرزه و خصیتین مردانست و هم صفت روی و موی زنان
کما لایخفی علی اهله

پیروان این دیانت مضحک افسانه این رب النوع را بتخیلات خویش چنین یافته و بهم
بافته اند که (ارمافردیت) پسر (مرکور) و (ونوس) یعنی عطارد و زهره است

(سالماسلیس) که رب النوع رودبارها و چشمه سارها میباشد وقتی (ارمافردیت) را بر جائیکه
در چشمه شست و شوی میکرد دید و عاشق او شد و (ارمافردیت) بهمسری او رضا
نمیداد (سالماسلیس) بدرگاه ارباب انواع عالیه تضرع کرد و آنها را بخواند تا پیکر
(ارمافردیت) را با وی متحد سازند و هیکل ایشان را درهم بیامیزند دعای او مستجاب شد
کالبد (ارمافردیت) و (سالماسلیس) در یک قالب ظهور کرد و از آنوقت پسر (مرکور)
و (ونوس) خلقةً دارای سیرت ذکران و صورت نسوان گردید

و نیز انسانی که هم آلت مردانه و زنانه هر دو را داشته باشد بلغت آنعهد (ارمافردیت)
می نامند چنانکه بزبان این عصر خنثی خوانند در میان مجسمات عتیقه بسیاری ازین
صنف حالا در موزه های ممالک فرنگ موجود است

افلاطون را گویند اعتقاد این بود که نخستین آفرینش جنس انس بصورت (ارمافردیت)
ظهور یافت (پلیکلت) که مجسمه سازی است مشهور چهارصد و هشتاد سال قبل از میلاد
حضرت مسیح بشهر (ارکس) که از بلاد قدیمه یونان بود و خرابهای آن فعلا در دو فرسنگی
(نپلی) است و کتابی معروف در تناسب اعضاء آدمی تالیف کرده یک مجسمه بهمین هیئت
خنثی برای پرستشگاه و معبد وطن خویش ساخته است و آنصورت را از سنگ مرمر
بمهارتی وافر پرداخته ما تا اینجا معروض افتاد از قضایای اولیه و مسائل مسلمه این فنون است
و بطون کتب از تفاصیل این اقاویل مشحون

هرگاه توان ثابت نمود که جلگه مالمیر کی مسکن اهل یونان بوده و بچه تقریب عبده ارباب

انواع در اینصفحه افتاده اند و چون توطن ایشان در اینقطعه خاصه مکشوف گردیده دیگر شکی در بودن اینمجسمه از صور ارباب انواعی که آن ملت اینهارا من دون الله عبادت میکردند برای احدی نخواهد ماند

در جغرافیای مالمیر

(مالمیر) روستائیست میانه خطه خوزستان و خاک اصفهان در وسط کوهسار قصبه این روستارا نیز مالمیر میگفته اند و (ایذج) بر وزن حیدر نام اصلی آن قصبه است

مجوس در مالمیر بعهد ملوک فرس بیت النار (آتشکده) داشته اند میگویند آن بیت النار تا زمان خلافت هرون الرشید خلیفه عباسی روشن بود و میسوخت

(هرون الرشید خلیفه چهارم عباسی بود و در سال یکصد و نود و سوم هجری در شهر طوس وفات کرد)

از آن تاریخ عبده و سدنه آن آتشکده منقرض شدند و آتش خاموش شد

در مالمیر بحیره ایست (دریاچه) که از اجتماع انهار کوهسار اطراف تشکیل مییابد عرب آنرا فم الابواب نام نهاده اند از عجائب آنکه چون آدمی یا جانداری دیگر در آن بحیره بیفتد نه خود فرو میرود و نه موج بر او سوار میشود بلکه آب او را همی گرداگرد بحیره میگرداند تا هلاک سازد و آنگاه جیفه اش را بساحل بیافکند و این اعجوبه بعدم رسوب ماء و رکوب موج را در خصوص این بحیره غیر واحدی از علماء این فن شریف نوشته اند ما بین مکان آن بیت النار و ساحل این بحیره دو فرسنگ فاصله است

و هم در مالمیر پلی است که از غرائب ابنیه عالم شمرده اند و آنرا قنطره (خورزاد) میخوانند

دخورزاد

دخورزاد که این قنطره را ساخته است مادر اردشیر بوده

(اردشیر نام اولین پادشاه ساسانیست و برای اینکه بختیاریان از نژاد ساسانیانند این مسئله دلیلی روشن است)

و این اثر شگفت در نهایت اتقان و کمال استحکام پرداخته شده چه آن طاقیست واحد که از ریشه و اساس تا حد سطح زمین همه را با سنگ و سرب و آهن برآورده اند و طرفین طاق را هر چه از پایه ببالا برده اند بتدریج با هم نزدیک ساخته دهنه را تنگ نموده اند تا مساوی کف جاده هر دو سر بهم پیوسته است و حشو ما بین خمیدگی پشت طاق و دو جنب رودخانه را با خبث الحدید و براده مس انباشته اند و سرب مذاب بر آن ریخته اند از وضع و کیفیت بنیاد این قنطره چنانکه مفصلاً بنظر نگارنده رسیده است درجه حذاقت و مهارت اهل صنعت اعصار قدیمه این مملکت را کماهو حقه مشهود میتوان داشت و این بنا بر روی رودخانه ایست بسیار عمیق که غالباً خشک و بی آب افتاده اما در فصل بهار و سایر مواسم امطار که آبهای آن کوهسار بجنبش میآید چندان آب در آن وادی میریزد که در حدود قنطره دریاچه مواج به پهنای هزار ذراع و قطر یک صد و پنجاه ذراع صورت می پزیرد دیگر از چند سال از این پیش قطعه از طاق قنطره مذکوره بزلزله و یا صاعقه خراب شده بوده سالها از این جهت سابله و سیاره آن جاده عرضه هلاک و خطر بوده اند و از بزرگان وقت احدی در خود قدرت و مکنت اصلاح و التیام آن قطعه را نمیدیده است تا در نوبت بنی بویه وزیر ابو عبدالله محمد بن احمد قمی صناع و مهندسین مملکت را یکجا در

هم جمع کرد

نقطه جمع کرد و بمشاوره ایشان باصلاح و مرمت آنمحل همت گماشت و بعد از وضع اجرت
عمله و فعله که از کشاورزان و دهقانان مالمیر بوده اند و مجاناً استخدام میشدند سیصد و
پنجاه هزار تومان نقد از زمان خرج کرد تا طاق قنطره را ثانیاً منعقد ساخت نوشته اند
که از نهایت ارتفاع طاق و بعد غور وادی چمن ممکن نبود که منجنیقی برپا کنند و چوب بستی
فراهم نمایند تا استادان و اگره بر روی آن بتوانند قرار گرفتن و کار کردن لاجرم
بنا و ادوات و اراباشا کرد و عمله و لوازم در زنبیلها نشانیده بچرخ و دولاب فرو میدادند
و ایشان از میان زنبیلها بکار میپرداختند با این اهتمام سخت و آن خرج گزاف چند سال
طول کشید تا آن غرض انجام گرفت

در مالمیر نوعی از قاقلی است که عصاره آن از برای نقرس خاصیت عجیب دارد
عبدالرحیم صفوی پوری در منتهی الارب میگوید (قاقلی) بضم قاف دوم مقصوراً گیاهی است
هم چو اشنان شورمزه که اشتر میچرد مدر بول و شیر است و از خوردن آن آب زرد روان گردد
آب اهل مالمیر برای نوشیدن از چشمه شعب سلیمان است شعب سلیمان را شرحاً و صورةً
نگارنده در جلد چهارم مرآت البلدان قلمی داشته

یاقوت حموی میگوید خراج اینمحل از نگاه قبل از نوروز پارسیان بمطالبه و جبایت
شروع میشود و این رسم نیز از خصائص اینجا است برخلاف رسوم جمیع دنیا در غرفه یکی از
خانات راه اصفهان این دو شعر دیده شده

قبح السالکون فی طلب الرزق — علی ایذج الی اصبهان

لیت من زارها فعاد الیها — قدرماه الاله بالخذلان

یعنی برگشتی منسوب باد کسیکه در پی روزی از راه مالمیر آهنگ سپاهان میکند کاش
کسیکه مالمیر را می بیند و باز از آنجا باز میگردد خدایش هدف خدنگ خواری و بی تباری سازد
قصبه ایذج را مالمیر نیز میخوانند حالا خراب است و بایر سمت آن چمن و یکطرف
نیزار و بیشه میباشد عمارتیکه بتوان سکنا گرفت باقی نمانده فعلاً نشیمن ایلات
آنحوالی است جنگلهای کوهسار اطراف مالمیر درخت بلوط بسیار دارد و قنوات جاریه کثیره
در اوان آبادی مالمیر بوده است حالا همگی ویران و غامر افتاده الا قلیلی
جانکی از توابع و متعلقات مالمیر است بااین حدود جنوب خاک بهمئی مغرب خاک
رامهرمز شمال خاک بختیاری مابین شمال و مغرب خاک گندزلو از توابع شوشتر

در قرون سالفه قبل از تاریخ اسکندر مقدونی بسالها پادشاهان ایران اسیران
از مملکت یونان آورده در حوالی مالمیر سکنا داده بودند وقتیکه اسکندر بر سر ایران مملکت
یورش آورده و بر دارا غالب آمد و بلاد عجم را مفتوح ساخت از حوالی مالمیر که میگذشت
در حق اسرا یونان بسیار مهربانی اظهار نمود و آنقطعه زمین را بصیغه سیورغال ابدی به
ایشان باز گذارد

(کنکورس) یونانی مورخ مشهور در اخبار اسکندر چنین میگوید که اسکندر پس از فتح
و تصرف شهر شوش معجلاً بسمت پارس در حرکت آمد با وکفشد اصطخر کرسی اعظم
ممالک ایران و پایه سریر سلاطین فرس عرصه تاخت و تاراج گردیده خزائن و دفائن

پادشاهان سلف از دست خواهد رفت در اثناء رحیل برودخانهٔ (پاسی تیگر) رسید که
از مبداء جریان وسیلان آنکوهستان (اوکسین) میباشد وان کوه ساری است
سخت وناهنجار وعبور از آن در نهایت صعوبت واشکال رودخانهٔ (پاسی تیگر) بعد
از آنکه از وهاد بعیده ومغاکهای عمیقه میگذرد ووارد جلگه میشود وعرض وعمقی قابل
کشتی رانی بهم میرساند تا آنجا که بدریای پارس میریزد اسکندر بعد از آنکه با اردوی
خویش وادی (پاسی تیگر) را عبره کرد داخل کوهسار (اوکسین) شد که سرحد خاک
روشن است وبکشور پارس منتهی میگردد مردی (مادات) نام حکومت این ناحیه میداشت
وی بمعاقل محکم وسنگرهای سخت خویش مستظهر گردید. طریق آنچنو میدید پس از سه روز که
مسافت سه منزل راه سپرده شد شهری خرد هویدا گشت که از حصانت طبیعی ومتانت
بنیادی که داشت گشودن آن بسی دشوار مینمود اسکندر با سرهنگان لشکر گفت ما مردم
ما ملکهای وسیع گرفته ایم وقلعه های منیع گشوده ایم اگر این بلده محقر را بحال خود بگذاریم
وبگذریم البته ناموس کشورستانی را پاس نداشته باشیم

چیزی نگذشت که اهالی شهر بدون جنگ وستیز شهر را تخلیه کرده بیرون رفتند اسکندر
آنجا را بدون زحمت متصرف شد از (مادات) بتوسط مادر دارا اغماض نمود وکوچ کرده
مشقتی بسیار از آن کوهسار برآمد وبکوهستان دیگر رسید همچنان سخت وناهنجار چون
مسافتی از آن نوردیده شد جلگهٔ دیده شد محاط برشته های جبال درهم ومحفوف باشجار و
جنگلهای خرم صفحهٔ از پیوستگی سبزه شاداب مانند لمعان زمرد مذاب مشتمل بر قراء عامره و

مزارع

مزارع دایره وقنوات زخار وچشمه های سرشار برغم اهالی آنکه زمینی بلطف هوا وطیب تربت
آن جلگه دیده وشنیده نشده است در بحبوحهٔ این سطحه شهری طیع البنا رایع المنظر ووسیع
یافته اسکندر بفاصلهٔ ربع یکفرسنگ از آن شهر فرود آمد وارد وزد بهمینکه در خیمهٔ خاص
خویش قرار گرفت قریب چهار هزار کس از جنس مردم یونان بنظر وی رسید چون باز پرسید
معلوم شد که از اسراء خاک یونانند که در یورشهای ملوک ایران دستگیر شده اند و
ایشانرا در این نواحی جای داده اند اسکندر چون نگریست دید آن بیچارگان را بعضی چشم
کنده اند وبرخی گوش بریده واز گروهی دست وبینی جدا شده از مشاهدهٔ این احوال
رقتی در خاطر آن پادشاه پدید آمد وایشانرا در وقت برحیل یونان فرمان داد ایشان معروض
داشتند که ما وقتیکه از وطن دیرینه برآمدیم همگان صحیح الاعضاء وتام الخلقه وجوان بودیم
اینک جمله پیر وشکسته وناقص اندام شده ایم وازین روی روی بازگشت وطن ودیدار
مردم آن نداریم اسکندر تقریر ایشانرا تصدیق وبهرکدام سه هزار تومان نقد باده دست
لباس گرم کرد وتدارک امر معاشش را گاو وگوسفند وتخم عطا فرمود وآن جلگه خضراء وقطعه
غبرا را باقطاع ایشان مقرر داشت واز آنجا بکشور پارس رفته برتخت سلاطین ایران
مستولی شد وباغواء زنی از جواری مجلس انس که برحسب موضعه برخی از سران سپاه حریق
شهر آتن را بدست ملوک عجم مذکره خاطر وی کرد اصطخر را آتش زد ویکجا بسوخت وابنیهٔ
عالیه مزوق وقصور شاهقه مزوق را از آثار پادشاهان ایران بصدمات شعله نیران ویران
ساخت تا اینجا ترجمهٔ محل احتیاج ما بود از تاریخ (کنتکورتس)

دامانیوز

واما تقریر استشهاد بکلام مورخ مذکور آنکه ما چون از روی نقشه جات صحیحه معتبره که بدست اساتید باهوش جغرافیا و انهای ممالک فرنگ ساخته شده است انخط مخصوص حرکت اردوی اسکندر را میگیریم و میاییم و اسامی انهار و جبال و سهول و بلاد و قصبات آنرا باصطلاح ایرمان تطبیق میکنیم برای العین می بینیم که اسکندر از شوش که حرکت کرده است تخت بشط شوشتر رسیده که باسم کارون اشتهار دارد و مقصود از (پاسی تیگر) بعرف آنها همان دجیل است بزبان ایرانیان بخصیص باملاحظه این نکته لطیفه که لفظ (پاسی تیگر) در لغت قدیم بتصریح اهل لسان بمعنی خورد رود است چنانکه لفظ دجیل بروزن جیل در لغت مصغر دجله است و مقصود از کوهستان (اکسین) که بنص (کینتکورس) آبها از انجا میخیزد و در (پاسی تیگر) میریزد و همان زرد کوه بختیاری است که نیز فعلاً مبداء و منشاء میاه دجیل میباشد لاسیما با مشاهده اینکه همین اوقات هم آب دجیل از خلال تلاطم ها دا ینحل که گذشت قابل کشتی رانی گردیده بمصب خود که خلیج فارس است وارد میشود و مقصود از (اوکسین) بلوک بختیاری است از اینکه حالا چون از رودخانه دجیل میگذریم به بختیاری میرسیم

ومطابق همینخط مصداق آنجلگه سبز مشتمل بر قری و قصبه محفوف بجنگلها و جبلها که مورخ مذکور باهمیت آن اشارتی کرده جلگه مالمیر است که من جمیع الجهات دارای حدود مسطوره است و اوصاف مزبوره و آن شهری که در وسط جلگه مذکوره بوده واردوی اسکندر بمسافت ربع فرسنگ از آن افتاده همان اینجا است که گفتیم باسم مالمیر نیز خوانده میشد بنا براین اجتهاد صحیح صائب در نظر حدید ثاقب شک و ریبه نمی ماند که آن چهار هزار کس از اسراء اهل یونان در جلگه مالمیر بحضور

بالمنزاینز

اسکندر قائل شده اند و آن همین جلگه را بعینها برای سکونت و زراعت ایشان تعیین کرده وچون مقدمه دیگر که عبارت از عبادت ارباب انواع است در حق یونانیان ضمیمه این مقالات شود بطور قطع و ایقان بل بمثابه مشاهدت و عیان میدانیم و حکم بتّی میرانیم که این مجسمه از صور ارباب انواعی است که آن مردم با خود میداشتند و باعتقادی راسخ آنها را میپرستیدند

صورت مجسمه موصوفه اینست که در بلوک مالمیر بختیاری پیدا شده است



نگارش جناب هوتم شیندلر صاحب انگلیسی بترتیب اول

ناحیه که محدود میشود از طرف شمال به (قفقازیه) و از جنوب بخلیج فارس بطول ۳۲۰ فرسخ و بعرض ۴۰ تا ۷۰ فرسخ در ازمنه قدیم ملی در آن ساکن بودند از نژاد مغول یا ترک این ناحیه مرکب است از کوهستانهائی که قسمت بزرگ خاکش را تشکیل میدهند و قسمت دیگر کم وسعت و تنگی از جلگهای مجاور بمغرب

مسکن لرهای کوچک که عبارت از لرستان حالیه است آنرا کشون مینامند و مملکت طرف جنوب کشو نشین لرهای بزرگ و مسکن دائمی بختیاریها عیلم نامیده میشد در مغرب این دو ولایت جماعت سمیت سکنا داشتند از قبیل کلدانیها و عبریها عربها و غیره تقریبا در ۲۹۰۰ سنه قبل از هجرت نبوی کشوییها و عیلمیها حمله بکلده و بابل بردند و در آنجا چندین مائه سلطنت نمودند تقریبا ۲۰۰۰ سال قبل از هجرت جماعت ایرانیان از مشرق رسیده عیلم و کشو را بتصرف خود در آوردند و بورود ایشان تمام قبایل مسکون در نواحی بین قفقاز و خلیج فارس شدند از آن زمان در زبان ایرانی عیلم (اوجا) یا (خوجا) و عیلمیان (اوجیا) و در زبان یونانی آنجماعت موسوم به (اوکسی) گشتند عربها لفظی را که (هوز اهواز خوز) گفتند بعدها ایرانیها ممالک خوز را (خوزستان) نامیدند (ستان یعنی مملکت)

اوجیاها بمنزله بختیاریهای از زمان بودند و ممالک کوهستان آنها (اپرتو) یا

(جزتو) و در زبان ایرانی قدیم (انشن) یا (انزن) بودند اهالی سوسش که جماعتی بودند نژادشان مخلوط از مغول و زنگی انوقت در جلگهای بین دزفول و خلیج فارس سکنا داشتند و تبعه اوجیاها بودند نقشها و خطوط و نامه‌های خطوط میخی در مال امیر تاریخشان از ۹۰۰ تا ۱۸۰۰ قبل از هجرت و یادگاری سلاطین ایرانی انزن است پای تخت اوجیاها محتملاً واقع در جلگهای مال میر بوده اسکندر رومی در زمستان ۳۳۱ قبل از میلاد مسیح آنرا بتصرف خود آورده و در مائه ششم از هجرت نبوی موسوم به (ایذج) پای تخت اتابکان فضلویه لرهای بزرگ گردید

ذکر شد که اهل بومی اصلی یا قدیمترین سکنه ولایت بختیاری که اسمشان بما رسیده از نژاد مغول یا ترک بوده در ۲۹۰۰ و محتملاً قرون زیاد زودتر با همسایگان مغربیشان یعنی (جماعت سمیت) و در ۱۹۰۰ قبل از هجرت با ایرانی مخلوط شدند پس بختیاریها نیز مثل کردها و لرها نژاداً مخلوطی هستند با طبایع و صفات اهالی که اصل ایشان بوده این مسئله از روی اندازه کاسه سر آنها ثابت میشود در صورتیکه جمجمه ایرانی الاصلها مقیاس متوسطش ۱۹۲ میلیمتر طول (از پیشانی الی عقب سر) و ۱۳۵ میلیمتر عرض (میان دو گوش) است جمجمه بختیاریها ۱۸۱ میلیمتر طول و ۱۶۰ میلیمتر عرض دارد جمجمه کردها کمی درازتر و کمی کم پهناتر است و از این رو ثابت میشود که کردها صفات ایرانی بیشتر و صفات مغلی کمتر از

بختیاریها دارند یعنی بختیاریها صفات اسلاف خود را بیش از کردها نگاهداری نمودند تقریباً در ۱۲۲۰ سال قبل از هجرت (چائیشپیش) که مورخین یونانی (طائسپیس) میخوانندش پسر هخامنش رئیس یک قبیله ایرانی قسمت کوهستانی عیلام یعنی اَنشَن یا اَنزَن که مسکن حالیه بختیاریهاست متصرف شد

چائیشپیش دو پسر داشت یکی موسوم به (اَریارامنا) جانشین پدر در فارس شد دیگری (کورو) یا (کورش) در انزن فرمانروا گشت

نبیره کورش (کورش بزرگ) بود که مورخین یونانی اورا (کروس) میگویند و نبیره اریارامنا (گشتاسب) یا (هستاسپیس یونانیها) پدر داراب اول بود کورش بزرگ در سال ۱۱۷۰ قبل از هجرت بمملکت مادای حمله برده ازا استخر کرد و پادشاه عظیم (ایشتوویگو) که اورا مورخین یونان (استیاگس) میخوانند اسیر کرد و همدان (در فرس قدیم همگماتانا در زبان یونانی اگباتانا) پایتخت مادای را در تحت تصرف آورد و نیز تمام نواحی تا سواحل بحر ابیض را در سال ۱۱۶۰ و بابل را در سنه ۱۱۶۲ فتح کرد بالاخره بعد از آنکه تمام ممالک واقعه در مشرق تا حدود هندوستان را در تحت تملک و اختیار خود آورد و پادشاه انزن مقری که خود را میخواند پس از فتح بابل شاهنشاه و پادشاهی عظیم الجاه از آن وقت شد آخرین سلطان از سلسله هخامنشی داراب سوم بود و در جنگ جاه جمل یا کاملا بقول یونانیها که در اول اکتبر سال ۳۳۱ قبل از میلاد و یا ۹۵۱ سال و نه ماه و نیم قبل از هجرت نبوی از روی

داد و سلطنت او منقرض گردید

مورخین یونانی جنگ جاه جمل را جنگ (اَربیلا) نیز مینویسند ولی میدان جنگ در جاه جمل بود که قریه یا قصبه در پنج یا شش فرسخی اَربیلا واقع و شهر اربیلا یا (اربیرا) شهری بوده مشهور و در خطوط میخی اسمش مضبوط است

اَربیلا یا اربیرا امروز بشهر (اربیل) معروف و با کمی فاصله در طرف مشرق موصل واقع است کاکملا یا جاه جمل نیز برای این چنین نامیده شد که داراب اول اینجا را وقف کرده بود برای شتری که اورا خدمت بزرگی در بردن اغذیه او بوسط صحراهای روسیه جنوبی نموده بود (جَمَل در عربی بمعنای شتر است)

قشون داراب سیم که در جنگ با اسکندر کبیر رومی در جاه جمل شکست خورد مرکب بودند از دسته هائیکه از تمام نواحی و اطراف وسعت مملکت ایران آمده بودند

این مملکت (ایران) از طرف مغرب محدود بود به بحر ابیض و از طرف مشرق بهندوستان و ترکستان و از طرف شمال بقفقازیه و بحر خزر و از طرف جنوب بخلیج فارس و اقیانوس هند

ساکنین مملکتی که شهر عمده اش امروز بلخ (در فرس قدیم باخذ) است به باخذی یا باختری (بکتری بزبان یونانی) موسوم بودند و نیز در نامه های خطوط میخی ایرانی آنها را بهمین اسم نامیده اند میبینیم از قراریکه مورخین شرح میدهند

درصفوف قشون داراب درجنک جاه جمل بکبرتیها درمیسره واوکسیها درمیمنه لشکربودند

بکبرتیها بقول مورخین یونانی باختریها یامردمان باخدیالج واوکسیها بقول

مورخین اوجیاها یامردمان اوجا مملکت بختیاری بوده اند

ازشباهت کلمه باکتری یابختیاری بعضی میخواستند نسبتی بدهند بکبرتی قدیم را

باختیاریها اما غلط است زیرا ما دیدیم اوجیاها که درکوهستانهای بین شوش

و فارس ساکن بودند وامروزه بختیاری معروفند درجنک جاه جمل قشون جدا

کانه دارند بختیاری سوا بودند بعدازجنک جاه جمل اسکندر به بابل رفته وتا

ماه نوامبر سال ۳۳۱ قبل ازمیلاد مسیح درآنجا اقامت نمود وازانجا بشوش رفت

درشوش اسکندر ازخزانه داراب تقریباً ۱۲۰ کرورتومان شمش

نقره بدست آورد وتمام گنجهائیکه سلسله سلاطین برای اخلاف خود ذخیره کرده

بودند دریکساعت بدست سلطان خارجی برچیده شد

چون اسکندر برکرسی داراب نشست کرسی نسبت بقد او خیلی بلند بود بحدیکه

پاهای او بزمین نمیرسید وبرای گذاشتن آنها زیرتختی لازم بود

اسکندر مادر داراب (سیسوکامبیس) وبچهایش را درشوش گذاشت وخود

عازم فارس کردیده بکنار رود پس دجله (پستیکریس) رسید (کورتیوس میکوید در

چهار روز راه) این رود سرچشمه درکوه های اوجیا دارد

توضیح این رودخانه درکتاب پیغمبر دانیال اُلائی و دربندهش که جغرافی قدیمی

پهلوی میباشد به اُرآئی و خُرائی موسوم است فارسیان قدیم آنرا پسیکره

مینامیدند یعنی یکیره کوچک ویکیره بزرک همان رودخانه است که ازمیان

بغداد میکذرد ویونانیان آنهارا ایکریس ویکریش میکفتند وعرب دجله می

نویسند ودگله تلفظ مینمایند واین همان رودخانه است که مورخین ومسافرین

جغرافی دان عرب آب تستر ونهر تستر یعنی آب شوشتر وآب مشرقان و

کرن وکورن وکرنک وکورنک که امروز مشهوراست به آب کارون

وبعدازطی مسافتی باسرعت زیادی ازمیان کوه های سخت وکنارهای پردرخت

داخل جلکه شده وبامجرای آرام وعمیق که قابل کشتی رانی باشد بعدازطی ۲۵

فرسنخ مسافت داخل خلیج فارس کردید

قسمتی ازاوجیاها درجلکها مسکن داشتند واطاعت شهریار یعنی حاکم پارس را

مینمودند وقسمت دیکر که درکوهستان بودند اطاعت نمی نمودند اوجیاها و

کسوییها وغیره جماعتی خودسر ووحشی وآزاد وهمیشه حاضر جدال همسایکان خود

بودند وسلاطین مجبور بودند ازاینکه ازآنها برای عبور به مملکت خود راه بخواهند

وباج بدهند این کوهستانیها باکمال جرأت اعلان بسلطان فاتح بتوسط مأمورینیکه

نزد او میفرستادند دادند که اورا ازگذشتن ازراه ممانعت کنند اگرباج مرسوم

سلاطین ایرانی را ندهد اسکندر رسولانیرا روانه کرد باپیغامی که آسوده باشید

خواهم آمد درسرتنکه بجهت باج حاضر باشید اسکندر بعدازآن ازرودخانه

عبور نموده و با ۹۰۰۰ قشون داخل اوجیاها گردید (مملکت آنان تا فارس امتداد داشت) و ماداذ شوهر برادرزاده سیسوگامبیس زن داراب در آنجا حکومت مینمود جائیکه اوجیاها در تنگه گرفته بودند خیلی محکم بود ولی اشخاصیکه از معابر جبال آنها مسبوق بودند باسکندر کوره راهی نشان دادند که از راه های تنگ و دشوار میتوان بمکانی خود را رسانید که بالاتر از مکان اوجیهاست و از آنجا غلبه بر دشمن سهل است اسکندر این اشخاص را بلد راه گرفته و نزدیک غروب آفتاب ۲۵۰۰ نفر قشون منظم بسرکردگی (کراتروس) برای تصرف آنمکان معین روانه و اسکندر اردوی خود را در پاس سیم شب برداشته بعد از محاصره و خراب کردن قصبات اوجیاها غارت و یغمای زیادی برده و عده زیادی از سکنه تلف نموده رسید به تنگه هائیکه در آنجا جمعیت زیادی از اوجیاها متحد شده بودند برای باج راه گرفتن در آنجا از هر طرف پرتگاهی بود و عبور و مرور بواسطه قطعات بزرگ و کوچک دشوار کراتروس خود را با دسته اش در امکنه که باو نشان داده بودند رسانیده اوجیاها دستپاچه شده و راه فرار پیش گرفتند عده زیادی زیر تیغ سواران اسکندر افتاده و عده دیگر که آرزو میکردند بتوانند از قلل جبال فرار نمایند از پرتگاها جسته و در چنگال سربازان کراتروس گرفتار شده و از دم تیغ آبدار آنها میگذشتند و باین قسم باج راه از اسکندر گرفتند بعدها اوجیاها نزد اسکندر وکیل فرستادند برای اینکه عفو تقصیر آنها را نماید

و چند نفری از میان خود خدمت سیسوگامبیس مادر داراب که در شوش بود روانه نمودند محض اینکه از او استدعای بخشش نمایند او استدعای آنها را مجری داشته و باسکندر نامه بخشش خود را نوشت اغلب اوجیاها به بدویت زندگی میکردند و اراضیشان هیچ مساعد بفلاحت و زراعت نبود و پول نداشتند و اسکندر مالیاتیکه تحمیل آنها کرد در سال صد اسب و پانصد حیوان بارکش و سی هزار گوسفند بود

اسکندر وقتیکه از سفر هند مراجعت نمود یا خود یا توسط سرکردگان و سردارانش (در سنه ۹۴۵ قبل از هجرت) با قبائل کوهستانی جنگیده و با آنان مالیات تحمیل نمود جنگ کوثیها (ساکنین لرستان) چهل روز طول کشید بعد از آنکه تعهد نمودند اطاعت نمایند اسکندر با ایشان صلح نمود

این کوثیها بی واهمه شغل چپاول را پیش گرفته و سبب ترس سلاطین قدیم ایران شده بودند چون اسکندر آنها را در سر راه خویش یافت و بعضی تعرضات از آنها دیده مصمم شد که آنها را مطیع گرداند و با وجود سردی و برف زیاد بمقصود رسید و شغل آنها را منحصر بفلاحت نمود تا سرکشی و شرارت که تا آنوقت کارشان بود از یادشان ببرد و در نزد اسکندر بعنوان عسکر امدادی خدمت میکردند بعد از مرگ اسکندر در بابل (در سنه ۹۴۴ قبل از هجرت) مملکت بزرگی را که او برپا داشته بود در میان سرداران معتبرش بچند قسمت منقسم گردید

انتوخوس کبیر که یکی از جانشین های اسکندر بود (در ۸۰۸ قبل از هجرت) بطرف علیم شتافت به نیت نهب و غارت معابد ولی با تمام قشونش بدست ساکنین آنجا تلف شد

بیست و چهار سال بعد در ۷۸۴ قبل از هجرت مهرداد اول یکی از سلاطین اشکانی تمام قسمت جلگه و کوهستانی اینمملکت را متصرف شد و قبایل اطاعت او را کردند اما طولی نکشید که مجدداً مستقل شدند و بچند امارت منقسم گردید و سکه های آنها پیدا شده است

استرابون جغرافیا دان یونانی در سال ۶۷۰ قبل از هجرت از این ملل صحبت میدارد و میگوید که رؤسای این طوائف کوهستانی خیلی توانا هستند و چندین دفعه سر از اطاعت سلاطین پیچیده اند تمام مردمان آنها جنگی و دلاور و اغلب تیراندازان خوب هستند بعضی از این قبایل مالک زمینها بودند که کم حاصل خیز است و بحکم ضرورت مجبورند که از غارت دیگران معیشت کنند و بنابراین بلوک مجاور را تاخت و تاز میکنند

در اینموقع که از آنها صحبت میداریم رعیت اشکانیانند در صورتیکه اشکانیان آرام هستند آنها نیز آرام و مطیع اند و بمحض اینکه طغیانی در خود اشکانیها پیدا میشود و غالب همچنین مسئله رخ میدهد آنها هم طغیان میکنند و پیمان اطاعت می شکنند

چنین واقعه در سال ۵۰۵ قبل از هجرت اتفاق افتاد در وقتیکه با طغیان تیرداد نواده فرهاد چهارم همراهی کرده برادر دوم اردوان سیم شوریدند

و بعد از اینواقعه تا چند قرن در تاریخ چیزی در خصوص این قبایل ذکر نشده است

در سال ۳۰۰ هجری ولایتی که کرمانشاه و همدان در طرف شمالش و عربستان و فارس در طرف جنوب آن واقع بوده و قسمت منقسم بود موسوم به لر بزرگ و کوچک چونکه این دو مملکت در یکزمان حکومتش با دو برادر بود رئیس لر بزرگ بدر و رئیس لر کوچک ابو منصور بود مورخین گویند که اطلاق لر باین قوم بوجهی گویند بدینواسطه است که در ولایت مانرود قریه ایست که آنرا کرد خوانند و در آن حدود دربندیست که آنرا بزبان لری کول خوانند در آن دربند موضعیست که آنرا لر خوانند و چون ایشان در اصل از آنموضع برخاسته اند ایشان را لران گفته اند و در اینباب چند روایت نیز نقل کنند ولی چون باعتقاد بنده اقوال ضعیف بود در این نسخه رقم ننمود و حکومت مملکت لر بزرگ باعقاب بدر رسید در دوره مائه پنجم هجرت فتح الدین فضلویه یکی از اخلاف بدر مهاجرت اختیار نموده و جبل السماق را که در شام است مقر حکومت خود قرار داد اینکوه که امروز موسوم به جبل اکراد و صحیح تر آنست چنانچه در نقشه های قدیم موسوم است جبل الاکراد میانه بحرالابیض و حلب واقع است علی پسر فتح الدین از جبل السماق با پسرش ابراهیم و خانواده اش به میافرقین رفت و در آنجا تا زمانیکه محمد پسر ابراهیم باذربایجان

رفت مستخدم سلجوقیان شد اقامت داشتند ابراهیم در سال چهارصد و نود و نه هجری کشته شد
و پسر او محمد در فارس بخدمت سلغریان مشغول شده بود و بواسطه شجاعت بغایت معتبر
گشت (سلغریان که بعدها لقب اتابکی یافتند در فارس حکومت داشتند) طولی
نکشید محمد بحکومت لر بزرگ نامزد شد و مدت ده سال در آنجا حکومت کرد و بعد از
او هزار اسب برادرش که در رکاب مانده بود حکومت یافت و سی و چهار سال حکومت
نمود در سال پانصد و چهل و هشت هجری برادرزاده اش عماد الدین ابوطاهر پسر محمد
که در جنگ شبانکاره رشادت زیاد نموده بود جانشین او گردید چون او در آن دیار مستولی
گردید هوس استقلال در دماغش جای گرفته و برعایا حکم فرمود که او را بلقب اتابکی و
(اتابکش خطاب نمایند) و در سال پانصد و پنجاه هجری بر سر اتابک سنقر شورید
و خود را استقلالاً حاکم مستقل نمود پسرش نصرة الدین هزار اسب در پانصد و هشتاد و پنج
هجری جانشین او شده و حاکم مستقل لر بزرگ گردید اقوام و طوایف بسیار بدو
پیوستند و در میان اسامی آن اقوام و طوایف نخستین دفعه نام بختیاری ها در تاریخ
ملاحظه میشود سایر طوایفیکه ملحق بعسکر هزار اسب شدند اسامی آنها را میدانیم و
امروز نیز وجود دارند طایفه عرب عقیلی بودند و اقوام بختیاری از قبیل جوانکی
بیت وند راکی هرونی منداني اشترکی وغیره اقوام کوه گیلویه از قبیل لیراوی
جاکی نوئی کماکشی کوئی وغیره و ممسنی هم بودند چون این اقوام بهزار اسب ملحق
شدند او را قوت و شوکت زیاد شده مالک املاک شول که تقریباً نصف لرستان را

متصرف بودند گردید و کارش عروجی تمام یافت هر موضع که قابل عمارت و زراعت
دید دیه ها ساخت و در آن مردمان نشاند و هیچیک از نقاط لرستان و شولستان را
نامزروع نگذاشت خلیفه بغداد منشوری برایش فرستاد و خلعت فاخری جهت او
روانه کرد قلمرو حکومتش تا چهار فرسخی اصفهان منبسط میشد و بعد از پنجاه سال
سلطنت در سال ششصد و بیست و پنج از هجرت رحلت نمود و پسرش مظفرالدین تکله که
مادرش یکی از شاهزادگان سلغری بود جانشین او گردید بمحض اینکه خبر مرگ هزار اسب
در فارس منتشر شد اتابک ابوبکر بن سعد سلغری بنا بر کینه ای که از تکله در خاطر داشت
سه نوبت بدان دیار لشکر فرستاد و در تمامی آن معارک تکله ظفر یافت زمانیکه هلاکوخان
بجانب بغداد شتافت (در ۶۵۵ هجری) تکله بطریق مطاوعت بخدمتش رفته و در
تومان کیت بوقا نوین منصوب شد بعد از فتح بغداد بسمع هلاکوخان رسید که تکله در قتل
خلیفه و شکست اهل اسلام تاسف و تحسر میخورد هلاکوخان از این معنی رنجیده قصد قتل تکله
نمود تکله از اندیشه هلاکوخان خبردار شد بلرستان فرار کرد و یاغی شد هلاکوخان کیت
بوقا و چند نفر از امرای دیگر را بگرفتن تکله بلرستان ارسال داشت تکله در قلعه مانجشت
یا مانگشت متحصن شد و امرا هر چند بوعد و وعید او را مستظهر و متمایل گردانیده دلالت آمدن
کردند فائده بران مترتب نشد آخر الامر هلاکوخان انگشتری خود را بطریق زینهار و امان
نزد او فرستاده تکله بآن اعتماد کرده از قلعه بیرون آمده امرا او را به تبریز بخدمت
هلاکوخان آوردند و بعد از ثبوت گناه او را بقتل آوردند اقوامش نعش او را به پنهانی

بلرستان بردند و در قریه در دیه مدفون ساختند اینجا و شه در ششصد و پنجاه و شش واقع شد
آن قریه زرده در خاک اصفهان واقع بوده و تکله آنرا ده سال قبل از وفاتش بمبلغ بیست و
چهار هزار درهم خریده وقف کرده و مزار خود را آنجا تعیین نمود و بعد از فوت تکله بلاکو خان
حکومت را به برادرش شمس الدین الب ارغون تفویض نمود چون اتابک الب ارغون به
لرستان درآمد ولایت را خراب و رعایا را بیچاره دید اتابک استمالت نامه ها فرستاد
و در اندک فرصتی لرستان بار دیگر معمور شد و او بروش حکام مغول ییلاق و قشلاق
قرار داد و در زمستان در ایدغ یعنی ایدج که الحال مالامیر است و جلگه شوش وطن گرفتند
و تابستان در جوی سرد و کوی زرد بسر بردند الب ارغون پانزده سال حکومت نموده
و در سنه ۶۷۱ هجری وفات یافت و پسرش یوسف شاه بفرمان اباقاخان پسر بلاکو خان
حکومت یافت یوسف شاه همیشه در رکاب اباقاخان با دویست سوار از طایفه خود
حاضر بود و نایب الحکومه ها برای ضبط و حفظ ولایت خود فرستاد چون خدمات پسندیده
به اباقاخان نمود ایالات خوزستان کوه کیلویه فیروزان و گلپایگان باو تفویض شده
و لقب بهادری یافت نزدیک بردنش اتابک یوسف شاه با جازه ارغون خان بکوه کیلویه
رفت و کمی بعد از ورود در سال ششصد و هشتاد و چهار هجری فوت شد اتابک افراسیاب
پسر یوسف شاه به یرلیغ ارغون خان جانشین پدر شد احمد برادرش را در پای تخت گذارده
و خود بلرستان رفت و در آنجا راه تخریب و جور و ستم را پیش گرفت و هر یک از
نواب اسلاف خویش را به بهانه مواخذه و مصادره منضجر نمود و عاقبت آنجماعت را

بتیغ ستم

تیغ ستم بگذرانید و طایفه از اقربا آنها باصفهان پناه بردند اتابک عموزاده اش قزل را
با حکم روانه نمود و تمام گریختگان را بیاورد و در این حین (سال ششصد و نود هجری) خبر
مرگ ارغون خان شیوع یافت قزل باتفاق سلغر شاه خروج کرد و باید و حاکم مغول
اصفهان را کشت پس افراسیاب را بتخت نشانید و خطبه بنامش میخواندند و بعد افراسیاب
خود را حاکم مستقل پنداشته بقصد تصرف دار الخلافه پادشاه مغول را نمود و جلال
الدین پسر اتابک تکله را بسرکردگی لشکر گران به دربند کرم رود فرستاد و در آنجا بمغولها
بر خورده و مغولها در جنگ اول شکست خورده و در جنگ دوم دمار از روزگار سپاه
لران برآورده و آنها را منهدم ساختند و میگویند که یک زن مغول ده مرد از لران را
کشت بعد از اینجا و شه کیخاتو خان امیر طولدای ایدجی را با ده هزار لشکر مغول و ده
هزار از لر کوچک بدفع افراسیاب فرستاد و او در این دفعه اسیر شد و نزد کیخاتو
خان برده شد و بلاکو خان قلم رقم عفو بر جرائمش کشید افراسیاب بجانب لرستان
شتافت و در آنجا عموزاده خویش و طایفه از امراء و اعیان را بدون جهت و سببی
کشت غازان خان چون بر تخت سلطنت نشست بدستور معهود حکومت لرستان را
به اتابک افراسیاب تفویض نمود وقتیکه غازان خان بجانب بغداد شتافت
(در سنه ششصد و نود و پنج) اتابک افراسیاب کرت دیگر بعزم ملازمت رسید در راه برای
مراجعت بلرستان در نزدیکی همدان چنانچه گویند بحکم غازان خان بدست امیر هور
قوداق قریب بقریه نهاوند در فرهان در بیست و پنجم ذیحجه ششصد و نود و پنج کشته
گردید.

گردید نصرة الدین احمد پسر یوسف شاه بموجب فرمانهای غازان خان بر تخت ایالت
نشست سی و هشت سال بدولت و کامرانی در مملکت موروثی خود زندگی نموده
در سال هفتصد و سی و ستة هجری وفات یافت پسرش رکن الدین یوسف شاه
حاکم ولایت لر بزرگ گردید و با عدل و داد سلطنت نمود و در ششم جمادی الاولی
هفتصد و چهل رحلت نمود مظفر الدین افراسیاب بن احمد بن یوسف شاه بعد از
مرگ پدر حکومت لر بزرگ یافت در عهد او سیاح معتبر شیخ ابن بطوطه بدین
این دیار آمد در شرح مسافرتش تفصیلی از راه قدیم بین اصفهان و شوشتر ذکر میکند
سفر از شوشتر تا کریوة الرخ که امروز موسوم به کهورخ است و سرحد شرقی قلمرو
اتابک لر بزرگ بود از پل بریده وله باهری و بانجینیک (باغ ملک امروز)
و ده یخان و ایذج (زمانیکه ابن بطوطه در آنجا بوده اسم مالامیر رواج شده) جاده
اتابک (راه سلطانی) و قلعه مدرسه و پل قدیم بزرگ نزدیکی کدار بلوطک و پل
قدیم موسوم به پل عمارت و دویلان و اردل و سولجان و کردنه زره بوده است
اتابک خیلی مهمان نواز بوده نسبت بمسافرین در ولایت خود
هر ناحیه دارای کاروانسرا بوده است که در آنجا همواره آذوقه و سیورسات حاضر بوده
بهر مسافری نان و گوشت و شیرینی محض آنکه میرسید داده میشد میان کریوة الرخ
و اصفهان ابن بطوطه در قصبه کوچک اشترجان و فیروزان که الیوم قراء در بلوک
لنجان میباشد اقامت نموده هم در زمان اتابک افراسیاب تیمور گورکان فتوح نمایان

نموده

نموده و در سال هفتصد و هشتاد و نه هجری لر بزرگ و سایر ایالات ایران را در تحت
تبعیت و اطاعت خود آورد و در سنه ۷۹۵ تیمور گورکان حکومت لر بزرگ را با فراسیاب تفویض
نمود که بعد از آن طولی نکشیده و مرد و اتابک پشنگ بن یوسف شاه ابن احمد پس از وفات
عمش حکومت لر بزرگ یافت و او نیز چند سالی حکومت نموده جهان را وداع گفت پس از
مرگ او پسرش احمد اتابک شد و در عهد حکومت او لرستان خراب و ویران گردید پسرش
ابوسعید بعد از خرابیهای پدر حکومت نموده و در سال هشتصد و سی و هفت جهان را بدرود گفت
شاه حسین پسر ابوسعید جانشین پدر شد اما حکومتش طولی نکشید چون که در همین سال هشتصد و
چهل و هفت غیاث الدین بن کاوس بن هوشنگ بن پشنگ او را کشت بعد از آن
سلطان ابراهیم بن شاهرخ شاه بن تیمور گورکان حاکم لرستان شد و لشکری بر سر غیاث
الدین فرستاده او را از آن دیار آواره ساخت از این تاریخ ببعد دیگر هیچیک از شاهزادگان هر دو
طبقه فضلویه روی حکومت ندید بعد از این واقعه تقریباً تاریک مانده و نیم مورخین از لر بزرگ
القدری وقایع برای ما نوشته اند در این هنگام طایفه بختیاری بر قوت و شوکتشان
افزوده و لر بزرگ بولایت بختیاریها موسوم شد
در عهد شاه طهماسب اول تمام لر بزرگ یعنی بختیاریها در تحت نظام تاج امیر رئیس تیره
اشترکی آمدند که آن وقت قویتر و عمده تر عشایر بختیاری بوده و تاج امیر هر سال
مبلغ خطیری بر وجه تقبل برای شاه طهماسب میفرستاده در سال نهصد و هفتاد و
چهار امیر خان موصلو حاکم همدان از طرف شاه طهماسب مأمور اخذ نمودن مبلغ مقرر گردید

تاج امیر را از اداء آن مبلغ عاجز آمده بدین سبب بدست شاه طهماسب بقتل رسید

میر جهانگیر خان بختیاری که یکی از نجباء ایل مذکور بود و پس از مرگ تاج امیر پیشوائی
الوس بختیاری یافت بشرطیه کفالت شاه رستم که در آن زمان رئیس لر کوچک
بود هر سال هزار قاطر بجمال و نواب دیوان اعلی تسلیم نماید و این قرار سالیان دراز
معمول و مرسوم بود تقریباً از آن زمان بختیاریها بدو قبیله منقسم شدند یکی چهار لنگ
و دیگری هفت لنگ در سال هزار و پانصد و بیست و نه بستن سد پیش آب کرنگ و کندن
کوهی که الحال بکارکنان مشهور است جهت آوردن آب کرنگ بدار السلطنه اصفهان
حسب الفرمایش شاه عباس و بتصویب امامقلی خان بیگلربیگی فارس بمیر جهانگیر خان بختیاری
و حسینخان والی لرستان متعلق گردید

شاه سلطان حسین در چهاردهم ذیحجه هزار و صد و پنج بر تخت سلطنت جلوس نمود پدرش
شاه سلیمان سلطان غدار و ستمکاری بود و فقط مشغول صرف مشروبات و زن بازی
بود و خود از تمام مهام غافل بود و بکلی بچند وزیر اعتماد داشت شاه سلطان حسین که
بتخت سلطنت جلوس نمود بیست و چهار سال عمر داشت ملت از او امیدوار سلطنت طویل
و سعید بودند صورتاً مقبول و سیرتاً مهربان بود و مخصوصاً بواسطه ایراداتی که از حرکات
ستمکارانه پدر خود میگرفت جذب قلوب مردم کرده بود سالهای ابتدای سلطنتش پر
از صلح و آرام بود و بعضی حرکات عادلانه او اعیان و اشراف را راضی کرد و بعضی بذل و
بخشش عوام را راضی میکرد و چونکه حرکاتش بر طبق مذهب مینمود بسبب مطبوعیت تمام علمای

ولی چیزی نگذشت مردم ملتفت شدند که ابداً و اصلاً ترقی و عظمتی نباید منتظر بود از سلطانی
که تمام زندگی خود را در حرمش بسر رسانید و در آنجا بعیش و عشرت تنهائیکه زنها و خواجه‌ها
از خود میساختند مشغول بود و بعضیها برای بازی دادن ایشان او را در نزد خودشان نگهداشتن
برخی برای اینکه او را از مهام مملکت دور و غافل کنند دولت در تسلط وزرائی که
تمام ضد یکدیگر بودند و ضعف سلطان را غنیمت میشمردند و در پی جمع آوری و بر چیدن
کنوز و ذخائر و افزودن بر اقتدار خودشان مجلس شورائی منعقد از خواجگان حرم نمود
و تمام مهام مملکتی را اعم از لشکری و کشوری بمیل و دلخواه خود مجری مینمودند رئیس این خواجگان
مردی متکبر بدگمان احمق و خودخواهی بود شاه را بخود معتقد ساخته بود برای آنکه دست اشخاصیکه
قابل و لایق بودند و میتوانستند جای او را بگیرند کوتاه نمود و آنهائیکه ممکن بود شاه با ایشان
التفاتی بنماید از مهام و خدمات دولتی دور کرد دربار سلطنت بدو فرقه منقسم و مرکز انتریگ
بوده و نتیجه این عمل این بود که خاص و عام ملت متضرر و مظلوم و دشمنان مملکت مشغول
یاغیگری و قتل و غارت میبودند در سلطنت استبدادی وقتیکه پادشاه طوری ضعیف است
که خودش نمی تواند سلطنت کند و لجام مملکت را بدست اشخاصی مغرض طامع و جاه طلب میسپارد
و فقط نصیحت شخصی و تملق و چاپلوسی درباریان را می شنود خودش هم جابر و ظالم نیست
تمام آنهائیکه لجام سلطنت را در دست گرفته اند جابر و ستمکار میشوند شاه سلیمان سلطان
جابر و ستمکار با قدرتی بود شاه سلطان حسین پادشاهی ضعیف و مهربان و خوش سلوک بود در عهد
او بی انصافی فراوان تر و حرکات ستمکاری زیادتر و تعدیات سخت تر از زمان سلطنت شاه

سلیمان شد معدلت و انصاف و از زمان بدون پول میسر نمیشد مناصب حراج میشد روستائی
قبایل و عشایر بمحض ضعف پادشاه و مطمئن بودن از فساد دربار و رشوه خواری درباریان در
تمام نقاط مملکت اغتشاش کرده بعضی بطور واضح و آشکار یاغی شدند
معهذا شاه بی قابلیت و کفایت نه فکر صحیحی مینمود و نه پیش بینی نتایج این بی نظمیها و
خرابیها که ضعف و مهربانی زیاد او برپا کرده بود میکرد و نه میل داشت بکار مملکتی مشغول
شود نه حرم و زنها را کنار میگذاشت و نه لذت و خوشگذرانی را ترک میکرد چند نفری از
مردمان باهمت و غیرت جسارت نموده و نصایحش میدادند ولی گوش نمی نمود خطر نزدیک
شد ولی شاه فکر تهیه قشون و دفاع قبایل یاغی را نکرد و همواره نصایح درباریان را
قبول کرده و آنها کسی را دشمن نمیدانستند مگر اشخاصیکه میتوانستند جای آنها را در ملازمت
رکاب بگیرند شاه سردارانی که تا بحال خوب از عهده جنگ برآمده بودند احضار کرد و چشم
وزرای صادق را میل کشید و اشخاص غیور صدیق که صدق مطلب را در حضرت شاه میتوانستند
عرض کنند از مرکز تبعید نمود اسباب بدبختی فراهم شد مملکت در شرف تخریب شاه در فکر تفریط
کردن پول ملت برای بنای عمارت نزدیک اصفهان موسوم بفرح آباد بود مالیات متداوله
بمصارف فوق العاده کفایت نمیکرد مردم را فشار دادند متمولین را لخت کرده و
دارائی آنها را گرفتند و بتوسط تعدیات زیاد و از هر قبیل جبر و ظلم از خاص و عام
پول میگرفتند اینوضع و ترتیب محال بود امتداد یافته مدتی طول بکشد این بود که
تنزل مملکت نزدیک شد افغانهای قندهار بطرف کرمان شتافتند ابدالی حاکم هرات را
کشته و هرا[illegible]

ولی چیزی نگذشت مردم ملتفت شدند که ابداً و اصلاً ترقی و عظمتی نباید منتظر بود از سلطانی
که تمام زندگی خود را در حرمش میگذراند و در آنجا بعیش و عشرتهائیکه زنها و خواجه ها
از خود میساختند مشغول بود و بعضیها برای بازی دادن اش او را در نزد خودشان نگهداشتند
برخی برای اینکه او را از مهام مملکت دور و غافل کنند دولت در تسلط وزرائی که
تمام ضد یکدیگر بودند و ضعف سلطان را غنیمت میشمردند و در پی جمع آوری و برچیدن
کنوز و ذخائر و افزودن بر اقتدار خودشان مجلس شورائی منعقد از خواجگان حرم نموده
و تمام مهام مملکتی را اعم از لشکری و کشوری بمیل و دلخواه خود مجری مینمودند رئیس خواجگان
مردی متکبر بدگمان احمق و خودخواه بود شاه را بخود معتقد ساخته بود برای آنکه دست اشخاصیکه
قابل و لایق بودند و میتوانستند جای او را بگیرند کوتاه نمود و آنهائیکه ممکن بود شاه با بیانات
التفات بنماید از مهام و خدمات دولتی دور کرد دربار سلطنت بدو فرقه منقسم و مرکز انتریک
بوده و نتیجه این عمل این بود که خاص و عام ملت متضرر و مظلوم و دشمنان مملکت مشغول
یاغی گری و قتل و غارت میبودند در سلطنت استبدادی وقتیکه پادشاه طوری ضعیف است
که خودش نمی تواند سلطنت کند و لجام مملکت را بدست اشخاص مغرض طامع و جاه طلب میدهد
و فقط نصیحت شخصی و تملق و چاپلوسی درباریان را می شنود و خودش هم جابر و ظالم نیست
تمام آنهائیکه لجام سلطنت را در دست گرفته اند جابر و ستمکار میشوند شاه سلیمان سلطان
جابر و ستمکار با قدرتی بود شاه سلطان حسین پادشاهی ضعیف و مهربان و خوش سلوک بود در عهد
او بی انصافی فراوان تر و حرکات ستمکاری زیادتر تعدیات سخت تر از زمان سلطنت شاه

سلیمان شد معدلت و انصاف در آن زمان بدون پول میسر نمیشد مناصب حراج میشد روسای
قبایل و عشایر محض ضعف پادشاه و مطمئن بودن از فساد دربار و رشوه خواری درباریان در
تمام نقاط مملکت اغتشاش کرده بعضی بطور واضح و آشکار یاغی شدند

معهذا شاه بی قابلیت و کفایت نه فکر صحیحی مینمود و نه پیش بینی نتایج این بی نظمیها و
خرابیها که ضعف و مهربانی زیاد او برپا کرده بود میکرد و نه میل داشت بکار مملکتی مشغول
شود نه حرم و زنها را کنار میگذاشت و نه لذت و خوشگذرانی را ترک میکرد چند نفری از
مردمان باهمت و غیرت جسارت نموده و نصایحش میدادند ولی گوشش نمی نمود خطر بزرگ
شد ولی شاه فکر تهیه قشون و دفاع قبایل یاغی را میکرد و همواره نصایح درباریان را
قبول کرده و آنها کسی را دشمن نمیدانستند مگر اشخاصیکه میتوانستند جای آنها را در ملازمت
رکاب بگیرند شاه سردارانی که تا بحال خوب از عهده جنگ برآمده بودند احضار کرد و چشم
وزرای صادق را میل کشید و اشخاص غیور صدیق که صدق مطلب را در حضرت شاه میتوانستند
عرض کنند از مرکز تبعید نمود اسباب بدبختی فراهم شد مملکت در شرف تخریب شاه در فکر تهیه
کردن پول طلا برای بنای عمارت نزدیک اصفهان موسوم بفرح آباد بود و مالیات متداوله
بمصارف فوق العاده کفایت نمیکرد مردم را فشار دادند متمولین را لخت کرده و
دارائی آنها را گرفتند و بتوسط تعدیات زیاد و از هر قبیل جبر و ظلم از خاص و عام
پول میگرفتند اینوضع و ترتیب محال بود امتداد یابد مدتی طول نکشید این بود که
تنزل مملکت نزدیک شد افغانهای قندهار بطرف کرمان شتافتند ابدالی حاکم هرات را

کشته و نهرا

چون مطابق رای منجمین گو فرو را برای روز جنگ تعیین نموده بودند در آنروز سوای چند تیر
تفنگ که اصلا و ابدا اثری نبخشید اتفاقی نیفتاد جنگ در روز یکشنبه بیستم جمادی الاولی
واقع شد روزی که با وجود فال سعید منجمین سلسله سلاطین صفوی را منقرض بوده و از آن
وضع و ترتیب لشکر ایران بدینقرار بود قلب لشکر که برای امداد تعیین شده بود بشیخ علیخان
سردار و سرکرده سوار سپرده شده بود و او در تحت حکم خود چند نفر از خوانین با دستجات
خودشان و تقریبا چهار هزار نفر کشیک سواره و بهمین عده کشیک پیاده که مسلح از تفنگ
و شمشیر بودند داشت فاصله کمی از اینها یک باتری مرکب از بیست و چهار عراده توپ
با دو هزار توپچی بسرکردگی محمد خان قزلچی باشی رئیس کل توپخانه حاضر بودند و دو هزار نفر
غلامشاهی بعضی با تیر و کمان و بعضی دیگر با تفنگ و پیشتاب چند نفری از خوانین
و عده از امرا و اعیان و تابین خود و چهارصد گرجی از کشیک خانه مخصوص شاه در تحت
فرمان رستمخان برادر وختانگ والی گرجستان بمیمنه لشکر قرار داده شده بود عبدالله خان
والی حویزه یعنی والی عربستان که با اعتماد الدوله در فرمان کلی قشون شریک بود
جانب راست را با دسته خود که مرکب از سه هزار سوار عرب بود تقویت مینمود و در طرف
میسره اعتماد الدوله با کشیک خانه و بزرگان دربار و اعیان و اشراف بودند
علیمردان خان فیلی والی لرستان بجانب میسره با یکفوج جنگیان مجرب و پانصد سوار از
دیار خود ملحق شد و دو دختر او که بعدها همراهش بتاخت خاک عثمانی رفتند در اینروز بالباس
مردان پهلوی پدر حاضر بودند علیمردان خان بواسطه سازش با برادر کهتر خود بجهت تعیین

جانش

چند سال در کرمان حبس بود

ولی بمحض اینکه فهمید افغان بطرف دار السلطنه اصفهان حرکت نمود از محبس بیرون
آمد تا آنکه خدماتش را نسبت بسلطان خود ظاهر سازد کفایت و قابلیت ذاتی او را
بوالیگری برقرار و محکم نمود معجلاً قشون ناقابل بوچی مرکب از هیجده هزار پیاده از اطراف
شهر جمع آوری کرد و بقشون دولتی ملحق شد این افواج و دستجات مختلفه روی هم پنجاه
هزار نفر می شدند عساکر افغان کمتر از نصف قشون ایران بود تمامشان سواره اسلحه
جارحه شان شمشیر و نیزه و اسلحه دافعه شان سپر و جوشن و نیم تنه چرمی دولای بسیار
ضخیمی بود و بسیاری از آنها پشتاب هم داشتند

سرعت حرکت محمود افغان با و مهلت حرکت دادن توپ نداد ولی بعوض آن یکقسم
توپخانه جزیی به ترتیبی آورد و آن تفنگهائی بود (بعدها موسوم بزنبورک شد) که غالباً یک
مشت گلوله تفنگ را در یکمرتبه میتوانست خالی نماید این زنبورکها

بار زنبورکچی بار یک شتر بود و آنها را در حین سواری شتران تربیت شده
آزموده پر و خالی مینمودند

جنگ در گرفت آنقدری طول نکشید که لشکر افغان منصور و مظفر شدند علیمردانخان
که یکی از برادرانش کشته و خودش مجروح شده بود و کارها را نیز بی امید دید با آنقدر قشونی
که از قشونش باقی مانده بود بدون معطلی بطرف ولایت خود رهسپار شد

فرج الله خان همدانی و علیرضا خان کوه کیلویه بهمین قسم رفتار نموده رفتند تلفات افغان

هشتصد نفر

هشتصد نفر میرسید ولی از ایرانیان شش هزار نفر کشته شد رستم خان گرجی با تمام
چهارصد نفری که همراهش بودند تلف گردید بعد از اتمام جنگ شهر اصفهان محاصره شد
قحط و غلا شروع شد حکام ایالات هر یک بخیال آنکه شخصاً میتوانند با افغانها در مقام
جدال برآمده آنها را شکست بدهند احکام علیمردانخان را قبول نکرده از تحت
اطاعت او خارج شدند علیمردانخان بسرکردگی ده هزار نفر بخونسار رفته و در آنجا بحاصل منتظر
حکام بود در بین لر و طوایف بختیاری مدتی بود نقاضت و کدورتی موجود بود این
نفاق سبب آن شد که این دو قوم را از اتحاد و یگانگی باز داشت بیکفتند اگر قوای
لر و بختیاری متحد میشد برای شکست افغان و برهم زدن محاصره اصفهان کافی بود ولی
دوئیت موجب شکست و مغلوب شدن هر دو طایفه گردید

قاسمخان بختیاری بعوض رفتن بخونسار و ملحق شدن بعلیمردانخان دوازده هزار سوار
برداشته مستقیماً بطرف اصفهان حرکت نمود در بین راه دچار امان الله خان برادر
محمود افغان گردیده دو هزار از سوارانش مقتول و مفقود و بقیه السیف متفرق شدند

از وقتیکه محاصره اصفهان شروع گردید علیمردان خان از هیچ قسم خدمت و زحمت
و پول خرج کردن مضایقه ننمود برای اینکه آذوقه فراوانی بشهر محصور ببرد
نزدیک بود که بمقصود رسیده اینخدمت را انجام بدهد برادر سابق الذکرش بواسطه
یک خیانت جدیدی مقصود او را برهم زد در حینیکه علیمردانخان برای جمع آوری عسکر
چندروزی در اردو نبود این برادر قسمتی از لشکر را فریب داد و آذوقه را برداشته با

فرج الله خان همدانی بطرف شهر روانه شد جمعیتشان روی هم شش هزار نفر بود و
امید آن داشتند که در بین راه بقبایل کوه کیلویه که وعده آمدن کرده بودند ملحق
شوند ولی اقوام کوه کیلویه نیامدند بعوض در سه منزلی اصفهان که رسیدند لشکر
مهمی از افاغنه را دریافته شکست خورده کمتر از نصف قشون آنها آنهم بزحمت
زیاد جان بدر بردند تمام بار و بنه را در معرکه گذاشته رفتند برادر والی در میان
آنهائی بود که فرار کرده بود اما در مراجعتش باردوی خونسار جهت خیانتش بحکم
خود والی بقتل رسید خان کوه کیلویه بخبر از شکست قاسمخان بختیاری با ده هزار
نفر بطرف اصفهان عازم شد مثل دیگران افغانها با حمله برده بدون خبر از نزدیک
بودن عساکر افغان شکست فاحشی خورده دو هزار نفر از ایشان مقتول و با هشت
هزار نفر مراجعت نمود هنوز اصفهان محاصره بود و افاغنه ستمکار مخصوصاً مذاکرات
تسلیم شدن شهر را طول دادند صدمات قحطی روز بروز در تزاید بود آنچه بود و میسر
میشد حتی کثافات و نجاسات خوردند و اینها هم دیگر پیدا نمیشد تا آنکه کار بجائی رسید
که نعش یکدیگر را میخوردند یک خروج شدیدی از شهر ممکن بود که مملکت و مردم را
نجات بدهد هرچه ملت بیچاره التماس مینمودند که تهیه دیده و ما را بجنگ دشمن حرکت
بدهید کسی گوش بحرف آنها نمیداد شاه سلطان حسین هم سوای حرفهای خیانتکارانه
والی عربستان چیز دیگری نمی شنید امر بآن منجر شد که روز پنجشنبه یازدهم محرم هزار و صد و ۱۱۳۵
سی و پنج شاه سند استعفاء خود و تسلیم شهر را امضا نموده و شهر را بتصرف افاغنه

واگذار کرد

در دشت مغان جهت جشن عید نوروز جمع کرده و در روز پنجشنبه بیست و چهارم شوال ۱۱۴۸
که چند روز قبل از عید نوروز بود اعلام سلطنت داده و خود را بنادر شاه افشار
موسوم ساخت و تمام حضار بیعت او را نمودند

در این مجلس بزرگ بیش از صد هزار نفر از اعیان و قشون وغیره حاضر بودند از آنجا
نادر شاه باصفهان رفت و بعد از مدتی اقامت کردن در اصفهان بگوشمالی
و سیاست طوایف بختیاری که اطراف پایتخت را مغشوش و ناامن میکردند
مصمم شد بختیاریها هم لشکری تهیه نموده بسرکردگی علیمردانخان در یک منزلی
اصفهان اردو زدند نادر شاه بطرف آنها حرکت کرده و در روز هشتم ربیع الثانی
هزار و صد و چهل و نه جنگ سختی با آنها نموده و شکست فاحشی بآنان داد و تمامشان ۱۱۴۹
را مقهور و منکوب نمود و در ظرف یکماه تمامت ایلجماعت بالقوة قهریه مغلوب نمود
و در کوهها و مغارها پنهان گردیدند عده کثیری از آنها مقتول و خود علیمردانخان
با جمعی از تابعینش اسیر شدند بحکم نادر شاه علیمردانخان را کور نمودند یک پا و یکدستش را
بریدند و دو روز بعد از این عقوبت بجهان دیگر شتافت نادر شاه نسبت باسرا
و محبوسین با رحم و مروت رفتار مینمود و بسیاری از آنها را در جزو قشون دولت
بخدمت وادار کرد و تقریباً پانزده هزار خانوار از آنها را بخراسان کوچ داد که در آنجا
بمانند نادر شاه بعد از اتمام کار و مطیع کردن بختیاریها یکماه در ییلاق جوی سرد اردو
زد و در نهم جمادی الثانیه باصفهان مراجعت نمود و از آنجا در هیجدهم رجب ۱۱۴۹

عزم قندهار

در دشت مغان جهت جشن عید نوروز جمع کرده و در روز پنجشنبه بیست و چهارم شوال ۱۱۴۸
که چند روز قبل از عید نوروز بود اعلام سلطنت داده و خود را نادر شاه افشار
موسوم ساخت و تمام حضار بیعت او را نمودند

در این مجلس بزرگ بیش از صد هزار نفر از اعیان و قشون وغیره حاضر بودند از آنجا
نادر شاه باصفهان رفت و بعد از مدتی اقامت کردن در اصفهان بگوشمالی
و سیاست طوایف بختیاری که اطراف پایتخت را مغشوش و ناامن میکردند
مصمم شد بختیاریها هم لشکری تهیه نموده بسرکردگی علیمردانخان در یک منزلی
اصفهان اردو زدند نادر شاه بطرف آنها حرکت کرده و در روز هشتم ربیع الثانی
۱۱۴۹ هزار و صد و چهل و نه جنگ سختی با آنها نموده و شکست فاحشی بآنان داد و بقیه تمام آنان
را مقهور و منکوب نمود و در ظرف یکماه تمامت آن جماعت را بقوه قهریه مغلوب نمود
در کوهها و مغارها پنهان کردیدند عده کثیری از آنها مقتول و خود علیمرادخان
با جمعی از تابعینش اسیر شدند بحکم نادر شاه علیمرادخان را کور نمودند یک پا و یکدستش را
بریدند و دو روز بعد از این عقوبت بجهان دیگر شتافت نادر شاه نسبت باسرا
و محبوسین با رحم و مروت رفتار مینمود و بسیاری از آنها را در جزو قشون دولت
بخدمت وادار کرد و تقریباً سه هزار خانوار از آنها را بخراسان کوچ داد که در آنجا
بمانند نادر شاه بعد از اتمام کار و مطیع کردن بختیاریها یکماه در ییلاق جوی سرد اردو
زد و در نهم جمادی الثانیه باصفهان مراجعت نمود و از آنجا در هیجدهم رجب ۱۱۴۹

عزم قندهار و هند کرد عده کثیری از بختیاری همراه او رفتند و در جنگهائیکه
در این سفر اتفاق افتاده با کمال غیرت و شجاعت رفتار نمودند مخصوصاً در قندهار
بختیاری اول کسانی بودند که وارد قلعه محصوره شده بودند

نادر شاه در یازدهم جمادی الثانیه هزار و صد و شصت بدرود زندگانی گفت بعد از
مرگ او تمام مملکت برهم خورده هرج و مرج شروع شد از گوشه و کنار هر ایالتی نغمه
ادعای سلطنت و تاج و تخت مینمود تمام ایلات از افشاریه و سایر طوایف عراق و
آذربایجان و جماعت بختیاری که نادر شاه کوچانده و در محال خراسان سکنا داده بود
فرصت یافته حرکت نموده روانه اوطان خود شدند و علیمردانخان که در جزو قشون نادر
شاه بود از سلوک عادلشاه رضایت نداشت لهذا با سه هزار نفر که در تحت فرمانش
بودند از مشهد هجرت نموده بطرف دیار خود حرکت نمود و تمام جد و جهدش آن بود
که یا تاج و تخت سلطنت را بگیرد و یا آنکه اقلاً باسم نیابت سلطنت پادشاهی کند

اعتبار و محلی که خویشان و اقوام او در بین اکراد و لرداشتند و آبرو و تمول زیادش
و انقلاباتیکه در مملکت پیدا شده بود تمام آنها مساعد حال او بود بدینجهت وقت را غنیمت
دانسته در صدد گرفتن تاج و تخت و چند سالی باسم سلطنت زندگی نمودن برآمد

در همین زمان در ولایت بختیاری جوانی موسوم بابوتراب با درش یکی از دختران شاه
سلطان حسین که بعد از مراجعت افغانها میرزا سید مرتضی صدر صاحب منصب معروف که یکی
از بزرگان شمرده میشد او را بزنی گرفته بود و آن بزرگوار یعنی میرزا سید مرتضی در

عزم قندهار و هند کرد عده کثیری از بختیاری بهمراه او رفتند و در جنگهائیکه
در انسفر اتفاق افتاده با کمال غیرت و شجاعت رفتار نمودند مخصوصا در قندهار
بختیاری اول کسانی بودند که وارد قلعه محصوره شده بودند

نادرشاه در یازدهم جمادی الثانیه هزار و صد و شصت بدرود زندگانی گفت بعد از
مرگ او تمام مملکت برهم خورد هرج و مرج شروع شد از گوشه و کنار هر ایالتی یکنفر
ادعای سلطنت و تاج و تخت مینمود تمام ایلات از افشاریه و سایر طوایف عراق و
آذربایجان و جماعت بختیاری که نادرشاه کوچانده و در محال خراسان سکنا داده بود
فرصت یافته حرکت نموده روانه اوطان خود شدند و علیمردان خان که در جزو قشون نادر
شاه بود از سلوک عادلشاه رضایت نداشت لهذا با سه هزار نفر که در تحت فرمانش
بودند از مشهد هجرت نموده بطرف دیار خود حرکت نمود و تمام جد و جهدش آن بود
که یا تاج و تخت سلطنت را بگیرد و یا اگر اقلا باسم نیابت سلطنت پادشاهی کند

اعتبار و محلی که خویشان و اقوام او در بین اکراد و لر داشتند و تمول زیادش
و انقلاباتیکه در مملکت پیدا شده بود و تمام اقتضا مساعد حال او بود بجهت وقت را غنیمت
دانسته در صدد گرفتن تاج و تخت و چند سالی باسم سلطنت زندگی نمودن برآمد

در همین زمان در ولایت بختیاری جوانی موسوم بابوتراب مادرش یکی از دختران شاه
سلطان حسین که بعد از مراجعت افغانها میرزا سید مرتضی صدر صاحب منصب وقت که یکی
از بزرگان شمرده میشد او را بزنی گرفته بود و آن بزرگوار یعنی میرزا سید مرتضی در

اواخر سلطنت نادرشاه بحکم احتیاط از پایتخت مهاجرت نموده و در ولایت بختیاری
ملجاء و پناهی برای خود و خانواده اش مقرر نموده و چندی بعد از این واقعه وفات یافت
از خود یک پسر گذاشت و سفارش او را بایلات شجاع کوهستانی نمود و آن همین ابوتراب
بود که بسن هشت یا نه سالگی رسید علیمردان خان او را در حمایت و حراست خود گرفته و در همه جا
شهرت داد که این طفل نواده شاه سلطان حسین و وارث سلطنت و مملکت است و برای
نشر این خبر بسیاری از وکلاء و کماشتگان خود را بتمام قبایل مختلف بختیاری و لر و کرد فرستاد
که آنها را انگیزد برای تخت نشاندن ابوتراب مذکور که شاهزاده اش میدانست تحریک
و ترغیب کنند و در فرجام این امر امید نتایج حسنه و منافع بسیار و بهبودی حال مملکت
داشته باشند طوائف مذکوره این نصایح را قبول کرده اسلحه در دست بطرف اصفهان
در تحت اطاعت علیمردان خان برای انجام این امر عازم شدند در این وقت ابوالفتح خان
بختیاری از جانب شاهرخ شاه نادری حاکم اصفهان بود این خبر که باو رسید لشکری
جمع نموده بجهت دفع علیمردان خان حرکت نمود علیمردان خان مغلوب و منکوب شد
دوباره تهیه سپاهی دیده کریم توشمال زندیه را که در یکی از بلوک ملایر سکنا داشت
بمعاونت طلبید کریمخان با پنجاه شصت نفر از تابعین خود بعزم امداد روانه شد در
چمن قهیز بعلیمردان خان پیوست ابوالفتح خان اطلاع یافت در ثانی تهیه لشکری کرد
و در این بین سلیمان خان افشار که از جانب شاهرخ شاه حاکم عراق بود از طرفی و فتحعلیخان
افشار و حسنعلی خان افشار و سی چهل نفر خوانین دیگر که از خراسان آمده بودند از طرف دیگر

خود آمدند تجار و کسبه جرأت دکان باز نمودن کردند عمله و کارگران توانستند بدون ترس و واهمه بکار خود پردازند

چون علیمردان خان خود را حکمران پایتخت دانست تمام اعیان و اشراف و رؤسای قبایل را در قصر سلطنتی دعوت نموده و نطق مفصلی نمود که این بدبختی را چاره نه و این خرابی مملکت را علاجی نیست سوای آنکه مملکت را حق وارث انشاهزاده دانسته او را انتخاب نمایند تا آنکه بسنی برسد که بتواند سلطنت کند وکیل یا نایب السلطنه باید برای او تعیین نمود تمام حضار برا اینکار تن در داده قرار براین شد که دختر زاده شاه سلطان حسین را بر مسند سلطنت جلوس داده و شاه اسمعیل بخوانند خود علیمردانخان نایب السلطنه شود و چون شاه اسمعیل جلوس کرد حکومت اصفهان با بوالفتح خان تفویض شده کریمخان بسرداری سرحد و قلمرو برقرار گردید چون علیمردان خان کریمخانرا بولایات دور روانه نمود ابوالفتح خان حاکم اصفهانرا بقتل آورده و حاجی باباخان بختیاری حکومت اصفهان بخشید خود ش در رکاب شاه اسمعیل روانه شیراز شد خبر کشته شدن ابوالفتح خان بکریمخان رسید دانست که کار برخلاف عهد و قرار واقع شده با جمعیتی که داشت رو باصفهان گذاشت خبر آمدن کریمخان بحاجی باباخان رسید فرار برقرار داده کریمخان وارد شهر شد برادر خود صادقخانرا حاکم اصفهان نمود اینوقایع را علیمردانخان شنیده از شیراز حرکت کرد شاه اسمعیل را در کوهستان بختیاری گذاشت وارد دوی خود را در کنار رود و کارون جائیکه عبور و مرور آن دشوار بود زد کریمخان در اول سال هزار و صد و شصت و پنج بطرف اردوی علیمردانخان

بمعاونت ابوالفتح خان بختیاری با عساکر زیاد وارد اصفهان شده و از آنجا بدفع علیمردان خان بجانب قمیشه شتافتند تلاقی فریقین روی داده شکست فاحشی از علیمردانخان یافته بطرف شهر فسا روی شدند علیمردان خان آنها را تعاقب کرد و وارد شهر شد چون خوانین در قلعه طبرک حصاری شده بودند دو روز وقت خود را صرف قلعه گیری نموده و عاقبت امر بعهد و پیمان منجر شده . در روز بیست و ششم جمادی الاولی هزار و صد و شصت از قلعه بیرون آمدند در این دو روزه قشون علیمردانخان شهر را بتصرف آورده و در هر محله پراکنده و منتشر گشته و مشغول باغتشاش و رنجاندن اهالی شدند ولی بواسطه سعیکه از طرف علیمردانخان شده بود کسی را نمیکشتند ولی دارائی آنها را میگرفتند و با آنها هر نوع بدرفتاری و اذیت و آزار مینمودند برای اینکه آنچه اشیاء قیمتی دارند از ایشان بگیرند بالاخره نهب و غارت آنها بحد کمال رسید خانه نماند که بچاپیدند کسی نماند که بنوعی او را اذیت ننمودند هیچکس احترام نمیگذاشتند نگاه و اعتبار بشان و رتبه و سن نمیکردند فقط جلفا را که بزرگترین محله و داراترین محلات بود صدمه نرسانیدند و جهتش آن بود که کریمخان آنجا را داشت و در آنجا منزل نموده مقیم بود و برای جذب قلوب ارامنه و ایرانیها گذاشت که قشون دزدی بی نظمی و اغتشاش کاری بنمایند علیمردان خان در روز بیست و ششم جمادی الثانیه هزار و صد و شصت و سه با شهزاده کوچک وارد قصر سلطنتی گردید از اینزمان ببعد شهر همه جا منظم شده . دسته جات قشونی تمام ساخلو گرفته و در تحت تبعیت و مواظبت رؤسای

حرکت کرد و در کنار رود ملاقی فریقین روداد و شاه اسمعیل چون بخت علیمردانخان را برگشته
دید با جمعی از سرکردگان و عمال خود بلشکر کریمخان ملحق شد علیمردانخان و سپاهش فراری
شدند کریمخان باصفهان مراجعت نموده وکیل سلطنت شد چندی از این واقعه نگذشت
که در ثانی علیمردانخان شخص مجهول النسبی را که در عتبات عالیات خود را بسلسله سلاطین صفوی
نسبت داده و پسر صلبی شاه طهماسب نام نهاده بود بپادشاهی برداشته و موسوم بشاه
سلطان حسین ثانی ساخته بکرمانشاهان آورد کریمخان بدفع ایشان تاخته و در صحرای کرمانشاهان
جنگ واقع شد علیمردانخان بختیاری مغلوب شده رو بفرار نهاد و شاه کاذب گرفتار شده
بقتل رسید کمی بعد که شخص محمد نام از طایفه زندیه از همراهی کریمخان روگردان شده و بنواحی محمد
کرمانشاهان رفت و از آنجا بکوهستان بختیاری یکسر باردوی علیمردانخان رو نهاد
چون بچادر علیمردانخان رسید از اسب پیاده شده داخل چادر گردید علیمردانخان چون
او را دید دستش را گرفته و دوستانه پهلوی خود جای داد در بین صحبت محمدخان خنجری
از کمر کشید و پهلوی علیمردانخان را درید و از خیمه بیرون آمده بر تکاور خود سوار و از
میان پنجهزار خانوار بختیاری جان در برده خویش را بکنار سلامت کشید چون بنواحی
کرمانشاهان رسید چند خانوار از ایلات را برداشته از راه صیدمره و جایدر و دزفول
بفارس رفته و بکریمخان پیوست

فوت علیمردانخان که در آخر تابستان سال هزار و صد و شصت و پنج اتفاق افتاد باعث
بهم خوردن و بی نظمی ولایت نشد و تمام قشون در تحت اطاعت و متابعت کریمخان

آمد چند نفری از سرکردگان بواسطه رابطه که علیمردانخان با آنها داشت از ترس
مجازات کریمخان مصمم شدند فرار کنند که کریمخان پیغام فرستاد ابداً و ابداً بهمه بخود
راه ندهید و آسوده باشید بعد از آنکه امنیت بآنها داده شد با کمال ذوق و وفاداری
بسردار جدید خدمت میکردند بختیاری هم در خدمت سلسله زندیه بودند تا آنکه در
سنه ۱۲۰۸ آنان منقرض شده از آن ببعد مستخدم قاجاریه شدند برای آنکه از رفتار
ایشان مطمئن باشند عده از خوانین را بطور گرو و کفیل در طهران نگاه میداشتند و منزل
ایشان محلی بود در ارک نزدیک سفارت روس قدیم

ترجمه بنده علیرضا ابن محمد حسین بن کیخسرو بن فتحعلی شاه قاجار

ضمیمه

استخراج از کتاب لرد کرزن انگلیسی که در سنه ۱۳۰۸ هجری اصل و نسب رؤسا
و ایلخانیهای ایل جلیل بختیاری هفت لنگ (بختیاروند یا بیداروند) را نوشته است
جد امجد رؤسای حالیه بختیاری مرحوم حبیب الله خان پسر ایشان مرحوم اسدالله خان
ایلخانی که ۱۸۱۰ مسیحی الی ۱۸۴۰ ایلخانی بوده پسر ایشان جعفرقلیخان ایلخانی در قلعه
دز شانزده فرسخی شوشتر شاه او را معزول کرده و کلبعلی خان از طایفه دورکی
ایلخانی شد و حسینقلی خان ایلخانی او را مقتول ساخت

پسران جعفرقلیخان اولاً حسینقلیخان ایلخانی از ۱۸۵۰ تا هزار و هشتصد و هشتاد و دو
ایلخانی بود و ظل السلطان او را بقتل آورد ثانیاً امامقلی خان تا سنه ۱۸۸۲ ایل بیکی بود و بعد

ایلخانی شد تا هزار و هشتصد و هشتاد و هشت ۱۸۸۸ ایلخانی بود معزول شده دو سال بعد مجددا ایلخانی
شد و در این زمان یعنی سنه ۱۳۰۸ هجری شصت و هشت ۶۸ سال دارد

ثالثاً رضا قلیخان از هزار و هشتصد و هشتاد و دو ۱۸۸۲ تا هزار و هشتصد و هشتاد و هشت ۱۸۸۸ ایل بیگی
بود بعد از هزار و هشتصد و هشتاد و هشت ۱۸۸۸ تا هزار و هشتصد و نود ۱۸۹۰ ایلخانی بود معزول شد و حاکم
چهار محال گردید در این زمان شصت و سه ۶۳ سال دارد   جعفر قلیخان چهار پسر دیگر هم داشت

پسران حسینقلی خان ایلخانی   اولاً اسفندیار خان از هزار و هشتصد و هشتاد و دو ۱۸۸۲ تا هزار و
هشتصد و هشتاد و هشت ۱۸۸۸ در اصفهان محبوس بود بعد از آن ایل بیگی و صمصام السلطنه شد در
این زمان چهل و یک ۴۱ سال دارد

ثانیاً نجفقلی خان در این زمان چهل و نه ۴۹ سال دارد ثالثاً امیر قلیخان سی و نه ۳۹ سال رابعاً
حاج علیقلی خان سرتیپ سی و شش ۳۶ سال   خامساً خسرو خان بیست و نه ۲۹ سال
سادساً یوسف خان بیست و یک ۲۱ سال

پسران امامقلی خان   اولاً محمد خان در این زمان بیست و چهار ۲۴ سال دارد ثانیاً حسین خان
ثالثاً محمود خان سی و یک ۳۱ سال رابعاً لطفعلی خان بیست و نه ۲۹ سال خامساً غلامحسین خان ۲۷
بیست و هفت سال سادساً ناصر خان سرهنگ بیست و هفت ۲۷ سال امامقلی خان چهار پسر
دیگر هم داشت

پسران رضا قلیخان حاجی ابراهیم خان با هشت پسر دیگر
پسر مرحوم اسفندیار خان سردار اسعد محمد جعفر خان

شرح حال جناب مشارالیه از نگارش خود مشارالیه

در سنه ۱۲۹۳ از دولت انگلیس مرخصی گرفته ناظم خطوط تلگراف دولت ایران شدم و خط
تلگراف همدان را تجدید نمودم از سال هزار و دویست و نود و سه الی هزار و سیصد خطوط تلگراف
خراسان و عربستان و کرمان و آذربایجان و گیلان را کشیدم و سفرنامه و نقشه خطوط را برداشته
بدولت دادم در سنه ۱۲۹۳ با اینکه خط خراسان بواسطه ترکمنها مخوف بود بدون معاونت
دولت اقدامات وافیه نمودم

در سفر عربستان مهمان شخص بزرگوار حسینقلی خان ایلخانی در بختیاری شدم
در ضمن مسافرت شوشتر و باسیتون محمره را نقش کرده و خط تلگراف کرمان را تا بندر عباس
طرح نمودم و نقشه آنحدود را بتمامه برداشته

در سفر گیلان ناصرالدین شاه تلگرافخانه در بین راه دائر نمودم
پس از آن بنظم معادن مأمور شدم در سنه ۱۳۰۰ ریاست معدن فیروزه نیشابور بمن واگذار شد
و نیز در کوهستان خمسه مأمور کشف معدن شدم

در سنه ۱۳۰۲ برای بعضی امور با مرحوم مخبرالدوله بفرنگستان رفتم ششماه مرخصی از خدمت
من در ایران شش ماه شد

در سنه ۱۳۰۳ برای نظم خط تلگراف خراسان مأمور شدم
در سنه ۱۳۰۴ بریاست جهاز پرس پلیس انتخاب شدم در انسفر بیرق دولت ایران را از اباکنین
محمره ارائه دادم در سنه ۱۳۰۷ مشغول احداث بانک شاهنشاهی شدم بعد ریاست کل اداره

معادن

معادن و راه شوسه بمن رجوع شد

پس از آن بریاست رسیدگی و امتیازات در وزارت خارجه منصوب شدم در سنه ۱۳۱۴ بعضی امور مهمه مرجوع شدم و در این مدت بعضی کتب برای اصلاحات ادارات برای مرحوم امین الدوله نوشتم

در سنه ۱۳۱۸ رسیدگی اداره تذکره بمن رجوع شد اداره را بطرز جدید آورده تمبر و تفتیش وارد نمودم در سنه ۱۳۹۳ سرتیپ سوم شدم سال بعد بنشان شیر و خورشید درجه سوم نائل گردیدم بعد سرتیپ دوم و اول شدم در سنه ۱۳۱۳ بجهت بعضی خدمات مهمه نشان شیر و خورشید از درجه اول با حمایل سبز بمن مرحمت شد

اینک در جزو اعضاء معتبره بعضی دول فرنگ میباشم از قبیل انجمن ژئولوژی پاریس ژئوگرافی لندن و برلن و وینه و انتروپولوژی و تواریخ عتیقه برلن و نومیماتیک لندن و علوم و السنه شرقیه وغیره (هوتم شیندلر)

رامهرمز از فارسنامه فسائی

نام بلوکیست از گرمسیرات فارس در میانه شمال و مغرب شیراز افتاده درازی آن از معدن نفط سفید تا قریه جولکی مپیت و یکفرسخ پهنای آن از شار دین تا قلعه شیخ هفت فرسخ محدود است از جانب مشرق بنواحی کوه کیلویه و از سمت شمال بنواحی جانکی بختیاری و از جانب مغرب و جنوب بنواحی بلوک فلاحی مرکب است اینکلمه از رام بمعنی شاد و خرم و نیز رام نام خدای بزرگ و نام فرشته نیز باشد و کلمه هرمز بمعنی روز

اول از

اول از هر ماه فارسیان است و نام فرشته که مصالح روز در دست اوست و نام ستاره مشتری و نام پسر انوشیروان و نام رب الارباب نیز باشد معنی رامهرمز یعنی شاد و خرم باشد

هوای تابستان رامهرمز گرم است درختان سردسیری را جز درخت گردو نخل می پروراند خرما و نارنج و لیمو و ترنج و سایر درختانش در کلفتی و بلندی ضرب المثل است و در بیشتر احوال با بلوک داراب شباهتی تمام دارد و بیشتر درخت صحرا و دامنه کوهستان رامهرمز درخت کنار است (سندر)

کشت و زراعتش گندم و جو و برنج و پنبه و کنجد و نخود و عدس و ماش و لوبیای سفید است آبش از چندین رودخانه است که همه از میانه بلوک رامهرمز میگذرد و زمینش باندازه نشیب دارد که یکنفر بیلدار در همه جا میتواند آب را از رودخانه جدا کند و چون آب رودخانه را بجدول آورند چنان بسرعت میرود که گل و لای در جدول نماند و هر ساله این جدولها محتاج به تنقیه نباشد

شکار صحرای رامهرمز آهو و دراج است که گویا تخم این دو جانور را پاشیده که هر آهو و جوجه دراج روئیده است مرغ دراج رامهرمز با گنجشک جاهای دیگر برابری دارد

برف کوهستانش یکساله بماند

در زمان سابق رامهرمز آبادی بسیار داشته حال بجهت بی مبالاتی قبایل عرب ده یک آبادی آنجا باقی نمانده است

قبیله عرب رامهرمز را آل خمیس گویند نزدیک بده هزار خانوار بوده اند اکنون بسه هزار خانوار نرسد

قبیله آل

قبیله آل خمیس در تابستان و زمستان در چادرهای سیاه از صحرای رامهرمز خارج نشوند و اندیشه گرما را ندارند

در این ازمنه ایلیات بختیاری فصل قشلاق را در نواحی رامهرمز زندگی مینمایند

رودخانه زرد

از فارس نامه

رودخانه زرد بختیاری جانکی عبورش از رامهرمز است برای اینکه ریگهای رودخانه زرد است او را باین اسم خوانند آبش شیرین و گوارا از چشمه فونی جانکی برخاسته چندین سنگ آسیاب گردان از سوراخ کمر کوهی فرسخی شمالی قریه مال آقا بلندی ده ذرع بلکه بیشتر بچندین ذرع ریخته رودخانه مال آقا شود پس در قریه باغ ملک جانکی برودخانه کلال که از قریه قلعه تل برخاسته آمیخته آنرا رودخانه زرد گویند پس در قریه ردینی بلوک رامهرمز برودخانه اله پیوسته در نزدیکی معدن نفط سیاه و قیر چم لیشان رامهرمز برودخانه تلخ پیوسته رودخانه دیورشود

رودخانه سلطان آباد رامهرمز

عبور این رودخانه جز بتیسر ممکن نیست آبش شیرین و گوارا است رودخانه بادناخجه فلارد سرحد شش ناحیه آمده رودخانه فلارد شده در قریه دو رود ناحیه تل خسروی کوه کیلویه برودخانه تل خسروی پیوسته رودخانه خراسان شود و بعد از چندین فرسخ در قریه شاه غالب با آب چشمه برم جیرا آمیخته در قریه شوا از توابع جانکی بختیاری برودخانه رودبار بختیاری پیوسته رودخانه اندکا بختیاری شود پس از چندین فرسخ دیگر در

نزدیکی بند قیر برودخانه دزفول پیوسته آنرا شط کاران گویند پس از میان قریه کاران و قریه عمیره بگذرد و در نزدیکی محمره بشط العرب بصره آمیخته بدریای فارس فرو ریزد

طایفه نوترگی

اینطایفه از قبیله بختیاری چهارلنگ است که کریمخان زند آنها را با سایر طوایف ایل چهارلنگ از نواحی بختیاری آورده در بلوک فسا جا داده و بعد از وفات او عموم آنها عود بوطن خود یعنی به بختیاری نمودند و این قبیله نوترگی در صحرای شگ کرم فسا بجا ماندند همه چادرنشین اند ییلاق و قشلاق آنها همان صحرای آن نواحیست و معیشت ایشان از زراعت و گوسفند و کرایه کشی است و زبان آنها بختیاری است

قلعه بختیاری

فرسخی بیشتر در مغرب قریه نبارد از ناحیه مضافات شهر لار است آبش از آب انبار بارانی به ده نفر تفنگچی محفوظ بماند

از قراین معلوم میشود در سنوات قبل که بعضی طوایف بختیاری بحکم پادشاه عهد بآن نواحی کوچ کرده اند این قلعه را بنا نهاده اند

کوه غاران

از ناحیه بهبئی کوه کیلویه گذشته بناحیه مال میر بختیاری رسیده است

مسافرت مؤلف فارسنامه بمال میر

نگارنده در سال هزار و دویست و نود و شش بمصاحبت سلطان اویس میرزای احتشام الدوله

بسمت صحرای مال میر بختیاری که شهر ایذج است و در دامنه کوه سروک است از محاذات قریه امام زاده بابا احمد تا هفت هشت فرسخ از میانه دو دیوار سنگی که در دو جانب راه بود گذشتیم معلوم شد که در تمام اینمسافت باغهای انگور و انجیر دیمی بوده و در بعضی از این باغها چاه آبدار یافت میشود

قبایل بختیاری در کوهستانی که از اصفهان گرفته تا شوشتر و از شوشتر تا قریب کرمانشاهان میرود سکنا دارند بختیاری را میتوان گفت هرگز بکلی در تحت اطاعت یک سلطانی نبوده اند در مقابل جبال منیعه تا هنوز بر عادات و رسوم قدیم خود روزگار میگذرانند و در اداره امور داخله چندان اعتنائی بحکام و اعوان حکومت ندارند و بجهت اینکه از اراضی خصبه که در دامنه کوهستان ایشان واقع است بهره داشته اند قدری سرباز و قلیلی هم مالیات میدهند امنای دولت و امرا حضرت بنابر مصلحت نیز آنچه توانسته اند ترغیب اینطایفه در سکنای آن اراضی کرده اند

بیشتر برای اینکه چون در آن اراضی مسکن دارند بر ورا ایام لابد با بلاد و اطراف که همیشه در معرض تاخت و تازشان بوده بمعاشرت برآیند و از معاشرت بتدریج بمعاملت و مساهمت گرایند و اینمعنی مانع تعدی و تطاول ایشان گردد و اگر درمیانشان قتلی واقع شود بهمان سمی که شرح داده شد دنباله قصاص خواهد کشید تا وقتیکه یک قبیله بکلی تمام و مستاصل شوند

سکه هائی که در بختیاری کشف شده

ایذج که او را ایدج نیز گویند پای تخت اتابکان لرستان که ایشانرا فضلویه خوانند میباشد

خرابه اش

خرابه اش در مالمیر موجود است

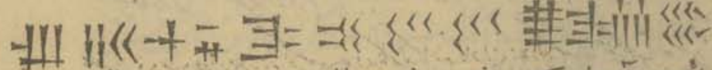
سکه های بسیاری در آنجا بدست آمده تاریخ سکه از سال هفتصد و شصت و دوم هجریست تا شصت و چهارم

لوردجان و بازفت نیز دو شهر اند از محال بختیاری پس از این این دو اسم را بدو چشمه که برود کارون میریزد داده اند

بازفت که او را بازفت نیز گویند مکانیست نزدیک اصفهان سکه که در لوردجان و بازفت بدست آمده بتاریخ هفتصد و شصت و دوم هجریست

این نوع خطوط در جبال مالمیر فراوان است

از یسار به یمین خوانده میشود



این آ نود کو خی خی نخ سک نی عن خا هو

(هوخاعنی سک نخخیکو نود آین)

یعنی — من پسر خاعنی تخخیکوتور پادشاه

Moi Takhhikhikoutour fils de Khaanni le roi-

حکام فضلویه — از کتاب شرفنامه بدلیسی

حکام فضلویه که اشتهار بلر بزرگ دارند در زبدة التواریخ مذکور است که اطلاق اسم لر
بر آن قوم بدو وجه است بدان واسطه است که در ولایت مانرود قریه ایست که او را کرد
خوانند و در آن حدود دره ایست که آنرا بزبان لری کول خوانند در آن دربند موضعی است که آنرا
لر گویند و چون اصل ایشان از آن موضع برخاسته ایشان را لران گفته اند

حمد الله مستوفی در تاریخ گزیده سه وجه گفته یکی آنکه ذکر شد دوم آنکه بزبان لری کوه پر
درخت را لر گویند چون مساکن ایشان در چنین جائی بوده از قبیل اطلاق لفظ مکان بر متمکن
و اسم محل بر حال آنجماعت را لر خوانند و از کثرت استعمال و ثقالت کسره لام را بدل بضمه
نموده بودند سوم آنکه جد ایشان موسوم بلر بوده ولی قول اول بصواب نزدیکتر است

و هر چیزی که در آن ولایت بوده بزبان لری نام ندارد و از زبان دیگری اخذ و استعمال شده
ولایت لرستان دو قسم است لر بزرگ و لر کوچک باعتبار آنکه دو برادر که در قرب سنه
سیصد هجری معاصر یکدیگر حاکم آنجا بوده اند حاکم لر بزرگ بدر نام داشته و حاکم لر کوچک ابو
منصور و مدت دراز بدر در حکومت روزگار گذرانیده چون او درگذشت حکومت به پسرزاده اش
نصر الدین بن محمد بن هلال بن بدر رسید او منصب وزارت خود را به محمد خورشید مفوض کردانیده
در شهور پانصد قریب صد خانوار کرد از جبل السماق شام که ایشان را با مهتر قوم نزاعی افتاده
بود جلای وطن اختیار کرده بلرستان آمدند و بر سبیل رعیت در خیل احفاد محمد خورشید نزول
نمودند . جبل السماق نام کوهی است عظیم از اعمال حلب غربی مشتمل است بر شهرها و قریه ها و قلاع و مسکن

طوایف

طوایف اسمعیلیه بوده باری روزی محمد خورشید که وزیر مملکت بود کردان که در حشم او بودند
ایشان را طلب داشته ضیافتی نمود در وقت کشیدن آش کله گاوی در پیش ابو الحسن فضلویه که
رئیس ایشان بود نهاد آنرا بفال نیکو گرفت و گفت ما سردار این قوم خواهیم شد ابو الحسن
پسری داشت علی نام روزی بشکار رفت سگی با خود همراه داشت جمعی در راه بدو بازخورده مناقشه
دست داد و آنجماعت چندان علی را زدند که بیهوش افتاد بمظنه آنکه مرده است از پایش کشیده
در غاری انداخته رفتند و سگ علی در عقب آنقوم شتافته چون در آمد همه بخواب رفتند خایه
مهتر آنقوم بخائید تا بمرد و سگ بخانه خویش بازگشته چون نوکران علی دهن سگ را خون آلود
دیدند دانستند که واقعه پیش آمده سگ روی براه آورده ایشان از پی او روان شدند تا
بدان غار رسیدند که علی افتاده بود او را برداشته بخانه آوردند علاج کردند تا صحت یافت
چون علی درگذشت پسرش محمد بخدمت سنقریان که در آنوقت در فارس حکومت داشتند آمد
اما هنوز اسم پادشاهی نداشتند و بواسطه شجاعت بغایت معتبر گشت و بعد از فوت وی ولدش
ابو طاهر که جوانی بود شجاع ملازمت اتابک سنقر را اختیار کرد و در آنوقت اتابک سنقر با
حکام شبانکاره مخالفت مینمود ابو طاهر را با سپاه گران بمدد ایشان فرستاد ابو طاهر
بر مخالفین ظفر یافته و دستکام بفارس معاودت نمود اتابک سنقر او را تحسین نموده گفت از من
چیزی طلب نما ابو طاهر یک سر اسب خاصه التماس نمود اتابک سنقر ملتمس او را مبذول داشته
با خود گفت اینمرد را هوس سرداری و پادشاهی در سر است پس گفت چیز دیگری طلب کن
ابو طاهر داغ اسب اتابکی درخواست نمود این التماس او نیز باجابت مقرون گشته گفت

جزو دهم

چیز دیگر طلب کن ابوطاهر گفت اگر اجازت باشد بلرستان روم و آن ولایت را جهت اتابک
متخلص سازم اتابک این سخن را بسمع رضا اصغا کرده لشکر گران مصحوب او روانه کردستان
نمود ابوطاهر ابن محمد ابن علی ابن ابوالحسن فضلوی چون بامداد اتابک سنقر مستظهر گشته
بجد و دلرستان رسید بصلح و جنگ و لطف و عنف بر آن دیار مستولی شد و هوس استقلال
در دماغش جای شد حکم فرمود که مردم او را اتابک گویند و فرزندانش نیز همین سنت
مرعی داشته براین تقدیر ابوطاهر و فرزندانش اتابکان ثانوی باشند نه واقعی چه
اتابکان حقیقی جمعی از امراء سرحد بوده اند که ملوک سلجوقیه فرزندان خود را بدیشان
می سپرده اند و آن شهزادگان ایشان را اتابک میگفته اند یعنی پدر میر منزلت
القصه چون لرستان بحیز تسخیر ابوطاهر درآمد در سنه خمس و خمسمائه با اتابک سنقر که
تربیت کرده او بود مخالفت نمود و مدتی بعد از آن آرزوی استقلال حکومت کرده
عاقبت روی بعالم عقبی آورد و پنج پسر بیادگار گذاشت اول هزاراسف دوم بهمن
سیم عمادالدین پهلوان چهارم نصرةالدین ایلواکش پنجم قزل اتابک هزاراسف بحکم
وصیت پدر و اتفاق برادران و اعیان حاکم باستقلال لرستان گشت و در عهد او مملکت
لرستان رشک خلد جنان شد بنابراین اقوام بسیار از جبل السماق شام بدو پیوسته
چون گروه انبوه عقیلی از عقیل ابن ابوطالب و طایفهٔ هاشمی از نسل هاشم بن عبدالمناف
و دیگر طوایف متفرق چون لاسترکی اول سترکی دوم ماکویه سیم بختیاری چهارم
جوانکی پنجم بیدانیان ششم از آمدیان زاهدیان هفتم علائی هشتم لوتوند نهم بتوند

دهم

دهم بوارکی یازدهم دشنود دوازدهم بزالی سیزدهم خاکی چهاردهم ماروني
پانزدهم واشکی شانزدهم لوی هفدهم لیراوی هیجدهم موی موی نوزدهم تحفوی
بیستم کماکشی بیست و یکم ماسنی بیست و دوم اویلکی ارکلی عبدالملکی بیست و سوم توانی
بیست و چهارم کداوی بیست و پنجم مدیجه بیست و ششم اکورد بیست و هفتم کولارد کولار
و دیگر عشایر و قبایل که انساب ایشان معلوم نیست چون انجماعت بهزاراسف و برادران
پیوستند ایشان را قوت و شوکت زیاده شده شولستان را تحت تصرف درآورده
کار هزاراسف عروجی تمام یافته هر موضع که قابل عمارت و زراعت دید دیها ساخت
و در او مردمان نشانیده و هیچ محل را از لرستان و شولستان نامزروع نگذاشت و ابواب
عدل و احسان بر روی رعایا و برایا گشود خلیفه بغداد جهت او منشور و خلعت فرستاد چون
پیک اجل در رسید و روی بجهان جاودان آورد اتابک تکله ابن هزاراسف که نسبا درش
بسنقریان میرسید بعد از وفات پدر بر مسند شهریاری نشست و چون خبر وفات هزاراسف
بفارس رسید اتابک سعد سنقری بنا بر کدورتی که از وی و پدرش در خاطر داشت نوبت
لشکر بدان دیار فرستاد و در تمامی آن معارک تکله ظفر یافت در سنه خمسین و ستمائه که هلاکو خان
متوجه بغداد بود بطریق مطاوعت بخدمت هلاکو خان رفته هلاکو خان او را در تومان کیتوقانوین
جای داد بعد از فتح بغداد بسمع هلاکو خان رسید که تکله بر قتل خلیفه و شکست اهل اسلام تاسف
میخورد هلاکو از این معنی رنجیده قصد تکله نمود و او از اندیشه هلاکو خان خبردار گشته بی رخصت
عنان عزیمت بلرستان ارسال داشت و ایشان برادر تکله الب ارغو را که متوجه اردو بود

دراثنای

در اثنای راه کرفته بند کرده بدان ولایت درآمدند صاحب روضة الصفا کوید چون اتابک
تکله بی اجازه هلاکو خان بلرستان شتافت از جانب هلاکو خان کیتبوقا نوئین و سرتاق نوئین
با سپاهی کران بکرفتن وی نامزد و روانه شدند الب ارغون هزاراسف با برادر خود تکله کفت
مصلحت است که مرا بخدمت هلاکو خان فرستی تا او را استرضا نموده سعی کنم که مغول معاودت
کنند بشرط آنکه عهد کنی که پیش از معاودت من با مغول جنک نکنی تکله رأی برادر را پسندیده
بموجب التماس وی پیمان درمیان آورد و الب ارغون بجانب اردو توجه نمود چون
بسرحد لرستان رسید با اهل مغول ملاقات کرده صورت عجز و انکسار خود معروض داشت
امرا اتباع او را مقبول ساخته و او را مقید کرده متوجه لرستان شدند تکله تاب مقاومت
ایشان را نیاورده در قلعهٔ مانخست تحصن نمود امرا هرچند بوعد و وعید او را استظهار و
استمال کردانیده دلالت آمدن کردند فایده بر آن مترتب نشد آخر الامر هلاکو خان انکشتری
خود را بطریق زنهار و امان نزد او فرستاد تکله بآن اعتماد کرده از حصار بیرون آمد امرا
او را در تبریز بخدمت هلاکو خان آوردند بعد از پرسیدن یرغو و ثبوت کناه او را بقتل آوردند
مردمان او نعشش را پنهان بلرستان بردند و در قریهٔ درود بخاک سپردند صاحب روضة
الصفا کوید چون اتابک تکله بی اجازه هلاکو خان بلرستان شتافت از جانب هلاکو خان
کیتبوقا نوئین و سرتاق نوئین با سپاهی کران بکرفتن وی نامزد شد و روانه شدند الب فرستی
ارغون هزاراسب با برادر خود تکله کفت مصلحت آنست که مرا بخدمت هلاکو خان تا او را استرضا
نموده سعی کنم تا لشکر مغول معاودت نمایند بشرط آنکه عهد کنی که پیش از معاودت من با ایشان

جنک نکنی

جنک نکنی تکله رأی برادر را پسندیده پیمان نهاد الب ارغون بجانب اردو توجه نمود چون
بسرحد لرستان رسید با امراء مغول ملاقات کرده التماس و عجز کرد امراء اتباع او را بقتل
آورده او را مقید ابرستان بردند اما اتابک شمس الدین الب ارغون چون برادرش بعز
شهادت رسید تفویض حکومت لرستان بموجب فرمان هلاکو خان بدو ارزانی شد و مدت
پانزده سال بعدل و داد آن ولایت را معمور و آباد ساخت بوقت حلول اجل طبیعی علم حکومت
در عالم آخرت برافراشت و از او دو پسر ماند یوسف شاه و عماد الدین پهلوان اتابک یوسف شاه
ابن الب ارغون بعد از فوت پدر بفرمان اباقا خان ابن هلاکو خان میبود و همواره بضبط مملکت
و حفظ ولایت قیام میکردند اتابک یوسف شاه در بعضی معارک و اسفار سخت با اباقا خان
خدمات بجا آورد و منظور نظر عنایت و التفات کشت و ایالت خوزستان و کوهکیلویه و
شهر فیروزان و جرباد قان نیز تعلق بوی کرفت چون اباقا خان وفات یافت اتابک در
ملازمت احمد خان بسر میبرد و بعد از شهادت احمد خان ارغون نیز نسبت بیوسف شاه طریق
التفات سلوک میداشت و او را باصفهان فرستاد که خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان را
باردو بیاورد و او در راهی که خواجه متوجه اردو بود بدو رسیده هر دو باتفاق باردو رسیدند
ارغون خان خواجه را بدرجه شهادت رسانید و یکی از فضلا در مرثیه او کوید

از رفتن شمس از شفق خون بچکید ... مه روی بکند و زهره کیسو ببرید
شب جامه سیه کرد و ز ماتم صبح ... بر زد نفس سرد و کریبان بدرید

و اتابک یوسف شاه در اواخر ایام حیات باجازت ارغون خان بلرستان رفته

از آنجا

از آنجا بکوه‌گیلویه شتافت و در اثناء راه خواب هولناک دیده بازگشت و هم در آن نزدیکی
سنه اربع و ثمانین و ستمائه هجری بود درگذشت از وی دو پسر ماند افراسیاب و احمد
اتابک افراسیاب ابن یوسف شاه بموجب یرلیغ ارغون خان قایم مقام پدر شد و برادر
خود احمد را در خدمت ارغون خان گذاشته بلرستان رفت و طریق ناپسند ظلم و عدوان
پیش گرفته هر یک از نواب و اسلاف خویش را ببهانهٔ مواخذه و مصادره و متضجر گردانید
و عاقبت آنرا بتیغ ستم بگذرانید و طایفه از اقربا و منتسبان ایشان پناه باصفهان
بردند اتابک افراسیاب عم‌زادهٔ خویش پدر قزل را باصفهان روانه ساخت که هر که از
گریختگان بدست درآید بیاورد و در آن حین خبر فوت ارغون خان شیوع یافته و قزل باتفاق
سنقر شاه خروج کرده بابدنام شخصی که شحنهٔ اصفهان بود کشته و خطبه بنام افراسیاب خواند
و اتابک افراسیاب خود را پادشاه باستقلال پنداشته طایفه از خواص خویش را بحکومت
بلاد عراق نامزد فرمود و عازم استخلاص دار الملک مغول جزم کرده جلال الدین پسر
اتابک تکله را بر سبیل پیش جنگ با لشکر گران بدربند لر هر دو فرستاد لران در آن سرحد
با صدهای مغول دوچار خورده دست بجنگ یازیدند و مغولان انهزام یافته لران در خانهٔ
ایشان فرود آمده بتعیش و عشرت مشغول گشتند ناگاه مغولان از غایت غیرت و
حمیت مراجعت نموده دمار از روزگار سپاه لران درآوردند گویند در آن جنگ یکزن
مغول ده مرد از آنان کشته بود و چون این خبر باردو رسید گیخاتو خان بر طغیان افراسیاب
وقوف یافت امیر طولدای بداجی را با یک تومان لشکر مغول و حکام لر کوچک که مجموع

ده هزار بودند

ده هزار سوار بودند بدفع افراسیاب فرستاد و امیر طولدای بعد از مجادله و محاربه افراسیاب را
گرفته نزد گیخاتو خان برد و بشفاعت اروس خاتون و پادشاه خاتون کرمانی گیخاتو خان
رقم عفو بر جرائم او کشیده و نوبت دیگر لرستان را بدو ارزانی داشت و افراسیاب
برادر خود احمد را در خدمت گیخاتو خان گذاشته بجانب لرستان شتافت و بجهت پسر عم خویش
طایفه از امراء و اعیان را بقتل رسانید و چون غازانخان فرمانفرمای جهان گشت
افراسیاب بشرف بساط بوسی استسعاد یافت بدستور معهود حکومت لرستان بدو
مفوض گشت و در سنه خمس و تسعین و ستمائه که غازان خان متوجه بغداد بود اتابک
افراسیاب در حدود همدان کرت دیگر بعز ملازمت رسیده بشرف التفات خسروانه
مخصوص گشته بطرف لرستان معاودت فرمود اما در اثنای راه امیر قوداق که از
فارس برگشته بخدمت غازان خان میرفت بدو دچار خورده طوغا و کرنا او را باز
گردانید و بعد از آن بدرگاه غازان خان اطوار ناپسندیده افراسیاب را عرضه داشت
و در باب آن بمقدار مبالغه نمود که افراسیاب بسیاست رسید اتابک نصرة الدین احمد
ابن یوسف شاه ابن الب ارغون بعد از قتل برادرش بموجب فرمان غازانخان به
لرستان رفته بر مسند ایالت نشسته و در ترویج امور شریعت مطهره مساعی جمیله
بتقدیم رسانید و مدت سی و هشت سال در مملکت موروثی بدولت و کامرانی گذرانید
و در شهور سنهٔ ثلث و ثلاثین و سبعمائه باجل طبیعی درگذشت و ولد صدق یوسفشاه
ابن احمد در لرستان پادشاه گشت اتابک رکن الدین ابن یوسف شاه ابن احمد مدت

سی و

ششش سال در لرستان حکومت نمود و طریقه عدل و داد و انصاف مرعی داشت با رعایا و برایا بوجه حسن معاش فرمود و فاتش ششم جمادی الاولی سنة اربعین و سبعمایه اتفاق افتاد و بلازمانش نعش او را در مدرسه که برکن آباد مشهور بود مدفون گردانیدند مظفر الدین افراسیاب احمد ابن یوسفشاه پس از فوت پدر در لرستان افسر حکومت بر سر نهاد و در ایام دولت او رایت امیر تیمور گورکان پرتو تسخیر بر معموره جهان انداخت و لرستان را مانند سایر بلاد ایران مسخر و مفتوح ساخت و در روز دوشنبه بیست و سیم جمادی الاخری سنه خمس و تسعین و سبعمایه ولایت او را بدو ارزانی داشت و بعد از آن وفات یافت اتابک پشنگ ابن یوسفشاه پس از عم بحکومت رسیده چون چند سال از حکومتش گذشت درگذشت و بعد از فوت او ولد صدق او اتابک احمد تاج خلافت بر سر نهاد او در زمان او لرستان خراب و ویران شده پسر احمد ابو سعید بعد از پدر چند سال حکومت کرد در سنه سبع و عشرین و ثمانمایه اتابک شاه حسین ابن ابو سعید بن احمد بن پشنگ بن یوسفشاه مدتی سروری کرده در سنه سبع و عشرین و ثمانمائه بر دست غیاث الدین ابن کاوس بن هوشنگ کشته شد و میرزا سلطان ابراهیم ابن میرزا شاهرخ لشکر بر سر غیاث الدین فرستاد او را از آن مملکت آواره ساخت و دیگر از آن طبقه کسی روی حکومت ندید (بیت)

دل در این پیره زن عشوه گر دهر مبند　　نو عروسیست که در عقد بسی داماد است

ولایت لر کوچک

سابقا ذکر مقام لران و سبب وقوع اسم لری بر ایشان یاد کرده شد که در کول مانرود

بجهان

[illegible]

قلعه ماکرو بود و از زانی شد و او بلرستان آمد مدت سه سال دیگر بحکومت آنجا قیام کرد و
بغایت پیر و معمر گشت و خرف شد چنانچه نیک از بد فرق نمیتوانست کرد و همواره پسرش بدر
و برادرزاده اش سیف الدین رستم ابن نور الدین محمد بملازمت او قیام و اقدام مینمودی در آن وقت
ملک پیات که از طایفه اتراک بود بولایت لرستان ترک تازی و اموال متوطنان آنجارا
نهب و غارت مینمود بدر و سیف الدین رستم ابن محمد با لشکر لرستان بسر او رفته بعد از محاربه
و مقاتله او را مقهور گردانیدند و ولایت پیات نیز بتصرف لران درآمد و شجاع الدین پسرش
بدر و برادرزاده اش سیف الدین رستم را ولیعهد خود گردانید اما سیف الدین برغم خود عذر
کرده مزاجش را به پسر منحرف ساخت که او با زن تو متفق شده قصد تو دارند و او از
خرفی این سخن قبول کرده بکشتن پسرش اجازت داد و سیف الدین رستم از او انگشتری نشانی
داده بدر را بقتل آوردند و از بدر چهار پسر ماند حسام الدین خلیل و بدر الدین مسعود و شرف
الدین تهمتن و امیر علی چون مدتی از کشتن بدر گذشت روزی شجاع الدین پرسید که بدر کجا است
که او را نمی بینم جمعی از محرمان قصه باو باز گفتند بر او مستولی شده و رنج گران سرایت
کرد تا در سنه احدی و عشرین و ستمایه بجوار رحمت حق پیوست گویند عمرش از صد سال
گذشته بود و گورش بسبب عدالت مزار متبرک لران است سیف الدین رستم ابن نور الدین
محمد ابن ابو بکر ابن محمد ابن خورشید بعد از فوت شجاع الدین خورشید والی و حاکم باستقلال
لر کوچک شد و زمام مهام آن ولایت بقبضه تصرف او درآمد پسر بزرگ بدر حسام الدین خلیل
بدار الخلافه رفته و در آنجا مقام کرد و سیف الدین رستم در ولایت لر بمثابه طریقه عدل

(۱۸۱)

[illegible]

و داد مرعی داشت که زن او در آن عهد در قیسریه و اشخان جو در تنور بجوش همه بسوخت و نان
پخت چون اینخبر بسیف الدین رستم رسید از آن زن باز خواست اینمعاملت نمود که بچه واسطه
اینعمل نمودی گفت بواسطه آنکه بروزگاران پیشین که در زمان تو رفاهیت و ارزانی بمرتبه بود
که زنان بجای هیزم جو در تنور سوختی و نان پختی سیف الدین رستم را اداء کلمات آن ضعیفه
خوش آمد اورا بانعام و احسان خوشدل گردانید و هم آورده اند که در عهد او از دلاوران
لران شصت مرد قطاع الطریق بوده اند که راهها از ایشان مخوف و منقطع گشته بود و
هرچند حکام و سلاطین عراق در دفع ایشان سعی موفور نمودند بجائی نرسید سیف الدین رستم
تمامی ایشان را بعد از محاربه اسیر گردانید و هر یک را از ایشان بشصت استر یکرنگ
میخریدند نفروخت و گفت در اوراق لیل و نهار بصحایف روزگار یادگار بماند
که سیف الدین رستم دزد فروشی کرده و همه را بقصاص رسانید چون لران اینعدل و
داد بر نمی داشتند با برادرش شرف الدین ابوبکر متفق گشته قاصد جان او گشتند
و او اینمعنی را در حمام واقف گشته سر ناتراشیده بیرون دوید با یک مرد کرد از آن
قوم سر در پی او نهادند چون اندک بکوه کلاه بالا رفت آن شخص که با او همراه بود با دشمنان
اتفاق داشته او را پی کرد و سیف الدین رستم از پای در آمده بر سر سنگی نشست برادرش
شرف الدین ابوبکر تیری بر او زد و با میر علی ابن بدر که همراه بود گفت تا بقصاص سرش
برگیر و شرف الدین ابوبکر ابن نور الدین محمد چون در کوه کلاه برادر را بقتل رسانید
و نزد قوم آمد منکوحه برادر را در حسام الدین خلیل بدانواسطه که بقصاص شوهرش برادر را

کشته بودند کاسه شربت داد مسموم بود او را بیمار گردانید چون مزاجش اندک منهج
استقامت آمد عازم شکار شد برادرش عز الدین گرشاسف امیر علی ابن بدر را بقتل
آورد و گفت اگر برادرم برادر را میکشت توچه کاره داشتی در میانه فضولی میکردی
چون اینخبر ببغداد رسید حسام الدین خلیل ابن بدر بلرستان آمد شرف الدین ابوبکر
با تابعان خودش قرار داد که چون خلیل بعیادت من آید هر وقت من جامه در سر کشم
او را هلاک کنید چون حسام الدین خلیل بعیادت او آمد او بقرار موعود عمل نمود تابعانش
در کشتن خلیل تهاون ورزیدند بعد از رفتن خلیل از آنمجلس از ایشان باز خواست نمود که
چرا در کشتن تقصیر کردید گفتند ای امیر تو بر بستر هلاکت افتاده و کار ملک بوجود
او قایم خواهد گشت بدینواسطه تقصیر کردیم او از اینسخن بیشتر آزرده گشته در صدد
قتل خلیل در آمد و خلیل باز از ترس او بدار الخلافه رفت و شرف الدین در آن بیماری
از سرای غرور بدار السرور رحلت نمود و برادرش عز الدین گرشاسف بجای او بر سریر
سلطنت متمکن شد و در آن روز که برادر فوت کرد متکفل امور امارت و متصدی مهام حکومت
گشت و ملکه خاتون خواهر سلیمان شاه ابوه که زن برادرش بود بحباله نکاح در آورد
چون اینخبر در بغداد مسموع حسام الدین خلیل شد بعزم استخلاص لرستان متوجه خوزستان شد
و از آنجا با لشکر گران آهنگ جنگ عز الدین گرشاسف کرده عازم لرستان شد اما
عز الدین گرشاسف دغدغه جنگ کردن نداشت میخواست بلا مجادله و منافسه ملک را
تسلیم او نماید خواهرانش بدین قضیه راضی نگشتند و گفتند اگر تو بجنگ او نروی ما با وجود

زنی کار مردان کنیم و بجنگ او رویم عز الدین کرشاسف بسخن عورات عمل نمود و آماده جنگ
و مستعد حرب و قتال شد چون در نواحی یکی از قرا [illegible] ی آنجا تلاقی فریقین بهم رسید اکثر
لشکر از آن جانب حسام الدین خلیل را گرفته شکست بر عز الدین کرشاسف افتاد اراده رفتن بقلعه
کربت کرد که منکوحه اش ملکه خاتون در آنجا بود حسام الدین خلیل از این مقدمه واقف گشت
جماعتی را بفرستاد تا راه قلعه بر او بگرفتند و او را بقلعه راه ندادند تا حسام الدین از عقب
رسیده او را دستگیر کرده بجان امان داد و قلعه کربت را محاصره کردانید محاصره شش روز طول
کشید حسب الامر عز الدین کرشاسف ملکه خاتون در قلعه را بگشاد و فتنها آرام یافت و حکومت
آن مملکت بحسام الدین خلیل قرار گرفت حسام الدین خلیل ابن بدر ابن شجاع الدین خورشید چون
بر سریر حکومت لرستان جلوس نمود عز الدین کرشاسف را در آن ولایت ولیعهد خود نمود
و بعد از یکسال روزی او را بخدمت خود طلب نمود زنش ملکه خاتون برفتن او رضا نداد
و او گوش بسخن زن نکرده بی تحاشی بخدمت حسام الدین مبادرت نمود و او در حق
کرشاسف بیمروتی نموده همان لحظه بکشتن او اشارت نموده ملکه خاتون پسران عز الدین
کرشاسف شجاع الدین خورشید و سیف الدین رستم و نور الدین محمد را که از او متولد شده بودند
همان ساعت که شوهرش را بقتل آوردند پنهان نزد برادرش سلیمان شاه ابوه فرستاد
و بدین واسطه میان حسام الدین و سلیمان شاه ابوه خصومت قایم بود تا بمرتبه که در عرض
یکماه سی و یکنوبت با یکدیگر جنگ کردند و عاقبت انهزام بسلیمان شاه افتاد و قلعه بهار
و بعضی از ولایت کردستان متصرف او آمد و بعد از مدت دیگر با سلیمان شاه بهم

[illegible]

[illegible]

مدت پانزده سال فرمانروائی کردند و کار لرستان با ایشان رونق تمام یافت
بسیاری از دشمنان را مقهور ساخته و منکوب گردانیدند و بر ملک بیات دستبرد و نهاوند
...هن آورده اکثر اوقات آن ولایت را در تحت تصرف آوردند و فلک الدین حسن
بغایت زیرک و دانا و متدین بوده اما بلانهایت مزاح دوستی داشتی و عزالدین حسین
جبار و قهار و کینه ور بوده بر مجرم البته ترحم نکردی و از ولایت همدان تا شوشتر و
حدود اصفهان تا نواحی مملکت عرب در قبضهٔ تصرف ایشان بوده و در عدل و داد بمرتبه
مبالغه میکرده اند که از برای خیاری چنداری را بر باد دادندی و هر دو برادر پیوسته
با یکدیگر در مقام موافقت بوده اند و عدهٔ لشکر ایشان هفده هزار متجاوز نبود و پادشاه
ایران از ایشان راضی و شاکر بوده آزار بر ایشان نرسانیده اتفاقاً هر دو برادر
در سنهٔ اثنی و تسعین و ستمایه در زمان کیخاتو خان درگذشتند و از فلک الدین پسری ماند
بدرالدین مسعود نام و از عزالدین حسین نورالدین محمد پسری ماند و بدرالدین و جمال الدین خضر
ابن تاج الدین شاه ابن حسام الدین خلیل ابن بدر ابن شجاع الدین خورشید بفرمان کیخاتو خان
متصدی امر حکومت گشت اما حسام الدین عمر بیک شمس الدین ابن شرف الدین تهمتن
ابن بدر ابن شجاع الدین خورشید و شمس الدین کیکی مانع حکومت او بودند و سر در ربقهٔ
اطاعت او نمی نهادند تا بامداد لشکر مغول که در آن سرحد یورت داشتند قریب بخرم
آباد بر او شبیخون بردند و او را با چند نفر از اقربایش بقتل آوردند چنانچه نسل حسام الدین
خلیل بیکبار منقطع شد و انقضه در سنهٔ ثلاث و تسعین و ستمایه اتفاق افتاده حسام الدین

[illegible]

عمربیک تبغلب حاکم لرستان گشته ملک زادگان صمصام الدین محمود ابن نور الدین محمد
و عزالدین محمد بااو درین معنی مخاصمت نمودند و امیر دانیال که از تخمهٔ گرشاسف بود
و بعضی امراء دیگر در این امر بد و متفق گشته طالب خون پسران تاج الدین شاه شدند
و گفتند ملکی را عمر سزاوار نیست زیرا که در آن تخمه تا بغایت امیری نبوده است شایستهٔ
حکومت صمصام الدین محمود است زیرا که آبا و اجداد او حاکم و امیر لرستان بوده اند
و صمصام الدین محمود جوانی بود در غایت شجاعت و مردانگی و نهایت سخاوت و فرزانگی
با سپاه گران از خوزستان بجد و خرم آباد افتاد و شغبا در میان افتاده بدان قرار
دادند که شهاب الدین الیاس لبکی با برادران که مایهٔ فساد بودند از آن ولایت بیرون روند
حسام الدین عمربیک نیز از حکومت فراغت نماید کار ملک بر صمصام الدین محمود قرار گیرد
از جانبین بدین معامله راضی شدند صمصام الدین محمود حاکم مستقل لرستان شده صمصام الدین
محمود ابن نور الدین محمد بعد از عزل عمربیک بغرور تمام بمتکاء امارت تکیه زده در کار و بار
ولایت رونق و رواج تمام داده مدتی بدین وتیره گشت روزی قصد شهاب الدین
الیاس لبکی و برادران او تنها کرده بر ایشان حمله آوردند و ایشان در برابر بحرب بازایستاده
صمصام الدین محمود را پنجاه و چهار زخم زدند او رخ از ایشان برتافت تا ایشان را بالای
کوه پر برف کرده و بزجر از آنجا فرود آورده بقتل رسانید بعد از این شیخ کاهو بقصد عمربیک
و صمصام الدین محمود متوجه اردوی غازان شد و قصاص جمال الدین خضر و شهاب الدین
الیاس طلب نمود و بموجب یرلیغ خانی هر دو را بزودی حاضر گردانید غازان از عمربیک

پرسید که چرا جمال الدین خضر را بقتل آوردی گفت بواسطه اینکه مرا بقتل میآورد گفت
پسر طفل او را چرا کشتی در ماند او را بدست وارثان جمال الدین خضر داده بقتل رسانیدند
و صمصام الدین محمود را بقصاص شهاب الدین الیاس بکشتند و این قضایا در سنه خمس
و تسعین و ستمایه واقع شد عزالدین محمد بن امیر عزالدین حسین ابن بدر الدین مسعود بعد از
قتل عمربیک و صمصام الدین محمود در صغر سن بر سریر حکومت لرستان تمکن گشت و
بدر الدین مسعود پسر فلک الدین حسن که عم زاده وی بود و از او بزرگتر معارض وی شده
و در زمان سلطان محمد خدابنده فرمان شد که بدر الدین مسعود حاکم ولایت باشد و لقب
اتابکی او را دادند ~~عزالدین محمد حاکم~~ انجو بعد از مدتی کار و بار انجو تمام بر عزالدین محمد
مقرر شد و مدتی مباشر این امر خطیر گشته عاقبت با جل موعود از اینجهان دورنگ بسرای
جاودانی رحلت فرمود در شهور سنه عشر و سبعمایه دولت خاتون زوجه عزالدین محمد
بعد از فوت او ملکه آن ملک شده و در زمان او امر و کار حکومت فتاد و رونق ملکی از آن خانواده
برخواست و بیشتر اوقات در ایام او حکام از دیوان مغول سلاطین بضبط آنجا میآمدند
مینمودند عاقبت الامر کاردی نساخته امور حکومت را به برادر خود تفویض نمود عزالدین
حسین برادر دولت خاتون متقلد قلادهٔ حکومت لرستان گشته و مدت چهارده سال
اهالی آنجا را از زر بگذرانند و مرفه الحال و فارغ البال بودند شجاع الدین محمود پسرش بجای
او نشست خلایق لر از سلوک وی بتنگ آمدند و در شهور سنه خمس و سبعمایه او را بقتل
آوردند ملک عزالدین ابن شجاع الدین محمود قایم مقام پدر شد و سلاطین عراق با وی پیوند

ومرتبه بلند یافته عالیجاه شد آخر امیر تیمور گورکانی از قلعه وامیان که نیم فرسخ بروجرد است
اورا در سنه تسعین وسبعمائه بعد از محاصره بیرون آورده بسمرقند فرستاد . وسید احمد خونی
پسر اورا باندکان بردند وبار دیگر بر سریر امارت متمکن گردید اما عاقبت بشومی خلاف
وسماجت پسرش سید احمد بدست مخلصان مغول گرفتار گشته بتهمت عصیان در سنه اربع و
ثمانمایه اورا پوست کندند وتا یک هفته در بازار سلطانیه آویخته بود وسید احمد ای در
زمان امیر تیمور به بدترین صورتی در کوهستان لرستان میگشت وبعد از این واقعه امیر تیمور
تا سنه خمس وعشرین وثمانمائه بحکومت اشتغال داشت شاه حسین ابن ملک عزالدین حاکم
بیته انقوم شده همواره الکاء همدان وجرباذقان ونواحی اصفهان را تاخت میکرد در فترت
سلطان ابوسعید گورکان همدان را گرفته بقشلاق تشهر زور رفت والوس بهارلو را تاخت
کورسر علی ولد علی شکر که صاحب الوس بود سر راه بروی گرفته در سنه ثلث وسبعین وثمانمایه
اورا بقتل آورد شاه رستم ابن شاه حسین مدتها بحکومت آن طایفه قیام نموده آخر بملازمت
شاه اسمعیل صفوی آمده بعنایات پادشاهانه ونوازشات خسروانه مفتخر وسرافراز گشت
وبعد از آن باندک فرصت باجل موعود درگذشت اغور ابن شاه رستم که پسر ارشد شاه رستم
بود قایم مقام پدر گشت ودر شهور سنه اربعین وتسعمایه که شاه طهماسب بدافعه عبدالله خان
ادزبک متوجه خراسان شد در رکاب ظفر انتساب شاهی بوده برادر کوچک خود جهانگیر را
درمیان قوم بنیابت خود گذاشت ودر عقب برادر سرداران الوسات واحشامات را
ولداری داده طریق عصیان پیش گرفته حاکم آنقوم شد ودر حین معاودت اردوی کیهان پوی

شاهی انجبر با خوشش با غور رسید بعد از آن روپیشی گرفته چون بحوالی نهاوند رسید
بعضی از اجامره واجلاف لرستان بد وملحق شدند اما رؤسای اقوام و
پیشوایان وقایدان الوس واحشام همچنان در دوستی جهانگیر راسخ دم وثابت
قدم بوده واصلا التفات باو نکرده بعد از محاربه اغور گرفتار شده بقتل جهانگیر بن شاه
رستم بعد از آنکه برادر را بقتل رسانید حاکم باستقلال کردستان شده نه سال
درحکومت کامرانی وفرمانروائی نمود آخر در سنه تسع واربعین وتسعمائه حسب الفرمان شاه
طهماسب بقصاص رسیده شاه رستم ابن جهانگیر را بقتل آورد ابومسلم کوذری که سالار شاه
رستم بود بنا بر دولتخواهی شاه طهماسب شاه رستم را خواه ناخواه برداشته بخدمت
شاه آورد فی الفور فرمان بقید شاه رستم نافذ گشته اورا در قلعه الموت بند کردانید
ودر مقابل این نیکو خدمت با میر مسلم کوذری منصب میرآخوری خاصه خود را ارزانی
داشت واورا امین الاقران ممتاز وسرافراز ساخت وپسر دیگر که جهانگیر محمدی
نام داشت خورد سال بود ولیاقت واستعداد حکومت نداشت لران اورا
بمکانی نام محلی مستحکم برده مخفی نگاه میداشتند وشخصی که وارث آن حکومت باشد
در لرستان نمانده مدتی عشایر وقبائل بی سردار ماندند آخر الامر شخص کردی از
لرستان که شباهت تمام بشاه رستم داشت با شخصی که بر شاه رستم واز
الموت اطلاع داشته باو چنان معاشرت ومعاشر گذاشت واین قضیه را
طوایف لر چون معاینه مشاهده نمودند غبار شک از لوح خاطر ایشان محو شد

همه گفتند بلا دغدغه این شاه رستم است بطوع و رغبت تمام مطیع و منقاد او شده
سر در بندگی و اطاعت او نهادند این طایفه اخبار عجیب و نقل غریب در قزوین بمسامع
جلال شاه رسید شاه رستم را از قید طلاق داده منشور حکومت خرم آباد که
دار الملک ایشان است با سرداری لرستان بدو ارزانی داشت و بر سبیل
استعجال بدان صوب ارسال نمود و شاه رستم بتعجیل هرچه تمامتر دو منزل یکی
میکرد و میرفت تا خود را بمیانه الوس رسانید شاه رستم بدو رسیده و اورا
دستگیر کرده بدار عبرت کشیده بضرب سنگ و کلوخ مغز از دماغ پر
غرورش برآوردند در این اثنا برادر شاه رستم محمدی بحد رشد و تمیز رسیده
بود بارادهٔ حکومت موروثی بمنازعت برادر کمر عداوت بر میان بست چنانچه
کار باستعمال سیف و سنان رسیده بعد از مقاتله و مجادله مصلحون در میانه
قرار برآن دادند که چهار دانگ ولایت لرستان در دست شاه رستم
و دو دانگ در دست محمدی بوده بشرکت حکومت زندگانی کنند هر دو
برادر باین صلح راضی شدند چند مدت باین وتیره بایکدیگر سلوک فرمودند
تا در شهور سنه اربع و سبعین و تسعمائه که امیرخان موصلو حاکم همدان حسب الفرمان
شاه طهماسب جهة تحصیل قوای کر بزرگ که مشهور زند به بختیاری که بعد از
انقطاع نسل ایشان که سابقاً ایمائی برآن رفته بود سرداری الوسات را
بتاج امیر استرکی که عمدهٔ عشایر آن قوم بود تفویض کرده بود که هر سال

مبلغ خطیر بر وجه تقبل بدیوان اعلی میداده باشد آخر در اداء آن مبلغ عاجز
آمده بدین سبب بدست شاه طهماسب بقتل رسیده بعد از قتل او شاه طهماسب
پیشوائی آنقوم را بمیر جهانگیر بختیاری که او نیز از جملهٔ روسای آن الوس است
ارزانی داشت که بکفالت شاه رستم هر سال موازی ده هزار استر تسلیم نواب
و عمال دیوانیان او نماید و همچنان در اخذ مال و جهات بعض ولایت خوزستان
که در تصرف اعراب مشعشع بود بجانب دزفول و شوشتر روانه شد و شاه پرور نام
عورت دختر اعور که منکوحهٔ شاه رستم بود در حق او حکم در باب گرفتن محمدی بنام
امیرخان حاصل کرده که هرگاه فرصت باشد امیرخان محمدی را گرفته بدرگاه
شاهی ارسال دارد و محل این تفصیل آنکه چون امیرخان بنواحی خرم آباد
رسید محمدی بدیوان او آمده یک روز بتقریب ضیافت با معدودی چند او را
بخانه خود طلب نمود در آن مجلس او را با موازی صد نفر از اعیان لرستان
که همراه آورده بودند گرفته بدرگاه شاهی ارسال نمود حسب الفرمان پادشاه
در قلعه الموت محبوس گشتند و مآل حال محمدی و شاه رستم در ضمن قضایای
آینده ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی محمد ابن جهانگیر چون در قلعهٔ الموت مدت
ده سال محبوس بود در این مدت پسرش علی خان و اسلمز و جهانگیر
و شاه ویردی در لرستان تمرد و عصیان کرده عیش را بشاه رستم عم
خود منغص کرده بلکه آغاز سرکشی کرده دست تطاول بولایت شاهی

درازکرده وهمدان وجربادقان ونواحی اصفهان را نهب وغارت
کرده هرچند شاه رستم وامراء سرحد قزلباشیه در دفع ورفع ایشان
سعی تمام وکوشش مالا کلام بجای آوردند اثری بر آن مترتب نگشت آخر الامر
امراء وارکان دولت بعرض شاه طهماسب رسانیدند که علاج این فتنه منحصر
در آن است که محمدی را بامید نوید حکومت از قلعه بیرون آورده بیکی از
امراء عمده قزلباشیه می باید سپرد تا پسران خود را بدرگاه معلا طلب داشته
شعلهٔ آتش فساد ایشان تسکین یابد ومحمدی نیز باین سخن راضی گشته قرار داد
که موازی سی هزار اسب واستر وگوسفند بطریق جایزه بنواب شاهی داده
پسران خود را بدرگاه معلا آورده بعد از آن حکومت لرستان بدو
مفوض گشته روانهٔ لرستان گردد وپسران خود را بطریق رهن در درگاه
معلا نگاه دارند شاه طهماسب حسب الصلاح امرا وارکان دولت محمدی را
از قلعهٔ الموت بیرون کرده بقزوین آورد وبحسین بیگ استاجلو سپردند در
ساعت مکتوبی باولاد خود نوشت که موازی سی هزار اسب واغنام برای
حکومت لرستان قطع شده تدارک کرده علی التعجیل برداشته متوجه دار السلطنه
قزوین شوند چون مکتوب بدیشان رسید موازی ده هزار اسب ودواب
بهم رسانیده وبا دو نفر از پسران او برداشته بر سبیل عجله بقزوین آمدند
چون در قریهٔ شرف آباد که در یک فرسخی قزوین واقع است نزول کردند

محمدی

محمدی بعرض حسین بیگ رسانید که بنده زاده ها شرف آباد آمده بنده را مرخص
سازند که بدانجا رفته ملاحظه دواب واغنام نموده اگر لیاقت آن دارد که بنظر
پادشاهی در آورد خوب واگر استعداد آن ندارد چند روز موقوف
باشد تا بقیهٔ آنچه تقبلات شد متعاقب رسیده بنظر شریف در آورد حسین بیگ
ملتمس او را مبذول داشته چند نفر از ملازمان عمدهٔ خود را همراه محمدی نموده
بقریهٔ شرف آباد ارسال داشت چون نزدیک بشام گشت محمدی برفیقان
خود گفت شب در آمده ملاحظهٔ دواب نمیتوانم کرد امشب درینجا توقف
کرده از صحبت فرزندان که مدتی بهجران ایشان کشیده ایم محظوظ شده هنگام
صباح که محل فوز ونجاح است باتفاق شما ملاحظه دواب واغنام نموده بقزوین
معاودت نمایم قزلباشان را سخن محمدی معقول افتاد آن شب قرار بر بودن
شرف آباد دادند چون شب در آمد محمدی با پسران بر اسبان آزموده وجنگ
کرده که بر باد صبا وشمال سبقت میگرفتند سوار گشته راه لرستان پیش
گرفتند بامداد چون خبر در قزوین شایع شد شاه طهماسب امیرخان حاکم
همدان را با بعضی از امراء واعیان در عقب ایشان روانه ساخت اما چون
اسبان این طایفه جام بودند ایلغار کردند بگرد ایشان نرسیده چارپای
بسیار هم ضایع شده ومحمدی با پسران در عرض چهار روز ده روزه راه را
طی کرده خود را بمیانهٔ لرستان رسانیدند وشاه رستم چون از آمدن برادر

خبردار گشت عروس ملک را سه طلاق گفته در همان سال متوجه قزوین شده
بقیه عمر را بفلاکت گذرانیده دیگر استقلالاً حکومت لرستان نتوانست کرد
تا اجل موعود برسر او تاختن آورده بلامضایقه جان عزیز بقابض ارواح
سپرد محمدی در لرستان رایت حکومت برافراشته صدای انا و
لاغیری بگوش هوش مستمعان افلاک رسانید و فی الجمله طریق مدارا و مواسات
با شاه طهماسب و شاه اسمعیل ثانی سلوک داشته ایشانرا راضی از خود
گردانید و بعد از فوت آن دو پادشاه اظهار انقیاد و اطاعت بدرگاه سلطان
مغفرت پناه سلطان مراد خان کرده موازی دوازده خروار زر عثمانی
که ششصد هزار تومان رایج عراقست از خصایص همایون دار السلام بغداد
که ناحیه مندلی و جستان و بادرای و ترساق است الحاق ایالت او کردند
مادام که در عبودیت جهد نموده در خدمات پادشاهی ثابت قدم و راسخ دم بوده
باشد ایالت موروثی مع ملحقات در تصرف او بوده تغییر و تبدیل نشود و در
این باب منشور ایالت لرستان و خلعت فاخره و کمر و شمشیر طلا مؤکد بتأیید
ارزانی داشته ارسال داشتند چون چند سال باین وتیره گذشت و بواسطه
آنکه بمیران بغداد چندان سلوک مستحسن نمی نمودند و بیگلربیگیان از ایشان
ناراضی و متشکی بودند و بخدمات مرجوعه قیام نمیکردند و در خفیه حکم همایون
در باب قید و بند او شده همیشه متعرض او می بودند آخر الامر یکی از بیگلربیگیان

قصد گرفتن او کرد محمدی نیز قطع نظر از محصول و منافع خواص بغداد کرده
من بعد پیرامون حوالی و حواشی بغداد نگشت شاه وردی خان و جهانگیر
نام پسرانش که بطریق رهن در بغداد بودند در روز سواری پاشا فرار کرده از
بغداد روی بوادی و صحرا نهادند با صرصر بگرد ایشان نرسیده و در خلال این
احوال شاه سلطان محمود ولد شاه طهماسب دختر او را بجهت سلطان حمزه میرزا
ولد خود خواستگاری نموده در صلح و صلاح زده او را باطاعت خود ترغیب نمود
او نیز قبول این معنی کرده تکرار ملازمت قزلباش اختیار کرده و بعد از چند
سال بعالم آخرت رحلت فرمود شاه وردی ابن محمد بعد از فوت پدر بامداد
اعیان لرستان بر سریر فرمان روائی متمکن گشته از دیوان شاه سلطان
محمود منشور ایالت بدو عنایت شد و چون زمام مهام سلطنت ایران در قبضه
اقتدار شاه عباس درآمد خواهر اعیانی شاه وردی را که منکوحه سلطان حمزه
میرزای برادرش بود بعقد نکاح درآورده دختر عمزاده اش را که نبیره بهرام
میرزا بحباله نکاح شاه وردی درآورده در میانه ایشان کمال خصومت و اتحاد مسلک
بود تا آنکه از دیوان شاه عباس ایالت همدان باغورلو بیگ بیات تفویض شد
در میانه اغورلو و شاه وردی در سر ناحیه بروجرد عداوت قدیمه که در میانه بیات
و لر می بود دیگر بحرکت آمد تجدید منازعت اتفاق افتاد کار باستعمال سیف و سنان رسید هر دو
قوم عشایر و قبایل خود را جمع ساخته در ناحیه بروجرد در مقابل یکدیگر

صف آراگشته قضا اغورلو بیک بیات در آن معرکه بقتل رسیده و جمع
کثیری از طوایف بیات مقتول گشته اموال و اسباب ایشان بدست لران
افتاده همه را بیغما بردند و شاه قباد بیک برادر اغورلو بیک بر سبیل دادخواهی
در قزوین بخدمت شاه عباس رفت شاه را ازین واقعه شعلهٔ آتش غضب
بر سر افلاک کشیده در همان روز بامعدودی چند که در پایهٔ سریر اعلا حاضر
بودند ایلغار بر سر شاهوردی آورده چون شاهوردی از آمدن شاه عباس
خبردار گشت با چند نفر از مخصوصان و اهل و عیال خود از آب سیمره عبور
بفلاکت تمام خود را بجبل کلاه رسانید و باقی الوسات و احشامات او درین
طرف آب ماند بدست لشکریان شاه عباس در آمد و ناحیه خرم آباد که مقر دولت
و مرکز سعادت حکام لرستانست شاه عباس به مهدی قلیخان سلطان شاملو
پسرزاده اغزی وار سلطان ارزانی داشت و او را امیر الامراء آن سرحد
گردانیده و بواسطهٔ حفظ و حراست و ضبط و صیانت الوسات و احشامات
آن نواحی چند نفر از امراء قزلباشیه را تابع او ساخته عنان عزیمت بجانب دار السلطنه
قزوین معطوف داشته و شاهوردی بعد از معاودت شاه عباس جمعی
از طایفه کوران و مردم الوسات و احشامات و سایر طوایف خود بر سرات
خود جمع ساخته متوجه دفع مهدی قلی سلطان شد بجرارت تمام از آب سیمره گذشته
در ظاهر خرم آباد مستعد قتال و جدال گشته از طرفین تلاقی فریقین دست داد

بعد از

بعد از کوشش و کشش بسیار شکست بر لشکر لران افتاده سلک جمعیت شاه
وردی چون نبات النعش از هم فرو ریخته سالک طریق فرار گشت و بعد
از آن متوجه بغداد شد در مقام اطاعت آل عثمان در آمد چون شاه عباس
برین قضایا واقف گشت از سر جرایم او در گذشت منشور ایالت خرم آباد
و حکومت لرستان بدستوری که در تصرف آبا و اجداد او بود بدو ارزانی
داشت و او را بکمر شمشیر مرصع و خلعت شاهانه بین الاقران سرافراز
ساخته رایت حکومت او را در آن ولایت باوج ماه برافراشت و حالا که
تاریخ هجری در سنهٔ خمس و الف است کامران بحکومت لرستان مبادرت می نماید

نسب اکراد

ضحاک تازی بجهت مرضی که در دوشهای او بود مغز سر آدمی را اطبا تجویز
کردند یک نفر که مامور این کار بود مردی بارحم و مروت بود بجای مغز آدمی
مغز گوسفند استعمال میکرد و آن اشخاص را در کوه و جاهای دور دست منزل
داد کم کم جمعیت پیدا کرده برای خود در جنگل و جبال مساکن درست کردند و صاحب
اموال و اغنام شدند بجهت تهور و شجاعت که لازمهٔ این قوم است موسوم بکرد شدند اکراد چهار گروه است
که زبان و آداب ایشان مغایر یکدیگر است بهترین ایشان چهار است اول گرباج دویم لر
سیم کلهر چهارم گوران

نگارش و اطلاعات جناب اشرف حاجی علی قلیخان سردار اسعد وزیر جنگ درباب جغرافیا و تاریخ بختیاری

خاک بختیاری عبارت است از سلسله جبال کثیره که حاوی جنگلها و بیشه‌ها میباشد و این سلسله ممتد است از دریای عمان تا خاک عثمانی تمام این جبال مساکن لر و کرد است و لر هم یکی از شعب اکراد است چنانکه در این تاریخ نگارش شده

خاک بختیاری از طرف جنوب منتهی میشود بخوزستان از طرف مشرق بفارس از طرف شمال باصفهان از طرف مغرب بخاک لرستان و بروجرد

اختلاف خاک بختیاری با اراضی عربستان تمام اراضی عربستان صحاری و براریست آنچه ماهور و جبال است خاک بختیاری محسوب میشود

بزرگترین جبال بختیاری زرد کوه است که رودخانه زاینده رود و دزفول و کارون از اینکوه تولید میشود

در تمام خاک بختیاری یکقطعه زمین هموار و صاف نیست تمام اینخاک کوه و جنگل و دره‌های عمیق است

جنگلهای بختیاری اغلب از اشجار بلوط و سقز و درختهای دیگر است

در اوایل فتحعلیشاه بختیاری جزو خاک فارس بود حد مابین فارس و عراق رودخانه کارون بود و تا بدریا منتهی میشد چنانکه فلاحیه و رامهرمز و اغلب این بلوکات عربستان که در یسار رود کارون واقع است جزو خاک فارس بوده

در زمان حکومت منوچهر خان معتمد الدوله در سنه ۱۲۵۲ بعضی بلوک مزبوره از خاک فارس خارج شده ملحق بخاک عربستان شد ولی بختیاری هم که جزو خاک فارس بود از عهد منوچهر خان گاهی جزو اصفهان و گاهی جزو عربستان بشمار میآمد بالاخره امروزه ضمیمه عربستانست

میوه بلوط را بعد از آنکه بزحمت زیاد بدست میاورند خمیر مینمایند و بجای نان استعمال میکنند اما بسیار نان بدطعمی است در حقیقت قوت لایموت است

در بعضی جنگلهای بختیاری جماعتی از بختیاری مسکن و خانه ساخته اند منزل دارند و به ییلاق و قشلاق میروند زمستان در آنخانه‌های تنگ سکنا دارند و تابستان در قلل جبال چادر زده روز میگذرانند تعداد نفوس بختیاری بخوبی معلوم نیست اما خود من شش سال قبل کفتم خانه شماری نمایند قریب چهل هزار خانوار بشمار آمد

جبال بختیاری تمام صعب العبور است چند راهی که از ییلاق بقشلاق میروند مسافر زحمت زیاد می بینند فقط راه کاروان رو همان راه مال میر است که بناصری میرود و کمپانی لنچ ساخته است تفصیل ساختن اینراه از اینقرار است

خود من امتیاز کاروان رو اینراه را از دولت باسم خانواده گرفتم و پولی برای مخارج این راه از کمپانی لنچ قرض کرده بکار زدم خارجه بهیچوجه در اینراه حق ندارد فقط مهندسی انگلیسها در مواقعی که لازم بشود از کمپانی میخواهیم و شسته کردن اینراه بسیار مشکل و مخارج زیاد برمیدارد

دو پل معلق از آهن مهندس انگلیسی بر روی رودخانه کارون بسته است

ایلیات بختیاری شش ماه الی چهار ماه در ییلاق و باقی سال را در جنگلهای پهن

راه و در خود قشلاق زندگی مینمایند

سابقاً که در ممالک ایران هرج و مرج زیاد بود مردم بواسطه امنیت و آسایش در

قلل جبال بختیاری مسکن مینمودند و برای خود خانها ساخته اند که آثار آبادانی

بسیار در جبال و جنگلها از آن عهد بجای مانده است

در کوههای بختیاری دزهای کثیره دیده میشود و دز عبارت است از کوههای

صعب العبور که یک راه یا دو راه بیشتر نداشته باشد و در روی آن کوه آب و چشمه

باشد و در اغلبی ازین دزها ابنیه ساخته اند از گچ و آجر یا تمام از سنگ تراشیده شده است

شهرهای قدیم بختیاری یکی ایزج است که حال معروف بمال

میر است و دیگری لوردجان که واقع است در جائی سردسیر در مال میر از قدیم

صور بسیار دیده میشود که در کوهها حجاری شده از پادشاهان قدیم ایران و موبدها

و قربانیها چنانکه در این کتاب اشاره شده است

شیم بار مکانی است در وسط جبال بختیاری از اراضی مسطح و ماهورهای کوچک

پنج فرسخ طول یکفرسخ تا دو فرسخ و سه فرسخ عرض دارد از قراین معلوم میشود

که این نقطه در قدیم دریاچه بوده

یکی از کوههای مابین مشرق و شمال را قریب هزار و پانصد ذرع سوراخ کرده است

دریاچه

دریاچه را خارج کرده اند آن منفذ بشکل پشته و هئات معمولی است که گاو بخوبی

از آنجا رد میشود و از قراین معلوم میشود که خروج این آب از برای این بوده که در آن

اراضی زراعت مینمایند امروزه آن باغها تمام جنگل شده که عبور از آنجا محال است

و در یکی از جبال نزدیک بان مجری دوازده صور منقور است که بجهت سختی راه برای

من ممکن نشد که برای العین به بینم از قرار معلوم در پای آن لوایح خطوطی نقر شده

معلوم نشد که خط میخی است یا خط دیگری زیرا که اشخاصی که آن صور و خطوط را دیده اند

بجهه عدم علم تمیز خط را نداده اند لیارد انگلیسی هم تفصیل این صور را نوشته است

همچنین شیم بار یکقطعه سنگ بزرگی است که بواسطه خرابی کوه بر زبر دو سنگ

دیگر فرو شده بشکل اطاقی است و سنگ سقف تراشیده شده و با مرکب سیاه

نوشته شده چون خود من نتوانستم آنجا را به بینم معلوم نشد چه خطی است و در چه عهدی

بوده آن خطوط بطوری محفوظ مانده که مثل خطوط تازه مینماید در شیم بار و اطراف

قبرستان کهنه زیاد دیده میشود و اغلبی از آنها را که نبش کرده اند اسلحه مردانه و زینت

زنانه در آن قبرها دیده اند

در جبال بختیاری چشمه های آب سرد و گرم معدنی بسیار است بجهة عدم تجزیه

خواص آن معلوم نیست اما خود الوار از برای هر یک بتجربه خواصی ذکر مینمایند

(مال میر) آبش از چند رشته قنات بوده که اراضی آنجا را مشروب میکرده

حالا تمام مخروبه است و از خرابی آن شهر تپه هائی احداث شده مخصوصاً در عمارات

حکم دادند

حکومتی که آثار قدیمه از کاشی طلائی وغیره دیده میشود

هوای جنگلهای بختیاری خشک است ورطوبت ندارد

بعضی مسافرین اروپائی که بصفحات بختیاری سفر کرده اند در سفرنامه خود شرحی

از آثار بختیاری وصور منقوره درج نموده اند

تاریخ بختیاری

تاریخ بختیاری مبسوطاً در این کتاب درج شده اما آنچه را که شفاهاً استماع

کرده ام و دست بدست رسیده در اینجا ایراد میشود

تمام الوار بختیاری منقسم بدو تیره است یکی مُهَد بر وزن احد و دیگری ولایتی مُهَد

عبارت است از اکرادیکه از جبل السماق شام آمده در بختیاری منزل کرده اند و

اتابکان لرستان از آن طایفه میباشند و تا امروزه هم ریاست با مُهَد است و هیچ

وقت ریاست با ولایتی نبوده ولایتی طایفه باشند که در بختیاری سکنا داشته اند

وجه تسمیه بختیاری درست معلوم نیست زیرا که تا اوایل سلطنت صفویه بهمان لر

بزرگ معروف بوده پس از آن موسوم به بختیاری شده اند

اینطایفه منقسم میشوند بدو قسم هفت لنگ و چهار لنگ

و هر قسمی از این دو طایفه منقسم میشوند بچهار تیره

چهار تیره هفت لنگ از قرار ذیل است

دورکی

دورکی بابادی بختیاروند دینارانی

چهار تیره چهار لنگ از قرار ذیل است

محمود صالح موگوئی کیونرثی ممیوند

جائی که جزو بختیاری است دو قسمت شده یکی جائی سردسیری یکی جائی گرمسیری

و اینطوایف هفت لنگ و چهار لنگ منقسم بشعب کثیره میشوند و آن شعب نیز بشعب دیگر

که ذکر هر یک اسباب طول کلام است

در تسمیه هفت لنگ و چهار لنگ

سبب تسمیه هفت لنگ و چهار لنگ درست معلوم نیست اما آنچه از روی حدس بدست

آمده و در محضری که ریش سفیدان قوم حضور داشتند و در اینباب مذاکرات زیاد شد

آراء بر این قرار گرفت از آنجا که هیچ مالیات ایلیات از حیوانات مثلاً بختیاری از

مادیان قشقائی از گوسفند شاهسون از شتر میخ بسته شده در یک عهدی که مالیات

بختیاری می بستند میخ به مادیان به بختیاری بسته شد که هفت پا قسمت هفت لنگ شده

و چهار پا قسمت چهار لنگ و یک پا تخفیف داده شده یا جمع تفرقه شده

مقصود از تفرقه ایلیاتی است که از خارج پناه بایلی میبرند و در میان آن ایل

زندگی و معاش مینمایند

مابین هفت لنگ و چهار لنگ از قدیم الایام جنگ بوده لاتعد و لاتحصی از همه گذشته اند

و نیز تیره های جزء هفت لنگ هم با یکدیگر مجادله مینمودند و خونریزی بسیار میشد همچنین

در میان چهار لنگ هم این نزاع بوده

خرابی شهر ایذج بر ما درست معلوم نیست که در چه عهدی واقع شده امروزه آثاری از آن ابنیه پا برجا نیست عمارات و قصور و پلها و مهمانخانه ها و راههائی که در عهد آبادانی آن دائر بود بکلی منهدم شده

سابقاً ذکر کردیم که میانه هفت لنگ و چهار لنگ جنگ و جدال بوده است تا اوایل عهد حسینقلیخان ایلخانی بعد از تسلط مرحوم ایلخانی بطوایف مختلفه بختیاری طوایف چهار لنگ را نیز مطیع و منقاد ساخته و بکلی نقار و عداوت را از میان هفت لنگ و چهار لنگ مرتفع داشته تمام را بیک چشم دیده و تا امروزه بکلی جنگهای داخلی هفت لنگ و چهار لنگ موقوف است بواسطه قرابت و وصلت و اتحاد فوق العاده که این دو تیره با هم دارند فقط اسمی از هفت لنگ و چهار لنگ باقی مانده در حقیقت حکم واحد را دارند

اسامی اجداد من از قرار ذیل است

بنده علیقلی مندرجات ذیل را کلمه بکلمه میگویم و ملک المورخین مینویسد

علیقلی ابن حسینقلیخان ایلخانی ابن جعفرقلیخان ابن حبیب الله خان ابن ابدال خان ابن علی صالح خان ابن عبد خلیل آقا ابن خسرو آقا ابن غالب آقا ابن حیدر

حیدر مذکور که مشهور بحیدر کور است معلوم نیست که بجهة فقدان یک چشم یا ضعف باصره باین اسم معروف شده چنانکه امروزه هم معمول بختیاری است که این نوع اشخاص را

کور مینامند

کور مینامند حیدر از لرستان آمده از قرار مذکور هفت برادر داشته و رئیس طایفه پاپی لرستان بوده اند حیدر شش برادر بزرگتر از خود داشته یک روز که با یک نفر نوکر خود بشکار رفته بود در مراجعت نزدیک بخانه خود یکنفر از ایل پاپی باو خبر داد که دشمنان بخانه تو شبیخون زده و شش برادر ترا کشته اند و تمام اموال و احشام شانرا بغارت برده و املاک و یورت آنها را متصرف شده اند اینک در پی جستجوی تو میباشند هرگاه ترا بیابند تو را نیز بهلاکت میرسانند حیدر از همانجوئی که آمده بود از بیراهه فرار کرده خود را به بختیاری رسانید و در میان ایل زراسوند که یکی از طوایف بزرگ دورکی هفت لنگ میباشد متوطن شد پس از آن در میان آن ایل تاهل اختیار کرده از مراجعت بلرستان بکلی منصرف گردید

نوکر او نیز متابعت آقای خود را کرده در آنجا متاهل شد و تا امروزه نسلاً بعد نسل اعقاب آن نوکری این خانواده است

غالب آقا پسر حیدر بواسطه کفایت و لیاقت شخصی ایل زراسوند که خالوهای او بودند مشارالیه را بریاست خود انتخاب کردند و نیز باعث ریاست او را چنین دانسته اند در زمان قدیم معمول ایلیات این بوده که از ترس خود محض اطمینان بدولت گروئی میداده اند ایل مزبور محض اینکه از فرزندان خود کسی را بگرو ندهند خواهرزاده خود غالب آقا را باسم گروئی بدولت دادند غالب آقا بجهة هنر و قابلیت شخصی از طرف دولت بریاست تیره زراسوند منتخب شد پسر او خسرو آقا بعد از فوت پدرش

ایلت

بریاست ایل برقرار گردید بلکه بعضی ایلات جزو هم ریاست او را اختیار کرده بر قدرت و شوکتش افزوده در بعضی قبالجات قدیمه دیده شد که خسرو آقا را خسرو خان نوشته اند ولی در حقیقت محض تملق و چاپلوسی بوده

عبدخلیل آقا فرزند خسرو آقا نفوذ و قدرتش بر اجدادش برافزون شد میتوان او را رئیس ایل هفت لنگ نامید

در یکی از جنگهائی که در میان ایل هفت لنگ و چهار لنگ واقع شد امتدادش بهفت شبانه روز کشید عبدخلیل آقا بضرب قره مینا مقتول گردید و جمع کثیری از ایل هفت لنگ بهلاکت رسیدند

حکایت کنند که عبدخلیل آقا در جنگ مزبور بقره مینا مجروح شده در بستر ناتوانی بحالت نزع افتاد طایفه هفت لنگ بواسطه رشادت و ریاست مشارالیه خواستند اینواقعه را از دشمن مخفی بدارند لباس او را بیک نفر که شباهت تام بعبدخلیل آقا داشت پوشانیده باسب او سوار کرده حاضر میدان جنگ شدند یکنفر از مردم هفت لنگ که قلباً هواخواه مردم چهار لنگ بود و شب را در ملایه بقراولی بود در نیمه شب خطاب بچهار لنگ کرده باهنگ بلند آنها را دشنام داد و گفت اسب همان اسب است لباس همان لباس است سلاح همان سلاح است افسوس که آنمرد نیست اگر تا حال او بود دمار از روزگار شما بر میآورد[2] و جماعتی فراوان از مردم هفت لنگ مقتول شدند عبدخلیل آقا هم در همانروز بدرود زندگی گفت مردم زرآسوند که طایفه مخصوص

۲ این حرف اساس [illegible] شده و تا امروز مشهور است

او بودند محض اینکه عبدخلیل آقا را بدست دشمن ندهند مردانه رزمی سخت دادند تا اینکه هشتاد نفر از ایشان بهلاکت رسید در نیوقت مشارالیه هم جان بجان آفرین تسلیم کرد نعش او را برداشته بردند و بقیه السیف هم هزیمت شدند

بعد از این جنگ قریب دو سه سال مردم هفت لنگ در موقع تلافی بایستادند در نیوقت علی صالح خان پسر عبدخلیل آقا جوانی نابالغ بود عبدخلیل آقا برادری داشت موسوم باحمد از طرفها در سوا بودند احمد بعد از فوت برادرش کلاهی از (لت) بر سر گذاشت (لت پارچه باشد که از موی بزی بافند برای سیاه چادر) و عهد کرد تا خونخواهی برادر نکند این کلاه خشن را از سر برندارد

هر قدر رؤسای هفت لنگ را ترغیب و تحریک کرد کسی اقدام بخونخواهی نکرد مشارالیه هم هیچوقت اقدامات و عزیمت خود را از دست نمیداد و هر وقت اجتماعی میدیدیه کلمات مهیجانه ایشانرا تحریک همی کرد

در یکی از ایام که برای یکی از تیره هفت لنگ مجلس عزائی منعقد شد و جماعتی بسیار از رؤساء در آنجا حضور بهم رسانیدند مشارالیه با آن مجلس در آمد و حاضرین با سخنان شور انگیز مخاطب داشت با اینهمه کسی گوش بسخنان او نداد و در صدد انتقام برنیامدند اما کلمات او در زنهائی که حضور داشتند اثر غریبی بخشید از میانه یکی از آن زنان بپای خواست و گفت (احمد بس است ازین با این مردان سخن مگوی که من غیرت و مردانگی در ایشان نمی بینم من بیکتنه حاضرم که در اینموقع با تو کمک نمایم) این بگفت و مشک

آبی را بدوش انداخته دست احمد را گرفت و بلند کرد و گفت سلاحی غیر از این ندارم اینک تو شمشیر خود بیاویز تا با هم بجنگ مردم چهار لنگ بشتابیم باشد که بعد از هلاکت من و تو لکه تاریخی از برای مردم هفت لنگ بروزگاران بماند

مقصود از مشک آبی رسم ایلیات است که آب و هیزم آوردن از مختصات زنان است

باجمله سخن این شیرزن در سرها اثر عجیبی بخشید و از همان مکان در صدد انتقام برآمده جنگ بزرگی با طایفه چهار لنگ کرده هفت منزل آنها را دوانیده تعاقب نمودند و گروهی بسیار از مردم ایشان را بقتل آوردند چنانکه قبرستان بزرگی از آن مقتولین در نزدیکی کوه آسماری قشلاق موجود است

پس از این جنگ فرزندان احمد تاکنون مقربین و مخصوصین خانواده ما میباشند برشادت و تمول مشهور و موسوم بطایفه احمد خسروی هستند

علی صالح خان پس از آنکه برشد و رشادت رسید معضلات امور را از پیش برده کارهای بزرگ نموده و با بازوی توانا ریاست و فرمانروائی هفت لنگ را بحیطه تصرف خود در آورد

از ابتدای دولت نادری مشارالیه خدمات نمایان نموده بلاواسطه از طرف نادرشاه افشار بمراتب عالیه و مناصب سامیه رسیده و برای هریک فرمانی در دست است از جمله صورت فرمان ذیل است که برتبه سرداری نائل شده درج میشود و تا آنروز بلقب بیکی نامبردار بود و از آن بعد بلقب خانی مفتخر آمد

نادرشاه

نادرشاه را مهر دیگری بشکل مربع مستطیل بود سجع مهرش بمضمون ذیل است

نگین دولت و دین رفته بود چون از جای   بنام نادر ایران قرار داد خدای

مهر نادرشاه که در سرلوح فرمان است

شیر و خورشید

الملک لله

فرمان عالی شد از آنجا که چون همت صافی طویت اقدس مصروف باستحکام بنیان و اوتاد قوی بنیاد سلطنت شهریاری و انتظام مهام عظمت و بختیاری بوده و میباشد جمعی از اخلاص کیشان صادق الولاء و بندگان عقیدت انتسا را که در شاهراه دین و دولت بختیاری نموده سالک طریق خدمتگذاری و مبارز میدان جان نثاری باشند تارک اعتبارش را بر اقران و امثال رتبه رجحان و برتری ارزانی فرمائیم بمصداق انتقال صورت احوال عمدة الاعاظم والقبائل زبدة المآثر والاماثل علی صالح بیک ریش سفید طایفه بختیاری هفت لنگ است که از بدو طلوع نیر فیروز این دولت قاهره و هنگام بنای پایه برجای این سلطنت باهره الی حال سایه مثال ملتزم رکاب نصرت آیات اقدس و نشیب و فراز حسن خدمات این دربار سپهر مقدار مقدس لازمه اخلاص و عقیدت و معلوم رای انور و مراعات و منظور نظر خبرت گستر بوده و میباشد لهذا از ابتدای ششماهه سال پارس ئیل موازی سه هزار و هشتصد نادری بر مقرری سابق بدینموجب افزوده قامت قابلیتش را بخلعت والای سرداری

علان

غازیان و ملازمان و مامورین کوه مالی بختیاری سرافراز فرمودیم که چنانچه باید و شاید

واز جوهر فرزانگی او آید

	حسب نادری
مواجب سابق از بابت آتلیت	از ابتداء نه ماهه از سرکار دیوان
موازی دو هزار نادری	موازی سه هزار و هشتصد نادری

بلوازم و مراسم امر مزبور قیام و اقدام نموده حسن خدمت خود را در هر باب بر رای جهان آرا جلوه گر سازد غازیان و ملازمان دیوانی و سرکردگان و سایر مأمورین کوه مالی مشارالیه را سردار فصاحت اختیار کل دانسته در هر باب او امر و نواهی او را مطیع و منقاد باشند مستوفیان عظام و لشکرنویسان کرام شرح رقم را ثبت و قدغن دارند و در عهده شناسند ئیلان ئیل جمادی الاولی سنه ۱۱۵۹

واز مضمون این فرمان بخوبی معلوم میشود که علی صالح خان همیشه دارد و می نادری بوده و در تمام فتوحات رشادت و جلادتها نموده است

همواره از طرف طایفه چهارلنگ علی مردان خان که بعد از نادرشاه بسلطنت رسید و از طرف هفت لنگ علی صالح خان ملازم خدمت نادرشاه بوده اند و در تمام جنگها دلاوریها کرده اند

زمانیکه علی مردان خان دعوی سلطنت کرد ایل هفت لنگ با چهارلنگ متحد شده اطاعت او را بگردن گرفتند و به پشت گرمی ایشان تا عهد آقا محمد شاه قاجار

باکمال

باکمال استقلال پادشاهی نمود اتحاد علی مردانخان با کریمخان زند مفصلاً در کتب تواریخ مضبوط است فقط در اینجا کشته شدن او را که در کتب تواریخ از روی صحت نوشته اند مختصر ذکر مینمائیم

سیصد خانوار از طایفه زندیه بخدمت علی مردانخان متوسل شدند و همینکه میانه کریمخان و علی مردانخان کار بخصومت کشید و علی مردانخان محض جمع آوری سوار بمیانه ایل رفت سیصد خانوار از زندیه مزبور در اینموقع پشت بعلی مردانخان کرده در زمان کوچ نمودند که خود را بکریمخان برسانند پس از آنکه این خبر گوشزد علی مردانخان شده بدانسر شد که ایشان را استمالت کرده مراجعت دهد بدون سوار و جمعیت با یک عده از خاصان خود بمیان ایشان رفت جماعت زندیه که خان مزبور را تنها دیدند با خود مشورت کرده که بهترین سوغاتها از برای کریمخان سر علی مردانخانست فوراً اجتماع کرده او را بهلاکت رسانیده سوار اسبان خود شده اهل و عیال خود را نیز ردیف ساخته بعجله هرچه تمامتر در یک شبانه روز از صفحات بختیاری دور شدند و آنچه اموال و اثقال داشتند بجای گذاشتند و بطور ایلغار خود را بکریمخان رسانیدند

ریاست کل بختیاری از ابتدای سلطنت صفویه تا زمان سلطنت کریمخان زند چنانکه در این کتاب مندرج است بعهده فرزندان جهانگیر خان بوده

اشخاص سابق الذکر کمال قوت و قدرت را داشته اند چنانکه از ابنیه که در دو محل گرمسیر ساخته اند شوکت آنها را میرسانند

پیشاوردن

یکی از آن ابنیه در سروشت و دیگری در بُنه وار است اما عمارت بنه وار که بزرگتر قصر است باشکوه‌تر و وسیع‌تر است و تمام خوانین بختیاری در آنجا مخصوصاً آنکه در جوار خان و رئیس خود بوده باشند برای قشلاق عمارات مخصوصه ساخته بودند عمارات خوانین اجداد ما تا این زمان در آنجا موجود است و تمام این عمارات امروزه مخروبه است

فقط آثاری از آن ابنیه بجای است که مشایخ قوم خبر میدهند که فلان نقطه نقاره‌خانه و فلان نقطه دفترخانه و فلان نقطه فراشخانه بوده

و در دو مکان مزبور محل اسب‌تازی و گوی‌بازی بوده که خوانین در آنجا مشغول باب تاختن و گوی زدن بوده‌اند و آثارش بخوبی این مسئله را بما نشان میدهد این خانواده بهلاکت ابوالفتح خان انقراض یافت بعد از نادرشاه که کریمخان و علیمردانخان و ابوالفتح خان با هم دست اتحاد برای پیشرفت امور مملکت داده بودند

کریمخان نقض عهد کرده ابوالفتح خان را بقتل آورد و بعد از چندی علیمردانخان نیز مقتول شد و سلطنت بکریمخان رسید علی صالح خان تا اوایل سلطنت کریمخان حیات داشت چنانکه از فرمان ذیل که نزد من موجود است معلوم میشود

کریمخان که باسم شاه اسمعیل صفوی سلطنت میکرد فرمان مزبور را از طرف شاه اسمعیل با بدال خان پسر علی صالح خان داده است شاه اسمعیل مزبور همان میرزا ابوتراب صفوی است

صورت فرمان

مهر شاه اسمعیل بسم الله

بنده شاه ولایت اسمعیل

حکم جهانمطاع شد آنکه چون از بدو عالم ایجاد و ابتداء خلقت انسان خالق الارضین و السموات قبض و بسط امور کافه انام و رتق و فتق مهام عامه کرام را در هر اوان و ازمان و تمامی ادوار و جهان در کف کفایت و ید درایت خواقین با عز و تمکین و سلاطین معدلت آئین نهاده و صدای جَعَلناکُم خلائفَ فی الارض در میانشان در داده از زر و رنگه و کیل کارخانه لاهوت و کفیل اسعاف و انجاح مقاصد کروبیان ملاء ملکوت بحکم تؤتی الملک من تشاء تخت فیروزبخت خلافت و سروری را بوجود ذیجود نواب همایون ما زیب افراکردانیده و بمنطوق تعز من تشاء دیهیم سلطنت و شهریاری را بفرق فرقدانتمسای اقدس اعلی زینت پیرا ساخته فلله الحمد علی نعمائه الوافره نواب کامیاب ما دارای این نعمت عظمی و صدای چنین موهبت حتمیه بر ذمه حق‌شناس اقدس و همت علیه حقانیت اساس مقدس واجب و لازم ساخته ایم که هر یک از بندگان درین درگاه و چاکران عبودیت قرین این دودمان خلافت آئین که در مضمار عقیدت و یکرنگی راسخ دم و در مراسم جانفشانی ثابت قدم بوده جان خود را بتیغ نثار قدوم میمنت لزوم اقدس اعلی نموده کرةً بعد اولی حسن خدمات او بر مرآت ضمیر آفتاب تنویر مقدس منجلی نماکردیده باشد از فیض عنایات بیکران شاهانه و تفقدات بی پایان خدیوانه بهره مند و بخدمات شایسته مفتخر و سربلند سازیم مرآت ضیاء صفات ایمقال

چهره نمای صورت حال نتیجة الاعالی والاعاظم العظام والافاخم الکرام ابدال بیک
ولد عالیجاه حشمت و جلالت دستگاه مناعت و ابهت اشباه امیر الامراء العظام
نظاما للشوکة والاقبال قدیمی و اخلاص کیش اوجاق گردون رواق سلسله
علیه عالیه صفویه انار الله برهانهم علی صالح خان بختیاری که چون درحینی که اعلام
نصرت فرجام بجهت پژوهش احوال سپاهی و رعیت در مملکت فارس شقه گشا گردیده
بود جمعی از تنگ نظرفان جاهل و بعضی از بیچارگان بیحاصل بمقتضای وساوس
شیطانی پا از جاده قویم و صراط مستقیم بیرون نهاده از فرط شقاوت سالک
طریق بغی و عصیان با معدودی نکبت مقرون در دار السلطنه اصفهان و بخدعه
و حیل مشار الیه را دستگیر نموده بودند و از آن تاریخ الی الان بهزار مشقت گذرانیده
و چون نواب همایون ما دفع و تنبیه آنها را نصب العین خاطر خورشید مظاهر ساخته
از فارس مراجعت و درینوقت که بتوفیق ملک منان و میامن الطاف ایزد سبحان
بجهت تنبیه و تادیب انطایفه مخذول العاقبة وارد چهار محال و از غبار سم مراکب
کواکب مواکب بوم و بر این خطه فرح انگیز مشک بیز عنبر ریز گشته مشار الیه بمجرد
استماع ورود آیات جاه و جلال بمحال مزبور با وجود اینکه انطایفه بمعاقبتهم چون
نگین شب و روز از زردی کین دور او را گرفته بودند تکیه بر لطف قادر لم یزل و لا یزال
و اقبال بی زوال ابدی اتصال نواب همایون ما نموده چون نقطه در صفحه دایره ایشان
محو و بعد از مشقت و تعب بسیار بعزم خاکبوسی دربار فلک مدار از میان آنها فرار بر

قرار دیده و در

قرار و درینوقت وارد گردیده و در مراتب جانفشانی و اخلاص کیشی آنچه شرایط
بندگی بوده بتقدیم رسانیده گوی مسابقت از همگنان ربوده لهذا بمضمون صدق
نطوق من جاء بالحسنة فله عشر امثالها لمعه از لمعات آفتاب عنایت خاقانی و بارقه
از بوارق مرحمت قاآنی ضیاء افروز ساحت حال او گردیده از ابتداء ده ماهه بدایت سنه
میمونه قوی ئیل مشار الیه را بلقب سربلند خانی مفتخر و سرافراز و مخاطب بعالیجاه عقیدت
و اخلاص دستگاه ابدال خان و خدمت وکالت ولایت کل الکای عراق را با
مبلغ هفتصد تومان تبریزی مواجب سالیانه در وجه او مقرر و مرجوع فرمودیم بنحوی
که باید و بطریقی که شاید و از حسن اخلاص و عقیدت او آید بلوازم خدمت مزبوره
خصوصیات آن قیام و اقدام داشته در وصول و ایصال مالیات و نظم و نسق
زراعت ولایات و جمع آوری رعایا و برایا مساعی جمیله بظهور رساند و روز بروز
حسن خدمت خود را پیرایه عرصه ظهور ساخته خود را مورد نوازشات بیدریغ
شاهانه و الطاف و اعطاف نمایان پادشاهانه سازد حکام و ضابطان و کلانتران
و کدخدایان ولایات عراق مشار الیه را وکیل بالانفراد و بالاستقلال عراق
دانسته از سخن و صلاح آن که مقرون بصرفه و غبطه امور دیوان بوده باشد تجاوز ننمود
از شائبه تغییر و تبدیل مصون دانند مستوفیان عظام کرام دیوان اعلی شرح
رقم منعوت را در دفاتر خلود لازمه ثبت و حسب المقرر معمول داشته در عهده شناسند
بتاریخ شهر رجب المرجب سنه ۱۱۵۴

غره

غزوات عهد نادرشاه

جنگهای بختیاری در زمان سلطنت نادرشاه بی اندازه است

مشهورترین جنگهای ایشان فتح قندهار و نزاع با افغانست گویند چهار هزار سوار بختیاری ملتزم رکاب نادرشاه بوده محاصره قندهار که هفده ماه طول کشید و چندین دفعه نادرشاه حمله برد و فتح میسر نشد از طرف دیگر جاسوسان بپادشاه ایران اطلاع دادند که آذوقه چند سال دیگر در قندهار موجود است

نادر محض اینکه بمردم افغان حالی نماید که تا فتح قندهار را نکند از اینجا کوچ نمیدهد محل اردوی خود را بفرمود شهری بپای داشتند بنادرآباد موسوم نمود

بختیاریها پس از آنکه فهمیدند که فتح قندهار دشوار است و نادر هم تا فتح نکند کوچ نخواهد داد با خود کنکاش کرده گفتند که بدستیاری اردوی نادری ما کاری از پیش نخواهیم برد اما اگر تنها بدین مقصود اقدام نمائیم ممکن است که فتح قندهار ما را میسر شود

بدین رای هم عهد و هم داستان شدند و معاهده را با ایمان غلیظ مؤکد کرده که یا مرگ یا فتح و معمول ایشان این بود که هر وقت خواستند کاری را بانجام برسانند سنگی را کشته بخاک میسپردند و این برای این بود که کسی پشت با جنگ نکند و هر گاه کسی روی از جنگ بگرداند قبر این سنگ بمنزله قبر اموات او خواهد بود و تا امروز این رسم درمیان بختیاری متداول و معمول است چنانکه در فتح طهران این اتفاق روی داد

بختیاری پس از اینکه هم رای و هم عقیده شدند این راز را پنهان داشته وعده بروز

جمعه نهاده ظهر جمعه را که میدانستند مردم سُنّت و جماعت در مساجد مشغول ادای فرایض و جماعتند بدون امداد دیگران بقندهار حمله برده در شوال المکرم سال ۱۱۵۰ برج بزرگ ایشانرا که معروف بشاه برج بود بحیطه تصرف درآوردند نادر از صدای شلیک توپ و تفنگ از خواب بیدار شد گمان کرد که افغان باردو شبیخون آورده تحقیق کرد معروض داشتند که جماعت بختیاری بقلعه قندهار حمله برده اند فوراً بفرمود سوار و پیاده بکمک ایشان از دنبال برفتند و خود نیز ایشانرا تعاقب داشته بشهر حمله آورد

در حوالی شهر بیرق ایرانرا بر روی دیوار قلعه دید و بیرق دار که موسوم به صیدمراد و از جوانان دلیر بختیاری بود با آهنگی رسا داشت فریاد همی زد (پاینده باد دولت نادری)

و نیز پس از این فتح بختیاریان با هم شور و مشورت کردند که ما از این پیش دانسته ایم که هرگاه شهر قندهار فتح بشود گشودن ارک شش ماه طول دارد بهتر است که بدون امداد دیگران ارک را حصار داده بگشائیم و در فتح قندهار کسی را با خود شرکت نداده باشیم

فوراً جمعی را مامور دروازه کرده که در بروی نادرشاه بگشایند و خود بطرف ارک حمله آوردند نادرشاه بدون مانع و عائقی بقندهار ورود کرده جانب ارک گرفت وقتیکه داخل ارک شد بختیاریان ارک را فتح کرده بودند و همان صیدمراد بیرق ایرانرا در دست داشت و بر روی باروی ارک فریاد همی زد (پاینده باد دولت نادری)

صید مراد مزبور از ایل اسیوند هفت لنگ است و فرزندان او تا حال بشجاعت
و دلاوری موصوفند

خلاصه نادر بارک داخل شده بر روی تخت پادشاهان افغان بسلام نشسته امراء
و سرکردگان سپاه ایران در حضورش بپای ستادند در اینموقع نادر را بحالت تکدر
یافتند بجهة اینکه هرچند بختیاریان قلعه‌ها را مفتوح داشتند اما این یورش بدون
اجازه نادر بود و چندین دفعه از این پیش نادر خود شخصاً یورش برده و فتح او میسر
نشده بود در اینوقت میرزا مهدیخان منشی نادرشاه قطعه ذیل را انشاد کرده بعرض رسانید

تو پندار بختیاری کرد — حق مدد کرد و بختیاری کرد
شاه ایران و نادر توران — خاک در چشم قندهاری کرد

چیزیکه در تمام تواریخ نادرشاه پوشیده و پنهانست قشون کشی اوست بصفحات بختیاری
یکی از قشون کشی‌های نادر در بختیاری چنانکه در این کتاب درج شده از قرار شرح ذیل است

علیمراد نامی که در تواریخ نوشته شده صحیحش علی مرادی است که علی
پسر مرادی باشد اینشخص از خانواده‌های نجیب بختیاری نیست بلکه یکی از دزدهای
طایفه زلقی است که جمعی از اشرار را دور خود جمع کرده سالها در آن صفحات مشغول
دزدی و شرارت بوده نادرشاه او را دست آویز ساخته قشون بصفحات بختیاری
کشید پس از قلع و قمع علی مرادی مزبور اکثری از طوایف هفت لنگ را کوچانیده بصفحات (بجهة جلوگیری از ترکمن)
جام و باخرز تحویل داد و تا زمان حیات نادرشاه اینطایفه در آن صفحات سکنا داشتند

بوی ازدز

پس از فوت نادر دیگر باره بوطن اصلی خود مراجعت نمودند
جمعی از ایشان در عبور بنواحی طهران سکونت اختیار کرده که عده ایشان بالغ به
هزار خانوار میباشد و بهمین مقدار هم در شهر اصفهان منزل گزیدند و مابقی به
بجبال و مساکن قدیم خود کوچ دادند

از شاه نوازخان سردار افغان و جماعتی دیگر شنیده‌ام که اکنون گروهی از بختیاری
در صفحات افغانستان سکونت دارند که زبان و عادات قدیمه خود را از دست
نداده‌اند شاید از بقایای طایفه هفت لنگ اند که بعد از فوت نادرشاه از جام و باخرز
بنواحی افغانستان آمده اقامت اختیار کرده بوطن خود مراجعت ننمودند

در عهد کریمخان زند جماعتی بسیار از طایفه هفت لنگ در صفحات عراق سکونت
داشته جهتش معلوم نیست که در چه عهد و بچه جهت بانجا رفته اند فقط از روی فرامین
قدیمه که نزد من موجود میباشد و بالغ بدویست فرمانست که بعضی از آنها مستفاد میشود
که دیر زمانی در سلطنت کریمخان ایل هفت لنگ در صفحات عراق سکنا داشته‌اند
چنانکه امروزه هم چندین قریه در عراق است که ساکنین آنها از مردم
بختیاری هست و در این طول مدت توطن عادات و رسوم قدیمه خود را از دست
نداده از جمله شش ماه تابستان را در قلل جبال در زیر چادر زندگی مینمایند

بعد از چندی بوطن خود مراجعت نمودند تاریخ آمدن ایشان بعراق و مراجعتشان
درست معلوم نیست ابدال خان پسر علی صالح خان بعد از فوت پدر بریاست

رادر بخزنه

ایل منتخب شد و تا زمان سلطنت کریمخان در خدمت کریمخان بود

فرمان ذیل از طرف کریمخان زند درباره ابدال خان صادر شده

فرمان عالی شد آنکه چون عالیجاه رفیع جایگاه شوکت و جلالت دستگاه شهامت و نبالت انتباه عقیدت و اخلاص جایگاه ابدال خان بختیاری بعد از تفضلات جناب حضرت باری توجهات خاطر فیض مظاهر عالی مستظهر و امیدوار بوده بداند که بعد از انتظام مهام مملکت فارس و کوهکیلویه الی بنادر و سواحل موکب رفیع کوکب عالم گیر ورش عراق و قلع و قمع اعادی پر نفاق عنان عزیمت بصوب دار السلطنه معطوف و بتاریخ بیست و ششم شهر صفر المظفر دار السلطنه مزبور مقر رایات عز و شان و کیفیت فرار آزاد بدنهاد را از دار السلطنه مزبور بمجرد استماع حرکت موکب نصرت نشان البته بالتحال استماع نموده خواهند بود چون حال الحمد لله و المنه ابواب دولت و نشاط گشاده و روز اعادی بدسگال تیره و دست اقبال بکلام عالی چیره و منظور نظر خورشید اثر هم آنست که من بعد لازمه محبت و مهربانی نسبت بآن عالیجاه و عموم ایل جلیل بختیاری بعمل آورده (لت نانی) که جناب اقدس الهی عطا فرماید از ایشان دریغ نداشته بایکدیگر بمصرف میرسانیم لهذا میباید بوصول فرمان مطاع و ورود و حصول اطلاع بر مضمون من جمیع الجهات خاطر خود را بالحقیقت و کلام عالی جمع داشته در کمال خاطر جمعی باتفاق سایر خوانین و سلاطین بختیاری روانه حضور که بعنایت الله بعد از ورود آن عالیجاه شوکت دستگاه نوعی مراعات و مهربانی فرمائیم

که محو و اقران و امثال گردند و درینباب قدغن تمام لازم دانسته در عهده شناسند

بتاریخ شهر ربیع الاول ۱۱۶۹ مهر کریمخان یا من هو بمن رجاه کریم

آقا محمد خان در سلطنت خود دو جنگ با بختیاری کرده در جنگ اول شکست فاحشی خورده در این دسته طایفه هفت لنگ و چهار لنگ برای دفاع با هم دست اتحاد داده ابدال خان برادرزاده علی مردان خان ... خود برگزیدند

پس از چندی دوباره آقا محمد خان با سپاهی بزرگ برای قلع و قمع بختیاری کمر بست و در نواحی فریدن تلاقی فریقین دست داد

آقا محمد خان از عِدّه و عُدّه بختیاری بیم کرده بنای تدبیر را گذاشت و بعضی از خوانین را بمواعید فریب داده که در موقع مجادله پشت با جنگ نمایند و این تدبیر موافق تقدیر شد و بختیاریان بدون مجادله و مبارزه روی از جنگ برتافتند و سایرین نیز از جنگ دلسرد شده در خود توانائی برابری ندیدند و هزیمت شدند ابدال خان بکمال جد و جهد را نمود که مانع هزیمت ایشان شود و خود در زمین بجنگ در داد ابوالفتح خان پسرش نیز مردانگیها کرد تا بهلاکت رسید و یکباره بختیاریان راه فرار پیش گرفتند

ابدال خان با اینکه تنها بود پای مقاومت فشرد و مردم مرکب بخاک انداخت تا آخر الامر چند زخم برداشت و او را زنده دستگیر نمودند

پس از آنکه او را نزد آقا محمد خان بردند فحاشی زیاد با و نمود ابدال خان در جواب گفت (قدرت خدای را است که مثل من مردی را در برابر چون تو عجوزه دست بسته بپای دار آرد)

آقا محمد خان از این حرف متغیر شده بغلامان حضور گفت او را پاره پاره ساختند

در زمان آقا محمد خان چراغ خان احمد محمدی که از طایفه بابادی هفت لنگ بود مقرب درگاه
آقا محمد خان برای عروسی برادرزاده‌اش فتحعلیشاه چهل رأس قاطر
از بختیاری هفت لنگ و چهار لنگ تقدیمی خواست [illegible] ایشان پریر فتند سال بعد بهای
قاطر را طلبید و این معمول شد [illegible] مالیات همه ساله میپرداختند و تاکنون که مالیات
بختیاری اضعاف مضاعف شده باز هنوز از روی همان چهل قاطر است

بعد از ابدال خان دو پسرش حبیب الله خان و فرج الله خان وارث پدر شدند حبیب الله
خان فرزند ارشدش بریاست ایل برقرار شد وقایعی که در عهد حبیب الله خان روی
داد جنگ اوست با مرتضی قلیخان ایلبیگی قشقائی تمام طوایف هفت لنگ در اینجنگ
حضور بهم رسانیده از آنطرف هم طوایف قشقائی خود آرائی کرده در گندمان که
از بلوک چهار محال است تلاقی فریقین شد و رزمی سخت در دادند اسب مرتضی قلیخان
تیر خورد یکباره قشقائی جانب فرار گرفتند و جمعی بسیار در اینجنگ مقتول و مجروح شد
پس از فرار مرتضی قلیخان بلافاصله کاغذی بحبیب الله خان نوشت
که بعد از چهل روز دیگر حاضر جنگ باشید که من خواهم آمد هر قدر حبیب الله خان
سعی و کوشش نمود که مردم هفت لنگ را برای اینجنگ آماده نماید قبول نکردند
زیرا که موقع قشلاق ایشان بود و راه قشلاق پیش گرفتند
و بعد از چهل روز دیگر مرتضی قلیخان با سوار و پیاده بسیار به پشت کوه آمده چون

مردم بختیار

مردم بختیاری به قشلاق رفته بودند اغلبی از دهات پشت کوه را که متعلق به
حبیب الله خان بود بباد غارت داده مراجعت کرد

و نیز در زمان حبیب الله خان اسد خان بختیاروند هفت لنگ که بشجاعت
و مردانگی موصوف بود سر از اطاعت حبیب الله خان بپیچیده دعوی ریاست
ایل هفت لنگ را نمود

و مادام العمر میان حبیب الله خان و اسد خان جنگهای کثیره شد و در اینجنگ مردم
هفت لنگ دو تیره بودند جمعی هواخواه حبیب الله خان و جمعی هواخواه اسد خان
اسد خان صاحب دز معروف است و سالها بفتحعلیشاه یاغی بود چنانکه مفصلاً
در این کتاب بجای خود ذکر شده و در اینطول مدت سرکشی پناهگاه او دز معروف
بدز اسد خان است که در بختیاری مشهور بدز ملکان باشد و دز مذکور عبارت از
تخته سنگ عظیمی است که بر بالای کوهی میباشد تقریباً زمین مسطحی که در بالای آن تخته
سنگ است بالغ بسی هزار ذرع زمین مضروبی است و در آنجا چشمه آبی است و مختصر زراعت
دیمی هم دارد و بالای دز عمارات کثیره از قدیم و جدید ساخته شده اسد خان هم در
آنجا چندین بنا نموده در کمر این کوه رگی است که محل محبوسین است سر را از پائین با
طناب بالا میکشیدند و در آنجا جای میدادند دیگر برای آنها نه راه پائین آمدن بود
و نه راه بالا رفتن اما در آنجا بازادی گردش میکردند و از بالا با آنها آب و نان میدادند
و نیز در فراز دز برکهای متعدده میباشد و کوتاه ترین دیواره دز محل دروازه دز است

از کجا بهم

اگر بخواهند از زمین تا بالا بروند نردبان هفده پله میخورد و از انتهای نردبام سی و چهار
پله از سنگ تراشیده اند تا بدروازه دز میرسند تفصیل گرفتاری اسدخان را در تواریخ
قاجاریه بترتیبی ذکر کرده اند که با اصل قصه واقعیت ندارد

اصل قصه اینست که از طرف فتحعلیشاه محمد علی میرزای دولتشاه مامور گرفتاری
اسدخان شده با اردو بطرف دز کوچ داد و چون نزدیک دز رسید خود با یک جلو
دار برای تماشا بحوالی دز آمد و اطراف آنجا را بدیده بصیرت نگریست دانست
که گشودن این حصن طبیعی بیورش و غلبه از جمله محالات است لهذا خود را نزدیکی
نردبان مزبور رسانیده قراولان و مستحفظین در هر نقطه که او را نگریستند پرسیدند
کیستی و در اینجا چه میکنی گفت من یکی از نوکرهای دولتشاه میباشم و برای اسدخان
رسالت دارم قراولان مانع رفتن او نشدند

پس از آنکه نزدیک پله رسید اسدخان را اطلاع دادند از فراز دز بزیر آمد شاهزاده را
بشناخت لازمه تعظیم و تکریم بجای آورد

دولتشاه گفت اینک من بخانه تو آمده ام و از تو تمنی دارم که در عالم مردانگی
تسلیم شده من ترا بخدمت شاه ببرم

اسدخان چون شاهزاده را دید که از در مردانگی در آمده تسلیم شاهزاده شد آنگاه
شاهزاده با و گفت اینک بالای دز برو و تدارک خود را نموده مراجعت کن اسدخان
گفت اگر بدز مراجعت نمایم هوای دز مرا مانع آمدن شود هم اکنون بهر کجا روی در

رکاب تو خواهم آمد
خانواده اسدخان که شنیدند اسدخان عازم بحرکت است از فراز دز بزیر آمده او را
از رفتن سخت مانع شدند اما فایده نکرده پس از آنکه از اسدخان مایوس شدند بخدمت
شاهزاده آمده سفارش اسدخان را نمودند شاهزاده دلداری بآنها داده هفتصد اشرفی
که در ترک اسب خود داشت برای مخارج بآنها داد و اسدخان با شاهزاده باردو آمده
از آنجا راه دارالخلافه پیمود و بعد از ورود بدارالخلافه شاهزاده او را در خدمت شاه آورده
از او وساطت کرد شاه او را بشاهزاده بخشید

و همواره اسدخان خدمت شاهزاده را از دست نداد و شاهزاده نیز همه نوع مهربانی
درباره او منظور داشت در سفر کرمانشاهان که شاهزاده بستری شد و دانست که جهان
زندگیش تاریک شده اسدخان و کلبعلی خان فیلی والی پشت کوه را که نیز پاینده شاهزاده
بود پیش طلبید و گفت اینک من وداع بازپسین میگویم
ارودی من محض خوشی آمد پدرم شما را زنده نگذارند اینک هر دو تن قبل از مردن
من از این اردو بدر شوید ایشان فوراً سوار اسب شده راه فرار پیش داشتند
در همانشب شاهزاده بدرود زندگی گفت

اسدخان بشجاعت معروف و مشهور بود و مکرر یک تنه بجنگ شیر رفته فایق آمد
و او را با شمشیر کشت بعد از فوت حبیب الله خان چندین پسر از او بجای مانده پسر قابل
او جعفر قلیخان و کلبعلی خان بود اما برادر زاده او الیاس خان پسر فرج الله خان

که از عموزاده های خود بزرگتر بود بریاست ایل انتخاب شد در ایام ریاست او قصه

جنگ روس و ایران روی داد و هزار سوار بختیاری بریاست حسن خان برادر

الیاس خان در اردوی نایب السلطنه عباس میرزا بود

در یکی از جنگهای عباس میرزا با روسها قشون روس یکی از تپه ها را سنگربسته بودند

عباس میرزا بختیاریها را پیش طلبید و گفت اینک سخت بشتابید و تپه را از روسها

بگیرید گفتند سواره ممکن نیست با این تپه رفتن اگر هم بخواهیم پیاده برویم باید اسبهای

خود را بدست رفقای خود بسپاریم عده ما نقصان می پذیرد شاهزاده چریک عراقی را

بفرمود اسبهای آنها را نگاه داشته بختیاریان پیاده اطراف تپه را فرو گرفتند و

رزمی سخت داده روسها را پس نشانیدند و به تپه صعود کرده تپه را متصرف شدند

پس از آنکه از کار آنجا فراغت یافتند فرود تپه را نگریستند از چریک عراقی خبری

نبود و نه از اسبها معلوم شد قشون نایب السلطنه فرار کرده در این وقت از طرف اردوی روسها

یکنفر برسالت نزد حسن خان آمده که بی جهت خود را آزار ندهید نایب السلطنه و قشونش

هزیمت شدند اگر خواهید بسلامت بمانید تسلیم شوید بختیاریان که کار را دیگرگون دیدند

دست از جنگ کشیده تسلیم شدند روسها آنها را باسیری بردند پس از صلح میان دو دولت

ایران و روس بختیاریان نجات یافته باوطان خود مراجعت نمودند

بعد از فوت الیاس خان ما بین اولاد فرج الله خان و اولاد حبیب الله خان که جعفر

قلیخان جد من و کلبعلی خان برادرش باشد با اولاد فرج الله خان چندین جنگ شد در یکی

ایلخانی

ازین جنگها که تمام هفت لنگ و چهار لنگ با اولاد فرج الله خان همراهی کردند

و با جد من در شینبال که در وسط جنگل و جبال بختیاری واقع است رزمی سخت

نموده جد من مقتول شد

بعد از یکسال دیگر تمام ایل هفت لنگ و چهار لنگ حتی بختیاری بر وجرد بکمک

فرزندان فرج الله خان اجتماع کرده بقلع و قمع خانواده ما کمر بستند در اینوقت

مرحوم پدرم پانزده سال داشت ریاست خانواده با کلبعلی خان عموی مرحوم ایلخانی

بود با جمعیت خود که بیشتر از صد نفر نبود در قلعه چقاخور متحصن شده تا هشت روز

این عده قلیل با انهمه جمعیت طرف هر روزه صبح و عصر روزی دو کرت جنگ نموده

روز هشتم این صد نفر سوار جنگی مردانه نمودند و داد شجاعت دادند

تمام قشون طرف را هزیمت نموده چند نفر از رؤسای آنها را با عده کثیری بقتل آوردند

از معاریفی که در اینجنگ کشته شد حسینخان پسر فرج الله خان و چند نفر از کسان

او بود و نیز جعفر قلیخان پسر اسد خان که در این جنگ بکمک اولاد فرج الله خان

آمده بود و چند نفر از بستگانش بهلاکت رسیدند

بعد ازین جنگ ریاست ایل هفت لنگ مخصوص کلبعلیخان و اولاد جعفر قلیخان شد

مرحوم ایلخانی پدرم از سوء سلوک ابدال خان پسر کلب علیخان بستوه آمده کار میانه

او و عمویش بخصومت کشید و چندین جنگ ما بین ایشان شد

در اینجنگها آقا علی داد که اشجع سواران بختیاری بود و سمت مصاهرت کلبعلیخان را

داشتند

داشت واو شجاعت و مردانگی را داده چنانکه در تمام اینجنگها غلبه با کلبعلی خان شد مگر در جنگ اخیر که مشهور بجنگ (بازُفت) است و آقا علی داد مجروح بود و در جنگ حضور نداشت غلبه با مرحوم ایلخانی شده ابدال خان پسر کلبعلیخان شکست خورد مدتی نگذشت که ابدال خان بدرود زندگی گفت گویند بواسطه جراحتی بود با ورسیده بود کلبعلیخان پدرش بجهت محبت وافری که با بدال خان داشت مدتی گردیده بعد از چهل روز وفات کرد

که در جنگ زخمی

درینوقت ریاست ایل هفت لنگ خاصه مرحوم پدرم حسین قلیخان ایلخانی گردید و آن مرحوم راسه برادر بود حاجی امام قلیخان ایلخانی رضا قلی خان ایلبیگی مصطفی قلیخان (فامیل) کنونی ما عبارت از اولاد این چهار برادر است مرحوم ایلخانی با کمال مهربانی و ملاطفت با برادرهای خود رفتار میکرد و هرچه داشت از برای آنها میخواست چنانکه بعد از فوت مصطفی قلیخان برادرش که در جوانی فوت شد دو پسر او را مثل پسرهای خود نگاهداری نمود با اینکه در آنوقت دارای مکنت و مال نبود پس از آنکه صاحب ثروت و مکنت شد مایملک خود را بچهار قسمت متساوی تقسیم نمود میان سه برادر حی و ورثه اولاد مصطفی قلیخان متوفی

تدریجا مرحوم ایلخانی ایل چهار لنگ را نیز مثل ایل هفت لنگ مطیع و منقاد خود ساخت و با اکثر خوانین آن طایفه خویشی و مواصلت نمود چنانکه امروزه ایل هفت لنگ و چهار لنگ متحد و یکی هستند

املاک چهار محال اصفهان را مرحوم ایلخانی و سایر خوانین بختیاری خریداری کرده‌اند فصول زمستان را مرحوم ایلخانی در عربستان باتفاق حکومت مشغول تنظیم آن صفحات بود و در تابستان در صفحات چغاخور و چهار محال بنظم ییلاق میپرداخت تا اینکه ظل السلطان در آن صفحات حکومت یافته تسلط پیدا کرد و بکمال محبت و یگانگی را نسبت بمرحوم ایلخانی منظور میداشت اما مرحوم ایلخانی شاهزاده را همواره از ظلم و تعدی منع میکرد گاهی هم درانباب بمبالغه و تاکید میکرد این مبالغه بر مزاج شاهزاده که عادی بشنیدن تملق و چاپلوسی بود خوش نمیآمد

درینوقت که حکومت اصفهان با ظل السلطان بود فرهاد میرزای معتمد الدوله پسر نایب السلطنه عباس میرزا حاکم فارس شد ظل السلطان و معتمد الدوله کمال عداوت را باهم داشتند معتمد الدوله بواسطه مهربانی ظل السلطان نسبت بایلخانی علناً بنای خصومت را با ایلخانی گذاشت

ایلیات کوه کیلویه را بهانه کرده با دربار دولت اسباب چینی برای ایلخانی مینمود بعضی مکتوبات شاهزاده که بدربار مینوشت و بدست آمد نوشته بود که استعداد و قوه ایلخانی باندازه ئیست که دولت قاجاریه را مقابلت با او ممکن نیست رفته رفته خاطر شاه را متزلزل ساخت

حاجی میرزا حسین خان سپهسالار که کمال محبت را بمرحوم ایلخانی در هر موقع منظور می داشت مطالب را بمرحوم ایلخانی نوشت و رای داد چاره اینست که یک سفری

ایلخانی بدارالخلافه بیاید تا رفع شبهات بشود

ایلخانی هم بدستور العمل سپه سالار بطهران آمد بحضور شاه رفته کمال مرحمت را شاه در

باره ایلخانی مرعی داشت

حکومت فارس را در نیوقت ضمیمه حکومت اصفهان نموده بظل السلطان دادند

مرحوم اسفندیارخان و من بجهت اینکه صد نفر از سوارهای ما در جرگه کشیک خانه بودند

و با صد و رسوار میشدند اغلب در طهران بودیم

ظل السلطان این صد نفر سوار را نیز مامور خدمت اصفهان کرد

رسم مرحوم ایلخانی این بود که هر ساله ابتدای تابستان که وقت مراجعت آنمرحوم از

عربستان بود باصفهان آمده با ظل السلطان ملاقات کرده یکماه توقف مینمود آنگاه

به چهار خور به ییلاق میرفت از قشلاقات در چند نقطه عمارات ساخته بودند و در چهار خور

که منزل ییلاقی است نیز عمارت مخصوص داشت ولی چهار ماه توقف را در زیر چادر در زندگی

مینمودند چهار خور چمنی است مسطح پنج فرسنگ دوره او است از هر طرف محاط بجبال است

بزرگترین جبال در جنوب چهار خور کوهی است معروف به (کلار) تمام سال از برف خالی

نیست در وسط چهار خور تپه ایست از سنگ و در جلو آن تپه دریاچه ایست موازی ثلث

تمام آن چمن منظر باشکوه قشنگی از برای آن عمارت دارد

اما عمارات حالیه خوانین بختیاری بسیار است املاکی که مابین خود تقسیم کرده اند هر کس

در ملک خود عمارتی ساخته تمام این عمارات متصل بهم است فی الجمله فاصله دارد این

املاک واقعه در چهار محال و نزدیک جبال بختیاری است

در سنه هزار و دویست و نود و نهم هجری که ظل السلطان بطهران آمده منهم با او بودم

در نزد ناصرالدین شاه اسباب قتل ایلخانی را فراهم کرد نوشته هم در اینباب

محرمانه بخط ناصرالدین شاه دریافت نمود

در مراجعت ظل السلطان باصفهان مرحوم ایلخانی و اسفندیارخان از عربستان

بدیدن او آمدند منهم که با خود شاهزاده همراه بودم در شب بیست و هفتم رجب ۱۲۹۹ ایلخانی و

اسفندیارخان و من بدعوت ظل السلطان در میدان شاه برای دیدن مشق سرباز

حضور بهم رسانیدیم

پس از اتمام مشق با ظل السلطان مراجعت بعمارت دولتی نمودیم نزدیک غروب

ظل السلطان بمرحوم ایلخانی گفت که شما با مشیرالملک باطاق بروید و در باب

عربستان مذاکرات بنمائید پس از آن باسفندیارخان و من گفت که شما هم بمنزل

بنان الملک بروید که بشما کار لازم دارم ما با بنان الملک مشغول صحبت شدیم که زنجیر

بسیار بزرگی آورده ما را زنجیر نمودند و فوراً سرباز تمام باغ را احاطه کرد در نیوقت

بنان الملک برخاسته بیرون رفت ما دانستیم که ایلخانی را نیز گرفتار نمودند پس از

آن پاهای ما را خیلی نموده و بازوان ما را نیز بستند

در همان شب مرحوم ایلخانیرا بقتل آوردند صبح آنشب در شهر شهرت انداختند که ایلخانی

سکته کرده آنگاه نعش آنمرحوم را با کمال احترام بلند کرده و در تخت فولاد در تکیه میر بخاک سپردند

پس از آن ما را بانبار محبوسین که جای بسیار سختی بود نقل دادند

ظل السلطان در این وقت محمد حسینخان سپهدار پسر حاجی ایلخانی را که در اصفهان جای داشت نزد حاجی امام قلیخان ایلخانی عمو و سایر خوانین فرستاد که آنها را اطمینان داد هر احترام دولت امیدوار سازد و محمد حسینخان بکمال سعی را در اطمینان خوانین نموده ایشان هم اظهار انقیاد و اطاعت مرعی داشتند

نمیتوانم انکار کنم که این اتفاق خارنشکی بود که تا ابد میان بختیاری بجای ماند زیرا که اگر نمیتوانستند با شاه بجنگند اقلاً ظل السلطان را میتوانستند از حکومت اصفهان معزول سازند

بعد از یکسال که من و اسفندیار خان در حبس ظل السلطان بودیم بواسطه سعی و اقدام دوستان ما در طهران اجازه مرخصی ما را گرفتند شاهزاده مرا مرخص کرد اسفندیار خان را وعده داد که در سه ماه دیگر مرخص نماید پس از آن خلاف وعده خود کرده معاذیر در مرخصی اسفندیار آورد و شش سال دیگر او را در حبس باقی گذاشت

در زمانیکه ایالات را از ظل السلطان گرفتند امین السلطان اتابک اعظم حکم مرخصی اسفندیار خان را صادر کرده ما را بطهران احضار نمود و در طهران ریاست ایل با اسفندیار خان داده شد و ریاست سوار و غلامان رکابی را بمن دادند

قریب هفت سال اسفندیار خان گاهی تنها و گاهی بشراکت عموها ریاست ایل را نمود و منهم در اینمدت در طهران بودم

درمدت توقف

در مدت توقف من در طهران تمام خیال و حواسم در اجرای مقاصد خود بود یعنی در ایران هم اجرای قانون بشود و باعث سعی من در این باب بجهة این بود که چون مرحوم ایلخانی را کشتند و ظلمهای بیشمار نسبت بمن و اسفندیار خان نمودند قبایح استبداد را دیدم چنانکه کمتر کسی دچار این بدبختیها شده بود از آن پس مصمم شدم که مردم را بحکومت قانونی دعوت نمایم و در اینمدت که در طهران بودم با جماعتی هم عهد شدم که دست استبداد را کوتاه داریم چیزی نگذشت که دوباره حکومت بختیاری را بظل السلطان دادند او هم بنای خصومت را گذاشت و در هیچ موقع از سختی و اذیت ما کوتاهی نکرد

در اینموقع مرحوم ایلخانی عمو هم با ما عداوت میورزید ریاست ایل را دولت باو داد حاجی

پس از آنکه حکومت بختیاری بظل السلطان داده شد من در طهران بودم اسفندیار خان هم بطهران آمد صمصام السلطنه و سایر اخوان بجهت تعدی فوق العاده شاهزاده با هزار خانوار که از کسان و بستگان ما بود و هفتصد هشتصد سوار بطرف لرستان کوچ داده و از راه لرستان به بختیاری بروجرد آمده تابستانها در بختیاری بروجرد و زمستانها در لرستان و عربستان زندگی نمود و سفرشان دو سال طول کشید

از آن پس من از طهران بطرف بختیاری سفر کرده میان حاجی ایلخانی و عموها و سایر اخوان اصلاح نمودم تاکنون این اصلاح میان ایشان برقرار است و هیچ وجه کدورت و نقاری در میانه نیست

پس از دو سال توقف در بختیاری و اصلاح کامل در ما بین خانواده بطهران مراجعت

نمودم

نموده و با جدّ و جهد تمام مشغول ترتیب دادن انجمنهای مخفی و پیدا کردن همدست بودم برای بدست آوردن قانون

در سال هزار و سیصد و سیزده ناصرالدین شاه بدست میرزا رضای کرمانی مقتول شد و آنچه خود در این واقعه حضور داشته و اطلاع دارم مختصرا در این کتاب ذکر مینمایم

در انوقت در حضرت عبدالعظیم حضور نداشتم و در شهر بودم بعد از این واقعه امین السلطان صدر اعظم مرا با سوار احضار کرد و در بیرون دروازه بموکب شاهی دچار شدم که عازم شهر بود امین السلطان در صندلی پیش نشسته بود و امین خاقان برای مواظبت شاه در پهلوی شاه جای داشت داخل عمارت سلطنتی شدیم و درب عمارت تخت مرمر بهای کالسکه را باز کرده کالسکه را با دست بعمارت صندوقخانه حمل دادند و اطرافی را بیرون کرده شاه را از کالسکه بیرون آورده در صندلی دراز جای دادند عملجات خلوت آن صندلی را بدوش گرفته بعمارت گلستان بردند و در اطاق عاج در رختخوابی جا دادند کامران میرزای نایب السلطنه هم درینوقت وارد شد حکیم طولزان و چند نفر طبیب دیگر را که خواسته بودند وارد شدند حکیم طولزان بعد از تفحص اطلاع داد که گلوله بقلب خورده و بعد از هشت ثانیه وفات کرده امین السلطان از واقعه باخبر بود و محض عدم تفصیل تیر خوردن شاه از اینقرار است

شاه از برای قرن سال پنجاهم سلطنت خود ترتیب جشنی داده بود و سه روز با بتدای جشن مانده برای شکرانه این جشن خواست بزیارت حضرت عبدالعظیم مشرف شود از

قضا روز جمعه و فصل بهار و موقع ازدحام زائرین بحضرت عبدالعظیم بود نهار هم در حضرت عبدالعظیم تهیه دیدند امین السلطان برای ورود شاه خواست حرم را قرق نماید شاه قبول نکرد و بعد از زیارت حضرت عبدالعظیم بطرف امامزاده حمزه روانه شد درینوقت میرزا رضای کرمانی که منتظر وقت بود در محاذی دری که بامامزاده حمزه میرود نشسته و خود را بضریح چسپانیده بود شاه قریب بدو ذرع که بمیرزا رضا مانده بود توقف کرد که ناگاه طپانچه میرزا رضا خالی شد شاه بعجله تمام رو بامامزاده حمزه روانه شد در حالتیکه دو نفر از اهل خلوت از دو طرف زیر بغل او را داشتند بدرب مقبره فروغ السلطنه که رسید در بسته بود خواستند در را باز نمایند قدری طول کشید شاه بزانو درآمد درینوقت در باز شده شاه را داخل اطاق فروغ السلطنه نمودند چون شاه در حیات خود این زن را خیلی دوست میداشت نفس آخر را هم در آنجا بپایان آورد و بعد بیخچال نعش او را از طهران بآنجا آورده بخاک سپردند

دکتری که در آنوقت حضور داشت فوت شاه را با امین السلطان اعلام کرد چند نفر از دوستان امین السلطان با و گفتند مصلحت نیست که از اینجا بشهر بروی چنانکه حاجی میرزا آقاسی هم بعد از فوت محمد شاه بحضرت عبدالعظیم پناهنده شد امین السلطان اعتنائی باین سخنان ننمود و نهایت کاردانی و تدبیر را بکار برد و اطلاع داد که تیر بشاه صدمه وارد نیاورده و بپای او خورده و جزئی جراحتی رسانیده محل وقت و نظر نیست و حکم داد صحن را خلوت کرده شاه را بکالسکه جای دادند و موافق معمول

بطرف دار الخلافه حرکت کردند و روز ورود بطهران سابق ذکر کردیم

در همانشب شاه را در نارنجستان غسل و کفن کرده نماز خواندند پس از آن جسد او را در عمارت برلیان جای دادند و در باب امانت گذاشتن جسد شاه مشورت شد و قرار شد که در تکیه دولت بامانت گذارند روز چهاردهم فردای آنروز با جلال و شکوه تمام نعش او را از اطاق برلیان حمل به تکیه دولت نموده امانت نهادند

میرزا رضای قاتل را هم در انروز گرفتار ساخته با موکب شاهی حمل بطهران کرده در عمارت انبارخانه محبوس داشتند

من از آنروز غلامان و سواران بختیاری را در داخل عمارت گلستان گذاشته مأمور بحفظ و حراست عمارت دولتی شدم و خودمهم شب و روز در خدمت امین السلطان بودم در مدت چهل روز که ورود مظفر الدین شاه طول کشید امین السلطان از عمارت گلستان بیرون نرفت و روز و شب مشغول ترتیب و تنظیم امور مملکتی بود و الحق در اینمدت کمال کفایت را در نظم و امنیت مملکت بخرج داد که سزاوار همه نوع تمجید و تحسین است

در اکثری از استنطاقهای میرزا رضا که محرمانه میشد حضور داشتم انچه بر من معلوم شد قصدش خدمت بملت بود چنانکه در یکی از استنطاقات از او سؤال شد که ناصر الدین شاه را کشتی چه شاه بهتری از او پیدا کردی تفاوتی هم در وضع نخواهد شد

جواب داد (این مسئله را خوب میدانستم نهایت این بود که صدای طپانچه من ظالمهای مغرور را از خواب غفلت بیدار کرد) و نیز در استنطاق دیگر گفت

ایرانیان را متنبه ساختم که بیشتر از این زیر بار ظلم نروند

بعد از تحقیق معلوم شد که میرزا رضا از سر سپردگان آقا سید جمال الدین افغان است اما در ظاهر نشد که در اینباب آقا سید جمال باو دستور العمل داده یا نداده بود از استنطاقها چیزی معلوم نشد در مدت سلطنت مظفر الدین شاه من سالی یکدفعه بطهران آمده شش ماه توقف کرده مراجعت به بختیاری مینمودم در سنه هزار و سیصد   حاجی ایلخانی مرحوم و ریاست ایل باسفندیار خان داده شد

در سال هزار و سیصد و هیجده از راه هندوستان بمسافرت فرنگستان رفتم در کراچی از کشتی پیاده شده بعد از سیاحت چندین بلاد و ممالک هندوستان خصوصاً شهر اگره و دهلی که مخصوص از برای سیاحت و تماشای مقبره تاج محل و عمارات سلاطین بابریه است بطرف شهر بمبئی حرکت کردم بعد از سیاحت بمبئی عزیمت مصر نمودم چون فصل زمستان بود مدتی در آنجا توقف کرده بسمت فرنگستان رفتم و در مارسیل پیاده شده از آنجا بپاریس عزیمت نمودم

بعد از مدتی توقف و سیاحت پای تختهای اروپا از راه روسیه بطرف طهران حرکت کردم تمام مدت اینمسافرت دو سال و کسری بود و در تشییع جنازه ملکه در لندن حاضر بودم بعد از مسافرتم بایران بکلی توقف طهران را خوش نداشتم زیرا که شخص یا باید در ممالک متمدنه مثل فرنگستان زندگی کند یا اینکه در مساکن و محلهای طبیعی مثال جبال بختیاری تعیش نماید در سال هزار و سیصد و پنج   اسفندیار خان سردار اسعد برادرم بدرود

بدرود زندگی گفت

بعد از فوت اسفندیارخان برحسب قانون فامیلی ما که ریاست بارشدیت سن است ریاست بختیاری بعهده محمدحسین خان سپهدار پسر حاجی امام قلیخان ایلخانی که با من عموزاده است موکول شد بعد از دو سال ریاست محمدحسین خان سپهدار برحمت ایزدی پیوست بعد از رحلت او ریاست بنجف قلیخان صمصام السلطنه اخوی من تفویض گردید

در سال هزار و سیصد و چهارده امتیاز راه کاروان رو از اصفهان تا بندر ناصری را من از دولت امتیاز گرفتم آنگاه با کمپانی لینچ میان خود قراری گذاشتیم که مهندس از لندن آمده طرق را مسطح نماید پس از آن پلهای معلق آهنین نیز از لندن آورده بر روی رود کارون پل بستند

در سال هزار و سیصد و بیست و چهار دیگر باره بفرنگستان برای علاج ضعف چشم رفتم در اینکرت مسافرت من سه سال طول کشید در وقت حرکتم از ایران تازه تأسیس مجلس ملی در طهران شده بود در فرنگستان بودم که خبر توپ بستن مجلس ملی رسید بسی اینخبر اسباب اندوه من شد زیرا که بی اندازه از جان و دل در خدمت بمشروطیت ساعی بودم و زحمت بسیار در اینراه کشیده بودم و گمان من این بود که حیات ایران فقط منحصر بمشروطیت است

در پاریس بخیال افتادم که اقدامی دیگر باره در تشکیل مجلس بنمایم و سعیها در اینباب نمودم

واخباریکه از ولایت میرسید که بختیاریان هواخواه محمدعلی میرزا میباشند و عده از ایشان در تبریز با ملتیان مشغول جنگ هستند بر حزن من میافزود و هر روزه بواسطه مراسلات برادران و عموزادگان خود را تحریص و ترغیب بخدمت ملت و مشروطیت مینمودم که خود داری ننداشته باشند

و شخص مخصوصی از پاریس نزد جناب حاجی آقا نورالله باصفهان فرستادم و او را وادار بهمراهی با ملت نمودم

پس از آنکه رسول من بچهارمحال آمد ما بین جعفرقلیخان پسرم و صمصام السلطنه را که از پیش کدورت بود اصلاح نموده التیام داد و ایشان را وادار کرده که باصفهان تازند و شهر را متصرف شوند جعفرقلیخان سردار بهادر درینوقت بگرمسیر رفته که اگر از عموزادگان مخالفتی نسبت بصمصام السلطنه بشود دوستانه ممانعت نماید برادرم یوسفخان امیر مجاهد را که در فرنگ نزد من بود برای دستورالعمل بچاپاری باصفهان نزد صمصام السلطنه فرستادم صمصام السلطنه با عده سواری از بختیاریان و جمعی از خوانین از جمله ضرغام السلطنه منتظم الدوله عزیزخان منتظم الملک وغیره باصفهان حمله برده پس از مختصر جنگی شهر را متصرف و علم مشروطیت را برافراشتند حکومت بقونسول خانه متحصن گردید

و اقبال الدوله را اخراج

درینوقت لطفعلیخان امیر مفخم عموزاده حاجی خسروخان سردار ظفر اخوی در طهران بودند و نصیرخان سردار جنگ بمعیت اردوی دولتی در تبریز امیر مفخم و سردار ظفر از طهران مأمور شدند که با اردوی دولتی باصفهان بجنگ صمصام السلطنه بروند

[illegible]

در نیوقت من برای رفع نزاع داخلی میان خانواده با کمال سرعت از پاریس قصد
ایران نمودم بجهت اینکه مشروطه خواهی من بر ملا شده بود از راه روسیه ممکن نبود
از طهران بگذرم ناچار از راه هندوستان بعربستان ورود نمودم و در عربستان
با کمال جد و جهد مردم را تشویق بمشروطیت نمودم و از آنجا از راه بختیاری عازم
اصفهان شدم و هر قدر توانستم تعجیل بحرکت ایل و سوار بطرف اصفهان نمودم و
در گرمسیر بختیاری جعفرقلیخان سردار بهادر را برای جمع آوری سوار بجای گذاشتم
و خود بچهارمحال آمده چند روزی که توقف داشتم بقدر امکان سوار و پیاده نزد
صمصام السلطنه فرستادم و خود انتظار سردار بهادر را میکشیدم بعد از پانزده روز
با سوار و پیاده بسیار بجونقان که عمارت مسکونی ییلاق من در آنجاست وارد شد
من بلا تأمل بطرف اصفهان حرکت کردم سه شب در اصفهان ماندم و برای طهران
اردو بیرون زدم در نیوقت اردوی سپهدار فتح قزوین را نموده بودند و پس
از دو روز خبر دادن مشروطیت استماع شد و هر روزه اخبارات بتوسط تلگرافات
بمن میرسید و در تلگرافخانه با تبریز و قزوین سؤال و جواب حضوری داشتیم
نتیجه آراء آن شد که من در اصفهان نزد صمصام السلطنه با معدودی بمانم و سایر قشون
مرخص باشند تا نتیجه معلوم شود

در نیوقت اردوی دولتی بریاست سردار معتضد و امیر مفخم که در خالدآباد بودند بطرف
کاشان مراجعت نمودند و در کاشان متوقف شدند

یکماه توقف

یکماه توقف من در اصفهان طول کشید و آنچه تلگرافات و مکتوبات از طهران میرسید
دلالت میکرد که محمدعلی میرزا بوعده خود وفا نخواهد نمود

باز مصمم شدیم که بطرف طهران حرکت کرده جداً تأسیس مجلس را درخواست نمائیم و هرگاه
کار بمجادله و مقاتله کشد برای خدمت بملت جانفشانی نمائیم بعجله سوار خواستم و یک اندازه
سواری که حاضر شد دیگر توقف ننمودم و با صمصام السلطنه قرار دادم که هرچه سوار از
ایل برسد دسته دسته یک اردو تشکیل داده بامداد من روانه نماید

خودم هزار سوار انتخاب کرده در غره جمادی الاولی ۱۳۲۷ بطهران عزیمت نموده

خوانین خانواده خودم که در اینسفر با من همراه بودند از قرار ذیل است

یوسفخان امیر مجاهد برادرم   مرتضی قلیخان پسر صمصام السلطنه   عزیزالله خان پسر
مرحوم رضا قلیخان ایل بیکی   محمدجواد خان منتظم الدوله پسر مرحوم سردار اسعد   محمدتقی
خان ضیاء السلطان پسر خودم از تمام رؤسا و خوانین بختیاری عده با من همراه بودند

از آنجا که بهیچوجه خیال جدال با شاه نداشتم از راه کاشان که اردوی
دولتی در آنجا بود نرفتم و از راه جوشقان عازم شدم و یکعراده توپ سه پُر نیز همراه بود
از جوشقان منتظم الدوله و ضیاء السلطان را با دویست سوار روانه قم نمودم که قبل از ورود
اردوی دولتی شهر را تصرف نمایند و خود بدون درنگ راه پیموده وارد قم شدم

در نیوقت جنرال قونسول انگلیسی موسوم به (مستر گرهیم) و جنرال قونسول روس موسوم به
(   ) از اصفهان وارد قم شدند و مأموریت ایشان از طرف سفارتهای خود

دعوت

مانعت من از رفتن بطهران بود و در چند مجلس مذاکرات شد و دلایل شافی و کافی در رد آنها اقامه نمودم بالاخره ایشان بدون مقصود و عازم اصفهان شدند و من عازم طهران در این چند روزه توقف قم با سعد الدوله رئیس الوزراء چند دفعه مخابرات تلگرافی حضوری شد ولی بی نتیجه ماند امیر مفخم با چند سوار بختیاری در نیوقت در خدمت شاه بود و سردار جنگ با یکصد و پنجاه سوار در کاشان و بطرف طهران عزیمت نمودند

امیر مفخم با قزاق و سوار و توپ از طهران بطرف حسن آباد و برای جلوگیری من حرکت کرد پس از آنکه من بعلی آباد رسیدم و شنیدم که امیر مفخم بحسن آباد آمده محض اینکه نمیخواستم با بختیاری جنگ واقع شود حسن آباد را ترک کرده برباط کریم رفتم

بجهت اینکه سپهدار هم از قزوین بکرج آمده بود و این محل برای اردوی من خیلی بهتر بود و در رباط کریم امیر مفخم را ملاقات کرده او را از مخالفت منع کردم چونکه با محمد علی میرزا قول داده بود و قسم خورده بود نتوانست نصیحتم را اطاعت کند

چرچیل صاحب نماینده انگلیس نماینده روس در رباط کریم بملاقات من آمده بعضی سوالات کرده جواب شنیدند در وقت خداحافظی وعده دیدار ثانوی را بطهران با ایشان دادم در رباط کریم نیز تلگرافات بطهران کرده درخواست شرایطی که سابقاً درباب مشروطه نموده بودیم کردیم اما جواب مساعدی نرسید بعد از پنج شب توقف در رباط کریم با سپهدار قرار دادیم که بطرف دهات اطراف یافت آباد حرکت نمائیم و در آنجا با دولت مشغول مذاکرات درباب مشروطه بشویم

درحوالی قاسم آباد و قلعه شاه شنیدم که یافت آباد را اردوی دولتی فرو گرفته خیال کردم که اگر بیافت آباد بروم ناچار باید با اردوی دولتی بجنگم و آنها را خارج کرده جای آنها را بگیرم

از آنجا که تمام خیال من این بود که همه بدانند من ابتدا بجنگ نکرده ام بلکه صبر نمایم آنها شروع بجنگ کرده باشند لهذا در قاسم آباد اطراق کردم فردای آن روز اردوی سپهدار بقراتپه آمده من نیز بملاقات ایشان رفتم قرار دادیم که خود سپهدار بقاسم آباد بیاید و اردوی او بده مویز و بادامک بروند و طرف عصر منهم با سپهدار بارد و ملحق شویم در نیوقت شاه آباد و حسن آباد و قلعه شاه و تپه سیف و یافت آباد در تصرف دولتیان بود یکساعت از روز بیستم جمادی الاخری گذشته از شلیک تفنگ از خواب بیدار شدم سوار را گفتم در بیرون ده حاضر باشند و منهم با آنها ملحق شدم و دانستم که اینجنگ مقدمه اردوی سپهدار با امیر مفخم است فوراً بیشتری از سوارها را برای جنگ مأمور کردم و باقی را در نگاهداری اطراف ده حکم دادم زیرا که اردوی دولت بسیار بود و محتمل بود که از طرف دیگر باردوی ما حمله بیاورند

تفصیل اینجنگ این بود اردوی امیر مفخم که دو فرسخ باردوی ما فاصله داشت آنشب را شبگیر کرده در طلوع صبح بطرف قاسم آباد حرکت نمودند که یکی از قلاع و دهاتی حوالی قاسم آباد را لشکرگاه سازند

وسته موسیو یپرم خان که مقدمه اردوی سپهدار بود بخیال رفتن ببادامک بودند

بلدی ایشان را از راه حوالی قاسم آباد آورده این بود که با سواران امیر مفخم بجنگ مشغول شدند

شعار اردوی مجاهدین که بستن پارچه قرمز بباز و بود مجال بستن نکردیم زیرا

که آنروز نکان جنگ نمی نمودیم از اینجهت یکدسته از سواران مارا دسته موسیو یرم دسته

مخالف دانسته و در نزدیکی شلیک نمودند از طرفین چند نفر مقتول شد

از طرف دیگر سواران من با سواران امیر مفخم بجدال پرداختند و اینجنگ تا غروب

آفتاب درمیان بود کسانیکه از اردوی ملی در آنروز کشته شدند از قرار ذیل است

عزیزالله خان پسر رضا قلیخان ایل بیک عمو   اسدخان نواده اسدخان مشهور داماد

صمصام السلطنه   نصرالله خان دائی زاده و چهار نفر دیگر از روسا و اقوام بودند سر

جمع در آنروز یازده نفر بقتل رسید و بیست نفر مجروح شد

شب آنروز را این دو لشکر در برابر هم بصبح آوردند

فردای آنروز نیز جنگی از دور شد اما سخت نبود در یکفرسخی صدای توپی از اردوی

سپهدار شنیده شد که در باداملک مشغول جنگ میباشند طرف عصر من خود را بکمک

اردوی جناب سپهدار رسانیدم و تا غروب آفتاب با دولتیان اشتغال بجنگ داشتیم

عده اردوی دولتی بالغ بچهار هزار نفر بود شاه آباد باقر آباد تپه سیف دیه شاه

احمد آباد را لشکرگاه خود ساخته بودند

روز دیگر جنگ در کار بود اما شدت نداشت با نداختن توپ وقت گذرانیدیم در آنروز

مصمم شدیم که شب را حمله بشهر بریم

لاجرم دو ساعت

لاجرم دو ساعت بصبح مانده حرکت کردیم از انجا که اطلاع داشتیم که تمام دروازهای

طهران را مستحفظ گذاشته اند خصوصا دروازه های طرف قزوین را لهذا راه را کج کردیم

و از دروازه بهجت آباد بدون مانع وارد طهران شدیم بتاریخ ۲۴ جمادی الاخری ۱۳۲۷

در ورود بشهر جنگ سختی نشد مگر چند قراولخانه عرض راه که سربازان بما شلیک کردند

و دو سه اسب و آدم تیر خورد و بعد از شلیک سربازان فوراً فرار نمودند خلاصه یکسر بمجلس   فرار

رفتیم جماعتی که در بهارستان از طرف دولت بود فرار کردند گلدسته های مسجد را که

سنگر دولتی بود و پس از جزئی زد و خورد راه فرار پیش داشتند و ما مسجد سپهسالار و

بهارستان را بتصرف در آوردیم در نیوقت مردم شهر مطلع شده جمعی از مجاهدین شهری

ببهارستان آمدند ما هم جمعی از بختیاریها را برای حفظ شهر فرستادیم در حقیقت تمام

شهر بتصرف در آمد در همانروز موسیو یرم با دسته برای یورش بقزاقخانه حمله برد

در آنروز چرچیل صاحب از طرف سفارت انگلیس و بارونفسکی از طرف سفارت روس نزد

ما آمده تحقیقات کردند و جواب شنیده رفتند شب را خبر دادند که شاه خیال دارد شهر را

توپ ببندد سفارتخانه ها مانع شدند و قرار شد فردا دوباره دو نماینده مزبور پیش ما

بیایند در انشب جنگی واقع نشد روز دیگر سه ساعت قبل از ظهر یکدفعه از سه طرف مجلس

و مسجد را توپ بستند از عباس آباد و قزاقخانه دروازه دوشان تپه نمایندگان سفارت

خانه هم بجهت بمباردمان نتوانستند بیایند و آنروز تا مغرب تیراندازی بود از اکثری

از خانهای شهر گلوله توپ میریخت شب را لخفر از اجزای سفارت روس به پیغام

بتهم نوشتن

تسلیم شدن لیاخوف پلکنیک را آورده شرایطی در اینباب مذاکره نمود و در آن دو روز
موسیو یرم با مجاهدین شخصی او با کمال جدیت مشغول شلیک قزاقخانه و توپخانه بودند و بختیاری
فردای آنروز از تسلیم شدن قزاقخانه مذاکره نبود و جنگ بشدت اشتعال داشت

معز السلطان با غلبی از مجاهدین و توپخانه و قورخانه بعد از ورود ما بطهران وارد نشدند و
در این روز هم خبری از آنها نشد بعد معلوم شد که از باداملک بعلی شهباز مراجعت نموده اند
با اینکه هنگام حرکت بطهران آنها نیز با ما در شرف حرکت بودند در این شب دو ساعت
از شب رفته ورود نمودند نیز در این شب قرار داد تسلیم پلکنیک و قزاقخانه داده شد
در آنشب نیز جنگ سختی بود در این مدت جماعتی از قشون دولتی مقتول شد و در معابر ریخته بسیار
بود اما از قشون ملی عده مختصری تلف شد صبح زود با تلفون خبر رسید که محمد علی میرزا
بسفارت روس رفته متحصن گردید بعد از ساعتی نمایندگان انگلیس و روس چرچیل و بارونفسکی
نزد ما آمدند و اظهار داشتند که محمد علی میرزا بسفارت روس رفته خود را در پناه سفارت
روس و انگلیس قرار داده در جمعه بیست و هفتم جمادی الاخری در سفارت روس بیرق
روس و انگلیس برای محافظت او بپا داشتند و قزاق روسی و سوار هندی برای خدمت
او مأمور بودند

بجهت اینکه هر سلطانی که پناهنده شود دلیل بر استعفای اوست ما فوراً حرکت او را
غنیمت شمرده در کمیسیون عالی مشغول مذاکره انتخاب سلطان جدید شدیم در این وقت
کمیسیونی از علماء و شاهزادگان و اعیان و تجار منعقد شد و باکثریت آراء سلطان احمد

میرزای ولیعهد بسلطنت و عضدالملک به نیابت سلطنت منتخب شدند
همین کمیسیون عالی سپهدار را بوزارت جنگ و مرا بوزارت داخله انتخاب نمودند
هرچند من در قبول کردن این شغل تحاشی نمودم آنها قبول نکردند

محمد علی میرزا تا بیست و یکم ماه شعبان ۱۳۲۷ در سفارت بود و دولت با او مشغول استرداد
جواهرات و اثاثیه سلطنتی بود پس از مذاکرات سالی یکصد هزار تومان مواجب در حق او برقرار گردید
از اول ورود ما بطهران خبر اغتشاش اردبیل را می‌شنیدیم که ایل شاهسون
اردبیل با خوانین قراجه داغ و مغان متحد شده در خیال آشوب ایالت آذربایجان
ستارخان را با جمعی سوار برای دفع فتنه خوانین شاهسون باردبیل فرستاد ولی
آنها بعد از غارت کردن تمام دهات مشکین و خلخال از برای شهر اردبیل حرکت
نمودند ستارخان تاب مقاومت نیاورده فرار کرد اسکندرخان فتح السلطان حکمران
اردبیل بقونسولخانه روس پناه برد شاهسون داخل شهر شده از قتل و غارت و
نهب اموال ذره فروگذار نکردند

هزار و پانصد نفر قزاق و سالدات روس برای حفظ قونسولخانه و تبعه وارد اردبیل شد
بعد از ورود روسها شاهسون دیگر نتوانست در شهر بماند تمام
غارتی را با خود حمل کرده بایه های خود مراجعت کردند ولی باز هم دست از شرارت
برنداشتند و متصل در اطراف قتل و غارت مینمودند دولت لابد در صدد دفع آنها برآمد
چون هر وقت قشون دولتی با شاهسون و قراجه داغی طرف شده از

عهده دفع ایشان بر نیامده بود لهذا از هفتصد نفر سوار بختیاری که در طهران موجود بودند سیصد نفر انتخاب کرده بسرکردگی جعفر قلیخان سردار بهادر و مسیو یپرم و صد نفر قزاق و صد و پنجاه مجاهد و دو عراده توپ شنیدر و دو عراده توپ ماکزیم بطرف اردبیل روانه نمودم بجهت اینکه مدتی بود آخوند ملا قربانعلی مردم زنجان را اغوا کرده بود و بر ضد مشروطیت دعوت مینمود و حاکم را راه نمیداد و دولت دفع او را واجب دانسته تصفیه زنجان و تبعید آخوند ملا قربانعلی حکم کرد اردوی دولتی بعد از جنگ مختصری اشرار گرفتار و آخوند فراری شد بعد از چند روز او راهم گرفتار کرده بعتبات عالیات تبعید نمودند و امور زنجان بعد از این اقدام منظم و تصفیه گردید محمد رضا خان معین همایون را که از طهران فرستاده بودم در زنجان ملحق باردو شد آنگاه بجانب آذربایجان روانه شدند

حبیب الله خان شجاع لشکر پسر رحیم خان چلبیانلو در محال آلام براغوش مشغول تعدی و شرارت و چپاول بود از دو طرف اردو هم سپار شد حبیب الله خان نیز با شش هزار سوار خود پیشباز نمود پس از دو ساعت جنگ حبیب الله خان با سوارانش شکست کامل خورده بطرف اهر که قصبه و حاکم نشین قره‌جه داغ است هزیمت شدند

روز بعد که اردوی دولتی بطرف اهر حرکت کرد مشار الیه برخون کرده در گردنه حنیق غفلتاً حمله نمود و جنگ سختی شروع شد در نوقت قریب یک ذرع برف آمده زمین را فرو گرفته بود پس از زد و خورد قره‌جه داغی دیگر باره شکست خورده راه فرار پیش داشتند اردو آنها را چنان تعاقب کرد که فرصت نداد آنها داخل اهر شوند اردو بدون مانع

داخل اهر شد و دو توپ حبیب الله خان را بتصرف در آورد (محمد علی میرزا پنج عراده توپ سابقاً برحیم خان داده بود برای جنگ با ملت تبریز)

اردو در اهر توقف کرد رحیم خان خود آرائی کرده با چهار هزار سوار و دو هزار پیاده بجانب اهر حرکت نمود و در مدت چهل روز توقف در اهر هر روزه جنگهای سخت با قشون رحیم خان نمودند اما هر روزه فتح با اردوی دولت بود در جنگ اخیر که اختتام جنگ بود چنان شکستی رحیم خان خورده که دیگر قوه توقف از برای او نماند و بطرف خانه خود حسرتان فرار کرد قشونش نیز متفرق شدند و سه توپ دیگر از آنها بچنگ اردوی دولت آمد اردو نیز او را تعاقب نمود ولی رحیم خان در حسرتان توقف نکرد و عیال و اقوام خود را برداشته با عجله تمام بر پل خدا آفرین که سرحد ایران و روس است فرار کرد و فاصله مابین حسرتان و پل خدا آفرین یکفرسنگ راه است

اردو باهر مراجعت نمود پس از نظم و نسق آنجا راه تبریز پیش داشت و در تبریز هم مدتی اردو توقف نمود اما بعد معلوم شد که ایل شاهسون از شکست رحیم خان عبرت نگرفته دوباره مشغول شرارت میباشند لهذا محمد خان پسرم را با صد و پنجاه سوار دیگر به تبریز بکمک اردو فرستادم و در تبریز با آنها ملحق شد و با سردار بهادر و مسیو یپرم خان امر کردیم که با قشون خود بطرف اردبیل حرکت نمایند در حوالی اردبیل در گردنه اشرار یورتچی و شاطرانلو اجتماع کرده با اردوی دولتی طرف شده جنگ سختی نمودند اشرار شکست فاحشی خورده فرار کردند دو روز بعد از دو طرف خانه امیر عشایر

حمله بر خوانین یورتچی تاب مقاومت نیاورده امیر عشایر و رؤسا و خوانین و بیک
زادگان تسلیم شدند اردو آنها را حمل باردبیل نمود

بعد از چند روز توقف در اردبیل و نظم آنجا بشاهسون مغان برای تسلیم شدن و رد
کردن غارتی کس فرستادند قبول نکردند

ناچار اردو بطرف آنها حرکت کرده بعد از جنگ سخت با طوایف مختلفه شاهسون شکست
کاملی خورده خوانین و رؤسای ایل تسلیم شدند و در این جنگ هزارخان و چند نفر از رؤسای
ایل شاهسون که از شجعان بودند مقتول شدند بعد از تصفیه محال مشکین باردبیل مراجعت
کردند و صد و کسری از خوانین و بیک زادگان که همراه اردو بودند نصفی از آنها را در قلعه
اردبیل محبوس داشتند و نصف دیگر را با خود بطهران آورده در نظمیه توقیف شدند

و نیز اردو کمیسونی در اردبیل برای استرداد غارتی در شهر اردبیل برقرار کرده
اکنون مشغول استرداد اموال منهوبه میباشند

پس از آنکه امر اردبیل و صفحات آذربایجان منظم شد اردوی دولتی مراجعت به
طهران نمودند و در روز ورود بشهر اهالی بکمال پذیرائی را از سردار بهادر و موسیو یپرم
بجای آورده شهر را آئین بستند

من در مدت ده ماه در شغل خود برقرار بودم در عشر دوم ربیع الثانی هزار و سیصد و بیست و هشت ۱۳۲۸
کابینه ما از مشاغل خود استعفا دادند و باصرار مردم و وکلا دوباره همان کابینه
تشکیل یافت ببعضی جهات میانه خودمان قرار دادیم که وزارت داخله بعهده سپهدار باشد

و وزارت جنگ

و وزارت جنگ بعهده من

من در وزارت جنگ مشغول اصلاحات و رفرم جدید شدم ولی بواسطه بعضی مذاکرات
داخله و خارجه که چنان گمان میکردند من بکمال میل را بوزارت دارم مصمم شدم مردم
خالی نمایم تمام مقصود من خدمت بایرانست در ماه رجب که ریاست وزراء استعفاء
داد و استعفای او و سایر وزراء قبول گردید ریاست وزراء بمستوفی الممالک داده شد
و تشکیل هیئت وزراء جدید شد مجلس ملی من و سپهدار را بوکالت انتخاب کردند

از آنجا که تمام خیال من اینست در هر شغلی که باشم خدمت بملت نمایم و مقصودم مقام
و شان نیست با تمام قوت در همراهی کابینه جدید حاضر خدمت شدم بعضی از
مجاهدین که از اول ورود بطهران همیشه مشغول شرارت بودند و چندین دفعه در مجلس
ملی در باب جلوگیری از آنها مذاکرات شد تا اینکه در دفعه اخیره وکلاء رای دادند که مجاهدین
خلع اسلحه نمایند مجاهدین اطاعت مجلس دارالشورای ملی را ننموده اسلحه را از خود دور نساختند
تمام اجتماعات در پارک اتابک که منزل ستارخان سردار ملی است اجتماع نمودند
از طرف دولت اعلان ذیل منتشر شد بتاریخ بیست و هشتم شهر رجب المرجب ۱۳۲۸

اعلان

از طرف اداره نظمیه

چون بتاریخ بیست و ششم رجب از طرف مجلس مقدس مواد ذیل رای داده شد لهذا الحکم
هیئت وزراء عظام مواد مقرره مجلس مقدس را باطلاع عموم رسانیده ذیلاً طریقه اجراء

[illegible]

آنرا بعموم اهالی شهر طهران و حوالی پیشنهاد مینماید موادی که از مجلس شورای ملی مقرر گردیده است

(اول) اسلحه را باید باقی نخوکان از اشخاص غیر نظامی و غیر مطیع بدون استثناء خلع نمایند (دویم) خلع اسلحه بحکم هیئت وزراء بتوسط نظمیه و مامورین نظامی و قوای مرتبه دولت خواهد شد (سوم) هرکس در مقابل این حکم تمرد کند بقوه قهریه گرفتار خواهد شد (چهارم) از مجامع و مطبوعاتی که موجب فساد و هیجان باشد بقوه قهریه جلوگیری خواهد شد چون مقصود از مقررات مجلس و اهتمامات هیئت وزراء عظام آسایش اهالی شهر و جلوگیری از هرگونه اغتشاشات است اهالی شهر نیز این اقدام اولیای دولت را باید با کمال مسرت استقبال نمایند لهذا باید عموم اهالی شهر و ساکنین طهران اعم از مجاهدین و سایر ساکنین شهر غیر از طبقات نظام و پلیس و ژاندارم و سایر قوای مرتبه دولت باید اسلحه خودشانرا بتوسط نظمیه بوزارت جلیله جنگ تحویل نموده از قرار قیمتی که کمیسیون مخصوص نظامی ذیلاً معین کرده است

پنج تیر آلمانی بلند نو چهل و پنج تومان کهنه سی تومان کوتاه نو سی تومان کوتاه کهنه هیجده تومان بردان نو پنجتومان کهنه سه تومان

پنج تیر روسی نمره اول نو چهل و پنجتومان کهنه بیست و پنجتومان نمره دوم نو بیست و پنجتومان کهنه پانزده تومان طپانچه ماوزر سی تومان ورندل بلند نو ده تومان کهنه هفت تومان کوتاه نو پنجتومان کهنه سه تومان طلیعه و کلر نیمچه نو بیست و پنجتومان کهنه پانزده

تومان

تومان ترک دار بلند قد نو سه تومان کهنه بیست تومان

قیمت تفنگهای خودشانرا نقداً دریافت دارند توضیح آنکه نیل بلند کوتاه و کوپلند و همچنین تفنگ ورندل آنچه را علامت خرید دولت در آنست چون خریداری آنها انحصار بدولت علیه داشته و خرید و فروش آن غیر مشروع و نوع خطای بزرگ نظامی بوده است لهذا بدون اینکه صاحبان آنها مطالبه قیمت نمایند باید مجاناً بوزارت جنگ جلیله تحویل نمایند از تاریخ انتشار این اعلان تا مدت دو روز هرکس بمقررات این اعلان عمل نمود و بعد از انقضای مدت اسلحه این نوع اشخاص بقوه قهریه گرفته میشود و صاحب آن اسلحه علناً برای عبرت اشخاصیکه در مقابل رای مجلس مقدس و اراده دولت معاندت مینماید در میدان عمومی بمجازات خواهد رسید چون تمام این اقدامات اولیای دولت علیه برای اینست که فسادی در شهر ظاهر نشود و اهالی شهر از وضیع و شریف عموماً در مهد آسایش و امنیت بوده تجار و اصناف و سایر طبقات در کمال اطمینان خاطر بکسب و کار خود مشغول باشند و نظر باین وقایع اخیره خاصه واقعه قتل مرحوم حجة الاسلام اعلی الله مقامه که ظهور اینوقایع هیئت دولت را فوق العاده مهموم و متاسف داشته است بروز نکند لهذا بعد از دو روز مهلت هر محلی را که مامورین نظمیه و طبقات نظام طرف سوء ظن دانسته برای گرفتن اسلحه محاصره کنند باید اشخاصیکه در آن محوطه هستند در کمال معقولیت و آرامی بدون حمل آلات ناریه بیرون آمده اسلحه خودشانرا تسلیم نمایند و چنانچه اظهار نمایند در آن محل اسلحه نیست در حالتی که مامورین نظامی اطراف آن محل را محاصره نموده

بلشهر

باشند تخفیف پلیس برای معاینه آنخانه با صاحب خانه داخل شده مواقع لازمه را معاینه
میکند در صورتیکه اسلحه در آن خانه بوده است و نشان نداده اند صاحب خانه توقیف
و بمجازات خواهد رسید و چنانچه در مقابل قوای دولت اعمال اسلحه ناریه نمایند مرتکبین
در همان محل تیرباران خواهد شد و هرگاه در موقع محاصره از ساکنین آنخانه مقاومت
و شرارتی بروز کند و بنصیحت و تهدید مأمورین دولت تسلیم نشوند آن خانه به توپ
بسته خواهد شد در موقعیکه اداره نظمیه بمحلی سوء ظن برد و آن محل را برای گرفتن اسلحه
محصور قوای نظامی نموده اشخاصیکه در مجاورت آنخانه دارند باید اطلاعات لازمه را
درباب اسلحه که در آن محل هست بمأمورین نظمیه بدهند و هریک از همسایه‌ها یا از اشخاص
متفرقه باداره نظمیه معلوم نماید که در آنمحل مقدار زیادی اسلحه حفظ شده است بعد از تعیین
بگوینده این خبر یکصد تومان انعام داده میشود و باید عموم اهالی شهر بدانند که قشونی را
که دولت برای حفظ آنها فراهم نموده اند بر جهت تدارک امنیت و آسایش اهالی را
ضامن است و در اینصورت بهانه حصول امنیت نبایست مردم در نزد خودشان اسلحه
نگاه دارند بلکه مکلف هستند که در کمال آرامی و خوشوقتی اسلحه خودشان را توسط نظمیه
بوزارت جنگ آورده مطابق مقررات فوق معمول دارند از طبقه مجاهدین هرکس
بعد از انقضای دو روز بوظیفه شریفه مجاهدت عمل نموده و از تمکین احکام مقرره تخلف
نموده اداره نظمیه آن شخص را بنظر متمرد و غیر مطیع شناخته حکم دولت را در مواد آنها
مجری خواهد کرد و همینطوریکه در محل های مظنونه برای تحقیق و تفحص اسلحه وارد میشوند باید از

از

طرف نظمیه دارای حکم کتبی باشند والا حق ورود بآن محل را نخواهند داشت چنانچه
پلیس موجب حکم وارد مظنون نشود و بطرف پلیس در آنخانه تیر بیندازند آنخانه را که
از آنجا به پلیس تیر انداخته شده معدوم خواهد شد چنانچه تفنگ و اسلحه در خانه اشخاصی
باشد که معروف بصحت اعمال و حسن رفتار بوده و طرف اطمینان دولت باشند و
بهیچوجه احتمال فسادی در آن اشخاص نرود در اینصورت آنچه تفنگ شکاری است
از نظمیه بآنها بلیط داده میشود و آنچه غیر شکاری است در همانخانه در اطاق معین با مدت
معلوم توقیف میشود و درب آن اطاق را مأمور نظمیه مهر خواهد نمود و باید این نوع اشخاص
قبل از انقضاء پنج روز اسلحه موجودی خود را با کمال صداقت و راستی باداره نظمیه صورت
بدهند بطوریکه بتفتیش مأمورین نظمیه مخالف نباشد چون بموجب رای مجلس مقدس
ملی مجامع و مطبوعاتی که موجب فساد و هیجان باشد ممنوع است لهذا اکیداً اخطار میشود که
از تاریخ انتشار این اعلان هر نوع مجمع و هر نوع مطبوعاتی را که اداره نظمیه موجب
فساد بداند قبلاً بموجب اخطار کتبی حکم بتفرق و توقیف خواهد نمود و چنانچه از حکم کتبی
نظمیه تخلف شود قهراً آن مجامع و مطبوعات در تحت تهدید مأمورین نظمیه و قوای نظامی
متفرق و موقوف خواهد شد

بالجمله در روز یکشنبه غره شعبان که روز اجرای حکم بود مجاهدین در پارک اتابک
صراحةً تمرد حکم دولت را اعلام نمودند از طرف دولت بالصراحة حکم در خلع اسلحه آنها شد
اگرچه بقوه ناریه باشد عصر یکشنبه مزبور قشون دولتی که اغلب بختیاری بودند برای

دو ماه از

و فرماندهی سردار بهادر بعضی نقاط دوره پارک را محاصره نمودند در پنج بغروب ابتدا از طرف مجاهدین شلیک بقشون دولتی شد چون حکم اخیر برای قشون دولتی در اقدام بجنگ نرسیده بود شروع بجنگ ننمودند در سه بغروب مانده از طرف دولت اجازه مقاتلت رسید

یکباره اطراف پارک را قشون دولت از پیاده و سواره حصار دادند در ساعت دو جنگ شروع گردید حوالی غروب ابنیه و امکنه که مشرف بپارک بود بتصرف دولتیان آمد در اینوقت نایره قتال شعله ور گردید بقسمی شلیک از طرفین شد که مافوقی بر آن متصور نیست

در دو ساعت شب دوشنبه دوم درب ضلع غربی پارک نفط آتش زده شد پس از آنکه در نیم سوز شد بختیاریان بداخل پارک حمله نمودند و در اولین حمله عمارت وسط که محکمترین سنگر متمردین بود بتصرف درآمد مجاهدین در اینوقت امان خواستند باقرخان سالار ملی نزد سردار بهادر آمده امان طلبید معلوم شد که ستارخان تیر خورده فوراً دکتر برای معالجه ستارخان روانه شد چهار ساعت از شب گذشته صدای تیر تفنگ بکلی خاموش و شهر امن گردید دویست نفر از مجاهدین دستگیر و مابقی بجهت تاریکی شب فرار کردند

چون رشته سخن بدینجا کشید دوباره مراجعت بتاریخ وجغرافیای بختیاری نمودم مستر لیارد انگلیسی سیاح در سنه هزار و دویست و پنجاه و دو که بطهران و اصفهان مسافرت

کرده واز آنجا

کرده واز آنجا سفر بختیاری نموده در قلعه تل نزد محمد تقی خان بختیاری که از این پیش شرح حالش مذکور شد آمد و با محمد تقی خان کمال الفت را پیدا نمود و در مدت متمادی در نزد محمد تقی خان بضیافت ماند و ملبس بلباس بختیاری شد

در وقت گرفتاری محمد تقی خان بدست معتمد الدوله منوچهر خان و شبیخون زدن علی نقی خان برای رهائی او مستر لیارد داخل قشون علی نقی خان بود و در آن شبیخون حضور داشت در واقع فداکاریها و حقوقی که مشار الیه نسبت بکسان محمد تقی خان در همه جا منظور داشته محل حیرت و تعجب است تاریخ مسافرت خود را در دو جلد کتاب نوشته که اغلب راجع به بختیاری است

در این اواخر از طرف دولت انگلیس بسفارت اسلامبول مأمور شد در هر موقع که یکنفر ایرانی را میدید از حالات کسان محمد تقی خان سؤال مینمود و دوستی خود را نسبت بکسان محمد تقی خان از دست نمیداد

لازم است که شمه از حالات ایل بختیاری در اینجا نوشته شود

چنانکه سابقاً نوشتیم ییلاق بختیاری عرضاً از خاک فارس تا خاک بروجرد است و در همه جا دامنه کوه معروف به زردکوه ییلاق ایلخانیست و رودخانه هائی که از اینکوه جاری میشود از قرار ذیل است

رودخانه کارون   رودخانه دزفول   رودخانه کرخه   رودخانه زاینده رود اصفهان

رودخانه قم و بعضی رودخانهای دیگر که از اینکوه جاری است چون از ماده دراست دیگری

از آنها نمی نمائیم

قشلاق بختیاری امروزه صحرای عربستانست اما در سابق جبال و ماهور بود و زمین
هموار و صحاری قشلاق نمی نمودند قریب سی سال است که بختیاری از ماهور گذشته
بصحرای عربستان قشلاق مینمایند عرض قشلاق از اراضی بهبهانست تا رود کرخه

ایل بنی لان که رعایای عثمانی میباشند و تمام شیعه هستند تا نزدیکی کرخه میآیند اما
از رودخانه عبور نمی کنند

خاک ایران انطرف رودخانه کرخه میباشد و اراضی بسیاری در انطرف متعلق بایرانست
چون حالیه احتیاجی بآن اراضی ندارند گاهی ایل سکوند در آنجا قشلاق مینمایند و گاهی بنی لان
اما بنی لان باینطرف عبور نمی نمایند و بختیاری هم بآنطرف نمیرود

مدت اقامت ایل بختیاری در ییلاق چهار ماه است و هشت ماه دیگر سال دو ماه در عبور
و شش ماه در قشلاق زندگی مینمایند

در ییلاق و قشلاق زراعت گندم و جو میکنند و در قشلاق شلتوک کاری نیز دارند
از باغات میوه فقط باغ انار دارند و انار دانه گرفته در خود ایل بفروش میرسانند

حیواناتی که دارا میباشند اسب مادیان الاغ گاو گوسفند اما شتر بجهت سختی راه
ندارند مالیات دیوانی بختیاری امروزه از روی شماره مادیانست مثلاً یکطایفه که
دویست تومان مالیات دارد تمام حیوانات او را بشمار درمیآورند آنچه حیوان نر است
مالیات ندارد یک مادیان را یک مادیان حساب مینمایند و چهار گاو ماده بمنزله یک مادیان است

و بیست گوسفند

و بیست گوسفند ماده در عوض یک مادیان بشمار میآید و نیز چهار الاغ ماده
بجای یک مادیان محسوب میشود مثلاً بعد از حساب کردن اگر دویست مادیان شد مادیانی
یکتومان میگیرند اگر چهارصد مادیان شد مادیانی پنجقران و مالیات طوایف شاهوند
هر طایفهٔ مالیات دارد از مادیانی دو تومان تا پنجقران هنوز قانون مساوات در اینجا
جاری نشده چنانکه در دهات این اختلاف جاری است لازم است که از روی ممیزی
تعدیل شود از زراعت بهیچ وجه مالیات نمیدهند مگر در قشلاق و آنهم جزئی است از روی
خیش داده میشود

تجارتی که ایل بفروش میرسانند از حیوانات نراست از قبیل اسب گاو گوسفند پشم و قاطر
و روغن لوازمات زندگی خود را در قصبجات یا در شهرها در موقع قشلاق و ییلاق خریداری
مینمایند و مال التجاره خود را در آن شهرها و قصبجات بفروش میرسانند زبان بختیاری
زبان فرس قدیم است اما شکسته و مخلوط با زبان کردی است

عادات جماعت بختیاری اغلب عادات قدیمه ایرانست زنهای بختیاری همان لباس و اخلاق
دوره ساسانی را میپوشند که بلباس زنهای زردشتیان بی شباهت نیست
بختیاریان در مهمان نوازی بی مثلند هر کس بایشان وارد شود خرید و فروش
با او ممنوع است باید مجاناً از او ضیافت نمایند
و در حمایت از پناهنده خود کمال تقویت را مینمایند حتی مکرر از برای اینکار جنگها
شده و خود را در این راه بکشتن داده اند

۱۶ آذر

عزاداری بختیاری در زمان سابق خیلی مهم بود کلیه جماعت بختیاری اموات را خیلی حرمت میگذارند در هر خانه که یکنفر وفات میکرد بانواع مختلف عزاداری مینمودند و صورت قبری بکعب در جلو خانه میساختند و او را با پارچه مشکی می پوشانیدند و لباس متوفی را بر روی آن میانداختند و مرد و زن در دور آن صورت قبر حلقه زده بسر و سینه میزدند و عزاداری تا چهل روز معمول ایشان بود و در این مدت عزاداری موزیک ایلیاتی که عبارت از سرنا و دهل است در کار بود و زنان ایلیات دسته دسته بمجلس عزا حضور بهم رسانیده اشعاری در مدح متوفی و بیان کثرت حزن و الم خود با آهنگ مخصوص که در ایلیات خیلی محزونست میخواندند و گریه میکردند و نیز معمول بود که هر کس از ایلیات بفاتحه خوانی میآمد باید نهار یا شام را صرف نماید مکرر رسیده که بعد از اتمام فاتحه از کثرت خرج برای وارث چیزی بجای نمی ماند

زنها گیسوهای خود را ... [illegible] ... را موقوف نمودم

مرحوم ایلخانی در موقوفی این عمل سعی کرد و من نیز سعی بسیار اگرچه این عادات و عوائد را در میان ایشان متروک نمودم چنانکه امروزه مدت فاتحه ایشان بیش از هفت شبانه روز نمی شود و ساختن صورت قبر و موزیک بکلی موقوف است

در ایلیات طبیب نیست پیره زنهای قدیم و بعضی پیرمردها به تجربیات خود معالجه مینمایند

در بیان عادات معموله عروسی بختیاری

شکوه و دبدبه عروسی ایلات و عشایر بیش از شهرهاست و شایان همه گونه تحسین و تمجید میباشد بدواً باید خاطرنشان نمود که حضرات اناث در ایلات مثل زنهای شهر چهره خود را

مستور نمیدارند و تمام اهالی یکدیگر را دیده و اقلاً قیافه و ظاهر همدیگر را می شناسند نامزد نمودن در آنجاها بیشتر از سایر نقاط معمول است و رسوم و ترتیبات آن در اینکه بین یک ایل باشد یا عشایر مختلفه تغییر میکند تشریفات با نهایت جلال و طمطراق در میان دو ایل معمول میشود که بدان وسیله قدرت و ثروت و شأن خود را نشان بدهند و در عروسی یک ایل تکلفات بواسطه انس و الفت سابقه کمتر است هر کس که داماد میشود باید در اول هر سال از طرف خود تحفه و تعارفی باسم عروس بفرستد و اهمیت آن بسته بدستگاه و مکنت طرفین است غالباً جواهرآلات از قبیل سنگهای قیمتی یا طلا یا بازوبند و گردن بند و پارچه های گران بها و غیره است لازم است این مسئله ذکر شود که در ایلات باید عروسی بین دو نفر که از حیث نجابت مساوی هستند معمول گردد و اگر کسی در صدد عقد مواصلت میان دو خانواده که از حیث اصالت یکسان نیستند بنفتد با تمام قوا از این اقدام جلوگیری میشود بر خلاف آنچه در شهرهای بزرگ متداول است در ایلات طایفه که درجه نجابتش کمتر است بسهولت نمیتواند به خویشی با خانواده محترم نائل گردد حتی در میان عشایر بعضی ها هستند که بنفیر دختر نمیدهند برخی دیگر پابند این مسئله نیستند ولی از بستن اتحاد و عروسی با اهالی شهرها و قری جداً اجتناب مینمایند وقتی که هنگام عروسی میرسد مدت چندین روز یا چند هفته مشغول جشن و عیش و شادی هستند (هفت یا هشت الی بیست روز و گاهی هم چهل شبانه روز متوالی) در اینگونه جشن ها آواز ساز و رقص آماده بوده و مجلس ترتیب

میدهند که اسباب مشغولیات برای همه فراهم است زن و مردها بطور دائره شروع برقص مینمایند و از روی آهنگ موزیک پاها را حرکت داده و دست یکدیگر را در دست دارند عده مدعوین بیشمار است و نهار و شام را در چادر یا در زیر آسمان می چینند روز مردها و جوانان سوار اسب شده و روی اسب حرکات فوق العاده و مشق های حیرت انگیز مینمایند و خود را برای روزی که عروس را بیاورند حاضر میکنند در روز یا در ساعت معین مردها و عده زیادی از زنان سوار شده و با ساز و دهل بطرف ایل عروس حرکت مینمایند فاصله را که باید برای رسیدن بآن ایل بپیمود از یک الی چ ساعت طول میکشد حتی گاهی یکی دو روز طی مسافت لازم است و در طرف این مدت جنگ مصنوعی و بازی روی اسب ابداً قطع نمیشود در میان عشایر هر وقت دختر را به مزاوجت میدهند پدر مبلغی پول دریافت میدارد و کسیکه در خانه چند دختر دارد مثل آنست که صاحب چشمه ثروتی باشد عروس جهاز بسیار مختصری بجهت داماد میآورد و این برعکس مرسومات شهر است مبلغی که شوهر میدهد موسوم است بشیر بها

معمولات مذهبی و قانونی که راجع بقرارداد عروسی است در همان روز مجری میشود که میآیند عروس را از نزد اقوام جدیدش میبرند خیلی کم اتفاق میافتد و ما در است که قباله عروس قبل از روز عروسی نوشته شده باشد هر وقتی که ساعت خوب نیست

عروس باید چند روزی در خانه اقوام جدیدش بسر برد بدون اینکه مجاز باشد شوهر خود را ملاقات نماید شب موزیک زنان عروس را به حجله که در عمارت و یا در چادر

واقع است هدایت مینمایند و در انجا نیز رقص شروع میشود

در مرسوماتی که قبل از عروسی معمول است شوهر همیشه غائب است فقط از دور یکه سوار اسب میشود و جلو عروس میرود و اول دفعه ایست که شوهر آفتابی میشود سوارهائیکه همراه او هستند بدو فرقه منقسم شده یکدسته نزد داماد می مانند و دسته دیگر بعروس ملحق میشوند عروس هم با همراهان خود که جمع کثیری هستند و تمام سوار اسبند جلو میآید در اینموقع داماد باید رشادت و شجاعت خود را بروز داده و با وجود مقاومت طرف داخل جرگه آنها شده و پارچه نازکی که روی سر عروس کشیده شده برداشته همراه برد

سوارهای همراه عروس که آنها هم از طرف داماد آمده اند داماد و سوارانش را تعاقب مینمایند آنچه را که بطور دلیری ربوده از او پس بگیرند اگر سوارهای طرف داماد عاقبت نائل شدند که داماد را فرار بدهند افتخار را بجهت خود جلب نموده و هنر خود را در سواری نشان داده اند والا سوارهای طرف مقابل همواره مورد توجه و افتخار واقع میشود و بداماد خجلت و سرافکندگی همه عمر نصیب شوهر میگردد

مقصود از تمام این شقها و ظاهر سازیها جز این نیست که اطلاعات کامله سوار را در جنگ ثابت نماید و سوار قشنگی اسب خود را بهمه نشان بدهد که مورد تحسین واقع شود بهمین دلیل است که برای آنروز چابک ترین و بهترین اسبهای سوقانی ایل را بجهت سواری داماد انتخاب می نمایند

(چندی است این عادات درمیان ایل بختیاری موقوف است اما درمیان بعضی ایلیات دیگر مرسوم) اگرچه این عادات تاکنون قدری متروک شده ولیکن بکلی ازمیان نرفته وگاه گاهی دیده میشود که دربعضی نقاط معمول میدارند

سایر مرسومات عروس درایل چندان فرقی باشهر ندارد وفقط ما دراین نقطه اختلاف را ذکر نمودیم کلیة تمام این مرسومات عروسی ازروی درجه مکنت وثروت طرفین اختلاف حاصل مینماید درخانواده هائی که کمتر متمول هستند جشنی که بجهت این قبیل عروسیها گرفته میشود منحصر بهمان شبی است که عروس را نزد اقوام جدیدش میبرند

اخلاق وعادات بختیاری

ایلیات ایران ازسه جنس خارج نمیشد ایرانی ترک عرب تمام نژاد ایلیات ازسه قسم بیرون نیست[۲] قبوج هم بقانون ایلی زندگی مینمایند اما ایلیات آنهارا جزو خود نمیدانند ومردم دهات هم آنهارا پست میشمارند واین قبوجی که درعالم پراکنده است ظاهراً هندی الاصل میباشند

بزرگترین ایلیات درایران همان ایلیات ایرانی هست عمده آنها اکراد باشد قسمت دوم ترک قسمت سوم عرب است

تمام این ایلیات چادرنشین تابستان درییلاقات زمستان درقشلاق زیرچادر زندگی مینمایند بعضی ازآنها زراعت دارند درییلاق وقشلاق مثل بختیاری بعضی ازآنها درییلاق وقشلاق زراعت ندارند مثل قشقائی

[۲] [illegible]

دربختیاری زن گرفتن متعدد ومطابق شرع جایز است اما اختصاص ببعضی متمولین دارد که دو یا سه زن میگیرند اما کمتر دیده شده که بیش ازیکزن گرفته اند باوجود اینکه مهریه خیلی جزئی درقباله مینویسند طلاق کمتر دیده میشود در متوسطین

عادت بد ایلیات اینست که ارث بدختر نمیدهند ومن دربختیاری خیلی سعی کردم که این عادت را ترک نمایم تاکنون موفق نشدم امید داریم که بواسطه مدارس جدیده این عادات زشت منسوخ بشود ازبرای قتل خوانین دربختیاری دیه قبول نمیکنند یا قصاص مینمایند یا می بخشند برای سایرین بدیه میگذرانند اگر قصاص نشود دیه برحسب اعتبار شخص مقتول است ازهزار تومان الی یکصد تومان ولی شرط عمده دیه دادن یکدختر بیاشوئی کسان مقتول است وانکار برای روابط خلطه وآمیزش است

دروقتیکه ایلخانی بختیاری جنگ بزرگی درپیش داشته باشد بتمام خوانین جزء وکدخدایان کاغذ مینویسید وازهرشعبه بقدر قوه سوار وپیاده معین مینمایند که درفلان محل حاضر شوند اگر جنگ اهمیتش بیشتر باشد مینویسد که بهراندازه سوار وپیاده موجود باشد روانه نمایند این بختیاری احترام رئیس خودرا بیشتر ازتمام ایلیات منظور میدارد

چنانکه دروقت غذاخوردن خوانین بزرگ شخصی که مریض داشته باشد ظرفی آورده لقمه را که خان برداشته بخورد خواهش میکند که درظرف واندازد به مریضش بدهد تا شفا یابد

خوانین حالیه بختیاری

خوانین حالیه بختیاری که معروف اند باولاد جعفرقلیخان سابقاً شرح حال جعفرقلیخان را

نوشتم جعفرقلیخان چهار پسر داشت پسر ارشدش مرحوم حسین قلیخان ایلخانی دوم حاجی امام قلیخان ایلخانی سوم رضا قلیخان ایل بیکی چهارم مصطفی قلیخان که در جوانی فوت شد

اولاد مرحوم حسین قلیخان ایلخانی از قرار ذیل است

مرحوم اسفندیار خان سردار اسعد نجف قلیخان صمصام السلطنه ایلخانی حالیه مرحوم امیرقلیخان بنده علی قلی حاجی خسروخان سردار ظفر یوسفخان امیر مجاهد

اولاد حاجی امامقلیخان ایلخانی

مرحوم محمد حسین خان سپهدار مرحوم حاجی عباس قلیخان لطف علیخان امیر مفخم غلام حسین خان سردار محتشم ایل بیکی حالیه نصیرخان سردار جنگ سلطانمحمد خان سردار اشجع علی اکبر خان سالار اشرف محمد رضا خان معین همایون ۲

اولاد مرحوم رضا قلیخان ایل بیکی

حاجی ابراهیم خان ضرغام السلطنه امان الله خان حشمت الممالک علی محمد خان عبدالله خان بهرام خان اسدالله خان

اولاد مرحوم مصطفی قلیخان

مرحوم فسیح الله خان   فتح الله خان ضیغم السلطنه

اگر فرزندان ایشانرا میخواستیم بنویسیم اسباب طول کلام میشد لهذا صرف نظر نمودیم

یکی از نوادرامینت مرحوم ایلخانی مرا بسیار دوست میداشت و شخصه در تربیت من میکوشید در سال هزار و دویست و نود و هفت که جعفرقلیخان سردار بهادر پسرم متولد شد

مرحوم ایلخانی بکمال محبت را باو واداشت و اسم پدر خود را از برای بروز محبت باو گذاشت در همان ایام حاجی مرتضی قلیخان بختیاری سرکرده سوار در طهران مهری خوش خط باسم جعفرقلی بختیاری پیدا کرد و برای مرحوم ایلخانی فرستاد مرحوم ایلخانی مهر را دید شناخت که مهر مرحوم پدرش جعفر قلیخانست بفال نیک گرفت و بسردار بهادر داد معلوم شد بعد از آنکه جعفر قلیخان در سال هزار و دویست و پنجاه و دوم بقتل رسید مهر را از بغل او برده بودند و مدت چهل و پنجسال اینمهر مفقود بود

سوسن

سوسن ـ بضم سین اول و فتح سین دوم . درقدیم الایام شهری بود در پنج فرسنگی مالمیر مابین مالمیر و سوسن رود خانه کارون واقع است

امروزه خرابه و آثاری از آن بجای نمانده اما عمارتی مانده است بقعهٔ در آنجااست معروف به بقعه دانیال پیغمبر ۴ بسی محل حیرت و تعجب است زیرا که قبر دانیال موافق اقوال متقدمین در شوش است

(لیارد) سیاح انگلیسی این مکان را دیده و شرحی در کتاب سفرنامه خود که بطبع رسیده نوشته است

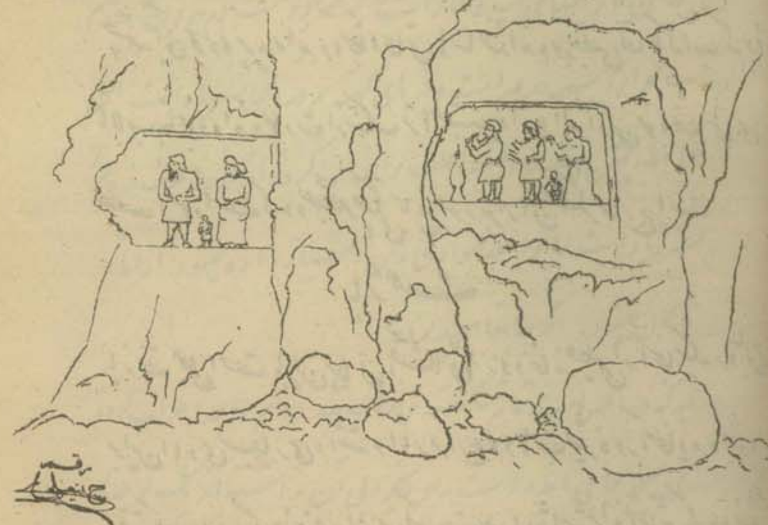
روی رود خانه کارون پلی محکم بوده که اینزمان بکلی خراب است و راه عبور مسافر از مالمیر بکارون از روی همین پل بوده است فی الجمله آثاری از آن دیده میشود

جناب سمرداراسعد این صُور را گرده برداشته طفل هم درمیان این دو
نفر بوده و در برابر زن منقل آتش است



این دو صورت از حجّاریهای کوه مالمیر است که در پیشگاه محراب آتشکده بحالت
عبادت و تضرع ایستاده‌اند . از قراین معلوم میشود که مرد پادشاه و زن شاهزاده خانم است

سوسن طرف شمال غربی مالمیر واقع است از جاده که بطرف سوسن میروند
دره میباشد موسوم به « دره شمی » که از آنجا تا مالمیر دو فرسنگ است قبرستانی
در سوسن است که اسباب و اشیاء عتیقه در آنجا بسیار بدست میآید و معلوم است
که سابقاً آنجا را بسیار کاوش نموده اند حال هم از قبیل ظروف و مجسمه و طلاآلات
بدست میاید و زیور زنانه زرین اغلب دیده شده کلیةً در جبال و تلال بختیاری
اسباب عتیقه بسیار است چنانکه خود من در این اواخر سه مجسمه با ارتفاع سه
گره با شش گره در آن صفحات دیده و عکس از آنها برداشته ام
اهل جزء اروپا میگویند که این مجسمه ها ساخت مردم یونان و صُور ارباب انواع است



کوپیه نقشه است که جناب میو شیند لر هنگام مسافرت جنوب در سنه ۱۲۹۴ از کوه مالمیر برداشته است عیناً در اینجا نقل شد
با نقشه

سابقاً جبال بختیاری شامل ابنیه و عمارات بسیار بوده و بجهت امنیت و استحکام مردم از راه دور دست بانجا پناه آورده منزل مینمودند

معمول بختیاریان اینست که برای زراعت دیم دامنه جبال را مانند پلکان طبقه طبقه سنگ بسته و از خاک می انباشتند و در روی آنها زراعت مینمودند

ازین پیش مذکور شد که راه عبور و مرور در جبال بختیاری بسیار صعب المرور است و بیشتر از دو سه راه از ییلاق بقشلاق برای عبور نداشته و این طرف هم بچند نفر مستحفظ و قراول ممکن است قشون خارج بشود با وجود این سختی در قلل جبال هر نقطه که چشمه آبی یافت شده عمارات بر آورده اند و دزها ساخته اند خود من چندین دز در (کوه شو) که قشلاق است دیده ام بعضی از کمرهای جبال را که دارای چشمه آبی بوده بریده اند و آنجا اطاقها ساخته اند و در بعضی نقاط که آب کم بوده تالاب بنا نموده اند و عمارت از سنگ تراشیده اند و اکثر ازین مواضع بحدی صعب العبور است که دو نفر تفنگچی مانع عبور هزاران لشکر خارج است

بازفت

بازفت محلی است مابین ییلاق و قشلاق و رودخانه عظیمی از آنجا میگذرد سابق بر این آبادی بسیاری داشته و آثار مزارع و دهات کثیره در آنجا دیده میشود وقتی یک عدد پول سکه بازفت برای من آوردند اسم پادشاهش را فراموش کرده نمیدانم در چه عهدی بوده و بچه مناسبت در آنجا سکه زده شده زیرا که بازفت آثار شهریت

اما

اما آثار دهکده بسیار است

آثار عتیقه مالمیر

در مالمیر و نواحیش صور حجاری شده زیاد موجود است یکی از محال آنجا را اِشکفت سلمان میگویند اِشکفت بزبان بختیاری بمعنی غار است در قدیم الایام در اباد ایذج معروف بشعب سلیمان بوده

در انتهای دره از آنجا کمر کوهی است و در آنجا دو غار بزرگ است قریب بهم در داخل و خارج این دو غار چند صور حجاری شده خطوط میخی دیده میشود و نیز یک لوح بزرگی در داخل غار از خطوط میخی میباشد

همچنین در این غار چشمهای آب و عمارات قدیمه موجود است در بیرون غار در تمام این شعب مملو از ابنیه قدیمه است و قبرهای کهنه هم در آنجا بسیار است این قبرها بواسطه همین اشیاء عتیقه اغلب را خراب کرده اند در دو طرف دره هنوز هم قبر کهنه زیاد است اما بواسطه همواری زمین امتیاز داده نمیشود از آثار این دره گمان میشود که سابقاً معبد بوده

صور قدیمه که در مالمیر است تمام شکسته و خراب شده تمام را عمداً خراب کرده اند اگر صورتی صحیح بجای مانده دست رس بخرابی آن نداشته اند یک لوحه حجاری شده منقور در آنجا ملاحظه شد عکسش را برداشتم و در این کتاب مضبوط است این لوحه که شامل دو مرد و یک زن و یک بچه است بجهه اینکه

محل

مهر دست رس کسی نبوده محفوظ مانده

شخص سیاح آلمانی که در آن صفحات بسیاحت آمده و عکس آنها را با خطوط برداشته
و بزبان آلمانی بطبع رسانیده آنچه من از ترجمهٔ آنها دیده ام معلوم می شود مطالب
مذهبی است حال در تجسس بدست آوردن این کتاب میباشم اگر بدست آمد در
اینجا درج می شود

در مالمیر چندین مکان حجاری شده میباشد یکی از آن امکنه شُبدان است که صورت چند
نفر در یک لوحه در آنجاست دیگری اشکفت سلمانست که از این پیش ذکر شد
یکی کول فره است که حجاری او از سایر حجاریهای مالمیر بهتر است و عمل
استادان ماهر میباشد و در زبان لری کول یعنی دره است و در دو سمت
دره اشکال بسیاری در کوه حجاری و نقر شده

و یک لوحه بزرگی که شامل صورت پادشاهی است با لباس مرصع ایستاده
و چند نفر اطراف او با اسلحه ایستاده اند

یکی از آنها لباسش شباهت تمام بلباس آن پادشاه دارد معلوم می شود
ولیعهد و پسر اوست

سه نفر از این اشخاص با اسباب طرب آن عهد در زیر پای شاه مشغول
زدن ساز میباشند و نیز سه قوچ سر بریده که سر آنها یک طرف و تن آنها
یک طرف میباشد موجود است معلوم میشود قربان کرده اند و قندیلی

از آتش در حضور شاه است و در این لوحه خطوط زیادی بخط میخی است
و در پای لوحه که متصل بلوحهٔ دیگر است یک صندلی از سنگ برآورده اند
در مقابل این لوحه که در آن طرف دره است نیز اشکال زیاد است از جمله
شخصی روی صندلی نشسته و چندین صف در حضور او ایستاده اند و تمام
ایشان هر یک جامی بلب دارند

سنگ بزرگی در جلو دره واقع است تقریباً مربع میباشد دارای سیصد
صورت است گله گاو و گوسفند بسیاری در جلو آنهاست

در یک فرسخی کول فره سنگ بزرگی است که تکیهٔ او بکمر است و مابین
آن سنگ و کوه) از زیر دالانی احداث شده و در صفحه زیر سنگ صور
اشخاصی است که سوار اسب میباشند و سوار مقدم ایشان قوسی
در دست دارد

نیم فرسخ دور از این سنگ نیز سنگی است شامل چند نفر از اشخاص مسلح

یکی از آثار قدیم گرمسیرات بختیاری برد گوری یعنی سنگ گبر زیرا که برد
بزبان لری یعنی سنگ است و گور یعنی گبر و اغلب با را بواو تبدیل
می نمایند

برد گوری در قشلاق فراوان است اما در ییلاق ندرتاً دیده می شود
در جبال بختیاری نزدیک شوشتر از همه جا بیشتر است و بیشتر این برد

گورها نزدیک یکدیگر میباشند و بعضی از آنها سهل العبور است بعضی
دیگر را دست رس نباشد زیراکه در کمر کوه واقع است قدیم هم بواسطهٔ
اسباب بدانجا میرفته اند آنچه خود من از آنها دیده ام دارای چندین
معبر به بیرون می باشند که شباهت به پنجره مربع دارند سطح داخل مشابه
اطاقی است و دارای دو سکو و از آنجا راهی با طاق دیگر دارد که شباهت
تمام باین اطاق دارد از قرار این معلوم می شود که این امکنه قبرستان
بوده و بعضی ازاین امکنه که در کمر کوه واقع بود و خود من نتوانستم
آنجا را به بینم اشخاص کمررو را فرستاده رؤیت کردند در آنجا استخوان
آدمی بسیار دیده اند

و در افواه الوارست که آنجا قبرستان یا محل ریاضت مرتاضین بوده وقتی
یک نفر از همان اشخاص کمررو را برای تفتیش بزحمت زیاد بیکی ازاین امکنه
فرستادم استخوانی در آنجا ندیده اجاق و خاکستر در آنجا موجود بوده (می)
نماید که محل مرتاضین است

در جبال و دره های اراضی بختیاری همه نوع آثار عتیقه بسیار است بجهة
سختی راه برای من ممکن نشد آنها را به بینم اما خود اهالی چیزهای عجیب و غریب
از آن آثار نقل مینمایند

کیانی

کیانی

کیانی نام دهی است در وسط جنگل بختیاری نزدیک راهی که از بندر ناصری
باصفهان میرود تعداد نفوس ساکنین این دیه بالغ بصد و پنجاه نفر است
مردم این دیه خود را از اولاد پادشاهان کیان میدانند نامه بر صدق
دعوی خود در دست دارند که پشت در پشت از پدران به پسران رسیده است
و نیز فرمانی از اتابک احمد در نزد آنها موجود است و در آن فرمان
درج است که چون این جماعت نسب بکیان میرسانند چند پارچه ده و
ملک را به تیول ایشان بخشیده است

و این طایفه امروزه در دهی که معروف به (کیونی) است در زمستان
زندگی مینمایند و تابستان را زیر سیاه چادر بسر میبرند

اطلاعات جناب شیندلر در باب آثار قدیمهٔ خاک بختیاری بتاریخ ماه می ۱۸۹۶

ترجمهٔ ابوالحسنخان سرتیپ کرانمایه که در قشون آلمان صاحب منصب بوده

چندی قبل در بعضی از نقاط بختیاری که واقع است میان اصفهان و شوشتر
در سر راهی که مسافرین بطرف داخله ایران میروند
مقداری آهنگ های مفیده پیدا شد و در طهران بمن نشان دادند
در خاک حالیه بختیاری قسمتی از آلام قدیم شاید هم انزن قدیم که وطن سیروس

بوده وصل شده و راه قدیمی که شوش قدیم با داخلهٔ ایران وصل میکرد
از میان این خاک از مغرب بمشرق می گذشت

این راهیرا که من در سنه ۱۸۷۷ مسافر بودم تا مائه پانزدهم میان خوزستان و
اصفهان شاهراه عام و بسی مهم بوده بعضی آثار در سنگهای مکعب بزرگ که
راه بآنها مفروش بوده خرابه های کاروانسراها برای سکنه که در بعضی
جاها دیده می شود از آثار این جاده که در قرن وسطی بنام اتابکان لرستان
بزرگ (ولایت بختیاری حالیه) که باتابکان فضلویه معروف بوده اند
وقتیکه خانواده اتابکان در سنه ۱۴۲۴ میلادی از میان رفته این ولایت به
عهدهٔ طوائف کوهستانی آن صفحات موکول شد

تجارت و تردد قطع شد طرق و کاروانسراها و پلها رو بخرابی گذاشت
حال هم تردد ازین راه با اشکالات زیاد است

درصحرای مسطح مالامیر که اطراف آنرا کوه احاطه نموده تقریباً در فاصله ۱۱۵
کیلومتر که در مشرق شوشتر واقع شده اثر خرابه ایذج پای تخت اتابکان
لرستان و شاید هم محل شهر قدیم موسوم به انزن و غار موجود است موسوم
به اشکفت سلمان و کول فرعون حجاری و خط میخی شوشی و انزنی مطابق مائه
۱۲ و ۱۳ قبل از میلاد موجود است بواسطهٔ (پرنس سایس) و (ویس باخ)
ترجمه کرده اند و درضمن اشاره می نمایند باسامی مختلفه جهت غار دوم
کول

کول یا کوت فرعون بعقیدهٔ او کوت اصح است و بمعنی خط است و این
یک اشتباهی است و من اسم این غار را کوت فره یا کول فرنگ میدانم
و در (روزنامه انجمن جغرافیای برلن ۱۸۷۹ نمرهٔ ۳۹) هم نوشته ام
کوت در زبان ایرانیان جنوب غربی بمعنی خانه و حیاط است فره در نزد
بختیاری بمعنی فرعون یا فرع است و اینکه کول فرنگ نامیده شده جهتش
این است که کول در اصطلاح بختیاری خانه یا کلبه است و فرنگ بمعنی
فرانک مقصود مردم اروپای جالیه است زیرا که در انظار بختیاری چون
این صور و مجسمه ها با لباس کوتاه و شلوار تنگ میباشند آنها را بفرنگی تعبیر
کرده اند

در خرابهای مالامیر لوله های بابلی که از قرن ۵ و قرن ۶ قبل از میلاد بوده
حالا هم بسیار بدست میاید همچنین سنگهای حجاری شده و مهر و سکه بتاریخ مائه
دوم قبل از میلاد تا قرن ۱۴ بعد از میلاد و نیز آنتیک های مختلفهٔ دیگر که اثر
یک تاریخ قرن دو هزار سال است

اشیائیکه در مالامیر بدست آمده و بمن نشان داده اند از قرار ذیل است
لوله شش عدد با خطوط میخی که یکی از آنها سنگ یشم سبز سه قرمز دو از سنگ
شادنج هفت مجسمه کوچک از مس یک چراغ سنگی بشکل سرکا و یک فنجان
یک طشت از رخام سه کوزه سفالی سوزن و چمچه ها یک کاسه مس سه کره قطر

یکبار

سکه های کشف شده

اول سکه های اشکانیان هفتاد و هفت عدد مس هفت عدد نقره اکثر سکه های
مس از حکام اشکانیان بعضی از عهد بلاشس سوم (یکی بتاریخ ۱۴۸۰) دیگر
از عهد بلاش پنجم سکه های نقره از عهد اردوان دوم (فراتین) فرهادچهارم
وبلاش دوم و ششم و مهرداد چهارم
(دوم) ساسانیان ۸ اسکه خسرو پرویز از نقره
(سوم) سکه خلفاء از نقرهٔ دمشق سنه ۸۰ (۹۳) (۱۱۷) (۱۲۳) اردشیر
خوره (۸۳) (۹۱) (۹۴) شاپور (۹۳) مرو (۹۳) واسط (۹۴)
(۱۱۳) (۱۲۲) (۱۲۴) (۱۲۶) (۱۲۹) (۱۳۱) جی (۱۲۹)
مدینة السلام (۱۵۹) مدینة الاصفهان (۱۹۹) و (۲۰۰) دو عدد
مس و یکی مفرغ
چهارم سلاطین دیگر شاه شجاع مظفر فارس ۲ عدد مس شیراز یک نقره
ایذج ابو اسحق ابن محمود شاه اینجو یکی نقره عماد الدوله علی بن بویه یکی
نقره سنه ۳۳۳ بهاء الدوله بویه یکی (مفرغ) اهواز سنه ۳۹۸ طغاتیمور مغول یک نقره
تقریباً نصف راه بین اصفهان و شوشتر نزدیک قریه ده دز و پل قدیم
در سال گذشته حفره شده قبری با چند جای دیگر و بعضی آهنگ ها کشف
شد در قبر استخوان چندین آدم با جفت گوشواره طلا و کاسه گرمس دسته

و از چهار ده گره قطر و یک چراغ مس در حوالی قبر اطاق کوچکی کشف شد
که از سنگهای مکعب بنا شده بود زمینش مفروش با آبگینه سبز یک گره قطر
و نصف دیوارش از آبگینه سیاه و در این اطاق دو مجسمه برنجی کار
یونان و نیز شیری از مس و النگوی شیشه مختلفة اللون و مهره های شیشه و لوله
لاجوردی و سنجاق مس و جام رخامی شش گره ارتفاع
افسوس است که از عدد و ترکیب میت در قبر و وضع بنای اطاق مزبور
اطلاع صحیحی بدست نیامده صاحب اشیاء مزبوره در وقت حفر حاضر نبوده
و چون عوام بختیاری فقط قدر طلا و نقره میدانستند سایر اشیاء را شکسته
و جزئی از آن اسباب بدست آمده
از رامهرمز که شهر کوچکی بیست فرسخی بین مشرق و جنوب شوشتر در سر جاده
قدیمی بین شوش و پرس پلیس واقع است
مجسمه کوچکی از گل سکه منقور بمرد ریشدار ملبس بلباس ایرانی قدیم چند ی
قبل در آن صفحات کشف شد این مجسمه شاید ده الی یازده سانتیمتر ارتفاع
داشته زیرا که حال تا زانو بیشتر بجای نمانده و هشت گره است
انحصار حفر آثار قدیمه در تمام ممالک ایران در ۱۲ می (۱۸۹۵)
مطابق شهر ذی قعده (۱۳۱۲) هجری بدولت فرانسه واگذار شد
امید است که اهالی فرانسه بزودی شروع بکار کرده تجسس و کشفیات

جدیده در ولایات بختیاری نیز بنمایند

جُرَّه (نگارش جناب سردار اسعد)

در اکثری از رودخانه‌ها که میان دو کوه میگذرد خصوصاً در رود کارون در قدیم سنگ را برابر یکدیگر مانند رکاب سوراخ کرده‌اند و بندی به دو طرف این سوراخ بسته طرف دیگرش را بسوراخ مقابل و طناب از آب می‌گذرد و دو شاخه چوبی که زیر او با طناب بسته شده روی آن طناب است و شخصی که میخواهد از این طرف کوه بآن طرف عبور کند مثل اینکه در رکاب بنشیند در آن دو شاخه نشسته از طرف مقابل دو شاخه را بواسطه طنابها که باو بسته شده بطرف خود میکشند بعضی اشخاص بدون اینکه خود را بچوب ببندند عبور مینمایند و برخی دیگر از کثرت مهارت طناب را با دست گرفته و در دو شاخه نشسته بدون اینکه او را کسی بکشد میگذرد و اما کسانیکه احتیاط می‌کنند که پرت در آب نشوند کمر را با طناب بچوب دو شاخه می‌بندند

سه تا از این جره‌های سخت جُره امامزاده سلطان ابراهیم فرزند حضرت امام موسی کاظم علیه السلام است که سالی چند هزار نفر زن و مرد بواسطه جره‌ها بزیارت میروند و راهش منحصر از رودخانه است

بعضی اوقات اثاث البیت و حیوانات از قبیل اسب و الاغ و گوسفند و غیره

بواسطه این جره حمل و نقل می‌شود چنانکه در صفحه (۲۲۴) این کتاب صورتش درج و ضبط است

عقیلی مزرعه ایست از شوشتر

قلعه دختران واقعه در عقیلی شوشتر — عقیلی سه فرسخ بالای شوشتر طرف شمال واقع است محلی است که آب کارون از کوه‌های بختیاری خارج می‌شود یک نهر از کارون عقیلی را مشروب میکند کوهی طرف شمال عقیلی افتاده یکی از سلاطین شوش یا حاکم مستقل خوزستان حصاری از گچ و سنگ در لب رودخانه کارون بنا نهاده و تا قله کوه که تقریباً سه هزار ذرع امتداد دارد برده است و از قله کوه این حصار را باز از طرف دیگر رو بسمت رود کارون برده است که تقریباً متجاوز از شش هزار ذرع این حصار را امتداد داده در هر شصت ذرع فاصله حصار برج کوچکی بنا گذارده که تقریباً ده نفر میتواند درین برج بجنگد از دو طرف حصار را برودخانه رسانیده دروازه این حصار رو بسمت عقیلی و شوشتر است که تا حال طاق سر دروازه او باقی است و منهدم نشده این حصاری که با سنگ و گچ بالای این کوه برده است خیلی حیرت انگیز میباشد زیرا آنجا که تقریباً سه هزار ذرع بالای کوه و از رودخانه دور است ابداً آب نیست و باید از رودخانه آب بالای کوه برده و گچ ساخت میانه این این حصار کوهی است که تقریباً یکصد و پنجاه ذرع ارتفاع دارد و هیچ کوهی

اتصال ندارد رفتن بقله این کوه خیلی مشکل است یک آب انبار با یک
قلعه محکمی در قله این کوه ساخته اند چنین بنظر می آید چنانچه قشونی این حصار
بزرگ را فتح نماید نتوانسته باشد این قلعه و آب انبار را فتح کند در طرف
مغرب رودخانه که آن طرف آب باشد کوه مخروطی شکل در مقابل این کوه که قلعه
و آب انبار دارد واقع است که محکمه های سخت در قله این کوه بنا کرده اند که او را
الآن تخت رستم نامند گویا کوه تخت رستم را باین جهت خیلی محکم بنا کرده اند که قشون
دشمن با کلک و کرجی یا فن دیگر نتواند خود را از رودخانه بگذراند و داخل حصار
بزرگ شود در واقع این حصار از یکطرف رودخانه و از سه طرف دیگر حصار
دارد و این حصار که تقریباً یکفرسخ امتداد دارد و الآن قدری از حصار
باقی و بیشتر او منهدم است بسیار تعجب انگیز است و این حصار را با زور زیاد
یا پول فراوان بنا نهاده اند و الآن مشهور بقلعه دختران است خود عقیلی و
این کوه که مرتع عقیلی است چند سال است ملکی جنابان غلام حسین خان سردار
محتشم و سلطان محمد خان سردار اشجع است و عقیلی فعلاً سه هزار تومان
مالیات بدولت میدهد

لایحه فوق را جناب حاج خسرو خان سردار ظفر که در آن صفحات
گردش کرده نوشته

ترجمه خطوط میخی مالامیر از پرفسر سیس که در کنگره شرقی لید که از بلاد

هلاند است پیش نهاد شده

(اول) راجع بکول فره

من بنا کردم معبد خدای (دبی) را مخبر آیات و معبد خدای (ترتر) محافظ این طایفه
و معابد تمام خدایان دیگر را و آنها که این خطوط را در تحت نظر دارند خیلی معبد با
شکوه است خدا آمد برای اینکه بنویسیم که این خط منست ولی این خط از خطوط خدایان نیست
و نقر نیست خدایان ازین نقر راضی شدند و نیز راضی شدند از اینکه من اینکار را
بنمایم و این مجسمه را درست کنم و تاریخ او را بنویسیم و نیز تمام کردم هیکل خدایان بزرگ
و خدای (سولمن بری) و نیز خدای (خو) و (رسایان) و تمام خدایان که
مکان این نقشها را خلقت کردند

من (تخی خی کتو) امار دی پادشاه پسر (خنی) این خطوط و نقوش را در این
کوه تمام کردم من بقعه خدای طایفه (نریسی) و (دبی) و (ترتر) و خدایان بزرگ
و مکان این خطوط در کوه و خطوط خدای (مان) و خدای (خو) و صور پادشاهی
که این مکان را ساخته و بمن کمک کردم من صورتهای خدای ترتر که محافظ این
طایفه است جمع آوری نمودم و بعد اسامی خدایان مهم که چهل نفر بودند و نیز
دبی را کندم دیوار اطراف را احداث کردم اضافه اسامی هم تماماً نوشتم
روی دیوار دور که روی هم رفته دوازده نفر میباشند

دیوار دور را من ساختم اسم پادشاه هم اسم (ان دکری) پسر (سترکت)

نقرکرده بود تمام اسامی و تمام دیوارها با آنها وقف نمودم بلد (خدی) که مسکن
آنهاست تعمیر نمودم و هیر نسیکل (دتی) که خدای عظیم است و این خاک
انزنزا بمن بخشید و این راه که در کوه ساخت تعمیر نمودم من گرفتم
و رفتم و معبد سابق را خراب کردم و در جای آن معبد دیگری ساختم و قصر
خدائی که حالا در آنجا منزل دارد و بعد شهرهای متعدده بنا کردم و بعضی را هم
تعمیر کردم مجسمه ساختم و فرستادم و وعده بلد (خدی) فرستادم بلاد
(شاه بکشی) را تصرف نمودم و جاده که از امردی عبور مینماید ساختم و پاد
شاهانیکه پهلوی رود (پرن) منزل داشتند جمع آوری نمودم قانون و هیکل
(دتی) اعظم که بلاد انزن را بمن بخشید و خدایان امردیان که بمن مددکردند خوش
بخت بودند
بلاد (ساه سیکشی) را تصرف نمودم و راهیکه از امردی شروع میکند ساختم
آنوقت پادشاهان را جمع کردم و مکان نقوش (دتی) و تمام خدایان جهم و
صور خدایمان و خدای (خو) که مکان این مجسمه را خلقت کرد با تمام رسید
در حصار معبد قربانی انبوه خواهد شد اگر کسی معبد را بسازد ....
(دل بت) آباد باشد امید است که قانون من و اسم بخشش من مدام باشد
باعقابیکه تجاوز می کنند علنا لعنت میکنم مگر معبد را محترم داشته بمکان این خطوط
در این کوه خدایان با قربانی بیایند

جسره



(دوّم) راجع بـاشکفت سلمان

من تَخی جی کوتو امار دی پادشاه پسر خنی حکّام در میان رسایان ماموروا شتم
پیشمار را برای خدایان اَمَردِی منقور ساختم و این صورت بم بتی را تراشیدم و
تمام کردم و در این صفحه کوه خطوطها ساختم جهت مخبر پیشماز من بوضع و خوشحالی در
این بلد رسا مال (بر تیرا) خدای رسایان این صُور را نقر کردم امّا خدای مالن
را در این زمان نقش نکردم احداث راحت گاه او را در جای مخفی ساختم و کوه
عظیم مخبر خدای برتیرا را ملحق بلاد رسایان نمودم پیشماز معبد خدای برتی را
برتر از همه بنا نمودم
امید است عفو تمام گناهان به من مرحمت بشود و نیز امید است که قوانین مذهب
این بلد بتوسط من جاری بشود و بلاد و هیکل تو قوانین مذهبی دارد امید است
که بمن کمک نماید و نیز من کوه ... از خدای برتی استدعا نمودم برای
اینکه (شترُ و رو راگی) نجار عزیز خدای شمش را حفظ نماید این صُور را
ساختم (دِب کُربه) را بمعبد برتی فرستادم و صورت این خدای عظیم را
در معبد زیر زمین ساختم و هر گاه خدای برتی ببلاد رسا خواهد آمد......
رمُه تک) ...... تمام این چیزها ساخته شده .... صُور را (زمین رای)
حکاک باشی ...... و (راش برتی) آنها را در مکان خدایان در ماه....
نصب کرد و امید است که (کتوز) امار دی ..... بساز د راش برتی

صُور را بساز د آن زن امار دی موسومه با مازیرس جاده ها خواهد ساخت و
پیشکش خواهد کرد و (راگی پال ایلکو) هشتاد قلعه خواهد ساخت و تپی را که
صُور را نقره کرده چیزهای دیگر خواهد ساخت و (سین سادین به) ملزومات
این بلاد را خواهد آورد و (رباس) .... تقلید کرد و (زم بن) کمک کرد
و امید است که (بم بن) مطابق آنچه در اینجا نقر شده بانجام برساند صورت
آدم .... و خدای برتیرای امردی و خدای (دنبا) خدای را که ما و من اعلی
میدانیم ساخته خواهد شد و نیز صورت هر کس که کمک ساختن معبد نماید ساخته
خواهد شد ..... و پیشرفت شد و تپی را باشی صُور خدای شمش را برای من
ساخت امید است پیشکش بدهد و امید است که خدا معبدهای برتی که همه چیز
در آنجا مسکن نماید و قانون و عدم تجاوزات برقرار باشد تا این صُور باقی
است قلعجات بلاد ..... آباد بوده ..... آتش زدم .... خدای (کریسا)
و خدای دب تی خدایان بزرگ تا .....

ترجمه از کتاب دکتر وایسباخ در خطوط میخی شوشی

Sutr. A.

شوترُوک ناهونته هالودوس .. ناشوشیناک من Sutruk-Nahunte-
هتم پسر Halludus-Insusinak پادشاه با قدرت
انزان شوشونکا . هوبانونکنا معبد الوهیت کیریشا را در لیان مقابل آلتریش

بناکرد ومن اورا ازبن خراب کرده دوباره مجدداً ساختم وبه عنوان قدسیت اورا باالوهیت کیرریشا تقدیم نمودم .

Kut. A.

من کوتیر – ناهونته هستم Kutir Nahunte . پسر شوتروک ناهونته پادشاه باقدرت آزان شوشونکا . هوبانومنا Hubannumenos معبدالوهیت (خدا) کیرریشا را در (لیان) مقابل الترس ساخته ومن اورا ازبُن خراب کرده مجدداً اورا ایجاد کرده ساختم . ونام عیال من ناهونته – اوپیرنی Nahunte upirni واسم اولاد او وراو منقوش شد ومطابق میل او را العنوان قدسیت به خدای کیرریشا تقدیم کردم .

Kut. B.

من کوتیر – ناهونته هستم پسر شوتروک ناهونته محبوب باقدرت وعظمت انشوشیناک پادشاه باقدرت آزان شوشونکا معبد خدای لاگاماری را از بُن خراب کردم . من اورا مجدداً ایجاد وتعمیر . این عمارت بعنوان قدسیت بماند برای انشوشیناک ساخته شد این عمارت الی الابد بماند .

Ši. A

من شلهاک . انشوشیناک هستم پسر شوتروک ناهونته پادشاه باقدرت

آزان شوشونکا . معبد خدای کیرریشا را که درلیان پای تخت است هوبانومنا ساخته بود . من اورا ازبُن خراب کرده مجدداً دایر نموده ساختم واورا بافلز نجیب (طلا) پوشانده باسنگهای قیمتی مزین نمودم . وبرحسب میل خود او را العنوان قدسیت به خدای کیرریشا که درلیان درپای تخت حکمرانی میکند تقدیم کردم . این عمارت ابدی بماند

Še. B. (Ši E

من شلهاک – انشوشیناهستم پسر شوتروک ناهونته پادشاه باقدرت آزان شوشونکا هوبانوستا معبد خدای بزرک والوهیت کیرریشا را ساخت ومن اورا مجدداً ساختم واسامی عیال من ناهونته – اوپیر واولادهای مادر او منقوش گشت ومطابق میل خودمان اورا به خدای بزرک وبه الوهیت کیرریشا درلیان تقدیم کردیم

خون وکالات معمول بختیاری

هرگاه قتلی راخان بدیه مقرر دارد وشخص قاتل رابعد ازادای دیه که آنرا بزبان بختیاریان خون گویند ترتیب کالات بمیان میآید وآن ازاینقرار است کسان قاتل بقدر قوه اسباب تهیه مهمانی ازقبیل برنج وروغن وگوسفند وآرد برداشته بخانه ورثه مقتول میبرند درحوالی آنخانه بندی بگردن قاتل آویخته وشمشیری روی دودست گرفته یکی ازاقوامش سربند راکشیده بهمین حالت او رابخانه ورثه مقتول رسانیده یکی ازورثا برخواسته شمشیر را اخذ کرد

خلاصه سفرنامه لیارد انگلیسی ببختیاری در سنه ۱۸۴۱ میلادی مطابق ۱۲۵۸ هجری

میستر لیارد مینویسد که چهاردهم ماه اگست از بروجرد حرکت کرده بخرم آباد آمدم رفقای من گفتند بعد از این در لرستان باید خواهد گذشت زیرا که مردم وحشی آنجا مطیع امر شاه نیستند بمن گفتند اگر صلاح میدانی باصفهان برویم و از راه های جبال بختیاری بشوشتر برویم آخر خلاصه من مصمم شدم که از راه بزرگ لرستان بدشت خوزستان بروم صبح زود برخاسته با اسبهای معمول شروع برفتن شد این نقطه خیلی مغشوش بود رؤسا و خوانین مختارند که همسایگان خود را غارت نمایند و کسی از آنها بازخواست نمیکند مال و جان در امان نیست ایل لر از دور دیده میشد که برای غارت چادر زده بودند و تا حوالی اصفهان می تاختند من از کوه بزرگ لرستان شروع براه نمودم تمام سال آنجا برف است ما در قریه منزل نمودم خان آن قریه بعد از ساعتی با چند نفر لر که از غارت برگشته بودند آمدند اما خان مرد باکمالی بود با من تعارف زیاد کرده از لندن و قشون پادشاه انگلیس سئوالات نمود و از مقصود مسافرت من پرسش کرد بعد نهار مفصلی آورد و یک اسب و دو الاغ بما داد و ما خدا حافظی کرده براه افتادیم و شب را وارد قریه وربند شدیم که تمامش محفوف باشجار است و جای خوبیست صبح براه مشغول شدیم از صحرای کوچکی گذشته بدره ارامنه رسیدیم صاحب اسب و الاغ که همراه بود گفت من جرات نمیکنم دیگر با شما

پایم این راه که میروید بختیاریان مرا می کشند هرچه اصرار کردم قبول نکرد و اسب و الاغ خود را رها کرده گریخت

باری ما بما کیا بادوار وشدیم رئیس نجف خانست و از ما پذیرائی کامل نمود بعد از وداع شروع کردیم در تپه های پست و بلند بختیاری راه پیمودن مقصود بختیاری بروجرد است) طرف غروب وارد قلعه قدیمی که در بالای تپه واقع بود شدیم در نیوقت من یادم آمد قلعه های سخت گنت و مارونها که در اروپا برای جنگ و غارت همدیگر بنا نموده بودند و الان هم مخروبه آنها دیده میشود این بختیاریها هم یک عمری مثل بارونها بسر میبردند

خلاصه همینقدر که نزدیک شدیم آنقلعه را خراب و خرابی جمعیتی در آنجا ساکن دیدم قدری سر بالا رفته تا بقلعه رسیدم از نهار بند گذشته چند نفر لر مسلح دیدم با صورتهای وحشی آنجا نشسته بودند خان آنها از ما پذیرائی خوبی نمود بدون آنکه فرمان شاه را نشان او بدهم منزلی از برای ما معین نموده لازمه خدمت را بجای آورد

بختیاریها هرچند غیر متمدن میباشند اما اگر شخص غربی با آنها وارد شود نهایت محبت را مبذول میدارند خان بمن گفت شب را توجه مینمایم که خرجین ترکی ترا نبرند من اسلحه خود را حاضر گذاشته که اگر در شب حمله پیاده رند بتوانم دفع آنها را بکنم شب را بخوبی خوابیدم این جبال بختیاری که سخت تر از خود شناخت و گیتی

نمیتوانست برود من مجبور بودم پیاده بروم اما قوه این تحمل را نداشتم عزم را جزم
کردم که باصفهان مراجعت کرده بعد از صحت مزاج شروع بسفر خود نمایم چون در
ماه اگست بود و هوا گرم بود و من مجبور بودم که روز سفر نمایم خوراک من دوغ و
ماست و پنیر بود و گاهی هم میوه اینک ما در فریدن هستیم قسمت زیادی این ولایت
مال محمد تقی خانست شب را در قریه موسوم به قریه محمد تقی خان توقف نموده
یکصد و پنجاه خانوار رعیت داشت مردمان این قریه گرجی بودند که شاه عباس آنها را
از گرجستان آورده در فریدن جای داده بود علیهذا زبان و دین خود را ترک
کرده بودند این ده پر از اشجار و مردمانش متمول هستند زنهای آنها حجاب ندارند
و خوش چهره میباشند آب زیادی از کوه جاری و دره را مشروب مینمود خربزه
زیادی کاشته بودند و باصفهان و جاهای دیگر حمل مینمودند شب تاریک وارد
ادَون که محل ارامنه بود و طالب شدیم پذیرائی از ما نمودند و بسختی از آنها اطاق گرفتیم
فوراً مردم وحشی دور ما جمع شدند و از ما پرسیدند که از کجا آمده اید و بکجا میروید تمام
اهل ده از ورود ما اطلاع بهم رسانیده در بهاربند جمع شده که باطاق وارد شوند تنها
در با ما جمع و از سوراخ ما را نگران از کثرت جمعیت اطاق تاریک شد علی را گفتم
که شمشیر خود را کشیده دم در بایستد تا آنکه مردم ترسیده داخل اطاق نشوند از آنجا بار
بربسته براه افتادیم و بصحرائی رسیدیم با برآبادی ندارد کاروانسرائی دیده شد
که خانه مردم این قریه از اینجا و لرها فرار کرده اند برای ما هم راه پرخطر بود طرف عصر

وارد یکقریه

وارد یکقریه از بختیاریها شدیم که خوراک برای ما و دواب یافت نمیشد قلعه از دور پیدا
و من بطرف قلعه راندم از نحوست بخت آنجا هم خراب بود دیگر شخص گاوچرانی با دو گاو
آنجا بود این شخص از هیچ گونه خوردنی همراه نداشت که بما بدهد ولی نشانی داد که پای
آن کوه یک دهی است در آنجا هرچه بخواهید موجود است بجهت باران بزحمت نزدیک
قریه شدم صدای سگها را شنیدم قدری تسلی پیدا کرده تا رسیدم در خانه خان
چند نفر هم آتشی در آنجا افروخته و دور آتش نشسته بودند از قرار معلوم کفش دوز
بودند و باصفهان میرفتند روز بعد بدشت بزرگی که در خاک اصفهان بود رسیدیم
و از آنجا بقریه تیرون باغات زیادی داشت یک اطاق پاکیزه بجهت استراحت
پیدا نمودم در باغات خربزه های خوبی بود که در تمام ایران صیت این باغات از آبهای
زرده کوه بختیاری آب میخورند پس از آن از جلفا باصفهان وارد شده و بخدمت
منوچهر خان معتمدالدوله گرجی حکمران اصفهان رسیدم در آنوقت حکومت اصفهان
که بزرگترین حکومتها بوده بعهده او موکول بود مردم بختیاری و لرستانی که بشاه ایران
یاغی بودند از بیرحمی و خوف داشتند سیاسات شدیده مینمود

خلاصه معتمدالدوله مرا بسیار احترام نمود و وعده داد که یکی از صاحبمنصبان مخصوص
خود را همراه من بفرستد که آسوده بشوشتر وارد شوم در اینوقت شخصی بخدمت
معتمدالدوله رسید موسوم به شفیع خان بختیاری منوچهر خان گفت وی یکی از برادرهای
محمد تقی خان شریر و حکمران بختیاریهاست که باصفهان آمده من ترا با وی میسپارم روز بعد

بقرای نوغان

بمنزل شفیع خان رفتم برادرش علینقی خان نیز در آنجا منزل داشت درب دروازه
عمارت پر بود از جماعت بختیاری که جوانهای بلند قد و خوشگل بودند کلاه سفید
بسر میگذارند زلفهای حنائی براق از اطراف پریشان نموده غالباً هم یک لنگ دور
سر می پیچند یک سر او را بالای سر گره زده و سر دیگر را از پشت دوش خود آویزان
کرده لباس آنها بطرح ایرانیان ولی کلفت که از باران و سرما محافظت نماید یک
کلیجه نمد هم میپوشند که درازی او قدری از زانو پائین تر و آستین ها هم کوتاه کفش
آنها گیوه و جورابهای آنها پشمی است مختلف برنگ های گوناگون گویا زنانشان
میبافند یک شال کلفتی در کمر بسته که کیسه کمر و اسباب زیادی بآن نصب و آویزان مینمایند
من مفصلاً شرح لباس بختیاری را داده ام زیرا که برای رفتن بآن صفحات بلباس
آنها ملبس شدم خلاصه خیلی صدمه کشیدم تا آنها را رد نمودم و باطاق شفیع خان
داخل شدم چون این جماعت تا حال فرنگی ندیده بودند و مرا عیسوی مذهب میدانستند
خیلی اسباب تعجب آنها شد و بمن دائم نگاه میکردند ولی نمیدانستند که چه نوع رفتار نمایند
و مرا درب دروازه معطل نگاهداشتند

شفیع خان پس از آنکه از ورود من اطلاع یافت خیلی مهربانی نمود و برادرش علینقی
خان معرفی مرا نمود مشارالیه در روی خرسکی نشسته بر رختخوابی تکیه داده بود در
پیش او یک سینی شیرینی بود و در یکدست پیاله کوچک چینی فغفوری داشت و گاه گاه
عرق میخورد و در دست دیگر یک غلیان که مثل ابرهای آسمان غرّان و از دهن او

دخان بیرو

دخان بیرون میآمد و شخصی در آنجا نشسته بود تار میزد و یک پسر کوچک هم مشغول
خواندن اشعار حافظ و دیگر شعرا بود
علینقی خان بدون شال کمر و تکمه های باز و سر تراشیده با یک کلاه سه گوشه با چهار
پنج رفیق که نزد او حاضر بودند مشغول تعیش بود
من در نیوقت تماشای یک ملائی مینمودم که در گوشه اطاق مشغول عبادت و خواندن
قران و نماز بود و میگفت یا الله یا الله یا الله یا علی یا علی و لعنت رفقای خود نمود
علینقی خان برادر دوم محمد تقی خان بود و طایفه کوه نشین ریاستش با او بود در نیوقت حاکم
طهران بود که گرو دولت باشد زیرا که محمد تقی خان را یاغی دولت شمرده و از کارهای
او شکایت داشتند برادرش را بطهران میبردند که محمد تقی خان دیگر مخالفت نکند
شفیع خان تا اصفهان بطور رفیق با بلدی همراه او آمده او قدی کوتاه و جسمی ضخیم داشت
قریب چهل سال از عمرش گذشته بود و بسیار عاقل بود شفیع خان نزدیک معرفی الیه
دو زانو نشسته بود و خبر مرا در گوش او گفت همینقدر که فهمید من از مردم انگلیس
هستم بی اندازه با من تعارف نمود و معذرت خواست از اینکه اذن جلوس نداده
بود و فوراً مرا نزد خود برده شراب شیراز و شیرینی بمن داده قبول کرده نوشیدم و
با هم رفیق شدیم بتوسط مجلس شراب رشته الفت و اتحاد فیمابین محکم شد و خیلی مایل بودم
که کاغذ سفارشی برای محمد تقی خان برادر بزرگش گرفته تا آسوده در بختیاری سیاحت
نمایم مشغول صحبت بودیم که فراشان طویل القامه وارد اطاق شدند بساط شراب

و شیرینی را

وشیرینی برداشته شد مجموعه های مملو از پلو و دیگر مطبوخات را گستردند مهمانان جمع
شده بنهار خوردن پرداختند و بمن نیز تعارف بسیار نمودند چون عیسوی مذهب
بودم یک مجموعه علیحده از برای من حاضر داشتند من نهایت رضایت را حاصل
کرده از اینکه هم غذا نباشیم زیراکه انگشتهای ناتمیز خود را داخل مأکولات مینمودند
بعد از صرف نهار غلیان معمول را آورده خان مشغول کشیدن شد پس از آن درباب
سفر من در کوههای بختیاری مشغول صحبت کردید چون سابقاً بطهران رفته بود از
آداب مردم اروپا اطلاع داشت

بختیاریان خیال میکردند که سیاحت من در بختیاری سه جهت دارد اول اینکه جاسوس
میباشم دوم آمده ام ولایت ایشانرا طلسم کنم که در وقت جنگ شکست بخورند سوم
آمده ام خزائن و دفائنی که در زیر زمین آن اراضی نهفته است درآورم من در ضمن صحبت
خیال خانرا از امتحان بیهوده آسوده نمودم خیلی تأسف خورد که خودش در ولایت
نیست که با من مساعدت نماید ولی وعده داد که یک سفارش نامه برادرش بنویسد و
گفت بزودی شفیع خان بعد از اندک زمانی میرود بقلعه تل که مقر حکومت محمد تقی خان است
بهتر است شما با او بروید منهم با کمال امتنان و رضایت قبول نمودم

در اینموقع انگلیسها و ایرانیان با هم جنگ داشتند سفر کردن در این هنگام برای من
مشکل بود چه مردم مرا جاسوس می پنداشتند با وجود این من حاضر بودم که در تمام ایران سیاحت نمایم
هرچند شفیع خان بمن وعده داده بود که بزودی از اصفهان بطرف لرستان حرکت میکند

ولی چند روزی که گذشت خبری از حرکتش نرسید من هر روزه بمنزل او که در یک کاروانسرا
بود میرفتم چونکه علیقلی خان بطهران رفته او در کاروانسرا منزل داشت و مشغول کشیدن غلیان
و تماشای اسبهای خود بود و برای مسافرت هر روز عذری ناموجه میتراشید یکروز میگفت
طایفهٔ از دزدان راه را مسدود کرده اند یکروز میگفت بعضی اسبابهای خود را میخواهم
بفروشم از جهت خرجی راه یکروز میگفت آن ملا که باید همراه بیاید بقرآن نگاه کرده میگوید
خوب نیست و میمنت ندارد سفر کردن یکروز میگفت که معتمد الدوله میخواهد یکنفر مأمور بفرستد
از جهت جمع کردن مالیات من باید صبر کرده با او بروم خلاصه از این عذرها همه روزه میآورد
پنج هفته همینطور مرا در اصفهان معطل نمود ولی خیلی در اینمدت خوش گذشت

در اینمدت من شروع بخواندن فارسی نموده در حرف زدن فارسی تسلط پیدا نمودم
در بعضی مساجد که عیسویها ممنوع نبودند من رفته تماشا نمودم سایر عمارات اصفهانرا سیر
نمودم یکنفر لر کوهی وحشی در اصفهان منزل اختیار کرده صوفی شده بود با کمال
استراحت عمر میگذرانید چون رفیق شفیع خان بود من با او آشنا شدم چند دفعه مرا
بنهار و شام دعوت کرد سفره را در اندرون می چیدند دخترهای خوشگل در آنجا مشغول
رقص بودند لباسهای ابریشمی پوشیده سینه ها را باز کرده که بدن خودشانرا بمردم بنمایند
زلفهای قشنگ از هر طرف پریشان نموده کف دستها و کف پاها را با حنا رنگ
کرده ابروهای خود را مشکی و بهم وصل نموده با اینکه چشمهاشان درشت و سیاه بود
باز هم با سرمه سیاه تر مینمودند بسیار خوب میرقصیدند گویا مشق جیمناستیک نموده بودند

بطوری از پشت سر کج میشدند که سر آنها با پاشنه پا می چسبید زنها مشغول نواختن تار و طنبور و مردها نیز مشغول تماشا و عیش بودند تا مست شده در روی غالی بخواب میرفتند صبح بیدار شده بمنزل خود معاودت میکردند

حاضر

در بیست و دوم سپتامبر شفیع خان فرستاد که تمام تدارک راه آماده است از برای حرکت بلا استخاره بقران کرده خیلی خوبست امروز از جهت جبال لرستان سفر کردن بهترین روزی است و بواسطه گرمی هوا من در شب خیال سفر دارم و وعده کرد که در هفت دست طرف غروب حاضر شویم که از آنجا باتفاق حرکت نمائیم منهم تهیه سفر خود را دیده در وقت مزبور در هفت دست حاضر شدم شفیع خان و رفقا بارها را انداخته خیال توقف دارند و خود شفیع خان در زیر درختی روی غالی نشسته و مشغول کشیدن غلیانست و سایرین هم حیوانها را بسته مشغول توجه آنها هستند و زنها که همسفر ما بودند چادرهای خود را پیچیده روی بارها نشسته مشغول صحبت میباشند شفیع خان بنا کرد عذرهای ناموجه شمردن از برای تعویق سفر و تقصیر را بگردن یکی از صاحبمنصبان معتمد گذاشت و گفت این صاحبمنصب محصل وصول مالیات است و باید همسفر ما باشد و هنوز نرسیده و وعده کرده شب بیاید اگر آمد فبها اگر نیامد صبح زود پیش از آفتاب میرویم

ناچار اسب خود را بسته و غالی خود را گستردم ستاره ها میدرخشید اشجار جنگل مانند خیابانها قطار در قطار برای تماشای خوبست آتش که مسافرین روشن کرده شعله اش بسر و صورت حاضرین افتاده بود صحبت کاروان و ناقوس قاطران تماشای غریبی داشت

شب سرد بو

شب سرد بود و بالاپوش خود را بخود محکم پیچیده بخواب رفتم صبح از صدای مکاریها که مشغول بار کردن بودند بیدار شدم شاطرباشی هم آمده بود و بارها را بار کرده زنها و بچه ها را بالای بارها نشانیده بود

منهم اسب خود را زین کرده با آنها براه افتادم شفیع خان از طایفه سوهونی بود که قبیله بزرگی از چهار لنگ بختیاری است مرد بلند قامت خوشگل با وقاری است زن خوش رویی وقتیکه باصفهان آمده بود فقط کلاه خود را عوض کرده و کلاه پوستی بسر نهاده تا محترم باشد دو زن از زنهای علیقلی خان که همراه خود بطهران برده بود حال با کنیزان بولایت خودشان میبرد ابتدا زنها روی خود را میپوشانیدند اما بزودی با ایشان آشنا شده روپوش برداشتند و در راه مشغول صحبت شدیم هر دو در نهایت وجاهت بودند یکی از آنها دختری پنج ساله داشت که خیلی قشنگ بود و باین انس گرفته هر روز وقت سواری با خبر میآمد و جلو زین اسب من می نشست و در همین راه مرا از صحبتهای قشنگ خود محظوظ مینمود و هنگامیکه در منزل پیاده میشد نزد من آمده با ساعت و قطب نما بازی میکرد مادرش مهره هائی که از اصفهان گرفته بود او را زینت داده و حلقه های طلا و نقره در دست و پا داشت موسوم به بی بی بابا بود

شاطرباشی یکی از اشخاص بیکاره عیاری است از هر دانش محروم و متکبر و از خود راضی حقیقة در ایران از این نوع اشخاص بسیار است سوار یک قاطر قوی هیکل و مشغول کشیدن غلیان بود و نوکرش نیز سوار قاطر و غلیان را در دست داشت شش نفر نوکر همراه دارد شفیع خان بمن گفته بود که اگر لباسی غیر از لری بپوشی برای تو خطر دارد منهم لباس لری پوشیده

بودم از دیگران

بودم از آنجا که در بختیاری تاکنون فرنگی نیامده بود من باید همواره تفنگ و طپانچه خود را
حاضر داشته باشم مبادا حمله نمایند هنگام حرکت از اصفهان بیست تومان اشرفی
از صرافان گرفتم و در جوف کمربند خود پنهان داشتم رفقا با من گفته بودند که در بختیاری
پول لازم نداری تمام مخارج شما را مجاناً میدهند زیرا که مهمان آنها هستید اگر بخواهید
قیمت نان وغیره را بآنها بدهید قبول نمیکنند و خیلی دلخور میشوند

معهذا من لازم دانستم که این مبلغ قلیل را همراه خود نگه که در ضیق وقت بکار آید شفیع خان بوددارم
مرا بدست یکنفر از خونکاران سپرد که محافظت من و اسب مرا نماید

خونکار جوانی وحشی بود هرچه من داشتم در خورجین کوچکی که از قالی ایرانی بافته بودند
گذارده و بر ترک اسب من بود یک پیراهن و یک چکش با چند دانه میخ که اسب خود را
نعل کنم و دو کتاب نقشه و یک پتو و دواهای لازمه در آن خورجین بود یک قالی هم همراه
داشتم شفیع خان گفت قالی را بر روی قاطری بگذارند اهل این قافله بعضی پیاده و
بعضی سواره بودند تمام قافله پنجاه نفر بود چون الاغهای لاغر همراه بود ناچار بکندی بهمت
میرفتیم مکاری الاغها را بضرب چوب میراند گاهی بصاحبان الاغ فحشهای بد و هرزه
میداد و در حقیقت بخود فحش میداد مرا نهایت حیرت دست میداد

خلاصه از باغات اصفهان خارج شده براه بزرگی افتادیم که بطرف شیراز میرفت و تمام
اراضی بایر و راه پر از سنگ بود شفیع خان بواسطه اینکه چندی قبل با یکی از مردم طایفه
خود دشمنی پیدا کرده و باهم خونی بودند گفت شاید آنها از سفر من اطلاع پیدا کرده راه را

مسدود نمایند

مسدود نمایند و یک جنگ مفصلی روی بدهد باین واسطه از طرف قبیله میرویم که دشمنان
آگاه نشوند و ما بمنزل امین برویم

مرا در این وقت خیال بسر رسید که آیا هیچ اروپائی باین صفحات رفته که نوشتجات
قدیمه را روی سنگ خوانده باشد بهمین خیالات و آرزوها منزل طی نمودیم

شفیع خان نهایت یکرنگی و همراهی را با من دارد زیرا که در اصفهان بعضی خدمات کوچک
باو نموده بودم و منتظر مکافات بودم شفیع خان مدتی در فوج ایران که مشاقش اروپائی
بود مشق کرده قدری از قوانین اروپا را آموخته بود نسبت بسایر ایرانیان با تربیت
تر است همراهان غیر متمدن او در اینسفر با من رفیق و مهربان بودند منهم نهایت گرمی را
با ایشان داشتم بختیاریها بخونریزی شهره بودند این اسم و شهرت ترسانند بلکه لرزاننده
بودند رعایا و اهل دهات ساکنین آن نواحی بمن گفته بودند که چرا خود را بایشان تسلیم
کرده و بولایت آنها میروی رفتن سهل است برگشتن مشکل است ولی من از بخت خود امیدوار
بودم که اینسفر را بخوبی باخر رسانم و از رفتار و کردار خود نیز مطمئن بودم که خبط
نخواهم کرد و من از حالا شروع کردم که از قاعده و رسوم اینطایفه آگاه شوم و همیشه احتیاط
داشتم که صحبت مذهبی بمیان نیاید بلکه هر وقت صحبت دین و آئین خود را میکردند منهم
تصدیق مینمودم که شما حق دارید و خیلی سعی کردم که طرزی رفتار کنم که آنها مرا جاسوس
نپندارند و محض محکمی کار ابداً قبل از نهار روزنامه نمی نوشتم و وقتیکه از آنها دور میشدم
بکار خود میپرداختم در وقت غذا خوردن احتیاط کامل نمودم که دست من بظروف آنها نرسد

بطور دیگر

و بطور دلگرمی با آنها صحبت های متفرقه و از ولایت آنها مینمودم که با من مهربان شوند
شفیع خان نسبت بهم شهریهای خود عاقل و با تربیت تر بود و بواسطه مراوده اش با صفهان
و طهران هر وقت سؤال از او مینمودم بکمال خوبی جواب میداد بدون اینکه از سؤال کن
خستگی شود و همچنین از نقشه کشیدن و با پرگار کار کردن تعجب میکرد و من نیز مقصود خود را
با آنها گفته بودم که فقط قصد سیاحت دارم شفیع خان در نوشتن و خواندن مهارت
تامی داشت از اشعار شاهنامه و اشعار شعرای قدیم ایران زیاد از حفظ داشت
ما و امیکه اشعار او را با هم میخواندیم بسی محظوظ میشد من نمیتوانستم بتوسط فرمان شاه یا
با کاغذ معتمد الدوله موجب مرحمت محمد تقی خان رئیس بختیاریها بشوم زیرا که چندان از
شاه اطاعت نداشتند

خلاصه شب را در کاروانسرای معیار توقف نمودیم کیسه پول شفیع خان در اصفهان
خالی شده بود بلکه قدری اسباب هم برای مخارج گرو گذاشته لهذا دیناری نداشت
که نان خورش برای ما بخرد همه نان خشک شده میخوردند منهم محض رفاقت با آنها
همراهی مینمودم ولی چند خوشه انگور مرغوب بشام خود افزودم و نخواستم از کمربند خود
پول در آورم که همه به خنند شاطرباشی نتوانست بنان خشک قناعت کند شلاق
خود را برداشته روانه ده شد بزور شلاق شام خوبی خورد شب بعد هم بنان خشک
ساختیم و از آنجا سوار شده بقریه باباخان رسیدیم

شاطرباشی گوسفند بزرگی از مردم ده گرفته قرار شد از گوشت او غذای کاملی بخورند

اکنون از خط راه شیراز بیرون آمده عازم بطرف کوههای بختیاری میباشیم شب دیگر
رسیدیم در (کوری) که ده کوچکیست و دیوارهای گلی دارد و شب را مشغول کشیک
بودیم چه ممکن است دزدها نصف شب حمله بیاورند یکمرتبه صدای خوفناکی بلند شد معلوم
شد چند سوار رو بده میآیند شفیع خان زنها را در طویله پنهان کرد و با همراهان خود مسلح
شده که با دشمن جنگ کند هنگامه غریبی بود از صدای ایشان و تفنگ بعد از چند دقیقه
سواران راه خود گرفتند و ما برگشتیم و غذا خوردیم

اهل ده گفتند یک عده از مردم بختیاری هستند که دشمن شفیع خان میباشند و در
همین نواحی اقامت دارند و احتمال دارد و قافله را غارت نمایند و از کوهی که بآن نزدیک
باید عبور نمائیم آنوقت بما خیلی نزدیک خواهند بود و ما بایست خوب قافله را با احتیاط
از قطا ببریم و روز راه رفتیم کدخدای قریه یک سوار تفنگدار بطور بلدی همراه ما
فرستاد و یک قافله بزرگ الاغ دار در اینجا توقف داشتند و منتظر بودند که با یک
قافله بزرگ مسلح دیگر این راه پرخطر را طی نمایند خلاصه با ما همسفر شدند اینوقت قافله
ما بسیار بزرگ شد سی و پنج نفر سوار مسلح داریم و بیست نفر پیاده تفنگچی شاطرباشی
با قدری از این سوارها جلو میرفت شفیع خان با سوارهای خودش عقب قافله میآمد
همواره چند نفر سوار بطور جاسوس باطراف میفرستادند تا معلوم شود دشمن
کجاست و از چه نقطه حمله میآورد خبر بشفیع خان میدادند دشمن ها هم از دور نمایان بودند
و بهمدیگر تیر میانداختند خوشبختانه راه اینکوه از کمال سختی جنگ نشد

پس از آن رسیدیم بسرازیری که میرود بقریه سمیرون که زیر پای ماست طرف
جنوب این صحرا جبال علف خیزی دارد که اغلب بختیاریان در آنجا مسکن دارند تا بالای
کوه همه خیمه زده و از قله اینکوه برف است از دره سراب و درختی که درخت گردوی فراوان
داشت گذشتیم رسیدیم بقریه میربوره که اوائل شهر بوده و دارای هزار خانوار است حال
سیصد خانوار بیشتر ندارد خانه ها که از سنگ ساخته بودند عنقریب تمام خراب خواهد شد
ما در یک کاروانسرای بدی منزل نمودیم از قرار سابق نان خشک خوردیم

رفقای ما خیلی مایلند که زودتر بولایت خود برسند روز بعد از یک کوه سختی که سواره
ممکن نشد بگذریم مجبوراً پیاده شده از آن کوه گذشتیم بدشتی که موسوم به فلات (فلارد)
بود رسیدیم خانه هاشان کپر و از نی ساخته بودند در یک جائی مال دورکی ها بود یکی از
طوائف هفت لنگ که در زمستان اینجا بسر میبرند و در تابستان با گله و رمه خود در کوهها
برای علف چرانی میرفتند و در فصل پائیز بمکان مزبور معاودت مینمودند اکنون در
دشت اقامت دارند شفیع خان و کسانش از دیدن الوار مشعوف شدند نزدیک
که رسیدیم رئیس آن طایفه باستقبال ما آمده ما را بشام دعوت کرد آنگاه غالی خود را
در لب جوی زیر درختان بگسترانید و ما نشستیم هنگام غروب مجموعه های پر از پلو ممتاز
آوردند بعد از صرف شام شفیع خان با رؤسای آنها صحبت از ولایات خود گذاشتند
از قبیل جنگها و غارتها و کشته شدن بعضی رفقایش که در غیاب او واقع شده بود
لیارد مینویسد که موگوئی و جانکی در تحت اطاعت محمد تقی خان بودند اشتباه کرده

باهم جزو

هیچوقت دورکی در تحت اطاعت محمد تقی خان نبوده تمام این طوائف که در این کوهها میباشند
در تحت اطاعت محمد تقی خان میباشند و همه وقت در گفتگو و مرافعه خون کالات را
دارند و در وقت جنگ بدون درنگ یکدیگر را میکشند و رسم این ایل جنگ کردن و
آدم کشتن است که کشتن انسان با گوسفندی تفاوت چندان ندارد اینکوهها تماماً جنگل
از اشجار بلوط و بوته های دیگر که بختیاریها درخت گز مینامیدند و آن اشجار بسیار قیمت
دارد زیرا که ثمرش گزانگبین است

از آنجا گذشته ظهر وارد قریه چلگه شدیم در آنجا درخت مو و زراعت گندم نمایانست
اهل آنجا از پیر و جوان دور من جمع شده تماشا مینمودند و متصل فریاد میکردند و عارض
بودند که دشمن بر سر ما ریخته گله و رمه ما را تمام برده است شفیع خان از استماع این فغان
چند نفر سوار بتعاقب دزدان فرستاد قدری از گله را پس آورده و یکنفر را هم دستگیر
نمودند و بدست شفیع خان سپردند

آنگاه نهار که عسل و انگور بود صرف شد پس براه افتادیم و دستهای دزد را از عقب
بسته از جلو ما میبردند دزد را مادر پیری بود از عقب با سر و سینه زنان و شیون کنان
میآمد و التماس میکرد پسرش را مرخص نمایند و از زنان بختیاری امداد میخواست چون
دید ثمری ندارد گفت توقع دارم دستهای او را باز نمائید تا من برگردم در پی چند
الاغ و گاو دیدم که مشغول چرا بودند اینها را هم از اهل چلگه دزدیده بودند چون چشم
شفیع خان بآن حیوانها افتاد با سواران تاخت کرده حیوانها را جلو انداخته متصل بقافله

نمودند

نمودند حال قافله زیاد و شلوغ است و از یکدهنه آب که خیلی تنگ است باید بتعجیل
عبور نمائیم که مبادا کسی با حمله نماید غفلةً صدای تفنگ آمد که جا میانداختند و سوار بطرف
آنها حمله کرد و آنها را ترسانید بخیر از این تفنگچی ها از قلعه لردکان بودند امروز ما وارد
قلعه لردکان شدیم صاحب این قریه یک خان بختیاری است موسوم بعلی کدا خان ملبس به
لباس قشنگ با جمعی از نوکرهای خود باستقبال ما آمده و با شفیع خان اظهار محبت
نمود تمام در لب جوئی زیر درخت نشستیم اینوع انکه که در دهات ممالک ایران رسم است
اینست که هنگام که ما آنجا استراحت نمائیم تمام اطراف کوه است و آن قلعه در همان جنگل
واقع است منظر با صفائی برای نقشه برداشتن دارد بخصوص شکل این الوار که دور ما جمع
شده اند این خان که ما امروز مهمان او میباشیم از قرار معلوم خیلی خوش ضیافت است
تعریف او را در بین راه از همسفران خود شنیده ام دو ساعت بعد از غروب فراشان
با مجموعه نمایان شدند که آن مجموعه ها مملو از پلو ممتاز و گوشت سرخ کرده و جوجه و خربزه
و انگور و شربت وغیره بودند این مهمانی خیلی بمن لذت داد و این اول دفعه بود که من
مهمان خان لر شدم این مهماندار نسبت بخوانین شهرهای ایران خیلی نجیب تر بنظرم آمد
گویا بر همه ترجیح دارد

آن دزد را در قلعه حبس کرده بودند از کثرت بی احتیاطی شب فرار کرد

بجهت خستگی مالها یکروز هم در لردکان توقف نمودیم همینقدر که مردم فهمیدند که من فرنگی
هستم دور مرا گرفتند بخیال اینکه هر فرنگی حکیم است اغلب تب لرز داشتند زنها و دخترها

لا/۱۶

از من دوا میخواستند خان مرا باندرون طلبید و خیلی مهربانی کرد زنها از من رو می
گرفتند و دعا از من میخواستند که مرد و شوهرشان عزیز باشند برخی دعا و دوا برای
آبستن شدن میخواستند سینیهای میوه و شیرینی از برای من آوردند در این مجلس
سکوت عمومی بود هر جا که من میرفتم جمعی بتماشای من میآمدند چه تا حال فرنگی ندیده
بودند همه با من محبت نمودند و خیلی مشکل بود که من جائی بروم و همراهان با من نیایند شاید
وقتی فرصت کرده که آب اسروی پیدا کرده خود را شستشو نمائیم زیرا که از اصفهان
تا اینجا لباس عوض نکرده و در آب نرفته بودم

قلعه لردکان در یک جنگل واقع است شفیع خان از تاریخ ولایت و کوهسار خودشان
صحبت میداشت و گفت اینجا اول شهر و پای تخت لر بزرگ بوده الحال طوائف اینجا را
مسکن نموده و تمام در تحت فرمان محمد تقی خان هستند

نزدیک قلعه یک تپه مصنوعی میباشد احتمال دارد عمارات عالیه اینجا بوده قلعه لردکان
مربع بود و بالای برجها و سر دروازه ها کله شکارها که شاخ بزرگ داشت نصب
کرده بودند اینجا از جهت جنگ بختیاریها خیلی جای محکمی است این خان هم وقت
جنگ میتواند سوار و پیاده تفنگچی حاضر نماید

علی کدا خان یکجلد کتاب نظامی خطی که فتحعلیشاه بپدر او داده بود در مجلس آورده بصدای
بلند از حالات خسرو و شیرین خواندن گرفت الوار هم تکیه به تفنگهای خود داده استماع
نموده تحسین میکردند و بطرز وحشیانه تعریف و توصیف از این عشاق و رشادت خسرو پرویز نمودند

رود بنصر بگ

روز بعد باتفاق میزبان روانه شدیم این خان فقط رئیس یکطایفه کوچکی بود و با پنجاه
نفر سوار همراه ما آمد که همه تفنگهای خوب و مالهای قشنگ داشتند سفر امروز خیلی
خوش است اهل قافله زیاد شده بعد از چهار ساعت راه طی نمودن به بوگر رسیدیم که
درمیان دره واقع شده وجوی آبی جاریست که از میان این دره رد میشود و من خیلی
متحیر شدم و آن کوه باغ و میوه و اشجار بلوط دارد سیاه چادرها و کپرها در اطراف و دامنه
کوه زیاد بود و از آنجاها سوار میآمد و بما برای همراهی ملحق میشد

طولی نکشید که وارد ایل حسین آقا برادر علی کدا خان شدیم او با زن و اطفال خود در سیاه
چادرها زندگی میکرد و نوکرها هم در کپرها او هم مثل برادرش خوب پذیرائی کرد ما هنوز
از جبال خوزستان و اصفهان بالا نرفته ایم و از این منزل اول کوههای بزرگ و جنگلهای
بلوط است شروع کرد و بالا رفتن این راه مناسب و خوب نیست از جهت بز و پازن نه از
برای اسب و قاطر بیچاره حیوانات که پاهایشان می لغزید و پرت میشدند با زحمت زیاد
روی این سنگها که از شیشه صاف تر بود عبور مینمودیم یکدفعه پای من لغزیده سی پا
پرت شدم ولی خوشبختانه بچند درخت گیر کرده آدمهای شفیع خان اسب را گرفته
بالا آورده عیبی نکرد فقط چند جای بدن او را سنگ بریده بود و تمام راه از خون پای
حیوانات قرمز شده زنها در جامه های ضخیم با مداد این الوار میآمدند

این راه که شفیع خان پیش گرفته راه قافله نیست خلاصه بفراز کوهی رسیدیم جای
با صفائی بود از اینجا کوه های پربرف قشنگی نمایانست از آنجا بزیر آمده هرچند راه

پرصدمه بود اما از انطرف کوه راحت تر بود در فرود گله خرسی دیدیم اینولایت شکار
کوهی زیاد دارد همه وقت فوج پازن و قوچ و میش دیده میشود و کبکهای پاسرخ نیز بسیار است
از کبکهای اروپا بزرگتر میباشد دراج که گوشت لذیذ دارد در کنار رودخانه زیاد دیده
میشود امروز از یک کوه سنگی بالا رفتیم قدری از کوه دیروز بهتر بود تا رسیدیم به
دره بورس شاید آب بخرسان باشد که از اینجا یک قسمت از آب کارون میرود و مشهور است
بآب بورس چون آب زیاد شده بود زیاد صدمه کشیدیم ما الاغها را رد نمودیم خورجین رخت
من هم ترشد آنطرف رودخانه چند نفر رعیت مشغول جو چیدن بودند آنها قدری کاه
بجهت حیوانات ما آوردند اما برای خوراک نان خالی هم پیدا نشد ناچار بدون شام خوابیدیم
صبح که بیدار شدیم دیدیم بعضی رفقا عقب کفش و بعضی در تجسس کلاه بودند عبای شفیع خان هم
مفقود بود تمام قافله مگر یکنفر چیزشان گم شده بود آنمرد که بمالهای ما کاه میداد امروز
پیدا نیست بعد از فحش زیاد به دزدها ساکت شدیم چه فایده نداشت شفیع خان قسم خورد
اگر دزدها پیدا شوند سیاست میکنم اینها از طایفه دنیارانی بودند که مشهور بدزدی میباشند
بعد از طی کردن راه کوه پردرختی به ایلی رسیدیم که رئیس آنها با نوکرهای خود مثل سایر بختیاریان
در کپرها زندگی میکردند و در انطرف رود مشغول ساختن قلعه بودند بتوسط مشک از آب
عبور کرده مشغول بنائی بودند دو برج و حصار قلعه را محکم ساخته و تمام شده بود آنجا را
کسوک مینامند زنهای آنها بدون روبند در بین چادرها نشسته مشغول بافتن قالی خوش رنگ بودند
شفیع خان از رئیس دزدان گله کرد که دیشب طایفه شما ما را غارت کردند وعده داد که

آنچه برده اند گرفته مسترد دارد و نهار مفصلی هم آورد که تلافی روزه دیروز بشود آنگاه به راه
پرداختیم از راه تنگ و سخت که رودخانه کارون هم زیر واقع شده راه بقدری تنگ
و بد بود که بتصور در نمی آمد اگر حیوانی می افتاد مسافت زیادی پرت میشد و برودخانه می افتاد
خلاصه شب را در ایل ونیارانی که به بجوش موسوم بود توقف نمودیم صبح که بیدار شدم
دیدم پتوی من نیست بود و دزدیده اند این پتو از تمام اسباب برای من لازمتر بود و تأسف
خوردم روزها هوا خوبست ولی شبها سرد است چه امروز سوم ماه اکتبر است من شبها
باین درد مبتلا بودم رفقای من نیز هر یک چیزی مفقود داشتند

تمام اهل قافله فحش های آبدار درشتی که در اروپا شنیده نشده بپدر و مادر دزدها میدادند
از اینجا گذشته طی راه کوه سختی که از اشجار جنگلی پر بود و گلهای کوهی خیلی داشت نمودیم
در اینجا دو راهست که میرود به قلعه تل مقر حکومت محمد تقی خان یک راه هم از مجرای
رودخانه کارون میرفت بمال امیر و راه دیگر از خط مستقیم از کوه میرفت به قلعه تل آن
راه اولی از طرف مال امیر خوب بود ولی میگفت چهار روز طول دارد تا وارد قلعه تل
بشویم این راه کوه نزدیکتر بود یعنی دو روزه میرسیدیم بمال امیر لیکن شفیع خان گفت
که این راه خیلی سخت است بلکه بدتر از این راه ها که آمده ایم و همینطور هم بود تا رسیدیم
به یک دهی که موسوم بود به شیخون و محوطه او درخت انار داشت ولی ساکنین آنجا اشجار را
ضایع کرده انارها را چیده بودند ریش سفید ده با شفیع خان اظهار یگرنگی و دوستی نمود و باهم
معانقه نمودند معلوم شد نوکر محترم محمد تقی خانست چون ما شب را نخواستیم بمانیم گوسفند

پخته با قدری

پخته با قدری ماست و عسل برای ما آورد و یک گوسفند و مقداری برنج هم همراه ما نمود دوباره
افتادیم براه راه ناهموار و سخت بود و آمدیم بولایت مان گشت در جای بلندی منزل داریم هوا
خیلی سرد است من بواسطه نبودن پتو خیلی صدمه خوردم تمام شب را لرزیدم از آنجا نیز گذشته
که سر بالای سختی بود ولی خیلی با صفا از اینجا مال امیر پیدا شد
شفیع خان گفت از آن حجاریها که شما میل بتماشای آنها دارید در مال امیر بسیار است این خبر
منتهای فرح روی داد زیرا که آرزوی من همین بود

خلاصه یک راه سرازیری طی نموده انسان و حیوان زیادی نمایان شد از کثرت ازدحام
چنان مینمود که روی هم افتاده اند از یکجوئی که فعلاً خشک است گذشته راه زیادی طی کرده
نزدیک قلعه تل رسیدیم که در بالای تپه واقع است امروز آخر سفر منست جمعیتی از زن و مرد
باستقبال اقوامشان که مدتی غایب بودند آمدند و گفتند امنای دولت همه وقت
دست تعدی و ظلم درباره رعایا بکار میبرند بخصوص در حق الوار که اخلاصی بدولت ندارند
یکنفر پسر جوان سوار یک اسب ممتاز بهر طرف تاخت میکرد و یکقوش در دست داشت
و تازیهای شکاری عقب او بودند سوار زیادی هم دیده شد ما بقی سوار در عقب محمد تقی خان
بودند که برای شغلی بقلعه کوهی رفته بودند

شفیع خان و من قافله را در پای تپه گذاشته خود بقلعه تل رفتیم بمحض اینکه نزدیک دروازه
شدیم دو برادر کوچک محمد تقی خان با بعضی از ریش سفیدان که روی سکو نشسته بودند
باستقبال آمدند آنها با هم معانقه نمودند چون شفیع خان معرفی مرا کرد احوال پرسی نموده

و مرا دعوت

ومرا دعوت بداخل قلعه نمودند من باطاقی که سردروازه ساخته بودند والوار لامردان
میکویند ورود کردم چند نفر آنجا منزل داشتند اما کوشه اطاق خالی بود در آنجا قالی خود را
کسترانیده نشستم یکی از آن مهمانها سید بلند قد شوشتری بود که ریشش بکمرش میرسید
واورا باسم طبابت برای پسر محمد تقی خان آورده بودند که مدتی مبتلا به تب بود دیکی دیکر
قصیر القامه بود و در اصفهان مسکن داشت او نیز بطبابت معروف بود کلاه پوست
درازی برسر و شال کرمانی بدور کمر داشت و یک کارد هم بکمر زده که معمول اصفهانیهاست
کفش ساغری بز در پا نموده و نیز یکنفر شوشتری فقط برای دیدن محمد تقی خان آمده از جمله
میهمانان بود و همواره مشغول قرائت قرآن بود و یکنفر کدخدای یکی از دهات که از طوایف
بختیاری است وبجهت مهمی آمده با من آشنا شد

وقتی که شام و نهار میآوردند همه جمع شده با هم غذا میخوردند چون من عیسوی بودم مرا نجس
میدانستند مجموعه مرا علیحده میآوردند بهر ظرفی که دست میزدم آنها از آن نمیخوردند
سه نفر برادران محمد تقی خان موسوم بودند به آخان بابا آکریم آکلب علی (آ) در زبان لری
بمعنی خانست (آ) مخفف آقاست و در بختیاری معمول است برادر بزرک را خان و سایر را
(آ) میکویند همچنین پدر را خان و فرزندانش را آ مینامند)

این سه نفر در غیاب محمد تقی خان از واردین میزبانی مینمودند آخان بابا بسیار مرد عاقل
کاملی است قدی کوتاه داشت آکریم شریر و جنکی و تنومند بود آکلبعلی بلند قامت
و باریک و همیشه سرفه میکرد کویا مرض سل داشت بسیار معقول است نسبت بسایر برادران

ندارد ولباس آنها بختیاری است کلاه نمد سفید بسر میکذارند عیالات خوانین تازه از ییلاق
وارد شده و در کپرها و سیاه چادرها سکنا دارند در زیر قلعه تل هم مثل سایر قلاع ولایت
بختیاری است اما از سایر قلاع خوانین بزرکتر و بشکل مربع است دارای پنج برج است
و در کوشه قلعه عمارتی است بالای آن لامردان است و زیر آن یک هشتی قلعه شامل دو
حیاط میباشد حیاط بیرونی بجهت مهمانها وغیره وحیاط اندرونی که خانمها با کنیزان آنجا زندگی
میکنند اکرچه این قلعه از سنک و کچ ساخته و محکم است ولی با قشون دولتی نمیتواند حفظ خود را
بکند بالای برجها تفنکهای فتیله خیلی سنکین که هریک قریب هشت نه پا طول داشت و
کلوله آنها بزرک بوده بطوری نصب کرده بودند که حرکت دادن آنها سهل بود مثل
توپ و این تفنکهای عجیب خیلی اسباب ترس کوه نشین ها و دشمنهای محمد تقی خان بود در زیر
این تپه یک دهی است که در زمستان برادران و اقوام محمد تقی خان مسکن دارند
اطراف این قلعه و ده سیاه چادرهای بسیاری بود الوار بزراعت میپرداختند یکروز بعد از
ورود ما در قلعه تمام اهل قافله که از اصفهان آمده بودند متفرق شدند شفیع خان هم با همراهان
بخانه های خودشان که یک منزل از قلعه تل دورتر بود رفتند
تجار اصفهان که امتعه آورده بودند از جهت فروش امتعه خود را حمل بشوشتر نمودند
ورود من شهرتی پیدا کرد از آنجا که کوه نشینان عقیده شان بر اینست که هر فرنکی باید طبیب باشد
زن و مرد دور من جمع شدند از برای دوا اغلب به داشتند بعد زن بزرک و محترم محمد تقی
خان مرا باندرون طلبید که پسر ناخوشش را معالجه نمایم اطاعت نمودم خانه او را از ساخته

اشجار دنی ساخته بودند مثل کمپرولی فرشش از قالیهای ممتاز اثاث البیت خانه از هر قبیل روی هم ریخته بود خانم بدون روبند در یک گوشه از آن عمارت نزد پسر ده ساله مریض جای داشت دور او کنیزان و دختران ایستاده زن بلند قد جوان خوشگلی بود لباس لُری پوشیده زلف زیاد از پشت سر او آویخته دستمال ابریشمی نقش بسر بسته در تی موبه پیشانی و رو پریشان نموده بمحض ورود من تواضع نمود و حالتش ساختگی نداشت بعد از تعارفات تفصیل ناخوشی پسرش را بیان نمود که تب سخت دارد و چند نفر حکیم کامل از راه دور آورده ام امانمیتوانند معالجه نمایند بعد از آن شروع کرد بگریه کردن و التماس نمودن که این پسر بزرگ و عزیز محبوب من و محمد تقی خان است جد و جهد نما که رفع مرضش بشود آن طفل از شدت تب ضعیف شده چون من در این سفر از بس تب کرده بودم در معالجه تب سر رشته کاملی بهم رسانیده ام قدری دوا بخانم محمد تقی خان دادم وعده دادم که از قلعه بفرستم و دستور العمل خوردنش را دادم در مراجعت بمنزل قدری گنه گنه حب کرده از جهت او فرستادم قبل از استعمال او دو حکیم مصلحت کرده بود که دواها را بدهد یا ندهد آنها محض اینکه مبادا طفل خوب شود و انعام را خانم بمن بدهد گفته بودند دوای فرنگی به بچه نباید داد بلکه پرخطر است یک ملا در آنجا بود که استخاره می نمود او هم در قرآن دیده بود و گفت خوب نیست

خلاصه دوای مرا ندادند و در عوض یک قهوه خوری چینی را آب کرده آیه از قرآن را با مرکب نوشته با آن آب شستند و باو خورانیدند روز بروز بچه بدتر شد ناچار اطلاع

بمحمد تقی دادن

بمحمد تقی خان داده او با چند نفر سوار مسلح وارد قلعه تل شد سوار از پای قلعه گذاشتند خودش سوار مادیان عربی قشنگی شده طرف قلعه راند در آنجا یک سکوی بزرگی بود که کدخدایان و ریش سفیدان اجتماع کرده صحبت مینمودند

محمد تقی خان مختار تمام مال و جان رعایا و طوائف خود بود من و سایر مهمانها از برای استقبال بیرون شدیم من دستخط شاه و حکم معتمد الدوله باو دادم تبسم خفیفی کرد و بطور بی اعتنائی دور انداخت خیلی ترسیدم که از ورود من بقلعه تل شاید راضی نیست و در اولین دفعه حرمتم کاسته شد در این خیالات سیر مینمودم که بمن اجازه جلوس داد و اظهار مهربانی و التفات نمود تسلی یافتم و فرمود لازم نبود دستخط شاه را همراه بیاوری زیرا که این نوع احکام در بختیاری اهمیتی ندارد شما غریب میباشید هر قدر بخواهید در قلعه تل باید مهمان من خواهید بود قلعه تل مال شما است تمام طایفه من از ورود شما خوشحال میباشند تفصیل سفر شما را شفیع خان از این پیش خبر داده از مراحم محمد تقی خان تسکین قلب یافتم و باعث امیدواری من شد

محمد تقی خان از عمرش پنجاه سال گذشته قامتی متوسط دارد قدری ضخیم است هیکل مهیبی از برای حکمرانی داشت چهره اش قشنگ بود اما بواسطه گلوله که در جنگ به بینی او رسیده بود خورد و شکسته شده از اینجهت بدترکیب شده بود صدای خوب و دلپسندی داشت همیشه خوشرو بود و یک خنده بسیار قشنگی مینمود لباس او مثل البسه سفری سایر خوانین بختیاری است بدور کلاه خود لنگی پیچیده شلوار سفری که نزدیک دهن آن بسته میشد پوشیده

[illegible]

تفنگی در دست داشت که لوله آن بسیار ممتاز بود و کارد خوبی بکمر داشت که دسته او از عاج
و طلا بود و یک شمشیر فولاد خراسانی که دسته اش از طلا و نقره بود آویخته و نیز کارد جواهر
نشان پر قیمت و طپانچه دراز خوب و کیسه کمر که از چرم آویخته با بعضی اسباب ملزومات
طپانچه در کمر خود نصب کرده بود سر و گردن مادیان از منگوله های نقره و ابریشم مزین بود
همچنین زین و برگش زینت داشت یک شمشیر در بغل اسب داشت آنطرف مادیان یک
کلاه آهنی که در جنگها بسر میگذارند نصب نموده (مقصود کلاه خود است) محمد تقی خان از اسلحه خود
خیلی خوشنود بود چه تعریف اسلحه او در خوزستان و بختیاری مثل است

صورت و قیافه او نجیب بود محمد تقی خان از کثرت لیاقت و اقتدار خود را از رؤسای طایفه
کونورسی که تیره از چهارلنگ است با اینکه حافظش از آنطایفه بود ترقی و برتری داده است
(مقصود از کونورسی کیومرثی است)

علی مردان خان که بعد از نادرشاه در اصفهان و فارس و خوزستان و عراق سلطنت
میکرد و کریمخان پادشاهی او را برهم زد از جمله طوائف چهارلنگ است

محمد تقی خان تکبر بسیار داشت زیرا که شجاعت و رشادت او در تمام ایران معروف شده
و دولت با حسد و رشک میورزید در جنگ چون شیر و در امور با تدبیر بود مدعیان و دشمنان
خود را یکایک از میان برده برطرف نموده چه در جنگ و چه در تدبیر علیخان پدر محمد تقی خان
هم زیاد مقتدر بود دولت از او توهمی نموده فتحعلیخان و حسن خان برادرش در دربار دولت
درحق او افساد کرده گرفتارش ساختند

شاه موافق قانون وحشیانه قدیم که مردم محترم را سیاست مینمود چشمهای او را کنده
بود حسن خان در عوض اینخدمت حکومت بختیاری یافت محمد تقی خان و سایر برادرانش بعد
از این واقعه بجهت صغر سن در قریه فریدن پنهان بودند حسن خان محض اینکه حکومت خود را
مستقل نماید. در میان طایفه اسکندرخان عموی محمد تقی خان را با دو نفر از اقوام او کشت
و سعی مخصوص داشت که برادر و دو پسر او را نیز هلاک نماید موافق قانون آنجماعت که باید
خونی خود را بکشند لهذا محمد تقی خان با دو نفر برادر خود علی نقی خان و خانبابا خان از جهت
تقاص عمو و اقوام داخل قلعه حسن خان شده در وقت برخاستن از نماز بقتل آوردند آنگاه
محمد تقی خان دختر حسن خان را بازدواج خود در آورد و دو سه پسر صغیر او را پرستاری نمود تا این
نزاع از میانه برخیزد مدتی هم کشمکشی نشد اما بطریق کلیه آن کدورت بکلی از میان نرفته بود
محمد تقی خان بسیار کار آمد و در امور طایفه زرنگ تمام اقوام و نوکرهایش مطیع بودند سواد
نداشت و نمی توانست کاغذ بنویسد و بخواند معهذا خیلی کامل و عاقل بود اشعار فارسی هم
زیاد از بر داشت و سعی همی کرد که طایفه خود را ترقی دهد و با هم متحد باشند و کوشش میکرد
که راهها باز شود و تجار در آن صفحات عبور و مرور نمایند دزدها را سیاست مینمود

تازه زنش آمده و باندرون رفته بود و مرا باندرون خواست من رفتم او را در حالت پریشانی
دیدم کنیزان مغموم و مهموم و فریاد میزدند فهمیدم که یک بدبختی برای آنها روی داده
معلوم شد که آن طفل ناخوشی مشرف بموت است

محمد تقی خان با حالت پریشان بمن گفت اگر این بچه را معالجه نمائی آنچه از اسب و قاطر و غیره

بخواهی تو میدهیم و آن دو طبیب امروز طفل را جواب دادند که امید بهبودی ندارد امید
آنها فقط بمن بود من نمیتوانستم خواهش محمد تقی خانرا قبول نکنم پرسیدم دوائی که من داده
بودم باو داده‌اید گفتند ندادیم عرض کردم آنچه ممکن است سعی میکنم که اینطفل علاج بشود اما
آن دو حکیم نباید معالجه و دخالت نمایند

اگرچه محمد تقی خان میل داشت که آنچه من میگویم بپذیرد ولی چون مسلمان بود نمیتوانست
اجازه بدهد بدون رای و اذن ملا

یک ملا در قلعه داشتند که متوطن آنجا بود و مشغول عبادت بود مثل کشیش های خودمان
نزد او فرستاد که استخاره نماید اگر خوبست من بمعالجه بپردازم استخاره خوب آمد و باذن او
بمعالجه شدم بشرط اینکه دواهای خود را در آبی که از آیه قرآن شسته بودند مخلوط نموده بدهم
خلاصه من بنا کردم بمداوا تب بچه خیلی سخت بود اما من امیدوار بودم که بواسطه گنگنه
و گرد دوور علاج شود دواها را حاضر نموده خیال داشتم شب را نزد بچه باشم و توجه کنم شاید
خوب شود آنوقت طرف توجه مرحمت محمد تقی خان واقع شوم و با کمال راحت اثر قدیم
مال سیر و بختیاری را سیاحت نمایم که منتهای آرزوی من بود هرگاه خدای نخواسته طفل
تلف شود چون آن دو طبیب با من دشمن میباشند میگویند فرنگی طفل شما را مسموم کرده گشت
بلکه از برای این مقصود از فرنگ آمده اگر صدمه جانی هم بمن وارد نیاید از سیاحت باز میمانم
از آنجا که اقبال و سعادت همواره همراه منست نصف شب بچه عرق کرد و مرا از خیالات متفرقه آسوده
داشت و روز بعدش بهتر شد من بنا کردم باو گنه گنه دادن و در چند روز او را چاق نمودم

چون مهر و محبت پدر و مادر در حق این طفل بدرجه کمال بود پس تصور نمائید که چه قدر از من
ممنون شدند و فرمودند که من بعد باید در اندرون منزل داشته باشی یک اطاقی هم فوراً
برای من معین نمودند آنگاه محمد تقی خان یک اسب بمن بخشید لباسش هم را محمد تقی خان داد
و از لباس آسوده شدم

خاتونجان خانم زن بزرگ محمد تقی خانست و بهترین زنهااست در مهر و قشنگی سه طفل
هم دارد خان چند زن دیگر هم داشت ولی باحترام او نبودند

هر وقت من تب میکردم کمال پرستاری را از من مثل مادر مینمود و آن مبلغ اشرفی را که
همراه داشتم باو سپردم که در وقت تماشای خرابه‌ها بواسطه پول بمن صدمه نرسد این زن
بانک من بود و هر وقت میخواستم از او میگرفتم هر چند احتیاج بپولی نداشتم چه مخارجم را
تمام زن و شوهر میدادند اهل اندرون از من رو نمیگرفتند خان شبها صحبت طایفه خود را
از برای من مینمود اغلب خود خانم هم حاضر بود گاهی بجهت نهار مرا دعوت باندرون میکردند
که با خاتونجان خانم غذا بخورم اینکار بکلی خارج از قانون مسلمانانست گاهی هم محمد تقی خان
بمزاح میگفت که قوانین اروپا را در اندرون من دائر نموده

بجهت محمد تقی خان سزاوار نبود که با احدی حتی با زن خود هم غذا بخورد مگر در پنهانی دو زن
دیگر در حضور او اذن جلوس نداشتند و جای آنها در اطاق کنیزان خاتونجان خانم بود مگر
وقتیکه خان بآنها اذن میداد با اینکه آنها خیلی خوشکل بودند ولی حرمت خاتونجان خانم
در نزد خان بدرجه کمال بود دختر یکی از رؤسای لرستانست محمد تقی خان او را صدا میزد

ه در حسینقلی که پسر بزرگش بود و همان پسر است که من معالجه مینمودم خاتونجان خانم خواهری
مسماه بخانمی داشت که چند سالی کوچکتر از او است خوشگلترین زنان بختیاری میباشد
قامتش معتدل چشمهایش سیاه و بزرگ عاقله و کامله و محبوبه تمام اندرون خان و
خاتونجان خانم بمن میگفتند که اگر تو اسلام قبول کنی ما او را بتو میدهیم نام مادر خاتونجان خانم
فاطمه است هر وقت مرا میدید مهربانی مینمود او هم در وجاهت ممتاز است با اینکه زنهای
الوار بعد از زائیدن زشت میشوند اما او خوشگلی باقی بود و همواره مرا از صحبت جنگهای بختیاری محظوظ داشت
محمد تقی خان را سه پسر از خاتونجان خانم بود ارشد حسین قلی است بسیار شجاع و دلیر و خوشگل است
کمال اتحاد را با من دارد دو پسر دیگرش نیز خوش رو و مهربانند پسر دومش موسوم بمهدی قلی
و معروف ببرفی است زیرا که در ییلاق زرده کوه میان برف متولد شده

پسر سوم رضا قلی است آکلبعلی برادر محمد تقی خان که درتل بود و از طرف خان از من پذیرائی خلد
مینمود در اندرون منزل داشت دو زن دارد که هرگز از او دور نمیشود و نهایت عشق را با هم داشتند
علی نقی خان و آکریم و آقا بابا خان با عیالات خود در ده منزل داشتند اکثر اوقات نزد آنها
میرفتم زنهای آنها خوشگل بودند علی نقی خان را سردار مینامیدند و در شجاعت و پلتیک معروف
بود او را برای امور مهمه بطهران میفرستادند چون با رجال دولت مراوده مینمود عرق خور
و عیاش شده بود محمد تقی خان و سایر اخوانش مقدس بودند و همیشه با سادات و ملاها صحبت مینمودند
علی نقی خان سه زن دارد و دو نفرشان از اصفهان تا اینجا همراه ما بودند و در کپر زندگی
مینمودند یکی را نام بی بی لیمو دختر یکی از خوانین بختیاری است دو زن دیگرش گرجی بودند

که خود خریده

که خود خریده بود و این سه زن باهم زندگی میکردند و باهم دوست بودند نوکرهایشان هم باهم یکی بودند
علی نقی خان مثل سایر خوانین بختیاری عمارتش دارای چندین اطاق بود یکی برای
نشیمن او است یکی از جهت مهمان یکی برای اسب و مادیان یک اطاق هم از جهت آشپزخانه
و اسباب متفرقه اسباب و مبل خانه آنها منحصر است هر کس یک لحاف و یک بالش و یک
قالی دارد و هنگام خواب گسترده میخوابند در یک چادر ابریشمی رختخواب را می پیچند اغلب
روی زمین میگذارند بعضی اوقات هم روی نمد میگذارند مردها که صبح بیدار میشوند از چادر
دور شده دکمه و شال کمر را باز کرده رو را میشویند از آفتابه آب روی دستها ریخته و دندانها را
پاک کرده نشسته وضو میدهند بعد آمده نماز میخوانند در وقت غذا خوردن دست
راست را استعمال مینمایند دست چپ در کار نیست

زنها در چادر بزرگ مینمانند رخت پوشیدن آنها از مردها مختصرتر است یک پیل میپوشند و
یک شلوار زنهای خوانین لباسشان بیشتر است شلوار و یل آنها اغلب شال کشمیری و
ابریشمی است و در لباس طلا و کلابتون است سینه و پستان های آنها همیشه باز است و وقتی
که مهمان غریبی وارد میشود با یک دستمال ابریشمی میپوشانند آنرا (مینا) مینامند زلفهارا از
عقب سر تاب داده معلق است و در پیشانی نیز پاره آویخته اند

زنهای فقرا یک دستمال ابریشمی بسر می بندند یک گوشه آنرا آویزان میکنند در اندرون
زنهای خوانین کلاه شال کشمیری که از جواهر زینت داده بسر میگذارند زنهای بختیاری
جوراب نذره میپوشند اغلب گیوه که خود دوخته اند میپوشند و از چرم پاشنه میگذارند

دکاهم از

دکاهی هم از کفشهای بز کوتاه پاشنه بلند میپوشند زنها خیلی مایل زینت هستند دست بند و
روبند وطوق گردن را اغلب با یه قران میپوشند بهمچنین مردها آیه قرآن را در کیسه چرمی
گذاشته ببازو می بندند

وقتیکه زنهای الوار نزد شخص غریب میروند یک روبند دارند که تمام بدنشان را میپوشاند ولی
در چادرهای خود رو نمیگیرند زنهای بختیاری مثل سایر زنهای مسلمانان مو و دست و
ناخن را حنا میگذارند مردم شهری حنا را در حمام استعمال مینمایند اما زنهای بختیاری چونکه
حمام ندارند در کوهها بکار میبرند فقط چند نفر خان که قلعه دارند حمام ساخته اند میان شهرها
مردان پیر اشند حنا را با آب مخلوط کرده قدری آب لیمو با آن میریخته‌اند که خوب رنگ بگیرد
یکساعت تمام حنا را بموها و دست و پا میگذارند و بعد میشویند بعد از حنا زلفها و ابرو را رنگ
میگذارند تا خوب سیاه شود زنهای خوانینشان مثل زنان شهری سرمه میکشند که خوشگلی
آنها زیاد شود چشمهاشان سیاه تر بنظر میآید چهره خود را با خالهای سیاه زینت میدهند

من با تمام اقوام وبستگان خان آشنا و دوست بودم و هر وقت خانه آنها میرفتم زن
و مرد با من مهربانی مینمودند وبعضی اوقات هم خدمات کوچک ناقابل برای آنها میکردم
این بود که بچه های آنها که اغلب تب و چشم درد داشتند چاق میکردم و خوش بختانه هر کس را
دوا میدادم خوب میشد و حکمت من در همه جا شهرت یافت نهار صبح که بمردم میدادند پلو و
گوشت پخته و کاسه های شربت بود که در لامردان از برای مهمانها میآوردند

محمد تقی خان و برادران غذا میخوردند من هم با او بودم بعد از نهار تشریف فرمای بیرون میشد

ورودی

ورودی سکوی جلو قلعه می نشست ریش سفیدان وکدخدایان دور او جمع میشدند و مشغول
حکمرانی وقطع وفصل مرافعه میگردید طرف عصر اسبها را از نظر او میگذرانیدند ده دوازده اسب
عربی در قلعه بود از جمله اسب ورنه اسب سک لادی اسب کهیلان وغیره از داشتن این اسبها
افتخار مینمود این اسبها را بعضی از عربستان آورده بعضی از نژاد مادیان خودشان بود خان
افتخار این اسبها را یکایک میداد و خود سوار یکی میشد مابقی را نوکرها و بنای تاخت را بیک
طرف قلعه میگذاشتند و بازی میکردند گاهی چنان کج میشدند که در روی اسب در برابر
دشمن پیدا نبودند در وقت جنگ گاهی سواره تفنگ میانداختند گاهی در دویدن اسب
از زین دستمال برمیداشتند سوارهای محمد تقی خان در ایران بشجاعت معروف بود

محمد تقی خان گاهی خود را مشغول تماشای شیری ضخیم درنده که در خانه داشت مینمود اسبها را
نزدیک شیر میگذرانیدند و به شیر آشنا شده بودند و این از برای این بود که در وقت
جنگ شیر نترسند

در خوزستان شیر بسیار است بختیاریان آنها را شکار مینمایند من اغلب اوقات با آکریم
بشکار میرفتیم تازی و قوش همراه بود صحرای قلعه تل کبک و دراج بسیار دارد و از کوه
که پشت قلعه تل است بالا رفته در آنجا کله های قوچ و پازن شکار میشد گوشت شکار را الوار
تیکه تیکه کرده کباب مینمودند دل و قلوه شکار مطبوع الوار است

شب هم فراشان مجموعه های بزرگ پر از پلو با کباب و جوجه های سرخ کرده و چند ظرف
هم شیرینی وارد مینمودند بعد از شام هم قهوه صرف میشد و مثل اعراب غلیان میکشیدند

آنوقت تفنگ

انوقت مشغول شعر خواندن و بعضی مشغول نرد باختن بودند تا وقت خواب

محمد تقی خان میل داشت صحبت مملکت انگلیس را بکند و خیلی مایل ترقی ولایت و طوایف خود بود و میخواست تجارت در مملکت او داخل بشود و این صحبتها را اغلب وقتیکه شب روی قالی نشسته بود و مشغول تماشای اسبهای خود بود مینمود گاهی هم در دیوانخانه در حضور مردم مینمود و بمن میگفت در حضور این مردم از محاسن راه آهن و سایر صنایع صحبت کن

از برای خان مشکل بود که از قصد سفر من اطلاع پیدا نماید خیال کرد که من از برای تماشای آثار عتیقه آمده ام بلکه مرا جاسوس می پنداشت که از انگلیس آمده تا راه و اوضاع بختیاری را بدانم چون در اینمدت میان انگلیس و ایران هم گفتگو بود و دراپرت رسیده بود

محمد تقی خان بجهت پول زیادی که دولت از او خواسته بود عاجز شده مرا در اینباب محرم خود دانسته مشورت میکرد

لغت لری فارسی قدیم است که هیچ عربی و ترکی ندارد و کلماتشان شبیه بالفاظ شاهنامه فردوسی است من شروع کردم بلری حرف زدن

بختیاریان از طایفه و اولاد کوه نشینان قدیمند و از خون پاک ایرانیان میباشند طایفه بسیار خوبی میباشند جوانهای بلند و خوشگل دارند زنهاشان سفید و قشنگ [illegible] از زنان اروپائی بهتر اند از زندگی وحشیانه خود خوشحالند و اطفال خود را تربیت میکنند اغلب مشغول جنگ هستند چه با خودشان و چه با دولت ایران اکنون یاغی دولت میباشند اینطایفه شجاع و دلیر میباشند در تواریخ شجاعت و رشادت بختیاری مذکور است

و سرکردکان

و سرکردگان ایشان با سوار زیاد در میدان جنگ حاضر میشدند وقتی آنها اصفهان را که پای تخت بود مسخر کردند زمان افشارها که نصف ولایات را گرفته بودند ایشان بقدرت خود آنها را بیرون نمودند اینطایفه با نادرشاه که معروف روزگار است یاغی شدند هرچند نادر آنها را در میان ایران پراکنده نمود اما آنها بعد از نادر تلافی خوبی نمودند علی مردان خان جد محمد تقی خان پای تخت ایران را گرفت و شاه ایران شد

(علی مردان خان از طایفه محمود صالح است ولی با خانواده محمد تقی خان قومیت داشت)

لاجرم در فصل پائیز شروع کردم بتماشای مخروبه های نواحی قلعه تل و انسفرا اول مرتبت در مال امیر و دره سوس بختیاری میا میکشید نوشتجات بسیار در سنگها در هر دو مکان منقورات است و قبر دانیال هم در سوس واقع است و آن خرابه ها نشان میدهد که شهر سوس در آنجا بوده در ولایت علم در رودخانه بوله که از قدیم در انجا خرابه دانیال پیغمبر است و نیز عمارت دیگری هست آن عمارت را دارند برای اینکه قبر پیغمبرشان در آنجاست در کنار رودخانه کوه شاپور نزدیک شهر تازه در فول آثار قدیم از یونان و ایران است و پای تخت قدیم دولت ایران بوده

سر هنری راولینسن گفته که در آنجا قدیم دو شهر بوده هر دو موسوم به یک اسم که قصر سوس باشد و مخروبه هر دو در بختیاری است که تماشای آثار اینوع عمارات قدیمه از واجبات است

چون محمد تقی خان در قلعه تل نبود من از برادرزاده خان با یک کاغذ سفارشی از برای کدخدایان و ریش سفیدان طوائف کوچک بختیاری که در این راه مال امیر و غیره بودند گرفتم

آقاخان بابا گفت اگر شما در ظل حمایت محمد تقی خان هستید همه جا امین خواهید بود و معهذا چون این طوائف غیر متمدن هستند اعتنا بما ندارند محتمل است که از آن وحشیان بشما ضرر برسد منهم بالوار آشنا نبودم و مرا مهمان رئیس خود نمیدانستند با وجود این مصمم بودم بهر شکل ممکن باشد تماشا کنم خلاصه صبح با یکنفر بلدی که آقاخان بابا معین داشته بود با سفارش نامه بجهت ملا فرج و ملا محمود کدخدای مال امیر برداشته از قلعه تل حرکت کرده عازم مال امیر شدم و آن مبلغ قلیل را انجا تو نجان خانم سپردم بمن گفت تفنگ دو لول را همراه بر شاید بطمع تفنگ بخطر بیفتی چه در اینولایت طالب اینوع تفنگ بسیار است من حرف او را قبول کردم و نیز اصرار داشت که ساعت و پرگار را همراه نبرم باری بعد از حرکت از قلعه تل رسیدم به تپه های کوتاهی که مال امیر و قلعه تل را دو قسمت مینمود در اینمکان امامزاده بود که الوار نعش آورده در آنجا دفن میکردند قبور اشخاص رشید نشانه مخصوصی داشت و آن یک شیر سنگی بود که شکل شمشیر و تفنگ و نیزه و سپر در آن نقر شده بود و قبور زنها واضح بود و بعضی اسباب زنانه از قبیل شانه و غیره در آن نقر شده زنها نشسته مشغول گریه برای اقوام خود بودند و پیوسته صدای وحشیانه مینمودند صورتهای خود را با ناخن دست خراشیده بر سر میزدند مشاهده حال آنها خیلی سخت و جانسوز بود

اول دفعه ایست که من افعال وحشیانه را دیدم که برای مرده اینوع ناله و زاری مینمودند در این تپه ها اثر چند عمارات قدیمه معلوم میشد بلد من گفت اینها آثار عمارات اتابک است از چشمه که موسوم بچشمه اتابک است گذشته وارد قریه الورگن شدیم محوطه آن درخت انار

و انجیر بود زراعت برنج بود نزدیک آن قلعه آثار یک قلعه که سابقا از حسن خان چهارلنگ بود دیده شد برادر او فتح علیخان که یکی از پسرهای او را محمد تقی خان کشته بود محض تقاص پدر خود علیخان که به تحریک حسن خان فتحعلیشاه چشمهای او را کور کرده بود و دختر حسنخان را هم محمد تقی خان عقد کرده بود که کشمکش خون از میان برود زن نجیبه و محترمه است و با محمد تقی خان زندگی میکرد و در همین قلعه مخروبه سکنا داشت در نیوقت ناخوش بستری بود مرا نتوانست ملاقات نماید پلو و طعام معمولی برای شام من فرستاد و شب ریش سفیدان قریه نزد من آمده و در من نشستند و تفصیل کشته شدن حسنخان را که بدست محمد تقی خان واقع شده بود بیان میکردند و جائی که فتح علی خان را کشته نشان دادند

دو برج محکم در اینجا است که از عهد ساسانیان برپا بوده ایل ملا محمد که من سفارش نامه برای او داشتم در همین تپه ها چادر زده و این تپه ها عمارات قدیمه بوده که حال خراب شده و از خرابه عمارات تپه ها تشکیل داده شده بزرگترین آن تپه ها چهل پا ارتفاع داشت و او را قلعه مینامیدند ملا محمد و اتباع او در کپر زندگی میکردند که از شاخه درخت و نی ساخته شده بود مرا در مهمانخانه خود بردند کاغذ سفارش نامه آقابابا خان را باو دادم و خواهش کردم که صور و خطوط قدیمه که در سنگ و کوه نقر شده بمن نشان بدهند آنها بعضی اشکالات پیش آورده و عذرها تراشیده که بمن نشان ندهند و میخواستند بدانند که مقصود من از دیدن این خطوط چیست جستن خزانه است یا بردن طلسمات یا اینکه فرنگیها میخواهند ولایات آنها را مسخر نمایند یا اینکه برای جاسوسی آمده ام

بالاخره چون دیدند من برای تماشای آن نوشتجات مصمم میباشم ملاچراغ برادر ملامحمد و دو نفر دیگر را همراه من نمودند مرا ابتدا بیک اشکفتی بردند که اطراف آن چند شکل از سنگ درآورده اند که هر کدام ببزرگی انسانی بود طرف راست شکل مردی مشاهده شد با ریش پرپیچ پیچ و کلاه مخصوصی بر سر از کلاه آن معلوم میشد که او پیش نماز یا موبد آتش پرستان قدیم بوده لباس بلندی پوشیده دستهای خود را در سینه جفت کرده علی الظاهر بذکر معبود خود مشغول بود شکل دیگری پارچه عوض کلاه بسر پیچیده و لباس کوتاهی که قدیم معمول رم بود پوشیده در حالت نماز خواندن ایستاده و یک نوشته هم که سی و شش سطر بود طرف چپ واقع بلکه نوشته دیگر هم نزدیک آن نوشته بود ولی آبی که از سقف غار پائین آمده آن نوشته را محو نموده بود ممکن نشد که صورت آن نوشته را بردارم روبروی آن غار در میان کمر دو جا صور و خطوط بود که بهیچوجه نشد تماشا کنم یکی از آنها صورت پنج نفر داشت دو شکلش خیلی بزرگ مابقی گویا برای نماز ایستاده در دستگاه دوم هشت صورت بود چون بالا و از نظر من دور بود نمی توانستم آنها را خوب سیاحت نمایم

در اطراف غار اثر عمارات قدیمه که از سنگ ساخته شده ظاهرا آتش خانه آتش پرستانست در غار هم چند مخروبه دیدم گویا در عهد ساسانیان برپا بوده نوشتجاتش بسیار قدیم بود آنجا را الوار اشکفت سلمان می نامند سلمان به حضرت علی داماد و خلیفه پیغمبر بوده الوار معتقدند که سلمان از فیحة علی اللهی بوده و در همین مکان مدفونست بدینواسطه نهایت احترام را بمقبره او دارند در اینمدت که من مشغول سیاحت بودم ملاچراغ و رفقایش کمال بد حرفی را بمن مینمودند و

گفتند مقصود تو برای بیرون آوردن خزانه است باید جا را هم نشان بدهی تا سهمی ببریم غار دیگری بود که ملاچراغ اطمینان داشت که خزانه دفن است من میگفتم مقصود من خزانه نیست آخر الامر بطوری متغیر شدند که بمن حمله نمودند من ناچار برای دفاع کارد خود را کشیده آنها را دور نمودم چون ملاچراغ مرا برای زد و خورد حاضر دید بطرف خورجین ترکی دویده وا کرد و بوای اسبابهای من خورجین را گرفتم چون دیدم مانع سیاحت من هستند سوار شده با رفقای منافق معاودت نمودم تا بملامحمد عارض شوم اگر او ملاچراغ را مواخذه ننمود شکایت بمحمد تقی خان برم ولی بعد از چند ماه دیگر آمدم مالمیر که ایلات برای تعلیف به جبال دوردست رفته بودند و کسی در مالمیر نبود من تنها مشغول مسوده برداشتن نوشتجات قدیمه شدم یک مکانی که خیلی بلند بود و نوشتجات بسیار داشت من بسیار مایل تماشای آنجا بودم و از هیچ طرف راهی ببالا رفتن نداشتم بالاخره از سنگی بالا رفته که بزیر آمدنش سخت بود و راه را گم کردم آنچه فکر کردم که چطور پائین بیایم ممکن نشد بعلاوه غصه اسب خود را که در زیر غار بسته بودم داشتم که مبادا دزد او را ببرد و نیز ترس داشتم که چون مرا در بالا ببینند بگویند برای بردن گنجها یا بیرون آوردن طلسم بانجا رفته مرا با تفنگ بکشند از این خیالات مضطرب شده عزم جزم کرده خود را از بالا بزیر افکندم از مساعدت بخت صدمه بمن نرسید

عرایض من بملامحمد ثمری نداد و چونکه مرا از تماشای مال امیر ممنوع داشتند مجبور شدم به شوشتر بروم ملامحمد بمن گفت چون راه دور و سخت است باید نصف شب بروی من فهمیدم که مقصودی دارد و وا کرد اسبابهای مرا تماشا کردن و فایده آنها را همی پرسید خصوصا از ساعت و قطب نما

سئولات کرده موقع استعمال آنها را استفسار نمود ساعت وقطب‌نما بنظر او خوب آمد قطب نما را برای خود لازم میدانست زیرا که مسلمانان برای دانستن قبله در هنگام نماز قطب‌نما را لازم داشتند بعد صحبت خودشان درباب الاغهائی که برده بودند شروع شد نزدیک بود همدیگر را بکشند من بیاد آوردم نصایح زن محمد تقی خان را که در وقت حرکت بطرف مال میر از اعمال این وحشی‌ها میگفت هیچ اشکالی نداشت که مرا بکشند تمام شب را متفکر بودم که آیا سالم بقلعه تل مراجعت خواهم نمود بدینواسطه خواب نرفتم ملا چراغ نصف شب آمد و گفت برخیز برویم که وقت گذشته است از اصرار او معلوم بود که مقصود بدی دارد قبول نکردم چون صبح شد خداحافظی کرده براه افتادم یک بلدی ملا محمد همراه کرده بود که مرا بایل ملا فرج رئیس سوسن برساند کاغذ سفارشش نامه هم از آقاخان بابا برای او داشتم از دشت مال میر عبور نموده که پنج میل و نیم عرض او و دوازده میل طول او بود روی مرغهارا تمام آب گرفته فقط در زمستان اتباع ملا محمد در اینجا منزل دارند در فصل بهار از کثرت باران از اطراف جبال مالمیر سیل میآید تقریبا تمام دشت مال میر باتلاق است من رسیدم بپای کوهی که مال امیر و دره سوسن را قسمت مینمود در اینجا یک راه سربالای سختی است که باید طی نمود شروع کردم ببالا رفتن قریب یکساعت بالا رفته غفلةً شخصی را بالای کوه دیدم که میخواست سنگ بزرگی بطرف من پرت نماید بلدی من هم مرا مجبور کرده که پیاده راه را طی نمایم و خود دو ورتر جلو اسب مرا میکشید معلوم شد که با دشمن من رفیق است مشغول شدند ببار کردن خورجین و وارسی آن که ما بین خود قسمت نمایند چون من تفنگ

خودرا در قلعه تل گذاشته بودم نتوانستم با آنها مقاومت نمایم سنگی را پناه ساخته با سنگهائی که پرت میکردند بمن نخورد و حاضر شدم که با کارد با آنها طرف شوم ناگاه دو نفر دیگر با شمشیرهای بلند پیدا شده بسر و روی من حمله آوردند و بزور ساعت و قطب‌نما و چند پول سفیدی که در کیسه داشتم گرفتند معلوم شد که مهماندار آنها را فرستاده بود که مرا لخت نمایند من برای قطب‌نما افسوس خوردم زیرا که برای نقشه کشی لازم داشتم اگرچه اطمینان داشتم بعد از رسیدن بقلعه محمد تقی خان پس میگیرد متفکر بودم که مرا نکشتند و این از سعادتی بود که با من همیشه همراه است با این تفاصیل بلدی جلو اسب را داشت و میکشید و من عقب او میرفتم تا بجای سختی رسیدیم ایستاد و گفت یا دو تومان بده یا من دیگر همراه تو نمی آیم از آنجا که هر چه داشتم گرفته بودند بنای التماس را گذاشتم که همراه بیاید قبول نکرد و جلو اسب را رها کرده رفت من بدبخت نابلد آفتاب هم غروب کرده تاریک است نمیدانم از کجا آمده بکجا بروم شما تصور حال مرا بفرمائید همه وقت منتظر هستم که دزدی برسد و مرا بکشد و اسبم را ببرد این سرزمین محلی است هر کس برسد دزد و آدم کش خواهد بود بالاخره راه را پیش گرفته از دره بزیر آمدم خود را بچادرهای ایلات رسانیدم تا شب را بعسرت در آنجا بگذرانم این کوه ابدا درخت ندارد برعکس کوه روبرو که از اشجار بلوط وغیره جنگل شده پائین دره هم رود کارون بود چادر و کپرهای ایل سوسن پیدا بود و من از یک کوه پر درخت جنگل مانندی بسرعت تمام بزیر آمدم و مهار اسب را در دست داشتم آن بلدی که رفته بود آنهم با من همراهی نمود و باتفاق آمدیم درب چادرهای چند ایلات فقیر بعضی در چادر و برخی در زیر درختها منزل داشتند قدری ماست و دوغ و نان برای ما آوردند نانها نازک بود الوار

میا مند از آنجا گذشته آمدیم سر رودخانه و از کنار رود شروع براه نمودیم در بین راه اثر عمارات و دیوارهای قدیم را مشاهده میکردم این دره تنگ بود و یکطرف او بر رودخانه کارون واقع بود بزحمت زیاد از این دره رد شدیم مخروبه های شوشتر که من بتماشای آنها مایل بودم انطرف رود است شنیده بودم که در آنجا یک کلک چوبی برای رد شدن از رودخانه است تفحص کردم نیافتم الوار سوار مشک میشوند و از آب میگذرند مرا کسی امداد نکرد که از آب بگذرم بلدی از ایل آن طرف امداد طلبید بجهت صدای آب یا بی اعتنائی متحمل نشدند

شخص فقیری در سر مقبره دانیال وعده داد که صبح برود بملا فرج رئیس شوشتر که از برای او کاغذ داشتم بگوید کلک برای رد کردن من بخواهد من ناچار بطرف ایلی که تقریبا یک میل از رودخانه دور بود رفتم خوشبختانه آنجا یکنفر لر بود که در تبریز با فرنگیها معاشرت کرده مرا بشام دعوت کرد و مرا برادر خطاب میکرد و آنچه غذای لذیذ ممکن بود برای من حاضر داشت صبح باميد اینکه کلک حاضر است بلب رودخانه آمدم کلک حاضر نبود بختیاریان با مشک میگذشتند من از جان خود گذشته لباسهای خود را گذاشته در روی زین گذاشتم و اسب را به آب زدم فقط سر اسب و قدری تن من بیرون بود و اسب با وفا خود را از آب گذرانید چادرهای ملا فرج نزدیک بود بچادر آنها رفته با من مهربانی نمودند در پنج دقیقه یک کپر چوبی برای من ساخته در آنجا منزل نمودم

ملا فرج و طایفه اش مثل سایر الوار قسمت قلیل اهلیت نداشتند و من نظر حیرت مینمودند

مادر پسر ملا فرج و جمعی دیگر بدیدن من آمدند و بمن نگاه میکردند چه اول دفعه است که فرنگی دیده اند و به تکرار میگفتند که شما عیسوی مذهب نجس هستید و نیز پرسیدند که ارمنی هستم یا مذهب دیگر دارم زیرا که اسم ارامنه را شنیده و با اسم آنها آشنا بودند و از قصد سفر من سؤال کردند البته شما در کتب خوانده اید و دانسته اید که گنجهای شوشتر در کدام نقطه مدفون است اینک آمده اید گنجها را ببرید و اصرار داشتند که جای آن خزائن را بآنها نشان بدهم و میگفتند که آیا فرنگیها میخواهند ولایت ما را مسخر کنند از این سؤالات مرا عاجز کردند حدس آنها این بود که من جاسوسم و آمده ام ولایت آنها را دیده راپرت بدهم که بسهولت آمده مسخر نمائید یا اینکه ساحرم و میدانم در کجا خزانه دفن است و آمده ام بیرون بیاورم و ببرم محض اینکه ایشان را از شک در آورم که مبادا بمن صدمه برسد گفتم از راه دور آمده تا قبر دانیال را زیارت کنم زیرا که شنیده ام این قبر در ولایت شما است اینک یک بلدی با من بفرستید چون آنها هنوز از شک بیرون نیامده بودند چند نفر با من همراه شدند تا خزانه ها را تنها نخورم

خلاصه از مزارع برنج کاری گذشته بچند تپه طبیعی رسیدم که یکی از آن تپه ها بریده شده بود معلوم بود که قدیم دور آن خندق بوده است بلدی گفت اینجا قلعه بوده و بالای آن اثر عمارات قدیمه پیداست قبر دانیال هم در حوالی پای کوه است بعقیده من آن عمارات چندان قدیم نیست شامل دو اطاق است یک طاق هم طاق ندارد در آنجا اشجار بسیار میباشد اما اثری از آب انبار و ماهی مقدس در آنجا و حوالیش دیده نشد و سنگ قبر هم از مرمر سفید نیست

سیر هنری رالنسن اشتباه کرده فقط یک عمارت کلی سر مقبره ساخته اند مثل سایر
عمارات که بر سر مقدسین قبر می سازند

قبر دانیال را بختیارها خیلی حرمت میگذارند درویش فقیری مرا بجهت زیارت
و دعا خواندن دعوت نمود قبول کرد اگر منبر فهم میگفت کافرم ممکن نبود آنجمعیت
که همراه من بودند مرا اذیت نکنند از صحبت نمی فهمید که کافرم ولی بدبختانه یکی از آن الوار
گفت این شخص فرنگی و نجس است آن پیر درویش از شنیدن این سخن یک لنگ از دیگری
گرفت و بسینه من گذاشت و گفت باشهاده که اقرار بتوحید خدا و نبوت رسالت محمد است
یاالان ترا میکشم هنگامه برپا شد و الوار دور من جمع شدند و میگفتند سر این کافر را ببریم و
بمن حمله میاوردند من ناچار شدم مراجعت بجا درهای ملافرج نمایم بعد از رسیدن دیدم آنچه در
خورجین باقی مانده بود تاراج کرده بودند حتی نقشه و روزنامه سفر مرا بملافرج گله کردم
که باید پیدا نمائی بعد از اصرار وعده داد و بجستجو پرداخت طولی نکشید که اسبابهارا آوردند
خیلی خوشحال شدم یقین کردم که خود ملافرج برده بود والا باین زودی پیدا نمی شد امروز
هم در میان الوار ماندم مثل دیروز دور من جمع شده فحش میدادند که این فرنگی نجس است
عقیده یکی از الوار این بود که او از جانب شاه آمده تا جاهای بختیاری را بدقت دیده بعد
بشاه اطلاع بدهد که از کدام راه بیاید و لرستان را تسخیر نماید

دیگری میگفت که این برادر پادشاه انگلیس است و برادر دیگرم هم در بغداد است و خیال
گرفتن بختیاری را دارند و مرا پیش فرستاده که از تمام طرق آگاه شده بآنها اطلاع

بدهم عقیده یکی از الوار این بود که جد من در سوسن طلا دفن کرده من در کتب خوانده ام
که در کجا است اینک آمده ام که درآورده ببرم یکی از آن الوار که خود را تاریخدان و
با بصیرت میدانست گفت که در سوسن چهار گنج دفن است این شخص برای بردن آنها آمده

خلاصه با این تفاصیل باز من در خیال تماشای خرابه های سوسن میباشم چه تعریف زیادی
از خرابه های سوسن شنیده بودم پرسیدم که مخروبه پل و مسجد که سر هنری رالنسن نوشته
در کجا واقع است از این سؤال خیلی تعجب کردند که فرنگی از کجا میداند در این صفحات
امامزاده و پل چیا شد مجبور شدم که بآنها بگویم سابقاً یک مسافر اروپائی از یکنفر مسلمان
تحقیق کرده و در کتاب خود نوشته از این سخن تسلی یافتند گفتند آن مسجد و پل نزدیک است
ولی همین که میخواستم بتماشای آنجا بروم مانع شدند ناچار سوار اسب خود شده عزم تماشای
آنجا را نمودم ملافرج چون دید که من مصمم میباشم یکنفر از نوکرهای خود را با من فرستاد و
همینکه قدری دور شدم چند نفر تفنگچی از عقب آمده بمن ملحق شدند من متغیرانه بآنها نگاه میکردم
یعنی بدانند که نمیترسم آنها باین طمع آمده که گنجهائیرا که پیدا نمایم قسمت کنند قدری از راه را
طی نموده از لب رودخانه کارون گذشتیم و رسیدیم بیک دره بعد از طی یک میل از دره
وارد مخروبه امامزاده یا مسجد شدیم ولی چیزی از آن باقی نمانده که فایده بدست شود
قدری خاک انبوه بود که مینماید که از عهد ساسانیانست ولی میان الوار معروف بمسجد
سلیمانست قدری از این دورتر مخروبه پل بود که در دهنه رود واقع است خیلی قدیم میباشد
هنوز چهار ستون محکم از آن باقی بود و بسیار مرتفع از آب ساخته بودند با دو طاق محکم

ازینطرف کوه با نطرف وصل نموده اند و اینجا من یک راهی پیدا نمودم میگفتند راه تا پگاه
و قدیم است احتمال دارد از زمان پادشاهان کیان باشد و از مخروبه یکی ازین راهها
که در زمان داریوش از دشت سوسیانا راه نمائی کرده بمملکت ایران و پرسپولیس
اثر این راه را در مال میر و شوشتر مشاهده نمودم این پل از سنگ و آجر ساخته شده
بود چون نوشته نداشت نتوانستم بفهمم که از چه زمان بوده ولی معلوم است ساخت قدیم
میباشد بعقیده من در عهد ساسانیان ساخته شده پیش از مراجعت بچادرهای طلافرج رفتم در دره
سوسن گردش نمایم چند تپه مصنوعی در آنجا دیده شد اثر عمارات قدیمه است بطور یقین
شهر بوده چادرهای سیاه همه جا بود مردمش مهمان دوست و مهربانند مرا دعوت نمودند
یک پیرمردی دیدم میگفت یکصد سال از عمر من گذشته و شش پادشاه را دیده ام در این
صد سال در سوسن فرنگی ندیده ام و نشنیده ام که آمده باشد دیگری گفت که در عهد
عباس میرزا در قشون نظامی بختیاری بوده ام و خدمت کرده ام صاحبمنصب انگلیسی بود
تعجب نمودم و اصرار کرد که با من هم غذا شود و از من پرهیز نداشت منهم با آنها هم غذا شدم
یک کار دیگر کرد که بر حیرت من افزود
در حضور الوار دستهای خود را در غذائی که من دست زده و خورده بودم میزد و میخورد
بدون ترس بسیار الوار میگفت که من بارها دیده ام صاحبمنصبان انگلیسی با شاهزاده هم غذا
بوده اند مثل سایر کفار نجس نیستند مرا دعوت نمود که شب مهمان او باشم چون دید نمیتوانم
بمانم خورجین مرا از انار و میوه های خشک پر کرد و شب که مراجعت بچادر طلافرج نمودم با اهالی

مشغول آن نوع صحبتها شدند
در این حین دو نفر تو شمال موزیک زن وارد ایل شدند و بنا کردند بسرنا و دهل زدن
حضرات را مشغول و از من فارغ ساخت جمعی زن و مرد دور او جمع شده آتش روشن نمودند
سازنده ها با آوازهای ولایتی و صوتهای جانسوز پرداختند معلوم شد اهالی ازین سازها مسرورند
روز بعد میگفتند این فرنگی چرا اینجا آمده مقصودش حیله است
من شنیدم که سه سطر در راه نوشته شده قدیم است میگفتند فرنگی نوشته که خزانه و گنج
در آنجا دفن است بعضی اصرار داشتند که با آنها بروم و نوشته را بخوانم و جای گنج را
نشان بدهم بعضی ها مانع رفتن من بودند خیال بدی درباره من داشتند من دانستم که بیش
ازین در اینجا نباید بمانم درینوقت مادر طلامحمد که در مال امیر مهمان او بودم آمده بود دیدن طلا
فرج و با چند نفر غلام و سوار مسلح میخواست بخانه خود مراجعت نماید منهم از ترس اینکه
مبادا مرا غارت نمایند بلکه بکشند عزم کردم که با او بروم نوکرهای طلافرج نیز برای
غارت من حاضر بودند منهم اگر میخواستم شکایت به محمد تقی خان بنویسم از ترس اینکه
آنها بفهمند اقدام نکردم
برادران طلافرج از من چیز میخواستند حتی لباسهایم را دهنه و بعضی اسباب یراق
اسب را از من گرفتند و بعضی اسباب که در خورجین بود برده بودند
خلاصه بعد از اینکه قافله عازم شد من با آنها حرکت کردم و شکر خدا را بجا آوردم
که ایل طلافرج عقب ماندند قدری که اینطرف آمدیم دیوارهای عمارات قدیمه دیده شد

نزدیک کنار رودخانه که بختیاریها میگفتند مال ویرون همسفران من میگفتند اینجا کوچه بوده فلان طرف بازار قصرها و قلعه‌ها و همه را بمن نشان دادند بعد از رسیدن برودخانه با یک کلک کوچک و چند پوست گوسفند و قدری شاخه درخت این فامیل را از آب گذرانیدند کلکچی برای رد کردن من پول خواست چیزی نداشتم بدهم آخر الامر بقدری دوای چشم راضی شد که مرا بگذراند

شب را در زیر درخت نزدیک چند خانوار الوار که بطرف ییلاق میرفتند توقف نمودم صاحب خانه زنی بود که تازه شوهرش مرده بود همسایگان و بستگانش دور آتش نشسته موی خود را کشیده و صورتهای خود را خراشیده بسینه میزدند بعد از یکساعت از زودها مشغول تهیه شام شدند چون مهمان عزیز آنها ما در ملا محمد بود گوسفندی ذبح نمودند اینها طوائف خیلی فقیر بودند و نان بلوط میخوردند

از این منزل نصف شب حرکت کرده بچادر ملا محمد رسیدیم ملا چراغ برادر ملا محمد گفتم که مرا مرا چندین دفعه لخت کردند ساعت و قطب‌نما و اسباب مرا بردند و بعد خدمت آقاخان بابا مشروحاً عرضه داشتم که کاغذ شما را نخوانده بمن بی احترامی نمودند آنچه داشتم گرفتند و اینک بختیاری را که بمهمان دوستی و غریب نوازی مشهورند از میان بردند و بدرفتاری نمودند و بمهمان حق نمک خوارگی را بجا نیاوردند

فوراً ماموری فرستاده قطب‌نما و ساعت را بدون عیب آورد و در ماه نوامبر من تمام اهالی اینولایت گرفتار تب و لرز شدیم زن محمد تقی خان بمن گفت برای هواخوری با

تو دو پسرم که یکی حسین قلی است و مریض است بقریه ابوالعباس که روی رودخانه آب زرد است بروی انیقریه در یک دره کوچک پرکشت و زرعی واقع است بالجمله بعد از رفتن اهالی خاتون جان خانم را استقبال و احترام زیاد نمودند یک خانه خوبی را که از سنگ ساخته بودند از برای او حاضر نمودند ولی مخروبه بود در هر حال یا از خوبی هوا یا از کنه که من بهبودی یافته تندرست شدم

انیقریه دارای سیصد خانوار رعیت است و روی مخروبه‌های قدیم ساخته شده آثار آنها هنوز نمودار است اینجا را بختیاریان کبر میگویند قدری دورتر امامزاده ایست میگویند سلمان مدفون میباشد زیارتگاه و موسوم به راواد است رودخانه در آنجا دارد که آبش از برفهای کوه مون گشت میباشد اشجار بسیار دارد جای با صفائیست چند روز در ابوالعباس منزل نمودیم خاتون جان خانم بکمال توجه را از من نمود قدری که بهتر شدم اراده نمودم که از شفیع خان دیدنی بکنم خاتون جان خانم کاغذ سفارشی از برای زکی آقا که رئیس یک طایفه است و در باغ ملک منزل داشت داد که یک بلد همراه من نموده مرا نزد شفیع خان برساند در آنجا هم خطوط قدیمه یافت میشود بورود بچادرهای زکی آقا تب کرده افتادم صبح زود با یک قافله کوچکی که الاغ دار بودند و برنج به شوشتر حمل مینمودند براه افتادم گفتند این راه عبورش از ایل شفیع خانست و خانه او سر راه است از دو سه تپه بالا رد شدیم در طرف شمال یک کوهی پیدا بود که اسماری میگفتند بزرگ قافله گفت شفیع خان در پای اینکوه چادر زده و از جاده باید خارج

و راه را با دست نشان داد حال عصر است کفشد قبل از غروب بآنجا میرسی شهاره
اسماری را پیش گرفته نزدیک غروب است بیابان پر از دزد و شیر هم در این دشت
فراوانست در راه نه چادری هست که کاه و جو از برای اسب نه آذوقه برای خود بدست
آورم آب هم نیست خیلی ترس کردم که در این دشت لم یزرع چگونه عبور نمایم آفتاب
غروب کرده بود که رسیدم بدو نفر لر پیاده ولی خوشبختانه دزد نبودند و مرا راه
نمائی بچند خانوار ایل نمودند که در آن نزدیکی آنها در یک گودی چادر زده
بودند که از چشم دزدها پنهان باشند

کدخدای این چند خانوار مرا احترامت نمود ولی من احتیاط خود را داشتم کدخدا گفت
ایل شفیع خان از اینجا خیلی دور است من یک بلدی همراه تو میفرستم من خیال
داشتم که دوباره بابوالعباس مراجعت نمایم زیرا که صبح زود دو نفر از این طایفه
بیرون رفتند شاید مقصودشان لخت کردن من باشد باری راه ابوالعباس را پیش
گرفته آن دو نفر پیدا کردند عقب من دویدن و با دست اشاره مینمودند که بایست
من اسب خود را تاخت کرده از نظر آنها غایب شدم ولی تب عارض من شد مجبوراً
پیاده شده جلو اسب را گرفته در یک گودی پنهان نمودم و موافق معمول دو ساعت
تب داشتم آن دو نفر حرامی مرا پیدا نکردند بعد از تب سوار شده قبل از غروب
وارد ابوالعباس شدم و از آنجا به قلعه تل رفتم شفیع خان بعد از اتمام کارهایش مرا
دعوت بخانه خود نمود خانواده و ایل شفیع خان مثل سایر ایلات در کوه اسماری

زیر چادر سیاه زندگی مینمودند از آن ولایت عبور کرده رسیدیم بخانه شفیع خان
تمام اراضی آباد و مزروع بود و این محل برای توقف زمستان خیلی باصفا است چند
نفر از همراهان شفیع خان را که از اصفهان با ما بودند ملاقات نمودم و مسرور شدم
آنها نیز از دیدن من خوشحال از من پذیرائی نمودند

چند روزی که در ایل شفیع خان توقف داشتم اطلاعاتی مفیده در باب ولایت بختیاری
تحصیل کردم شفیع خان مرد عاقل کاملی بود همه وقت صحبتهای خوب مینمود آنچه از اخبارات
ولایتی سؤال مینمودم بدون مضایقه پاسخ میداد و از سفر من مثل سایرین سوء ظنی
نداشت و خیال میکرد که من غیر از تماشا و سیاحت مقصودی دارم

چون شفیع خان وزیر و ندیم محمد تقی خان بود و تمام کارهای طایفه با و رجوع میشد و مالیات را
او جمع میکرد و بدیوان میپرداخت از تمام امور بختیاری مخبر بود و تاریخ بختیاری را خوب میدانست
حال اول زمستانست باران و رعد و برق و باد در کار میباشد چادر لامردان خوب رفع
باران و باد را نمی نمود اغلب اوقات چنان باران میبارید که در چادر همگی تر میشدیم بلکه لباس
و بدن ما هم تر میشد در همین شب یکدسته گرگ حمله آورده نزد اسب گوسفند پاره نمودند
یکطرف صدای اهالی یک سمت صدای سگها یکطرف حمله گرگها و صدای گوسفندها صدای
رعد و شدت باران و روشنی برق که متصل دشت را روشن مینمود نیز در کار بود از
کثرت سیل اغلبی از اسبابها را آب برد و چادرها افتادند تماشای غریبی داشت ما عجله داشتیم
که پناهگاهی پیدا نمائیم اسبها تمام باز شده بسمتی رفتند چنین شبی در عمرم ندیده بودم

تپه‌های اینجا قسمتی از ولایت خوزستانست حیوانات درنده بسیار دارد از قبیل شیر و
پلنگ و خرس و گرگ و غیره رؤسای بختیاری بشکار شیر خیلی مایلند شیر کشتن در
اینجا اسمی دارد و شیر را روی سنگهای قبور نقاری میکنند که همه کس بداند که این مرد رشید
بوده محمد تقی خان برشادت و شجاعت مشهور است محمد تقی خان یکروز در قلعه تل با
جمعی از ریش سفیدان و کدخدایان نشسته مشغول صحبت بود یکنفر لر نفس زنان با
رنگ پریده وارد شد و گفت در بین راه من بدون اسلحه بودم غفلةً شیری بمن برخورد
و میخواست مرا طعمه خود سازد من او را بعلی قسم دادم که با من کار نداشته باشد و از من
بگذرد و مرا ندیده انگارد از آنجا که لطف پروردگار شامل حال و آن شیر محب علی و آلش
بود بدون درنگ از من گذشته بمن اذیتی نرسانید و در میان جنگل ناپدید شد آن مرد نادان
خوبی و سخاوت آن شیر را که از جان او گذشته بود فراموش نموده در عوض نیکی آن حیوان
اصراری به محمد تقی خان نموده که زود تشریف بیاورید و آنجا را که شیر پنهان شده نشان
بدهم تا او را بکشید هرچند محمد تقی خان را از سخن لر شکی بود که شاید دروغ بگوید اما بجهت کثرت
میلی که بشکار شیر داشت با چند نفر سوار شده از قلعه خارج شدیم و رو بجنگل آوردیم آن لر
مکان شیر را که باو حمله آورده بود و درخت بسیاری داشت بمن نشان داد

محمد تقی خان سوار را سه قسمت نموده یکقسمت بدست آغا خان بابا و قسمتی را بدیگری سپرد و
خودش با جمعی بطرفی ایستاد و شروع کردند در آن بیشه تیر و سنگ انداختن که آن حیوان
بترسد و بیرون بیاید ولی فایده نبخشید محمد تقی خان گفت یقین گرگ یا کفتار بوده این لر از

کثرت

کثرت ترس تشخیص نداده و یا اینکه دروغ میگوید در تدارک مراجعت بودیم که آن شیر غرش
کنان از بیشه بیرون آمد و بطرف آغا خان بابا حمله آورد منهم در دسته او بودم آغا خان بابا با
تفنگ دراز خود او را زخمی ساخت ولی شیر یکنفر موسوم بملا علی را از اسب بزیر آورد و نیز
لباس محمد علی بیک را گرفته او را هم بپائین کشید مردم از مشاهده اینحال حیران و پریشان شدند
محمد تقی خان مانند شیر ژیان مرکب را از جای برانگیخته پس از آنکه نزدیک شیر رسید از مرکب
بزیر جست و کمر بامید فتح بست و در مقابل آن شیر شریر فریاد برآورد ای شیر اینها لایق
و قابل رزم تو نیستند و تاب مقاومت ترا ندارند اگر میل مجادله داری و شیر کارزار
میباشی با شیر روزگار مجادله میکن تا بسزای خود برسی شیر شکارهای خود را همچنان در زیر دست
و پای خود داشت و رها نمود و با کمال وقار ایستاده اعتنائی بدشمنان نکرده و خوفی ننمود
محمد تقی خان چون ببر بیان بدان شیر ژیان حمله برد و با پیشتاب بلندی که در کمر داشت کشیده
بر سر شیر آتش داد گلوله بمغز او جایگیر شده فوراً بزمین افتاد چند تیر دیگر باو انداخت
در اینوقت سواران بر سر او ریخته با شمشیر و غیره او را کشتند آن شیر خیلی بزرگ و مهیب بود
لاشش را بقلعه حمل کردند پوستش را کنده بمن دادند ولی طولی نکشید که از من دزدیدند
محمد علی بیک زخمی منکر از شیر داشت بازویش شکسته و گوشت صورتش را کنده آن
دیگری هم دو سه زخم داشت اما کاری نبود

در اینمدت که من در بختیاری بودم صحبت شیر کشتن محمد تقی خان اشتهاری یافته نقل
مجالس شده بود و مسلماً این حکایت در طوائف بختیاری خواهد ماند گاه گاهی که من با برادران

[illegible]

محمد تقی خان بشکار میرفتیم در کنار رودخانه که از درخت پوشیده و جنگل مانند بود شیرها

بجنگل میرفتند و ما سواره بیرون دشت می ایستادیم غالباً خرس بیرون میآمد و ما هم

عقب آنها تاخت کرده آنها را می کشتیم گاهی شیر بیرون آمده نعره میکشید و میدوید

سوارها او را تعاقب نموده ولی بندرت بار رسیده و میکشتند و همینکه شیر در میان درختان

پناه میگرفت گاهی سوار از تعاقب میمود و ولی آن هنری که در باب شیر گفته شد ندیدم

بعضی از اوقات ساز میزدند که شیر را از جنگل خارج نمایند شیر با آنها حمله میآورد و اذیت

میرسانید پیش از اینهم یکنفر از این اشخاص را کشته بود شیرهای اینجا به ندرت بر شخص حمله می

آورند مگر وقتیکه گرسنه باشند اغلب شبها با ایلات میروند و گوسفند و گاو و اشخاص

خوابیده را میربایند یکنفر بختیاری که در شکار همراه ما بود در تپه‌ها که زیر شوشتر واقع است

شیر هنگام خواب او را ربوده بود چونکه ما بدون چادر روی زمین خواب رفته بودیم صبح

که بیدار شدیم یکی از رفقاء ما پیدا نبود بعد در جستجو بعضی از اعضاء او را یافتیم

لرها از عظمت شیرهای سوسیانان صحبت میکردند که گاو و گاومیش را بدوش گرفته میبرند

میگویند علی را بد و طلبیده اگر گوسفند برباید از قوت خود او میدانند اسبها از صدای

شیر میترسند هنگام شب الوار آمدن شیر را از جنبش و ترس اسبها ملتفت میشوند خوانین

کوچک بختیاری محض اینکه ایشان از شیر نترسند پوست شیر را بشب نشان میدهند

بعضی نوشتجات یادگاری که در قلعه تل نوشته بودند در باب شیر و خرس و دیگر درندگان

ملاحظه نمودم در حدود رام هرمز و کنار رودخانه کارون شیر فراوانست آنها گاهی میروند

بالای تپه‌هائی که زیر کوه لرستانست از جهت پیدا نمودن شکار و مدتی قبل یک شیر

ماده در قلعه تل دیده شده بود و در رنگ بلاکون یکنفر تفنگ چی او را کشت طول او

ده پا و نیم بود و شیرهای آنجا درشت می باشند ولی از ایلات میترسند میگویند که گاومیش

از شیر نمی ترسد بلکه هر وقت شیر برای آنها حمله کند دفاع سخت با شاخ میکنند

حیوانات دیگر از ترس شیر ناخوش و فالج میشوند از اینجهت در راه مهرمز ایلات گاومیش‌ها را

بجهت قراولی و مستحفظ بیرون و اطراف چادر می بندند و اول که شیر نزدیک گاومیش

میشود گاومیش‌ها صدا میکنند از صدای گاومیش اگر مراجعت کرد که هیچ و اگر اعتنا

نکرد گاومیش با شاخهای دراز خود او را تعاقب نموده و بر او حمله میآورد بطوری که شیر

گریخته و باستخلاص خود از شاخ گاومیش راضی میشود الوار شیرها را دو قسم میدانند

کافر و مسلمان آن شیرها که مسلمان هستند رنگ آنها گندم گون و زرد هستند آن شیرها که کافر

هستند زرد و یال سیاه یکموی سیاه میان گرده او هویداست احتمال دارد شیرهای ماده آنهائی

هستند که رنگشان بازاست و شیرهای نر آنهائی هستند که رنگشان سیر است گویند اگر

شخصی بشیر مسلمان برسد و کلاه خود را برداشته و او را بعلی قسم بدهد ایمن خواهد بود

طرح مذاکره اینست ای گربه علی من بنده علی هستم بسر علی از کشتن من بگذر شیر بشنیدن

اینسخن راه خود را پیش گرفته میرود ولی این التماسها بشیر کافر فایده نمیدهد

الوار اینمطلب را قبول دارند و مطمئن هستند سه سال قبل در دشت رامهرمز یک شیر

اسباب خوف مردم را فراهم کرده بود دو روز در یکجا توقف میکرد در چادرها دیگر نرفت

دُب و ماد یان وغیره می رُبود قشون معتمد الدُوله که از آنجا عبور میکرد یک سرباز را ربود
سوارهای لُرستانی چند تیر انداخته بلاکش ساختند لاشش را دیدم بزرگ خاکستری رنگ بود
محمد علی بیک از برایم نقل کرد وقتی که بسر دو شیر میرسیدیم بعضی پیاده وبعضی سواره شیرها برای
زنها حمله آوردند بعضا از اسبها پرت شدند ولی صدمه بکسی نرسید من برای نجات
آنها دویدم فریاد کردم ای شیر عار نداری که از من رو گردان میشوی و بزنان عاجزه
حمله میآوری من مُدعی تو میباشم از صدای من شیر بطرف من حمله آورد با یک تیر او را
کشتم در دشتهای خوزستان شیرها در میانه جنگل وکنار رُودخانه ومزارع برنج یافت
و پنهان میشوند در جبال بختیاری پلنگ بسیار است باسبان حمله نمینمایند بگله گوسفند
اذیت میرسانند همه وقت از پوست آنها بقلعه تل میآورند خوامین از آنها توشکی میسازند
من یک رقم خرس در بختیاری دیدم که بزرگ وخاکستری بود واز الوار نمی ترسید اغلب
گوسفند از گله میبرد بختیاریان حکایات بسیار از خرسها دارند

درینوقت که من نزد شفیع خان بودم سواری آمد وگفت محمد تقی خان وآقا علی برادرش
ناخوش میباشند بیایید قلعه تل وآنها را معالجه نمایید فوراً سوار شدم وراه افتادم
در راه طوفان سختی شد که برحمت خود را در روی اسب نگاه میداشتم سیل از کوهها جاری شد
ما جاده را از دست داده از سنگلاخ وجابهای سخت عبور مینمودیم قلعه تل از کثرت آب
دریاچه شده بود رسیدیم بیک نهر بزرگی اسب از زیر من جسته باب افتادم چون سرداری
من لُری وضخیم بود مرا امان نشنا کردن بود خیلی جد وجهد نمودم که از آب بیرون بیایم نشد

بلدی من که همراه آمده بسلامت از آب عبور کرد چون ملتفت من شد خود را باب انداخته
مرا نجات داد والا خفه می شدم

خلاصه وارد قلعه تل شده بخدمت محمد تقی خان رسیده ناخوشی صفرا داشت باندک
مداوا چاق شد لیکن برادر او در حالت بدی بود وناخوشی او سخت وکشنده واحتمال خطر
میرفت اطبا حاذق هم از معالجه او عاجز خواهند بود

در اواخر ماه نوامبر از طهران وجابهای دیگر نوشتجات از برای محمد تقی خان رسید که خبر
خوش نداشت خیلی اسباب کسالت وخیالات از برای او تولید مینمود معتمد الدُوله هم که
حکومت بختیاری جزو او بود وآدم برای مطالبه باقی مالیات بختیاری مأمور میفرستاد چند
نفر هم که از دیوان برات حواله داشتند آمده مطالبه مینمودند شاطر باشی معتمد الدُوله هم که از
اصفهان با شفیع خان همراه بود ده هزار تومان مطالبه مینمود سه هزار تومانش را بایدشاه ببرد
سه هزار تومان پیشکشی معتمد الدوله باقی را از برای دیگران محمد تقی خان هم بایستی برات
بدهد بسرکدخدایان ورؤسای طوائف

این اشخاص مهمان محمد تقی خان بودند اما از بودن ایشان در قلعه تل خوشحال نبود
محمد تقی خان بطفره میگذرانید چونکه خودش اینقدرها پول نداشت اگر میخواست مجبوراً
از خضرات یا غیها وصول نماید طوائف از او روگردان میشدند واز اقتدار میافتاد پول
هم در آنجا کم بود واگر هم داشتند نمیدادند وپولی که دارند از خود دور نمی سازند در اینمدت
که من آنجا بُودم جز اشرفی ونقرها که زینت زنان بود غیر از آنها پول سفید واشرفی ندیدم

که کسی خرج نماید بختیاری‌ها معامله و تجارت ندارند نان فروشی در بختیاری خیلی
بد است زیرا که اگر شخص داخل هر آبه بشود مهمان است اگر بخواهد کسر شأن خود میدانند بقدر
کفایت برای خود گندم و برنج میکارند چادر و لباس آنها از پشم میش و موی بزهای
خودشان است و لباس لازمه خود را هم که باید بخرند با پشم معاوضه مینمایند اینطوری که
معتمدالدوله مطالبه مینمود ممکن نبود بغیر از زور حاصل نماید و هرگز محمدتقی خان این ظلم را
با ایل خود روا نمیداشت مجبور بود مسامحه بگذراند و مأمورین را معطل نماید معتمدالدوله و امنای
دولت تأکید و جد مینمودند ولی ابداً ثمری نمی‌بخشید کاغذی از علی نقی خان که بطور گروی در
طهران بود برای برادرش رسید که معتمدالدوله از دست شما بشاه عارض شده که شما با
شاهزادگان ایران که در بغداد و فراری هستند همه وقت خفیه نویسی دارید و رشته مودت را
محکم نموده اید و گفته اید که مالیات بدولت نمیدهیم و یا عسگری خواهم کرد و شان و رسم دولت را
از میان برده اید

شاه در اینباب کمال اوقات تلخی را دارد و بمعتمدالدوله حکم نموده که در اول بهار که راه
باز است با توپ و سرباز به بختیاری آمده ایلات را گوشمالی بدهد تا مرتکب اینگونه امور
نشوند زیرا که دولت مدتی بود که بقوت و قدرت محمدتقی خان حسد میورزید که چرا باید
یکنفر بمرتبه ای برسد که تمام الوار و طوائف بختیاری را در تحت نفوذ خود درآورد و کمال
توهم را داشتند که یکباره کوس یاغیگری بکوبد و برای دولت اشکال حاصل نماید و
نیز از تمول و ثروت محمدتقی خان شاه اغراقات شنیده بود و هیچ تقصیری در ایران

بالاتر از این نیست که شخص متمول داشته باشد بهر راهی که ممکن است آن مال باید با خود
حکام و شاه بشود و حکم صریح معتمدالدوله شد که اگر تمام مال محمدتقی خان را با خود داشتی تصرف
باید بدیوان برسد محمدتقی خان ببرادرش نوشته بود که من کمال کراهت را از جنگ
با دولت دارم زیرا که ممکن است این ایلات مختلفه را که من دور خود جمع کرده ام در وقت
جنگ مرا تنها بگذارند و بدشمن بپیوندند یا خود آنها با من طرف شوند

درینوقت از اصفهان نوشتجات رسید که معتمدالدوله در تدارک قشون میباشد بشیر محمدتقی
خان بخیال فرو رفت و با نزدیکان خود در جنگ و صلح مشورت نمود رای دادند که صلح نماید
و معتمدالدوله را ببختیاری وارد ساخته بهر قدر ممکن است از طوائف پول گرفته باو بدهد تا دیگر
طمع او فرو کش نماید مخصوصاً شفیع خان عقیده اش در صلح بود اما خود محمدتقی خان میگفت
هر چه تملق بیشتر نمائیم و پول بیشتر بدهیم حرصش برافزونست و هر وقت معتمدالدوله فرصت
دید در تمامی من اقدام خواهد کرد و میگفت مقصود او تمام کردن من و ایل من میباشد
و مرا گرفته بطهران خواهد فرستاد و ایل را غارت خواهد کرد و کاری بکند که زن و مرد در بختیاری
قادر به یک پیراهن نباشند صلاح خود را در جنگ با معتمدالدوله میدید و میگفت هر چه بجنگیم
خطا است و نباید بگذاریم که او از کوه های سخت و دره های دشوار و جنگلهای بی پایان
رد شده خود را بصحرای عربستان برساند و صریح میگفت یا مرا میکشد و یا به طهران میفرستد
در هر صورت اموال مرا بکلی خواهد برد اگر نکشد و بطهران نفرستد حبس مینماید شب و روز در
فکر این بود که تدبیری نماید که کار اصلاح بشود

و نیز خبر شده بود که در این ایام مابین دولت انگلیس و ایران نقار است و وزیر مختار انگلیس را
در طهران جواب گفته اند و هم رفته ارسال و مرسول دوستانه هم میان دو دولت متروک
شده و خبر ورود کشتیهای انگلیس را بخلیج فارس شنیده و شهرت داشت که توپ زیادی
هم وارد خلیج کرده و خیال محاصره بنادر را دارد و بعد از فتح بنادر بطرف شیراز و اصفهان حرکت
خواهند کرد و قسمتی هم از قشونش بسمت عربستان میآید

محمد تقی خان هنوز از من شک داشت که جاسوس انگلیس میباشم و از برای شغل مخصوص
آمده ام شاید هم خیال بکند ورود من برای اینست که جنگ ایران و انگلیس علت پیدا
نماید محمد تقی خان در این حیص و بیص منتظر فرصت بود که استقلال پیدا کرده اطاعت کسی را
نکند زیرا که سوار و پیاده بسیار در تحت فرمان خود داشت از اینجهت بود که دولت
ایران از استعداد محمد تقی خان توهم داشت که یکدفعه طبل خودسری بنوازد و اعتبار دولت را
از میان ببرد محمد تقی خان مایل بود بداند که اگر با دولت ایران بجنگد دولت انگلیس از
او حمایت وارد و او را بقشون و اسلحه کمک مینماید یا بعد از تصرف ایران قسمتی از ایران
یعنی عربستان و بختیاری را باو وا میگذارد

بالجمله بمن گفت باید بنا در بروی و از قول من اظهار ارادت و دوستی کنی و مقصود آنها را
فهمیده بمن اطلاع بدهی من خیلی مایل بمسافرت بوده که فرمایش خان را بانجام رسانم و نیز
میخواستم به کراک بروم و از دکترهای آنجا دستور العمل برای رفع مرض آکلیبعلی پکیرم روز
بروز ناخوشی او سخت میشد محمد تقی خان کمال محبت را باو داشت اگر هم این ناخوشی او علاج

باو نیز

پرنسیپ محض خاطر خان دستور العمل رجبت ناخوشی او بگیرم زن آکلبعلی هم در اینباب
اصرار داشت بعلاوه میخواستم هموطنان خود را در کراک ببینم

با اینکه محمد تقی خان لر بود و سواد نداشت اما شخص بسیار دانا و عاقلی بود و خیالات
بلند در سر داشت در آزادی و آسودگی اتباع خود ساعی بود یک شب در اندرون باهم
نشسته بودیم گفت من جد و جهد و آرزو دارم که تمام اینقواعد و قوانین وحشیانه بختیاری را
برطرف نمایم و اهالی را ایمن و آسوده نمایم من گفتم باید اینکار بچند نوع اقدام بشود
اولاً تجارت داد و ستد در آنجا معمول شود دوم معاشرت و ارسال و مرسول با دول خارجه
دیگر اینکه پنبه و نیل در خوزستان فراوانست باید حمل بخارجه شود و در آنجا گرانست
در عوض باید چلوار و متقال و امتعه دیگر که در بختیاری و خوزستان لازم دارند حمل نمود
کم کم تجارت معمول و الوار هم عادی میشوند و من بعد آسوده زندگی مینمایند و قالی و غیره که در
بختیاری درست میشود در اروپا پربهاست تجار خارجه مایلند که در اینصفحات راه تجارتشان
باز شود طولی نمیکشد که در بختیاری ترقی و تربیت خواهد شد

محمد تقی خان گفت من چند سال قبل فکر کردم که عمل تجارت را در بختیاری رواج بدهم
یک کشتی هم از اشیاء ولایت خودمان بار کرده ولی بدبختی در خلیج فارس کشتی غرق شد
بعد گفت پس از رسیدن بکراک بصاحبمنصبان از قول من بگو که من میخواهم راه ولایت
خود را وسعت و هم با اینکه وسعت ولایت او زیاد بود چه دشتهای آنها و اعراب تا نزدیک
خلیج فارس میرسید و نیز بمن گفت بتجارت خانها اطمینان بده که در ولایات من تجارت را

ترویج

ترویج بدهند محمد تقی خان کمال میل را داشت که الوار مال کسی را نزنند و کمتر اذیت نمایند
در اینوقت خان عازم بود که محمد علی بیک را به بهبهان نزد میرزا قوام بفرستد برای بعضی
مطالب و نیز سفارش نامه از جهت میرزا قوام بمن داد که بلدی بدهد و مرا به بندر دیلم برساند
و از آنجا با بکاره بخارک بروم در هشتم ماه دسامبر با محمد تقی خان و عیالش خداحافظی کرده با
محمد علی بیک براه افتادیم شب را در باغ ملک ماندیم صبح حرکت کردیم راه طولانی بود
آمدیم در مخروبه منجنیق از روی تپه های سخت سنگلاخ عبور نموده و از بالای تپه دشت مزرعه
منجنیق پیدا و با صفا بود محوطه کوه های هامون گشت که از برف پوشیده و تپه های بلند طرف
جنوب که میگفتند سرحد بختیاری است رسیدیم به بهمئی ها که یکی از طوائف کوه کیلویه و وحشی
ترین مخلوق هستند رئیس آنها در قلعه منزل داشت اینها از کثرت دزدی ملم بزیغ
مانده بود و دهات بی صاحب اگرچه محمد تقی خان طایفه بهمئی را زیر فرمان خود آورده بود
و بجهت دزدی آنها را سیاست سخت مینمود معهذا ما باید اینجا در احتیاط خود ما را داشته باشیم
یک راه قدیمی بود که از میان تپه ها میگذشت پائین آمده بطرف مخروبه که دروازه او باقی
بود بختیاریان او را که دروازه مینامیدند جای باج گرفتن رستم است رهنما یک غاری
نشان دادند میان کوهی بود میگفتند آخور اسب رستم است و درختی قریب پنجاه پا در نزدیکی
بود که طناب اسب را بدرخت می بسته از سنگلاخ بزیر آمده رسیدیم بدشت پرکشت و زرعی
که سبز و پر محصول بود و مسکن طایفه از بختیاری موسوم به من بنی رئیس آنها ملا فیضی است
که کلانتر بود و قلعه او را دیدیم که سر رود خانه علا واقع است ولی ما نزدیک آن قلعه نرفتیم

تمام صحرا

صحرا سفید بود و الوار کچ را ر مینامیدند در این تپه ها الوار وحشی زندگی مینمودند از طایفه
چاپ در این صحرا درخت خرما دیده میشود شب وارد قریه رام هرمز شدیم روی
رود خانه علا در اینجا رود خانه بزرگیست شب را با چند مسافر دیگر درب دروازه توقف نمودیم
رام هرمز شهر ساسانیان است چند تپه مصنوعی هم آنجا بود تماشا کردیم دهات تازه محیط
شهر قدیم است نتوانستیم خرابه ها را ببینیم زمین اینجا خیلی آباد و مرغوبست ولی
خوب کشت نشده رئیس طایفه اینجا عبدالله خان در قلعه ده نو مسکن داشت شب را در
قریه جوبا توقف نمودیم دو میل دورتر از اینجا امامزاده ایست که میگویند شخص مقدسی
میباشد و الوار او را احترام زیاد مینمایند درختهای نارنج و خرما بسیار داشت
از کنار آب علا عبور کرده بجنگل رسیدیم که چندین خرس و شغال دیده شد رفیق من گفت
سگ و گرگند حق داشت زیرا که شبیه بودند
امروز از میان ولایتی عبور کردیم که متعلق به بهمئی هاست بایر و خراب بود شب را در
جانیرون توقف نمودیم مردمان اینجا وحشی و شریرند در خانه رئیس آنها یک صندلی
و چند پارچه اسباب قشنگ دیده شد گفت چندی قبل یک اروپائی اینجا آمده و مرده
روز بعد وارد بهبهان شدیم تپه های گچ خاک بهبهان و رام هرمز را از هم جدا میساخت
آبهایش غیر گوارا بودند محوطه شهر سه میل و نیم است دیوارهای گلی دارد و برجهای
زیاد قلعه آن معروف به نارنج قلعه است دیوارهای بلند گلی دارد و دورش خندقیست
سابقا جمعیت زیاد داشته بواسطه جنگها و ناخوشی طاعون و حکومت ظالمانه خراب

دیا امروز

و بایر شده میرزا آقوما غایب بود و من مجبور شدم یک روز توقف نمایم از بهبهان که حرکت
نمودم همه ولایات تپه‌های کوتاه و زمین‌های آهک و گچ و آبهای بد دارد همینطور است
تا خلیج فارس ما بین بهبهان و دریا یکدشت بزرگیست که دشت زیتون مینامند ده بزرگ
اینجا قلعه چم است شب را در نزد میرزا آقوما توقف نمودیم حاکم عموی میرزا آقوما سید جوان منشیست
میخواست همیشه با من صحبت دینی بکند صحبتهای خوب مینمود از قلعه چم حرکت کرده
شش فرسنگ راه میان تپه‌های سنگلاخ طی نموده از رودخانه زهره گذشته در کنار
رودخانه دراج زیاد بود میرزا آقوما در قلعه مسکن داشت آن قلعه پر بود از سوار و تفنگچی
شخص میرزا آقوما مشارالیه سید و مرد عاقل کاملی بود و جنگ نبود حکومت را از روی
انصاف و عدل است مردم شریر و دزد را ترک دزدی وا میدارد و در دهات منزل میدهد
که مشغول زراعت باشند چون از نزد شاهزاده کاغذ داشت او را میرزا آقوما نامیدند سفارش
نامه محمد تقی خان را دادم فوراً امر کرد بکاره حاضر نمایند میرزا آقوما خود در شرف حرکت تا بوشهر
بود که آنجا را مسخر نماید زیرا که شیخ حسین که رئیس آنجا بود و بیرونش کرده بودند بمیرزا آقوما
پناه آورده میرزا آقوما میخواست او را منصوب نماید و بندر و شیخ را زیر حکم خود در آورد و نیز
میل داشت توپهائی را که در کراک انگلیسها گرفته بودند تصاحب نماید و نوشتجاتی که توپها
مال شیخ است و ما بین انگلیسها و او رد و بدل شده بمن ارائه داد و خواهش کرد که توپها را
گرفته برای او بیاورم صبح بکنار دریا رفتم چند عرب با یک بکاره حاضر بود ناخدا گفت
فردا بکراک میرسیم فقط چند قرص نان و چند دانه انار همراه برداشتیم ولی شب باد شدیدی

وزید

وزید و تموج پیدا شد بجهت این طوفان راه کمی پیمودیم باران شروع کرد ناخدا ترس
کرد انباری برای برنج و میوه در کشتی بود پناه بانبار بردم ناخدا مرا دعوت کرد بگوشت
سنگ ماهی و برنج پخته آب ناگواری هم خوردیم غذای ناخدایان عرب همین است هوا
خوب شد روز دیگر غروب در کراک لنگر انداختیم اسباب خود را برداشته بطرف عمارتی
که بیرق انگلیس داشت رفتم رئیس قشون انگلیس کلنل هنل وزیر و سفیر کمپانی هند در بوشهر
وقتیکه سفیر انگلیس را از طهران دولت انگلیس احضار کرد این شخص را رئیس اردوی کراک نمود
دکتر مکنزی جراح اردوی مرا در کپر خود دعوت نمود

یک استاسیون هم آماده نموده بودند از جهت قشون هندوستان صاحبمنصبان در یک خانه
کوچکی بطرح فرنگ منزل داشتند سایرین در کپرها که از شاخه درخت و خشت ساخته شده یک
قریه هم از برای ماهیگیران بود اعراب و ایرانی یک بازاری بعد از ورود انگلیسها در آنجا بنا
کرده بودند از تخم و میوه و سبزی و گوشت و جوجه چون پول آنها را انگلیسها نقد میدادند روز
بروز بازار بهتر میشد تعجب داشتند که قشون فاتح چگونه بکسی اذیت نمیکند آب بسیار خوب
اما آب و تابستانش بد است تب و لرز بسیار میشود این جزیره بایر است آب هم در آب انبارها از
باران است چشمه و چاه ندارد چهارده روز مهمان دکتر بودیم تب من را معالجه کرد قدری دوای
آبله کوبی برای بچه‌های محمد تقی خان داد که آنها را آبله بکوبم از برای کارها و گفتگوی
محمد تقی خان مشروحاً خدمت کلنل هنل شرح دادم اختصاراً بمن جواب داد که حکومت
ایران در حق محمد تقی خان وکل بختیاری بدی نخواهد کرد و جنگ هم ما بین ایران و انگلیس

منقطع

مقطع نخواهد شد و در باب راهی که محمد تقی خان میخواهد بطرف هندوستان درست نماید
اگر بتواند ضرری ندارد خلاصه تمام کارهای خود را فیصل داده در هفتم جنوری مراجعت
کردم از برای بندر دیلم در کاره نشسته وارد بندر شدم حاجی آقا برادر حاجی حسن
مرا در کپر خود پذیرائی نمود بسیار خوش گذشت حاجی حسن لله اطفال محمد تقی خان بود
حاجی آقا گفت محمد علی بیک زیاد منتظر شما بود و از طول اقامت ملول شد و یقین کرد
که شما نزد هم مذاهب خود رفته اید و دیگر مراجعت نخواهید کرد و بقلعه تل رفته خبر دیگر
هم رسید که معتمد الدوله با قشون زیاد بطرف ولایت محمد تقی خان حرکت کرده چون
محمد علی بیک نوکر باوفائی است و باید در سختی به آقای خود خدمت نماید مجبور شده
رفت من خیلی از رفتن او افسوس خوردم

میرزا قوما شنیده بود اهل ابوشهر بحکومت شیخ حسین راضی نیستند با جمعیت زیاد
بدانسوی رفته شهر را غارت کرده حال بطرف بهبهان مراجعت مینمود عزم خود را جزم
کردم که خدمت او بروم اما تنها از اندیشت ممکن نبود عبور نمایم خصوصاً حالا که جنگ
در همه نقاط میباشد اسب هم گیر نیامد ناچار الاغی کرایه کردم و براه افتادم

میرزا قوما هم چون جمعیت بسیار همراه داشت مجبور بود آهسته حرکت کند شب را در قریه
عرب گر موسوم به لیله تن بود توقف نمودم روز بعد یک اسب از قریه هیوسر گرفتم عرب
وارد چادرهای میرزا قوما شدم خیلی مهربانی نمود و گفت شما مهمان من هستید تا
بهبهان و از آنجا هم شما را براحت بقلعه تل میفرستم سوار و تفنگچی وارد دو مشار الیه

در قریه

در قریه کنوا بود ولی چون هوا خوش است من روی قالی خود زیر آسمان میخوابیدم
بیست و پنجم جنوری ما وارد بهبهان شدیم تمام ولایت سبز و خرم گلهای گوناگون
تمام هوا را معطر داشت میان خودشان دشت بهبهان را یکی از بهشتهای دنیا میخوانند
سوارهای میرزا قوما همه وقت پیاده شده گل نرگس میچیدند و اسبهای خود را زینت
میدادند هر جا گل بسیار رو با صفا بود آبداری میرزا قوما را میزدند و شربت و غلیان
صرف مینمود و با اینکه ماه جنوری است هوا بشدت گرم است

چون میرزا قوما از فرزندان پیغمبر است یک بیرق سبز در جلو او می کشیدند که از
کلابتون و طلا آلات زینت یافته و آینه قران باو نصب کرده بودند همراه بیرقدار
چند نفر موزیکانچی ایرانی همراه داشت و همه وقت موزیک و طبل میزدند میرزا قوما
با پانصد سوار خوب عقب بیرق میرفتند اغلب سوار مادیان بودند قوش و شکار هم
همراه داشتند چه در راه شکار فراوانست خلاصه نزدیک دهی رسیدیم زن و مرد
باستقبال آمده دست بدهانهای خود میزدند اعراب آنرا اهلهله می نامند از دور اثر دو تنگ
چشمه موسوم بچاه والی زدند برای ورود بشهر احترام میرزا قوما توپها انداختند خانه ها
با پارچه های گوناگون زینت داده زنان بالای بام مشغول تماشا میرزا قوما درب
یک مسجد بزرگی ایستاده دعای مخفی خواند درویشی لخت بصوت بلند دعا میکرد بعد
وارد قلعه شدیم میرزا قوما باندرون رفت من در اطاقی منزل نمودم در همین وقت
محمد علی بیک از طرف محمد تقی خان یک اسب برای من فرستاده بود که معطل نمانم

یخ خانمون

خیلی ممنون شدم اما راه قلعه تل مغشوش بود زیرا که محمد تقی خان آنچه سوار و تفنگچی
بختیاری در آن نواحی هست احضار کرده بقلعه تل برای دفع قشون دولت بهمئی ها فرصت
یافته تمام ولایت را از چپاول مغشوش داشتند و گله و رمه بسرقت برده بودند بلدی من
گفت راه مخوف و ما امن هست سوار لازم داریم لهذا من مجبور شده ده نفر سوار مسلح همراه برداشتیم
اراضی اینولایت بهترین اراضی دنیا است ولی از فساد اینقوم بایر و دلم بزرع مانده اینجاها
که کوه گیلویه و بختیاری و عرب منزل دارند خیلی خوبست افسوس که تمام بایر و دلم بزرع مانده
بلدی من گفت که من از اینجا شب بجهت اینکه دشمن دارم نمیتوانم عبور نمایم من شما را اینجا
میبرم شما خود میدانید اهل سلطان آباد گفتند دیروز پسر شیخ مسلد برام هرمز حمله برده
و مبلغی گله و رمه پیش کرده اگر تو شبها بروی از برای تو خطر جانست با این اخبار دیگر
نتوانستم اقامت نمایم اعتماد بنجبت خود نموده از سلطان آباد حرکت نمودیم در راه سوارانی
دیدم ابتدا گمان کردم قطاع الطریق میباشند بعد معلوم شد از اتباع شیخ حبیب بوده اند
با محمدآ که در غیاب عبدالله خان رئیس رامهرمز دهات را حفظ مینمودند مرا بده خود دعوت
کردند و نهار خوبی دادند منهم برای درد چشم او سولفات دادم آنگاه پسر خود را همراه
من نموده تا باغ انوشیروان اشجار نارنج بسیار داشت و در یکی از باغها یک تپه مصنوعی
بود و از قرار نوشته که در آنجا دیدم این مخروبه عمارت و قبر پادشاهان ساسانیان بوده
قبر صاحب عمارت و پسرش را بمن نشان دادند در ده رام هرمز بلدی خود را که محمد تقی خان از
قلعه تل فرستاده بود ملاقات کردم معذرت خواست که در راه اعراب مشغول غارت بودند

چون من با آنها خوبی بودم احتمال خطر میرفت بعد باتفاق بقلعه تل رفتیم دیدم محمد تقی خان با
خوانین و نوکرها و بستگانش تمام در قلعه مسلح حاضرند خدمت خان رسیدم خاتونجان خانم
و اهل اندرون تماما از من دیدن نمودند و از ملاقات من مسرور شدند وقایعی که بعد از من در
بختیاری روی داده بود نقل کرد و گفت معتمد الدوله چون دید محمد تقی خان از ادای مالیات
طفره میزند او را نزد شاه یاغی قلمداد کرد و مشغول تدارک لشکر شد برای اصلاح امور
بختیاری و بقیه مالیات آنجا و دزفول و شوشتر و اعراب خوزستان قشون معتمد الدوله باید
از رشته های زرد کوه و رود خانه کرن بگذرد شاه امر کرد علی نقی خان برادر محمد تقی خان که
مهماندار معتمد الدوله است بقلعه تل بیاید محمد تقی خان هم بمال امیر رفته تشکیل اردوی معتبری
داده اما معلوم نیست که باید اطاعت معتمد الدوله را بکند یا مقاومت نماید
معتمد الدوله هم باید از آن جبال شامخه عبور کرده بمال امیر برسد
محمد تقی خان هم هنوز تکلیف خود را معلوم نکرده عیالات او هم در تشویش میباشند چه جنگ با
دولت هم بهمه نوع از برای آنها خسارت وارد میساخت در تهیه بودند که تمام اهل اندرون
اسباب را بیک کوه سردسیری نقل نمایند تا محفوظ بمانند فعلاً ریاست قلعه تل سپرده
بخاتونجان خانم بود مشارالیها از اعراب تبعه شیخ مسلد توهم داشت که مبادا در غیبت
محمد تقی خان ایلات و قلعه تل را غارت کنند یکدسته دزد هم در اینروزها در حوالی قلعه دیده بودند
خاتونجان خانم آقا عزیز را که از اقوامش بود با سوار و تفنگچی بسراغ دزدها فرستاد که آنها را
گرفته بیاورند منهم با آنها رفتم آقا عزیز مردی لاغر و کوچک اندام است تمام روز راه رفتیم

شب را در کوه جنب تخنیق پنهان شدیم بعد از رفع خستگی دوباره حرکت کردیم طلوع صبح که هوا روشن شد یکدسته سوار از دور نمایان گردید ولی معلوم نبود که دزدند یا مسافر شوشتر رفقا در یک گودی برای حمله پنهان شدند منهم سنگی را پناه خود ساختم در میان سواران شخصی را دیدم که کلاه فرنگی است از رفقا مهلت خواسته نزد او رفتم تا مطلب را درست بفهمم معجلاً نزد او رفته بزبان فرانسه صدا کردم از شنیدن زبان فرانسه او خیلی تعجب کرد زیرا که من بلباس بختیاری بودم چون بدقت ملاحظه کردم دانستم که بارون دِبُد خفیه نویس (سکرتر) سفارت روس است که سابقاً در همدان در اردوی شاهی دیده بودم چند نفر سوار نظامی و چند قاطر با اسباب که دولت باو داده بود همراه داشت گفت نزد معتمد الدوله میروم منهم اخبارات معتمد الدوله را باو گفتم باری نزد آقا عزیز مرا خفت نمودم و گفتم امروز یک خطر بزرگی از ما رفع شد زیرا که این شخص از مقربان دولت روس بود اگر او را صدمه رسانده بودیم دولت روسیه هم در تلافی اسباب خسارت تامی محمد تقی خان میکوشید رفقا خرسند شدند دوباره در آن گودی انتظار روز را میبردیم

چند سال بعد از این مقدمه بارون دبد را در لندن در یکی اطاق قماشی ملاقات کردم و گفتم اگر من در آن روز نبودم آقا عزیز شما را کشته بود

خلاصه بعد از تفحص معلوم شد کسی در این نواحی نیست که خطر از برای قلعه تل داشته باشد لهذا مراجعت نمودیم پس پسران محمد تقی خان را که سپرده بمن بود برداشته روانه دشت مالمیر شده تا ملحق باردوی محمد تقی خان شویم

محمد تقی خان

محمد تقی خان مذکور داشت من هیچوجه خیال نزاع با معتمد الدوله ندارم بلکه میخواهم بعد از ورود او خدماتی شایان نموده که بر اولیای دولت صداقت من معلوم شود و بکمال جد و جهد را خواهم نمود که کار اصلاح شود مقصود محمد تقی خان این بود که بقدر امکان پول از طایفه جات وصول کرده تقدیم معتمد الدوله نموده تا رضایت او را حاصل نماید

ورود علی نقی خان بختیاری نه تنها برای بلدی معتمد الدوله بود بلکه آمده بود که الوار را جمع کرده توپهای سنگین را از بلند و پستی بگذرانند زیرا که بدون امداد الوار آوردن این توپها از این جبال سخت بسیار دشوار بلکه امکان نداشت

اردوی محمد تقی خان خیلی زیاد بود از کثرت جمعیت عرصه گاهی پر نموده بودند تمام اردو در چادرهای سیاه و کپرهائی که از شاخه درخت ساخته شده بود مسکون بودند هشت هزار نفر سوار و تفنگچی در دشت مال میر حاضر نموده اغلب طوائف محض اینکه خدمت و همراهی بخان نمایند هر کدام حتی الامکان از سوار و تفنگچی بامداد او فرستاده اند و همچنین اعرابی که در حوالی شوشتر و غیره بودند سوار و تفنگچی حاضر داشتند فراهم کردن این نوع سوار و تفنگچی بسیار کاری دشوار است زیرا که اجماعت هر کدام از طایفه و قبیله بودند و نهایت میل را بجنگ داشتند از کثرت شوق متصل تفنگهای پر خود را بهوا خالی نموده رقص میکردند و آواز جنگ میخواندند تمام این اردو بدهان محمد تقی خان نگران و منتظر بودند که حکم نماید و یکدفعه حمله بقشون معتمد الدوله نمایند

این الوار اعتنائی بتوپ و قورخانه و غیره نداشتند در آن کوههای سخت اگر جنگ واقع میشد

پیدا نکند

بیدرنگ قشون دولت را نابود میکردند و هیچ جا این الوار از کشتن و کشته شدن پروائی

نداشتند شبها محمد تقی خان در روی قالی نزدیک آتش می نشست شفیع خان هم در حضور او بود و مشغول

خواندن شاهنامه و داستان رستم و خسرو و شیرین میشدند مردم از استماع این اشعار محظوظ

بودند وقتی که صحبت از شجاعت رستم پهلوان بمیان میآمد که سوار را با اسب یک شمشیر دو نیمه نمود

یکدفعه الوار صدای عظیمی مینمودند و دست بر روی دست زده شمشیرها را از غلاف کشیده با یکدیگر

شمشیربازی مینمودند این اشعار بدرجات بر هیجان آنها میافزود وقتی بشعری میرسید که پهلوانی

کشته شد یکمرتبه همگی فوتس کنان و انگشت حیرت بدندان گزان سینه های خود را باز کرده

با مشت بسینه میزدند و بصوت غمناکی مترنم میشدند و بقاتلش فحش میدادند و لعنت میکردند

هنگامی که از اشعار بدبختی های خسرو و شیرین و چگونگی حال آنها شنیده میشد اشک از رخسار

آنها میچکید و بنای گریه و وای وای را میگذاشتند

محمد تقی خان هم مثل سایرین بعضی اوقات که باینگونه اشعار حزین میرسید گریه مختصری

مینمود یک شب هم در اندرون مجلس بانطریق گذشت یکدفعه دیدم محمد تقی خان مثل بچه

گریه میکند نهایت تعجب بمن دست داد و باو عرض کردم که شما زحمات بسیاری کشیده اید

و سرد و گرم جهان را چشیده جنگهای فراوان دیده اید و دشمنان بسیار بدست خود قتل

کرده اید چرا باید بخواندن افسانه زاری و بیقراری نمائید

با چشم گریان و دل بریان در جواب من گفت ای صاحب حکیم چاره ندارم وقتی که باین اشعار

سوزناک میرسم خودداری نتوانم و گریه بمن دست میدهد

شب و روز

شب و روز در اردوی محمد تقی خان صدای سرنا و دهل بلند بود معلوم میشد که الوار از

این نوع موزیک مسرور میشوند

بعد از دو روز من عالمیر خبر برای خان رسید که معتمد الدوله با قشون و توپخانه و قورخانه

از دره کوه گذشته عنقریب است وارد مالمیر میشود محمد تقی خان مشغول تدارک استقبال گردیده

در ضمن میخواست اردوی خود را باو نشان بدهد و او را مطمئن سازد تا از خیالات عداوت

آمیزش منصرف سازد خود و پسر و اتباعش سوار مادیانهای عربی شدند و براه افتادند

از آن راهی که میبایستی گذشت سواران رده ساختند و حرمتاً و احتراماً تفنگها خالی مینمودند و نیز

گروهی از بختیاری و عرب در جلو خان باسب بازی و قیقاج مشغول شدند و مانند بازیهائی

که اجداد ایشان در ایام اشکانیان مینمودند و معمول بود بجای میآوردند

معتمد الدوله هم با صاحب منصبان و سواران مخصوص خود ایستاده تماشا میکردند و با کمال

تشخص و وقار آهسته میآمدند و جلو او فراشان غضب که از اشرار اصفهان بودند با ترکه های

دراز مشغول راندن و زدن مردم بودند تا راه بدهند صدای سرنا و دهل بختیاریان در این

کوه های پیچیده درویشان زیادی در راه ایستاده دعا و ثنا بمعتمد الدوله مینمودند و صدای

علی علی باسمان میرسید سوار نظام و توپ و قورخانه او وارد شد حسب المعمول ایران جلو او

گاو و گوسفند ذبح نمودند محمد تقی خان و دو پسر خود را پیشباز معتمد الدوله فرستاد همینقدر

که نزدیک شدند یکی آنها را جلو زین خود گذارده بوسید و دوباره سوار اسب خود شان

نمود محمد تقی خان هم از عقب رسید و پیاده شد و ایستاد تا معتمد الدوله رسید احوالپرسی

نمود

میمنود و از دیدن من در لباس بختیاری تعجب کرد دو میل با من اردوی محمد تقی خان و اردوی معتمد الدوله فاصله داشت چادرهای معتمد الدوله از شال کشمیری و قالیهای ابریشمی گرانبها مزین بود صاحبمنصبان اردوی او هم زینت خوبی داشتند قشون و سربازها در چادرهای کوچک منزل داشتند قاطرچیها و مکاریها در زیر آسمان بودند این اشخاص معروف بدزدی بودند هرچه بدستشان میافتاد میربودند اگر معتمد الدوله صاحب اموال عارض میشد آنها را سیاست مینمود اما باز در دزدی کوتاهی نداشتند

بارون دُبُد دو روز قبل وارد مالمیر شده چادر او را نزدیک چادر معتمد الدوله برپا داشته بودند یکروز بدیدن او رفتم اسب خود را بدر چادر بستم در مراجعت اسب را ندیدم بارون دُبُد عقب اسب فرستاد و نیافت محمد علی بیک گفت شکار سربازهای دولتی است محل آنها را میدانم محمد تقی خان اسبی داده سوار شدم و با محمد علی بیک براه افتادیم تا رسیدیم پای کوهی که مابین شوشتر و مالمیر است کوه را طی نمودیم تا آنها را شناخت شب بفراز کوه رسیدیم چند نفر را دیدیم که آتشی افروخته مشغول طبخ شام میباشند از سواران معتمد الدوله بودند و کلاه پوست بره داشتند چند اسب هم در آنجا بود یکی از آنها اسب من بود بمحض اینکه ما را دیدند برای جنگ خود را حاضر داشتند ما هم بدون فرصت بآنها حمله بردیم پشتاب درازی که در کمر داشتم کشیده بطرف سربازی که تفنگ درازی در دست داشت خالی خواستم بنمایم در رفت غفلةً از پشت سر با چماق آهنی بگردن من زدند که در غلطیدم وقتی بهوش آمدم محمد علی بیک را بالای سر خود دیدم که آب بصورتم می چکانید

لنگ کلفتی

لنگ کلفتی که مانند بختیاریان بدور سر داشتم مانع هلاکت من شد سه اسب دیگر هم غیر از اسب خود از آنها گرفته راندیم دو نفر سرباز هم زخم برداشتند در این مختصر جنگ فتح با ما بود تفصیل را در مراجعت به محمد تقی خان شرح دادم

معتمد الدوله و محمد تقی خان چهل روز در دشت مالمیر توقف داشتند یکی از رؤسای اردوی معتمد الدوله هر روزه نزد خان آمده درباب اصلاح و اطاعتش از دولت مذاکرات مینمود اما او بقسمهای معتمد الدوله اطمینان نداشت چه میدانست پس از آنکه مطیع شود از تمام طوائف بختیاری و عرب مالیات گرفته آنوقت در مقام اذیت او برمیخیزد علی نقی خانم در اردوی معتمد الدوله بود و حکم ریاست خوزستان و بختیاری را برای برادر خود از دولت صادر کرده بود بشرطی که او امداد کرده تو بهارا از این جبال سخت بختیاری بگذراند شهرت داشت که فقط مقصود معتمد الدوله گرفتن مالیات شوشتر و دزفول و حویزه است و کاری برضد محمد تقی خان نخواهد کرد اما خیال معتمد الدوله این بود که راه در ولایت بختیاری پیدا کرده آنوقت طوائف جزء را برضد محمد تقی خان بشوراند پس از آن در تمامی مشار الیه بکوشد

علی نقی خان همواره از اردوی معتمد الدوله باردوی برادر رفت و آمد میکرد و مقصودش اصلاح ذات بین بود و باعث داخل شدن معتمد الدوله بخاک بختیاری او بود و الا محمد تقی خان محال بود که بگذارد از اصفهان بالاتر بیاید معتمد الدوله پیام بمحمد تقی خان فرستاد که سوار و پیاده را مرخص کن که بمساکن خود بروند و عده از برای خدمت خود بجای گذار و باردوی من بیا تا بقسم قرآن ترا اطمینان دهم که مقصودی جز خیر تو ندارم و خوزستان و بختیاری هم

با سماجت

باشما است اما خان نخان اورا باور نداشت ویقین میدانست که معتمدالدوله بخیال
گرفتاری او آمده چنانکه از اصفهان وطهرانهم باو نوشته بودند وسخت پشیمان شد که
چرا گوشش بسخن برادر داده و اردوی معتمدالدوله را مانع نشد که بخاک او وارد شوند لهذا
بتمام اتباع وسواران خود حکم داد که ناگهان باردوی معتمدالدوله حمله آورده ورا از میان
بردارند روسای طوائف هم این رأی را پسندیده بودند ولی علی نقی خان قبول نکرد وگفت
اگر این تدبیر واقع شود دولت مجبور است که در تلافی باضمحلال بختیاری پردازد ما باید
کاری بکنیم که دولت را از خود خشنود داشته باشیم واسباب دلتنگی اولیای دولت را
فراهم نیاوریم اما محمد تقی خان بهمان خیال باقی بود و در صدد حمله باردوی معتمدالدوله بود
چیزی نگذشت که مطلب مکشوف شد

خلاصه معتمدالدوله دانست که بزور لشکر نمی تواند محمد تقی خانرا بدام بیاورد بچربی تعارفی قناعت
کرد وعازم شوشتر شد اردوی او چادرها را اکنده حرکت کردند واز دشت مالمیر بقلعه تل
آمدند ویک اطاقی در قلعه از برای معتمدالدوله زینت دادند اطاقهای بالای قلعه پر بود
از تفنگچی برای محافظت خان که مبادا ابنا مردی قشون معتمدالدوله او را دستگیر نمایند
هم چنین معتمدالدوله هم در بهاربند جماعتی مستحفظ برای خود حاضر داشت

در نیوقت از طرف محمد تقی خان پنج راس اسب عربی و دوازده قاطر وچند عدد شال کشمیری
با دویست تومان برای معتمدالدوله هدیه فرستاده شد در تمام اینمدت سورسات را خان
مجاناً متحمل میشد در مالمیر نوشجات چندی که بر روی سنگ منقور شده بود ملاحظه شد و

ممتاز

وممتاز ترین آنها در کول فره بود شمردم سیصد وچهل ویکصورت در پنج مجلس بود وبیست
وچهار سطر هم نوشته مطالعه شد که بطرز شوشیانیان نوشته شده من دو مرتبه عزم تماشای
شوشتر را نمودم ملا محمود از ترس اغتشاش در کوه پنهان شده بود فعلاً در اینجا احدی پیدا نشد
مطالب جدیدی تحصیل نکردم وآن نوشتجاتی که الوار گفته بودند در مخروبه هائی که نزدیک پل
میباشد هست ویقین دارند که بی فایده نیست من بتماشای آنجا رفتم چیزی معلوم نشد مگر چند
نوشتجاتی هم که بفارسی نوشته بودند وبجهت من مفید نبود با خود عهد کردم دیگر بحرف این
الوار بهیچ جا نروم چونکه چند دفعه بحرف آنها رفته صدمه کشیدم معتمدالدوله هم از قلعه تل
بجانب شوشتر حرکت کرد مردم میگفتند از هدیه واطاعت محمد تقی خان خوشنود است
ودیگر در پی آزار او نخواهد بود اما خیال این آقای متقلب این بود که بتوسط وهمراهی محمد تقی
خان از این کوه های سخت گذشته بدزفول وشوشتر برسد وجمعیتی بسیار دور خود جمع
کرده بمقصد خود نائل شود

محمد تقی خان علی نقی خانرا همراه معتمدالدوله فرستاد تا او را بشوشتر برساند هنگام عبور
معتمدالدوله از میان طایفه کوندوزلو وطایفه سوهونی شفیع خان رئیس طایفه سوهونی
وچند نفر خوانین دیگر را همراه بشوشتر برد و در آنجا آنها را با علی نقی گرفته محبوس داشت
محمد تقی خان اطمینان وضامن برای خود وایلش از معتمدالدوله خواست تا نزد او برود او
قبول نکرد وشهرت داد که محمد تقی خان یاغی است واز همه جا سوار وپیاده بکمک خود
طلبید تا مراجعت بقلعه تل نماید چون معتمدالدوله شنیده بود که محمد تقی خان بکمال محبت را پسر

برادر خود

بزرگ خود و پسر علی نقی خان وارد، فوراً آنها را احضار کرد و قسم نامه نزد محمد تقی خان
فرستاد که اگر این پسرها را نزد من نفرستی در صدد خرابی تو خواهم بود و راه خود را گرفته باصفهان
مراجعت مینمایم محمد تقی خان و زنش از این احضار سخت پریشان خاطر شدند و میگفتند که اگر
این اطفال را نزد او بفرستیم سالم باز نمیگردند

علی نقی خان هم از شوشتر کاغذی برادر نوشت که اگر میخواهی طایفه آسوده باشند و مردم به
ناحق کشته نشوند پسرت را با پسر من روانه شوشتر نما تا این غائله از میان بختیاری
مرتفع شود و هر چند محمد تقی خان از خیالات تقلب آمیز معتمدالدوله آگاه بود ولی محض
آسودگی اتباع خود قبول این معنی نموده اما خاتونجان خانم و سایر زنان سخت در غم و غصه
فرو رفتند و روز و شب مشغول گریه و زاری بودند خاتونجان خانم علی الاتصال فحش به
محمد تقی خان میداد و میگفت تمام این بلیه از علی نقی خانست خود محمد تقی خان هم از کثرت
اندوه مثل قلم لاغر شده بود مشاهده حالت این طایفه جانفرسا بود و هر کس این اوضاع را
میدید اشک او جاری میشد خلاصه بعد از گریه و زاری زیاد حسین قلیخان را سوار نمودند که روانه
نمایند مادرش خود را باو آویزان کرده از اسب بزیرش آورد دوباره او را سوار نمودند
خاتونجان خانم دید چاره از برای او نیست راضی برفتن پسرش شد بشرط که من با او
همراه باشم زیرا که کمال اطمینان را بمن داشت قرار شد که من با اطفال نزد معتمدالدوله رفته
در هر موقع از محافظت آنها خودداری ننمایم شاید هم وساطت من در نزد معتمدالدوله اثری
داشته باشد تا مرتکب بعضی بیرحمیها نشود من بیچاره محض خاطر خاتونجان خانم قبول این معنی

کرده

کرده در نهایت یأس و ناامیدی که بطور یقین از معتمدالدوله داشتم و میدانستم که وساطت
مرا قبول نخواهد کرد و در پی آزار آنها خواهد بود لاجرم ما سوار شدیم همینکه بدرب قلعه تل رسیدیم
محمد تقی خان روی سکو نشسته بود مانند ابر بهاران اشکش از دیده باران بود و دائم با دست
بسینه خود میزد خدا دانا است که بچه اندازه خان در پریشانی و اندوه غوطه ور است

خاتونجان خانم با کنیزان و تمام اهل اندرون گریه کنان پیاده از عقب ما همی آمدند تا رسیدیم
به تپه هائی که فیمابین قلعه تل و باغ ملک میباشند آنجا زنها ایستاده و گیسوان بلند خود را
موافق معمول بختیاری بریده فریاد مینمودند و خاک بر سر همی ریختند از آن پس آن زن
روی جوان خود را بوسیده و او را وداع کرد و با سایر زنان گریه کنان و سینه زنان
بطرف قلعه مراجعت نمودند حسینقلی از این واقعه جانسوز و دوری از پدر و مادر بغض کرده
و چین بجبین آورده هیچ سخنی نمیگفت اما آثار ترسی از او دیده نمیشد و سوار مادیان
عربی نژاد پدر خود نشسته لباسش لری بود جبه درازی با شلوار ابریشمی پوشیده و کیسه
کمری بمیان بسته و پیشتاب درازی نیز بکمر داشت و سپری بدوش افکنده و
شمشیر جواهرنشان به بغل اسب خود بسته بود و تفنگ کوتاهی بقاش زین استوار نموده
حسینقلی جوانی دلیر و قابل بود و در کمال خوشگلی است در ایران چنین جوانی خوشگل
ندیده بودم اسد خان پسر علی نقی خان شش سال از حسینقلی بزرگتر بود و البسه اش ممتاز اما
اسلحه همراه نداشت با اینکه جوان است اما در علم و هنر شهره میباشد از قبیل اشعار و تواریخ
و سایر چیزها بسیار میدانست مادرش نیز او را بمن سپرد

اسفندیارخان که از نوکرهای مخصوص محمدتقی خانست با چند نفر دیگر همراه این دو آقازاده بودند شب را در ایل شفیع خان ورود نمودیم زنها بجهت رئیس خود شان که گرفتار معتمدالدوله بود گریه مینمودند و وحشت داشتند که مبادا او را بکشند چون شنیدند که پسر محمدتقی خان وارد ایل شده مرد و زن دور ما اجتماع کرده فحش بمعتمدالدوله و تمام روستائیها میدادند (مردم بختیاری غیر ایلیات و چادرنشین تمام اهالی شهر را روستائی گویند) عوض تسلی میگفتند هر کس گرفتار معتمدالدوله بشود بلاشک بهلاکت میافتد

خلاصه عصر پنجم بدون حادثه وارد شوشتر شدیم اسفندیارخان با همراهان خود از ترس اینکه مبادا دچار معتمدالدوله بشوند در بلیطی که نزدیک شوشتر است و در کنار آب گرگر واقع است توقف نمودند من با آن دو جوان و لله آنها از پل گذشتیم در قلعه خرابه که در قرب آب بود معتمدالدوله منزل داشت فوراً ما را احضار کرد ما هم بدون معطلی نزد او رفتیم معتمدالدوله از دیدن این دو جوان خندان و خوشحال شد من دانستم که معتمدالدوله بقسم خود وفا نخواهد کرد و مقصود او اینست که محمدتقی خان را بچنگ آورده بمقصد خود نائل شود

معتمدالدوله بر روی قالی نشسته تماشای رودکارون را مینمود که از زیر عمارت جریان داشت قشون او در آنطرف رودخانه که دشت کوچکی است چادر زده بودند سواران جعفرقلیخان و علی رضاخان که هر دو از خوانین بختیاری و از دشمنان محمدتقی خان بودند مشغول مشق جنگ بودند و متصل تفنگهای خود را بیکدیگر خالی میکردند

در اینوقت معتمدالدوله رو را بجانب حسین قلی کرده با تغیر زیاد گفت چرا پدرت را همراه

نیاوردی آیا خیال آمدن شوشتر و دیدن ما را ندارد حسین قلی بدون ترس در حالتیکه به تفنگ خود تکیه داشت گفت پدرم خیال آمدن شوشتر را ندارد معتمدالدوله اشاره بسرباز و قشون خود کرده گفت آیا میخواهی اینها را بفرستم بزودی او را بپا آورند حسین قلی دست را بدست کاردی که در کمر داشت گذارده گفت اگر تمام قشون خود را بقلعه تل بفرستی آنها را لخت مینمایند آنگاه انگشت سبابه را بدهن خود فرو برده بیرون آورد یعنی چنان لخت نمایند که بجز پوست بدن آنها چیزی باقی نمی ماند گویا اینقاعده رسم بختیاری است که در اینمواقع انگشت را بدهان فرو میبرند

معتمدالدوله از جرئت این پسر خیلی متحیر شد نهایت فرحناکی باو دست داد بطوری که نمی توانست از خنده خودداری نماید بعد از آن گفت پدر تو اشرفی ندارد جواب داد که من اطلاع ندارم زیرا که بچه میباشم دوباره گفت تو نمیدانی در کجا پنهان نموده اگر اقرار نکنی ترا باقرار مجبور مینمایم یعنی بتو اذیت میکنم تا بروز بدهی بدون خوف گفت نمیدانم اگر هم بدانم بتو نمیگویم اگر هم مجبور شدم که کشف اینمطلب نمایم پدرم نخواهد گذاشت که دست شما باو برسد

معتمدالدوله از گستاخی حسین قلی و اینکه نمیتواند از او تحصیل خبری نماید تعجب نمود و بمحمد زمان خان که یکی از رؤسای شوشتر بود فرمود که من این پسر و للهاش را بتو سپردم که کمال مواظبت را از او بنمائی

من از شجاعت و گستاخی حسینقلی و بدفطرتی آنخواجه ظالم متحیر شدم شقاوت او بطوری

بود که تمام صاحب‌منصبان اردوی او از این رفتارش در حق این دو طفل بی‌تقصیر او را
لعنت مینمودند خلاصه آن دو جوان را از اطاق معتمدالدوله بیرون بردند منهم بعد از چند
کلمه سؤال و جواب مختصر معتمدالدوله قصد رفتن بقلعه تل نمودم تا واقعه را بمحمد تقی خان
عرضه دارم با اینکه راه مغشوش بود و دزدها مشغول چپاول عابرین بودند اما من بدون اینکه
بکسی اظهار سفر خود را نمایم که مبادا مانع رفتن من باشند سوار شده بتاخت و تاز براه
افتادم شب را در اوبه یک طایفه از بختیاری بسر بردم مردم ایل دور من جمع شده بصحبت
پرداختند و تحسین بشجاعت و رشادت حسینقلی و لعن بآن خواجه ظالم مینمودند

پیره زالی دستهای خود را بگردن من انداخته گفت هیچ بختیاری صحیحی در رختخواب
نمرده انشاالله تعالی حسینقلی هم روی طایفه خود را سیاه نخواهد کرد

وقتی که بقلعه تل رسیدیم و تفصیل را بمحمد تقی خان معروض داشتم آنوقت دانست که تمام
کارهای معتمدالدوله از روی تقلب بوده و مقصودش اینست که دست او را از حکومت کوتاه و با
کمال خفت روانه طهرانش نماید محمد تقی خان در نیوقت از کرده پشیمان شد که چرا رأی
برادر را قبول کردم و معتمدالدوله و قشونش را در این سنگلاخ مقتول ننمودم و نهایت
تأسف را داشت اما حالا پشیمانی سودی ندارد چون تعریف رشادت حسینقلی را نمودیم تحسین
زیادی نمود و گفت الحق این جوان لیاقت ریاست را دارد

خاتونجان خانم از استماع این سخنان دانست که ابدالدهر روی جوان خود را نخواهد دید چنان
صدا را بگریه بلند کرد که بنوشتن نمی‌گنجد مشاهده حالت آن زن بسی جانسوز بود و بنای

فحاشی بشوهر

فحاشی بشوهر خود گذاشت که چرا قسم این شخص کافر را قبول کردی و جوان خود را بدست
خود بآتش انداختی بالاخره ما هرچه خواستیم آن زن را تسلی دهیم ممکن نشد و مانند ابر بهار
گریه و زاری مینمود و حدس من تمام صحیح بود معتمدالدوله همینکه گروئی بدستش آمد بهمان روز
در صدد تهیه آمدن بقلعه تل و گرفتاری محمد تقی خان افتاد و محمد حسینخان را که یکی از خوانین
بختیاری بود بقلعه تل فرستاده و بمحمد تقی خان پیغام کرد یا تسلیم شو یا اینکه آن دو جوان را
بهلاکت میرسانم قشون معتمدالدوله روز بروز زیاد میشد و دو فوج سرباز با توپ از سرحد
لرستان باردوی او پیوست و ایلیات دشمن محمد تقی خان و جماعتی از مردم فیلی بامداد او آمدند
جماعتی از طوائف مطیعه محمد تقی خان را بپول بطرف خود کشید و عده هم از ترس قشون ایران
از محمد تقی خان دست برداشتند هنوز محمد تقی خان در خیال صلح است اکریم برادر خود را
نزد معتمدالدوله فرستاد که چند روز دیگر با عده مختصری برای محافظت خود بشوشتر بیایم
منهم با اکریم رفتم ساکنین عرض راه تمام کوچ کرده بودند کسی در بیابان دیده نمیشد ما محض اینکه
کسی ما را نبیند و از قصد ما آگاه نشود شبها راه را طی مینمودیم

محمد تقی خان برحسب وعده خود محض اینکه جنگ واقع نشود از قلعه تل به نه فرسخی شرقی
شوشتر آمده توقف نمود ولی قبل از اینکه داخل شهر شود چند نفر ضامن معتبری از
معتمدالدوله خواست که در مقام اذیت او بر نیاید و او را روانه طهران نکند معتمدالدوله ضمانت را
قبول نمود علی نقی خان بمحمد تقی خان گفت مصلحت اینست که دز را بگیری و در آنجا تنگ
چویل را مسخر نمائی آنجا جائیست که چند سوار با تمام قشون معتمدالدوله میتوانند برابری و جنگ

کنند محمدتقیخان

کند محمد تقی خان محض اینکه هنگام رسیدن محصولات است و حاصل و کشت مردم زیر پای
میرود رای بجنگ نداد و در خیال افتاد که بشیخ المشایخ چعب توسل جوید چه شیخ نزد
معتمد الدوله نرفته و وارد قلعه شده محمد تقی خان قبل از رفتن من بشوشتر با چند نفر از خوانین
بختیاری مشورت کرد که حسینقلی را از حبس معتمد الدوله بیرون بیاورد اینخیال هیچ اشکالی
نداشت بسهولت انجام میگرفت ولی لله اطفال از ترس جان خود این رای را نه پسندید و
مانع این اقدام شد خیالش این بود که حسینقلی در جامه زنانه درآمده بتوسط یکی از نوکرهای
آمحمد زمان که معتمد الدوله بختیاریها را باو سپرده بود بیرون آورده از شهر خارج نماید
چند نفر از سواران اکریم که بشوشتر آمده بودند خیلی شایق بودند که با من بدیدن شیخ چعب بیایم
فردا صبح از شهر بیرون رفتیم تا قراولان ملتفت نشوند در دهی که چند فرسخی شوشتر بود اجتماع
کرده وقتی که از آن ده دور شدیم دسته سواری ما را تعاقب کرد اما ما در تپه‌ها پنهان شدیم
ظهر رسیدیم بچشمه که معدن نفت بود و در آنجا عمارتی است محمد تقی خان حافظی بانجا فرستاده
از آنجا با ایل لطفی آقا که رئیس طایفه کوندوزلو و در کنار آب گرگر مسکونست عازم شدم در
راه مرا کسی ندید اسب منهم از علفهای کنار جوی خورده چند ساعت رفع خستگی کردم دیگر بار
به راه افتادم بواسطه روشنائی چراغها و صدای سگها معلوم شد که ایل نزدیک است
همان ایل لطفی آقا است او را از خواب بیدار کرده مرا پذیرائی نمود با ترکمن سوار که عازم
رامهرمز بود براه افتادیم اسب من قوت حرکت نداشت بامداد لطفی آقا اسب دیگری
گرفته و بلدیهم همراه من نمود بجهت خوف از مخاطره شب حرکت کردیم بلدی از شیرهای

اینولایت و قطاع الطریق میترسید طلوع صبح چند نفر از دور دیدیم بلدی از ترس آنها فرار
کرد وقتی که نزدیک شدند پانزده نفر درویش بودند که بجهت تحصیل رزق در اطراف
گردش میکردند و نهایت ارادت را خدمت محمد تقی خان داشتند محمد رشید خان که از جانب
محمد تقی خان بجهت میرزا قوچ کاغذ برده بود او را با نوکرش دزدان لخت کرده بودند او
هم با درویشان بود در این اوان که محمد تقی خان غایب است خیلی راهها مغشوش است
و دزدی زیاد میشود من از درویشان جویای حال محمد تقی خان شدم دانستم که بقلعه تل
رفته و از راه رامهرمز بفلاحیه نزد شیخ سامر رئیس طایفه چعب عرب رفته این اعراب تمام
اتحاد و را مغشوش نموده بودند و چند دهات را غارت کرده بودند و برای من ممکن نبود
که بتنهائی این راه پرخطر را طی نمایم لهذا مجبور شدم که باتفاق درویشان بشوشتر مراجعت کنم
این رفقاء برای نقشه برداشتن بسیار خوب بودند دو نفر از اینجماعت بسیار رهزنه والواط
میباشند با زلفهای حنائی پیچ پیچ و براق مکلا بکلاه‌های درویشی و مابقی با زلفهای دراز
و بدنهای لخت و پاهای برهنه کثیف و شش‌پر چماقهای فولادی که او را تبرزین میگویند
در دست دارند معلوم بود که بضرب چماق از مردم چیز میگیرند یکی از آنها کا کا سیاه است
با صورت مهیب و لبهای کلفت و لباسش پوست شیر هر کدام کشکولی انداخته اند برای
درویشان از هر چیز واجب تر است همگی تعویذ و دعا کردن آدمیچه متصل بصدای بلند میگفتند
یاالله یا محمد یا علی من با این اشخاص لاقید همسفر شدم آنها عازم قلعه خرابه دره بودند که روز
در آنجا پنهان شده از دست دزدان محفوظ بمانند

محمد رشید خان دزدان اسبش را برده بودند و پایش مجروح بود من اسب خود را باو
دادم سوار شود درویشان نان و پیاز داشتند محمد رشید خان و مرا دعوت نمودند چون موسم
کنار بود (کنار میوه درخت سدر و شبیه بگیلاس است) ما رفتیم قدری کنار چیده آوردیم با آنها
هم خوراک شدیم شب بچشمه نفتی رسیدیم متحفظین بودند باز خوراکمان همان غذای پیش بود
هرچند درویشان فقیر بودند اما مهربان میباشند یکی از این لوطیان آواز میخواند و بشکن میزد
مابقی مدح و منقبت علی و اولاد او را میخواندند با اینکه من عیسوی بودم آنها با من همخوراک
میشدند و میگفتند ما صوفی میباشیم و تمام مخلوق را برادر خود میدانیم اغلب این درویشان
که در ایران هستند مذهبی ندارند و هنری در وجودشان نیست ولی مردم گمان دارند که اینها
اعجاز مینمایند و تمام مردم بجهت رفع بعضی حوائج از آنها دعا میگیرند آنها در هر خانه و هر چادری
بروند احترام دارند زنهائی که دختر میزایند و پسر ندارند و دخترانیکه خواستگار ندارند پیرمردی
که میل گرفتن زن جوان را داشته باشد و یا وبا وند هند یا کسیکه دردی در اعضا داشته باشد از
درویشان دعا میگیرند آنها هم مزخرفاتی چند روی کاغذ نوشته میدهند هرچند این درویشان
فقیر میباشند اما از کسی واهمه ندارند و مردم را مطیع خود میدانند در عوض این افسانه‌ها که بمردم
میدادند پول و نان و تخم و ماست و پنیر و غیره میگرفتند و احدی نتواند مانع آنها بشود
از رفتن بخانه‌های مردم حتی در اندرونها هم بی اذن میروند هرگاه از شخص متمولی چیزی بخواهد
وا ندهد فوراً تخت پوست را در بخانه آنشخص می‌گسترانند و کدو یا گل میکارد تا سبز شود و همه
وقت ذکر الله الله یا محمد یا علی را بلند میگوید و از اثر صدای آنها اهل ده خبر میشوند

بعضی اوقات هم

بعضی اوقات هم بوق میکشند و کسی هم جرئت نمیکند با آنها اذیت کند یا اینکه آنها را از در
آنخانه بلند نماید مگر بر حسب دلخواه خودشان

اگر صاحب خانه بخواهد درویشی را از در خانه خود بزور بردارد عوام الناس حمایت درویش
کنند زیرا که آنها را نوکر مخصوص علی میدانند

خلاصه شب با ایل گوندزلو وارد شدیم که به تپه‌ها نقل مکان مینمودند و آنچه غذا ممکن بود بما
دادند چون چادرها را بپا نکرده بودند مجبور شدیم زیر آسمان بخوابیم شب باران آمد و لباسهای ما را
تر کرد روز بعد وارد شوشتر شدیم در ورود شوشتر درویشان برای تحصیل روزی هر کدام
بطرفی رفتند منهم بمنزل سید ابوالحسن که در نزد محمد تقی خان آبرومند بود رفتم نهایت مهربانی
و پذیرائی را از من نمود شوشتر در اوائل شهر پر نعمت بوده و اهالیش متمول عمارتی چند هم
داشته که فعلاً اثری از آنها باقی نیست از کثرت طاعون و وبا و ظلم حکومت ترقی رو بتنزل
گذاشت این طاعون در سنه ۱۸۳۱ میلادی واقع شد از ولایت خوزستان بیست هزار نفر را کشت
اینشهر در وسط دو شعبه از رودخانه کارون واقع است یک شعبه را گرگر و یک شعبه را کارون
گویند خانه‌ها از سنگ ساخته شده و بطرز خانه‌های ایران زینت دارد و سردابهای
بزرگ در زیر زمین ساخته‌اند در گرمی هوا در آنجا میروند

شوشتر خوش آب و هواست از تمام ایران بهتر است اما گرمی هوایش باعث ناخوشی است
اهل شهر و حدودش از نژاد عرب میباشند و عربی حرف میزنند در این اوقات اهالی
معتمد الدوله در اطراف شوشتر مشغول دزدی میباشند چنانکه اسب مرا هم دزدیدند از اینجهت

شوشتر خیلی

خواستم خدمت محمد تقی خان برسم خبر رسید که محمد تقی خان بولایت اعراب چب رفته منهم اراده
نمودم که بروم بفلاحیه که در کنار رود جراحی واقع است یک بکاره بید گل در قریه حسینی
که پنج میل پائین شوشتر است لنگر انداخته از یک عرب هوازی است من بآن بکاره نشستم
دو روستائی و دو بختیاری و یکی از آن دراویش نیز در آن بکاره جا پیدا شدند قدری
شرب بطنابی بسته در آب انداختم که بدانم کجا آبش زیاد است یا کم مبادا بگل بنشیند
تا رسیدیم بقریه ویس که مال اعراب بود ساعتی توقف کرده عصر از آنجا حرکت نمودیم
چون باد میوزید راه زیادی طی کردیم کنار رودخانه چوب بسیاری بود و بنا کردند بریدن
و در کشتی جای دادن دو مرتبه از رودخانه عبور کرده وارد طایفه عنافجا که در تحت فرمان
شیخ زندی بود شدیم چادرهای او کنار رودخانه واقع است

خلاصه قبل از طلوع باهواز در آمدیم چون من فرنگی بودم خواست کرایه را دو برابر بگیرد
کار بنزاع کشید شنیدی که در شوشتر مرا دیده بود وساطت نمود تا بکاره چی زین و برگ مرا
گرو برداشت با همسفران وارد خانه شدیم که عربان مضیف گویند چون بکاره چی خواست
حساب خود را با مسافرین بگذراند آنها گفتند ما زوار قبر امام حسین میباشیم چیزی هم نداریم
تخفیفی بده چنان لابه کردند که دل همه سوخت یکی از آن جمعیت گفت نه تنها تخفیف شما را
بعهده میگیرم بلکه مخارج شما را تا بصره میدهم من از این سخاوت در حق زوار این تعجب نمودم
که من در این سفر چنین سخاوتی از ایرانیان ندیدم شاید پول مرا که در همیان بود و بکمر خود
بسته بودم دزدیده است دست در جیب خود کردم پول را ندیدم فقط پنجاه از بیست تومان

باقی مانده بود با دکمه پولهای مرا تو دزدیده حاشا نمود کسی در انجا نبود که حکومت او را بنماید
مجبور شدم که قاطری کرایه کرده خدمت محمد تقی خان بروم اما چون پول نداشتم ممکن نشد در
نیوقت شنیدم یک صاحبمنصب ایرانی در خانه شیخ محرمی منزل دارد من نزد او رفتم
او را شناختم که از صاحبمنصبان معتمد الدوله است و مرا در نزد ارباب خود که چگونه بمن احترام
مینمود از وضع پریشانی من خیلی تعجب کرد بمن گفت محمد تقی خان یاغی شاه است شما چرا در
تجسس او میباشید محض اینکه او را از صرافت بیندازم گفتم چند فقره اسباب پیش او دارم
محض اینکه مرا از رفتن پیش محمد تقی خان باز دارد گفت مشار الیه پیش شیخ چب پناه برده بلکه
با سواران خود بکوهها رفته است و این راهی که تو در پیش داری از کثرت دزدی مغشوش است
چون مرا مجبور برفتن دید قبول کرد که قاطری برای من کرایه نماید فرستاد زین و برگ مرا گرفتند
خود بیک تومان خرید من در عوض کرایه قاطر دادم صبح بعد روانه بطرف فلاحیه شدم

سابقاً اهواز پای تخت خوزستان و در زمستان مقر حکومت پادشاهان آل ساسانیت
بوده شکر ایران از آنجا حاصل میشده آثار و نشان قدیم بکلی نابود است حال چند کپر عربی
در آنجا میباشد بکلی مخروبه است هوا بشدت گرم و تنگی روزی یکدفعه آب با کوا پیدا کرده
میخوردیم شب را وارد غریبه شدیم که یک دهی است خانه هایش تمام از کپر نزدیک رودخانه
جراحی واقع است بمضیف شیخی پیاده شدم که سید است این غریبه از ولایت شیخ سامر است
روز دیگر از شیخ سامر پیغام برای آن شیخ آمد که هرچه در ده داری بر داشته بفلاحیه
بیا خبر رسید که محمد تقی خان از رودخانه جراحی عبور کرده که سه میل بالای غریبه است

معتمد الدوله هم با استعداد زیاد از شوشتر حرکت کرده او را تعاقب نموده است
شنید مهاندار اطلاعی نداشت و میگفت محمد تقی خان در ولایت چعب عرب داخل نشده بلکه
بولایت خود مراجعت کرده فعلاً این ده مغشوش است در فکر جلای وطن میباشند خانه‌ها را
خراب میکنند که از چوبش کلک بسازند دور من جمع شده رقص میکردند از ورود قشون
معتمد الدوله در هراس بودند با من فلاحیه و غریبه پرا از آب است شیخ مضیف هم در تدارک
سفر بود برای من قدری آش ارزن درست کرد صاحب قاطر هم قاطر خود را برداشته
مراجعت نمود طرف عصر اهل آنجا در کلک‌ها نشستند که بروند من با میدانیکه مرا نیز خواهند
بردمضیف بمن گفت چون شما عیسوی میباشید نمی توانم شما را در نزد عیال خود بنشانم
من تنها و بی پول در آنجا ماندم و چاره ندارم مجبور شدم که مثل آنها منهم کلکی از چوب بسازم
زیرا که یک اندازه از آنها آموخته ام قالی خود را روی شاخه‌های درختی انداختم که قدری
استراحت نمایم تا ماهتاب بشود و کلک بسازم فوراً سگها دور مرا احاطه نمودند هرچه آنها را
با چوب دستی میزدم بلکه دور شوند اعتنائی نمیکردند شغالان زیاد هم از شدت گرسنگی
بانگ میمودند یک پرده بر پریشانی من افزوده بیشتر ترسیم از شیر و سایر سباع که در کنار
این رودخانه میباشند بوده و نیز از دزدانی که در این نواحی مشغول غارت بوده خوف
بسیار داشتم اسباب کثافات در آنشب از هر طرف آماده است مدتی سگها را میراندم تا
ماهتاب شد آنوقت شاخه‌های درخت را جمع کرده با پیزر بهم وصل مینمودم و دو چوب
چادر پیدا کرده کلک بستم و بندی هم با و محکم نمودم و در آب انداخته با کمال جرئت سوار
شده عبور

شده عبور مینمودم سگها هم خود را در آب افکنده عقب من هف هف کنان میآمدند
خلاصه وارد خشکی شدم شنیدم شیخ چعب امر کرده ولایت را تماماً آب اندازند محصولات را
بسوزانند تا معتمد الدوله نتواند بگذرد هوا از اثر دود محصولات سوخته تیره و تار بود
از آنجا گذشته بکودی رسیدم که درخت خرما داشت و رودخانه دو قسمت میشد از چند نفر
راه فلاحیه را پرسیدم طرف دست راست را نشان دادند از آنطرف رفتم دو میل میان
نخلهای خرما عبور نمودم بعد از آنکه از نخلستان بیرون آمدم رودخانه سه قسمت میشد
از قسمت میانی که پهن‌تر است باید بفلاحیه رفت ساکنین اینجا معلوم است که از معتمد الدوله
پروائی ندارند چه دور آنها باطلاق است قشون بآنجا دسترس ندارد چون این
رودخانه آب بجو بها میبرند آبش کم بود من بسهولت از آن گذشتم آنطرف رود اعراب
زیاد نشسته هر یک بکاری مشغول بودند یکی فنجان می شست یکی علیانرا صفا میداد
دیگری قهوه جوش را پاک میکرد چون از آنها تفتیش کردم گفتند اینجا محل سکنای شیخ
سامر و شیخ چعب میباشد خود شیخ با چند نفر از مهمانان بالای محوطه نشسته چون من آنجا
رفتم اذن جلوس داد و نزدیک خود نشانید پرسید کجا بودی و بکجا میروی گفتم مسافر
انگلیس میباشم بواسطه اغتشاش ولایت عازم اینجا شدم نخواستم اظهار رفتن فلاحیه و
قصد سفر خود را نزد مردم باو بگویم
مشارالیه با صاحبمنصبان هندوستان کمپانی که راجع بکشتیهای جنگی محمره بود از سال
در رسول داشت همچنین با وکیل آنها که در بصره بود و با جواب‌های صریح نوشته که در موقع

لزوم همراهی ملیجائیم از قرار معلوم این شیخ با انگلیسها خیلی دوست بود بمن احترام زیاد
نمود و پذیرائی خوبی کرد دکدار شات سفر را میپرسید تمام را گفتم فحش نبلامهای ایرانی
داد که پولهای مرا برده همچنین بکجی که مرا گول زده و زین و برگ مرا مفت برده بعد گفتم
سی و شش ساعت است که بجز آتش ارزن چیزی نخورده ام فورا فرستاد قدری گوشت
بچه و ماست ترید کرده آوردند

مشارالیه مرد بلند قامت قابلی است هیکل او را خدای برای حکومت آفریده پیشانی
او سیاه است مثل کاکا سیاه معلوم میشود خون رکهای او هم سیاه است یک عبای حاشیه
مطلائی با یک قبای درازی در بر داشت در کمر خود پشتاب قداق طلائی نصب کرده دسته
شمشیرش نیز طلا است بکلاه خود پارچه مثل سایر اعراب پیچیده یکسرش را از عقب آویخته
دستهای شیخ از کثرت رنگ حنا سیاه است چون عرب حقیقی است نه شلوار در بر دارد نه
زیر شلواری پاهای او لخت دستگاهش عالی یک منزل دیگر داشت پر از متکا و سایر
ملزومات اغلب در آنجا می نشست اشخاص متبع در حضورش ایستاده سایرین هم روی بندها
و گلیم ها می نشستند شیخ سامر با اینکه عربست اما خیلی مشهور میباشد ولایت خود را منظم ساخته
بندر کوچکی هم داشت رفته رفته از انجا مال التجاره بخوزستان حمل میکرد در اوائل عمر شدید بوده
و جمعی را مقتول نموده تا رئیس طایفه شد ولی با سادات محبت زیاد داشت بدینواسطه دور او
جمع شده بودند بعد از سؤال و جواب از ولایت بختیاری و معتمد الدوله برخاست برود
خلوتی از او خواستم که صحبت پنهانی بنماید مرا باندرون خود برد که کپری از نی بود بتمامی مفروش داشت

بادگفتم

باو گفتم مقصود من از این سفر ملاقات محمد تقی خان است چونکه شنیده ام بشما پناه آورده قسم
خورد که هنوز بولایت من نیامده و نمیدانم بکجا رفته است اما در اینکه خیالش آمدن بولایت
بود حرفی نیست شاید باینکوه ها رفته معلوم بود که دروغ میگوید و اصرار من هم صحیح نبود بمضیف
خود مراجعت کرده قالی خود را گسترده نشستم غفلة میرزا قوام و محمد علیخان رئیس طایفه نوئی با
پنجاه سوار کل آلود وارد شدند بعد از صرف شام برای من صحبت کرد که مرا نیز مثل محمد تقی خان
یاغی دولت شمرده اند و پسرم را گرفته حبس نموده اند من باینجا پناه آورده ام در وقتیکه صحبت
از بدبختی او بمیان میآمد میگفت خدا بزرگست اینده دفعه پنجم است که مرا از بهبهان بیرون نموده اند
مذکور داشت وقتیکه سگهای ایرانی گوشت را از استخوان خارج میکنند آنوقت استخوانرا
برای ما میگذارند

باری چون خسته بودم دراز کشیده خوابیدم اعراب هرگز از صحبت خسته نمی شوند صبح زود از
صدای نماز اعراب بیدار شدم بعد از صرف قهوه معمولی اعراب ببازاری که از نی و شاخه درخت
ساخته بودند رفتم در آنجا همه چیز خرید و فروش میشد از قبیل خرما برنج گندم نان تازه کباب
اقسام میوجات چلوار و متقال و چاقو اعراب صبح زود آنجا برای خرید و فروش میروند
و چانه میزنند زنها هم از راه دور گره و سر شیر و ماست گاومیش برای فروش میاورند
غفلة یکنفر بختیاری را بلباس اعراب دیدم شناختم که آقا عزیز از بستگان محمد تقی خانست از
او پرسیدم که محمد تقی خان در کجا است مرا بجای شهابرد و گفت از اینجا دور نیست ولی جای او
بخانات مرا فرستاده که ملزومات برایش بخرم اطراف او باطلاق است میل نداشت که

م ۱ بجز

مرا بمحل او دلالت کند و گفت حکم سخت شده که کسی پیش او نرود و خود او هم محض ناشناسی
بلباس عربی ملبس است چون آقا عزیز مرا عازم دید گفت صبر کن ما از بازار مراجعت کرده با
هم برویم بعد از انجام کار باتفاق شروع براه نمودیم راه نخلستان و باطلاق بود گاهی در
گل فرو میرفتیم گاهی در آب شنا مینمودیم بعد از مشقت زیاد چادر سفید محمد تقی خان پدیدار شد
که در جای خشکی در کنار آب زده بودند وقتی وارد اردوی خان شدیم تمام لباس و بدن
من تر بود چند کپر عربی هم نزدیک چادر او بود وقتیکه اتباع و کسان او مرا دیدند از بچه و
بزرگ بصدای بلند فریاد کردند (صاحب اُوید صاحب اُوید) یعنی صاحب آمد

از کثرت گرما آب دائم در چادر او میپاشیدند محمد تقی خان ریش و زلف خود را حنا گذارده
بود از ورود من بی اندازه محمد تقی خان و خاتونجان خانم فرحناک شدند ابتدا احوال
حسینقلی و پسر عمویش آقا اسد را پرسیدند و نیز از آقا کریم سؤال کرده مرا مجبور کرد که
تمام گذارشات خود را برای او نقل نمایم بعد گفتند ما هیچوقت گمان نمیکردیم که دیگر
شما را ببینیم و محض دوستی ما خود را باین مشقتها افکنده و نیز محمد تقی خان سرگذشت
خود را بتمامه برای من بیان داشت و گفت من محض آسودگی ایل و اتباع خود یاغی دولت
بشمار آمدم حالا هم تا معتمد الدوله ضامن معتبری ندهد نزد او نخواهم رفت و هر کس بقول
و قسم معتمد الدوله اطمینان داشته باشد عاقبتش مثل ما خواهد شد پس از آن بنا کرد بفحش
دادن بدولت و امناء و وزراء که از روی حسد آخر الامر ایران را خراب مینمایند و نمیخواهند
مرد قابلی در ایران یافت شود و ابدا بترقی احدی راضی نیستند چون من بطایفه خود

معتقد

معتقد هستم از اینجهت اسباب تمامی مرا فراهم آورده اند و همی تاسف خورد که چرا کوش
برای برادر داده و این خواجه بدذات را مانع نشدم که از این کوههای سخت بالا نیاید و چرا
دفع او را ننمودم و اظهار هم و غم نمود و اینک مجبور شده برفیق خود شیخ ثامر پناه بیاورم
خیال دارم با این جزئی قشون با وفای خود که همراه من میباشند بروم بکوه منگشت
و آنجا بمانم زیرا که آنجا معقلی محکم است و قشون ایران بآنجا دست رس ندارد

در این وقت پنجهزار ایل با محمد تقی خان متحد و مطیع بودند و بولایت چب آمده اند بجهت کثرت
باران و زیادتی آبها بخصوص آب رودخانه کردستان بعضی با محمد تقی خان باینطرف
عبور نموده و برخی در آنطرف رودخانه مانده بودند

معتمد الدوله هم با قشون خود از آن طرف حرکت کرده که محمد تقی خان را پیدا نماید محمد تقی خان
اتباع خود را مرخص کرده که بکوههای بختیاری بروند و خودش با اهل و عیال اینجا مانده
اتباع را در راه فلاحیه شریف عربها لخت کرده بود

محمد تقی خان از آنجا که مسلمان حقیقی است از این زندگانی سخت و از جور روزگار شکایت
نمیکرد و صابر بود برفهای قلعه منگشت را که از دور میدید آهی میکشید و میگفت ای صاحب
کی خواهد شد که دوباره از آب برفهای تو بنوشیم اما از اعمال ناشایست آقا کریم چنان
متغیر بود که یارای حرف زدن نداشت علی نقی خانهم مثل برادر خود در بدر است متصل محمد تقی
خان فحش بمعتمد الدوله میداد که چرا حرف برادر را شنیده و ما را باین روزها مبتلا نموده
خاتونجان خانم مرا بچادر خود برد و اماناتی که نزد او داشتم رد نمود و بنای گریه را گذاشت و

از خواهش

از حوادثی که در غیاب من با آنها وارد شده نقل نمود و گفت ای صاحب اگر خان حرف مرا ۱
شنیده بود و جوان مرا با آن خواجه ناپاک نداده بود آسوده بودم اینک از فراق جوان
خود میسوزم چاره جز صبر ندارم باری در آنشب تمام رقعها را ملاقات کرده از صدمات
آنها مطلع شدم زنهای محمد تقی خان هر کدام از بدبختی خود تعریف مینمودند بخصوص زن
کوچکش که از تمام خوشروتر بود تعریف جانسوزی از گرسنگی خود مینمود که دل مرا بدرد
آورد و آن زنها هر کدام در این ایام عزیزی گم کرده بودند شبها دور هم حلقه میزدند
و صدا را بوای وای بلند میکردند روز بعد محمد تقی خان کاغذ سفارش نامه بشیخ سامر
نوشت بمن داد تا باو برسانم بعد از آنکه خدمت شیخ رسیدم نهایت خجالت برا و دست
داد چون اول قسم خورده بود که محمد تقی خان در ولایت من نیست بعد از در معذرت برآمده
که من شما را نشناختم بگمان اینکه دشمن هستید سراغ او را ندادم

من همیشه ارسال و مرسول از محمد تقی خان بشیخ میرسانیدم و جواب میگرفتم فعلاً کار من همین است
و همواره از نجابت و سخاوت محمد تقی خان محظوظ و مستفیض هستم اگر دولت با او همراهی نماید ولایت
بختیاری را خیلی منظم مینماید ولی افسوس که دولت با او ضدیت میکند پر و بال او شکسته است
شیخ میرمهنا که در قلعه تل او را دیده بودم نیز بواسطه مذاکرات طایفگی پناه بشیخ مزبور آورده
و در فلاحیه میباشد میرمهنا در شجاعت مشهور روزگار است همه وقت با سواران زیاد در طوایف
رفته غارت میآورد اعراب با جمعیت زیاد با دهل و ساز میآمدند و بیرقها را بگردش میآوردند
گرباش میکردند جنگ‌آمیز وقتی که داخل شهر میشدند در خدمت شیخ سامر هلهله میکردند و باو

دعا مینمودند

دعا مینمودند با مضمون شیخ سامر آتش سوزانیست شیخ سامر شیر جنگی است هیچکس دختر
خود را بطایفه باوی نخواهد داد شمشیرها را کشیده و نیزه‌ها را در دست گرفته هنگامه مینمودند
شب و روز شغلشان اینکار بود

رنگ آنها از گرما سیاه مثل کاکا شده بود اغلب لخت بودند و زلف بسیار داشتند

در اینوقت معتمدالدوله جعفرقلیخان را که از محرمان خود بود و بسیار خودپسند است نزد شیخ
سامر فرستاده بود من حضور داشتم بشیخ میگفت محمد تقی خان یاغی دولت است شما حق ندارید
او را پناه بدهید اگر حمایتش فرو نگذارید معتمدالدوله از شما تلافی مینماید میرمهنا گفت
محال است ما بگذاریم او را دستگیر نمایند جعفرقلیخان از کثرت اعراب و صداهای
آنها ترس کرده باردوی معتمدالدوله مراجعت کرد

چون معتمدالدوله دانست که شیخ محمد تقی خانرا از دست نمیدهد قشون خود را بسمت فلاحیه
آورد والی جزیره و شیخ باوی که از دشمنان شیخ سامر میباشند با سوار زیاد باردوی معتمدالدوله
آمده بودند معتمدالدوله بآنها گفت اگر شیخ چعب را مضمحل سازید ولایت او را با شما قسمت
مینمایم باین جهت آنها بکمک معتمدالدوله حاضر شدند اما بواسطه باطلاق ممکن نیست که نزدیک
اردوی محمد تقی خان بروند اهل اردوی دولتی از گرمی هوا و رطوبت زمین تمام ناخوش شده بودند
چاره معتمدالدوله منحصر باین شد که کاغذی بمحمد تقی خان بنویسد شفیع خانرا طلب داشت و او را
روانه فلاحیه نمود شیخ سامر ابتدا راضی نمیشد که کاغذ معتمدالدوله را شفیع خان به محمد تقی خان
برساند باصرار شفیع خان راضی شد تا رفع نزاع بشود و مردم آسوده بشوند

خلاصه

خلاصه روانه خدمت محمد تقی خان شده کاغذ را رسانید مضمون کاغذ از اینقرار است
(اینک برادر و برادرزاده و پسرت گرفتار ما شدند هرگاه خواسته باشی اطاعت حکم شاه را
نکنی بطور یقین اینها را میکشم اگر اطاعت نمودی و باردوی من آمدی حکومت بختیاری
خودت را بتو خواهم داد اگر هم ترا بطهران بفرستم ضامن معتبری میدهم که شاه با تو
ضرری نرساند و برادرت علی نقی خان را بحکومت بختیاری میگمارم مضمون آخر کاغذ این بود
که چون من عیسوی متولد شده ام و معتقد بقسمهای من نیستی (چونکه معتمدالدوله گرجی بود
بعد مسلمان شد) سلیمان خان ارمنی با یکی از مجتهدین که در اردوی منست بقانون مذهب
خودشان قسم میخورند تا تو مطمئن و آسوده باشی و آنچه وعده داده ام بوعده خود وفا خواهم کرد)
از آنجا که شفیع خان اقوال معتمدالدوله را صدق می پنداشت اصراری ببرادر میکرد که هرگاه سلیمان
خان و مجتهد را نزد تو بفرستد و قسم بخورند قول او را باور کن محمد تقی خان قبول این مطلب را نمود
روز بعد سلیمان خان و مجتهد از طرف معتمدالدوله وارد قلاچیه شدند شیخ تشریفات آنها را
بعمل آورد و از جمله امر کرد سواران زیادی بردیف ایستاده با تفنگهای دراز در دست و خودش
با جمعی باستقبال آنها رفته ایشان را با عزت وارد شهر نمود در این وقت محمد تقی خان هم بقلاچیه
آمده بود سلیمان خان و مجتهد هر کدام بمذهب خود سوگندهای غلیظه خوردند و او را مطمئن
ساختند و گفتند معتمدالدوله ابداً خیال بد در حق شما ندارد و زحمت کشیده باتفاق ما بیائید
تا نزد معتمدالدوله برویم ببخش ورؤ و مهربانی درباره شما مینماید چون من و محمد تقی خان برای
دیدن مجتهد و سلیمان خان آمده بودیم دوباره مراجعت باردوی خان نمودیم در زیر درختهای

خرمانهر

خرمانهر آبی بود تماشا کردیم در اینوقت یکدسته سوار وارد شد بعد از نزدیک شدن
خاتونجان خانم و اتباعش بود پیاده شدند با گریه و التماس استدعا از محمد تقی خان نمود که
ترا بخدا خود را بدست معتمدالدوله مده که عاقبت بدخواهی دید و بنا کرد بفحش دادن به شفیع
خان که چرا دست از او بر نمیداری آخر میخواهی چه بکنی چه بلاها که بسر ما نیاوردی اگر
محمد تقی خان بحرف تو رفته بود هرگز مبتلا نمیشد
آنوقت رو به محمد تقی خان نموده گفت میخواهی بکجا بروی جوان مرا دستگیر آنخواجه بدذات
نموده بس نیست حال خودت هم میخواهی بروی این اطفال کوچک را بامید که میگذاری اگر
باین اطفال صغیر رحم نمیکنی باین اتباع بیچاره رحم نما که صدمات بسیار کشیده اند و دست از
اهل و عیال خود برداشته تا اینجا همراه تو آمده اند رعایت حال آنها در هر مورد برتو واجب و لازم است
چند دفعه فریب معتمدالدوله را خورده حال هم اعتقاد به قسمهای دروغ او داری یوانه بوانه اگر
مردم مردانه بایستی و جنگ بکنی علاوه از مردها زنها هم بشما امداد مینمایند این صحبتها اثری بمحمد تقی خان
نداد و سوار بر اسب شده جانب قلاچیه گرفت شیخ راضی نبود که مهمان خود را اگرچه بر ضیافت
خود او هست بمعتمدالدوله بدهد محمد تقی خان هم نمیخواست از بابت حمایت شیخ که دوست قدیم
عزیز او بود مقصر دولت بشود و گمان داشت که معتمدالدوله جانب او را نگاه داشته مهربانی خواهد
نمود مصمم شد که فردا باتفاق سلیمان خان و مجتهد نزد معتمدالدوله برود و نهار فردا را منزل او بخورد
خلاصه امر کرد دیگار ته حاضر نمودند که بعد از صرف نهار حرکت نمایند در این وقت خاتونجان خانم و
جمعی از زنان باردیهای پوشیده نزد سلیمان خان آمده گفتند بهمین نمکی که خورده اید شما را قسم میدهیم

که معتمدالدوله

که معتمد الدوله بگویید که محمد تقی خان را محبوس نداردو آنچه شمارا ممکن است در نیکی بجای آورید
سلیمانخان اطمینان زیادی بآنها داده که از هر باب آسوده باشید تا زنده ام میگذارم باو ضرری
برسد لاجرم ما سوار بکار زه شده روانه شدیم زنها از عقب گریه کنان و سینه زنان از ساحل
همراه میآمدند خدا شاهد است حالت آنها جانسوز بود و چند نفر از اتباع باوفای محمد تقی خان همراه
آمدند تا وارد اردوی معتمد الدوله شدیم چادر او تمام از زری و یراق بود و اطراف چادرهای
زیاد زده ما با سلیمانخان وارد بزم معتمد الدوله شدیم چون چشم معتمد الدوله بمحمد تقی خان افتاد با
کمال تغیر بنای فحاشی را گذاشت و فراشان غضب را امر کرد تا کشان کشان بمجلس بردند اورا
و نزد آقا کریم محبوس و در زنجیر نمودند من از این کردار زشت و بی قولی معتمد الدوله زیاد متحیر
شدم که عجب مرد بی انصافیست قبل از آنکه محمد تقی خان شخصی بجوید این نوع رفتار زشت در
باره اش منظور داشت من بمنزل سلیمانخان رفتم و گله بسیار از او نمودم که محمد تقی خان با اطمینان
و قول و قسم شما باینجا آمد کهٔ من خبط کردم و فریب خوردم اگر چنین میدانستم ابداً اطمینان
بمحمد تقی خان نمیدادم من نخواستم دیگر در اردوی معتمد الدوله بمانم شب را به کلگی نشسته عازم
فلاحیه شدم چون راه را بلد نبودم طول کشید و صبح وارد فلاحیه شدم
پس از آنکه خبر حبس محمد تقی خان در همه جا انتشار یافت شیخ ثامر مشغول مشورت شد و دائم
لعن بمعتمد الدوله مینمودند و از بی قولی او تعجب میکردند که چگونه مرد پیغمبری است در حقیقت از زن
کمتر است در این وقت نامه از معتمد الدوله برای شیخ رسید که فوراً دوازده هزار تومان بده تا
قشون خود را از اینجا ببرم شیخ ابا نمود و برای جنگ آماده شد از آنجا که معتمد الدوله میدانست

اعراب حامی شیخند و هوا هم بسیار گرم است گرفتن فلاحیه بسیار دشوار میباشد لهذا دفعه
دیگر فرستاد که پنجهزار تومان بفرست تا قشونم را ببرم و حکومت بختیاری را هم بعلی نقی خان
واگذارم شیخ با اینکه یقین داشت اگر در اینمکان با معتمد الدوله بجنگد فاتح خواهد بود
زیرا که فلاحیه جای سخت و محکمی است از آنجا که امسال رعیت خیلی خسارت دیده بودند اگر جنگ
واقع میشد رعیت بکلی از میان میرفت محض رعایت حال پنجهزار تومان را قبول کرده پرداخت
پس از آنکه معتمد الدوله پول را گرفت پیغام داد که اهل و عیال محمد تقی خان را از شما میخواهم
و عذر هم مسموع نیست باغیرت شیخ بلکه ادنی عربی سزاوار نبود که مهمان خود را بدشمن بدهد
و قبول این معنی ننمود لهذا معتمد الدوله قشون خود را حرکت داده در کنار رامی آب بهمنشیر بود
اطراق نمود از آنسوی رؤسا و ریش سفیدان عرب با برادرهای محمد تقی خان آقاخان بابا
و آقا کلبعلی و علینقی خان بمشورت پرداختند که شب شبیخون باردوی معتمد الدوله برند و
محمد تقی خان و سایرین را نجات بدهند همگی این رای را قبول کردند و جاسوس فرستادند
که محمد تقی خان و آقا کریم در کجای اردو محبوس اند علی نقی خان رئیس آنها بود و منتظر حکم او بودند
شیخ محض اینکه معتمد الدوله را از خود نرنجاند و یاغی دولت بشمار نیاید خود در فلاحیه جا بگیرد
اما سوار و تفنگچی با آنها کمک فرستاد و من و آقا خان بابا با بامم زاده که بالای باطلاق بود رفتیم
آقا کلبعلی هم بواسطه ناخوشی لاغر شده و چست و چالاک نبود (عبدالله خان حسام نظام که در سال ۱۳۲۸
در وقعه پارک طهران مقتول شد نوادهٔ همین آقا کریم است)
خلاصه تدارک اردو را کاملاً دیده که یکساعت قبل از نصف شب همگی حمله بیاوریم تا ما بدون اطلاع

احدی از رود خانه موسوکر گذشته یکدفعه حمله بردیم آنها قراول زیادی بجهت حفظ اردو
نداشتند همین که ما را در میان اردوی خود دیدند هنگامه غریبی برپا شد تفنگچیها بنای تفنگ
انداختن را گذاشتند اعرابی که تفنگ نداشتند هر کس میرسیدند با شمشیر او را دو نیم مینمودند
سواران بختیاری و عرب در هنگام ورود باردو چون شیران غرنده صدا را برجز خواندن
بلند نمودند این صداهای مهیب در اردو پیچیده اسبها طنابها را کنده فرار نمودند من همیشه با
آقا خان بابا بودم رسیدیم بچادری که محمد تقی خان و اکریم محبوس بودند چون نزدیک
توپهای اردو شدیم سلیمانخان را دیدم که بیدار شده فریاد و توپچی ها میکند که توپها را خالی
کنید چند نفر هم بطرف چادر معتمد الدوله میرفتند معلوم شد آنها از ترس پناگاهی میجویند
در این یورش جمعی کثیر از اردوی معتمد الدوله بهلاکت رسید

قبل از ورود بختیاری و عرب مستحفظین دانسته بودند که این اقدام برای بدر بردن محمد تقی خانست
فوراً جای او را تغییر داده بودند ما دانستیم که او را با زنجیر گران نزد معتمد الدوله بردند
باو گفت اگر ارادهٔ رفتن را داشته باشی ترا الان میکشم

در این موقع تمام صاحبمنصب و سرباز اردو از خواب بیدار شدند دیگر از برای ما کاری پیشرفت
نمیکرد عازم برگشتن شدیم چند نفر عرب چپ مقتول شد صدای تفنگ هم خاموش گردید
از آن راهی که آمده بودیم مراجعت کردیم سواران بختیاری که در اردوی معتمد الدوله
بودند ما را تعاقب ننمودند والا از ما خیلی کشته میشد من باز با آقا خان بابا بودم در حوالی باطلاق
دسته از اعراب را نگریستم اکریم همراه آنها بود قبل از آنکه محمد تقی خان را جابجا نمایند او را

اعراب در برده بودند چون هنوز با زنجیر بود و دست و پای او صدمه زیادی رسیده بود او را
سوار اسبی کرده از باطلاق گذرانیدیم صبح وارد فلاحیه شدیم آهنگری آورده زنجیر او را
باز کردیم باعث مراجعت قشون بختیاری بجهت اینست وقتی که نزدیک چادر محبوسین
رسیدند محمد تقی خان را که خواستند خلاص نمایند او را بچادر معتمد الدوله برده بودند جمعی اکریم را
نجات داده فریاد نمودند خان خلاص شد بختیاریان چنان پنداشتند که محمد تقی خان
نجات یافت چون مقصودی جز این نداشتند راه خود گرفتند در بیرون اردوی خصم دانستند
که محمد تقی خان نبوده و اکریم بوده دیگر برای آنها ممکن نبود که از نو حمله بیاورند

مقصود ما از این شبیخون نجات دادن محمد تقی خان بود لکن از بدبختی ممکن نشد و زحمت
ما بهدر رفت اکریم هم که از شجعان نامی بختیاری بود با شفیع خان خود را نجات
دادند برادر علیرضا خان که معتمد الدوله او را بحکومت بختیاری نامزد کرده بود در این
شبیخون کشته شد جمعی از لشکر معتمد الدوله بهلاکت رسیدند و پشت او شکست خیال معتمد الدوله
این شد که پلی در روی آب بسازد و با قشون خود بشوشتر فرار کند

در مدت گرفتاری محمد تقی خان عیال و اطفال و اتباعش در فلاحیه بودند خاتون جان
خانم دائم میگفت آنچه بمحمد تقی خان گفتم گوشش بسخن این خواجه بدذات شریر مدعی اعتنائی به
حرف من ننمود و خود را دچار این بلیه بزرگ ساخت

من همواره در اردوی بختیاری بودم و از پریشانی حال آنها مهموم و مغموم در وقت
ریاست از مخارج و تجمل فوق العاده آنها مطلع بودم حال از شدت پریشانی منتظر شدند

که آیا شیخ سام برای آنها چه وقت غذا میفرستد آن زنها علی الاتصال دور هم جمع
شده بگریه و زاری میپرداختند از آنجا که از شقاوت معتمدالدوله آگاه بودند میگفتند اگر
آنها را بکشد از کشتن بدتر درباره آنها رفتار مینماید

یک خانمی که شوهر او مرده و حال بیوه بود از برای من صحبت کرد که پسری داشتم پناه بدز
جعفرقلیخان برد نوکرهای جعفرقلیخان او را کشتند آن ضعیفه دستهای لخت خود را
رو بآسمان بلند کرده گفت خدایا یک روزی میشود که من جعفرقلیخان را بدست خود بکشم
و دل او را بیرون آورده کباب بکنم و بخورم در شبهای مهتاب چنان آن زن ناله میکرد که تا من
زنده ام فراموش نمیکنم خداوند هم تلافی این ظلم را خواهد نمود زیرا که چنان آهی می کشید که دل
سنگ آب میشد باری این بختیاریان که در ولایت چهب آمده بودند از گرمی هوا اغلب
ناخوش و اطفالشان بدرد چشم مبتلا شده بودند نهایت پریشانی را داشتند منهم بواسطه بدی
هوا همیشه تب میکنم میزان هوا گاهی بدرجه صد و بیست میرسد

بعد از مراجعت معتمدالدوله خاتون جان خانم خیال داشت با اطفال خود به ییلاق برود
و یک نفر خان بختیاری که یکی از اقوام اوست پناه برد جاسوسانی که برای بازدید راهها
فرستاده بودیم بزودی مراجعت نمودند

علینقی خان هم در تدارک بود که آنچه از خانواده بختیاری و اقوام و کسانشان باقی مانده
برداشته به بختیاری مراجعت نماید منهم باتفاق آنها براه افتادم و قالی و اسباب خود را
بار استرها نموده اطفال و زنها را روی آنها سوار کردم همراهان بعضی سواره و بعضی پیاده هستند

سه نفر برادران

سه نفر برادران محمد تقی خان با شفیع خان برای محافظت پیش و پس قافله را داشتند و از جلو
همه وقت قراول میفرستادند که مبادا جلو آنها را دشمن گرفته باشد و در این راه بمخاطره عظیمی
بیفتند شیخ سام یک میری موسوم بمیر منصور همراه ما فرستاد مشارالیه نسبتاً با رئیس سرنقات دوست
که طایفه از دزدان بودند و بشقاوت و شرارت شهره هستند داشت تا بایستی از طرف این
ایل عبور نمائیم که یک منزل از فلاحیه دورتر است یکساعت بعد از غروب بآنجا رسیدیم که
نهایت خستگی را داشتیم اطفال از تشنگی لبهایشان خشک شده بود فوراً چادرهای خود را
برپا کرده اندکی راحت شدیم ماست زیادی اعراب برای ما آوردند علی الظاهر توجهی از ما نمودند
با هیچوجه گمان نداشتیم که خیال بدی درباره ما دارند میر منصور نزد رئیس ایل مزبور رفته طرف
عصر با حالت غمناک مراجعت نمود و گفت این شیخ قدغن کرده که ما را نگذارند از این محل
خارج شویم و شخصی را نزد معتمدالدوله فرستاده که عیال و اطفال محمد تقی خان را دستگیر نموده ام
هر حکمی نمائید اطاعت مینمائیم

علینقی خان و بعضی از رؤسای بختیاری صلاح در آن دیدند که بزودی از اینجا حرکت کنیم اگر
مانع شدند جنگ نموده یا میکشیم یا کشته میشویم فوراً بارها را بار نموده مردان سوار شده زنها را
روی بارها نشانیدند و آذوقه زیاد تحصیل کرده بودیم لهذا بارها سنگین بود و آنچه زنها طلا
و نقره داشتند از آنها گرفته بدست مردان سپردیم زنها و اطفال را میان قافله قرار دادیم
مردها اطراف آنها را داشتند میر منصور دوباره نزد شیخ رفته تا او را از این صرافت بیندازد
و راه افتادیم و یقین کردیم که از شر دشمن آسوده نخواهیم بود اندک راهی که رفتیم زنها گفتند

مقداری

مقداری از طلاآلات خود را بجای گذاشته‌ایم از اینجهت قدری طول کشید

خلاصه پس از آنکه قدری راه طی نمودیم جمعی سوار عقب خود دیدیم میآمدند که ما را از رفتن ممانعت نمایند علیقلی خان پیراهن خود را چاک زده بسواران خود خطاب نمود که ای کسانیکه لاف غیرت میزنید امروز سخت ترین روزها است و ننگ و ناموس عیال در کار است اگر در اینمورد مسامحه نمائید بلاشک مال شما بیغما میرود و عیال شما در دست سربازان میافتد امروز باید جد و جهد تمام در اینباب نمود تا ننگ و ناموس بر سر ما نماند

از اینکلمات حالت زنها مشوش شده اتباع و سواران قبول اینمعنی کرده مصمم برزم شدند تا ما را از جان دشمن برآرند در این وقت مخالفین از راه رسیدند اغلب نیزه در دست داشتند در اطراف ما به نیزه و شمشیر بازی مشغول شدند

بختیاریان چون شیران خشمگین بآنها حمله کرده در دفعه اول چند نفر را بهلاکت رسانیدند سواران بدوی جرئت نزدیک شدن نداشتند و از دور بما تفنگ خالی میکردند

چون ما را در کمال غضب مشغول جنگ دیدند و مستعد کشتن و کشته شدن راه فرار پیش داشتند آقا عزیز با یک سوار دیگر و یکی از زنهای علیقلی خان اندکی زخم دار شده بودند

شکست خوردن آنجماعت با اینکه چندین برابر ما بودند سه جهت داشت اول اینکه از رشادت و شجاعت محمدتقی خان اطلاع داشتند دوم تفنگ کم داشتند اسلحه آنها اکثر شمشیر و نیزه بود سوم اینکه چون اعراب سوار مادیانهای عربی پرقیمت هستند محض اینکه مبادا آنها را به تیر بزنند نزدیک دشمن نمیروند از آنجا گذشته طرف عصر وارد دره شدیم برای رفع خستگی قدری

توقف نمودیم آنگاه سوار شده شب را به تپه‌های زیتون درآمدیم چون هوا گرم و آب نایاب بود دو یکزن با دو بچه در این راه تلف شدند

روز بعد بولایتی درآمدیم که اهالیش با بختیاریان متحد بودند از آنجا گذشته بایلی رسیدیم نزدیک قریه کوچک کیکاوس موسوم به طیبی که یک تیره از طایفه کوه کیلویه است رئیس آنها جوان خوشگل مهربانی بود از ما پذیرائی کرد فوراً برای ما غذاهای مطبوع لذیذی حاضر نمودند ولی میل نداشت که در آنجا توقف نمائیم معلوم بود از معتمدالدوله ترس داشت و بما گفت حکم باهالی کوه کیلویه شده هر جا شما بروید دستگیر نمایند و تمام کوه کیلویه در صدد گرفتاری شما میباشند بهتر آنست که بجبال بروید تا از شر قشون معتمدالدوله ایمن بمانید مقصود علیقلی خان این بود از طرف کوه کیلویه گذشته پناه بخلیل خان که یکی از روسای طایفه بهمئی است ببریم و در آنجا بمانیم مهماندار گفت ممکن نیست شما بروید وارد ایل خلیل خان شوید زیرا که طوایف کوه کیلویه در تهیه گرفتاری شما میباشند اگر بروید بطور یقین اسیر خواهید شد و آنها مثل اعراب بی اسلحه و سست در جنگ نیستند سوار و پیاده رشیدی دارند در اینموقع خاتون جان خانم و سایر روسا بمشورت پرداختند بعد از مذاکره زنها از آنخیال که بسر داشتند و میخواستند به ییلاق بروند منصرف شده و گفتند اگر به ییلاق برویم چون اهالی آنجا مطیع دولت هستند ما را بدست آنها میدهند آخرالامر صلاح دیدند شخصی را بخدمت رئیس ایل خانی قشقائی که در حوالی شیراز حاکم میباشد و در تحت فرمان معتمدالدوله نیست بفرستند و از او امداد نمایند زیرا که خانواده محمدتقی خان در ذلت

افتاده اند البته لازمه مهربانی را منظور میدارد و چونکه معمول بزرگان ایران اینست هر
بزرگ و صاحب طایفه که مبتلا بمخاطره شود دیگر بزرگان امداد مینمایند تا رفع ظلم از آنها
بشود بخصوص ایلخانی مزبور که در رشادت و سخاوت و غیرت مشهور ایرانست رفع
تعدی از ایشان مینماید آخر الامر قرار شد که آگریم و من پیش ایلخانی برویم و استمداد
بخواهیم محض اینکه دچار طایفه بهمه نشویم شبها راه میرفتیم چون تمام ایل بگرمسیرات
رفته اند حال بیابان خالی مانده از آنراهی که ایل رفته بودند ما میرفتیم بهر آبه که میرسیدیم
از ما پزیرائی خوبی مینمودند طایفه بهمه که دشمن محمد تقی خان بودند و ما نهایت احتیاط را
از آنها داشتیم بعکس لازمه مهربانی را نمودند و بلدی همراه ما کردند که از این راههای
سخت سنگلاخ ما را بگذرانند روز سوم وارد قلعه کوچکی که ما بین بهبهان و شیراز واقع است
و در دامنه کوهی است شدیم این قلعه در تصرف خلیل خان برادر یکی از زنهای محمد تقی خان
میباشد این همان زنیست که خاتون جان خانم اصرار داشت باو پناه ببریم

آگریم بخیال قومیت با این شخص بر آنسر بود که بجانیم تا بکمک او از میان طایفه ممسنی
شریر بگذریم خلیل خان غایب بود ما در لامردان نشستیم زنش نان یوخه و پنیر و ماست
و میوه جات فراوان برای ما فرستاد و خودش هم آمد و از قصد این سفر ما اطلاع بدست
نمود چون بختیاری بود و کمال ارادت را بخاتون جان خانم مرعی میداشت

آخر شب خان با لباس لری و چند سوار وارد شد بلند قامت و خوشگل بود اما وحشی است
سوارانش از خود وحشی تر بعد از احوال پرسی مختصری باندرون رفت آگریم گفت از وضع

پزیرائی

پزیرائی او معلوم است بما امدادی نمیکند باید بزودی از اینجا برویم زیرا که این خان از دزدان
مشهور است در این بین خان پیدا شد آگریم را اشاره کرد به بیرون بیا برخاست و در بیرون
بنای صحبت را گذاشت گفتگوی آنها کم کم بلند شد و کار بداد و قال کشید منهم برخاستم
که بدانم از چه بابت است جمعی دور ما جمع شدند خان بدو نفر نوکر خود گفت آگریم را
گرفتند ما چون تفنگهای خود را در لامردان گذاشته بودیم نتوانستیم مقاومت نمائیم
ناچار تسلیم شدیم آگریم بنای فریاد را گذاشت که ای نامرد روزگار از آنجا که خوب ما را
پزیرائی نموده حال هم ما را دستگیر میکنی و خجالت نمیکشی که مهمانرا در خانه خود محبوس میداری
خان مزبور هم هی فحش میداد و میگفت افعال شنیعه شما باعث این نوع عقوبت است

خلاصه آگریم را باطاقی که ما بین لامردان و اندرونست بردند و حبس نمودند و بطور تغیر بهم
بمن گفت تو هم همراه آگریم برو منهم صلاح در اطاعت دیدم و درشتی نکردم اگر میگفتم مسافر
انگلیس میباشم البته بقانون خودشان که خون فرنگی را حلال میدانند میکشت خورجین
ترکی خود را که بعضی چیزهای لازمه در آن بود برداشتم و بمحبس آگریم رفتم آنگاه در را بروی ما
مقفل نموده رفتند مبل این اطاق منحصر بیک چراغ پیه سوز و گلیم پاره بود و هر دو در
نهایت غم و غصه نشستیم و بهم نگاه میکردیم آگریم بنا کرد بخلیل خان فحش زیر لب دادن
اگر می شنیدند ما را میکشت بعد بنا کرد به صحبت نمودن که در زمان سابق میان ما و طایفه
بهمه نزاع و خونی بود برای رفع غائله با ما طرح خویشی انداختند و خواهر خلیل خان را به
محمد تقی خان دادند اینک بما کاری نمیتوانند نمود مگر اینکه ما را لخت خواهند کرد زیرا که

ازدزدان

از دزدان معروف است اگر ما را بکشند میدانند که بختیاریان تلافی سختی از او میکشند
اما من چون شرارت و آدم کشی این طایفه را شنیده بودم ملتفت گردن شما خود را آسوده
نمیداشتم و افسوس داشتم که اگر شخص در چنین مکانی بمیرد قبرش هم نابود میشود شب را
مستغرق بحر این خیالات بودم ما تمام صحبتهای خلیل خان و موزیک او را می شنیدم
مشارالیه مرد عیاش عرق خوری است اما درمیان بختیاریان این نوع کارها کم است
بعد از نوشیدن و رقص و هرزگیهای دیگر خوابیدند نصف شب در باز شد و شخصی درآمد ما
برخاسته متحیر ماندیم که این کیست و برای چه در این وقت باین اطاق آمده نیک ملاحظه کردیم
دانستیم زن خان است که عصر از ما پذیرائی نمود و خیلی بد بشوهر خود گفته ما را تسلی داد که ببخشید
این مرد ملاحظه خویش و تبار ندارد و من هیچ وقت راضی بذلت شما نیستم اینک برخاسته
بروید درب دروازه باز است خلیل خان مست لایعقل خوابیده اسبهای خود را سوار شده
بیاری خدا بیرون شوید و روی با من کرد که چون تو غریب میباشی همراه آقا کریم برو مبادا
کشته شوی ابتدا ما بلا مروان رفته تفنگهای خود را برداشتیم آنگاه آهسته به بهار بند رفتیم
زینهای خود را پیدا نموده بروی اسبها گذاشتیم زن خان تا درب دروازه آمده خداحافظی
نمود و دو نفر نوکر خان که حافظ بهار بند بودند چون زن خان را همراه ما دیدند مانع رفتن ما نشدند
در این خرابه از قرار معلوم جز خان و این دو نفر نوکر شبها کسی نمی ماند اتباعش در زیر چیغ
در کپرها زندگی مینمودند و ما بجهت اینکه میدانستیم اتباع او همه مست میباشند واهمه نداشتیم فقط
ترس ما از سگهای این ده بود که مبادا پارس کرده اهالی بیدار شوند

باری

باری همینکه از دروازه بیرون شدیم باهستگی راه طی نمودیم و از جاده های سخت گذشته
بنای صحبت را گذاشتیم آقا کریم از امداد خلیل خان مایوس بود که میخواست با امداد او از
میانه طایفه ممسنی عبور نمائیم

خلاصه راه شیراز را پیش گرفتیم تا بدهات قشقائی برسیم خیلی این راهها سخت است ایل
تا ما گرمسیر رفته اند طرف ظهر دسته سواری را دیدیم که ما را تعاقب نموده بتاخت میآمدند
آقا کریم که سوار مادیان عربی خوبی بود بتاخت کرده منهم سوار اسب محمد تقی خان بودم که خانم
جان خانم داده بود و در عقب او گرفتار شدم بجهت گرمی هوا و سنگلاخی راه اسبها بسیار خسته
شدند در این وقت بیک دره رسیدیم که از میان آن دره رودخانه جاری و مسمی برودخانه طاب
بود و آن رود شعبه از رودخانه جراحی است با وجود گرمی هوا و راه سخت حیوانهای خسته
بسرعت میرفتیم که شاید از دست دشمنان ایمن باشیم من از آقا کریم چند قدمی عقب بودم که
دیدم مادیان آقا کریم افتاده آقا کریم از بالای آن پرت شده وقتی که نزد آقا کریم رسیدم
دیدم بسختی پرت شده و صدمه زیادی باو رسیده که قوه حرکت و سواری ندارد مادیان او
هم بدر رفت من خواستم پیاده شده او را پرستاری نمایم گفت تا اسبت قوه حرکت دارد برو
شاید جان مفتی از میان بدر بری و خود را باین دره ها و تپه ها برسان و جای خوبی پیدا کرده
پنهان شو منهم اگر از دشمنان آسوده ماندم رد اسب ترا گرفته میآیم

اگرچه قبول این امر از انصاف دور است با وجود این پریشانی آقا کریم و دشمنان متعدده
که ما را تعاقب نموده و نزدیک شده رفیق شفیق خود را در این پهن دشت

پریشان بگذارم و بگذرم از آنجا که ماندن من هم در این دره نفعی برای آگریم ندارد و منهم بجهت کشته میشوم و اگریم هم در رفتن من اصرار همی نمود ناچار شدم دست از رفیق خود بر داشته او را در میان اعداشها گذاشته بروم

لاجرم با دل سوزان و چشم گریان روی براه نهادم تا بدره رسیدم خیال کردم جای کودی پنهان شوم وسی و شش ساعت است که چیزی نخورده ام و خواب نرفته ام از شدت گرمی هوا تشنگی غالب شده تب شدید معمول عارض شد پریشانی من بحدی است که تاب و توان ندارد در این وقت اسب من بانگ همی کرد و جلو را همی بکشید نظر افکندم چشمه آبی که محوطه آن علف سبز است از دور پدیدار بود از دیدن این چشمه و علفهای سبز شکر گذاری نمودم فوراً سوار اسب شده خود را بآنجا رسانیدم اسب از کثرت تشنگی در آب غوطه خورد پس از آن او را در میان علف زار بستم از مساعدت بخت چند قرص نان و انجیر خشک در خورجین خود یافتم که خاتونجان خانم گذارده بود چون در آنجا آبادانی نبود قصد کردم چند روز با آن نانها قناعت نمایم از کثرت غصه و خستگی بخواب رفتم طرف غروب بیدار شده اسب را در جای خود بسته دیدم متحیر بودم که چکنم و بکجا روم جائی را راه نمیدانستم اگر بهم سراغ آگریم بروم فایده ندارد والبته گرفتار دشمنان شده شهار رفتن منهم نزد ایلخانی قشقائی ثمری نمی بخشد بسلامت هم بآنجا نمیرسم نه من او را میشناسم نه او مرا بعلاوه نمیدانستم خانواده محمد تقی خان در کجا رفته اند که باو بگویم و از میان طوایف بختیاری هم که تمام با محمد تقی خان دشمن میباشند عبور کردن مورد خطر است بعد از خیالات خود را تسلی دادم که بشوشتر

بردم

بروم و اطلاع بدست آورم که خانواده محمد تقی خان بکجا رفته اند معتمد الدوله هم غیر از اینکه مرا از شهر بیرون خواهد کرد کار دیگری نمیتواند بنماید

هنگامی که از تعاقب همه آسوده شده بودم و اسبم هم علف سیر خورده بود سوار شده راه افتادم در این تپه های سخت پر سنگ که شیر و پلنگ فراوان هم داشت بدون بلد میرفتم متصل صدای کبک و تیهو وغیره بگوش من میرسید و ترس مرا فرو گرفته بود بدون اینکه دزدی در راه ببینم از این محل خوفناک گذشتیم طلوع صبح صدای سگها را شنیدم یقین حاصل شد که بایلی یا دهی رسیده ام از روشنائی صبح چند کپری مشاهده شد چون نزدیک شدم شخصی را بروی زمین خفته دیدم از صدای پای اسب بیدار شد بگمان اینکه من دزدم با نیزه بلند بمن حواله نمود پس از آنکه فهمید من غریب و مسافر میباشم گفت اینقریه مال اعراب است مرا بمنزل شیخ این طایفه برد شیخ چون مرا و اسبم را خسته دید امر کرد غذائی برای من و کاه و جو برای اسبم آوردند بعد از اندک استراحتی از قصد سفرم پرسید که کجا بودی و بکجا میروی و پیمودن این تپه های دشوار برای چیست گفتم من یکتن از اقوام میرزا قوام میباشم و اراده ملاقات او را دارم چون طریق از دزدان مغشوش است از بیراهه آمده ام شیخ باینجواب اکتفا کرد و گفت اینقریه متعلق بمیرزا قوام است اینک بلدی با تو روانه نمایم که به بهبهان بروی

لاجرم بجهت اغتشاش راه از راه غیر معروف عازم شدم در این تپه ها درندگان بسیار داشت طرف صبحی باغات بهبهان نمودار گردید وضع بهبهان تغییر کرده و دیگری جانشین

[illegible]

میرزا قوام است از آنجا که اهل شهر میدانستند من از دوستان محمد تقی خان میباشم ممکن بود مرا گرفته
نزد معتمدالدوله ببرند لهذا از داخل شدن بشهر اجتناب کرده شب را در کپر باغبانی توقف کرده
نصف شب سوار شده بجاده بزرگ وارد شده صبح بسلطان آباد درآمدم آنجا را انوشیروان بر پا نمیند
در آنجا رفیق سید خود را پیدا کردم از دیدن من متحیر شد شرح حال خود را برای او گفتم خیلی افسوس
خورد و گفت محمد تقی خان محبت مخصوصی بسادات دارد بسیار عاقل و کامل است ولی حیف که
دچار معتمدالدوله شده دلش بحال محمد تقی خان سوخت و اشکش سرازیر شد و گفت چون در راه
آبادی کم است و ایل هم کوچ کرده اند و راه بواسطه دزدان ناامن است نمی توانی بخطر نزد
معتمدالدوله بروی بهتر اینست که چند روزی مهمان من باشی هر وقت قافله بزرگی عازم شد
با او جانب مقصود خود گیر از آنجا که خودم خسته و ناخوش و اسبم بی قوت بود قبول کردم دو روز
در آنجا توقف کردم خیلی بمن خوش گذشت روزها مرا میبرد بباغ زیر درخت نارنج و از صحبت
طوایف قدیمه مرا محظوظ میداشت بکمال تشکر و امتنان از مهمان نوازی این سید داشته و دائم
از اشخاص خوبست اصرار کرد که چند روز بمانم تا قافله برسد چون میدانستم قافله بجهت دزدان
عبور نمیکند و هوا هم گرم است توقف خود را بیفایده دیدم و صلاح خود را در آن دانسته که جانب
شوشتر گیرم سید خود چون مرا از نان و میوه بیانباشت و پسر خود را برای بلدی همراه من کرد
تا راه جنوب دشت رام هرمز را که از سایر معابر امن تر است بمن نماید و گفت مبادا شب را
رود تنگ دریاچه ها منزل کنی زیرا که تمام شیرها شبها بجهت آب خوردن آنجا آمده شکار طعمه خود مینمایند
باجمله پسرش قدری راه آمده جاده مزبور را بمن نشان داده برگشت من روزها در کوه ها پنهان

بودم وشبها

بودم وشبها راه می پیمودم همه جا آب و گیاه فراوان بود و اسب خود را رها میکردم میچرید و
منهم از علف کنار با نان و انجیر خود میخوردم در این راه سباعی دیده نشد روز سوم چند گله
گوسفند از دور دیدم گمان کردم از طایفه کوندوزلو است چوپان بمن گفت ایل لطفی آقا (صحیح
لطفی آقا) نزدیک است خوشحال شدم چه از دوستان من بود بعد از قدری راه بچادرهای او
رسیدم از ملاقات من مسرور شد بکمال پذیرائی را بجای آورد از حالات محمد تقی خان سؤال
کردم گفت محمد تقی خان در شوشتر محبوس است خود معتمدالدوله هم در آنجا است قشون او هم از شدت
گرما قوه حرکت ندارند علینقی خان را هم کت بسته روانه طهران نموده چون بختیاری و عرب
هیچکدام رئیس مقتدری ندارند هر روزه نزاع و جنگ در میان آنها برمیخیزد
اینک من هشت میل از شوشتر دورم چند سوار کوندوزلو عازم شوشتر هستند منهم بمصاحبت
ایشان براه افتادم و از پلی که روی آب گرگر است گذشته بشوشتر درآمدم بکمال تشکر را
داشتم از اینکه بمن در این سفر ضرری نرسید پس از آنکه تفصیل مسافرت خود را برفقای بختیاری
و شوشتری خود گفتم گفتند بدون شک تو در زیر حمایت حضرت علی بوده والا ممکن نبود با این
راه پر از سباع و دزدان آدمی کش وارد شوشتر شوی
طولی نکشید که خبر آوردند اثر آکریم را بمن گفتند تفصیلش اینست که سواران بهمه که همه جا ما را
تعاقب داشتند آکریم را پیدا کرده نزد خلیل خان بردند مشارالیه محض اینکه میان طایفه او
و بختیاری مجدداً نزاع نشود او را کت بسته نزد علیرضا خان که دشمن محمد تقی خان بود و فعلاً
از طرف معتمدالدوله حاکم بختیاری است فرستاد علیرضا خان آکریم را در باغ ملک برده و گفت

اینکه از

اینک از برای مردن آماده باش آنجوان بدبخت دستهای خود را روی چشم گذاشته فوراً
با گلوله او را هدف نمود چون من مشارالیه را بی اندازه دوست میداشتم اینخبر بی اندازه
مرا مهموم و مغموم ساخت که بنوشتن در نمیآید اکریم مردی عاقل و قابل و دارای صفات حمیده
بود مهربانی و رفاقت او را ممکن نیست من فراموش کنم

بخط مستقیم بخدمت معتمدالدوله رفتم در زیر زمینی که بجهت دفع گرما ساخته بودند در روی صندلی
مطلائی نشسته بود مشغول حکومت و رسیدگی بعرایض بود مرا اذن دخول داد پرسید از کجا
میائی از آنوقت که در فلاحیه ترا دیدم تا حال کجا بوده گفتم خانواده محمد تقی خان نهایت مهربانی
با من داشتند قدری اسباب لازمه خود را بآنها سپرده بودم بدبخت رفتم در کوهها که آنهارا
پیدا کرده اسباب خود را بگیرم رفتن و آمدن من طول کشید شما میدانید که مقصود من فقط سیاحت
مخروبه های قدیمه است بجهت ناامنی راه بشوشتر آمدم تا بعد از امنی مشغول کار خود شوم دانست
که در اینسفر بمن صدمه رسیده اگر من مرده بودم دولت انگلیس ایرادات از دولت ایران میگرفت
بطور تغییر گفت شما فرنگیها همه وقت خود را داخل ولایات غیر میکنید و با موری که بشما
ربطی ندارد مداخله مینمائید انگلیسها خواستند در افغانستان این رفتار را بجای آرند تمام آنهارا
کشتند حتی یک انگلیسی جان بدر نبرد و زنهای انگلیسها اسیر افغانان شدند تمام واقعه کابل را شرح داد
پس از این صحبت یکی از غلامان امر کرد تا مرا نزد سلیمانخان صاحبمنصب ارمنی سابق الذکر ببرند
آنگاه گفت تا ذون نیستی از شوشتر خارج بشوی اگر رفتی و صدمه دیدی بمن ربطی ندارد و من مسئول
دولت انگلیس نیستم سلیمان خان آنطرف رود خانه کارون میان اردو منزل داشت

پسری هم ظریف و خوشگل در سن هفده سالگی دارد مشابه دختران بود و مانند زنان حرف
میزد لباسش ایرانی است شال کشمیری بکمر بسته و یک کارد جواهرنشان بشال خود نصب
نموده زلفهای حنائی خود را از هر دو طرف صورت پریشان داشته دست و ناخنهای او
از حنا گلگون است جانشین پدر بود در اطاق بزرگی که نصفش خرابه بود منزل داشت مرا
پذیرائی کرد این عمارت سابقاً ملک یکی از رؤسای شوشتر بوده از کثرت ظلم حکام خراب
شده عمارت فوق از سنگ تراشیده حجاری شده ایوان بزرگی داشت وسط حیاط دور
این ایوان اطاقهای قشنگ کوچک زیادی بود دیوارهای این اطاقها همه مطلاکاری است
لیکن حال محو شده اثری از آنها نیست حیاط علیحده بجهت نوکرها بود از این بنا معلوم است
که تمام عمارات قدیمه ساسانیان مد نظر بوده چنانچه از مخروبه قصر قشنگ خسرو معلوم میشود
یکی از این اطاقهائی که دور ایوان بود بمن دادند قریب یکماه با پسر سلیمانخان زندگی
کردم سلیمانخان در اردو مشغول کار بود کم باینعمارت میآمد اما صاحبمنصبان در اینجا تردد
داشتند و اغلب اشتغال بساز و آواز و شرب شراب و رقص بچه های بازیگر مینمودند
من از اعمال آنها جنگ آمده بودم و باتفاق سید ابوالحسن مزبور نزد سادات محترم
شوشتر مراوده داشتم و کمال حرمت را از من بجای میآوردند

معتمدالدوله هم اوقات خود را مصروف بردن رشوه و مداخل میکذرانید و برای جزئی
ایرادی مردم عربستان را صدمه کلی میرسانید و جریمه و بی آبرو میکرد
من بدانسر بودم به بغداد بروم و در اطراف حویزه سیاحت کنم چون سیاحت لیارد بغداد

وبصره را راجع بمقصود ما نبود ترک نمودیم دیگر باره از بغداد بدزفول مراجعت مینماید مینویسد
بالاخره از رودخانه دزفول گذشته بخانهٔ که در باغی واقع بود پیاده شدم صاحب خانه
یکنفر شخص دزفولی است تمام روز در آنجا ماندم لازمه مهربانی را نمود چون دانستم از
دوستان محمد تقی خانست جویای حال محمد تقی خان و خانواده او شدم و اطلاعات [illegible] کردم
میل من بود که بجبال لرستان که ندیده ام بروم و در آنجا جعفرقلیخان رئیس طایفه هفت
لنگ را (جعفرقلیخان پسر اسدخان رئیس طایفه بختیاروند است) که در دز منزل دارد
ملاقات نمایم دز از جاهای سخت مشهور است که دشمن نمیتوانند بدانجا دست یابد تمام
خیال من این بود که قبل از اطلاع معتمدالدوله که من دوباره بعربستان مراجعت کرده ام
بروم جعفرقلیخان را دیدن نمایم زیرا که اگر او می فهمید مرا ممانعت میکرد

خلاصه با مهماندار خداحافظی کرده از دزفول بطرف شوشتر حرکت کردم شب را وارد
قریهٔ کوچکی شدم که اهالیش کوچ کرده بودند چند نفری بجای مانده اند بزحمت قدری
آذوقه برای خود و کاه و جو برای اسبم پیدا نمودم اغلب مردم دهات عرض راه از تعدیات
معتمدالدوله فرار کرده بودند شب را وارد شوشتر شده بخانهٔ سید ابوالحسن رفیق خود قدیم
در آمدم پذیرائی خوبی نمود بعد تهیه سفر دز را برای من دید و سفارش نامه هم جهت کدخدای
جلگان نوشته بمن داد و بامداد از شوشتر براه افتادم بعد از چند ساعت وارد قریه بزرگ
جلگان شدم ملا حبیب کدخدا از من پذیرائی کرد در آنجا یک خان بختیاری موسوم بحاتم خان
که از طایفه مال احمدی است نشسته بود مهماندار گفت میخواهد این خان خدمت جعفرقلیخان

برود شما

برود شما باتفاق بهتر است با کمال امتنان قبول کردم صبح با هم سوار شدیم و بقریه گتوند
رسیدیم حاتم خان مصاحب خوبیست از تاریخ طایفه جات همواره صحبت مینمود خصوصاً
از طایفه و اجداد خود میگفت نادرشاه آنها را بهرات و قندهار و سیستان برد بعد از
فوت نادرشاه آنها بکوههای خود کرده باری شب مردم ده را دور خود جمع نموده از هر مراجعت
جا صحبت میکرد و صالح لر هم که بلدی من بود با آواز بلند لری میخواند تا صبح خواب بچشم من نرفت
روز دیگر وارد دره کوهی شدیم که یک شقهٔ از رود کارون از آنجا جاری میشد هر دو
طرف رود آثار دو قلعه مخروبه قدیمه بود معلوم میشد آنها را جهت حفظ راه ساخته اند
ممکن است از عهد ساسانیان باشد الوار آنجا را قلعه دختر مینامند حوالی آنجا اطاقهائی که از
سنگ تراشیده اند معلوم است میگفتند در قدیم گبران اموات خود را در اینجاها دفن مینمودند
از اینجا گذشته وارد دره پر آب و گیاهی شدیم چند خانوار بختیاری که از قشلاق تازه
آمده بودند میخواستند چادرهای خود را بزنند فوراً یک چادری برای ما برپا کردند زنها
مشغول تهیه غذا شدند حاتم خان محض تلافی این مهمان نوازی از اشعار شاهنامه و سعدی
و حافظ شیرازی برای آنها میخواند صالح لر هم آواز میخواند و قصه نقل میکرد

روز بعد از میان ایلی که با گله های خود میآمدند گذشتند تماشای غریبی داشت بین راه
امامزاده کوچکی مدفون است آنها بزیارت رفتند برای من نقل کردند امام رضا از دست
دشمن فرار کرده در اینجا توقف نموده آن امامزاده در یک دره عمیقی واقع بود این دره
از آب رودخانه مشروب میشود پر بود از اشجار میوه از قبیل خرما انار نارنج مو و زیتون

جمعی الوار

جمعی الوار یکمرده آورده که در امامزاده دفن نمایند واگریه وزاری که در الوار معمول است
بجای آوردند آنگاه مرده را شسته در کفن سفیدی پیچیده دفن نمودند ما هم نزد آنها رفته
تسلیت دادیم رفقا فاتحه خواندند علیان کشیده سوار شدیم قدری راه طی کرده دزِ جعفرقلیخان
نمودار شد بعد از پیمودن سرازیری و سربالائیهای بسیار سخت بپای دز رسیدیم در پای دز
غار بزرگی بود جماعتی از کدخدایان بختیاری در آن غار جمع شده تا جعفرقلیخان را ملاقات
نمایند (این غار معروف بغار مهمانخانه است) در اینوقت جعفرقلیخان پیدا شد بعد از تعارفات
گفت اینک من کار آنها را تمام نموده با شما بالای دز خواهیم رفت

خلاصه پس از آنکه امور آنها را فیصل نمود بطرف دز روان شدیم شروع کردیم ببالا رفتن
اول از نردبان چوبی خیلی بلندی که بد ساخته شده و با طنابها آنچوبها را بهم بسته بودند و
رفتن از آن نردبان کمال صعوبت را داشت باری از نردبان بالا رفته به پله های سنگی
رسیدیم که با کلنگ تراشیده بودند و از عبور و مرور این سنگ سخت مثل آینه صاف شده
بود و پا می لغزید با وجود اینکه بمسافرت کوههای زیاد و سخت عادی شده بودم نمیتوانستم
از پله ها بروم جعفرقلیخان شال کمر مرا گرفته میکشید منهم میرفتم ولی با ترس زیاد که هر لحظه
بیم پرت شدن را داشتم من خیلی میل داشتم که با جعفرقلیخان آشنا و رفیق بشوم ولی
یقین نداشتم که مرا بدز راه بدهد چونکه شنیده بودم مشارالیه بجز آشنایان و دوستان
خود کسی را راه نمیدهد الحال کمال تشکر را از جعفرقلیخان دارم که مرا خود بدز میبرد و دانستم
که آنچه درباره او میگفتند که جعفرقلیخان مرد بیرحم آدم کشی و بد میهمان بی ایمانی است

دروغ است همچنین شهرت داده بودند که چهار نفر از اقوام خود را کشته که یکی از ایشان
برادر خود او بود تمام مردم کوه نشین وغیره تا درب دروازه اصفهان از او میترسیدند هر
وقت عازم جنگی بود راه آمد شد از ترس او مسدود میشد زیرا که بی اندازه شجاع و دلیر است
باینواسطه دولت ایران قشون بجهت گرفتاری او میفرستاد ولی باو دست رس نداشتند
زیراکه در دز میرفت و کسی راه بآنجا نداشت

در اینموقع جعفرقلیخان ریاست طایفه هفت لنگ بختیاری را دارد و با محمد تقی خان هم عداوت
دارد و چندین دفعه هم جنگهای سخت با محمد تقی خان نموده حکومت چند ناحیه از خوزستان هم
با او است و مقرر است که با سواران خود بشوشتر برود و با معتمدالدوله بولایت چعب رفته
جنگ کند در بالای دز حاجی حسن لله بچه های محمد تقی خان را ملاقات نمودم شرحی از بدبختی های
عیال و اطفال محمد تقی خان که در ایام غیبت من بآنها روی داده بود نقل کرد خیلی غصه خوردم
و اسباب هم و غم من شد

جعفرقلیخان شرب خمر مینمود من گاهی در دیوانخانه نزد جعفرقلیخان می نشستم مجموعه های
شیرینی و میوه با بطر بزرگی از شراب شیراز میآوردند میآشامید و بمن هم مینوشانید چون
ترش بود من در خوردنش اکراه داشتم اما چون خان بدست خود بمن میداد من نمیتوانستم
رد نمایم رشته الفت ما بین من و او استوار شد از حالت او معلوم میشد که غم و غصه بسیاری
او را فرو گرفته وقتی که مست میشد بشاه و اولیای دولت و معتمدالدوله فحش میداد چون
میدانست صاحب خوب لری میخواند او را امر بخواندن مینمود و با انگشتهای خود بطنبوری که

در جلو خود داشت میزد بعد از صرف شراب شام مفصلی حاضر مینمودند

من از اینوع مهربانی و مهمان نوازی فوق العاده او در تعجب بودم آنچه مردم در حق او میگفتند دروغ بود گاهی خیال میکردم مبادا مرا در قلعه محبوس دارد دیگر روز صبح جعفر قلیخان بفریدون نامی گفت که مرا بالای دِز برده آنجا را بمن نشان بدهد جاهای سخت طبیعی را مردم بختیاری دِز مینامند از اینوع دِزهای سخت طبیعی در جبال بختیاری فراوانست که متعلق بخوانین بختیاری است مشهورترین دِزها من گشته است این دِزی که الان در او میباشم معروف بدِز اسدخانست اسدخان پدر جعفر قلیخان میباشد اسم دیگر این دِز دِز ملکانست الوار میگویند کسی بدون امداد فرشته ها بآن دِز نمیتواند بالا برود این دِز از هشت پشت بارث بجعفر قلیخان رسیده شش میل دور این دِز است که میان دره واقع و دور او کوههای بلندی میباشد در فرود آن سنگلاخ سختی است که چند نفر میتوانند او را از دشمن نگاهدارد و یک راهی از اینجا میرود با آن غاری که من اول وارد شدم دیوانخانه خان همان غار است که کسی حق بالاتر رفتن از آن غار را ندارد هر گاه کسی کاری داشته باشد در آن غار فیصل داده مراجعت میکند طویله هم بجهت حیوانات در آنجا است

بالای این دِز صاف است اثر چند خانه که از سنگ ساخته اند پیداست جعفر قلیخان با اهل و عیالش در سیاه چادرهائیکه روی دِز برپا داشته اند زندگی میکردند و بالای آن یکچشمه هست و چند گودی هم ساخته اند بجهت جمع شدن آب باران که ساکنان میآشامند و هر کس از دِز پائین اراده دِز بالا را داشته باشد باید بتوسط نردبان و طنابها بالا برود و آنجا

زمین هموار

زمین هموار و آبادی است بجهت کشت و زرع بدنیست و یک گله کوچک که عبارت بود از چند رأس بز و میش و چند عدد بز کوهی هم میان آنها بود میچریدند

دِز بالا مثل دِز پائین چشمه ندارد و آب انبارهای مصنوعی برای آب باران ساخته اند چند مخروبه در دِز بالا میباشد که گویا از عهد ساسانیانست

زن و بچه و کنیزان و شش نفر از نوکرهای باوفای جعفر قلی خان در دِز بالا زندگی میکردند دیگر احدی حق رفتن آنجا را ندارد حتی برادر خودش برای محافظت این دِز شش نوکر مزبور کفایت میکرد هنگام محاصره وقتیکه نردبان را برمیداشتند کسی نمیتوانست بآنجا آمده محاصره نماید از اقوام خود او همه زیاد داشت و آنها را بدِز راه نمیداد چه از آنها چند نفر را کشته بود میترسید بآنجا آمده تقاص خود بنمایند طوائف از قبیل بختیاری وغیره و قشون بیعلم این شاه آنجا را نمیتوانستند مسخر کنند

در روی دِز غارها میباشد که ساکنین با داشتن آذوقه خود را در آنجا بخوبی حفظ مینمایند من تمام دِز را با شیخ فریدون گشتم بعد از آن بدیوانخانه مراجعت نمودم در اینوقت جعفر قلی خان انتظار مرا میبرد که قبل از نهار از آن شرابها بمن نوشانید بعد بنای صحبت معتمد الدوله و محمد تقی خان را بمیان آورده گفت با اینکه من دشمن محمد تقی خان میباشم اما اگر بمن پناه آورده بود نمیگذاشتم موئی از سر او کم بشود و هر چند مرا و اتباعم را از میان میبرند

من از صحبتهای او تعجب نموده گفتم شنیده ام میان شما و محمد تقی خان نزاع خونیست گفت ای صاحب من صدق مطلب را بتو بگویم ما بختیاریها تمام نادان میباشیم زیرا دفعه که قوه

داریم

داریم و از ایرانیان آن نداریم در پی ضد یکدیگر میباشیم و میخواهیم یکدیگر را بمخاطره میندازیم
همینکه از طرف دولت شخصی باینجا میآید دور او اجتماع کرده برای یکدیگر فساد می کنیم اگر
چنانچه ما متحد باشیم ابدا قشون دولت ایران نمیتوانند بما ضرری برسانند اما چکنم که اینها
مردانگی ندارند و حقوق نمیدانند چنانچه شما فرنگی هستید چون نان و نمک با محمد تقی خان خورده اید
در روز سختی او را تنها نگذاشتید و با اسلحه برای مدافعه با دشمن او حاضر شدید ما که از جنس
یکدیگر میباشیم عوض اینکه باو امداد نمائیم همگی مصمم خرابی و باعث قتل او شدیم من بواسطه
این غیرت شما شما را بر مسلمانان ترجیح میدهم و از این وفای شما بسیار خوشنود هستم و محض
مردانگی شما اجازه دادم که در این دژ بیائید که ابدا هیچکس را حتی برادرهای خود را در اینجا
راه نمیدهیم حال اینجا منزل شماست تا در اینجا هستید ایمن و آسوده خواهید بود

خلاصه نهایت مهربانی را درباره من مرعی داشت بعد از سه روز که در دژ بودم کاغذی از
معتمد الدوله برای جعفر قلی خان رسید که فوری پانصد سوار با خود برداشته بیار که لازم است
و تهیه و تدارک سفر مرا دیده و با من گفت هر مدت میخواهی در اینجا بمان و چند نفر تفنگچی امر
کرده هر وقت من بطرفی عازم باشم با من همراهی نمایند آنگاه اختیار دژ را بشیخ فریدون
سپرد و شش نفر تفنگچی بجهت قراولی آنجا معین کرد و بمن گفت من در دنیا دوست ندارم
حتی برادرهایم و قدغن کرد هر مهمان و غریبی که وارد میشود در پائین دژ از او پذیرائی نمایند اما
بدژش نیاورید اگر معتمد الدوله مرا مثل محمد تقی خان محبوس داشت و شما از ماندن در
اینجا خسته شدید مختارید که تمام زن و بچه مرا بکشید که گرفتار دشمن نشوند

من میل نداشتم که در دژ بمانم و امور اهل و عیال او را بعهده بگیرم خواهش کردم که مرا
اجازه بدهید که بکوهها برای تماشای بعضی خرابه ها بروم دوباره بخدمت شما مراجعت
نمایم خواهش مرا قبول کرد همان وقت که عازم حرکت بود منهم با بلدی بسمت جبال مقصود
عزیمت کردم مقصود من دیدن دشت شیم بار است که شنیده بودم در آنجا آثار قدیمه پیدا شده
در اینموقع ایلات در حرکت ییلاق هستند اما در همه جا ایلات چادر زده اند و در مهربانی و
مهمانداری کوتاهی ندارند و گفتند راه امن است و من با آن بلدی رفتیم بچادرهای بارون پادر
عیدی و شب را در آنجا ماندم عیدی مرد کامل عاقلی است از شعرهائیکه در وصف مندلی که یکی از
سوارهای رشید بختیاری بود برای من خواند و سنگهائی که علامت قبر مندلی و سایر سوارها
بود بمن نشان داد خیلی میل داشت که خودش بطور بلدی و مستحفظی با من بیاید چون
دیدم او مرد با فتوت مهماندوستی است اسب صالح را باو دادم که همراه بیاید

لاجرم باهم سوار شده براه افتادیم ما از سر مقبره احمد بدل که یک امام زاده است و الوار
او را احترام مینمایند گذشتیم از آنجا باندکا رسیدیم دورتر از دشت طایفه دورکی ها بودند
که بواسطه اغتشاشی که در کوهها است حکم کسی را نمیخوانند عیدی ترس کرده مبادا در آنجا گرفتار
شویم و از مقصود باز مانیم تدبیری بخاطرش رسیده گفت با آنها میگوئیم تو نوکر معتمد الدوله
میباشی و کاغذ از معتمد الدوله برای کلبعلیخان میبرد تا ما را نشناخته بسلامت بگذریم فوراً
من کلاه خود را تغییر داده تا کسی مرا نشناسد از دره کوهی که موسوم به تنگ شیلار بود گذشته و
در آنجا یکطایفه از ایل قنبر علی در زیر کوه دلا چادر داشتند ما بایستی از آنجا عبور کرده تا بکوه

شین بار برسیم قندعلی ها گفتند راه دور و سخت است و امروز بانجا نمیرسید و ما را انجا در های
خود دعوت کردند ما قبول نکردیم و براه افتادیم چاپلوغ بلدی اصرار داشت شب آنجا بمانیم
فی الحقیقه کوه سختی بود من در اینطریق کوه بدین سختی ندیده بودم ما پیاده شده جلو اسب
خود را میکشیدیم و باز پای ما میلغزید آفتاب هم نزدیک غروب بود ما هم بجائی رسیدیم که نمیتوانستیم
بگذریم ناچار شدیم که شب را در آنجا بسر ببریم اسبها را با افسارهای خود محکم بسته که پرت
نشوند خودمان هم بالاپوش خود را بسر کشیدیم آتشهای ایل قندعلی پیدا بود عیدی زیاد
گرسنه و تشنه بود بخیال تدبیری افتاد که غذائی بدست کند

بختیاریها هنگامیکه دستشان از همه جا کوتاه شد بصوت مخصوصی دارند که در آن زمان
همدیگر را صدا میکنند و امداد میطلبند یکمرتبه عیدی از جای خود جسته آن صدا را بلند کردمن
گمان نداشتم بانگ او بجاهای دور برسد بعد از صدای عیدی از طرف مقابل صدای ضعیفی
بگوش ما رسید عیدی گفت آنها شنیدند و برای ما نان و آب میآورند هرچه منتظر شدیم
خبری نرسید فعلا این مکان سرد است اسب منهم پایش شل شده بود و هرچه خواستیم او را نزد
خودمان بیاوریم ممکن نشد دور او سنگها چیدیم که در وقت کشیدنش پرت نشود عیدی
هم گوسفندی برای آوردن اسب نذر احمد بدل کرد آنگاه افسار او را گرفته میکشیدیم رفیق
بدون درنگ صدای یا علی را بلند کرد و بدون اینکه صدمه باسب برسد او را از پرتگاه
رد کرد و شروع برفتن نمودیم بزودی بسر کوه رسیدیم سرازیری اینکوه کم و سهل تر از سر
بالائی میباشد بعد از طی نصف راه روشنی آتشهای چند نفر ایلات که بطرف اندکا میرفتند

دیده شد

دیده شد بجهت سختی زمین و فرو نرفتن میخهای چادر در زیر درختهای بلوط بار انداخته ما
خیلی گرسنه هستیم این ایلات هم فقیر فقط قدری پیاز و نان سیاه که بهترین اغذیه
آنها است برای ما آوردند

پیش از طلوع آنها حرکت کردند ما هم براه افتادیم صبح وارد جلگه شین بار شدیم راه از
کثرت درختهای بلوط جنگل شده از آنجا گذشته وارد ایل منجزی که از طوائف وحشی
بختیاری است شدیم محض اینکه بما ضرری نرسانند گفتم من یکی از نوکرهای معتمدالدوله
هستم عزم تماشای مخروبه های این حدود را دارم زنها دور ما جمع شدند مکان آثار قدیمه را
پرسیدم گفتند ما نمیدانیم ریش سفیدی در طایفه میباشد که اطلاع دارد الان اینجا نیست
باید آن مخروبه ها در تنگ بتان که در اینکوه است باشد من قدری نان خورده پیاده برای
دیدن آن آثار بیرون رفتم چند نفر از ایل هم همراه من آمدند هرچه در این راه سخت
بلند و پست گردش کردم اثری ندیدم مراجعت بایل نمودم یکنفر از بختیاریان بمن
گفت من تمام این کوه را بلد میباشم و بشما نشان میدهم بشرط که مبلغی بمن بدهی
قبول کردم و با عیدی سوار شدم در این دشت شین بار که بقدر چهار میل عرض دارد و محوطه
آن کوههای بلند است گردش کرده تا رسیدیم به تکین آن تعریفی که از الوار شنیده بودم
در اینجا بود که میگفتند مکان قدیم خوبیست در اینجا نه نوشتجاتی بود نه اثری که فایده برای
من داشته باشد میگفتند اینجا را فرامرز ساخته است که یک صاحبمنصب کافری بوده صد هزار
غلام داشته که هرکدام کارد دسته طلائی بکمر زده یکراهی زمیان سنگ بریده بودند که چست پا

ارتفاع داشته

([illegible] عبارت از [illegible] در آن [illegible])

ارتفاع داشت آنچه تفحص کردم چیزی نفهمیدم مگر اینکه آن جاده داخل کوه میشد
وقتی که عازم تکنین بودیم رد پای چند خرس را دیدیم

الوار میگویند این شیخ بار در زمان قدیم جای آبادی بوده و باغات بسیاری داشته الحال این اشجار که میوه دارد از بقیه آن اشجار هست الوار حکایت بسیاری درباب خرسها دارند بلکه آنها را از سایر حیوانات مقدم میدانند و میگویند اغلب کارهای آنها شبیه بانسانست حکایاتی بسیار درباب خرسها نقل کردند از جمله میگفتند حضرت علی داماد پیغمبر اغلب رخت عوضی میپوشید و در پا بانها گردش میکرد تا اشخاص درمانده را نجات دهد روزی با لباس عربی که کسی او را نشناسد در صحرا مشغول گردش بود و عزم سیاه چادری را داشت صاحب چادر چون مرد لئیمی بود و شخصی غریب را نگریست که بطرف چادر او میآید پشمهائی که از گوسفندان تازه چیده بود در گوشه چادر بر روی هم ریخته آنگاه بزن خود گفت اینک من در میان پشمها پنهان میشوم همینکه اینشخص وارد شد بگو شوهر من اینجا نیست منهم چون فقیر هستم قوه پذیرائی ندارم تا راه خود گرفته برود وقتی که حضرت علی وارد شد زن دستور العمل شوهر را بجای آورده گفت شوهر من اینجا نیست حضرت علی چون ولی خدا بود میدانست آن شخص در زیر پشمها هست یکمرتبه فرمود ای خرس برخیز فوراً آن پشمها با آن مرد چسبیده زبانش لال شده بیرون آمد و روی بهامون نهاد حالا این شوری که در خرسها می بینی بجهت اینست که از اولاد انسان بوده اند یکی از حکایات دیگر این بود که میگفتند خرسها هرکس را اسلحه داشته باشد میکشند و اسلحه او را در کوه پنهان مینمایند هر وقت شخصی خدمتی بآنها نمود در عوض

اسلحه باو میدهند و نیز گفتند وقتی صیادی بعزم شکار پازن در کوهی رفته گردش میکرد دسته خرسی که دور هم نشسته و عزاداری میکردند دیده از آنها ترسیده فرار کرد یکی از آن خرسها او را تعاقب نموده گرفتارش ساخت بدون اینکه خیال اذیت و صدمه او را داشته باشد بار دیگرش را گرفته بمجمع خرسان برد بعد فهمید که عزای آنها برای مردن خرس ماده ایست پس باشاره باو حالی کردند که قبری بکن آن صیاد گودالی کنده خرس را دفن کرد یکی از آن خرسها از نظر ناپدید شده طولی نکشید که برگشت و یک قبضه تفنگ حاجی مصطفی و یک پشتاب و یک کارد و دو کیسه که تمام آورده بجهت حق الزحمه باو دادند چون خرسها دارای اینقبیل صفات میباشند بر سایر حیوانات ترجیح دارند

وقتیکه من مراجعت بچادر نمودم لری که وعده داده بود مرا بتنگ بتان ببرد حاضر شده براه افتادیم نوشتجات ها در کمر کوهی هست که جای سختی است و دور او از اشجار پوشیده است در همان سنگ شکل دوازده نفر را نقاری کرده بودند تمام اعضای آنها معلوم ولی سر آنها نامعلوم گویا عمداً سر آنها را محو کرده بودند و آن اشکال خیلی طلبند بودند و چند خط پهلوی هم نوشته شده که از عهد ساسانیانست این اشکال چنان مینماید که بقصد نماز ایستاده اند آنگاه خسته و پژمرده مراجعت نمودیم بختیاریان صاحب چادر خیلی مهربان میباشند اما از کثرت پریشانی نمیتوانستند که جز نان بلوط برای ما پیدا کنند یک گوسفندی به دو هزار و پانصد خریدم و از آن ایل مهمانی کردم پس از آن بطرف کوه دلا رفتیم سنگهای کوه از برف و باران لغزنده و تر شده بود اسبها میلغزیدند چندین دفعه پرت شدیم خوش بختانه

بد نخطر از آنجا گذشتیم بالای اینکوه بسیار با صفاست ابرها مثل پرده ها مینماید
کوه گی نه و زرده کوه که از برف پوشیده شده پیداست در پای کوه بایلی رسیدیم که مال
شیخ درویش است که در جواب عیدی آنشب صدا داده نان و آب برای ما فرستادند چون
ما رفته بودیم بما نرسید خلاصه من و صابح جانب وز کرفتیم جعفر قلی خان هنوز مراجعت
نکرده بود زنهای او که نه نفر بودند از من لازمه پذیرائی را نموده تمام آنها زیر یک چادر
باهم زندگی میکنند و همه در یکجا جمعند و ظاهراً باهم خوب و مهربانند بعضی از آنها بسیار خوشگل
و جوان میباشند زن بزرگ ستاره خانم دختر کلبعلی خانست و رئیس سایر زنها میباشد
همیشه یک خوراک خوبی بمن میفرستاد و یک مهر ایرانی بمن داد که نقش آن یک پادشاه
و دو اسب بود از قرار معلوم نقش او رمز است ستاره خانم گفت اینمهر را از آنجا پیدا نموده اند
عقیده او بود که طلسم است بمن گفت برای این بتو میدهم که چون مسافر هستی امین باشی و در
جعفر قلی خان و پسرش در اصفهان گرو معتمدالدوله میباشند این خانمهای خوشگل که ابداً
از من رو نمیگیرند و مانند خواهر مهربانی مینمایند و مرا برادر خطاب میکنند

روز بعد بطرف شوشتر حرکت کردم آب رودخانه بواسطه باران زیاد شده بود من
و اسبم نزدیک بود هلاک بشویم بایلی رسیدیم دو نفر از سواران جعفر قلی خان را دیدم که عازم
خدمت آقای خود میباشند باتفاق آنها براه افتادم یکساعتی شب وارد قریه گتوند شدیم
من خیلی خسته و اسبم شل شده بود روز دیگر بتوسط کلک از رود کارون گذشته رسیدیم
بدشت عقیلی صبح زود وارد قریه اسنگی شدیم مابقی روز را در زیر درختهای نارنج که

متعلق بملا کریم که خدا بود توقف نمودم جلگه عقیلی با صفا و برای زراعت خوبست ولی بواسطه
قشون معتمدالدوله خراب شده الحال مردود اسبهای من شل شده بقیه سفر من که خیلی راه
سخت است نمیتوانند طی نمایند قبل از رفتن شوشتر خیلی مایل بودم بخرابه هائی که بختیاریان
مسجد سلیمان بزرگ مینامند تماشا کنم چون مکان مسجد با عقیلی مسافت زیادی داشت ملای دهاتی
کرایه کردم یک ملای پیری گفت اگر پول کیوه بمن بدهی با تو همراه میآیم قبول کردم ابتدا
بقریه تنبوند رسیدیم پس از آن از چند قریه عبور کرده که تمامشان از تعدی و جریمه معتمدالدوله
پریشان و فقیر شده بودند آن ملا که مرد خوش صحبتی بود از حالت طوائف و حکام و حالات
اهالی خوزستان و تاریخ مسجد سلیمان نقل میکرد و میگفت وقتی که علی و سلیمان با چند پهلوان
دیگر از مسجد خود حرکت کرده بجنگ رستم میرفتند و این پادشاه بزرگ که بر جن و انس
فرمانروا بود به تختی نشسته که هشتاد و دو دیو او را ساخته بودند و هر دیوی از برای خود قلعه
ساخته بود و تمام آن دیوها در تحت حکم دیولنگ بودند و آن دیوها هنوز هم پاسبانی خزائن سلیمان را
که در آن قصر مدفونست میکنند این ملا گمانش این بود که من در تجسس آن خزانه ها هستم معلوم میشود
که از دیوها زیاد ترس دارد و باکراه همراه میآید آن ملا چون مسلمان صادق بود نزد خود
خیال میکرد که او را حضرت علی و سلیمان از دیوان نجات خواهند داد و هر چه بسر این فرنگی
آید باید باری بعد از دیدن آن مسجد چیزی که فایده داشته باشد دیده نشد بجز یک تپه
که روی آن تپه را صاف کرده بودند روی آن صافی آثار عمارت قدیمی بود نوشته و
آجر و مرمر و ستونی در آنجا ندیدم ممکن است قدیم مسجد آتش پرستان بود وقتیکه من مشغول

تماشای آنجا بودم آن ملا بدقت تمام بمن نگاه میکرد تعجب نمود که من خزانه و چیزی

نیافتم و خوشحال بود که دیو و جنّی بما اذیت نرسانیده یقین داشت که دیو ها بما اذیت

میرسانند برای رفقای خود نقل کرده که این فرنگی بچوب دستی دارد که خود بخود

مرکب از او چکیده مینویسد مقصودش قلم مداد بود

یکی از آن الوار گفت مسجد سلیمان پای تخت آن پادشاه است تمام پادشاهان بسلام

او حاضر میشدند بجز رستم که حسادت میورزید حضرت سلیمان اراده داشت که با او

جنگ کند چون رستم بزور و بازوی خود زیاد مغرور بود سوار رخش شده در حوالی پای

تخت بچهٔ را دید که سوار مادیان سفیدی است که از شیر سفیدتر است آن طفل حضرت امیر

المؤمنین علی بوده بجهت اینکه لباسش خود را عوض فرموده رستم نشناخت پرسید راه شهر

کدام است و تو کیستی فرمود من نوکر سلیمان هستم و اینک از پای تخت میآیم جواب داد

که من پهلوان رستم و دشمن آقای تو میباشم او را امروز از پادشاهی معزول خواهم کرد

داماد پیغمبر جواب داد که اول با من کشتی بگیر اگر مرا زمین زدی آقایم را نیز میتوانی

معزول نمائی اگر زمین نزدی راه خود را بگیر و برو

خلاصه رستم کمر بند آن جوان را گرفته بخیالش زمین زدن او سهل است تا شب هر چه قوت

داشت نمود نتوانست حضرتش را از خانهٔ زین حرکت دهد لکن رستم از کثرت خستگی

از چشم و دهانش خون میآمد یکدفعه حضرت علی دست بکمربند او آورده سر دستش بلند

کرده باسمان چهارم پرتاب کرد آنوقت رستم از زمین برخاسته کفش زور نوکر سلیمان

که این باشد

که این باشد زور خود او چه خواهد بود و بولایت خود مراجعت کرد از آنوقت مالیات

بسلیمان داد الوار هیچ جای خوزستان را مثل مسجد سلیمان مقدس نمیدانند

چون از اینجا بشوشتر راه نزدیک بود با صالح لُر سوار شده بشوشتر وارد شدیم مهمان

سید ابوالحسن بودم وقایع را نقل کرد از جمله اینکه محض افساد علیرضا خان معتمد الدوله

اهل و عیال محمد تقی خان را اسیر کرده و علیرضا خان را حاکم بختیاری نموده تمام مایملک

مشارالیه مشغول جمع کردن مالیات برای معتمد الدوله بود چندین نفر از نجبای شوشتر را

معتمد الدوله گرفته اموالشان را ضبط کرده سربازان او در هر خانه بدون ترس میروند

و غارت مینمایند مامورا او در دهات تعدی بسیار میکردند مردم از کثرت ظلم پناه باعراب بردند

معتمد الدوله هم محض گوشمالی شیخ ثامر میخواست او را سیاست کند ابتدا او را در بارِ دولت

یاغی قلمداد کرده بعد قشون زیادی بطرف ولایت او حرکت داد شیخ با اهل و عیال

بولایت عثمانی پناه برد

محمد تقی خان را در قلعه میرزا سلطان محمد که از محترمین سادات است در یک اطاق کوچک

تنگی حبس کرده بود من بتوسط آن سید نجیب بزندان رفته محمد تقی خان را ملاقات کردم

در پا و گردنش زنجیر بود و پس از آنکه من اینخان محترم را باین حال در گوشهٔ زندان دیدم

یک هم و غم فوق العاده بمن داد که از شرح آن عاجزم آن تبی که در فلاحیه داشت

رفع شده و حال او خوش بود ولیکن من بحالت او تأسف خوردم خان بطور سابق تبسم

کنان با من صحبت نمود فوراً فهمید که حال من دیگرگون شده گفت ای صاحب خدا بزرگ است

دو مخلوق

ومخلوق او میباشیم باید از حکم او سر نه پیچیم آنچه خواست خداست همان میشود تاسف

شما سودی ندهد دیروز حاکم و مقتدر بودم امروز در زیر زنجیر ظالم هستم در اینصورت نبایست

از معبود خود در گله باشم هرچه از دوست میرسد نیکو است پرسید آیا خاتونجان خانم

و حسینقلی را ملاقات کرده اید گفتم من تازه وارد شوشتر شده ام هنوز بدیدن آنها

نرفته ام محمد تقی خان خواهش کرد که آنها را ملاقات نمایم و چند پیغامی هم برای آنها

فرستاد آنگاه بمن گفت من میدانم که شما در قلعه تل قدری پول برسم امانت بخاتونجان

خانم داده اید و از بدبختی و گرفتاری نشد آن مبلغ را بشما برسانم حال تمام دولت و مکنت

ما را معتمدالدوله صاحب شده و تصرف نموده از آن عزت قدیم بذلت افتاده ایم ولی

چند فقره اسباب قیمتی را بسید شوشتری سپرد و آنگاه نوشته بمن داد تا نزد سید برده

عوض پول خود یک طاقه شال بگیرم اینگونه صحبت بر بهم و غم من افزود و مزید غصه من شد

برات را پاره کرده گفتم استدعا دارم که بیش از این مرا خجالت ندهید و اینگونه صحبتها نفرمائید

باری آنچه در حبس با و گذشته بود برای من نقل کرد و گفت آن شبی که بشبیخون آورده اید

نزدیک بود که مانند آقا کریم نجات بدهید فوراً محافظین من مرا نزد معتمدالدوله بردند او

گفت اگر بختیاریان بخواهند بقوه جبریه ترا از ما برهانند و من بدر ببرند قبل از اینکه این

اقدام را بنمایند من ترا بهلاکت میرسانم

خلاصه بعد از چند اکرات گفت تمام جد و جهد من این بود که بختیاریها را از مرتبه عالی برسانم و

نامشان را بخوبی مشهور کنم دشمنان از روی حسادت این اسباب را فراهم آوردند عقیده اش

این بود که معتمدالدوله بسلامت او را بطهران نمیفرستند تا از طرف دولت با او مهربانی بشود

شاه هم به ترقی بختیاری حسد میورزد و مراحبس ابدی خواهد نمود یا اینکه چشم مرا خواهد کند و

معمول آنزمانست و اغلب مقصرین را چشم می کنند که بدتر از مردنست بعد گفت شما آسانی

میتوانید حسینقلی را ملاقات نمائید چه او را به آقا محمد زمان که از مردمان نیک نفس خوش

رفتاریست سپرده اند خیلی با او مهربانی میکند اغلب بدیدن من و مادرش میآید

من بخان وعده دادم که بزودی نزد حسینقلی بروم در آنروز منزل خاتونجان خانم و خانواده اش را

سراغ گرفتم آنها در یکی از خانه های شوشتر که حال خرابست منزل دارند در کنج خانه در نهایت

پریشانی آنها را ملاقات نمودم آنچه داشته بودند معتمدالدوله گرفته بود و لباس ایشان پاره پاره ست

آقا کریم را که سابقاً بطور پسر حمی گشته بودند آنگلبعلی هم در راه از ناخوشی مرده بجهت آن دو

نفر خان و اتم گریه میکردند بجهت سردی هوا و نداشتن آتش تمام روی هم خوابیده که گرم

شوند اغلب ایشان از سردی هوا و نداشتن بالاپوش بناخوشی اسهال و تب مبتلا شده

بودند مابقی هم البوری ضعیف و ناتوان هستند که من بازحمت آنها را شناختم خاتونجان خانم

از کثرت غصه وقت سخن گفتن اشک میریخت معهذا باز اظهار مسرت مینمود از اینکه دو دفعه

مرا ملاقات کرده چه شنیده بود که من با آقا کریم کشته شده ام

خانمی خواهر خاتونجان خانم که شرح خوشگلی او را از این پیش شرح داده ام آثاری از

حسن در او دیده نمیشد فاطمه سلطان سوگلی علینقی خان هم مثل سایر زنان ضعیف و لاغر است

مادر خاتونجان خانم که با من بی نهایت مهربانی میکرد با چند خانم دیگر را احوال پرسیدم

جواب مرا ندادند و صدا را بوای وای و گریه بلند کردند معلوم شد آنها تلف شده اند
بعد از تأسف زیاد پیغام محمد تقی خان را رسانیدم و گذارشات خود را که از ایشان جدا شده
و با اکراد قاصد خدمت ایلخانی بودیم تا کنون بیان نمودم همچنین گفتند وقتیکه میخواستیم بسمت
کوه های خودمان برویم سواران کوه کیلویه بما حمله بردند اگرچه از دست آنها نجات یافتیم ولی چند نفر
از ما کشته شد از جمله شفیع خان بود در همان حین علینقی خان با چند سوار عازم خدمت خلیل خان شده
تا از دست سواران کوه کیلویه نجات یابیم قبل از اینکه نزد خلیل خان برویم مذکور شد که اکراد ما را
گرفته و بدشمن سپرده از او مأیوس شده بسرعت برگشته که بما ملحق بشود در راه خیال کرد که بدژ
محمد تقی خان برود یکی از ایلات ما و برخورده اسب و یراق او و کسانش را گرفتند علینقی خان ناچار
پیاده عازم چادرهای عبدالله خان بوئیر احمدی شد زیرا که محمد تقی خان با آنها همه وقت مهربانی
نمود از عبدالله خان خواهش کرد که عیالات را مسکنی بدهد قبول کرد پس از آنکه اهل و عیال
محمد تقی خان بچادر او در آمدند امر کرد تمام را محبوس نمودند چقدر مرد بیغیرت بیوفائی بود در عوض
نیکیهای محمد تقی خان اینوع رفتار کرد

درحال کاغذی بمعتمد الدوله نوشت که عیالات محمد تقی خان را دستگیر کرده ام در هر کجا بگوئی
تسلیم نمایم معتمد الدوله هم چند سوار با جعفر قلی خان فرستاد تا آنها را بشوشتر بیاورد بعد از بی
احترامی زیاد نسبت بما ما را وارد شوشتر نمود اغلب مرد و زن این راه را پیاده طی نمودند
بعضی از آنها در بین راه مردند یکی از آن اموات مادر من بود وقتی که ما را وارد شوشتر کردند
در اینخانه جا یدادند قراول درحفظ ما گذاشتند چندی است متحفظین را برداشتند مردمانیکه

درشوشتر

در شوشتر از محمد تقی خان نیکی دیده اند و ما را میشناختند محض رضای خدایتعالی غذائی
بجهت ما میآوردند نیز خاتونجان خانم گفت شنیدیم که علینقی خان شب بعبدالله خان حمله برده
و او را با چند نفر کشته اینخبر مایه تسکین خاتونجان خانم و سایر زنان شده چه در این طایفه
هر کس تقاص خود را از دشمن نگیرد مایه بی اهمیت است

بعد از چندی نزد حنیفقلی رفتم اگرچه حکم شده بود که او را صدمه بسیاری بزنند ولی برعکس
آمرد شوشتری که نگاهبان او بود همه نوع مهربانی در حق او مرعی داشت و توجه بسیاری مینمود
باری آن پسر جوان رشید از ملاقات من مسرور شد و از سرگذشت من بعد از مفارقت
بسی میل داشت که بشنود

خلاصه هر روز چند ساعت با خانواده بدبخت محمد تقی خان بسر میبردم و اسرار خود را مثل اینکه
من برادر ایشان هستم با من میگفتند چند قانون که در میان مسلمانان و شیعه معمول است برای
من نقل کردند محبت و التفات اینخانواده درباره من بسر حد کمال است منهم بی اندازه آنها را
دوست میدارم این خدمات و زحماتی را که زنهای مسلمین متحمل هستند زنهای عیسوی که تربیت
شده میباشند نمی توانند بجای آرند من عازم بغداد شدم و باید با عیال بدبخت محمد تقی خان
وداع نمایم ارادت بی اندازه من درباره آنها جهتش این بود که روز ورود من در قلعه تل
در زمان اقتدار و تسلط محمد تقی خان بطوری درباره من محبت نمود که هیچ گمان نمیکردم که مردم
الوار از من مسافر انگلیسی که نجس و کافر میدانند این همه محبت بجای آرند و پذیرائی نمایند چه
گونه میشد من با عیش و عشرت و روز خوش آنها همراه باشم و امروز که روز عسرت و بدبختی

ایشان

ایشانست فراموش کنم هرگز از خاطرم محو نخواهد شد باری ازین قبیل دوستان مفارقت
کردن بسی صعب و سخت است بخصوص از چنین دوستانی که بعد از مفارقت امید دیدار دفعه
دیگر محال مینماید دوستان را با نجالت گذاشتن و رفتن از همه جانسوزتر است وقتی که خداحافظی
از زنهای بدبخت مینمودم حالتی بمن دست داد که از شرح دادن آن عاجزم آن زنان عقب
من سینه زنان و وای وای کنان متصل میگفتند که ای صاحب افسوس که ما دیگر ترا نخواهیم
دید لاجرم لیارد بعد از خداحافظی سفر بغداد پیش داشت و دیگر کرت برای اتمام سیاحت
خود بخوزستان و شوشتر مراجعت کرد در سفرنامه خود مینویسد

محمد تقی خان هنوز در قلعه حبس است من همه وقت او را ملاقات مینمودم مستر هکتر بیلی و دکتر
رس را که با من در این سفر آمده بودند بخدمت محمد تقی خان بردم هر دو برای این شخص محترم که بجهت
ترقی مملکت باین روز و بدبختی مبتلا شده بود افسوس میخوردند و از صحبت او محظوظ میشدند

محمد تقی خان گفت که علینقی خان خدمت شاه رفته امیدوار است که دو مرتبه بهمان اقتدار و حکومت
سابق منصوب شویم خاتونجان خانم و سایر اهل بیت محمد تقی خان هنوز در همان خانه خراب
بهمان ذلت و بدبختی میباشند غذای سیر نمیخورند لباسشان همان لباس سابق است
که از استعمال پاره شده چند نفر از آنها مرده اند خانمی در حالت مردنست دکتر رس قدری
او را معالجه کرده بهتر شد معتمد الدوله درینوقت حکم کرد که خانواده خان را نقل بدزفول نمایند من
از آن صاحبمنصب ایرانی که مامور اینکار بود خواهش کردم که خانمی را بدزفول نبرد شاید دکتر
او را معالجه نماید تغییر کرده او را نیز برد خوشبختانه در راه وفات کرد طولی نکشید که محمد تقی خان

وخانواده اش

وخانواده اش را معتمد الدوله بطهران فرستاد شاه در ابتدا خیال کشتن او را نمود بعد امر
بحبسش کرد تا در سنه ۱۸۵۱ محمد تقی خان بدرود زندگی گفت حسینقلی پسرش که بطور گروگانی بود چهار
سال بعد از پدرش رحلت کرد خاتونجان خانم و بعضی همراهان و نوکرهایش را بقریه
فریدن که نزدیک اصفهان است و ملک ابتیاعی محمد تقی خان بود فرستادند

آنچه در خاتمه سفرنامه لیارد نوشته شده از قرار ذیل است

بارن دبد در لرستان سفر نموده مینویسد که منصور خان برای گرفتاری میرزا قوما باقشون
بسیار مامور شد میرزا قوما بشیخ المشایخ چب پناه برد دو دختر او اسیر منصور خان شد یکی از
دخترانش محض حفظ ناموس خود را بچاه افکند بعد از تسخیر بهبهان میان اردوی منصور خان
ناخوشی مهلکی بروز کرده دو پسر و هفتصد نفر از اتباعش مردند مابقی قشونش فرار کردند میرزا
قوما بدون مانع به بهبهان مراجعت کرد

بعد از گرفتاری محمد تقی خان جعفر قلی خان که رئیس طایفه هفت لنگ بختیاری است و به تهور
معروف است طایفه بهداروند که شعبه از هفت لنگ است و طایفه راکی که شعبه از ایل دورکی
میباشد ریاست او را قبول کردند (جعفر قلی خان هیچوقت ریاست ایل هفت لنگ را نداشته
فقط تیره بختیاروند و جماعتی از راکی چند وقتی ریاستش را قبول کردند) ازین پیش جعفر قلی
خان در داخله بختیاری و حدود مجاور تعدی مینمود هر جا شریری در بختیاری بود دور او
جمع میشد و کسی نبود که از آنها جلوگیری نماید لهذا جماعتی بسیار از سوارهای جسور شجاع
مشهور دور او جمع شدند هر گاه کار باو تنگ میشد در دز معروف جای میکرد و کسی را یارای دست

رس نبود گفتند مشارالیه یکروز چهارده نفر از اقوام خود را بهلاکت رسانید اسم او تمام طوائف و ایلات را میلرزانید اغلب با خوانین و اقوام خود از جمله آخر و دا پردیزه به طرف کرمان و یزد و شیراز حتی طهران حمله میآورد و غارت مینمود بجهت شجاعت بختیاری خصوصاً جعفرقلی خان کسی نمیتوانست با آنها برابری و مقاومت نماید

موسیو ریز در سفر دوم ایران خود مینویسد که در آن ایام بختیاریان تا دم دروازه اصفهان حمله میآورند چند روز بعد از مراجعت من بعداد معتمدالدوله پول گزافی از جعفرقلیخان مطالبه کرد مشارالیه از عهده بر نیامد از اینجهت معتمدالدوله او را در دولت یاغی قلمداد داده سلیمانخان نایب الحکومه خود را با سپاه فراوان بجنگ او فرستاد جعفرقلی خان در روز پناه برد بلطائف الحیل او را بچنگ آورده زنجیر نمود

از آنجا که من همیشه در خیال بودم که بعد از مسافرت من چه بدبختی بسر اهل و عیال محمد تقی خان آمده و هیچوقت اینشخص محترم را از خاطر فراموش نکردم کاغذی به مستر زبالااتمن وزیر مختار انگلیس در طهران نوشتم که آنچه بعد از من بسر محمد تقی خان آمده بنویسید تفصیل ذیل را بمن نوشت کمال امتنان را از او حاصل نمودم

در سنه ۱۲۵۸ هجری مطابق سنه ۱۸۴۱ در ایام سلطنت محمد شاه منوچهر خان معتمدالدوله حاکم عربستان و لرستان و اصفهان بود از طرف دولت باو حکم شد که قشون بطرف بختیاری حرکت بدهد و محمد تقی خان چهارلنگ را که مستقل و در معنی یاغی است و اوامر دولت را پشت پا زده گرفتار ساخته روانه طهران نماید باینجهت معتمدالدوله با قشون بسیار راه بختیاری پیش

داشت

داشت محمد تقی خان هم با سپاه فراوان او را پیشباز نمود و در قلعه تل که مقر فرمانفرمائی
از معتمدالدوله محمد تقی خان است ملاقات دست داد نهایت مهمان نوازی را بجای آورده علیقی خان برادر خود و شفیع خان وزیر خود را مامور خدمت او نمود معتمدالدوله در نیوقت بطرف شوشتر کوچ کرد محمد تقی خان وعده کرد که ده روز بعد از ورود معتمدالدوله بشوشتر بخدمت برسد

دو ماه از اینمقدمه سپری شد و محمد تقی خان بشوشتر نیامد علیقی خان و شفیع خان بمعتمدالدوله گفتند که ما میرویم قلعه تل و محمد تقی خان را میآوریم لاجرم با اجازه معتمدالدوله بقلعه تل رفتند اما دیگر مراجعت ننمودند معتمدالدوله دانست که فریب ایشانرا خورده قریب پانزده هزار قشون برای قلعه تل حرکت داد که محمد تقی خان و علیقی خان و شفیع خان را گرفتار سازد بمحض اینکه قشون معتمدالدوله نزدیک شد محمد تقی خان با عیال و طایفه و خزانه بولایت رامهرمز و موکوجی و بهبهان رفت معتمدالدوله او را تعاقب کرد طایفه و ایل محمد تقی خان که ده هزار خانوار بودند متدرجاً او را تنها گذاشته بطرف معتمدالدوله رفتند ناچار محمد تقی خان با بقیه ایل و عیال و اتباع شیخ المشایخ چعب پناه برد معتمدالدوله هم همه جا او را دنبال داشت در نزدیک فلاحیه اردو تشکیل داد و محمد تقی خان را از شیخ چعب خواست شیخ سامرخان پسر شیخ سعد شیخ بحرین نوشت که نزد معتمدالدوله از محمد تقی خان شفاعت کند و در ضمن قرار دادند که خانواده محمد تقی خان را بشوشتر روانه دارند معتمدالدوله سلیمانخان سهام الدوله پدر جهانگیرخان حالیه را نزد شیخ سامرخان فرستاد که محمد تقی خان را بشوشتر بیاورد مشارالیه محمد تقی خان را بشوشتر آورد معتمدالدوله او را

محمدخان

بمحمد خان کلبادی سپرد که او را محافظت نماید علیقلی خان و شفیع خان نزد شیخ سام
ماندند و در تهیه بودند که شب باردوی معتمد الدوله حمله برده محمد تقی خانرا نجات دهند
و بخود او هم خبر دادند معتمد الدوله خبر شده محمد تقی خانرا از اردو آورده محبوس داشت
شب را شبیخون زدند اما بمقصود خود نائل نگشتند شیخ سام بمعتمد الدوله وعده کرد که
شفیع خان و علیقلی خانرا نزد او بفرستد اما وفا نکرد و چون معتمد الدوله مطلع شد امر
کرد تا از هر طرف از آنها جلوگیری شود و باین واسطه مابین آنها و علیقلی خان جنگ شد
شفیع خان و چند نفر دیگر در جنگ مقتول شدند علیقلی خان مصمم شد که پناه بفرهاد
میرزا حکمران فارس برد معتمد الدوله محمد تقی خانرا بدار الخلافه فرستاد و علیقلی خان
و کسانش زودتر وارد طهران شده بتوپخانه متحصن گردیدند بعد از ورود محمد تقی خان بطهران
او را به نیاوران که ییلاق شاه است حمل کردند شاه او را بحاجی علیخان حاجب الدوله سپرد
و روزی دو تومان و هفتهزار برای مخارج عیال او از دیوان مقرر شد شاه در خیال
کشتن او بود حبیب الله خان شاهسون امیر توپخانه مانع شد شاه خواهش او را قبول
کرد و محمد تقی خان و اهل و عیالش را با میر توپخانه سپرد دو ماه بعد از این مقدمه حبیب الله خان
وفات کرد محمد تقی خانرا دوباره در توپخانه محبوس نمودند مدت پنج سال در حبس بود
پس از آنکه ناصر الدین شاه بتخت نشست حکومت اصفهان با میر نظام شکایت نوشت
که با بودن محمد تقی خان بختیاری منظم نخواهد شد لهذا حکم داد که او را تحت الحفظ
باردوپل بفرستند جمعی ممانعت کردند او را با علیقلی خان روانه تبریز داشته محبوس نمودند

دو سال در تبریز

دو سال در تبریز بودند دیگر باره آنها را مراجعت بطهران دادند علیقلی خانرا مرخص نمودند
که از عیال محمد تقی خان نگاهداری نماید در سنه ۱۸۵۱ میلادی محمد تقی خان در توپخانه بدرود زندگی
گفت در اینوقت دولت دو پسر محمد تقی خان و اهل و عیال او را که بالغ به شصت نفر میشدند
بعلیقلی خان سپرد که بکوه های بختیاری مراجعت نمایند بعد از چهار سال حسین قلیخان در طهران
فوت شد زنش دختر خان بابا خان طولی نکشید که او هم مرد اولادی نداشت علیقلی خان هم
در سنه ۱۸۷۹ رحلت کرد مهدی قلیخان پسر دوم او اینک در طهران زندگی میکند از فامیل محمد تقی
خان خاتون جان خانم باقیست که هشتاد سال عمر دارد و در فریدن است با دو دختر و یک پسر سایر
برادرانش خان بابا خان اصلانخان کریمخان محمد علیخان تمام فوت شده اند اولاد آنها
که قریب شصت نفر میباشند در بختیاری زندگی مینمایند
بعد از فوت محمد تقی خان علیرضا خان علی محمد خان علی مراد خان که چهار برادر بودند رئیس طایفه
چهار لنگ میباشند علیرضا خان رئیس تمام ایشانست بعد از فوت او در سنه ۱۲۹۵ میرزا آقا خان
پسرش حاکم شد در زمانیکه محمد تقی خان حاکم طایفه چهار لنگ بود اسد خان هم حاکم طایفه هفت
لنگ بود (در اینوقت هفت لنگ و چهار لنگ رؤسای مختلف داشته و در تحت اختیار یکنفر
نبوده) این دو حاکم باهم رابطه شخصی نداشتند بعد از وفات اسد خان پسرش جعفر قلی خان
جانشین پدر شد ولی بجهت تمرد احکام دولت نتوانست در ولایت خود توقف نماید
پس از او کلب علیخان و ابدال خان رئیس شدند چیزی نگذشت که کلبعلی خان و ابدال خان
مقتول شدند (ابدال خان در جنگ گلوله خورد و بعضی گویند بواسطه جراحت گلوله وفات کرد بعضی

گویند

گویند بواسطه بی که با و عارض شد) حسینقلی خان تا حال سی سال است که رئیس مستقل و ایلخانی
تمام بختیاری میباشد بعد از این راپرت راپرت دیگری بسفارت اسلامبول رسید که در آن هم
چون ظل السلطان حاکم اصفهان حسین قلیخان را کشت من یقین دارم که بطور نامردی و حیله او را کشته است

سواد نوشته لیارد است که از طرف محمد تقی خان بمستر فرت تاجر انگلیسی
در بمبئی نوشته است)

آقای محترم من سه ماه است که در کوه های بختیاری نزد محمد تقی خان رئیس آنها زندگی مینمایم
و گردش میکنم اینک آمده ام به جزیره خارک تا چندروزی با هموطنان خود خوش بگذرانم
محمد تقی خان خیلی مایل است که ما بین ولایت خود و هندوستان تجارت دائر نماید و از من
خواهش نموده که بشما بنویسم و تکالیف و قرار داد ها را شخص نمایم اجازه گرفته ام که مشروحاً بشما
بنویسم و رای شما را در اینباب بخواهم حالات و قابلیت این شخص خیلی معروف و مشهور است اول او
فقط رئیس طایفه جونوری بوده از کثرت شجاعت و کاردانی رئیس تمام طوائف بختیاری شده
در هنگام جنگ میتواند پانزده هزار نفر قشون حاضر نماید
ماژر راولینسن در جغرافیا و یادداشت سفرنامه های خود از فراست و زرنگی محمد تقی خان تعریف
نموده یکی از صفات حمیده مشارالیه اینست که خیال دارد طوائف الوار را که دائم موافق رسم
ایلیات در گردش و زحمت میباشند متروک دارد و آنها را در دهات سکنا دهد تا بزراعت
و فلاحت مشغول شده زندگانی سخت را رها نمایند و آسوده زیست کنند
من یقین دارم دولت انگلیس برای انجام این مقصود نهایت همراهی را مینماید و برای فروش

متاع

متاع حاصل بختیاری فعلاً در خوزستان شهر قابلی نیست بازار و دکان معتبری وجود ندارد
شوشتر و دزفول مخروبه و حقیقةً جزو شهر شمار نمیایند محمد تقی خان بسیار مایل است که در آن دو
شهر تجارت با هندوستان دائر نماید

وسعت خاک بختیاری از فریدن و محال اصفهان و سمیرم فارس تا خوزستان و بهبهان و
لرستان است قوه و آزادی آنها خیلی است اکثر اوقات اطاعت بدیوان ندارند اغلب
مالیات خود را هم نمیپردازند لکن دادن مالیات بسته بمیل رئیس آنهاست اگر میل دادن ندارد
نمیدهد هرگاه حاکم مستقل خود آنها مالیات از ایشان بگیرد دیوان نمیتواند بگیرد
در بعضی گرمسیرات شان با اینکه هوا چندان گرم نیست باز بعلت کوه ها و جاهای سردسیر و دره خیز
از گرمسیرات آنها بسیار گرم است بغیر زمستان زندگی در آنجاها مشکل است ولی در زمستان
هوای این گرمسیرات خیلی مطبوع است که بنوشتن ممکن نیست در جبال رفیعه و ییلاقات
بختیاری هوای خوب دارد و اکثر معتدل است چنانکه در یکطرف نهایت سردی را دارد
و در یکطرف بقدری گرم است که درخت نخل و بوته نیل بعمل میآید و ولایت آنها قابل زراعت است
فعلاً محصولات آنها گندم و جو و برنج و تنباکو و اقسام میوجات است چوب مخصوصی دارد که
از آنچوب چپق میسازند و بخاک عثمانی و بلاد دیگر حمل میشود (این چوب معروف ببلال است
و رنگ پوستش قرمز است حال هم برای چوب چپق بولایات حمل میشود) پشم اغنام آنها
بشوشتر و دزفول و بهبهان برای فروش میرود و اسب و قاطر خوب برای بردن بهندوستان
دارد اینک من خیلی ممنون میشوم که در اینباب جواب درستی بمن بنویسید اگر هم رای شما

قرار کرده

قرار گرفت من نمونه پشم وغیره را در بمبئی برای شما میفرستم همچنین صورت قیمت اجناس را
از محمد تقی خان گرفته ارسال میدارم هر گاه اشیاء دیگر هم بخواهید قیمتش را معین کرده
میفرستم مسلم است که تجار بمبئی محض تشویق محمد تقی خان و اراده خیر و ترقی ولایتش اقدام
کامل مینمایند اجناس ولایت محمد تقی خان و میرزا قومای بهبهانی با مکاری خودشان
حمل و نقل بندر دیلم میشود و معلوم است اگر رودخانه شوشتر هم برای عبور کشتیهای خارجه
باز بشود بهتر و نیکوتر خواهد شد

شاه بملاحظه اینکه نتوانست بواسطه حکام از ولایت خوزستان مالیات بگیرد و از اقتدار و
تسلط محمد تقی خانهم اطلاع یافته همین چند روزه دو فوج سرباز بآنطرف میفرستد

اعراب چب قسمت پائین عربستان زراعت میکنند گمان میکنم شیخ آنها از اراده خیر محمد
تقی خان خوشش باشد و همراهی کند همچنین اگر کشتی که در رودخانه شوشتر عبور کند ممانعت نخواهد
نمود یک راه خوب و مختصری از اینجا باصفهان است مکاری هشت روزه از بختیاری به
اصفهان میرود و محمد تقی خانهم همه نوع ضمانت میکند که قافله بدون خوف از بختیاری بگذرد
و ممکن است از این راه اجناس تا مرکز ایران حمل و نقل شود و اگر لازم باشد این خط راه میرود
مابین تون و طبس و یزد و هندوستان و هرات اجناسی که به بندر دیلم وارد مینمایند
ارزان تمام میشود بجهت اینکه مخارج فوق العاده که در ابوشهر و راههای شیراز دارد اینجاها
ندارد و از بندر دیلم بده اول محمد تقی خان راه خوب و سه روز مسافت است راه هم از قریه
جایزون به رامهرمز و شوشتر خوب و از دزد آسوده است

من درست سررشته از قیمت اجناس و محصولات خوزستان ندارم اگر لازم داشته باشید
ممکن است زود نمونه و قیمت آنها را برای شما بفرستم و پارچه هائی که بختیاریان میپوشند و
از بازار شوشتر ابتیاع مینمایند قیمت آنها را نیز مینویسم هرچه زودتر در اینباب اشعار
شود ممنون خواهم شد معلوم است اگر شما قیمت پشمی که در بمبئی وارد میشود بنویسید کمال اطمینان
حاصل است من جواب کاغذیکه در باب دائر نمودن تجارت به بختیاری از قول محمد
تقی خان نوشتم بمستر فرت تاجر معروف بمبئی ملاحظه نمودم در بیستم ماه جنوری سنه ۱۸۴۱ آن
کمپانی قرار داده که کاغذ بنویسیم به لیارد که از دوست خودش محمد تقی خان نمونه اجناس را
گرفته به بمبئی بفرستد تا تکلیف و شرایط مشخص شود ولی بدبختانه خان بختیاری اسیر شده
بمقصود خود نائل نگشت مسلماً اسباب ترقی و منفعت ولایت خوزستان میشد همچنین در
نصف ایران امتعه انگلیسی معمول و رواج میگرفت

ترجمه حال مترجم سفرنامه لیارد

این بنده یوسف مسیحی چهارمحالی در جلفای اصفهان زبان فرانسه و انگلیسی و پاره مقدماتی را
فرا گرفتم از آن پس بچهارمحال مراجعت کرده خدمت ولی نعمتان خود خوانین جلیل بختیاری
تشرف حاصل کردم و بجهت تعلیم آقازادگان خوانین بجونقان آمدم و حسب الامر حضرت
اشرف آقای حاجی علی قلیخان امیر تومان بختیاری (سردار
اسعد) این سفرنامه لیارد را از انگلیسی بفارسی ترجمه نمودم
بتاریخ شب یازدهم رمضان المبارک سنه ۱۳۲۰ هجری

راجع برودخانه زاینده رود اصفهان ازکتاب سفرنامه شاردن انگلیسی

رودخانه زاینده رود دارای سه پل بسیار قشنگ است که یکی در وسط شهر یکی در ابتدا و دیگری در انتهای شهر واقع است سرچشمه این رودخانه در کوه های شایابات میباشد که واقع در سمت شمال شهر و تقریباً تا شهر سه روز مسافت دارد زاینده رود خود بخودش اصلاً رودخانه کوچکی است ولی شاه عباس بزرگ یک رودخانه بزرگ دیگری را باین ترتیب داخل این رودخانه نمود یعنی کوه های آک زیرت را   که در بیست فرسخی اصفهان واقعند با مخارج خیلی گزافی سوراخ نموده این دو رودخانه را بیکدیگر اتصال داده رودخانه زاینده رود در بهار بواسطه ذوب شدن برفها خیلی بزرگ و آبش زیاد میشود زیراکه در سایر فصول آب رودخانه را از اطراف برای مشروب نمودن باغات و املاک بواسطه جوی ها جدا نموده و خارج میکنند این رودخانه پائین اصفهان و کرمان فرو رفته و از کرمان بیرون میآید و از آنجا بدریای هند میرود و آب این رودخانه بسیار گوارا و شیرین است مع ذالک اهالی اصفهان آب رودخانه را برای اینکه متحمل زحمت آوردنش نشوند نمی آشامند و از چاه هائیکه در خانه ها حفر میکنند آب میخورند رودخانه که ذکر شد داخل زاینده رود میشود و موسوم بمحمود گر است

و کوه هائیکه سرچشمه محمود گر در آنها است دارای تخته سنگهای خیلی محکم مسطحی هستند که آن تخته سنگها دارای مجراهائی هستند که باد از آنها میگذرد و این آب از چند نقطه از وسط اینکوه ها بیرون آمده جاری میشود و بعلاوه مجرای بزرگ دیگری است باندازه

دهنه چهار



صورت لیارد مسافر انگلیس در لباس بختیاری

(کپیه از طرح جناب کمال الملک)

دهنه چهار پیپ نفط که از آنجا آب خارج میشود و خود را در حوض خیلی عمیق بزرگی میاندازد
خود این حوض از تخته سنگها تشکیل شده آنهم یا بواسطه ریزش آبی است که از بالا روی تخته
سنگها میریزد یا دستی ساخته شده که از آنجا در پایان رفته و خود را برودخانه زاینده
رود میرساند وقتیکه بالای کوه میروند در محلی که این مجرای بزرگ واقع است در وسط
کوه آب زیادی جمع شده مانند دریاچه بحرکتی است که قعر آن معلوم نیست زیرا وقتیکه
سنگ در دریاچه میاندازند جای خود را گود نمود صدای همهمه زیادی شنیده میشود وقتیکه
آب از بالا روی تخته سنگ میریزد و در مجرای خود جاری میشود صدای بزرگی میکند
بهمین ملاحظه است که این رودخانه را محمود گرمیامند زیراکه در محل ریزش آب صدای آب
شنیده نمیشود میگویند این آب از چشمه نیست بلکه آب برف است که ذوب میشود و در این
دریاچه میریزد بدلیل اینکه طعم این آب زننده است و رفع عطش نمیکند ولی وقتیکه داخل
زاینده رود میشود دارای این طعم نیست دو رودخانه دیگر هستند نزدیک باین رود
خانه و موسوم به آب کرنگ یا کورنگ است که یکی از آنها بزرگتر از دیگری است که
چندین مرتبه سعی کردند این آب را داخل زاینده رود نمایند زیرا نفع کلی برای آنها داشت
شاه طهماسب در اینباب کوشش بلیغ نمود و زحمت بسیار کشید و میخواست کوهی را که فاصله
مابین این دو آب است سوراخ نموده آب کرنگ داخل رودخانه نماید ولی بواسطه بخارات
معدنی که عمله جات را خفه میکرد ممکن نشد و آنچه خرج کرده بود بهدر رفت ولی شاه عباس
بزرگ برای وصول باین مقصود نقشه دیگری کشید و او این بود که خواست کوه را بشکافد

وآبرا از

وآبرا از وسط کوه عبور دهد خیلی هم خرج نمود ولی بواسطه برف زیادیکه بود و شدت سرما
عمله جات در سال چندین ماه نمی توانستند کار کنند بدینواسطه بمقصود نرسید باز هم دو مرتبه دیگر
اقدام نمودند اقداماتش بجائی نرسید و بی نتیجه ماند

مرتبه اول اقرلو بیک وزیر عدلیه شاه عباس که در آنجا خیلی ملک و علاقه داشت خواست
دو رودخانه را بیکدیگر برساند باین ترتیب که سد ساخته و آبرا بالا بیاورد

مرتبه دوم وزیر اول شاه عباس که خیلی علم جر و اثقال را دوست داشت نظر بوعده های
یک شخص فرانسوی که دوستانی   نام داشت و یکنوع مهندسی بود خیالش
قوت گرفت بواسطه معادن کوههائی را که مانع الحاق این دو رودخانه هستند از میان بر
دارند این نقشه هم مفید نیفتاد و از آن پس آنرا بحال خود گذاردند مثل اینکه اتصال این
دو رودخانه را بیکدیگر غیر ممکن دانسته اند این آب کرنگ مشروب میسازد یک قسمت از
شالدرا و بعد خود را در رود فرات می اندازد

کندمان چقاخور

از مرآت البلدان

نام بلده ایست از بلده چهارمحال و آن تپه ایست از سنگ و خاک میان چمن واقع است
سه ونیم کندمانست روی تپه مرحوم حسینقلی خان ایلخانی طاب ثراه قلعه معتبری
عالی بنا نموده

دوره او چون زیاده از یک فرسنگ است محل احتشام بختیاری میباشد جای
بسیار با صفای باطراوتی است آبش از چشمه است

رم

شرح حال اتابک نصرة الدین احمد بروایت مؤلف تاریخ گزیده

مؤلف تاریخ گزیده حمد الله بن ابی بکر بن احمد بن نصر مستوفی قزوینی که زندگیش در سنه هفتصد و سی هجری است در تاریخ خود از احوال اتابکان لرستان در شرح حال اتابک نصرة الدین احمد مینویسد که مشار الیه بعد از شهادت برادرش فرمانفرمای لرستان شد و در ان مملکت سیرت پسندیده پیش گرفت و اوامر و نواهی شرع را رواج تمام داد و از انوقت باز تا اکنون قریب سی و پنج سال است در آن ملک بر ظاهر غیر شرعی هیچ امری نرفته و چون کار ولایت جهت تعدی افراسیاب مضطرب بود به نیک و بد و کم و بیش آن فرو رسید و بوجه احسن تدارک ما فات کرد تا ولایت معمور و رعایا مرفه الحال شدند و خزائن از دفائن مملو شده و ملک قطب الدین پسر عماد الدین پهلوان را نیابت خود داد و ولیعهد گردانید و خسرو شاه پسر ملک حسام الدین را سر لشکر فرمود و هر یک مساعی جمیله مصروف داشتند لاجرم ملک لرستان محسود جهان شد چون کار ولیعهد در حیات او بانجام انجامید اتابک پسر خلف خود یوسف شاه را ولایت عهد داد و چون پدر بزرگوارش در کار و کسب نیکنامی کوشید و بفر دولت ایشان ملک لرستان رشک خلد برین گشت حق تعالی تمام پیشوایان امم را در سروری توفیق و نیک نامی و نشر معدلت کرامت کناد

(تاریخ معجم را فضل الله باسم اتابک نصرة الدین احمد بانجام رسانیده)

انقراض اتابکان — از منتظم ناصری

اتابکان لرستان نه نفر بودند و مدت حکومتشان صد و شصت و نه سال بوده اول ایشان اتابک ابوطاهر است دوم اتابک هزار اسب سوم اتابک تکله چهارم اتابک الب ارغون پنجم اتابک یوسف شاه ششم اتابک افراسیاب هفتم اتابک نصرة الدین احمد که ادیب عبد الله تاریخ معجم را باسم او نوشته هشتم اتابک یوسف شاه نهم اتابک افراسیاب همانا خوانین بختیاری از نژاد اتابکان پیدا شدند سردار اسعد میفرمایند کسی را از خوانین امروزه نمی شناسیم که نسب باتابکان رسانند

در سال هفتصد و هشتاد و نهم هجری امیر تیمور کورکان لشکر بلرستان کشید بعد از جنگ عظیم اتابک افراسیاب مقتول و لرستان بتصرف امیر تیمور آمد سلسلهٔ اتابکان بعد از کشته شدن اتابک افراسیاب منقرض شد

در سنه ۸۱۷ میرزا شاهرخ حکومت لر بزرگ و کوچک و بروجرد و نهاوند را بمیرزا رستم داد

انقراض حکمرانان لر بزرگ — از منتظم ناصری

همانا مقصود از لر بزرگ اتابکان لرستانند که در لرستان و بعضی از ولایات ایران سلطنت و حکومت کرده اند بعضی از مورخین انجماعت را نه نفر دانسته که آخر آنها اتابک افراسیاب باشد جمعی آنها را بیست و چهار نفر ذکر کرده اند و آخر ایشان را اتابک قیاس الدین کاوس دانسته اند که بدست عساکر میرزا ابراهیم ابن میرزا شاهرخ در سال هشتصد و بیست و هشتم هجری مقتول شد اجتماع دو روایت باینست که قدرت و شوکت اتابکان بعد از کشته شدن اتابک افراسیاب اضمحلال یافت پانزده نفر دیگر از نژاد انجماعت که

فقط در بعضی از نواحی لرستان حکومت داشته اند ایشان را شوکت و قدرتی بوده

حکام لر کوچک

از جلد دوم منتظم ناصری

اول شخص از حکام لر کوچک شجاع الدین خورشید بن ابی بکر بن خورشید است از قوم جنگروی که نهایت عادل بوده همواره حکام لر کوچک در تحت حکمرانی لر بزرگ بوده اند بعد از فوت او سیف الدین رستم بن محمد برادرزاده او حکمرانی این ولایت یافت و بدست برادرش شرف الدین کشته شد و شرف الدین بحکمرانی رسید چون او درگذشت عماد الدین گرشاسب بجای او برقرار گشت و بدست حسام الدین خلیل بن بدر بن شجاع الدین مقتول گردید و حسام الدین خلیل جای او بگرفت بعد از او بدر الدین مسعود پس از بدر الدین مسعود تاج الدین شاه حکمران شد و بحکم آباقاخان بقتل رسید و فلک الدین حسین و عز الدین حسین پسران بدر الدین مسعود حکمرانی یافتند

بعد از آنها بدر الدین خضر پسر تاج الدین شاه حکمران شد پس از او حسام الدین عمر حاکم و بردوشی معزول شد چون او درگذشت شمس الدین محمود حکومت یافت بعد عز الدین محمد بعد عز الدین حسین برادر دولت خان بحکمرانی نائل آمد پس از دولت خان شجاع الدین محمود و پس از او ملک عز الدین که امیر تیمور او را گرفته بسمرقند فرستاد و سیدی احمد بجای او بحکومت رسید و پس از سیدی احمد شاه حسین بن ملک عز الدین بن عباسی حکومت لر کوچک یافت و او اطراف همدان و اصفهان و نهاوند و شهرزور را تاخت کرد چنانکه الوس بهارلو را در شهرزور غارت کرد و کور پیر علی ولد امیر علی شکر بهارلو

که بزرگ

که بزرگ آنطایفه بود بر سر راه او آمده او را بکشت و بعد از کشته شدن او شاه رستم بن جهانگیر در آن ولایت بحکمرانی نشست و بقیه اطاعت شاه اسمعیل را بگردن گرفت چون او درگذشت آغوز و جهانگیر پسرانش با یکدیگر جنگ کردند و آغوز کشته و جهانگیر بحکم شاه شاه طهماسب مقتول گردید و حکمرانی بشاه رستم بن جهانگیر رسید و محمدی برادرش با او مخالفت نمود چندی محبوس و چندی در بعضی از نواحی لرستان حاکم بود تا حکومت بشاه وردی پسرش رسید شاه عباس خواهر شاه وردی را در حباله نکاح خود درآورد آخرالامر در سنه هزار سوم هجری شاه وردی بحکم شاه عباس مقتول و سلطان حسین بن شاه رستم که از بیم شاه وردی خان بایل کلهر گریخته بود حاکم لرستان گردید و حکومت بروجرد را شاه عباس بشاه قلی سلطان بیات داد و بعضی کشته شدند شاه وردی خان را از حوادث سال هزار و پنج نوشته اند

مساکن بختیاری

از گنج دانش

قبایل بختیاری در کوهستانی که از اصفهان گرفته تا شوشتر و از شوشتر تا قرب کرمانشاهان میرود سکنا دارند بختیاری را میتوان گفت هرگز بکلی در تحت اطاعت یک سلطانی نبوده اند در مقابل جبال منیعه تا هنوز بر عادات و رسوم قدیم خود روزگار میگذرانند در اداره امور داخله چندان اعتنائی بحکام و اعوان حکومت ندارند و بجهت اینکه از اراضی خصبه که در دامنه کوهستان ایشان واقع است بهره داشته اند قدری سرباز و قلیلی هم مالیات میدهند امنای دولت و امرا حضرت بنا بر مصلحت نیز آنچه توانسته اند ترغیب

ایطایفه

ایل طایفه نژاد در سکنای در آن اراضی کرده اند

بیشتر برای اینکه چون در آن اراضی مسکن دارند بر ور ایام لابد بوده اند با بلاد و اطراف که همیشه در معرض تاخت و تاز شان بوده بمعاشرت برآیند و از معاشرت بتدریج بمعاملت و مساهمت گرایند اینمعنی مانع تعدی و تطاول ایشان گردد و اگر در میانشان قتلی واقع شود بهمان قسم که شرح داده شد دنباله قصاص خواهد کشید تا وقتیکه یک قبیله بکلی تمام و مستاصل شوند

اصل و ریشه بختیاری   نگارش سردار اسعد

طوائفی که سابقاً از جبل السماق شام بایران آمده بعضی در بختیاری و جماعتی در کوه گیلویه مسکن کرده اند و عده هم در طول مدت نابود شده اند یک طایفه از ایشان موسوم به بختیاری بوده اند چنانکه امروزه یک تیره آنها معروف به بختیاروند

تسمیه بختیاری

بنده در تاریخ ۱۳۲۷ هجری در مراجعت از اروپا چند ماهی در اسلامبول توقف نمودم در این اوقات جراید آنجا در اخبار تلگرافی اقدامات و هیجان ایل بختیاری را بطرف طهران نشر میدادند و در یکی از جرائد بواسطه اهمیت ایل مزبور و از موقع جغرافیائی و تاریخ بختیاری شرحی مبسوط داده بود ضمناً وجه تسمیه این ایل را به بختیاری چنین نوشته بود که یکی از پادشاهان صفویه حال از نظرم اسم آن پادشاه محو شده گویا شاه اسمعیل اول باشد روزی در جنگی سخت محتاج بامداد بوده و نزدیک بود که بکلی مغلوب و منکوب شود

ناگاه جمعی از سواران بختیاری بر دشمن حمله سخت آورده آنها را هزیمت دادند پادشاه از این اقدام سخت خوشحال شده گفت امروز بختیار من گشتاز آن روز ایل مزبور موسوم به بختیاری شدند

وهشت هرمز

حمزه بن حسن گوید هرمز بن نرسی ساسانی در خوزستان در کوره رامهرمز رستاقی آباد کرد و آنرا وهشت هرمز نامید یعنی بهشت هرمز و بعد آنرا کورنک گفتند و آن دو طرف ایذج است چه ایذج از کوره رامهرمز میباشد ایزج براء و ذال هر دو صحیح است

رودخانه شوشتر   از کتاب جام جم فرهاد میرزا

منبع رودخانه شوشتر از رودخانه بختیاری است

رودخانه شاپور

رودخانه شاپور برودخانه دالکی متصل شده از شبانکاره و رود دجله گذشته بدریا میریزد

کرند   از جلد اول مرآت البلدان

آب شوشتر که شط کارن (کرند) (کورن) باشد سرچشمه آن یکی از کوههای بختیاری است و آن کوه موسوم بزردکوه میباشد و با سرچشمه زاینده رود صفهان مجاور است مجرای و بستر این شط از سرچشمه آن تا بشوشتر میانه کوه کیلویه و بختیاری کوه و کمرهاست و بشدت جاری است و خیلی مخل است   چاپلق ناحیه ایست از اصفهان حمد الله از نواحی لر بزرگ یا از نواحی بروجرد میدانند تا بروجرد ۱۲ فرسنگ است تمام راه از خاک بختیاری و سیلاخور عبور میشود

سیاحت نامهٔ ابن بطوطه در ایذج (از مرآت البلدان)

ابن بطوطه طنجی که در عهد سلطنت سلطان ابوسعید مغول در سنهٔ ۷۲۵ بقصد مسافرت و سیاحت آسیا حرکت کرده کتاب مسافرتش موسوم به تحفة النظار فی غرائب الامصار و عجائب الانظار است در حکمرانی اتابک افراسیاب در شوشتر و ایذج باین نواحی مسافرتی کرده شرحی از سفرنامه اش درج می شود می گوید

پس از آن از شهر شوشتر مسافرت نمودم و سه منزل راه پیمودم و این سه منزل جمیع راه من از جبال شامخه بوده و در هر منزلی یک زاویه ساخته بودند پس از طی این منزل بشهر ایذج رسیدم ضبط این اسم بکسر همزه و یاء و ذال معجمه مفتوح و جیم میباشد و نیز آنرا مال الامیر مینامند و غرض از امیر سلطان اتابک میباشد در وقتیکه من وارد این شهر شدم شیخ الشیوخ آن عالم متورع نورالدین کرمانی بود و اختیار جمیع زوایا با او بود و سلطان اتابک بسیار او را معظم میداشت و بدیدن او میآمد و رجال دولت او زیاد حرمت نورالدین را منظور میداشتند و هر صبح و شام بزیارت او فائز میگردیدند کذلک متمولین و بزرگان و این شیخ بزرگوار مرا مهمانی کرده و در زاویه که معروف بزاویهٔ دینوری بود منزل داد چند روزی درین زاویه بودم و در اوقات گرمی هوا نماز شب را میخواندم و به پشت بام زاویه میرفتم و در آن وقت دوازده نفر فقیر با من همراه بودند

از جمله دو نفر قاری بودند که در علم تجوید نهایت مهارت را داشتند و نوکر و غیره و وضع نیکوئی داشتم

ذکر پادشاهان شوشتر و ایذج

سلطان اتابک افراسیاب پسر سلطان اتابک احمد بود و اتابک افراسیاب ثانی پسر اتابک نصرة الدین احمد هفتمین شخص از اتابکهای لرستان میباشد و بعد از آن اتابک یوسف شاه ثانی منصب اتابکی یافت و بعد از اتابک یوسف شاه ثانی اتابک افراسیاب ثانی اتابک شد و این شخص کسی است که اتابکهای لرستان بدو منقرض شدند اتابک اسم کسی است که والی این مملکت است و این بلاد را لر میگویند و این اتابک افراسیاب بعد از برادر خود یوسف شاه ثانی منصب والی گری لرستان یافت و یوسف شاه ثانی بعد از اتابک احمد والد خود باین مرتبه رسید و از ثقات رواة شنیدم که اتابک احمد شصت و چهار زاویه در زندگانی خود بساخت از جمله چهل و چهار آن در ایذج بود و خراج مملکت خود را سه قسمت نموده یک ثلث خرج مدارس و زوایا می شد و ثلث دویم مرسوم عساکر او بود و ثلث سوم را بمصرف نفقه عیال و نوکر و ملازمان حضرت میرسانید و از این ثلث آخرین برای پادشاه عراق هدیه میفرستاد و بسیار بود که مهمانها باو وارد میشدند ایشانرا از همین ثلث آخرین پذیرائی میکرد و از آثار خوبی که در بلاد او دیدم یکی این بود که چون در مملکت او کوههای بلند بود و وی محض آسایش عابرین

راه را وسعت داده که بطور سهولت از آن عبور کنند و دواب و بارهائی که دارند
از آن آسان گذرانند و طول این جبال هفده فرسخ در ده فرسخ است و این جبال
کلا در عداد جبال شامخه میباشند و همه بهم متصل و فاصله در میان آنها نیست مگر
بعضی نهرها و اشجار این جبال درخت بلوط است و از آرد بلوط سکنه نان میپزند و در
هر منزلی که در این مملکت است زاویه ساخته اند موسوم بمدرسه مسافری که وارد میشود
طعام او را و علوفه مرکب او را حاضر مینمایند اعم از اینکه بخواهد یا نخواهد زیرا که تکلیف
خادم مدرسه این است هرکس که در مدرسه منزل کند دو قرص نان و قدری
گوشت و حلوا برای او حاضر نمایند و اینها کلا خیراتیست که سلطان قرار داده اما
خود سلطان آتابک احمد که این جمله از آثار سنیه اوست مرد صالحی بوده و در زیر لباسهای
خود پشم می پوشیده

حکایت سلطان آتابک احمد وقتی خدمت پادشاه عراق ابوسعید بن الجایتو آمد
بعضی از خواص ابوسعید بوی گفتند آتابک احمد وقتی بحضور شما تشرف میجوید در
زیر جامهٔ خود زره می پوشد سلطان ابوسعید حکم کرد این معنی را آزمایش کنند تا از
روی حقیقت بداند که آتابک مسلح بزره خدمت او میآید یا سعایت است روزی که
آتابک احمد خدمت سلطان ابوسعید رسید امیر چوپان که از بزرگان امرای عراق
بود و ابوسعید او را امیر دیار بکر کرده و شیخ حسن که الآن پادشاه عراق است
با آتابک احمد آویختند و با او بنای شوخی را گذاشتند و باین مستمسک زیر جامهٔ زرین

او را وارسی کردند در زیر جامه او لباس پشمینه یافتند چون این معنی در حضور سلطان
ابوسعید بود او نیز جامهٔ زرین آتابک را مشاهده نمود و دانست که از او سعایت
کردند و دلیل صداقت او ظاهر است بنابراین برخاست و او را در آغوش
گرفت و در پهلوی خود نشانید و گفت (سن آتا) بزبان ترکی یعنی تو پدر منی
و در عوض هدیه که آتابک احمد برای سلطان ابوسعید آورده بود سلطان باضعاف
مضاعف بوی جوائز و صلات عنایت فرمود و فرامین برای او نوشت
مضمون فرامین آنکه سلطان ابوسعید و اولاد او از آتابک احمد و اولاد او
پیشکشی نخواهند و ایشان آسوده حکمران لرستان باشند لکن در همان سال
آتابک احمد دنیا را وداع کرد و پسر او آتابک یوسف درجهٔ آتابکی یافت و ده سال
بعد از او آتابکی نمود و بعد از آتابک یوسف آتابک افراسیاب آتابک شد و
من چون بشهر ایدج رسیدم خواستم آتابک افراسیاب را دیده باشم و ممکن نبود
زیرا که بشرب خمر مداومت داشت و جز روز جمعه بیرون نمیآمد و پسری داشت
که ولیعهد او بود و جز آن یک پسر کسی را نداشت در آن اوقات پسر مریض شد
شبی یک نفر از خدام او آمد و از من احوال پرسی کرد و رفت و بعد از نماز مغرب
دوباره آمد و دو ظرف بزرگ همراه او بود یکی مملو از طعام و دیگری پر از میوه و کیسهٔ
مرا داد که چند درهم در او بود و اهل سماع با آلات طرب همراه او بودند با ایشان گفت بنوازید
تا فقرا برانگیخته شوند و دعا کنند پسر سلطان شفا یابد من گفتم اصحاب من رقص و سماع

جونینه

بلند نشد اما به پادشاه و پسرش دعا کردیم و دراهم را قسمت بفقراء نمودم
چون نصف شب شد صدای زاری و نوحه بلند شد معلوم شد پسر آتابک وفات
کرده صبح که شد شیخ زاویه نزد من آمد و گفت بزرگان شهر و قضاة و فقهاء همه
برای عزاخانه سلطان رفته اند سزاوار است که تو هم بروی من اوّل اباکردم
اصرار نمود چون دیدم چاره نیست با حضرات روانه شدم چون بخانه سلطان
رسیدیم خانه را پر از مردها و پسرها و نوکرها و شاهزادگان و وزراء دیدم لشکرها
پلاس و جُل دواب دربر کرده بودند و خاک و گِل بر سر زده و بعضی پیشانی
خود را خراشیده و زخم کرده و بدو فرقه منقسم شده بودند فرقه در بام و
فرقه در زیر و هر دستهٔ بجانبی میرفتند و سینه میزدند و میگفتند (خوند کارما)
یعنی آقای ما خلاصه وضعی هولناک و امری فضیح که پیش ازین ندیده بودم دیدم
حکایت از چیزهای غریب که در آنروز دیدم این بود که چون
من وارد شدم قضاة و خطباء و شرفاء را دیدم که بدیوارها تکیه کرده بودند و
ازدحام داشتند همه با حالت گریه سرها را بزیر انداخته و لباس کرباسی
پوشیده و پشت لباس طرف بیرون و روی آن از جانب آستر بود یعنی وارونه
پوشیده بودند و هر یک قطعه و پارچه سیاهی بر سر انداخته و بهمین وضع بودند تا
چهل روز بعد پادشاه برای هر یک لباس فاخری فرستاد باری بعد از آنکه من
وارد خانه شدم اطراف آنرا مشحون باشخاص دیدم از راست و چپ نگریستم

و موضعی میجواستم که در آن بنشینم تا نظرم افتاد بسقفی که از روی زمین بقدر یک وجب
بلندی داشت در یکی از زوایا شخصی تنها در آنجا نشسته بود و لباس از پشم پوشیده
شبیه بفرجیهائی که در آن بلاد مردم فقیر در ایام برف و باران در سفرها میپوشیدند من
بجانب آن شخص رفتم و همراهان چون مرا بدانجانب روانه دیدند بجای خود ماندند
و از حرکت من و رفتن بسوی آن شخص تعجب کردند و من نمیدانستم که آن شخص کیست
خلاصه نزد او رفتم و سلام کردم او جواب گفت و نصف قیامی نمود در رکن محاذی
او نشستم و بمردم نگاه کردم دیدم همه از روی تعجب بمن نگاه می کنند و مشایخ و فقها
و اشراف را دیدم ایستاده و بدیوار تکیه کرده یکی از قضاة بمن اشاره کرد که از آن
محل فرود آیم آنوقت احتمال دادم که این شخص پادشاه است بعد از ساعتی شیخ
المشایخ نورالدین سابق الذکر کرمانی آمد و صعود نموده بعد از سلام در میانه من و
سلطان نشست آنگاه یقین کردم که این شخص سلطان میباشد پس از آن جنازه را
آوردند و جنازه در میانه درختهای لیمو و ترنج و نارنج بود و شاخهای درختها که
پر از ثمر بود در دست مردم و گویا جنازه با بستانی حرکت می کند و مشعلها بر نیزها
بلند و در پیش روی جنازه حرکت میکرد و شمعها نیز بهمین طور باری بر جنازه نماز
گذاردند و مردم تشییع جنازه کردند تا محلّی که مقبره سلاطین است و این مقبره در
موضعی است که موسوم است بهلافیجان و چهار میل تا شهر مسافت آن میباشد
و در آنجا مدرسه بزرگیست که نهری از میان آن میگذرد و در داخل آن مسجدیست

که در آن نماز جمعه میگذارند و در بیرون آن حمامی است و بستان عظیمی در اوست
و برای صادر و وارد طعام هست اما من نتوانستم که با جنازه تا این محل بیایم بجهت
آنکه راه دور بود برگشتم بمنزل خود بعد از چند روز سلطان یکی را نزد من فرستاد
و مرا بمهمانی دعوت کرد و من با آن شخص رفتم تا دری که معروف بباب السرو
بود و از پله های زیاد صعود کردیم تا رسیدیم بموضعی که فرش نداشت بجهت
عارضه که سلطان را عارض شده بود و سلطان روی مخده نشسته بود و در
پیش روی او دو جام بود که یکی را طلا گرفته بودند و دیگری را نقره و در مجلس
سجادهٔ سبزی بود و فرش نزدیک برای من گستردند و من روی آن فرش
نشستم و هیچ کس در مجلس نبود مگر پرده دار معروف بفقیه محمود و ندیمی که اسم
او را نمیدانستم سلطان از حال من و بلاد من جویا شده و از ملک ناصر و
بلاد حجاز احوال پرسی کرد من جوابها دادم آنوقت فقیه بزرگ آن بلاد
به مجلس سلطان آمد و سلطان مرا گفت این مولای ما فضیل فقیه بلاد عجم است
و همه مردم این شخص را مولانا خطاب می کنند حتی سلطان بعد از آن سلطان
بنا کرد از فضیل تمجید نمودن و بر من معلوم شد که سلطان مست است و من
دانسته بودم که او را در شرب خمر مداومتی است بعد با من بعربی تکلم کرد و
دوست میداشت که بعربی سخن گوید من باو گفتم اگر از من میپذیری من بتو
میگویم که تو از اولاد اتابک احمدی و اتابک احمد بصلاح و زهد آراسته و
مشهور

مشهور بود و در تو هیچ صفت بدی که مضر بحال سلطنت تو باشد غیر از این نیست
واشاره بآن دو جام کردم که در پیش روی او بود سلطان از گفته من شرمنده
شد و سکوت کرد و من قصد مراجعت کردم مرا گفت بنشین مصاحبت تو و امثال
تو رحمت است بعد ها دیدم متمایل شد و مایل بخواب است آنگاه اراده انصراف
نمودم و چون خواستم بیرون آیم کفشهای خود را که دم در کنده بودم نیافتم فقیه
محمود در صدد جستجوی کفش من برآمد و فقیه فضیل صعود نموده که در داخل مجلس
جستجوی کفش من نماید و آنرا در طاق پیدا نمود و آورد و من شرمنده شدم و
از او عذر خواهی کردم او کفش مرا بوسید و بر سر خود گذاشت و بمن گفت آفرین
بر تو باد که بپادشاه من حرفی زدی که احدی قوت زدن این حرف جز تو نداشت
بخدا امیدوارم که این حرف در او اثر نماید

باالجمله پس از چند روز از ایذج مسافرت نمودم و اول منزل من مقبرة السلاطین
بود و چند روز در آنجا اقامت کردم و سلطان چند دینار برای من فرستاد و برای
همراهان من نیز چند دیناری عطا کرده بود و ده روز در خاک این سلطان مسافرت
داشتیم و راه در جبال شامخه بود و هر شب در مدرسه منزل میکردیم و در
هر مدرسه طعام حاضر بود و بعضی از این مدارس در میان آبادی بود و بعضی
دیگر طوری بود که آبادی نزدیک آن نبود ولکن جمیع مایحتاج را بآنجا میآوردند
و روز دهم منزل کردیم در مدرسه که معروف بمدرسهٔ (کریوا الرخ) بود

دیام

دیباچه تاریخ معجم

مؤلف تاریخ معجم فضل الله بنام اتابک نصرة الدین احمد که شرح حالش در این کتاب مذکور شد تاریخ مزبور را که در شرح حالات پادشاهان عجم است نوشته مطالبی از دیباچه آن کتاب در اینجا ثبت و ضبط می شود

این گوهر را درجی و این اختر را برجی و این دختر را خاطبی و این دفتر را کاتبی و این عروس را دامادی و این شیرین را فرهادی دارم که ارتفاع مدارج جلالش کار هر قدم نیست و اجتیاز از سرحد مدارج کمالش اندازه هر قلم نه حضرتی که مطرح اشعه آفتاب حشمت است و درگاهی که مطمح باصره برجیس سعادت خسروی که از محض لطف خدای آفریده و جهانداری که در حجره دایه عصمت یزدانی و تایید اله پرورش یافته کسوت عنایت ازلی بفضائل ذات او معلم گشته و ذات باطهارتش خلاصه سرائی اعلم

شهریاری جامه بر قامت او دوخته   پادشاهی آیتی بر شان او نازل شده
پیش طبع غیب دان و رای ملک آرای او   مشکل غیبی و راز آسمانی حل شده

پادشاه اعظم و شهریار ملوک عجم خسرو ایران و وارث ملک کیان جمشید زمان دارای دوران ناسخ آیات برمک اعظم اتابک الذی دانت له الاداینی والاقاصی اعترف بعبودیته الاذناب والنواصی وترشف من سدته الافواه و تقرع فی ثری وصیده الجباه من اطاعه فهو مجتهد مصیب ومن عصاه فماله فی الآخرة من نصیب

بانفر

من نصیب البحر رشحة من رشحات احسانه والشمس لمعة من لمعات سنانه نصرة الدنیا والدین غیاث الاسلام والمسلمین کهف الملوک والسلاطین قهرمان الماء والطین ظل الله فی الارضین المخصوص بعنایة رب العالمین احمد بن اتابک السعید رکن الدنیا والدین معین الاسلام والمسلمین و ظهیر الاسلام والسلاطین یوسف شاه لازالت رایات جلاله و نصرته الی انقضاء السبع الشداد منصورة و آیات قدرته و کماله کالسبع المثانی مأثورة و مشهورة و اطناب خیام دولته باوتاد الخلود مشدودة وظلال عدله و رافته علی رؤس الخلایق ممدودة

آنکه قدرش در بلندی اوج هفتم طارم است   وانکه جاهش در ترفع فوق فرق فرقد است
آنکه بوسد بامدادان خاک پایش آفتاب   گرچه او را تختگاه چرخ چارم مسند است
آنکه بر لوح دل پاکش بتایید ازل   اولین سطری ز تلقین سعادت ابجد است
وانکه در اقلیم مردی و جهان مردمی   هر کجا ملکی است دست جود او صاحب ید است
وانکه دایم آستان درگه او قبله وار   زایران کعبه مقصود و دین را مقصد است
آفتاب حشمت و بحر سخا و کوه علم   سایه یزدان اتابک نصرة الدین احمد است

جهانداری که تا تخت مملکت زیب عدل و زینت احسان او جمال یافته است و شهریاری که تا مسند شاهی باوامر و نواهی او آرایش گرفته اهل خیر و سلامت پای در دامن امن و استقامت کشیده اند و حزب شر و ضلالت سر گریبان عزلت و بطالت فرو برده ابواب جور و حیف بمسمار انصاف و انتصاف او بسته و اسباب رفاهیت

وجمعیت

رعیت به یمن وفاق و حسن اشفاق او دست درهم داده اتحاد و ارجاء ولایات
بلطف اعتنا و استعمار او معمور و مسلوک شده و اصقاع و ارباع مملکت که از تعدی
قطاع الطریق و تغلب اوباش و دزدان از آبادی مهجور و مدروس مانده
بود بقوت حراست و شوکت سیاست او مأهول و مسکون گشته ساکنان قری
و مزارع که بسبب غلای سعر و تعذر زراعت بجلا مبتلا بودند از شمول معدلت و
وفور مرحمت او روی باوطان مألوف و مسکن معهود نهاده قحط و تنگی نواحی
از یمن عاطفت برخص و فراخی مبدل شده و مزاج طاعت لشکر و حشم که از قانون
صحت اخلاص و هواخواهی منحرف شده بودند بصواب تدابیر او از حال اعتلال
بحال اعتدال بازآمده آراء و اهواء امراء و امنا که در انتهاج منهاج عبودیت
متفرق و مختلف شده بود بلطف استمالت او بصوب جادهٔ استقامت
متفق و مؤتلف گشته عواطف لطفش سایه بر سر مظلومان افکنده و عواطف قهرش
درخت ظلم را از بیخ برکنده

دوستان را گاه بخشش ریخته در پای مال — دشمنان را زور کوشش کرده در خون پایمال

و تا بر بساط شهریاری باستقلال تمکن یافت و بر تصرفات قبض و بسط فرماندهی قادر شد
روزگار شریف بتعظیم اوامر حق مصروف داشت و اوقات همایون بر تفخیم قدر
علماء و توقیر نفس صلحاء مقصور داشت جماعت متمردان که بمعاقل شعاف و مضایق
شعاب تحصن کرده بودند و پای از دایرهٔ فرمانبرداری باز گرفته تا آخر دیباچه

اتحاد

ترجمه از سفرنامهٔ لرد کرزن انگلیسی فرمانفرمای هندوستان در باب بختیاری

طوایف عمده که در این صفحات یعنی لرستان زندگی میکنند طوایف فیلی
بختیاری کوه گلویه و ممسنی میباشند و تمام این طوایف عموماً لر خطاب میشوند
اگرچه بعضی این خطاب را بخود نمی پسندند سکنه لرستان غالباً الوار فیلی میباشند
ولایات آنها موسوم به لر کوچک است و رودخانهٔ آب دز و رودخانهٔ دزفول
لر بزرگ و لر کوچک را از یکدیگر جدا مینماید

ساکنین لر بزرگ عموماً بختیاری ها هستند و این قسمت زمین بختیاری نامیده میشود
من در کتاب خودم خاک لرستان را سه قسمت نموده یکی موسوم به لر کوچک
که الوار فیلی در آنجا زندگی میکنند یکی خاک بختیاری که بختیاری سکنی دارند قسمت دیگر
مسکن سایر طوایف الوار است

الوار کی هستند و از کجا آمده اند این یک معمی است که هنوز حل نشده یک جماعتی
بدون تاریخ یا بدون ادبیات و روایات و تاکنون علم در مقابل اینها متعجب مانده
و نتوانسته است به نژاد آنها پی ببرد پنجاه سال قبل (راولینسن) آنها را یک
جماعت غیر معروف و با فایده (انترسان) نامیده اگرچه سعی دارم که در تاریخ
خودم اطلاعات کامله و بهتر از سایر مورخین بقارئین خودم بنمایم ولی با وجود این
من نمیتوانم پردهٔ تاریخ گذشته آنها را بردارم آیا آنها ترک هستند آیا ایرانی

اند

هستند آیا اهمیت میباشند تمام مورخین از این سه نژاد آنها سخن رانده اند در
ظاهر معلوم میشود که از طوایف اکرادی میباشند که در سمت شمال سکنی دارند
ولی زبان آنها که شبیه بزبان فارسی است چندان تفاوت با زبان اکراد ندارد
مسافری موسوم به (ریچ) که در کردستان مسافرت نموده است بختیاریها
را کرد دانسته از طرف دیگر بختیاری ها هتک احترام خود میدانند که کرد موسوم شوند
و اکراد را بختیاری (لک) یعنی مانند لک طایفه ایست از لر اغلب مورخین
اطمینان دارند که بازماندگان واقعی آرین یا ایرانیان میباشند که قبل از اعراب
و اتراک و تاتار ها زندگی میکرده اند (رالیین) میگوید زبان بختیاریها زبان
فرس قدیم است که شبیه زبان پهلوی بوده در زمان ساسانیان اگرچه این عقیده
اخیر خیلی باور شدنی است ولی معهذا نمیتوان قیاس نمود که روابط بین بختیاری
حالیه و بکتریای قدیم که بعضی از مورخین نسبت داده اند باشد (بعضی از مورخین
بواسطهٔ شباهت لفظ بختیاری و بکتریا عقیده داشته اند که بختیاری ها از بازماندگان
طایفهٔ یونانی هستند که اسکندر کبیر در آسیا متوطن نمود چونکه رقص ملی یونانیها
با رقص بختیاریها شباهت تامه را دارد) همین قدر باید دانست که بختیاریها از آرین
های قدیم میباشند و چندین قرن در همین کوهستانها زندگی نموده اند معنی لفظ
فیلی یعنی یاغی در صورتیکه لفظ لر ترجمهٔ ایرانیهای حالیه یعنی وحشی و ایرانیها از الوار
متنفرند و الوار هم از ایرانی ها متنفرند عدهٔ الوار را نمیتوان بطور یقین تعیین نمود

(رالین

(رالیین) در سنه ۱۸۳۶) عدهٔ الوار فیلی را با توابع آنها ۵۶۰۰۰ خانوار قلم
داد کرده (لیارد) در سنهٔ ۱۸۴۳ عدهٔ آنها را (۴۹۰۰۰) خانوار نوشته در
همان تواریخ (رالیین) عدهٔ بختیاری ها را با توابع آن (۲۸۰۰۰) خانوار
قلمداد نموده و (لیارد) ۳۷۷۰۰ خانوار در سنه (۱۸۸۱) عدهٔ نفوس آنها
را اینطور قلمداد نموده اند فیلی با توابع آن ۲۱۰۰۰۰ بختیاری و توابع
۱۷۰۰۰۰ کوه کلویه و غیره ۴۱۰۰۰ که جمله ۴۲۱۰۰۰ نفوس میباشند
بعقیدهٔ من این عدهٔ نفوس اغراق است اگرچه چون رسم زیاد زن گرفتن
در آنها معمول است و بعضی خانواده های پرجمعیت پیدا میشوند ممکن است اغراق
هم نباشد

حدود لرستان کوچک از طرف جنوب دزفول است طرف شمال کرمان
شاهان طرف مشرق آب دز و طرف مغرب سرحد عثمانی است و منقسم بدو
قسم است یکی پشتکوه و دیگری پشتکوه کوهی که بین این دو قسمت واقع شده موسوم
است به کوه کبیر تا زمان سلطنت قاجاریه تفاوت پلتیکی میان این دو قسمت
نبوده ولی آقا محمد شاه پیش کوه را از والی لرستان گرفته و تاکنون فقط سیاست
پشت کوه را بوالی واگذار نموده و علت اینکه حالا اسم فیلی که سابق راجع بتمام
لرستان کوچک بود منحصر به الوار پشت کوه شده
پیشکوه که قسمت شرقی ایالت لرستان است از طرف شمال بکرمانشاهان محدود

ازطرف

از طرف مشرق و جنوب به آب دز و بختیاری و طرف مغرب برود کرخه محدود
است از حیث ملیت یک و اخلاق ساکنین از پشت کوه تفاوت دارد از زمانیکه
پشت کوه و پیشکوه تقسیم شده اند ریاست پیشکوه بحاکم ایرانی تفویض شده و خوانین
پشت کوهی تمکین او را مینمایند و بواسطهٔ نزدیک بودن بشهرهای بزرگ مثل بروجرد
و کرمانشاهان و خرم آباد و بجهة قرب بسیم تلگراف جمعیت پیشکوه بیشتر اطاعت دولت
و نسبتاً از طوایف سمت مغرب کمتر ییلاق و قشلاق مینمایند

از تاریخ لرفیلی رسیدیم بتاریخ لر بختیاری ۲۵ سال قبل (مستر واتسن) در
تاریخ ایران خود نوشته است که باستثنای تاریخ علمی رالیس بارن و بد مورخ
روسی ولیارد انگلیسی تاریخ مطولی از ولایت بختیاری و طایفه آنها نوشته نشده
مگر این اواخر تاریخ خانم بی شب ارت که خیلی خوب نوشته فی الواقع هم تاریخ بختیاری
نوشته و هم صفات و قیافهٔ آنها را اندکور داشته الحال برای دوستان خودم
نواقص تاریخ ایران را باضافه تاریخ بختیاری تکمیل مینمایم
اگرچه ابتدا از نژاد و باریک بختیاریها صحبت کردیم الحال هم مجدداً از وضع ولایت
و تاریخ این طایفه با فایده مینویسیم ولایت بختیاریها برای عبور و مرور خیلی
سخت بوده مردمان بختیاری وحشی و ابداً اعتنا بحکومت مدیها و ایرانیها
نمیکرده اند با اسکندر کبیر مقاومت نموده (آنتیوخوس) را معبر ساخته
اعراب فاتح بختیاری را برای شکستن مانند سنگی سخت دیدند پس قرن دوازدهم

و چهاردهم یک طایفه مسلمانی موسوم به فضلویه یا اتابکان پیدا شده از اصفهان
الی شوشتر را در تحت حکومت خود درآوردند قلاع آنها در کوههای سخت و مسکن
زمستانی آنها در ایذج نزدیک مال میر بوده
(ابن بطوطه مسافر عرب در سنه ۱۳۳۰ میلادی در بختیاری مسافرت نموده و بعضی
اطلاعات تاریخش درخصوص حکومت عادلانه بختیاریها ذکر کرده و نوشته است
بعد از اینکه از شوشتر حرکت کردم سه روز روی بلندی کوههای بختیاری گشتم
و در هر منزل کاروانسراها[۲] دیدم پر از اغذیه برای مسافرین و از آنجا آمدم بشهر ایذج
که متعلق بسلطان افراسیاب اتابک بود این ولایت به لر موسوم است تمام
کوههای مرتفع و جاهائی که از کوه بریده بودند طول این ولایت هفده روز راه
و عرض آن ده روز است پادشاه اینجا برای سلطان عراق هدیه میفرستد بعضی
اوقات هم بملاقات او میرود در هر یک از منازل کاروانسراهای مخصوص
برای زاهدین و مسافرین و در آن کاروانسراها پیوسته نان و گوشت و شیرینی
موجود است ده روز تمام سر این کوههای مرتفع با ده نفر زاهد مسافرت کردیم
و بعد از ده روز تماشای این ولایت وارد خاک اصفهان شدیم)
بعد از سه قرن شاردنیک مورخ تفصیل ذیل را که تقریباً مطابق اوضاع حالیهٔ
بختیاری است نگاشته
اهل لرستان مقید بخانه و عمارت نیستند و در زیر چادرها زندگی میکنند گذران

[۲] (در زمان اتابکان کاروانسراها [illegible] کاروانسراهای [illegible] باقی مانده [illegible])

آنها اغلب از گوسفند و گاو است که در لرستان فراوان است رئیس آنها مکفر خان است که از طرف شاه ایران منصوب میشود ولی این خان باید از میان خود طایفه منتخب شوند و اغلب از یک طایفه انتخاب میشوند ریاست آنها موروثی است و تا یک اندازه دارای آزادی میباشند ولی بدولت ایران ده یک مالیات میدهند

گروسینکی مورخ مینویسد که در ایام ضعف خانوادهٔ سلطنت صفویه بین طوایف بختیاری نفاقی بود و این نفاق واقعاً از ایام سلطنت شاه عباس محض استحکام سلطنت خودشان میان آنها انداخته و بواسطهٔ همین نفاق بوده است که بقول خان ده در سنهٔ ۱۷۲۲ میلادی اوقاتی که افغان به نزدیکی اصفهان رسید قاسم خان بختیاری با دوازده هزار سوار بجنگ افغان رفت و زود شکست خورد و طولی نکشید که پاشای عثمانی موسول هم موقع را غنیمت شمرده مصمم شد بختیاری را تصاحب نماید و بمقصود هم رسید ولی مانند سایر فاتحین نتوانست بختیاری را نگاهدارد و مجدداً عقب نشست نادرشاه افشار هم همین تجربه را بکار برده و بختیاری را مسخر نمود ولی باز نتوانست کاملاً در تحت اطاعت بیاورد چنانچه عدهٔ کثیری از بختیاری‌ها به ایالت خراسان فرستاد بلکه بتواند آنها را متفرق سازد ولی مجدداً بختیاری‌ها جنگیده و به محل خود مراجعت نمودند و نادرشاه به مقصود اصلی نرسید بعد تدبیر عاقلانه نموده عده از بختیاریها را جزو قشون خود قرار داد که در قندهار و هرات

بخاجره

شجاعت زیاد بخرج دادند در سنهٔ ۱۷۴۹ هنگام وفات نادرشاه بعضی از خوانین بختیاری تقریباً صاحب تخت و تاج ایران بودند

رشید خان که یکی از خوانین بختیاری بود در زمان قتل نادرشاه مبتدا از اصفهان گنج زیادی غارت نموده بکوههای بختیاری فرار کرد و بعد با برادر خود علی مراد خان با عده از لرها مراجعت کرد و اصفهان را مسخر نموده برادرزاده شاه سلطان حسین را که موسوم به شاه اسماعیل سیم بود به تخت نشانید که فی الواقع اسماً شاه بود

کریم خان زند وکیل یا وزیر او گردید ولی قدرت اصلی در ید علیمرادخان رئیس قشون بود نتیجهٔ نفاق بین کریم خان زند و علی مرادخان این شد که در سنهٔ ۱۷۸۱ علی مرادخان کشته شد در اواخر آن قرن آقا محمد خان محض استحکام قدرت خود و جاه طلبی در سنهٔ ۱۷۸۵ اردوئی برای سرکوبی لرستانیها تشکیل داد ولی مانند نادرشاه بمقصود نرسید و ما دام العمر با بختیاریها طرفیت پیدا کرد

در اوایل قرن جاریه اسد خان هفت لنگ با دولت ایران مقاومت نمود و تا پشت دیوارهای طهران را غارت کرد وقتی که او را تعاقب نمودند در قلعه دز نزدیکی شوشتر پناه جست ولی آخر الامر به محمد علی میرزا پسر فتحعلی شاه تسلیم شد و با دولت اصلاح نمود در سنهٔ ۱۸۱۰ مویر مورخ عدهٔ بختیاری‌ها را ۵۰۰۰۰ نوشته ولی خیلی اغراق گفته است زمانیکه صاحب منصبان

الکفر

انگلیسی برای تعلیم قشون بایران آمده سه هزار سوار بختیاری در تحت ریاست
هارت ماروثر قرار گرفت ماروثر هارت تعریف در اطاعت بختیار یها بصاحب
منصبان انگلیس مینماید و همچنین میگوید که ابداً اعتناء بصاحب منصبان ایرانی ندارند بعد دو
هو سه فرانسوی ریاست یکر ژیمان سواره بختیاری را داشته

کلنل استورد و خانم شیل حکایت غریبی از یک نفر مسافر انگلیسی نوشته
اند در سنه ۱۸۳۰ یک نفر مسافر انگلیس بدست چند نفر از بختیاری افتاده
و کم کم با آنها انس پیدا نموده و در بختیاری ترویج نموده و باسم درویش علی نام
مسلمان زندگی میکرده تا بالاخره از این زندگانی وحشی بختیاری برخورده
زنش را با یک راس الاغ معاوضه نموده به ترابیزن رفته و از آنجا بوطن خود
مراجعت کرده از این معاوضه چند شلینگ هم فایده برده

خانم شیل میگوید این شخص درویش علی نام شرح مبسوطی نوشته بود ولی
بدبختانه توزیع نشده و از میان رفته است) یکدفعه دیگر دولت ایران از قدرت
ونفوذ فوق العاده یک خان بختیاری خسارت برده خواست قدرت دولتی
خود را بروز داده تمام بختیاری را در تحت حکومت خود درآورد. درین بین
بواسطه حضور یک نفر انگلیسی موسوم به لایارد تاریخ صحیح بختیاری ها و وضع
زندگانی آنها را بدست آوردیم در بختیاری دو طایفه بزرگ بوده یکی طایفه
چهارلنگ و دیگری طایفه هفت لنگ از قراریکه در خود طایفه معروف است

باین طایفه

این طایفه از سیرها در تحت ریاست یکنفر رئیس هجرت نموده اند یکی از اولادهای
این رئیس دو فامیل داشته یکی مرکب از هفت پسر و دیگری از چهار پسر این دو
فامیل جهة حب ریاست باهم نزاع کرده و بین این دو فامیل نفاق افتاده بروایت
دیگر مقصود از هفت لنگ و چهار لنگ این است که هفت لنگ ها چون همیشه
فقیر و بسیار تر بوده هفت یک دارائی خود را مالیات میداده و چون چهار لنگ
ها صاحب دهات و املاک بوده چهار یک دارائی خود را مالیات میدادند در
هر حال از قدیم الایام دشمنی بین این دو طایفه بوده و اغلب برای مراتع و چرا
گاهها با هم نزاع مینمودند مخصوصاً مواقعیکه ایلات حرکت میکنند و بهم میرسند
و تصادف مینمایند جنگ ها کرده اند درین سنه ۱۸۳۰ و سنه ۱۸۴۰
محمد تقی خان که از طایفه (کنرزی) یا کیرسی چهارلنگ و از نژاد اصلی رشید خان
برادر علیمراد خان سابق الذکر بوده بواسطه قوای شخصی خود بمقامات رسید ابتداء
رئیس ایل خودش بود کم کم ریاست جانکی گرمسیر را بدست آورد و در واقع
رئیس طایفه کل چهار لنگ شد در اوایل ریاست محمد تقی خان بسیاری از بختیاری
های هفت لنگ و بعضی از لرهای فیلی و کوه کلویه قبول داشتند ولی در این بین محمد
شاه محض بروز قوه نظامی خود خواست این رئیس مقتدر را در تحت اطاعت خود
بیاورد تاریخ بدبختی و شخصیت محمد تقی خان را لیارد انگلیسی مفصلاً نوشته است
محمد تقی خان یکی از اشخاص نادر الوجودی بوده که خواسته است بعالم انسانیت

دهمکی

وتمدن نفهمانده که در ولایت وحشی و دورهٔ قدیم اشخاصی پیدا شده اند که صاحب
عقاید عالیه و مردانگی و دارای پلتیک بوده اند محمد تقی خان قهرمان دلیر
تیرانداز قابل سوار کافی شمشیر زن معروف بوده در زندگی مخصوص خود خیلی
پرهیزکار در امور حکومتی بسیار ملایم و رحیم در عقاید سیاسی آزاد صاحب
قیافه نجیب و از بهترین رؤسای ملاک بوده دزدی را بسختی موقوف نمود
خیال داشت زندگانی ایلاتی را بدهقانی مبدل نماید اهتمام نمود که تمام ایل
بختیاری را انجا جمع نماید مصمم بود تجارت را رونق دهد و در باز نمودن راه
تجارت انگلیسها با لیارد همعقیده بود و ایل بختیاری بواسطه خوش رفتاری
محمد تقیخان و اخذ مالیات عادلانه او خیلی احترام اورا داشتند محمد تقیخان قادر
مال و جان تبعه خودش بود میتوانست از ده الی دوازده هزار نفر مسلح حاضر
کند که اقلاً سه هزار نفرش سوار باشند بعلاوهٔ ریاست ایل خودش در سایر
طوایف هم نفوذ داشت کاملاً در دزفول هم نفوذ داشت شوشتر هم در تصرف
او بود (طایفه هفت لنگ محمد تقی خان را ایلخانی خطاب میکردند و او را رئیس
خود نمیدانستند و بعقیده خودشان ریاست ایل هفت لنگ متعلق بخودشان
بوده محمد تقی خان غصب کرده است) (توضیح هیچوقت ایل هفت لنگ مطیع
محمد تقی خان نبوده) محمد تقی خان رام هرمز را از حکومت فارس اجاره نمود
دو دفعه بهبهان را مسخر کرد یکدفعه هویزه را تصاحب کرد و در فلاحیه شیخ کعب

را تغییر داد با وجود اینکه اردوی دولتی که رالنسن هم یکی از صاحبمنصبان اردو
بوده محمد تقیخان را مطیع ساخته بود معهذا شاه برای قدرت و دولت معروف
او حسادت میبرد در سنهٔ ۱۸۴۰ دولت ایران مجدداً محمد تقی خان را یاغی
قلمداد ارد وئی در تحت ریاست منوچهر خان معتمد الدوله که در حکومت اصفهان
به بیرحمی و ظلم معروف شده بود در سنهٔ ۱۸۴۱ بسمت تجارت حرکت
نمود تاریخ این جنگ وارد و را مستر لایارد مشروحاً نوشته است و هرکس
آن تاریخ را بخواند از وضع جنگ داخله ایران کاملاً مطلع خواهد شد خانواده
محمد تقی خان به تقلب گرفتار شدند خود محمد تقیخان هم بشیخ تمور یا ثامر یا طاهر کعب
پناه برد ولی معتمد الدوله بقرآن قسم یاد نموده امنیت جانی به محمد تقی خان داد
شیخ طاهر هم مطمئن شده خان را وادار به تسلیم شدن نمود و بدین تدبیر و وسیله
متقلبانه دولت ایران بمقصود خود نائل شد و آن شخص شجاع در زیر زنجیر به
طهران فرستاده شد و در سنهٔ ۱۸۵۰ در محبس فوت کرد برادران و پسرانش
هم چه کشته و چه محبوس شدند به محض معدوم شدن محمد تقی خان طالع طایفه چهار
لنگ برگشت و هنوز هم در تنزل و بدبختی باقی هستند قلعه تل محل حکومت این
طایفه بوده و در تصرف یکی از اعضای آن خانواده است عکس آنقلعه با
ساکنینش را در سنهٔ ۱۸۹۰ تحصیل کردم رئیس اینطایفه چرا غلیخان است و دختر
حسینقلی خان ایلخانی هفت لنگ را تزویج نموده (میرزا آقاخان داماد حسینقلی خان

ایلخانی بوده) و بنابراین اسفندیارخان ایل بیکی حالیه برادر زن اوست اسامی
این خانواده را در جدول مخصوص از منابع متفاوته تحصیل نموده نوشته ام بعد از
تنزل طایفه چهار لنگ طایفه هفت لنگ ریاست کل بختیاری را مجدداً بدست
آوردند و تاکنون هم دارند جعفرقلیخان پسر اسدخان از طرف معتمدالدوله ایلخانی
بختیاری شد چونکه برای مقصود رسیدن خود چهارده نفر از منسوبین خود من جمله
یک نفر از برادرهای خودش را بقتل رسانیده جعفرقلیخان مانند پدرش در
وقت جنگ با دولت بقلعهٔ محکم دز پناهنده و از گرفتاری نجات می یافت چندی
بعد فرار نمود و کلبعلی خان وورگی که صباحت او معروف بود جانشین او شد
در سنهٔ ۱۸۵۰ حسینقلی خان پسر جعفرقلیخان در ایل بختیاری نفوذ کاملی پیدا
نمود و کلبعلیخان را کشته فوری بدرجهٔ عالی رسید و قریب سی سال مستقلاً بدون
مدعی حکومت تمام بختیاری را نموده و در واقع جانشین قابل و لایق محمدتقی خان که
لیارد اینقدر تعریف او را نوشته بود گردید (در اینجا توضیحی لازم است
جعفرقلیخان پسر اسدخان هیچوقت ریاست طایفه هفت لنگ را نداشت
فقط ریاست طایفه خود را که موسوم به بختیاروند بحکم معتمدالدوله در قلیل زمانی
می نمود حسینقلیخان ایلخانی پسر جعفرقلیخان ابن حبیب الله خان بوده کلبعلی خان
هم مقتول نشده بمرگ طبیعی وفات کرده) حسین قلیخان آدم با وقار و با عرضه بوده
ایل خود را با پنجهٔ آهنین نگاهداری نموده مثل محمدتقی خان دزدی را موقوف نمود

راه کاروان را باز کرد و راه ساخت کاروانسراها بنا نمود و خیال داشت
که برای باز کردن راه تجارت انگلیس بین اصفهان و شوشتر با انگلیسها داخل
مذاکره شود ولی از آنجائیکه شخصیت افراد در ایران اسباب خطر است خاصه
در تحت سلطنت شاه حالیه (مقصود ناصرالدین شاه است) که مصمم بود عقیدهٔ
مرکزیت را قوت دهد در سنهٔ ۱۸۸۲ حسینقلی خان که چندی قبل ظل السلطان
را در کوههای خودشان پذیرائی کرده بود باصفهان دعوت شد و در آنجا بحکم
شاهزاده مهماندار خفه یا مسموم شد ظل السلطان مسئولیت را بگردن شاه انداخت
شاه هم اگر واقعاً حکم نداده بود بی اطلاع هم نبود از این واقعه در این اثنا
اسفندیارخان پسر ارشد حسین قلیخان مقتول گرفتار و شش سال محبوس
بود از این اتفاقات و واقعات بخوبی معلوم میشود پلتیک دولت ایران نسبت به
ایلات خود در بختیاری سه رتبه معین است اول ایلخانی دویم ایل بیکی سیم
حکومت چهار محال اگرچه حکومت چهار محال رتبهٔ ایلاتی نیست ولی چونکه اغلب
دهات و املاک چهار محال مال بختیاری هاست از حیث پلتیک طایفه لازم
است که حکومت چهار محال با بختیاری ها باشد
بعد از قتل حسینقلیخان برادر دویم امامقلیخان ایلخانی شد برادر سوم رضاقلیخان هم
ایل بیکی سایر اعضای آن خانواده بعنوان گروی در طهران توقف داشته در سنهٔ
۱۸۸۸ بعد از عزل ظل السلطان بخت اولاد حسینقلیخان بیدار شد و اسفندیار

خان

خان ایلخانی مقتول از حبس مرخص و در تحت حمایت شاه آمد امام قلیخان عموی
اسفندیارخان معزول و رضاقلیخان ایلخانی شد امام قلیخان معزول چون اطاعت
امر دولت را نموده و از ایلخانی گری دست بر نمیداشت مدعیان او بهمراهی
استعداد دولت او را تعاقب نموده و مجبور نمودند که چهاخور را تخلیه نماید بعد
ازین فتح اسفندیارخان ملقب بلقب صمصام السلطنه شد بعد از دو سال یعنی
در سنهٔ ۱۸۹۰ رؤسای بختیاری بطهران احضار شدند و در نوروز همان
سال که بر حسب عادت و رسم دولت ایران باید حکام تغییر و تبدیل پیدا نمایند
امام قلیخان مجدداً ایلخانی شد اسفندیارخان ایل بیگی و رضاقلیخان حاکم
چهار محال اگرچه ظاهراً این سه رئیس باهم دوست بودند ولی باطناً با یکدیگر
معیت نداشتند و البته ترتیب حالیه هم طولانی نخواهد بود این دو عمو ستاً و
عادتاً و اخلاقاً از برادرزادهٔ خودشان که طرف میل و محبت ایل بود تفاوت
داشتند سن امام قلیخان رئیس حالیه ۶۸ سال است و بحاجی ایلخانی
معروف است چونکه بعد از رسیدن برتبهٔ ایلخانی گری بزیارت مکه نائل
شده بود و چونکه اغلب ریاست حاجی ایلخانی تغییر پیدا نموده به بی طالعی
مشهور است ولی بواسطهٔ عدالت طرف محبت بعضی از طوایف شده است
کلنل بل که در سنهٔ ۱۸۸۴ به بختیاری مسافرت نموده اظهار حسن ظن در
بارهٔ حاجی ایلخانی نموده است سالی هزار تومان مواجب از دیوان داشته

ودرسال

و در سال از هر خانه قریب دو تومان بدولت مالیات میداده رضاقلیخان
که پنج سال از او کوچکتر است سالی پنجهزار و هفتصد لیره از حکومت چهار محال
بدولت مالیات میدهد اگرچه در سنهٔ ۱۸۸۸ هواخواه برادرزادهٔ خود بود
ولی حالا باهم قهر هستند پسر رضاقلیخان سرتیپ فوج بختیاری است اسفندیار
خان در اول جوانی دچار خیلی محظورات شده بعد از قتل پدرش و حبس
خودش از دولت ایران خیلی متنفر شده و چون رتبهٔ او بدیگری داده شده
بود بیشتر اسباب انزجارش از دولت فراهم آمد ولی اگر دولت ایران نقشهٔ
خیانت نسبت باو نکشیده باشد چون جوان است ممکن است بزودی ایلخانی
شود این سه نفر رئیس سالی یکدفعه در چهاخور که محل حکومت است برای کلیهٔ امورات
خودشان مجلس مشاوره تشکیل داده و نقشهٔ کار سال آینده را میکشند در سنهٔ
۱۸۹۱ بدون اینکه اسباب تعجب و حیرتم شود شنیدم که مجدداً خصومت بین آنها
افتاده ولی تغییر و تبدیلی داده نشده نتیجه بریاست رسیدن طایفه هفت لنگ این
شد که دوئیت بین چهار لنگ و هفت لنگ برطرف شد و بواسطهٔ تزویج رئیس
چهار لنگ ها با دختر ایلخانی اتحاد بین این دو طایفه شده و کمتر اسباب دشمنی
فراهم میشود و در باب طوایف و شعب بختیاریها من یک نقشه جدول سیاهه
کشیده و اسامی که عمدهٔ آنها در این قرن اخیر از آن معلوم میشود قبل از این هم
سه نقشه جدول توزیع شده یکی در ایام مسافرت رالنسن در سنهٔ ۱۸۳۶

بی

یکی در سنهٔ ۱۸۴۱ بتوسط دُبد روسی و در سنهٔ ۱۸۴۲ بتوسط لیارد انگلیسی

و در سنهٔ ۱۸۸۹ اسامی خانه واده خودشان که بهمن ضمیمهٔ آن سه جدول

قدیم نموده به طبع رسانیدم بانضمام جدول دیگر که بتوسط دوستی در سنهٔ ۱۸۹۰

بمن رسیده و از این جدولها معلوم میشود که خیلی از طوایف در مدت زمان

ناپدید و محو شده اند. با نزاع و خصومت داخلی هیچ جای حیرت نیست فعلاً

مالیاتی که بختیاریها میدهند سالی بیست و دو هزار تومان بحکومت اصفهان و

پانزده هزار تومان بحکومت عربستان است در زمستان خوانین بختیاری

در قشلاق نزدیک شوشتر و دزفول چادر میزنند

در سنهٔ ۱۸۸۴ کلنل بل فوق الذکر بین شوشتر و دزفول در آب بید ایلخانی

را ملاقات نمود و در بهار و پائیز به اردل که مرکز و ییلاق آنهاست مراجعت

میکنند و در چغاخور هم که دو هزار پا از اردل ارتفاع و دریاچه در وسط دارد یک

قلعه هم حسینقلیخان ایلخانی سرتپه که یک صد پا مرتفع است ساخته و در آنجا اقامت

مینمایند

(لفظ چغاخور را به سه قسم ترجمه میکنند اوّل چاقخور یعنی برای چرانیدن گله و رمه خوب

مرتعی است دوّیم چغاخور یعنی کوه خورشید سیّم جای خور یعنی خوراک است

(چغاخور یعنی چکاخور چکا بمعنی تپه است بزبان بختیاری خور هم خورشید) قلعهٔ

چغاخور در زمان ایلخانی خیلی مزیّن و مبله بطرز فرنگی بوده ولی بعد از فوت بانی

تقریباً

تقریباً منهدم شده و اغلب این خرابیها بواسطهٔ زمین لرزه بوده است ولی بیت

دسخی اصفهان ایلخانی خانهٔ ییلاقی تازه در قریهٔ فرادنبه بنا نموده که خیلی مزیّن

و مفروش است خوانین بختیاری بواسطهٔ اینکه طهران رفته و با مردم متمدّین

معاشرت نموده کم کم تمدّن پیدا کرده اند خوانین در عمارت یا در دور قلعه

زیر چادر زندگی میکنند و ایلات و سیاه چادر نشین ها در اطراف

از صحبت خوانین گذشته قدری هم در باب ایلات نقل کنیم   سرچشمه ثروت

آنها از گوسفند و گاو است و شغل عظیم آنها گله و رمه داری است در کوههای

بختیاری سیصد هزار گوسفند میچرد و غیر از اینکه گوسفند در اصفهان میفروشند

و در شوشتر تنباکو کاری میکنند تجارت یا زراعت دیگر ندارند بذرتا گندم حمل خارجه

مینمایند ولی بیشترش بمصرف داخله خودشان میرسد قدیم الایام خوانین رمه زیادی

نگاه میداشتند و ذات اسبهای بختیار معروف بوده و تا کنون هم مشهور است

ذات اسبهای بختیاری که مخلوط بذات اسبهای عربی است از حیث سبکی

و کلفتی پاها خیلی برای این کوهها مناسب است ولی عدهٔ این نوع اسبها کم شده و

ایلات مانند زمان محمد تقیخان نمیتوانند چندین هزار سوار حاضر کنند بختیاریها

نقداً قاطر و الاغ برای حمل و نقل نگاه میدارند ولی الاغهای خوبی دارند اغلب

ایلات فقیر و پریشان هستند و در چادرهای سیاه آنها طلا و نقره یافت نمیشود

مگر ظروف مسی و آهنی هم تقریباً در ایلات نیست مگر در خانواده‌های خوانین بعضی

اوقات

اوقات یک مختصری یافت میشود ملاهای دهات بختیاری معلم اهالی هستند ولی معلومات آنها نیز چندان عالی نیست ظاهراً و تولداً بختیاریها مسلمان ولی چندان اعتقادی بقرآن و پیغمبر ندارند ملا و سادات را مسخره مینمایند و مساجد هم ندارند زیارتگاه آنها قبور پیرهاست و هر کس که بزیارت رفته یک سنگی روی آن قبور انداخته و قبر را ارتفاع داده اند ولی بختیاریها صاحب عقیده صاف و ساده و به یگانگی خدا معتقدند و بهشت و جهنم و حساب و روز قیامت را هم اعتقاد دارند قبور آنها اغلب روی تپه های کوچک بی حصاری است روی این قبور مجسمه های شیر حجاری شده است و از سنگ عکس شمشیر و تفنگ و قداره و باروط دان و قطار تفنگ آن مرحوم حجاری شده

ممکن است بختیاریها در آتیه با قشون اروپائی برابری کنند عجالةً خیلی عاری از نظم میباشند و تک تک قوه خوبی هستند ولی قوه اجتماعی آنها بواسطه نداشتن نظم چندان تعریفی ندارد

دولت از هر خانواده اسماً یک سوار و دو پیاده حق دارد بخواهد ولی فعلاً دو دسته سوار بختیاری که هر دسته یکصد نفر میباشند دارا هستند یکی از این دسته ها متوقف طهرانند فی الواقع محض گروی و اطاعت طایفه در طهران نگاه داشته اند دسته دیگر در خود بختیاری است ریاست این دو دسته سوار با خود خوانین بختیاری است شاه هم جرئت ندارد این حق را از آنها سلب نماید

بقیه

بقیه این دو دسته سوار از هر حیث با ایلخانی است و این دو دسته سوار کلاه سفید بسر میگذارند مواجب آنها هم یک تخفیفی است که در باب مالیات بخوانین داده میشود احتمال دارد که موقع لزوم هشت هزار الی ده هزار قشون حاضر نمایند از یک طرف محجوبیت و اطاعت و مهمان دوست نسبت بزن ها و به طایفه خودشان وفادار و بکلی از اخلاق بد ایرانیها منزه از طرف دیگر وقتی که متغیر میشوند بدرجه وحشیگری میرسند خصوصاً در موقع (خون کالات) که نسل اندر نسل و مداومت مینماید بحدی که خانواده ها بکلی بر طرف میشوند مانند دهاتیهای ایرانی تقلبات معروف ندارند و از اخلاق و قیافه آنها آثار آزادی کوه های خودشان هویدا

لباس و قیافه آنها عموماً یکسان است و صورتاً سیاه چرده زلفهای سیاه دو شقه از پشت گوش آویزان شده چشم و ابرویشان و سبیل سیاه عرقچین و کلاه سیاه بسر عبای سیاه بدوش و رنگ لباس زنها آبی سیر است مردها تندرست و قوی بنیه از شکل آنها آثار مردانگی پدیدار شلوار گشاد و با قطار فشنگ بکمر و تفنگ مارتین بدوش و یک شمشیری از زیر زین آویزان کارد و طپانچه در کمر زنها بلند قامت و سیاه چرده خوش اندام و خوش قامت صورت آنها پوشیده و در چادرها از مردها پنهان نمیشوند تعدد ازدواج حتی بین فقرا معمول است ولی از طرف دیگر بی وفائی کمیاب و لذت زندگانی فامیلی فراوان لیارد هم زندگانی اندرونی رئیس چهار لنگ را خوب بیان نموده لباس زنهای ایشان

گشاد

شلوار و پیراهن گشاد و یک قبا بروی لباس لطافت بین آنها کم است و بواسطهٔ همین کثافت است که درد چشم و مرض جلدی در آنها فراوان است چون کلاه آنها حفظ چشم را در تابش آفتاب سنگهای بیابان نمی کند بیشتر درد چشم را علت میشود بهترین و تازه ترین آداب و عقاید و حکایات بختیاری را خانم بی شب نوشته است بختیاریها همیشه معروف بوده اند از حیث سواری در طفولیت بزین آشنا میشوند سوارهای قابلی هستند و هنگام تاخت و تاز تیراندازی میکنند بعضی هنرهای دیگر هم در سواری دارند خوب تیراندازی در آنها پیدا میشود مخصوصاً از نزدیک خوب میزنند و بواسطهٔ همین تیراندازی شکارهای کوههای بختیاری خیلی کم شده پنجاه سال قبل در زمان بودن لیارد در کوههای بختیاری پازن و آهو و غزال و خرس و گرگ خیلی بوده ولی مسافرین بعد خیلی کم شکار بکوهها دیده اند از بختیاریها میتوانند قشون تشکیل داد چنانچه در بعضی جاها گفته ام (مترجم یوسف خان مسیحی رئیس تحدید تریاک)

اسامی مورخین و مسافرین در ترجمهٔ لرد کرزن

General Rawlinson (جنرال راولینسن)
مدتها مستخدم دولت ایران بوده بعد وزیر مختار انگلیس شد

Rich (ریچ) یک نفر مسافر است

Rawlinson (راولینسن فوق الذکر) اذکر پادشاهان بر پشت کوه بیستون و بختیاری رفته

Layard (لایارد) مسافر بعد کاشف عتیقه در بابل و بعد ایلچی کبیر انگلیس شد

Mr Watson (واتسن صاحب)
واتسن نایب سفارت انگلیس نویسنده تاریخ مختصری از اول فتحعلی شاه تا ده سال سلطنت ناصرالدین شاه

Baron de Bode (بارون دو بود)
نایب اول سفارت روس در طهران است بفارس و بختیاری سفر کرده

Mrs Bishop (خانم بیشپ) مسافره مشهور

Krusinski (کروسینسکی) کشیش کاتولیک بوده مقیم اصفهان

Hanway (هانوای) تاجر انگلیس بوده در زمان نادرشاه

Morier (موریه) نایب سفارت انگلیس بوده

Mayor Hart (هرت صاحب ماژر) صاحب منصب انگلیس بوده

Duhousset (دوهوسه) صاحب منصب فرانسه بوده

Colonel Stuart (کلنل استوارت) صاحب منصب انگلیس بوده

Lady Sheil (خانم شیل) زن شیل صاحب است شیل صاحب کلنل انگلیس بوده مستخدم ایران شده بعد وزیر مختار انگلیس شد

Colonel Bell (کلنل بل) صاحب منصب انگلیس در استان سفر کرده

14 *Stocqueler* (استاکلر) مسافر انگلیس در محمره بهبهان و اصفهان

Chardin (شاردین) مسافر فرانسه در زمان صفویه

Lord Curzon of Kedleston

لرد کرزن در اغلبی از صفحات ایران در عهد ناصرالدین شاه مسافرت کرده و سفرنامه در دو جلد ضخیم نوشته و در این اواخر از طرف دولت انگلیس فرمانفرمای هندوستان شد

آتابکان لرستان بقول سرجان ملکم انگلیسی

کوهستان لرستان از اول نشیمن مردمی بوده که هرگز بالتمام در تحت حکم هیچ پادشاهی نبوده‌اند حتی مقتدر سلاطین ایران نیز بکلی اینطایفه را در تحت اطاعت نداشته‌اند

بسیاری از این طایفه نسلاً بعد نسل از اهل ملکند و زبانی هم که حالیه بدان تکلم می‌کنند شعبه از پهلوی قدیم است

سلاطین ترکستان نیز که فتح ایران کرده‌اند بدان صفحات لشکر نکشیده‌اند و اگر هم چنین کاری میکردند احتمال دارد که فایده بر آن مترتب نمی‌شد بسبب اینکه اسباب ایشان را طبیعت فراهم است ولی با وجود اینحال برحسب اتفاق گاهی چند زمانی تابع امرای اجانب شده‌اند

وقتی که قبائل تاتار در اطراف عالم بانحاء عدیده متفرق شدند جمعی از آنها در بلاد شام یا خود با ایران رفته‌اند یا ایشان را کوچ داده فرستاده‌اند چنانکه ایل شاملو مرو شاید بزرگتر و پرجمعیت تر از جمیع ایلاتی است که نژاد از ترک دارند قراگوزلو و بهارلو و بسیاری از طوایف دیگر شعب ایل شاملو هستند و امیر تیمور گورکان آنها را از شام با ایران برد

باری صد خانوار از یکی از این قبائل وقتی که بکوهستان لرستان افتادند (از روی تحقیق قبائلی که بکوهستان لرستان آمده‌اند از نژاد کرد بوده‌اند نه ترک چنانکه از این پیش ذکر کرده‌ایم) روزی یکی از امراء ملک ضیافتی کرد و چند نفر از جوانان اینطایفه

درمجلس

درمجلس وی حاضر شدند پیشخدمت در وقت غذا چیدن بغلط اول ظرف غذا را نزد یکی از ایشان که ابوالحسن نام داشت نهاد و او بدین صورت تفال کرد با رفقای خویش گفت یقین است که سرداری این گروه بما خواهد رسید این سخن در افواه افتاده بعضی را عرق حسد در حرکت آمد

چند روز بعد از این کیفیت علی پسر ابوالحسن را با جمعی از طایفه مخالف منازعه اتفاق افتاد و این صورت در یکی از کوهها در وقتیکه ایشان گلهٔ خود را بصحرا کرده بودند واقع شد و ایشان علی را چندان بزدند که از حس و حرکت افتاده او را مرده پنداشتند و جسد وی را در غاری انداختند سگ علی چون دید کاری نمیتواند کرد دور دور مراقب آنجماعت بود تا یکی از ایشان که در آن هنگامه دستی قوی داشت اتفاقاً خم شد سگ علی فرصت یافته برجست و در حلقومش آویخت و چنان بدرید که در ساعت جان بداد و بعد از آن روی بچادر صاحب خویش نهاد و چون اقارب علی سگ را بی صاحب دیدند دانستند که واقعه پیش آمده

بالاخره باشارهٔ سگ راه بغار برده جسد علی را نیم مرده یافتند علی صورت واقعه را بر ایشان نقل کرد و نزاعی میان طایفه لران و ایشان روی داد و منجر باین شد که قبیله علی بفارس مهاجرت کردند و در شیراز پسر بزرگ علی را آوازهٔ شجاعت بلند شد

ابوطاهر پسرزادهٔ علی بجهت فتح شبانکاره در نظر اتابک سنقر که در آن اوان

حکمر

حکومت فارس داشت چنان جلوه کرد که آتابک وی را مخاطب نموده گفت چیزی بخواه گفت اگر مصلحت دانی لقب اتابکی عنایت فرما آتابک گفت باز هم اگر حاجتی داری بگو می گفت قدری لشکر بمن ده تا لرستان را جهت اتابک مستخلص کنم آتابک جمیع ملتمسات وی را مبذول داشته

ابو طاهر با پنجهزار سوار بجانب لرستان رفت و آنملک را بحیطهٔ تصرف درآورد تغافل ابوالحسن دربارهٔ نبیره اش صورت وقوع یافت لکن شکرانهٔ حقوق نعمت و تربیت چنین مینماید که از صفات ابو طاهر نبود زیرا که بعد از تصرف ملک اول کارش این بود که سر از اطاعت حکام فارس بپیچید

پسرش هزاراسب حاکم علی الاطلاق لرستان گشت در عهد وی آبادیی مملکت درجهٔ اعلی یافت و حکومت آتابکان لرستان وسعت یافت بسبب فتوحات او در نواحی مملکت جمعی از قبیلهٔ خویش را از شام طلب داشت و بوجود ایشان حکومت خویش را قوام داد چون هزاراسب درگذشت پسر وی تکله پای بر مسند نهاد و در وقتی که هلاکوخان خاندان خلفا را برانداخت او آتابک بود و بسببی مورد قهر ایلخانی گشته او را مقیداً به تبریز بردند و حکومت برادرش الب ارغون تعلق گرفت

الب ارغون و اعقاب وی در خدمت سلاطین چنگیزخانی مشغول شدند

مشهورترین انجماعت یوسف شاه بهادر است لقب بهادری از سلطان اباقاخان گرفت بجهت رشادتی که از وی در جنگ گیلان ظاهر شده بود و بهمین سبب

چندی حکومت آنرا از ممالک معموره در حوالی لرستان یافت بعضی

واقعه عهد امیر تیمور گورکان

زمانیکه امیر تیمور بعزم تسخیر ایران بگرجستان ترکتاز نمود سرداران وی کوهستان لرستان و قبائل الوار را که در آن اوقات قافله حاج را تاخته بودند از دنبال شتافته و بطاعت امیر ایشانرا مجبور داشته

واقعه عهد شاه سلطان حسین

در اواخر سلطنت شاه سلطان حسین صفوی که افغان اصفهان را محاصره نموده بود دو بار خانه ذخیره را که بمحافظت بختیاری و لاری به شهر میاوردند افغانان تصرف کردند این اتفاق اسباب یأس کلی اهالی اصفهان شد

واقعه زمان نادرشاه افشار مطابق هزار و صد و چهل و نه

در این سال که نادرشاه افشار تاج سلطنت بسر گذاشت تخت تدارک تسخیر قندهار کمر بست پس از آن در آرامی ایران لازمه اهتمام را بجای آورد

در انوقت خبر باو دادند که ایل بختیاری اطراف اصفهان را در معرض تاخت و تاراج آورده اند دفع ایشانرا بر ذمت همت مقرر ساخت

کوهستان اصفهان که تا نزدیکی شوشتر میرود تمام منزل و ملاذ ایلات بختیاری است چون کوهستان مزبور مشحون است از غارهای بسیار و مغاکهای بیشمار و اینطایفه همیشه در ایام محاصره در آن غارها منزل اختیار مینمایند و در نظرها چنان جلوه داشت

که ایشانرا در قید اطاعت آوردن از حیز امکان خارج است جمعی از بهادران را بر قلل جبال و خلل و فرج شعاب فرستاده یک یک این طایفه را بچنگ آورده در عرض یکماه جمیع ایل بختیاری را منقاد و مطیع فرمان نمود امیر ایشان علی مراد خان را اسیر کرده به قتل رسانید اما ما بقی را بمهربانی خرسند ساخت و جمعی از ایشانرا در جرگه عساکر پادشاهی انتظام داد

و بجهت جلادت فوق العاده که در فتح قندهار از ایشان بظهور رسیده بود محل توجه نادری آمدند و سایرین را از کوهستانی که در سابق سکنا داشتند کوچانیده محلی بهتر و نزدیکتر از برای ایشان مقرر کرد

شرح حال علی مردان خان بختیاری که در بعضی ممالک ایران پادشاهی نمود

سرجان ملکم می نویسد در وقتی که علی مردانخان بختیاری اصفهان را گرفته عزم کرد که یکی از خانواده های صفویه را نام شاهی نهاده خود باجرای امور سلطنت مشغول شود

میرزا صادق مؤلف تاریخ زندیه گوید در آن اوان ابوالفتح خان از قبل شاه رخ خان حاکم اصفهان بود علی مردان خان بروی تاخته او را برانداخت

چون انجاح مرام و اسعاف مقصود بدون معاونت ممکن نبود جمعی از امرا را بجانب خویش خواند تا بمعیت یکدیگر آن مطلب را انجام دهند و از معتبرین امرای مزبور یکی کریم خان زند بود در نسب نامه که مؤلف آن یکی از اعقاب خود کریم خان است

مسطور است که کریم خان پسر یکی از راهزنان مشهور بود که ایماق نام داشت بیش ازین ذکری از آباء و اجداد وی نشده است

بالجمله اگرچه کریم خان را نسبی شایان نبود و در اردوی نادر نیز منصبی و امارتی نداشت اما به شهامت و غیرت و ملکات پسندیده از همگنان امتیازی تمام داشت

میرزا صادق گوید که هم از اول کریم خان در مکانت و مکنت با علی مردان خان مساوات داشت و در وقتی که مقرر شد که خواهر زاده شاه سلطان حسین را که طفلی هشت نه ساله بود بسلطنت بردارند پیمان بر آن رفت که یکی وزیر کشور باشد و دیگری امیر لشکر اما از روی اسناد دیگر چنین معلوم می شود که کریم خان خود را کفو علی مردانخان نمیدانست

و حقیقت دلیل هم هست بر اینکه بگوئیم که امید او این بود که چون علی مردانخان پیر بود و فرزندی نداشت بعد از فوتش قایم مقام او شود

الغرض در وقتی که اصفهان مسکن عساکر زند و بختیاری بود مردم شهر بچند فرقه شده و هر فرقه طالب سلطنت شخصی بودند

اما بیشتر میل سلطنت علی مردانخان داشتند تا بالاخره بحکومت تازه راضی شدند

در ابتدا لشکر علی مردانخان قدری بی اعتدالی کردند اما خونریزی نشد

علی مردانخان هر چند مزاجی سخت و قوی داشت اما در سلطنت خود با مردم بعدل و انصاف سلوک می نمود

کریم خان در جلفا مقام داشت و در حفظ مال و صیانت آبرو و رعایت خاطر اهالی
باقصی الغایه میکوشید و آنچه لازمه مروت و فتوت که خاصهٔ ذات و سبب امتیاز
او از دیگران بود در حق ایشان معمول داشت و این معنی بیشتر بروز داشت به علت
اینکه اکثر اهالی آن قصبه عیسوی بودند لکن کریم خان نظر بر مطلب و مآرب ایشان بود نه
بر طریقت و مذهب ایشان حرکات کریم خان رفته رفته سبب تعجب و احترام خلایق
گشته شهرت مروت و انصاف او بجائی رسید که محرک عرق حسد علی مردان خان
گردید
چندی نکشید که بی پرده بین الطرفین آثار عداوت ظاهر و مبین شد در ایام غیاب
کریم خان علی مردان خان فرصت یافته بر اهالی جلفا که ارامنه بودند سخت گرفت
چون کریمخان مستحضر شد او را ملامت کرد علیمردانخان شغا هابدگوئی از وی آغاز نهاد
و چون هم در آن اوقات حاکم اصفهان ابوالفتح خانرا به قتل رسانیده
بود ظاهر بود که کریم خان ثانی وی خواهد بود
لاجرم بعد از اینکه کریمخان از واقعه اطلاع یافت بی پرده طبل مخاصمت کوفت آخر کار
بمحاربت کشید بعد از قلیل مجادلتی فیمابین و بعد از چند دفعه غالبیت و مغلوبیت طرفین
محمد خان نام که یکی از امرا بود علی مردانخان را بحیله از پای درآورد و اضلاع جنوبیه
ایران بلامنازعت بتصرف کریم خان درآمد
مؤلف تاریخ زندیه میرزا صادق گوید که محمد خان با کریم خان قرابت داشت از کریم

خان روی گردانیده به علیمردان خان پیوسته بود و سجع مهر علی مردان خان قبل از
سلطنت این مصرع بود بتاریخ ۱۱۶۲ علی مردان عالم را امیر است

ایلیات بقول سرجان ملکم

سرجان ملکم مینویسد ایلیات و احشامات ایران در چادرها زندگی و باختلاف موسم
تبدیل مکان می کنند و عادتشان عادت سپاهیگری و بیابان گردیست و سکنای
بیشتر این مردم در بلادیست که از دهنهٔ خلیج عجم گرفته بخط موازی تا سواحل این دریا
تا شوشتر و از آنجا بسمت شمال مغرب از جانب یسار دجله تا ممالک ارمنیه میرود
و کرمان و تقریباً جمیع بلاد فارس و بعضی از عراق و تمام کردستان همه داخل
در صفحات مزبوره است
اهالی آن صفحات منشعب بشعب مختلفه میشوند لکن دلیل قوی تر بر اینکه همه از یک
اصلند نمیتواند بود مگر زبانشان زیرا که همه شعبهای ناقص و برهم خورده زبان
پهلوی است اگرچه اختلاف زیاد در السنهٔ ایشان یافت می شود ولی نه بقدریکه
مانع به فهم قبایل دیگر شوند از بدو ظهور اسلام پادشاهی از این طایفه در
ایران نبوده (یعنی پادشاهی مطلق در تمام ممالک ایران) و همیشه این ملک یا
در تحت امراء عرب یا سلاطین تاتار بوده است و عدد بیشمار این طایفه همیشه
سبب وحشت و موجب هراس سلاطین گشته
لهذا از باب مصالح ملکی تفریق جمله و تشتیت آراء ایشانرا مایهٔ تقویت حکومت

دانسته ایشان را ببلاد دوردست متفرق گردانیدند و مهما امکن القاء نزاع و نفاق در میان آن طایفه نموده در تضعیف قوت ایشان کوشیدند

قبایل ایران در معاف کردن خون وضعهای مختلفه دارند بعضی که مطلقا راضی بگذشتن نمی شوند و فخر را در این میدانند که خون را با خون نشویند لکن این عمومی ندارد و اگر شخصی قاتل کسی باشد و بخواهد که ورثه مقتول از او بگذرد رسم است که شمشیری با طناب سیاهی بگردن انداخته نزد وارث مقتول میرود و از او طلب قصاص میکند اگرچه قواعد مردی و مردمی همیشه اقتضا می کند که از چنین کسی بگذرند لکن بسیار نادر است که کسی باین امر اقدام کند حتی اینکه در این باب فرمان امرا و ریش سفیدان خود را نمی شنوند زیرا که اینگونه حرکت را ذلت و علامت بی جگری و نامردی میدانند چون شخصی از ایلیات صحرانشین یا از فقرا سکنه شهر و بلد خونی کند و دیت بر او لازم آید و او از عهده نتواند برآید رسم این است که غل آهن بزرگی بر گردن او می گذارند و او را باین قسم بگدائی وا میدارند تا مبلغ مأمور جمع و ادا شود و این قسم از جمیع اقسام گدائی ها بیشتر زحمت میدهند

زنای محصنه یا زنای مطلق در ایلیات ایران بسیار کم اتفاق میافتد و اگر هم اتفاق افتد غالب این است که اقارب زن شخص زانی را بقتل میرسانند نوع مخالطتی که در وضع زندگانی ایلیات است قبول این گونه حرکت نمیکند زیرا که رواج آن منجر به فساد کلی خواهد شد لاجرم بنابر عادت بدون جرئتی سخت در عفت زنان رخنه

نخواهد شد

نخواهد شد و اغلب این است که هرگاه کشف و ثابت شود که این عمل صدور یافته طرفین در معرض هلاک و بوار اند و کشنده که حفظ آبروی خود را کرده است مورد تحسین اقوام است

چنانکه نگارنده اوراق وقتی از یکی از امرا قبایل سؤال کرد که در باب زنی که زنای او ثابت شود گفت پدر یا شوهر یا پسر آن زن او را خواهند کشت

اگر از یکی از امرا قبایل بالنسبه بسلطان یا حکومت خیانتی اندیشد و بدست پادشاه افتد پادشاه بلاتأمل یا او را نابینا سازد یا بقتل رساند و جز این هر گناهی از وی سر زند او را رجوع بدربار شرع کنند تا به مقتضای حکم شریعت با وی عمل نمایند و بسا هست که اگر شخصی از ایلیات در خدمت پادشاه باشد و بجهتی قتلش لازم شود پادشاه او را بسردار قبیله میفرستد و او آن شخص را بقتل میرساند

بالجمله جمیع وقایع مزبوره کاشف از این است که مبنای احکام عدالت ایلیات بر عادات و رسومی است که من حیث المأخذ ورای عادات و رسوم اهالی و سکنه بلدان و قری است و بسبب وضع زندگی و اتفاقیکه دارند بقدر طبقات دیگر رعایا در معرض ظلم و عدوان نیستند مداخله سلطان بالنسبه بامور داخلیه ایلیات اعتباری ندارد و میتوان گفت که علی الاتصال در تغییر و تزلزل است برایلیاتی که بحکم حوادث اقتداری دارد و آنچه بخواهد میکند و در همان قبیله اگر بوضع دیگر اتفاق افتاده باشد اندک خلاف خواهش و عادت سبب طغیان میشود بنابر قواعد و رسوم اصلیه قبایل هر ایل باید در تحت اداره امیر خود باشد مقصود

ایلات

اولیای دولت نیز همیشه این است که او را آلت دست خود کنند لکن با این همه
رسوخ سردار قبیله در جمیع حالات در امزجه مردم خود بحدیست که بجز کسانیکه دیده اند
و در تأمل این گونه امور عادی بوده اند دیگری اعتقاد نمیکند

عادات قبایل بختیاری

قبایل بختیاری و فیلی بقول سرجان ملکم در کوهستانی که از اصفهان گرفته شود تا شوشتر
تا قریب کرمانشاهان میرود سکنا دارند

بختیاری و بعضی قبایل دیگر میتوان گفت که هرگز بکلی در تحت اطاعت سلاطین ایران
نبوده اند در معاقل جبال منیعه تا هنوز بر عادات و رسوم خود روزگار میگذرانند
و در ادارهٔ امور داخله چندان اعتنائی بحکام و اعوان حکام ندارند بلی بجهت اینکه
از اراضی خصبه که در دامنه کوهستان ایشان واقع است بهره داشته باشند قدری
قدری سربار قلیل مالیه می دهند و امنای دولت نیز آنچه توانسته اند ترغیب این طایفه
در سکنای در آن اراضی کرده اند نه فقط بجهت اینکه ایشانرا در قبضه قاعده و قانون ملکی
داشته باشند بلکه بیشتر برای اینکه چون در آن اراضی سکنا گزیده اند بمرور ایام
لابد با بلاد اطراف که همیشه در معرض تاخت و تاز شان بوده بمعاشرت برآیند و از
معاشرت بتدریج بمعاملت و مساهمت گرایند و این صورت مانع تعدی و تطاول
ایشان خواهد شد سرکرده ایلات و احشامات باید از خانوادهٔ امرای همان ایل باشند
والا اطاعت او را نمی کنند بلکه اگر پادشاه بخواهد در خط مستقیم وراثت بدهد نمیتواند

الی

رسوم ختنه و نام گذاردن اطفال و کفن و دفن اموات ما بین ایلیات و اهالی بلدان
ایران و سایر طوایف مسلمین اصول یکی است اما عزاداری در ایلیات شایعست صاحب
مرده را میآرند کلاه صاحبش را بر قربوس میگذارند و چکمه اش را از دو طرف زین
می اندازند و کمربندش را از گردن اسب میاویزند و با جمعیت تمام دور میگردانند
و هر یک از دوستان میت که خواسته باشند اسبی مسلح بدون سوار میفرستند تا
شامل تشییع جنازه باشد

اهالی بلدان بیش از قبایل صحرانشین که جزء عسکری ایرانند در معرض ظلم و طغیان حکومت
اند زیرا که وضع زندگی ایلیات بیابان گرد غالباً ایشانرا از تعرض ظلمه مصون میدارد
احشامات ایران در حقیقت اردوئی هستند از لشکر که فقط در معرض زحمات
و صدماتی هستند که لازمهٔ زندگی مردم سپاهی افتاده است و چون نوع اتفاقی خاص دارند
منشاء عداوت و ارادتشان یا بیم یا امید و اقتدار سلطان بر اینطایفه مثل اقتدار اوست
بر امرای خراجگذار مملکت که اطاعت و نافرمانیشان موقوف بضعف و قوت
حکومت اوست

ایران در حالت کمال آرامی مردمی خراجگذار دارد که باکراه سر باطاعت نهاده اند
مثل ایلاتی که در کوهستان هستند و زندگی ایشان بتاخت و تاراج اطراف میگذرد
جزء لشکری ایران منقسم باقسام و قبایل عدیده می شود و اصل و منشاء هر یک با قبایل
دیگر اختلاف دارد اتراک از ترکستان اعراب از عربستان و ایلات خود ایران

که

که عبارت از کرد و لک و زند و سایر قبایل باشند از این مملکتند جمیع طوایف مزبوره
اگرچه اختلاف السنه دارند لکن عادات و رسومشان همه قریب بهم است غالباً در
چادر زندگی می کنند و مدار معیشت شان بر گله و رمه و شکار است و با تغییر اهویه
تبدیل امکنه مینمایند قواعد حکومتی در میان خود دارند همه بهم نزدیک است مذهب
اسلام دارند قوانین قران مجید و مستنبط از حدیث شریف را گردن مینهند

در ایام صفویه صدر الصدور مملکت بهر ایلی معتبر یک قاضی معین میکرد و امیر قبیله
غالب بدون حکم قاضی کاری نمیکرد نادرشاه چون منصب صدر الصدور را
برداشت این قاعده را تغییر داد و در این اوقات فقط در هر ایلی ملائیست که با مور
نکاح و طلاق بپردازد و اطفال را نام مینهد و تلقین وصیت می کند اگر امر مهمی روی
دهد که احتیاج بمحکمه شرع شود بقاضی و شیخ الاسلام هر شهریکه نزدیکتر است رجوع
می کنند

قاعدهٔ عرفیه ایلات با سایر مردم اختلاف کلی دارد چنانکه میتوان گفت در حقیقت
قواعدی جداگانه دارند بغیر از امرای ایل اشخاصی هستند که بر سر هر طایفه مقرر شد
و ایشان را ریش سفید خوانند و این اشخاص غالباً نزدیک یا دور با امیر قبیله قرابت
دارند وی منصب را بوراثت دارند در ایام آرامی مملکت بمنزله کدخدا و کلانتر
قوم اند و در اوقات جنگ بمنزله سلطان و سرهنگ سپاه و چون سرکرده
ایل در ایل نباشد یکی از این اشخاص را به نیابت خود معین کند و کسی را که

بنیابت

نیابت خود بر سر قوم میگذارد و بقدر حاکم شهری که بر رعیت تسلط داشته باشد در میان
قوم صاحب اختیار است اگرچه بیک جهت ایلیاتیت و آن شکوه و حشمت حکومت را ندارد
اما بجهت دیگر مقتدر تر است زیرا که اجرای احکام بر وضع سپاهیگری است

لکن کلیه امراء قبایل و ریش سفیدان طوایف همیشه ملاحظه و رعایت مردم ایلیات رامی کنند
اگرچه در این قاعده نیز استثنائی هست زیرا که بعضی از امراء هم هستند که در حین اقتدار
ظالم و بیباک اند

تعریف احکام عدالت عرفیه این طبقه خالی از اشکالی نیست امور عادیه را امیر طایفه یا نایب
او مثل حاکم عرف شهر فیصله می کنند و اگر شخصی معتنابه در یکی از طرفین باشد ریش سفیدان
مجلس کرده بعد از بحث و فحص تمام امر را انجام میدهند هر کس که از خانواده باشد
میتواند که هر وقت امری اقتضا کند انعقاد این مجلس را بخواهد و قبول نکردن آنرا ظلم
دانند ادانی قبیله این حق را ندارند لکن بسیاری از اوقات امیر قوم یا نایب او بجهت خوش
آمد مردم حکم بجمع این مجلس میدهد زیرا که هر حکمی که از این مجلس صدور یابد قبیله آنرا عین عدل
و مروت دانند اجزای مجلس مزبور اشخاص معین نیستند اگر نزاع در باب زمین باشد زمین
داران معتبر جمع می شوند و اگر در باب قرض باشد امیر و ریش سفیدان و دوستان
طرفین یعنی داین و مدیون اجتماع میکنند در صورت قتل اقارب قاتل و مقتول بحضور
مجلس میروند و اگر هر دو طرف از همان قبیله باشند داخل مجلس میشوند و ملای طایفه
علی الرسم یکی از اجزای مجلس است و هر وقت اقتضا کند بیان مسئله شرعی میکند

مقصود از انعقاد این مجلس تبدیل منازعه مابین طرفین است و چنین مینماید که
وضع آن بجهت اصلاح مابین قبیله شده است

در میان ایلیات چنانچه مابین اهالی شهرستان رسمست که اگر شخص مدیون از
ادای قروض مزبوره خود اباکند پس از فتوی قاضی یا وقتی معین مینمایند که بعد از
انقضای آن از عهده قروض مزبوره برآید یا جمیع اموال او را گرفته در میان طلب
کاران بالتسویه قسمت می کنند و قاتل را چون گناه وی ثابت شود بورثه مقتول
میسپارند تا چنانچه خواهد از کشتن و بخشیدن و دیت گرفتن با وی معمول دارد
مگر اینکه وارث مقتول هنوز بسن دوازده نرسیده باشد در اینصورت حکم را
بتاخیر می اندازند تا اینکه وارث بدین سن برسد

قاعده مقرره بجهت تعیین و اخذ دیت نیست بلکه موقوف است بقدرت یکی از
طرفین در دادن و دیگری در گرفتن و همچنین شأن و مکانت قاتل یا مقتول را نیز
در آن مدخلیتی تمام است چنانچه بعضی اوقات مبالغی بزرگ بجهت خون یکی از
امرا بقاتل داده شده فقط برای اینکه نایره عداوت قبیله انطفا یابد غالب مطمح
نظر مجلس وقتی که منعقد میشود اصلاح مابین ورثه مقتول با قاتل است علی الخصوص
وقتی که طرفین هر کدام از قبیله علیحده باشند بجهة اینکه اگر بسببی از اسباب امر در
این مجلس انجام نیابد قاتل در معرض انصاف نیاید ورثه و اقارب مقتول
تا از وی انتقام نکشیده اند خود را شرمنده و ننگین میشمارند در موارد دیگه ورثه
مقتو

مقتول قادر بر اجرای حکم عدل هستند متصل مترصد و منتظر فرصت اند تا انتقام خویش
بگیرند در اینصورت همیشه منجر بکشت و کشتار بیشتر و عداوت زیادتر شده است
چنانچه سالها قطع نمی شود

این قسم نزاع بیشتر در ایام اغتشاش مملکت است
چنانچه یکی از امرا که در سر هوای سلطنت دارد بجهت تقویت کار خود قبیله را که
با قبیله دیگر عداوتی دارد آلت دست خود میسازد

طرز و تدبیر حکومت ایران همیشه این اقتضا کرده که اراضی قابل زراعت را بنوعهای
خیلی مناسب بایلات و احشامات بدهند و اینطایفه نیز ما فوق آنچه ضروریات
مصارف شان اقتضا میکند زراعت نمی کنند صحراهای خصیب و چمنهای وسیع که
برای ییلاق و قشلاق ایشان مقرر شده است اگرچه بیک جهت جزای حقوق خدمات
لشکر ایشان ملحوظ می شود ولی جزئی مال دیوانی از هر خانواده برحسب مکنت میگیرند
و این مالیه باستصواب سرکرده ایل یا کماشتگان وی جمع میشود
ولی همیشه بر یک قرار نیست و هرگز هم زیاد نیست

مالیات ایلیات شیراز کاو شیرده سیصد دینار خر دویست دینار مادیانی که برای کره
گرفتن است هزار دینار شتر سیصد دینار گوسفند هفتصد دینار سالیانه بدیوان میدهند
مالیه را که از کرایه زمین و دکاکین در شهرها و از ایلیات و احشامات
میگیرند سرشماری و خانه شماری میگویند و در اخذ آن رعایت حال اشخاص نمیشود
ها

بلکه بهر نوع قاعده کرایه مقرر شده است باید بدهند

یک نوع مالیات هم باید حکام و رؤسای ایلیات در اول عید نوروز به پادشاه
بدهند و سرشکن رعیت بکنند

بعضی مالیات دیگر پادشاه در بعضی مواقع اتفاقیه از رعیت میگیرد الا اینکه این تحمیل
بر ایلیات و احشامات کمتر میشود نه بجهت اینکه فقیرترند بلکه بسبب اینکه تحمل اینگونه چیزها
را کمتر می کنند

امراء قبائل در بعضی اقتدارات مانند پادشاه است

سرکردهٔ ایلیات و احشامات باید از خانواده امراء همان ایل باشد و الا اطاعت او
را نمی کنند بلکه اگر پادشاه بخواهد تغییری در خط مستقیم وراثت بدهد اشکال دارد
بعضی اوقات نمیتواند و چون تعیین باید در حقیقت تقویت کند امیر برا که ایل او را نخواهند
مگر نافرمانی و سرکشی ایل او را مجبور کرده است که آن امیر را عزل کند

سر جان ملکم در باب لشکر ایران مینویسد از جمله جمعی کثیر سوارهٔ بی نظام که ایلات و احشامات
ملک میدهند و سرکرده هر طایفه از خودشان میباشد

هر سرکرده ایل باید بالنسبه بجمعیت خود عدد مخصوصی سواره بدهد هر کسی صاحب آسیائی
بوده است باید یک سوار با اسب و سلاح بدهد

در هر طرف ملک نیز نوعی سپاه پیاده هست که بالتسویه از ایلات و اهالی بلاد و دهات
میگیرند کار این قسم سپاهی علی العادت محافظت ملک و مردم است مصارفشان

از همان ضلعه یا شهر یا دهی است که متعلق بآنانست در وقت ضرورت بجنگ میروند
اما وقتی که در لشکر باشند یا بمحافظت ملک دور دستی مأمور و ساخلو شدند از
دیوان مواجب میابند جامه و سلاح از خود ایشانست بامعنی که رخت ملک خود را
میپوشند و بجز بسرکرده خود بدیگری اطاعت نمیکنند

اسلحه ایشان عبارت است از تفنگ و خنجر و شمشیر

قبل از شاه عباس کبیر صفوی لشکر ایران همین سواره و پیادهٔ مزبوره بوده اما
شاه عباس محض اینکه قوت امرای ایلات را نقصان کند مقابل ینکچریهای عثمانی
پیاده نظام و توپخانه و سواره نظام ترتیب داده موسوم بشاهسون و وابسته بخود
پادشاه بودند عباس میرزای نایب السلطنه ترتیب نظامی بسبک جدید داد
به مشاقی و صاحب منصب انگلیسی ایشان از تعلیم و تربیت مینمود افواج نجیباری از جمیع
افواجی که از کوهستان گرفته شد سریع الانتقال تر و قابل تعلیم ترند

و هرگز قشون شهری و پیاده نظام دولت ایران برابری با تحمل و مشاق با ایلیات صحرا
نشین نمیرسند ولی اینگونه قشون برای جلوگیری از امراء قبائلی است که بسبب کثرت
عشیرت همیشه در صدد طغیان اند که در قید اطاعت آرند یا در هول و هراس دراند

بعضی از نیکوتر و وسیع ترین صحاری آنها که هنوز بقایای شهرها و
قری در جمیع اطراف نمایانست بایلیات صحرانشین بیابان گرد واگذار شده که
گله و رمه خود را میچرانند و در مسافت صد میل راه که در سلف زیر زراعت بوده

است حال فقط قطعات زراعت دیده میشود بقدریکه نان قبیله وقصیل سالیانه اسبان ایشان را بدهد

سرمایه دولت قبائل صحرانشین منحصر در گله و رمه ایشانست اما با اینکه غذا و بعضی از البسه ایشان ازاین حیوان حاصل می شود اعتنائی باصلاح و ترقی حال آن ندارند

بسیاری قبائل و احشامات بزرگ ایران از مراتع و مرابع قدیم خود جای کن شده اند ولی در بسیاری از مواقع و مواضع فقط نقل از طرفی بطرف دیگر بوده است

دوای اسهال در ایلیات جزء اعظم او دنبه است میجوشانند و میدهند

در بعضی ایلیات معمول است که کسی را تب عارض شد او را بچوبی میزنند که شفا یابد چنانکه خود من دو دفعه در ایران مسافرت کرده کرت اول مطابق هزار و هشتصد میلادی کرت ثانی هزار و هشتصد و ده دفعه اول هدایت قلی خان امیر ایشان یکی از صاحبمنصبان سفارت را که تب ربع داشت و در خیمه خوابیده بود دید چون از صورت حال مستحضر شد خواهش نمود که او را معالجه نماید چون از طریق معالجه پرسیدم گفت آنقدر با این چوب دست او را میزنم تا شفا یابد بیمار قبول این معالجه را ننمود هدایت قلی خان از اینمعنی آزرده شد جمعی از ایلیات را بشهادت طلبید همه قسم خوردند که مبلغی از مرضی بهمین قسم بضرب و کتک شفا یافته اند کرت دیگر که بدانجا رفتم هدایت قلی خان مرده بوده و ده پسر گذاشته بود پسر بزرگش

محمد علی خان امارت داشت از وی پرسیدم که او را نیز مانند پدر معالجه مرضی نمائی گفت آری الولد سر ابیه از سلوک وی با مرضی پرسیدم گفت لرزه چون بیمار را عارض شد او را بچوب بسته بقدر قوت میزنم و از فحش و دشنام او را میآزارم تا بدین سبب خوف و غضب احداث حرارت کرده لرزه که ناشی از سردی است دفع می شود گفتم غیر از اهل خود هم کسی بمداوا نزد تو میآید گفت از حوالی و همسایگان نیز قلیلی که شعوری دارند میآیند گفتم همین کار را برادرهای تو نیز توانند کرد گفت نه بلکه این کار مخصوص کسی است که امیر قبیله است

رسوم امراء قبائل

امراء قبائل در ایام آرامی مملکت غالب در پای تخت یا شهرهای حاکم نشین میباشند و گاه گاهی سری بقبیله میزنند در ایام غیاب ایشان بند و بست امور قبیله موقوف و محول برای و دستور العمل ریش سفیدان طوایف است اجتماع طایفه بسته باسباب معیشت ایشان است به تبدیل فصول تبدیل مکان می کنند بلکه میتوان گفت در جمیع ایام سال بجهت تبدیل آب و هوا در حرکت هستند هر جا آب و هوای خوبی در اطراف امکنه که متعلق به ایشانست بنظر در آید سیاه چادرهای خود را زده اردوئی برپا می کنند و غالب برکنار رودی یا قریب به نهری است وضع اردو عموماً مربع است و فرقیکه چادر ریش سفید با فقیرترین قبیله دارد این است که چادر ریش سفید بزرگتر است

سایر اسباب زندگی همه یکسانست و چادرها همه از یک پشم و بریک نهج ساخته شده

اسبها و قاطرها و گوسفندها دراطراف اردو بچرا رها می کنند

جوانان قبیله اگر مشغول نباشند غالب اوقات دسته دسته بکشیدن تنباکو و راحت

مشغول اند

زنان یا مامور منزل میسپوارند یا اطفال یا پیرمردان را در حرکت دادن گله و

رمه مدد می کنند

عادت قبائل این است که بقوت و جمعیت خود اعتماد داشته باشند که چادر

های خود را در نزدیکی یا دامنه کوهی میزنند که اگر احیانا خطری روی کند مأمنی

بجهت عیال و اطفال و گله و رمه خود در دست داشته باشند

امرای ایلیات بسبب معاشرت با اعیان درخانه و ارکان سایر بلاد تهذیب

اخلاق تحصیل کرده اند همچنین تبعه ایشان بسبب مراودت با مردم تفاوت کلی در احوال

و افعالشان پیدا شده

ختنه اطفال را در وقت مقرر میکنند و رسم عقد و نکاح در میان دارند

از سردار قبیله تا خدمتکار هر کس از خود چیزها تعریف میکند مکرر شده است که

بر آرامی مملکت افسوس خورده اند و یاد ایامی کرده که بقول خود هر کس اسبی و شمشیر

و جگری داشته میتوانسته است بخوشی بگذراند یعنی ایام هرج و مرج مملکت

دفعه اول که با یران آمدم روزی در معبر شکار پرداختم رسیدم بشکاف عمیقی که در

کوه واقع

کوه واقع شده بود چون خواستیم بگذریم پیرمردی از طایفه لک که در خدمت من

بود برگشت و متوجه من شده تبسمی کرد و گفت قریب بیست سال قبل من و ده نفر دیگر

هم از قبیله خود در همین دره در کمین کاروانی نشستیم چون کاروان رسید حمله بردیم و

مال بسیار بدست ما آمد تا چند سال سرمایه من بود حالا فقیر شدم

ایلیات دعوی مردمی و مروت مینمایند

بستگی و تعلق ایلیات ایران بخانواده امرای خودشان مرقوم شد بسیار کم است

که بکلی دیگرا اطاعت کنند و مکرر اتفاق افتاده است که بچه کوچک را بصحرا برده

و از قبیله برای او بیعت گرفته اند اگر جمعیتی از ایل برای خدمت پادشاه بخواهند

بزحمت جمع می شوند لکن اگر خود ایل یا امیر قبیله در خطر باشد در آنی بقول خودشان

از چادر بچادر و کوه بکوه علامت جمع شدن میبرد

ایلیات ایران همیشه نوع تجارتی با شهرها و قرای معتبر دارند اسب و گوسفند و قالی

میفروشند و در بها روجه نقد و غله و قماش و ظروف میگیرند

رسوم عروسی در میان شهری و ایلیات شباهتی دارد با فی الجمله اختلافی

رسوم مخصوصه بایلیات که احتمال دارد مدتها قبل از ظهور اسلام درین طبقه شیوع

داشته قابل ذکر است در صبحی که عروس را بخانه یا خیمه داماد میبرند همه احبابش

جمع میشوند و اگر دختر امیری یا ریش سفیدی باشد سواران متعلق بپدرش او را بدرقه

می کنند و رقاصان و قوالان را نیز با خود میگیرند اگر منزل داماد نزدیک

است دور نمیزنند و چون بمسافتی که نزدیک خانهٔ داماد است داماد بر اسب خود
سوار و با احباب خود باستقبال میآید نارنجی یا سیبی در دست گرفته بعد از نزدیک
شدن بقوت میاندازد و قبل از انداختن نارنج هر دو طرف خاموش میشوند بمجرد انداختن
نعره ها و قیه ها بلند میشود همه در سم میزنند داماد اسب خود را چرخی داده رو بمنزل
چهار نعل میتازد سواران سمت عروس او را تعاقب می کنند هر کس او را بگیرد اسب
با زین و جامهٔ که داماد پوشیده است مزد شصت اوست

اما این رسم در میان متمولین قوم است فقرا چند قرانی میدهند و مکرر هم اتفاق
افتاده است که داماد گرفته نمیشود زیرا که در این روز مخصوص در گریز است و
احباب وی نیز در معنی با وی مدد می کنند و چون عروس بر در خانه داماد رسید
زنانیکه با او هستند میگویند پیاده نشود و اقارب داماد دور او جمع شده درخواست
می کنند که پیاده شود بالجمله هر یک از مردان قبیله داماد بقدر امکان چیزی بعروس
میبخشند و همچنین از وی خواهش میکنند که مهرش را ببخشد خود داماد هم بعد ازین درین
استدعا شریک میشود ولکن زنان ایرانی فقط مهر را سند راه بدسلوکی شوهر یا بعضی
اتفاقات میدانند لهذا غالب این است که راضی نمیشوند اگرچه بعضی اوقات قدری
از آنرا می بخشند اما عموماً بقدر کفایت نگاه میدارند اگر وقتی اقتضا کند دست مرد
را از زیر سنگ داشته باشند در این عروسیها مرد و زن قبیله حلقه زده میرقصند امرای
قبیله که در حقیقت از هر جهت تربیت شده اند در عروسیهائیکه در خانواده خود

اتفاق میافتد

اتفاق میافتد احتمال دارد از روی ضرورت با عادات قوم موافقت کنند و
غالباً عادت این است که چون ازدواجی در ایل واقع شود بحضور خود مجلس عیش
را مزین و با اظهار مروت و سخاوت زیاد و هشاشت و بشاشت وافر جمیع طایفه
را از خویش ممنون و شاکر میسازند

رسم طلاق در ایلیات مثل سکنه بلاد است الا اینکه طلاق در ایلیات کمتر اتفاق
میافتد و اینصورت میتوان گفت اسباب عدیده دارد یکی اینکه پاکدامنی در
این طایفه بیشتر است و دیگر اینکه زنان بجهة زحمتی که میکشند بیشتر در چشم مردان عزیزند
و فقرای قوم هم نمیتوانند ادای کابین کنند و همچنین باید گفت که در این قسم مردم اقارب
زن را بسبب طلاق وی آزرده ساختن خطرناک است زیرا که مادامیکه زنای
زن ثابت نشده است اقارب او در حمایت وی از جان دریغ ندارند

محکم تر عهدی که ایلیات می بندند بطلاق زن است در ایام سابق اگر کسی بطلاق
زن عهد میکرد و از خلف میگریخت عمرش با استخفاف و حقارت میگذشت

اما در این اوقات مکرر اتفاق افتاده است که قسم بطلاق زن خورده و همان ساعت
گریخته اند و هیچ شرم نکرده اند

در ایلیات اوقات مردان بسواری و شکار و ورزش کارهای لشکری میگذرد
و غذا اشان غالب نان خشک و دوغ و شیر است گاه گاه گوشت نیز در استعمال
در میآورند

مسکرات

مسکرات کمتر استعمال می کنند بیشتر تفریحشان در امنیت که در یکجا جمع شده قلیانی
بکشند شعر یا افسانه بشنوند و اگر مسخره کاری بکند بخندند

در هزار و هشتصد و یک عیسوی سفارت انگریز در حوالی کرمانشاه آمد و مهدیخان
کلهر چند روزی با سفارتخانه بود مهدیخان سرکرده قبیله بود که چهار هزار سوار از
آن ایل بیرون میآمد در کمالات صوری از سایر امرای ایران که مؤلف دیده
بود امتیاز داشت از فضایل و شعر و صنعت نقاشی بهره مند و بر شجاعت و
جلادت مشتهر بود از جمله تبعه امیر مشار الیه مسخره بود که در فن خود استادی ماهر
و در حرفت شیادی نقش بندی کامل بود روزی در عرض راه سفیر انگریز را
مخاطب نموده گفت شک نیست که شما فخر می کنید که ایرانیان را باین نوع تربیت
کرده اید و مشق داده اید که مثل سرباز انگلیسی پیش پیش شما بنظام حرکت می کنند
چند وقت طول کشید که ایرانیان را تعلیم نظام داده اید ایلچی گفت قریب شش ماه
مسخره گفت اگر اذن میدهی من کمتر از شش دقیقه زحمت شش ماهه شما را ضایع
کنم چون اذن یافت نزدیک سواران ایرانی رفت که جنیبت میکشیدند و حکم
مخصوص داشتند که از جای خود حرکت نکنند مسخره دیده بود که تقریباً جمیع اینها
یالک یا فیلی بودند که مسکن و مأوای ایشان کوهستان لرستانست بنابرین چون نزدیک
رسید بنا کرد به آواز خواندن و شعر بدین مضمون سرودن گرفت

ای جوانان لرستان بشنوید از من که من   گویم از مردانگیهای نیاکان شما

هنوز تمام نا

هنوز تمام ناکرده بود که صف برهم خورد و بسبب اینکه هر کس میخواست خود را بر دیگر
برساند تا واضح تر بشنود درهم افتادند و اسبها بیکدیگر لگد میزدند و مسخره چون دید
قاه قاه خندیدن گرفت و رو به ایلچی کرده گفت از آنچه دیدی دلتنگ مباش بجهت
اینکه من شنیدم مردی با همین شعرها که من خواندم لشکری جمع آورده تا چند هفته پادشاهی
بر مؤلف یقین است که این صحبت حقیقت دارد در هرج و مرج که بعد از فوت نادر
شاه در ایران واقع شد یکی از امراء مجهول النسب والحسب با جمعی از مغنیان باطراف
لرستان رفته و همین اشعار را خواندن گرفت و فقط بهمین سبب قریب به پنجهزار ایلیات
بر دور او جمع شده او را شاه خواندند

زنان قبیله بسیار کمست که نقاب بر رو گیرند و کارهای محوله بایشان نیز نوشته شد
احترام زنان ایلیات بیش از زنان شهری است بعلت اینکه بیشتر فایده بوجودشان
مترتب است نه همین سهیم جامه خوابند بلکه شریک اسفار و اخطارند و عادات مردانه
ایشان مکروه طبیعت نیست از آنرو که شایسته این نوع زندگیست اگر از خانواده امراء
باشند همه قسم خدمت را در خانه میکنند و بغیر و اجانب که برحسب اتفاق در خانه یا
در خیمه ایشان فرود آیند بکمال رأفت و مروت مینمایند لکن با وجود کمال خدمت چیزی
در حرکاتشان نیست که موجب غلط فهمی شود

اگر چه غالباً بجهت حرارت آفتاب چهره ها تیره است اما در ایام جوانی بیشتر از حسن و جمال
بهره ایشان میشود که به نیکویی منظر با اعتدال اندام مقرون دارند زنان طبقه ادانی

ماکده

این گروه بجهت کثرت زحمات زود شکسته میشوند

الحاصل عادات زنان ایلیات موافق وضع زندگی ایشانست

فقر و فاقه ایلیات مانع است مردانرا که بهمان قدر رسم که در شریعت جایز است نکاح کنند بسیار شان یکزن دارند مگر اینکه آن زن قابل کار کردن نباشد یا عقیم یا پیر باشد والا زن دیگر نمی برند سبب اینست که اغلب متحمل معیشت بیش از یکزن نمیتوانند شد و دیگر اینکه مردی که دو یا بیشتر زن داشته باشد غالب نزاع و جدال ایشان عیش را بروی تلخ خواهند داشت

رسم متعه نیز در زنان ایلیات نیست بعلت اینکه از اینکار بسیار اکراه دارند و بسیار شده که بدینواسطه با ملاها جنگیده اند اگرچه میتوان گفت که آزادی و اعتبار زنان ایلیات بیش از سایر زنانست اما از وضعی که بجهت زنان فرنگستان مقرر است خیلی دورند زنان ایلیات بیشتر خود کار میکنند و شوهرها یا براحت یا بتفریح و تفرج مشغول اند در حقیقت اعتبار زن در چشم مرد مانند خدمتکار است نه رفیق زنان ایلیات بالنسبه بزنان شهری نوع آزادی دارند در حسن اندام و زرنگی طبع بزنان شهری نمیرسند اما از عفت و عصمت و زحمت خانه داری و سایر صفات لازمه از ایشان بهترند در حقیقت اکثر زنان عالی همت و صاحب غیرت در اینان دیده شده و سبب آن وضع زندگی و آزادی ایشانست اگر کسی از ایلیات زن و کنیز بقدریکه در شرع جایز است یا بقدریکه مردم شهر دارند ندارد فقط باین سبب وضع مخصوص با فقر و فاقه اوست

بمجرداینکه

بمجرد اینکه وضعش تغییر یابد در اقسام عیش و عشرت مستغرق میشود و زن بیچاره که همیشه شریک رنج او بوده است از راحت او بهره نخواهد داشت

مثلا اگر منصبی ترقی کند مقصود کلی از ترقی را استیفای لذات شهوات میداند و اگر بشهری برود فی الفور عادات آنجا را اختیار میکند

در ایلیات مادام العمر مادر را احترام مینمایند و مادر نیز برحسب عادت بر فرزندان حاکم است اختیار خانه جمیع با مادر است و اگر پسر صاحب دولت و ثروت باشد بحسب عادت انتخاب زن و مصارف عروسی را بخواهش و مصلحت مادر میگذارد و بسبب اینگونه ملاحظات زنان به پسرها مانوسند و از دخترها مأیوس

ایلیاتی که در کوهستان جنوبی ایران سکنا دارند از زمان اسکندر تا حال ایشان و وضعشان بالنسبه بسلاطین کلی تغییر یافته است آنچه یونانیان در اینباب نوشته اند چنین مینماید که با آنچه حال معلوم میشود بعینه یکی است همان تدابیریکه متأخرین سلاطین ایران با این طوائف کرده اند از اسکندر نیز منقول است

باینمعنی که اسکندر سعی کرد که اینجماعت را بزراعت و پرورش گله و رمه مشغول سازد تا بحفظ اموال خود پرداخته از تاخت و تاز اطراف باز مانند

امرای قبایل بمعیت یکدیگر یکنوع آزادی دارند ایلیات نیز بجهت حب آزادی طبیعی بزندگی مانند بهائم راضی شده اند که عرضه ظلم و عدوان نشوند

ایلیات ایران باسکنه بلاد این مملکت اختلاف کلی بالطبع دارند امراء قبایل بسیار شده

کم نمیشود

که هم بشجاعت و بهادری و هم بمروت و جوانمردی اشتهار و امتیاز یافته اند بر حسب اقتضای وضع زندگی که مخصوص بایشانست از وزراء و اعیان دولت کمتر حیله سازی می کنند نمیتوان گفت بکلی ازین عیب عاری هستند اما غرور و تمرّدی که دارند عائق از نوع زمانه سازیست فخریه نسب منظماً باینکه هم از اوان طفولیت تا دیده اند و از نیاکان تن خدمتکار و چاکران و هواخواهان جان نثار دور خود دیده اند بسبب این سده است که عادت کرده اند خود را بیش و دیگران را کم از آنچه هستند پندارند چون بغضب میایند بطوریست که بهیچ وجه اداره پذیر نمیشوند لکن کم میافتد که سخنانیکه در حین غضب بالنسبه بسایر بزرگان یا بخود پادشاه نیز میگویند مورث شقی شود غالباً معذرت هر ناهنجار رفتاریکه از ایلیات است خواسته میشود و حتی خود پادشاه هم قبول میکند

روزی اتفاق افتاد که یکی از امراء ایل صحبت از صدر اعظم میداشت خیلی بد میگفت یکی از مخصوصان وزیر نیز حضور داشت چون محرّر اوراق حاضر بودم از عاقبت آن اندیشه نمودم روز دیگر از وی پرسیدم که چه واقع شده گفت هیچ چون وزیر را دیدم گفتم ما ایلیاتی هستیم و بعد خندیده بمن گفت که تو میدانی که این لفظ ایلیات عذر همه ناهمواری و ناهنجار رفتاریهاست که کسی بگوید یا بکند

بالجمله طبیعت امراء قبایل را میتوان گفت با تغییرات ملکی تغییر پذیر است وقتیکه مملکت آرام است خیلی شدت مزاج ایشان کم میشود بعلت اینکه در طفولیت غالب بضمانت حرکات پدران در پای تخت می مانند و در همانجا تربیت مییابند و چون بسن شباب رسند

همیشه

همیشه باید ملازم رکاب شاهی باشند رفته رفته عادات اولیای دولت گیرند و کلیه خوی و رفتار ایشان پذیرند

طباع ایلیات خیلی مختلف است نسبت باهالی شهرها ایلیات نیز حسنات و قبایح مخصوص بخود دارند مردمی صادق و مهمان دوست و رشیدند لکن سخت مزاج و شدید العمل اند چون ضرورت بدروغ و فریب و حیله ندارند و احتیاج باستعمال هم ندارند این عیوبشان کمتر از مردم شهر است بجهت اینست که آن اسباب برای ایشان جمع نیست زیرا که (؟) بوضوع پیوسته که هر وقت در شهری سکنا گرفتند یا جزء فاتحین داخل شهری شده اند از جمیع صفات بر مردم شهری سبقت گرفته اند

(این شرحی است که سر جان ملکم نوشته ولی امروزه این عادات خیلی تغییر کرده است کلیه عادات میان ایلیات تفاوت و اختلاف زیاد دارد چنانکه هر ایلی را عادتی و هر طایفه را قانونی علیحده است میشود که هر طایفه صاحب تیره های مختلفه است هر تیره قانونش با تیره دیگر اختلاف دارد)

خصائص بختیاری

آنچه از استقراء و امتحان معلوم شده ایل جلیل بختیاری بعضی خصائص مخصوص دارند که دیگر مردم دارای آنخصلت نمیشوند از جمله مخصصات اینطایفه اینست که اطاعت شخص رئیس خود را دارند اگر رئیس بگوید پدر یا بابا آتش برو اطاعت مینمایند و دیگر اینکه بهر جنگی که مأمور میشوند فتح نا کرده مراجعت نکنند صفت دیگر اینکه حتی القوه در جنگ و چپاول از قتل نفس پرهیز دارند یکی از مخصصات دیگر اینکه مهمان دوست میباشند همچنین در وفای عهد و پاداش حقوق با جان نیستادگی دارند

[illegible]

خروج قلندر در کوه گیلویه

از جلد اول عالم آرای عباسی

در سال نهصد و نودوم هجری قلندری که شباهت باسمعیل میرزا یعنی شاه اسمعیل ثانی صفوی داشت و مثل پادشاه مزبور دو دندان جلو نداشت و در اثنای سیاحت در قلعه قهقهه اسمعیل میرزا فرزند سلطان محمد صفوی را دیده و سبک و رفتار او را آموخته بود و در علوم عربیه نیز تبحّر داشت ادعا کرد که من شاه اسمعیل میباشم و بمیانه الوار کوه گیلویه رفت و ابواب حیله و تزویر بگشود و چنین اظهار داشت که جمعی از نوکرهای حرام نمک من قصد قتل من نمودند بنابر مصلحت چاره بجز غیبت و فرار نداشتم شبی از لیالی رمضان المبارک که در وثاق حلواچی اغلی خفته بودم دیدم آن نوکرهای نمک ناشناس که بکینه سابقه بر در خوابگاه من اجتماع کرده اراده دخول دارند ناچار شدم درب پنجره خانه را شکسته خود را بیرون افکندم و جامه سلطنتی بیکسوی نهادم و لباس درویشی در بر نمودم و در گوشه پنهان شدم آن خدام ناسپاس دیگری را که بمن مشابهت تمام داشت بجای من خوابانیده خفه نمودند و شهرت دادند که شاه اسمعیل رخت بدیگر سرای کشیده من دو سال در کسوت قلندری از ملک ایران خارج و در اطراف و جوانب بلدان بسیر و سیاحت پرداختم اینک قصد فتح مملکت روم دارم و چنین و چنان خواهم نمود و بجهت استعمال بنگ خیالات فاسده در دماغ راه داده لافهای گزاف میزد و هر کسی را بوعده خوشنود میداشت ممالک ایران و روم را بر دوستان کوه گیلویه می بخشید مردمان صحرانشینان که از جاده معرفت دور بودند سخنان حیله آمیز او را باور کردند و مردم اطرافی که از صدق و کذب مطلب آگهی

نداشتند

نداشتند کلمات دروغ او را محتمل الوقوع پنداشته رفته رفته خبر او در میانه قبایل ایلات و الوار اشتهار یافت و از مرتبه خفا بدرجه ظهور رسیده مردم آنجا و از اطراف و جوانب هجوم کرده هدایا و پیشکشی در حضرتش آوردند

درینوقت قلندر اسب مقصود را رام دید بفرمود تا برایش بساط خسروانه و اساس پادشاهانه بگسترند و بسبک سلاطین صفوی هر کس که بملازمت خدمت میرسید رسم کرنش و پای بوس بجا می آورد و دختران صاحب جمال از هر قبیله بر سبیل نذر بحضورش گذرانیده تا شرف فراشش او یابد مجملاً آن دیوانه عاقل نما از ابلهی دکان سلطنت آراسته خواص متابعین خود را بمناصب عالیه و حکومتهای متعالیه دلخوش میداشت و بترتیب لشکر و سپاه امر کرد چنانکه شماره لشکریانش از جاکی و جوانکی و سایر قبایل و عشایر الوار به بیست هزار رسید با این لشکر انبوه بر سر دهدشت که حاکم نشین کوه گیلویه است راند طوائف افشار حقیقت خروج قلندر را بخلیل خان حاکم آن ولایت که درینوقت در اردوی پادشاهی بود اعلام کردند و تکلیف خواستند و بجهت دفع مشارالیه جماعتی بسیار بر سر پسر خلیل خان که سرکرده ایشان رستم بیک بود جمع شدند و مابین الفریقین مکرر محاربات عظیمه روی داده اصحاب قلندر گاهی غالب و گاهی مغلوب میشدند جمعی کثیر از افشار و الوار در اینمعارک بقتل آمده از قضای الهی رستم بیک پسر خلیل خان مقتول شد و قتل او سبب تسلط و استیلای قلندر شده بر قدرتش افزود و طبقه افشار از مقاومت عاجز آمدند و بسیاری از آن طبقه در اینواقعه راه عدم پیمودند و اصحاب قلندر بطور بیرحمانه بسیاری از نساء و صبیان ایشان را اسیر

نمودند

نمودند و بعد از این فتح نمایان احکام و مباشرین باطراف و جوانب فارس و خوزستان
فرستاده باحضار هواخواهان امر نمود و چون اردوی همایونی در سرحد آذربایجان بمشاغل
عظیمه مشغول بود جلوگیری نتوانستند نمود قلندر بهر شهر که رسید اکثر اهالی چاره جز اطاعت
ندیدند و برای مصلحت تقدیمات و پیشکشها گذرانیدند

از آنجا که چراغ کذب را نبود فروغی روز بروز سخنان کذب آمیز او باالوار ظاهر میشد
تردید خیال درباره دعاوی دست میداد و بعلاوه آوازه آمدن خلیل خان شهرت تام پیدا
کرد اسباب بیم قلندر شده بعضی الوار هم بی اعتماد گردیده دست از محاربه کشید و بجانب حویزه
و دزفول شتافت باشد که از سید شجاع الدین بدران مشعشعی که در آنوقت والی حویزه و توابعش
بود استمداد نماید از انیروی الوار را اجازه داد که بخانه های خود رفته رفع خستگی نمایند
و در موقع لزوم معاودت نمایند

خلیل خان افشار حاکم کوه کیلویه که در رکاب شاه بود بعد از استماع خروج قلندر رخصت
خواسته بدانصوب شتافت چون بدانحوالی رسید جماعتی از الوار خصوصا طایفه بندانی
هواخواهی قلندر باعده و عدتی رزم آزمای سر راه باو گرفته بمقاتله و محاربه پرداختند
در آنجا دره کوهی بود که یک راه بیش نداشت الوار در کمین نشسته در وقت عبور خلیل خان
از بالای کوه بپایین سنگهای بزرگ و تیر و تفنگ بپایین میانداختند یک تیر بخلیل خان
خورده از اسب در غلطید و جان بجان آفرین تسلیم کرد از کشته شدن او غازیان افشار
پریشان و مضطرب شده خودداری دیگر نتوانستند نمود الوار ایشانرا درمیان گرفته گروهی را

بهلاکت

بهلاکت رسانیدند و اموالشان بغارت بردند اینواقعه سبب طغیان و دلیری الوار شد
پس از اینکه اینخبر گوشزد قلندر شد از دزفول بار بسته دیگرباره متوجه کوه کیلویه شد
دیگرباره جمعی از الوار بدور او جمع شده بالشکر فراوان بر سر دهدشت راند و همی خواست
قبل از آنکه پرده حیل او کشف نشده روزگاری بشادی و شادکامی گذراند اما روزگار
فرصت نداد و بعد از آنکه خبر کشته شدن خلیل خان و استیصال طوائف افشاریه بسمع پادشاه
ایران رسید سخت برآشفت اسکندرخان برادرزاده خلیل خان را بایالت کوه کیلویه نامزد
فرمود و بالشکری فراوان بدانصوب فرستاد و نیز امت خان بیگلربیگی فارس و دیگر امراء
ذوالقدر حکام فارس را بدفع فتنه قلندر و کمک اسکندرخان مامور کرد طایفه افشار
نیز بدیشان پیوسته با ازدحام زیاد بدهدشت راندند

پس از آنکه آمدن اردو گوشزد الوار و هواخواهان قلندر شد روی بپراکندگی نهادند و
یکباره مطالب کذب آمیز قلندر واضح و هویدا گردید بکلی دور او را خالی گذاشتند و جز چند
نفری بیش از برای او باقی نماند و از هیچ طرف کسی بکمک او نیامد چند روزی حرکت
مذبوحی نمود ناچار در دیواربست آنحصار تحصن جست و همی خواست خود را از چنگال دلیران
قزلباش رهائی بخشد غازیان ذوالقدر خود را بحصار افکنده جمعی از کسان او را که
بمدافعه مشغول بودند بکشتند و خود قلندر را زنده گرفته کشان کشان بیرون آوردند
باشد که او را بدرگاه همایونی برند اما طایفه افشار که صدمات بیشمار از مشار الیه دیده بودند
بدون اجازه ذوالقدریان او را پاره پاره ساختند و سر او را بخدمت پادشاه ایران

فرستادند

فرستادند در موقعیکه اردوی همایونی شهر تربت را محاصره داشتند از لحاظ سلطان
محمد صفوی گذشت و آتش فتنه او در کوه کیلویه منطفی گشت

پس از او در مدت چهار پنجسال چندین نفر در بعضی ولایات ایران دعوی اسمعیل میرزائی
نموده اما بزودی گرفتار و اسیر شدند

از جمله بعد از واقعه قلندر مزبور قلندر دیگری در محوطه لرستان و چمچال خروج کرده
دعوی اسمعیل میرزائی نمود اکراد و الوار قلمرو علیشکر بر سر او جمع شده شماره لشکریانش بالغ
بده هزار نفر شد امرا و ارباب مناصب تعیین کرد و در آن سرحد بروز فتنه و اغتشاش پدید شد
کس نزد سولاغ حسین تکلو فرستاده او را باطاعت و انقیاد دلالت و دعوت نمود و
حکم وکالت برای او فرستاد که بجای جوهر سلطان تکلو وکیل و رکن السلطنه باشد سولاغ
حسین بمقتضای عقل بداهتا امر او را منقاد و مطیع شده نخان او را بقدم قبول تلقی نموده
تصدیق اسمعیل میرزائیت او را نموده و اظهار اخلاص و ارادت منظور داشت و بپای بار
خانه شایگان پیشکش داشت و التماس حضور کرد و یراق و اساس سلطنتی تکمیل نمود خود
نیز باستقبال شتافت قلندر بیچاره از روی صداقت باور کرد و با کمال شوکت و جلال
متوجه چمچال شد سولاغ حسین و اعیان امرا تکلو بملازمت خدمت رسیده شرط ارادت
بجای آورده سجده و پای بوس وقوع یافت و از روی دانش و عقل سولاغ حسین آن
ازدحام و جمعیت را از هم پاشید و در هنگام فرصت قلندر را گرفته محبوس داشت در
وقتی که رایات همایونی از سفر خراسان مراجعت کرده بدار السلطنه قزوین نزول اجلال شد

قلندر مزبور را تحت الحفظ بحضور پادشاهی فرستاد حسب الامر در خیابان میدان اسب
قزوین قبای باروطی که معمول آنزمان بود به تن او راست کرده آتش زدند بعد از عقوبتی
رخت از اینعالم بربست و فتنه آتش خاموش شد

وقایع سال هزار و چهارم هجری

از جلد دوم عالم آرای عباسی

در اینسال شاه عباس کبیر صفوی اعتماد الدوله و فرهاد خان را با لشگر فراوان بانتظام
خوزستان و عربستان مأمور کرد بیان اینمقال اینکه اعتماد الدوله و فرهاد خان از
قزوین از خدمت پادشاه ایران مرخص شده از راه لرستان بصوب مقصود راندند و
بخرم آباد ورود نمودند در توقف شاه وردی خان عباسی که در کمال خوف و بیم در
آنحدود بسر میبرد کسان معتمد بخدمت ایشان فرستاد و اظهار ارادت و بندگی نمود و از
اعمال سابقه ندامت و پشیمانی نموده دست در دامن عجز و انکسار زده و به استدعای سرداران
عظام عفو زلات خود خواست ایشان جهت تألیف قلوب و اطمینان والی عربستان و
حکام کوه کیلویه صلاح دولت را در آن دانستند که او را استمالت عنایت شاهی ساخته
مجددا بتفویض حکومت لرستان سربلند گردانند استدعای ایشان در حضرت
پادشاه ایران بمقبول افتاد لهذا حکم استمالت باسم او عز صدور یافت و خاطر او بعواطف
ملوکانه اطمینان یافت و خواست که بخدمت اعتماد الدوله حاضر شده کسب ملاقات نماید اما
در بیم و امید بود بعد از تکرار سفرا و اطمینان خاطر او اعتماد الدوله و فرهاد خان با معدودی
از قشون بمزار یکی از اکابر اهل الله که در آن حدود واست رفته شاه وردی خان نیز با

و دویست نفر از سواران مخصوص در آن محل حاضر شده ایشانرا ملاقات نمود و از گذشته عفو تقصیر خواست و اظهار بندگی و اخلاص نمود و بسوگند موکد با آن دو سردار اظهار نمود که هرگاه مرحمت شاهی رقم عفو بر جراید عصیانم کشیده شود ما دام العمر از جاده خدمتگذاری عدول ننمایم فرهاد خان و اعتماد الدوله هر چند میدانستند که کلام او از صدق عاری است بمصلحت وقت از تقصیرات او گذشته بعواطف خسروانه امیدوارش نمودند و مجدداً ایالت آنولایت را باو تفویض داشتند شاهوردی خان بشکرانه این مرحمت یکهزار تومان پیشکش قبول نمود که بدیوان اعلی دهد و بسرداران خدمات لایقه منظور داشت باالجمله اعتماد الدوله و فرهاد خان بعد از فراغ از کار شاهوردی خان بطرف کوه کیلویه راندند و از قبایل الوار بختیاری و رعایا جوانکی و بندانی و فنیده و ممسنی و غیر و الک که در این چند سال سر از رعیتی باز زده بامور ناشایست ارتکاب نموده بودند تا موازی ده هزار تومان جریمه و ترجمان باز یافت شده وجوه مواجب و مرسومات قورچیان و ملازمان درگاه گشت

وقایع سال هزار و پنجم هجری

در اینسال از طرف شاه عباس کبیر حکومت کوه کیلویه باالله وردی خان والی فارس مرحمت شد چون در نیوقت جماعت الوار و قبایل سرکش جانکی و جوانکی و بندانی و غیره مشغول دست درازی باطراف و جوانب بودند الله وردی خان با سپاهی بیقیاس بدفع آن جماعت مامور گردید بعد از زد و خورد کثیره ایشانرا بجای خود نشانید و ملتزم شدند

که ازین پس مطیع شاهنشاه ایران باشند

هم در اواخر سال هزار و پنجم امیر تاج میر بختیاری که پدر در پدر میر و میرزاده الوار و بختیاری بود و مردم آنجا و طاعتش را فریضه ذمت میدانستند و تا اینسال مطیع اوامر پادشاه ایران نبود و خود را حکمرانی باستقلال میدانست از روی عقیدت و خلوص نیت بدرگاه شاه عباس صفوی رهسپار شد و تقدیمات شایان در حضرت همایونی گذرانید و دست بیعت داد که ازین پس راه خلاف نپوید و امر پادشاهی را رهین منت خود داند خدماتش مقبول و بخلاع گرانبها سربلند گردید

خودنمائی و رشادت جهانگیر خان بختیاری

در سال هزار و بیست و پنج هجری بحکم سلطان احمد خان پادشاه روم محمد پاشا وزیر اعظم با صد هزار لشکر جرار مامور تسخیر آذربایجان شد شاه عباس کبیر صفوی قشون از ممالک ایران احضار کرده ایشانرا پیشباز نمود و مردان کاری در قلعه ایروان جای داد و سایر قشونرا شعبه شعبه ساخت از جمله جهانگیر خان بختیاری را که از امراء لر بزرگ و بشجاعت و مردانگی شهره شهر بود با دویست تن از الوار رشید بختیاری که در رکاب شاهنشاه ایران بودند بمرافقت خلف بیک مامور داشت مشار الیه با عده کثیری که چندین برابر سوارهای او بودند طرف شده برزم پرداخت سپاه رومیه از هر سوی او را احاطه کردند نزدیک بود گرفتار آید بخت با او یاری کرده جنگی دلیرانه نمود و از کشته پشته ساخت سواران بختیاری نیز داد مردانگی دادند و بسلامت از میانه آن

دریای لشکر پرتوان آمدند سایر قزلباشان نیز کمال رشادت را بخرج دادند بعد از غلبه دست از جنگ داشته سپاه خود را پس کشیده بمقام خود آمدند پس از آنکه شجاعت و دلاوری جهانگیرخان گوشزد شاهنشاه ایران شد او را بنواخت و بر دیگرانش برتری داد

بند بستن آب کورنگ را باقدام جهانگیرخان میر بختیاری

آب کورنگ صفهان دو چشمه است یکی موسوم به ماربُر دیگری موسوم بچشمه محمود کر (این دو چشمه وقتی که متصل شد موسوم بکرنگ و کرن است وقتی که داخل صحرای عربستان شود بکارون نامیده میشود) میباشد که از جبال سرحدهای صفهان بجانب جنوب بیرون آمده از نهر مقعر بطرف کوه گیلویه و خوزستان میرود و بشط العرب می پیوندد صاحب کتاب نزهت القلوب و صور الاقالیم و مسالک الممالک و بعضی کتب دیگر که عیون و انهار را شرح نموده اند درباب آب کورنگ شرحی داده اند که خالی از غرابت نیست این دو چشمه از بلندی بپایین ریخته یکی میشود و برابر زاینده رود اصفهانست و از منبع تا سطح زمین از هر دو طرف ارتفاع عظیم دارد و هیچ زمینی را شرب نمی نماید و منفعتی بمزروعات آنجا و ده نمیرساند پادشاه صفوی اراده نمود که آن آب را بدارالسلطنه اصفهان وارد نماید و مضاف زاینده رود گرداند که اهالی در خشک سالی از قلت آب تنگی نکشند و باعث ازدیاد معموری و احداث مزارع و بساتین گردد میرفضل الله شهرستانی که وزیر آنملک بود باینخدمت مأمور شد چون کوهی رفیع درمیان میباشد که بدون کندن آن عبور آب ممکن

نیست

نیست کارکنان یکباره مأیوس گشته دست از کار کشیدند میرفضل الله نقبها در آنکوه کند و چاهها داد حفر نمودند تا بجائی رسید که سنگ مانع کندن شد

شاه عباس کبیر صفوی علیه الرحمه بدانسر شد که خیال شاه مرحوم را بانجام رساند مهندسان و معماران مکرر باینمقصود فرستاد جماعتی کوته نظران سخنانی معروض میداشتند که مانع اینکار شوند دو سال بعد از جلوس محب علی بیک لله غلامان که رئیس ابنیه سلطنتی صفاهان بود با چند نفر مهندس کاردان و مردمان صاحب وقوف بدان مأموریت نامزد کرد که اقدامات کامله منظور دارند پس از بازدید تصدیق کردند که اگر بندی بارتفاع هشتاد ذرع در پیش آب بسته شود که آب بقدر آن بلندی گیرد و کوهی را که سد راه اصفهانست یکصد و پنجاه ذرع عمق و سه هزار ذرع طول حفر نمایند محتمل است که آب باینطرف ریزد لله بیک تعهد نمود که در عرض چهار پنج سال اینخدمت را بتقدیم رساند حسب الامر شروع بکار نمود چون امری دشوار بود بهمت پادشاهی بدانسر شد که بیمن الطاف الهی و امداد جنود غیبی این داعیه از قوه بفعل آید و آب مذکور در زمین صفاهان جاری شود

اما فاتح این امر را لله بیک ندانست لهذا در سال هزار و بیست و نهم هجری امام قلیخان امیرالامراء فارس را سرکار حفر نمود و حسینخان حاکم لرستان را بخدمت او مأمور داشت جهانگیر میر بختیاری را که ریاست تامه ایل بختیاری داشت بسرکاری بندبستن مقرر فرمود مشارالیه با جماعتی از ایل مذکور دامن همت بکمر زده انجام این امر را بعهده گرفت اخراجات سامان و سرانجام مصالح بایشان داده شد و حکم شد که عموم مردم صفاهان

والوار و بختیاری آنجا رفته و بکار پرداخته اجرت ستانند

باالجمله امراء مزبوره بفرموده پادشاه ایران روی براه نهاده شروع بکار نمودند جمعی را عقیده این بود که جریان این آب بزمین صفهان متعذر دارد زیراکه ممکن است در مین کوهی که سد راه است سنگ یک پارچه پیش آید که بریدن آن مقدور نباشد بعلاوه چون آنولایت سردسیر است سالی زیاده از چهار پنج ماه از شدت سرما و یخ بندی نمیتوان کار کرد بر این تقدیر کار پنجساله در بیست سال پیش نمیرود و لشگرکشی باطراف نیز مانع پیشرفت اینکار است در سال هزار و سیم شاه عباس محض تشویق امراء و سرداران که باین خدمت مأمور بودند بنفس خود بطرف چشمه کورنگ شتافت تا برای العین مشاهده فرماید پس از آنکه موکب همایونی بدانسر زمین رسید هر یک از امراء را بمراحم شاهانه خرسند فرموده در اجرای مقصود تأکیدات بلیغه نمود

حکومت و ایالت خلیل خان بختیاری

در سال هزار و سی و هشتم هجری شاه عباس کبیر صفوی حکومت و امارت تمام حوزه و محوطه بختیاری را بخلیل خان برادر جهانگیر خان بختیاری داد مشارالیه از امراء بزرگ شاه عباس بود و بلقب خانی و رتبه ایالت و مرتبه امارت ممتاز آمد

خلیل خان ابنیه رفیعه در بعضی نقاط بجای گذاشته از جمله جناب سردار اسعد میفرمایند در سرو شت نزدیکی دزفول عمارتی عالی بنا نموده گویند در وقت بنای این امارت بحکم او عمله از بختیاری مجاناً بکار میپرداختند و قتیکه یکی از کارگران شوانت حضور بهم رسانند

زنش را بجای او بکار وا داشتند و وقتیکه خلیل خان سرباز دید تماشای عمارت آمد آن زن از میانه عمله جات بیرون رفته خود را بکنار کشید و روی خود را پوشانید خلیل خان آن زن را طلبید و سؤال کرد که چگونه تو در میانه دو هزار عمله اجتناب نمودی و با پاچه های بالا زده گل میگرفتی و از دیدن من بکنار رفتی جواب داد من میان این جماعت یکنفر مرد ندیدم تمام زنهای ریش دارند اگر نه زیر بار این ظلم تو چون من زنی نمیرفتند این سخن یک هیجان غریبی بانجماعت دست داده با چوب و بیل و سنگ بر سر خلیل خان ریخته او را پاره پاره نمودند این سلسله خوانین عمارت سرو شت و بُنه وار را در قشلاق بنا نمودند و عمارتی دیگر در دیمه و دیگری را در چقاگرگ ییلاق بنا نموده اند که حال مخروبه است)

خروج صفی میرزا

در سال هزار و صد و سی و دوم هجری در عهد سلطنت شاه طهماسب صفوی صفی میرزا نامی در صفحات بختیاری دعوی شاهزادگی نمود و گفت من از اولاد پادشاهان صفوی میباشم و ادعای سلطنت کرد ایلات آن نواحی محض اجرای مقصود خود دور او را گرفته اثاثه سلطنتی برای او ترتیب دادند و از هر سوی جماعتی از ایلات بختیاری وغیره خدمت او را بگردن گرفتند خود صفی میرزا مشغول جمع آوری اسباب پادشاهی شد و بر شوشتر و کوه کیلویه و ایلات مستولی آمد قریب هشت سال بختیاریان باسم او کار فرمائی مینمودند و اطراف را بحیطه تصرف خود درآوردند تا در سال چهلم هجری صفی میرزا در اراضی شوشتر و بختیاری بهلاکت رسید و بساطش برچیده شد اما اهالی بختیاری

بواسطهٔ اغتشاش داخلی مملکت و نبودن پادشاه مستقلی در ایران اوامر کارگذاران
دولت را زیر بار نمیرفتند در سال هزار و صد و چهل و پنجم که نادرشاه افشار شاه طهماسب را
از سلطنت خلع کرده اسم پادشاهی را بعباس میرزای رضیع او گذاشت و خود مقلد امور
مملکت شد در بیست و هفتم ربیع الاول اردوی معتبری در گلپایگان زد و از گلپایگان ببختیاری
و لرستان رفت و آنصفحات را امن کرده راه کرمانشاهان پیش گرفت

شکست دادن بختیاریان محمود افغان را سنه ۱۱۳۴ — از جلد سوم عالم آرای نادری

محمود افغان بعد از فتح اصفهان بجهت اینکه بختیاریان تن باطاعت او در نداده بودند در اوایل
با سپاهی بسیار بعزم تسخیر لرستان و کوه کیلویه بختیاری خیمه بیرون زد چون ببلاد بختیاری
رسید طایفهٔ بختیاری با قشون خود حاضر و آماده بودند غفلةً بر سر سپاه محمود ریخته از هر سوی
ایشان را در میان گرفتند و زد و خورد سختی نمودند و گروهی بسیار از سپاهیان و کسان محمود را
بهلاکت رسانیدند ناچار محمود راه فرار پیش گرفت و بنواحی کوه کیلویه رفت تا بموقع
تلافی نماید از قضا یکشب برفی عظیم بارید و سپاه محمود را برف احاطه نمود سه ماه یارای
حرکت نداشت سرما نیز بشدت بود و بعد از سه ماه برفها آب شد و نهرها طغیان نمود غالب
جسرها بریده شد خواستند از آب بگذرند سپاه و اموال بسیار ضایع شد امکان سلامتی محمود
در خود ندید محمود از روی اضطرار ملتجی بقاسمخان بختیاری شد و هدیه‌ها داد قاسمخان در خفیه
نزد او دلیل راه فرستاد و ایشان را باصفهان راه نما شد از آن همه سپاه افاغنه سه
هزار نفر برهنه و عریان بیشتر باصفهان نرسید و در شب داخل شهر شدند اسباب ضعف

افاغنه شد و از محمود روی بر تافتند و اغلب باوطان خود رفتند

واقعهٔ سال هزار و صد و سی و هفت ۱۱۳۷ — از تاریخ جهانگشای نادری

در ایام فترت ایران که افاغنه بر بعضی بلاد تمکن یافته بودند شخصی موسوم به صفی میرزا
از طایفهٔ کرائی در سنه ۱۱۳۷ هجری در سمت بختیاری از خلیل آباد پای دعوی پیش گذاشت
و گفت من از فرزندان شاه سلطان حسین صفوی میباشم و نام من ابوالمعصوم میرزا است
اما من خود را صفی میرزا موسوم کرده ام محمد حسینخان بختیاری چون مردی ساده و بیریا بود
دعوی او را قبول کرده خود با تمام ایل مزبور در انموقع هرج و مرج ایران وجود او را غنیمت شمرده
و دست بندگی داد صفی میرزا یکی از نسوان اصفهان را گفت مرا خواهر است در نیوقت مشار الیها
در یکی از بلوک اصفهان بود از خلیل آباد جمعی را روانه کرده او را با اعزاز تمام وارد نمودند
اهالی بر سخن او اقرار نمودند و اثاثه سلطنت فراهم داشته شد لباس پادشاهی بر خود
بیاراست و جقهٔ جواهر بر طرف چپ عمامهٔ خود زد و ارقام باطراف و اکناف ممالک
فرستاد و امام بفرمود خطبه را در مساجد و منابر باسم شاه طهماسب خواندند و بعد از اسم
شاه طهماسب اسم او را ذکر نمودند عمال شوشتر و کوه کیلویه و رؤسای ایلات آن نواحی
بخدمتش شتافته کمر خدمت بر میان بستند امراء و رجال درباری معین کرده در آن نواحی
قدرتی کماهی پیدا کرد و دیر زمانی بانحالت بپائید تا اینکه نادرشاه سرکشان ایران را
آرام کرد در نیوقت شاه طهماسب در ارض اقدس جا داشت برؤسای بختیاری نوشت
شاهزادگی بشاه طهماسب انحصار دارد اینک صفی میرزا را که دعوی باطل نموده او را گرفته

روانه خدمت نمایند موکب نادری در دهدشت بود حکمش بموقع اجرا رسیده اورا بقتل
آوردند وبساط دعویش برچیدند

واقعه سال ۱۱۴۲ هزار وصد وچهل ودو

در سنه ۱۱۴۲ هجری موکب نادری از ایلات کوه کیلویه والوار بختیاری وفیلی واعراب حویزه وباقی طوائف که سر از اطاعت پیچیده بودند بطرف بروجرد عبور کرده سرکشانرا بوعد ووعید وسیاست وتبعید آرام کرد وبحکم نادرشاه چهل وپنجهزار نفر از ترکمان واکراد بختیاری وسایر ایلات در ممالک خراسان متوطن شدند وهزار نفر از جوانان رشید بختیاری را باخود همراه برداشت وسابقاً حکم نادری صادر شده بود که حاکم بختیاری دویست نفر خانوار از معارف آن ایل کوچانیده در حوالی اصفهان سکنی دهد بعد از ورود اردو به بروجرد این امر بعهده تعویق افتاده وباستحکام قلعه ومنازل خود مغرور شده از دادن خانوار سرباز زدند فوراً نادرشاه بفرمود آن هزار نفر را که در اردو بودند بی اسب واسلحه نمودند ودستهای ایشانرا بسته به پسر محمد خان حاکم جام بردند که بعد از جریمه بجای دویست چهارصد خانوار از دو آنها بنواحی جام تحویل دهد

واقعه سال ۱۱۴۰ هزار وصد وچهل

در آنسال که نادرشاه افشار در شیراز بود هزار نفر افاغنه در جزین بطرف لار حرکت کردند از طرف نادرشاه خطابی باطمینان آنجماعت صادر شد که برکاب همایونی بپیوندند آنجماعت مرقومه نادری را دستاویز کرده از لار وحوالی اصفهان مخارج سفر گرفتند از آنجا

گذشته

گذشته به ییلاقات بختیاری درآمدند درینوقت پسر محمد خان حاکم جام درآنجا بود چون حکم نادری را ملاحظه کرد متعرض ایشان نشد

واقعه سال ۱۱۴۵ هزار وصد وچهل وپنج

تقریباً در سنه ۱۱۴۵ که نادرشاه از خلع شاه طهماسب آسوده شد وارد اصفهان گردید احمد خان بختیاری که از ملتزمین رکاب بوده ودر هرات خدمات کرده بود بحکومت بختیاری منصوب شد بعد از ورود بمحل حکومت خود مشغول تنظیمات گردید در خلیل آباد یکی از اشرار راسیات کردکسان مضروب اجتماع کرده بسر احمد خان هجوم آورده اورا از پای درآوردند وکوچ کرده بگرمسیرات فرار کردند پس از آنکه اینخبر گوشزد ابوالملوک نادرشاه شد بسردار حویزه که در بهبهان بود امر کرد که باسپاه خود بشوشتر شتابد ونیز باباخان چاپوشلو سرکرده لرستان رودخانه که معبر ایشانست با جماعت خود مسدود دارد ودر بیست ونهم ربیع الثانی فوجی از اصفهان به تنبیه اشرار فرستاد که در زاویه مقدسه امامزاده اسمعیل معروف ببهلول منتظر اردوی سلطنتی باشند بعد از شش روز اردوی نادری از راه سرچشمه متوجه کوهستانات بختیاری شد راهی صعب المسالک بود وباکمال سختی از آن راه عبور کردند اشرار در قلعه حصاری شده بعد از مدت بیست ویک یوم که آذوقه بآنها مسدود گردید واز هر سوی بقلعه یورش میآوردند ناچار سر تسلیم پیش نهادند از گناه ایشان درگذشت مگر آنکسان که قاتل بودند بقصاص رسیدند حکم همایونی شد که سه هزار خانوار از هفت لنگ بختیاری کوچ کرده در نواحی خراسان سکنی گیرند و

حکومت

حکومت آنجا را بابو الفتح خان پسر دیگر قاسمخان بخشید هم درینسال طایفه بختیاری از اطاعت نادری سر پیچیدند جمعی بدفعه ایشان مأمور شد هم درینسال موکب نادری از راه شولستان وارد اصفهان شد

واقعه سال هزار و صد و چهل و هفت ۱۱۴۷

در اینسال بعرض نادرشاه افشار رسید که جمعی از ایل بختیاری که مأمور خراسان شده بودند از جادهٔ اطاعت بیرون شده راه خودسری گرفتند و از عرض راه بکوهستان بختیاری فرار کرده اند برحسب حکم پادشاه باباخان چاپشلو بیگلربیگی لرستان فیلی بدفع ایشان مأمور شد در محلی که موسوم بزرد قلعه و سقناق آنجماعت میباشد سپاه نادری اطراف کوه را محاصره کرده بجدال پرداختند جمعی از طرفین کشته شد آخر الامر مغلوب شدند جمعی از ایشان دستگیر شدند بحکم نادر جماعتی از ایشانرا با الوار سکنه خلیل آباد کوچ داده روانه خراسان نمودند و در ولایت جام با سایر رفقای خود هم مسکن شدند

واقعه سال هزار و صد و چهل و هشت ۱۱۴۸

در اینسال ایل بختیاری که با دولت نادری راه عداوت میورزیدند یکباره سر از اطاعت باز زده از جبال و تلال بزیر آمده علی مراد را آقای خود ساختند و با عُدّه و عدّه بهر سوی تاختند و مراکز خود را از سپاه نادری خالص ساختند چندی بر نیامد که از هر سوی بدیشان مدد رسید در بار دولت را هراسی فرو گرفت تا در قشونی فراوان بدفع ایشان روانه داشت و در محال رزا غاز قتال و جدال شد و رزمی سخت روی داد

سپاه نادری

سپاه نادری تاب نیاورده فرار کردند نادرشاه ازینواقعه خشمگین شد باباخان چاپشلو را با جندی بیرون از حوصله بجنگ ایشان روانه فرمود و از هر سوی مدد باو رسید در حوالی بختیاری شروع بکارزار شد گروهی از طرفین قالب تهی واشدند علی مراد پهلو تهی کرد و قشون خود را ببازگشت امر نمود باباخان توقف خود را در آنجا بمصرف دانسته با احزاب خود بدربار مراجعت فرمود و بعد از رجعت او علیمراد وقت را فرصت شمرده مشغول تدارک گردید و راه بر عابرین مسدود و در طرف کوهستان حصاری محکم ترتیب داد و ولیتان سلطانعلی بیک ابیوردی و نجفقلی بیک را با حاکم شوشتر و نایب کوه کیلویه بمقاومت ایشان گسیل داشتند در پای کوه مشهور به ساالند نزول کرده اردو زدند کاری از پیش نبردند زیرا که بختیاریان قلهٔ کوه را سقناق خود قرار داده به تحصن پرداختند و گاه گاه از بالا بزیر آمده دست در گریبان میشدند نجفقلی بیک و سلطانعلی بیک بعد از مدتی تاب مقاومت نیاورده راه فرار پیش گرفتند علی مراد که دلیری رزم آزمای بود موقع را غنیمت شمرده واردوی نادری را تعاقب کرده جمعی را از پای در آورد و مابقی باوطان خود فرار کردند اینخبر وقتی گوشزد نادرشاه شد که مشغول محاصره ایروان بود و تلافی را بوقت دیگر گذاشت پس از آنکه از کار ایروان آسوده شد بطرف قزوین راند و از آنجا قصد تسخیر بختیاری نمود و با عدتی بیرون از شمار قصد آنمقصود نمود و قشون فیلی و اردلان و همدان را از طرف کوهستان فیلی بدفع آنها فرستاد و جمعی از جزایری را از راه شوشتر و دشت گرگان بکمک روانه نمود و جمعی از افواج قاهره را از راه دشت بدانسوی مأمور داشت و سپاهی دیگر با سواران کوه کیلویه از راه اصفهان بحکم بختیاری

مأمور کرد

مأمور کرد و مقرر داشت که هر دسته زوایا و بیغولهای بختیاری را محاصره نمایند و خود
نادر با گروهی انبوه در سال هزار و صد و چهل و نهم هجری در هشتم جمادی الاخری طی طریق کرده
بطرف جبال بختیاری کوچ نمود و حوالی کوه را که ایشان سنگر نموده بودند اردو زد نخست
جمعی از افاغنه و اکراد را پیشاهنگ جنگ ساخت بعد از زد و خورد بسیار قشون نادری
از پای درآمده بهزیمت شدند پس از آن بختیاریان مصلحت در آن دیدند که بسنگر تیرگ
(تیرگ واقع در بازفت) که قلعه و سنقاق ایشان بود رفته تحصن جویند و از آنجا قصد
دزفول نمودند و پل تیرگ را شکسته راه خود گرفتند لشکر نادری که از راه هزارچم آمده بودند
وقتی بدیشان رسیدند که از پل گذشته بودند انها را تعاقب کرده جمعی از طرفین مقتول
و مجروح شد بروایت صاحب جهانگشای نادری ششصد نفر از انجماعت بهلاکت رسید
روز دیگر موکب نادری باکوکبه وارد سر پل شد و امر کرد پل را از نو بساختند و لشکریان
عبور کرده کوه غاز را مقر خود قرار دادند و در شعب جبال بدنبال بختیاریان شتافته در
هر گوشه و کنار کارزار درمیان آمد و از طرفین جمعی بهلاکت رسیدند و سه هزار نفر بقید
اسیری درآمد از نقطه اول محل دار و دره رخت بر بسته فوجی را در کوه بلال برسم طلایه
گذاشته خود بگذرگاه تلاب توجه نمودند و قشون الوار را از راه جبال بسمت زندیه و ممسنی
مأمور داشتند و تا حدود لرستان را بزیر پای در نوردیدند سپس مراجعت بکوه سالند
نمودند و از آنجا وارد محل کرده چیته شده بانتظام امور پرداخته و از آنمکان طی طریق
نموده بدو منزلی لالر رحل اقامت انداختند درینوقت علی مراد در بیغوله یکی از جبال موسوم

بکوه کورکنس

بکوه کورکنس که بالکای لرستان فیلی می پیوندد منزوی بود جمعی را بطلب آوردن آب
فرستاده بود و بالشکر نادری دچار شده گرفتار آمدند آنگاه بسر وقت علیمراد شتافته
بعد از جزئی مجادله او را با تمام اهل و عیال کوچانیده بخدمت نادر بردند فوراً حکم داد
آنمرد رشید را دست و پا بریده چشمش را از کاسه بیرون آوردند و سایر بختیاریان که
پشت بخدمت کرده بودند بواسطه رؤسای بختیاری که در اردوی نادری بودند
معفو شدند حکم شد که ایشان بجام رفته سکنا اختیار کنند و در مدت یکماه کوهستان
بختیاری محل اقامت و شکارگاه نادری بود پس از آنمدت بسر چشمه زاینده رود رحلت کرد

واقعه عهد شاه سلطان حسین — از منتظم ناصری

در سلطنت شاه سلطان حسین صفوی الوار لرستان و بختیاری سر از چنبر اطاعت
پادشاه ایران باز زده بخودسری پرداختند از طرف دولت علیقلی خان حکمران کردستان
که از طایفه بنی اردلان بود با سپاه کردستان مأمور بدفع ایشان شد الوار لرستان
و ایل بختیاری با عده و عُده از جوانان رشید جنگجو میدان نبرد را آماده شدند
و جنگی مردانه نمودند و جلادتها بکار بردند در آخر بجهت فزونی قشون خصم صلاح را
آن دیدند که از جنگ دست باز دارند از طرفین جمعی کثیر مقتول و مجروح شد لاجرم
رؤسای بختیاری قدم پیش گذاشته با علی قلیخان صلح و صفا نمودند و چند نفر را
بواسطه شفاعت علی قلیخان بدربار اصفهان روانه داشتند و پادشاه ایران را
بهدیه و ارمغان از خود خوشنود نمودند و از گذشته ایشان صرف نظر کرد

واقعه سال

واقعه سال هزار و صد و پنجاه و یکم هجری

ترجمه عالیجناب ناصرالملک نایب السلطنه ایران

(جمس فریزر) انگلیسی در مسافرت نادرشاه افشار بهندوستان مینویسد

روز پانزدهم ذی قعده هزار و صد و پنجاه یک ۱۱۵۱ نادرشاه بواسطه کمی آب از تیلوری حرکت

کرده در پشت سرار دوی خاندوران بفاصله دو فرسخ منزل کرد

امروز صبح سعادتخان وارد شده بحضور پادشاه هندوستان رفت قریب سه

ساعت قبل از ظهر خبر رسید که مقدمه قشون ایران بابنه و اتباع سعادتخان که بعضی مسافتی

از اردو دور و بعضی خارج سنگرها میان اردوی نادرشاه و خان دوران افتاده بودند

حمله کرده چند نفر را کشته و اموال را بغارت بردند سعادتخان تا این را شنید از دربار

بیرون آمده و بتعجیل باستخلاص کسان خود تاخت خاندوران که نزدیک بود با دو پسر

و قشون خود باو ملحق شد مظفرخان سید حسن خان و خازنخان میرقلی شهدادخان

اصلح علی خان وغیره مجموع بیست و دو نفر امرا و صاحب منصبان بزرگ با اتباع خود نیز

باو در فتند نادرشاه که تازه از تیلوری رسیده بود مطلع شد و بآنجا رفت هزار سوار

از ایل بختیاری هزار سوار کرد هزار نفر قجر هزار نفر تفنگدار که سر جمع چهار هزار نفر

بودند از قشون خود انتخاب کرد سه هزار نفر از آنها را در جاهای مختلف در کمینگاه

گذاشت پانصد نفر تفنگدار بمقابل سعادتخان و پانصد نفر دیگر در مقابل خان دوران

فرستاد که آنها را داخل جنگ کنند همین که این تدبیر بکار رفت و آنها مشغول شدند

سوارهائیکه در کمین بودند یکمرتبه از سه طرف ریختند و سخت حمله آوردند غیر از این چهار

هزار سوار از قشون نادر یکنفر داخل این جنگ نشد مگر خودش با هزار سوار افشار

باطراف حرکت میکرد و سوار را تشویق مینمود و دستورالعمل میداد بقیه قشون برحسب

حکم در پشت صف کشیده بودند هر طایفه بجای خود حاضر بودند که بیک اشاره بامداد

بیایند ولی اتفاقاً بامداد آنها حاجت نشد این چهار یا پنج هزار نفر تا عصر مجادله جنگ

کردند قشون هندوستان پاکشید سعادتخان و شیر جنگ و پسر کوچک خان دوران اسیر شد

خاندوران چند زخم منکر برداشت او را بچادرش بردند مظفرخان و چند نفر صاحب منصب

دیگر کشته شدند و بعضی سخت زخمدار بار دو برگشتند حسنخان زخمدار شده رو بدهلی رفت

عده کثیری در میدان جنگ بخاک افتادند وقتی که فراریان جنگ برگشتند جنجال

و قیل و قال غریبی در اردو شد اغلب چادرها و اسباب خان دوران و مظفرخان و

سعادتخان را آدمهای خودشان بتاراج بردند

واقعه هزار و صد و چهل و شش ۱۱۴۶

از فارسنامه حاج میرزا حسن طبیب فسائی

در این سال طوائف بختیاری بجهت اینکه نادرشاه شاه طهماسب صفوی را از سلطنت

معزول ساخت اظهار حق شناسی کرده سر شورش درآورده احمدخان والی خود را

مقتول نمودند نادرشاه افشار در روز نهم ربیع الاول از اصفهان با لشکر بیشمار بصفحات

بختیاری تاخت سرکشان ناچار سر باطاعت درآوردند سه هزار خانوار از طایفه

هفت لنگ بختیاری را کوچ داده روانه خراسان نمود

وقایع هزار و صد و چهل و هشت ۱۱۴۸

در اینسال علیمراد خان بختیاری که سمت ریاست و برتری داشت در صفحات بختیاری
دعوی خودسری نمود متجاوز از پنجهزار نفر سوار و پیاده لشکر فراهم نمود و نواحی و اطراف
خود را بحیطه تصرف در آورد و یکباره دور و نزدیک از او خائف شدند این اخبار در قزوین
گوشزد نادرشاه شد با سپاهی انبوه از قزوین دفع او را مصمم گشت و بچاپلق نزول نمود
علیمراد خان بعد از استماع خبر حرکت نادرشاه در کوهستان میانه اصفهان و شوشتر
که دارای درّه های عمیق و قلّه های رفیع است تحصن اختیار کرده بر تکبر و تمرد افزود
نادرشاه در ماه ربیع الثانی هزار و صد و چهل و نه ۱۱۴۹ عازم کوهستان بختیاری شده در دامنه
که علیمراد خان حصاری بود اقامت نمود و سواران اکراد و افغان را بدفع ایشان نامزد
کرد از هر طرف او را بحصار انداختند و جنگهای سخت در میانه رد و بدل شد چون
قشون نادری چندین برابر بودند در آخر تاب مقاومت نیاوردند جمعی از طرفین مقتول و
مجروح شد بختیاریان پل رودخانه را بریده بدانسوی آب شتافتند بحکم پادشاه افشار
دوباره آن پل را تعمیر کرده با تمام قشون ایشان را دنبال کرد بعد از جنگهای پی در پی علیمراد
خان گرفتار شد او را با اهل و عیالش بخدمت نادر آوردند فوراً حکم داده دست و پایش را
بریده چشمهایش را کندند پس از آن سه هزار خانوار از جماعت بختیاری را کوچانیده بمحال
خراسان فرستاد چون در این جنگ و سایر جنگها رشادتهای فوق العاده از بختیاریها دیده
بود چهار هزار نفر از جوانان ایشان را انتخاب کرده در اسفار و غزوات با خود همراه
داشت و بهمه نوع طرف داری را در هر موقع نسبت بآنها مرعی داشت

وقایع ۱۱۴۹

وقایع هزار و صد و چهل و نه — از فارسنامه

در اینسال نادرشاه افشار با قشونی از پیاده و سوار عزیمت فتح قندهار نمود و در جانب
شرقی قندهار موکب شاهی فرود آمد عید نوروز را که روز نوزدهم ماه ذی قعده بود در
آنجا بپای داشت یکنفر امرای ایرانی از شهر فرار کرده خود را باردوی شاه ایران
رسانیده گفت چهار هزار نفر را امیر قندهار بتعاقب فتح علیخان که بجانب قصبه قلات
رفته فرستاده فوراً نادرشاه بنفسه بتعاقب آن جماعت شتافت و بدون درنگ در رزم
داد جمعی از ایشان را کشته ما بقی فرار کردند و باردو مراجعت نمود بعد از ملاحظه معلوم داشت
که استحکام قلعه و شهر قندهار بنوعیست که فتح آن بزودی ممکن نیست امر کرد تا در اطراف
شهر چندین برج بنا داشتند و راه آمد شد شهر را مسدود نمودند آنگاه شهری در برابر قندهار
بنیاد نمودند و بازار و مساجد و سایر ابنیه شهری در آنجا بنا شد باندک زمانی شهری عظیم
شد و موسوم بنادرآباد نمود چون زمان محاصره بطول انجامید باعث انزجار خاطر شهریار
شده بخیال یورش افتاد در شب بیست و دوم ماه ذی قعده الحرام سال هزار و یکصد و
پنجاه هجری جماعت بختیاری و افاغنه ابدالی و اکراد خراسان را مأمور بیورش فرمود
ایشان متفقاً بشهر حمله بردند اما از ایشان کاری پیش نرفت دویست نفرشان کشته
و ما بقی بنادرآباد مراجعت کردند
عید نوروز یونت ئیل در سلخ ماه ذی قعده اتفاق افتاد شاهنشاه ایران یکباره از فتح
قندهار مأیوس شد آن چهار هزار نفر بختیاری که در اردوی نادری بودند از واقعه با خبر شده

فتح قندهار را وجه همت خود ساختند در روز دوم ذی حجه بصورت واحد بشهر قندهار
حمله برده بعد از جزئی زد و خورد قلعه قندهار را مسخر نمودند میرحسین والی و خانواده اش
بنارین قلعه موسوم به قیتول که در جنوب قلعه واقع است پناه بردند قلعه مزبور بر فراز کوهی
واقع بود بختیاریان چون شیران شرزه جماعتی بسیار از افاغنه را کشته یا اسیر نمودند
توپچیان از بالای نارین قلعه باندختن توپ و خمپاره مشغول شدند اما در برابر حملات
و شجاعت ایرانی الاصل کاری از پیش نبرده میرحسین ناچار شده خواهر خود زینب نام را
باسیمان بآستان شهریاری فرستاد شاه از گناه ایشان درگذشت و فرمان امان فرستاد
میرحسین و اولاد شاه محمود و روسای غلیزائی افغان شرف اندوز حضور شده باعیال بتوقف
مازندران مامور شدند آنگاه امر فرمود تا قلعه قدیم قندهار را با خاک یکسان کرده بر آبادی
شهر نادرآباد افزود

وقایع هزار و صد و شصت ۱۱۶۰

در اینسال نادرشاه افشار مقتول شد علی قلیخان که بعد ملقب بعلیشاه و عادل شاه میشود از هرات
بمشهد مقدس وارد شده باستمداد طوائف بختیاری و جماعتی دیگر کلات را محاصره کرده فتح
مینماید و خزائن نادرشاه را برداشته مراجعت بارض اقدس مینماید و بتخت سلطنت جلوس
مینماید طوائف بختیاری که از این پیش بحکم نادرشاه از محال خود کوچ کرده در خراسان مسکن
گرفته بودند بعد از فوت نادر بمحال خود مراجعت مینمایند

دعوی سلطنت علیمردانخان بختیاری   از فارسنامه

در ۱۱۶۲

در سنه ۱۱۶۴ علیمردانخان که از روسا و خوانین ایل جلیل بختیاری بود چون مملکت ایران را
بی پادشاه دید دعوی سلطنت نمود و تمام راه اصفهان را تا عربستان بحیطه تصرف
درآورد و از صفحات بختیاری و چاپلق و خوانسار با لشکر کاری نخست فتح اصفهان را
وجه همت خود ساخت درینوقت ابوالفتح خان که او نیز از بزرگان بختیاری بود از طرف
شاهرخ شاه زند در اصفهان حکومت مینمود با لشکری جرار سپاه علیمردانخان را پیشباز نمود
و در حوالی شهر این دو دریای لشکر با هم درآویختند جمعی فراوان از طرفین مقتول و مجروح
شد ظفر ابوالفتح خان را نصیب آمد

علیمردانخان بواسطه سابقه اتحاد و دوستی که با کریمخان زند داشت در اعانت خود طلبید
کریمخان با سه چهار هزار نفر سوار باردوی علیمردانخان پیوست و بجنگ ابوالفتح خان مبادرت
نمودند بعد از کشش و کوشش علیمردانخان غالب و ابوالفتح خان مغلوب شد شهر اصفهان را بحیطه
تصرف درآورد و پس از آن برحسب مصلحت میرزا ابوتراب فرزند میرزا مرتضی صدر الممالک را
که دخترزاده شاه سلطان حسین صفوی بود و در اینوقت از عمرش هشت سال سپری شده
بود بپادشاهی برداشتند و بر تخت سلطنتی نشانیدند و او را شاه اسمعیل خواندند

دیگرباره حکومت اصفهان را بابوالفتح خان تفویض داشتند علیمردانخان نایب السلطنه و کریم
خان وکیل الدوله و سردار سپاه شد و عهد و میثاق در میانه محکم گردید

درینوقت علیمردانخان نایب السلطنه کریمخان را با سپاه بختیاری و زند به تدمیر محمد علی خان
کلو که از طرف شاهرخ شاه حکومت همدان داشت فرستاد خان زند همدان را تسخیر

[illegible]

و درمدتی اندک تصرف نمود انگاه بجانب کردستان تاخته خسروخان اردلانی راگوشمالی

داد و بر تمامی آن نواحی استیلا یافت

لاجرم علیمردانخان بجبت ناسازکاری ابوالفتح خان حکم بقتلش داد و ایالت

اصفهان را بحاجی باباخان بختیاری بخشید و خود شاه اسمعیل را برداشته با قشونی بسیار

بعزم تسخیر فارس کمر بست

لشکرکشی نایب السلطنه کوشزد صالح خان بیات والی فارس شد در کمال عجله قلعه و حصاری

که بر دوره شیراز کشیده بود باتمام رسانیده معادل دو هزار و پانصد نفر تفنکچی شیرازی الاصل

بخواست چون این تمنا منافی صلاح اهل شیراز بود صاحب اختیار در دادن طفره زد

صالح داروغه و آقا علیقی منشی میان افتاده چند نفر از اوباش را با خود متفق ساخته

بصالح خان کفتند صاحب اختیار تفنکچی نمیدهد اکر بعهده ما باشد فرمان ترا انجام میدهیم

پس فوجی از مردم میسر و پا را آورده مسلح ساخته از حضور صالح خان کذرانیده بقلعه داری پرداختند

از انطرف علیمردانخان نایب السلطنه وارد بلوک کام فیروز کردید صالح خان باستقبال

جنک بیرون شد در کام فیروز تلاقی فریقین کردید بعد از جدال شکست بر سپاه صالح

خان افتاده بداخل شهر فرار کرد علیمردانخان با پانزده هزار نفر سوار و پیاده فراریانرا

تعاقب کرده شهر شیراز را محاصره نمودند

صالح خان چون خود را مرد میدان ندانست از حصار شیراز باصفهان کریخت علیمردان

خان بدون جنک وارد شهر شده تصرف نمود اینواقعه در ماه جمادی الاخری هزار و صد و شصت و

پنج اتفاق افتاد

خلاصه بعد از ورود علیمردان خان بشیراز لوای چنگیزی برافراخت با اینکه مردم همه نوع

تقدیمی از نقدی و خیمه و خرکاه و فرش و ماکول و ملبوس و رخوت و مشروبات آلات

حتی شربت غوره و سکنجبین باصطلاح خود علیمردان خان عرق آب لیمو و تفنک و یراق و

نعل و میخ و مس و زغال برای توپ و زنبورک پیش کذرانیدند باز هم قناعت ننمود و

محصلان کماشت تا از صاحب اختیار و میرزا محمد کلانتر شیراز نعل بها مطالبه نمایند

در مدت ده روز یکصد و شانزده اسب چاپاری کرفتند کار بر آنها سخت شد صاحب

اختیار ناچار شده مطالب را بحضور نایب السلطنه رسانید

خان را خوش نیامد و او را آزرده خاطر ساخت و میرزا محمد را از کلانتری معزول ساخت

و صالح داروغه را بجای او بکلانتری اختیار نمود پس از آن هر دو مبالغی جرم کرفت

از آن پس بدانسر شد که مالیات سه ساله آینده فارس را با فروعات که متجاوز از

چهارصد هزار تومان بود مطالبه نماید و چهل هزار نفر سوار از ایلیات و تفنکچی بلوکات

احضار کرد تا بتخت سلطنت ایران جلوس نماید

پس از آن برای وصول مالیات بتمام بلوکات فارس و بنادر و بحرین مامور شدید العمل

فرستاد اهالی از این سختی بستوه آمده با محصلین در آویختند و آنها را جواب کفتند و بخود

داری پرداختند اغلبی از بلوک مانند ابرج و کام فیروز و سرخه چهار دانکه پایمال

حوادث شد چیزی عاید خان نکردید جمعی از عمال که بجای مانده بحکم خان از چشم محروم

شدند از جمله خواجه محمد کلانتر و حاجی علی تبریزی و آقا صادق فیروزآبادی بود چون از کار

شهر بپرداخت برای تنبیه احمد خان ذوالقدر که پدر در پدر بحکومت جهرم سرافراز بود

باسپاه روانه فسا گردید بعد از مقاتله بلوک فسا وجهرم و کوار را خراب کرده معاودت

بشیراز نمود با غایکه در فتنه تقی خان خراب نشده بود لشکریان ازبن درآوردند

باجمله علیمردانخان پس از آنکه از عمل شیراز فراغت یافت معصومعلی خان افشار را

بحکومت شیراز منفجر داشت بعزم تسخیر کازرون رخت بیرون کشید از راه دشت ارجن

وارد شهر کازرون شد و مالیات از اهالی گرفته و آنجا را نظم و نسق نموده مراجعت بشیراز نمود

در کتل هوشنگ معروف بدختر محمد علی خشتی و تفنگچیان خشت و کلائی وعبدوئی با

سوار و پیاده راه عبور را بادوبسته بقتال پرداختند از طرفین جماعتی بسیار بهلاکت

رسید خان ناچار شده بکازرون معاودت کرد احدی از ترس در شهر بجائی نمانده بود

پس از راه مله نقل وارد شولستان ممسنی شده خود را بزرده کوه بختیاری رسانید

خلاصه چون خبر نقض عهد علیمردانخان وقتل ابو الفتح خان بختیاری بسمع کریمخان

وکیل آمد از هر سوی لشکری فراهم کرده راه اصفهان پیش داشت سلیمانخان قلقوی افشار

که از لشکر زند منهزم شده و در قلعه که درمیان سا وجبلاغ ری بود متوقف شده بود

و دارای هشت هزار جمعیت بود از قصه وکیل مطلع شده خواهش نمود که با او همراه باشد

کریمخان قبول کرد حاجی بابا خان که از جانب علیمردانخان حکومت اصفهان مینمود چون

قشونی قابل حاضر نداشت شهر را بجای گذاشته بیرون رفت کریمخان بی منازع

وارد و حکومت اصفهان را برادر خود صادقخان تفویض نمود و خود با قشونی کافی خیمه

بیرون زد

بیرون زد علیمردانخان درین وقت از راه کوهستان بختیاری در سراب گرون که از

چهار محال است آمده اطراق کرده بود

لاجرم بعد از تلاقی فئتین شکست بلشکر نایب السلطنه افتاد شاه اسمعیل را مجبوراً

بجای گذاشت و بطرف کرمانشاهان رخت بربست

خان وکیل بخت را از دیدار شاه اسمعیل مساعد دیده فتحنامها باطراف فرستاد و

فرمان ایالت فارس را بنام ابو الحسن خان شیرازی نوشت

مع القصه علیمردانخان پس از آنکه وارد کرمانشاهان شد یکی از احفاد شاه سلطان

حسین یا شخص مجهولی را پیدا کرده اسم شاهی بدو گذاشت و او را شاه سلطان حسین ثانی خواند

(مؤلف تاریخ کردستان نویسد شاه سلطان حسین ثانی در بغداد مدعی شد که من پسر

شاه سلطان حسین میباشم میرزا مهدی خان منشی نادرشاه که از اسلامبول مراجعت

کرده بود او را تصدیق کرد و با جلال تمام وارد کرمانشاهان شد علیمردانخان مقدم

او را غنیمت دانسته اثاثه سلطنتی برای او ترتیب داد) وخود کماکان باسم نیابت

سلطنت وجهانگیری مشغول شد و آزاد خان افغان غلیزائی را که در بلاد آذربایجان

استیلا یافته بود و شهر ارومی را مقر حکومت خود ساخته بود بمدد و کمک خود احضار کرد

این پیغام در شهر ارومی بآزاد خان رسید با سپاه ترک و افغان برای معاونت علی

مردانخان حرکت نمود نخست بطرف کردستان راند که آن مملکت را ضمیمه ممالک خود

سازد حسنعلیخان حکمران کردستان که از بنی اردلان بود سخت بیمناک شده واقعه را

بکریمخان

بکریمخان اطلاع داد و خود بتدارک لشکر پرداخت از سمت دیگر کریمخان با سپاه زندیه بمعاونت او آمد حسن علیخان دست اطاعت داد و آنگاه ابتدای لشکر قشون علیمردانخان را پیشیار کردند و بمقاتله پرداختند میدان این نبرد در محل پل آور بود و چون بخت کریمخان بیدار بود بعد از چندین جنگ شاه سلطان حسین مغلوب و مقتول گردید و شهر شلطشی تاراج و بیغمارفت ناچار علیمردانخان بداخل شهر عزیمت نمود چون اینخبر با آزادخان رسید از سفر خود پشیمان شده راه تبریز پیش گرفت کریمخان او را تعاقب کرد آزادخان خواهش ترک جدال نموده که سر خود گیرید و شیخ علیخان و محمد خان زند را که سردار سپاه وکیل بودند شفیع ساخت خان زند اعتنائی نکرد و برادر دوی آزادخان حمله برد شیخ علیخان و محمد خان از او رنجیده خود را بطرف نمودند

ناچار شکست بر سپاه وکیل افتاده با اهل و عیال خود تا قلعه پریه ملایر که وطن اصلی او بود فرار نمود و عیال خود را در آنجا گذاشته محمد خان و شیخ علیخان را بمحافظت قلعه معین داشته خود عود باصفهان نمود دیگر باره تدارکی کامل دیده در حوالی قمشه با آزادخان نبردی دلیرانه نمود و سپاه آنها را در هم شکست از آن پس از کوهستان کوه کیلویه و بختیاری گذشته بخرم آباد فیلی رسید این وقایع مطابق سنه ۱۱۶۷ بود در سال بعد نیز وکیل با سپاه افغان جنگ نمود و باز شکست خورده از کوهستان بختیاری و کوه کیلویه و شولستان گذشته در نواحی قصبه خشت توقف کرد

در سنه ۱۱۶۸ محمد خان زند که از سرداران وکیل بود و مدتی بود از او روگردان شده

بود و به

بود و به علی مردان خان پیوسته در اینموقع محض جبران مافات یکروز که علیمردانخان را شاکر دید فرصتی یافته برای خاطر وکیل خنجری بر شکم علیمردان خان زده و برانگیخت و فی الحال سوار شده خود را بخدمت وکیل رسانید

در سنه ۱۱۷۶ کریمخان با قشون بسیار برای دفع زکی خان زند سردار سپاه عراق از اردبیل بطرف عراق حرکت نمود چون زکی خان از واقعه مطلع شد در خود تاب توانائی ندید از راه زرده کوه بختیاری و مال میر جائی گذشته اهل و عیال کریمخان و نسوان اشخاصی را که در رکاب کریمخان بودند در آن نواحی گذاشته خود در نواحی شوشتر نزول نمود در اینسال طغیان سرکشان بختیاری کوشزد خان زند شد برای تنبیه ایشان از اصفهان طریق بختیاری پیمود و از هر جانب آنها سپاهی مامور داشت و اهالی را در حصار افکند ناچار سر تسلیم پیش داشتند جمیع طوائف هفت لنگ بختیاری را کوچ داده در نواحی قم یورت و منزل داد و طایفه چهار لنگ را ببلوک فسای فارس فرستاد بعد از فوت مرحوم وکیل اغلبی از طایفه چهار لنگ از بلوک فسا بوطن خود معاودت نمودند و دو تیره از چهار لنگ در سنگ کرم فسا و قریه کنگان فسا باقی ماندند تا سال هزار و سیصد و چهار در آنجا مشغول رعیتی خود میباشند

آن جماعت که در سنگ کرم توقف دارند مشهور بلر نوترکی هستند و بر عادت قدیمه خود زمستان و تابستان را در چادرهای سیاه بسر میبرند و بزبان لری تکلم مینمایند

در سنه ۱۱۷۲ کریمخان از محال بختیاری مراجعت بچهار محال اصفهان نمود و سه هزار نفر از

جوانان

جوانان بختیاری را اسلحه داده داخل قشون خود نمود

در ۱۱۸۹ که قشون کریمخان زند بریاست صادق خان برادرش برای تسخیر بصره در کنار شط العرب اطراق کرده بودند دو هزار نفر بختیاری که در رکاب صادق خان بودند از شط العرب گذشته مشغول ساختن جسر شدند و در هیجده روز جسر را باتمام رسانیده از جسر عبور کرده بصره را محاصره نمودند

در ۱۱۹۳ که سال وفات کریمخان بود چهل و پنجهزار نفر لشکر از طوائف مختلفه در شیراز حاضر بودند از جمله دوازده هزار نفر از اهالی عراق عجم و ششهزار نفر از مردم فارس و بیست و چهار هزار نفر از طوائف لک و الوار و سه هزار نفر از طایفه بختیاری و هزار و چهارصد نفر دیگر را با تفنگهای چخماقی و شمشیرهای مرغوب ملازم رکاب خود داشت و آنها را غلام چخماقی میگفت

وقایع هزار و صد و نود و نه ۱۱۹۹ از منتظم ناصری

در اینسال آقامحمد خان قاجار برای تدمیر احمد خان افغان و جماعت بختیاری از اصفهان خیمه بیرون زد و بعد از آنکه آن جماعت سر بخط طاعت در آوردند مراجعت باصفهان نمود

وقایع هزار و دویست و یک

در اینسال محمد خان سردار و عبدالله خان از طرف جعفر خان زند مأمور نظم طایفه جاکی بختیاری شدند

واقعه سال هزار و دویستم هجری

(از تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ ج ۱)

در اینسال

در اینسال که علیمردانخان زند دعوی سلطنت کرد و بعضی بلاد را در حیطه تصرف خود در آورد محمد ظاهر خان خواهرزاده زکی خان زند را با جماعتی از ایل بختیاری و دیگر مردم که شمارش بهشت هزار تن میرسید مأمور تسخیر استراباد نمود محمد ظاهر خان برحسب فرمان در صحرای استراباد لشکرگاه کرد و لشکری راست کرده بنشست مدتی از دو سوی کار بمقاتلت میرفت یکشب محمد ظاهر خان در کنار شهر برجی برآورد و تفنگچیان از آنجا بجای داشت چون صبحگاه آقا محمد شاه قاجار این بدید حکم کرد تا لشکریان آن برج را محاصره نمودند و از جانبی امر کرد تا راه علف و آذوقه را بر لشکر محمد ظاهر خان مسدود نمودند و از چهار سوی لشکرگاه محمد ظاهر خان را بمحاصره انداخته و طریق خورش و خوردنی بر آنها ببستند با اینکه در اینجنگ جماعت بختیاری مردانه رزم دادند اما بجهت نبودن آذوقه پشتشان از کار بشد جمعی راه فرار گرفتند خود محمد ظاهر خان هم بطرف گرگان گریخت و گرفتار آمد بحکم آقا محمد شاه سرش از تن برداشتند

داستان ابدال خان بختیاری

در سال هزار و دویستم هجری که ابتدای سلطنت آقا محمد شاه قاجار بود و شهر اصفهانرا بدست کرده بود ابدال خان که از رؤسای خوانین بختیاری بود و بختیاری ایل خود و گروهی از مردم کلپایگان و فراهان رایت خودسری برافراشت و اطاعت پادشاه قاجار را پشت پای زد با عدت و عدتی رزم آزمای خیمه بیرون زد و دفع آقا محمد شاه را بر خود واجب شمرد و تا قریه عسکران بتاخت آقا محمد شاه با عموم سپاه خود او را

مبارز کرده و در میانه بزدهای دلیرانه شد چون لشکر آقامحمد شاه براتب از سپاه ابدال خان برافزون بود تاب مقاومت نیاورده بسنگری که خود بسته بود پناه بردند جعفرقلیخان و علیخان افشار بحکم پادشاه آن سنگر را محاصره نمودند بعد از زد و خورد و هلاکت جمعی از طرفین ابدال خان و جمعی گرفتار آمده بحکم آقامحمد شاه راه دیار عدم پیمودند گروه بختیاری که سردار را گرفتار دیدند مقاتلت را بیهوده دانسته شدند آنگاه بواسطه نامه و پیام در آشتی زدند شاه اصفهان نیز مصلحت را در مصالحت دیده و ازین بیش بعصیان ایشان ننگریست

در سال هزار و دویست و یکم آقامحمد شاه بنفس خود از راه بروجرد باراضی بختیاری رفت پس از آنکه با روسای ایل شرط و داد در میان نهاد امور آنجا و در انتظام کرده عازم همدان شد

فتح پناه اباد

در سال هزار و دویست و هشتم هجری که طالش بدست آقامحمد شاه قاجار فتح شد اقدام بفتح قلعه پناه آباد نمود در منزل تخت طاوس چراغ علیخان که از روسای دلیر بختیاری بود با عبدالرحیم خان شیرازی و فوجی از جوانان بختیاری بحراست پل و ساختن سنگر مامور داشت سلیمانخان و مصطفی خان را با ده هزار کس بر سر قلعه پناه آباد فرستاد در نیمه راه با قراولان ابراهیم خلیل خان باز خوردند بعضی را کشته و برخی را اسیر نموده باقی بقلعه گریختند هزیمتیان را دنبال نمودند و در آن سنگر که چراغعلی خان بر آورده بود جای نمودند در این جنگ مردم بختیاری خدمات نمایان نمودند

وقایع سال هزار و دویست و دوازده

محمدخان پسر زکی خان زند بعد از غلبه آقامحمد شاه قاجار بمملکت ایران ببصره گریخت از آن پس محمد خان بسعادت آباد آمده جای کرد نجف خان زند عموی خود را برای استمداد بمیان قبایل بختیاری فرستاد و جماعتی از بختیاریان و ورا و جمع شدند فتح علیشاه جمعی از روسای ابطال را با گروهی از سواران و پیادگان بدفع او نامزد کرد ایشان بطرف صفهان راندند محمد خان با گروهی نمایان مبارزت ایشان را ساخته شد بعد مقابله و مقاتله محمد خان شکست خورده بجانب سعادت آباد شتافته آنچه اموالی که در اینمدت برزبر هم نهاده بود بیغما بردند از آنسوی نجف خان زند که باعث این فتنه شده بود و در اینوقت در میان قبایل بختیاری جا داشت بحکم یوسف خان که از روسای ایل بختیاری بود دستگیر شده او را با متابعانش نزد فتح علیشاه فرستاد

واقعه سال هزار و دویست و بیست و هشتم هجری

در سال یکهزار دویست و بیست و هشتم هجری که دولت ایران بسرداری عباس میرزای نایب السلطنه با دولت روس جنگ داشت فتح علیشاه از طهران کوچ داده چمن سلطانیه را لشکرگاه ساخت و جنگ روسیان را ساخته آمد نخستین شاهزاده محمد تقی میرزا با یوسف خان سپهدار عراق و پیاده بختیاری و سوار باجلان را روز چهارشنبه چهارم رجب از راه سرچم و ینگی پی پردن فرستاد

واقعه سال هزار و دویست و بیست و نهم هجری

در سال یکهزار و دویست و پنجاه و نهم هجری که خوانین خراسان بر فتحعلیشاه قاجار عاصی شدند بفرموده پادشاه ایران اسمعیل خان دامغانی و دو برادرش ذوالفقار خان و مطلب خان با لشکرهای ساخته و نظام سمنانی و امان الله خان افشار تیپ پیاده بختیاری با سواره خواجه وند و عبدالملکی روز دوازدهم ربیع الاول بطرف خراسان رهسپار شدند آغاز کشش و کوشش نمودند سواره خواجه وند و عبدالملکی و پیادگان بختیاری چون شیران نخجیر یافته بر ایشان تاختن بردند بانگ دار و گیر برخواست و خاک با خون آمیخته شد در پایان کار خراسانیان پشت دادند و راه فرا پیمودند مردم عراقی جماعت بختیاری تا نواحی جنوشان از قفای ایشان تاخته مرد و مرکب بهلاکت رسانیدند در این جنگ مردم بختیاری کمال مردانگی را بظهور رسانیدند

فتح جنوشان

در سال هزار و دویست و سیم هجری دیگرباره بعضی از خوانین خراسان باغوای اسحق خان قرائی طریق طغیان سپردند از طرف دولت لشکری بدفع ایشان فرستاد لشکریان بیست و هشتم شهر شعبان فتح قلعه جنوشان را یکدل شدند پیادگان بختیاری که تمام از جوانان کاری بودند گشادن حصار را بعهده گرفته از چارسوی یورش برده بر برج قلعه جنوشان عروج کردند و صرصهٔ قلعه را بتیغ بگذرانیدند و از آنجا آهنگ شهر نمودند

نمایش میرزا اسد خان بختیاری

میرزا اسد خان که یکی از خوانین ایل جلیل بختیاری بود شجاعتی بکمال و شهامتی

مالامال

مالامال داشت دور و نزدیک از هیبت شمشیرش بر خود لرزان و ترک و تاجیک بامید بخشش کمربندگی بر میان بسته (همان اسد خان بختیاروند هفت لنگ است که در این کتاب ذکرش شده چون مصنف با میرزا ذکر کرده ما هم نوشتیم)

وقتی از روی تعاند جنگ شیری را شمشیر بر کمر راست کرد پس از آنکه با آن حیوان درنده روی در رو شد بیک شمشیرش دو پاره نمود

مردم بختیاری عموماً طوق اطاعتش را از گردن او نخیشد روز بروز بر شوکت و عزت افزود و در کوهسار بختیاری معقلی رصین و حصاری متین بر آورد و هیچ پادشاهی را فرمانبرداری نمیکرد و او امر پادشاه ایران را پشت پای زد

در سال یکهزار و دویست و سی و یکم هجری که حکومت بختیاری بعهده شاهزاده محمد تقی میرزا شد وزیر خود میرزا علی کرایلی و آقا قاسم صند و قدار را باستمالت میرزا اسد خان گسیل داشت باشد که او امر پادشاهی را گردن نهد میرزا اسد خان که خمیر مایه اش بدلاوری عجین بود پیام شاهزاده را وقعی نگذاشت و بفرمود سر دو تن را گرفته دربند نمودند چون این خبر گوشزد پادشاه قاجار شد حکومت و نظم بختیاری را بعهده شاهزاده محمد علی میرزا موکول داشت مشارالیه با سپاهی فراوان طریق خاک بختیاری پیمود و در حوالی دز میران (همان دز ملکان معروف بدز اسد خانست) که معقل میرزا اسد خان بود بار بنهاد و لشکر را بصف کرد دز میران بر زبر کوهی بلند واقع شده و جز از یکجا راه آمد شدن ندارد و از آن راه نیز چون خواهند بدز شوند از فراز قلعه طنابها فرود

ارند طهماب

آرند و بمیان شخص بربندند و بسوی بالا کشند

بالجمله شاهزاده محمد علی میرزا وزیر خود میرزا محمد لواسانی را باستمالت نزد اسدخان بقلعه فرستاد و پیامهای گرم داد که چون تو شخصی بزرگ را سزاوار نیست که روی از آستان پادشاه ایران بگردانی و خود شاهزاده بپای دز آمده بایستاد میرزا محمد بعد از ملاقات رسالت بگذاشت و گفت مصلحت آنست که از دز فرود شده شاهزاده را دیدار نمائی اگر باز مقصود را در کنار ندیدی جانب آشتی پیش دار و الا دیگر بار بمعقل خود شتاب گیر که ترا مانعی نخواهد بود میرزا اسدخان از فرط تهور قبول کرد و از قلعه فرود شد و شاهزاده را دیدار کرد سخن از هر در بمیان آمد شاهزاده بسخنان گرم دل او را نرم ساخت و لازمه ملاطفت منظور داشت چون شاهزاده با سواران خود از پیش مواضعه نهاده بود که پس از ملاقات من اسدخان را یک یک و دو دو اطراف او را احاطه دارید درینوقت که ایشان مشغول صحبت بودند سواران تک تک رسیدند و گرد اسدخان پره زدند و دهان تفنگها بسوی او باز داشتند چون اسدخان کار را دیگرگون دید در صلح و مسالمت زد و جانب مهر و محبت گرفت شاهزاده نیز از روی مآل اندیشی سزاوار ندانست که با او در آویزد از تقصیر سابق چشم پوشید و بمواعید شادخوارش ساخت و گفت بهتر آنست که راه قلعه پیش داری و تدارک خود کرده نزد ما شتاب گیری که از این پس دولت ایران بوجود تو گرانبها دارد اسدخان بپذیرفت و بقلعه مراجعت کرد و تدارکی شایان نموده با ابهتی نمایان بخدمت شاهزاده آمد و همواره مجالست او را از

دست نداد

وقایع سال یکهزار و دویست و سی و سوم

در سال یکهزار و دویست و سی و سوم از طرف فتح علیشاه قاجار شاهزاده محمد تقی میرزا فرمانگذار بختیاری و بروجرد بمقاتلت و مبارزت محمد رحیم خان حکمران خوارزم مأمور شد سوار و پیاده بسیار از ایل بختیاری ملتزم رکاب او بودند و نیز مهدیقلی خان و محمد خان دولوی قاجار با ده هزار تن بدو پیوستند

نظام بختیاری

در سال هزار و دویست و سی و پنجم هجری فتح علیشاه قاجار امیر محمد قاسمخان قوانلو را امر کرد که بصفحات بختیاری رفته تمام قبائل بختیاری را بسبک جدید ردیف کرده بنظام گیرد مشارالیه نفر موده رشادکرد بختیاریانرا در تحت نظام درآورد و از این پس این طایفه یکی از بهترین نظام ایران بشمار میآمدند

بقیه شرح حال اسدخان بختیاری

داستان اسدخان بختیاری از این پیش فی الجمله بشرح شد در اینجا نیز جملی نگارش میشود اسدخان پس از آنکه در لب دز آمد و فرود در آنگریست شاهزاده محمد علی میرزا را بشناخت و تعجب کرد که بچه قدرت و توانائی در اینمکان آمده از جلودار شاهزاده پرسید که محمد علی میرزا است گفت آری شرط ادب بجای آورده برزیر آمد شاهزاده گفت اینک خواستارم که دست از اقدامات خود برداری و با من بطهران بیائی همه نوع ترا ضمانت میکنم اسدخان چون شاهزاده را نگریست که بصداقت پیش آمده توکل بخدا کرد

امر شاهزاده را بکردن کرفت شاهزاده کفت اینک بقلعه رفته ساز سفر را بسیج کن کفت اکر بقلعه مراجعت کیرم هوای قلعه مرا از خدمت محروم دارد در توقف عیالات اسدخان از لب در مخارج خواسته شد شاهزاده هزار تومان که در خرجین ترک خود حاضر داشت باسدخان داد و کفت این جزئی وجه را بایشان بسپار تا ازین پس مخارج کافی ایشانرا فرستی

لاجرم اسدخان با اهل و عیال خود وداع کرده در خدمت شاهزاده بطهران آمد شاهزاده او را کفت اینک باصطبل همایونی پناهنده شو تا من در حضرت پادشاه عذر تقصیر تو بخواهم و یکسره بحضرت پادشاه در آمد و عرض کرد اسدخان حاضر است شاه فرمود میر غضب همراه او را بیاور شاهزاده کفت اینک پناهنده اصطبل همایونیست سزاوار نیست پناهنده کانرا بقتل آوردن بعلاوه من او را اطمینان داده ام و الّا باین آسانی کرفتار نمیشد نخست بفرما تا مرا سر بردارند آنگاه خود دانی و اسدخان پادشاه ایران حرمت شاهزاده را از دست نداد و سیاست او را بموقع دیگر کذاشت و فرمود همه جا با تو باشد خلاصه اسدخان همواره در خدمت شاهزاده معزز و محترم بود و در مسافرتها همراه و در امور معظمه از او شور و استشاره نمود تا در سال یکهزار و دویست و سی و شش که شاهزاده مامور تسخیر بغداد شد مزاجش از اعتدال بکشت و با داود پاشا حکمران بغداد صلح کرد و بجانب کرمانشاهان کوچ داد و در منزل طاق کرا زحمت اسهال بر ضعف بدن بیفزود و ناچار بفرمود تا بار نهادند و دانست از این مرض جان بسلامت نبرد

اسدخان بختیاری و خسروخان فیلی را که او نیز از شجعان عالم بود طلب داشت و کفت دور نباشد که چون من جان بسپر دارم شما ازین لشکرگاه نتوانید بسلامت بیرون شوید چه لشکریان کینه پادشاه ایرانرا درباره شما بخوبی دانند اینک که مرا حشاشه از جان بجا است طریق مامن خویش کیرید و بر کذرید آن دو مرد دلیر سخن شاهزاده را بصدق مقرون دانسته با چشم اشکبار وداع کفته جانب خود کرفتند

وقایع سال هزار و دویست و سی و نُه

در سال یکهزار و سی و نهم هجری داود پاشا وزیر بغداد معرف افندی را به تسخیر قلعه مندلیج مامور داشت مشار الیه با لشکری رزمجوی بدانصوب شتافت ایمانی خان فراهانی و مهدیخان کلهر که حارس و حافظ قلعه بودند قوت دفع او نداشتند ایمانی خان از قلعه بکریخت پس از محصوری مهدیخان دستکیر و مندلیج مفتوح کشت چون این خبر مسموع شهریار قاجار شد محمد حسین میرزا را بدفع داود پاشا مامور کرد و خسروخان کرجی را فرمود تا با سپاه بختیاری بدو پیوسته شود محمد حسین میرزا ازین پیش که خسروخان بدو پیوسته شود با پنجهزار سوار جرار و پنج عراده توب از کرمانشاهان بایلغار تا مندلیج تاخت و بیدرنک رزم انداخت و بحکم یورش قلعه مندلیج بکشود و هشتصد تن رومیانرا از دم تیغ آبدار بکذرانید و خبر فتح برای شاهنشاه ایران فرستاد و در ازای این خلادت لقب حشمة الدوله دادوامر کرد تا خود بکرمانشاهان شتابد و خسروخان و دلاوران بختیاری را برای نکاهبانی مندلیج بجای کذارد

طغیان حاجی هاشمخان بختیاری

حاجی هاشمخان که از خوانین بختیاری بود (حاجی هاشمخان بختیاری ساکن لنبان
اصفهان بوده زمانیکه نادرشاه مقتول شد آن بختیاریان که بخراسان کوچانیده
بود مراجعت کردند جمعی در محلات اصفهان و برخی در دهات طهران توطن اختیار کردند
چنانکه سه محله اصفهان ساکنینش بختیاری است لنبان بیدآباد جوزان) با قبیله
خود سالها در محله لنبان اصفهان سکونت داشتند روز بروز بر عده و عده بیفزودند
از اینروی در شهر اصفهان قوت و قدرتی بکمال یافته بر مردم شهری بتکبر و تمرد رفتار میکرد
چنان افتاد که عبدالله خان امین الدوله اصفهانی خواهر او را بنکاح خود درآورد از
اینروی کسی با حاجی هاشمخان یارائی مقاومت نداشت جماعت بختیاری که در شمار
ایل و عشیرت او بودند دست بخودسری و طغیان برآورده اهل حرفت و صنعت و
بازرگان اصفهانی را بسیار وقت میازردند و بقوت خود بدون سند و حجت ایشانرا
جرمیت مینمودند چندانکه حاجی محمد حسینخان اصفهانی زندگانی داشت جراحات این جماعت را
بمرهم عطوفت و احسان التیام میداد و ایشان نیز محض حرمت او چندان درازدستی نمیکردند
که پای اصطبار مردم بلغزد تا این هنگام که حکومت اصفهان بمیرزا علی محمد خان پسر امین الدوله
مفوض گشت مشارالیه خواهرزاده حاجی هاشمخان بود یکباره سکنه لنبان سر بطغیان
برداشتند و دیگر اهالی شهری را بچیزی نشمار نگرفتند بنا افتاد که بزور از مردم بازرگانان
آنچه خواستند گرفتند چنان شد که نه حاجی هاشم خان را در پایان امر آن قوت بود که جماعت

خود را از آن درازدستی منع کند و نه عبدالله خان امین الدوله بواسطه جانبداری عیالات
و فرزندان توانست حاجی هاشم خان و مردم بختیاری را دفع دهد ناچار خود عبدالله خان
امین الدوله در حضرت پادشاه ایران از حاجی هاشمخان سعایت و شکایت نمود
در ماه شعبان سال هزار و دویست و چهلم هجری فتحعلیشاه قاجار با لشکری فراوان راه
اصفهان پیش گرفت تا آنکسان که با زیردستان و رعایا طریق جور و اعتساف برده اند
کیفر بینند زیرا که از علماء اصفهان نیز مکاتیبی چند در تجاوز و طغیان اهل و عشیرت
حاجی هاشمخان رسیده بود لاجرم شاه ایران بعد از ورود باصفهان حاجی هاشمخانرا
ماخوذ داشته از هر دو چشم نابینا ساخت و فرمود چون امین الدوله در تادیب حاجی
هاشم خان مساهحت کرده اگر خواهد از محل خود ساقط نشود پنجاه هزار تومان بایدبکارنان
دولت بسپارد

وقایع سال هزار و دویست و چهل و دوم هجری

در سال هزار و دویست و چهل و دوم هجری که فتحعلی شاه قاجار با دولت روس بجنگ
مشغول بود ریاست اردو را نایب السلطنه عباس میرزا داشت از طرف روسها مددف
سردار سپاه بود در نیوقت نایب السلطنه شنید که مددف شهر گنجه را بالحصار انداخته دست
از محاصره شوشی برداشت از قفای مددف تاختن کرد وقتی برسید که شهر و قلعه گنجه از
لشکر روس آکنده بود ناچار لشکر را حکم داد تا بار بنهند و از کوفتگی راه لختی بیاسایند تا در
صبحگاه برزم پردازند از قضا بسقاویچ سردار روس از راه تفلیس با چهار هزار تن بامددف
بپیوست و بامداد دوشنبه بیست و سیم صفر ساز مقاتلت طراز گشت نایب السلطنه ملازمان

رکاب و سواران عبد الملکی و سربازان عراقی و بختیاری را در میمنه باز داشت و سپاهیان
استرآباد و مازندران را بر میسره کرد و جهانگیر میرزا با دو تن دیگر از فرزندان خود را
در قلب جای داد سرباز و سوار آذربایجان را در پیرامون ایشان بگماشت خود با
جمعی از لشکریان در میان دره در کمین نشست آن سوی مدوف دیوار حصار را پشتوان
ساخته لشکر خویش را بر صف کرد و سواران قزاق را از چپ و راست بداشت و خود
با سرباز و توپخانه در قلب شد نخستین تفنگچیان بختیاری و عراقی و مازندرانی ساز
مبارزت کردند و به پشته که در آنجا گروهی از جماعت روسیه سنغاق کرده بودند
یورش بردند و در اول حمله روسیان را هزیمت دادند و پس از آن سواران ایران
اسب برانگیخته با گروه قزاق در آویختند سوار قزاق نیز تاب درنگ نیاورده
پشت با جنگ دادند مدوف چون این بدید از قلبگاه جنبش کرد و حکم داد تا دهان
توپها بگشادند گلوله توپ و تفنگ چون تگرگ باریدن نایب السلطنه در اندیشه رفت
که مبادا شاهزادگان که نوآموز کارزارند در آن جنگ آسیبی رسد کس بشتاب فرستاد
که ایشان را از کنار کارزار باز دارند نگاهبانان ایشان هم از نادانی و هم از درآشفتگی
فرزندان نایب السلطنه را در پیش چشم لشکریان از قلبگاه بیرون بردند سربازان آذربایجانی
چنان فهم کردند که ایشان طریق فرار گرفتند

لاجرم بی آنکه رزمی دهند و حمله افکنند سر برکاشتند و آن لشکریان عراقی و بختیاری
که مشغول جنگ بودند چون این شنیدند دیگر مصلحت در مقاومت ندیدند و از میدان

برد نیکر

هر دو یک سوی شدند سپاه مازندران نیز ایشان را دنبال داشتند دو هزار و پانصد
تن (آقای سردار اسعد میفرمایند من آنچه شنیده ام پانصد نفر بوده اند شاید این
پانصد نفری بوده که با حسن خان گرفتار شده و دو هزار نفر دیگرش با سایر خوانین
اسیر شده اند) از جوانان دلیر بختیاری که پیاده بکارزار اشتغال داشتند ممکن نشد
که پشت با جنگ کنند ناچار بر پشته صعود کرده تحصن اختیار کردند و یکروز و یکشب
با مردم روس رزمی سخت دادند و جماعتی از مردم روس را بهلاکت رسانیده
در پایان کار بجمله اسیر و دستگیر شدند و چهار توپ از سپاه ایران بدست روسیان افتاد

۱۲۴۳
وقایع هزار و دویست و چهل و سه

در اینسال که دولت روس با دولت ایران جنگ میکرد و تبریز را تصرف نمود حسب الامر
فتحعلی شاه سوار و سرباز بلاد بدار الخلافه حاضر شده با آذربایجان میفرستادند از جمله
حسام السلطنه حکمران لرستان و خوزستان با شش هزار سوار بختیاری و بیرانوند و
باجلانلو و سیلاخوری با پنج عراده توپ بدار الخلافه آمد

منازعه حسام السلطنه و محمود میرزا بر سر لرستان

در سال هزار و دویست و چهل و دوم میان دو برادر یعنی حسام السلطنه حکمران بروجرد
و شاهزاده محمود میرزا فرمانفرمای لرستان نزاع در گرفت حسام السلطنه از قبائل
باجلان و بیرانوند و یاراحمدی و سکوند و هفت لنگ و چهار لنگ بختیاری قریب
چهار ده هزار تن لشکری فراهم کرده آهنگ لرستان کرد و شاهزاده محمود میرزا

از قبایل حسنوند و کاکاوند و ساکی و چواری بیرانوند و جماعتی از قبایل پشت کوه
موازی دوازده هزار تن مرد سپاهی فراهم کرده رزمی سخت نمودند
دیگر باره میان حسام السلطنه و محمود میرزا کار بمقاتلت رسید از جانبین بسیار سپاه داشتند
حسام السلطنه از قبایل باجلان و بیرانوند و سگوند و بختیاری سپاهی بزرگ کرده
تاختن فرمود و تا دو فرسخی نهاوند براند

از طرف شاهزاده محمود میرزا سواره خزل و قبیله حسنوند فیلی لشکری بسیار فراهم شده
بریاست شاهزاده جهانشاه خیمه بیرون زدند بعد از تلاقی فریقین در اول حمله جهانشاه
راه فرار پیش داشت و بر بادپائی نشسته بطرف نهاوند گریخت و در آنجا محصور شد
از طهران او را احضار کردند سرباز زد و در قلعه روئین دژ که در وسط شهر نهاوند خود
بنیان کرده بود تحصن اختیار کرد از طرف دار الخلافه حسام السلطنه و شیخ علی میرزا مأمور
شدند که او را بدار الخلافه بیاورند

وقایع سال هزار و دویست و چهل و پنجم هجری

در سال یکهزار و دویست و چهل و پنجم هجری فتحعلی شاه حکومت کرمانشاهان را بشاهزاده
محمد حسین میرزا ابن محمد علی میرزا داد مردم خوزستان و لرستان فیلی که سالها در تحت حکومت
پدر او بودند روی دل بفرزندان او داشتند لهذا در کار حکومت حسام السلطنه در صفحات
لرستان و بروجرد لغزشی افتاد عاقبت کار میان شاهزادگان از مکاتبت بمجادلت کشید
بالجمله محمد حسین میرزا از مردم کوران و زنگنه و کلهر سپاهی راست کرده تا کنار قلعه خرم آباد
براند حسام السلطنه بتجهیز لشکر پرداخت از جماعت بختیاری و باجلان و بیرانوند و یاراحمدی

دیگر

و سگوند و حسنوند سپاهی انبوه فراهم کرده باستقبال جنگ تا اراضی اشتر برفت و لشکرگاه
راست کرد و از آن پس بروجرد را محاصره کرده رزمی سخت درداد و شهر را عنفاً بگشود و در این جنگ
مردم بختیاری فوق العاده دلاوری نمودند

حکومت حسین خان سردار ایروانی در بختیاری

در سال یکهزار و دویست و چهل و ششم حسینخان سردار ایروانی با حسین خان قاجار قزوینی
بحکومت چهارمحال و نظم قبایل بختیاری از طرف فتحعلی شاه قاجار سرافراز شد از این پیش
حکومتش با حسام السلطنه بود

وقایع سال هزار و دویست و چهل و هفت

در سال یکهزار و دویست و چهل و هفتم هجری میانه شاهزاده حسام السلطنه فرمانگذار بروجرد
و بختیاری و حشمة الدوله محمد حسین میرزا حکمران کرمانشاهان و خوزستان کار بمقاتلت کشید

فتح شوشتر بدست محمد تقی خان بختیاری

محمد تقی خان پسر علیخان کنورسی بختیاری که یکی از خوانین این ایل جلیل بود و بشهامت
و شجاعت نامبردار در سال یکهزار و دویست و چهل و نهم هجری اوامر پادشاه قاجار را پشت
پای زد و بتدارک لشکر و سپاه پرداخت و با اعراب رامهرمز و فلاحیه دست اتحاد داد
تمام طرق فارس به اصفهان را بحیطه تصرف درآورد و دور و نزدیک از خوف او بیمناک
شدند نخست بفرمود بیست هزار تومان منال دیوان را که از اصفهان بطهران حمل میدادند بغارت
برده ضبط نمودند این داستان هر روزه بگوش فتحعلی شاه قاجار رسید بجهت کسالت مزاج

علیگری

جلوگیری نتوانست نمود و از آنسوی محمد تقی خان بر غرور و نخوت افزود و با هشت هزار سوار
بقولی سی هزار سوار جرار آهنگ فتح شوشتر نمود و آن بلده را محاصره انداخت اسدالله
میرزا برادر محمد حسین میرزای حشمة الدوله حاکم شوشتر چون خود را مرد میدان ندید شوشتر را
بکارگذاران محمد تقی خان سپرد پس از آنکه امور آنجا را انتظام کرد از اراضی شوشتر و
دزفول برامهرمز شتافت و آنجا را نیز در تحت اوامر خود درآورد میرزا منصور خان
بهبهانی و ولی خان ممسنی و جمال خان دشتی چاره جز اطاعت ندیدند از آنجا بطرف
فارس راند طوائف ایلات فارس اطاعت او بگردن آویختند قریب ششصد هزار
تومان مالیات دیوانرا از اهالی بگرفت شاه قاجار دفع محمد تقی خانرا از طهران در سوم
جمادی الاولی بنگارستان شد و منشور کرد که از تمام ایران لشکرها برکاب همایونی پیوندند
و نیز مکتوبی بحسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس و حسن علی میرزای شجاع السلطنه حکمران کرمان
نمود که با قشون فارس و کرمان موکب همایونی را در اصفهان پیشباز باشند
در شانزدهم جمادی الاولی از نگارستان کوچ داده بدار الامان قم آمد و از آنجا امام
وردی میرزای سرکشیکچی باشی و صاحبقران میرزای امیر توپخانه و زنبورکخانه را حکم داد
تا بابنه و آغروق از راه جوشقان طی مسافت کرده در منزل مورچه خورت اصفهان پیوسته
رکاب شوند و خود راه کاشان پیش داشت بیست و دوم جمادی الاولی در قریه فین
فرود شد و پس از هشت روز طریق اصفهان گرفت در منزل مورچه خورت بنه و آغروق
برسید و محمد تقی میرزای حسام السلطنه نیز از بروجرد بلشکرگاه پیوست و سلطان محمد میرزای

بسیف الدوله

سیف الدوله حاکم اصفهان تا بدانجا پذیره گشت و شهریار قاجار از آنجا کوچ داده چهارشنبه
چهارم جمادی الاخری وارد اصفهان گردید و در باغ سعادت آباد نشیمن ساخت
و فرمان کرد تا سیف الدوله و آصف الدوله برای دفع محمد تقی خان با لشکر فراوان بچمن
و معقل قبایل بختیاری شتافته جمعیت ایشان بخوبی استحضار بهم رسانند و هم محمد تقی میرزای
حسام السلطنه را با فرمانفرما مأمور فارس کرد و امین الدوله را حکم داد با هفت هزار لشکری
بدیشان پیوسته نخست امر بختیاری و ممسنی را تسویه کرده آنگاه برای اصلاح جمع و خرج فارس
بشیراز شوند اما اجل پادشاه قاجار را مهلت نداد و رخت بدیگر سرای بربست و این عزیمت
بتعویق افتاد امین الدوله مصلحت وقت را از شهر اصفهان بیک سوی نشد و بگرد آوردن
سپاه مشغول شد و از مردم بلده و حومه اصفهان و جماعت بختیاری که در محله لنبان اصفهان
نشیمن داشتند ده هزار تن مرد جنگی حاضر خدمت داشتند

واقعه هزار و دویست و پنجاه هجری

بعد از فوت فتحعلی شاه قاجار در ماه رجب هزار و دویست و پنجاهم هجری ظل السلطان در طهران
بتخت سلطنت نشست امام ویردی میرزا را با لشکر فراوان از راه قزوین بدفع محمد شاه قاجار مأمور
پس از آن سهراب خان گرجی را مأمور کرد که با پنجاه عراده توپ و ششصد زنبورک و هزار تن
تفنگچی بختیاری از طهران بیرون شده باتفاق صاحبقران میرزا بلشکرگاه امام وردی میرزا
پیوسته شود

بقیه شرح حالات محمد تقی خان بختیاری

شفیع خان بختیاری از طرف محمد تقی خان تمام خطوط فارس تا خاک کاشان را ضبط

نظر زده شو

تصرف درآورد و منال دیوانرا در هرکجا بیابد بگرفت و بخدمت محمد تقی خان گسیل ش
از این روی صیت جلالت محمد تقی خان بهمه جا رسید

کارگذاران دولت بیشتر ازین سزاوار ندانسته که امر او را بتعویق اندازند

امین الدوله را که مأمور اینکار بود بجهت عدم اطمینان حکم شد بعتبات عالیات رفته مجاور
شود مشارالیه از طریق کوهستان بختیاری باراضی عراق عرب سفر کرد

بعد از گذشتن ماه خریف شاهزاده بهرام میرزا بحکم پادشاه ایران سفر خوزستان را
تصمیم عزم داد و با پنجهزار سوار و پیاده و شش عراده توپ تا جایدر براند میرزا موسی و فر
میرزا با سپاهی بسیار بدو پیوستند چون لشکرکشی پادشاه ایران گوشزد محمد تقی خان شد بهتر
آندید که راه مسالمت پیماید لهذا شفیع خان مزبور را برسالت خدمت بهرام میرزا فرستاد
مشارالیه در اول اراضی خوزستان نزدیک شاهزاده آمد و گفت محمد تقی خان بدون
اطمینان ترا دیدار نکند هرگاه رشته محبت باین محکم و استوار شود و حضورش را بوقت
دیگر حوالت دهی از ادای مالیات دیوان سر نپیچید

بهرام میرزا گفت یکسال است محمد شاه جای باورنگ کرده در اینمدت محمد تقی خان از سلطنت
یادی نکرده و حبل المتین وداد را از بیخ و بنیاد درهم گسیخته اکنون محض رفع معاذیر بدون
بدون درنگ ما را دیدار کند و ازین پس بمهر و محبت رفتار در حال میرزا علی امین آبادی را
باتفاق شفیع خان گسیل خدمت محمد تقی خان داشت و خود بجانب دزفول کوچ داد
جعفرقلیخان پسر اسدخان بختیاری و دیگر بزرگان آن قبایل با سوار و پیاده فراوان

در شهر دزفول

در شهر دزفول نزدیک شاهزاده انجمن شدند و پس از ده روز روانه شوشتر گشت
در یموقع شفیع خان بختیاری و میرزا امین از خدمت محمد تقی خان مراجعت کرده
گفتند که محمد تقی خان ملاقات ترا زیر بار نرفت

شاهزاده یکدل و یکجهت شد که بعد از نوروز لشکر بسازد و بقلع و قمع او بتازد و بعد از
نوروز شاهزاده از شوشتر با سپاهی انبوه بعزم مقاتله با محمد تقی خان خیمه بیرون زد
چون سپاهکشی او گوشزد محمد تقی خان شد بهتر آندید که قلعه تل را که سکونت داشت
از مرد و مال تهی سازد و در سیقناق مونگشت که معقلی رصین و مسکنی حصین است منزل
گیرد و در حال بفرمود تمام ایل و الوس از مرابع و مراتع کوچ کرده در اطراف خویش
نشیمن نمایند بعد از روز دو اردوی دولتی در حوالی معقل خان بختیاری بعضی از
انجماعت بخدمت محمد تقی خان شده که سزاوار است راه مسالمت و مصالحت بپیمائیم تا از
دو طرف جمعی بی گناه تباه نشوند محمد تقی خان چون آنجماعت را دورویه دید از آن
جوش و خروش فروکش کرده علیقی خان برادر خود را برسم رسالت بخدمت شاهزاده
گسیل داشت که ما را مقصودی جز اصلاح نباشد هرگاه دیدار مرا طالبی با عددی چند از
لشکریان دور از خیمه گاه بشتاب من نیز چنان کنم بعد از مذاکرات انجناب بمسالمت
پیوندد و آنگاه خدمت ترا از دست ندهم

شاهزاده که خود را مرد میدان او نمیدانست ازین پیغام سخت مسرور شد و بصوابدید
میرزا موسی نایب و (رالنس) معلم انگلیسی با ملاطفت اورا پاسخ داد و میرزا موسی را نیز با

بفرستد

علیشی خان بخدمت محمد تقی خان فرستاد و پیام داد که پسندیده تو پسندیده ماست اینک من از رضا می‌رسم و با یکصد سوار از اردوی خود بیرون شد محمد تقی خان نیز باتفاق میرزا موسی و چهار سوار بنزدیک شاهزاده آمد از طرفین شرط مهربانی بعمل آمد و یکباره آتش جدال با آب محبت خاموش گردید

آنگاه برحسب آرزوی محمد تقی خان میرزا موسی را بجراست اردوی خود مراجعت فرمود و خود با فضان آقای سرتیپ توپخانه و راولنس انگلیسی با سی سوار بطرف سقناق تونگش ره سپار گشت و محمد تقی خان را با شمشیر جواهر و جامه گرانبها تشریف کرد

نقصان

باالجمله پس از سه روز مسافت بکوه مونگشت رسیده و آن معقلی است که از سه جانب طریق عبور مسدود و از آنجانب که بدانجا توان صعود کرد پانزده ذرع راه را با نردبان شوان بر شد و بر فراز آنکوه آبی خوشگوار و ساحتی هموار است خلاصه محمد تقی خان شاهزاده را بر فراز آن جبل صعود داده شرط میزبانی بپای آورد و هرگونه خورش و خوردنی پیش گذرانید آنگاه تمام خانواده خود را یکایک در خدمت شاهزاده معرفی کرده مورد نوازش آمدند شاهزاده یکباره از طرف او خاطر جمع شد و شب را نیز بضیافت در آنجا بسر آورد و صبح دیگر شاهزاده با محمد تقی خان بقلعه تل بر شد بعد از تماشا دو لوله توپ بی عراده که بختیاریان ازین پیش از کارکنان دولت در جنگ گرفته بودند بقرمو بطرف کرمانشاهان حمل دادند

پس از آن با محمد تقی خان بلشکرگاه مراجعت کرد و روز دیگر بطرف شوشتر راند بیست و

دو روز محمد تقی خان شاهزاده را میهمان بود و با او معاهده کرد که کسان او و عیال علیشی خان و شفیع خان در کرمانشاهان سکونت اختیار نمایند و علیشی خان خدمت شاهزاده را هیچوقت از دست ندهد و هزار تن از مردم بختیاری بانتخاب راولنس در تحت نظام درآیند و خود حضور پادشاه ایران را آماده باشند و منال دیوانرا هرساله برسانند

درینوقت علیشی خان با کرو کانیکه ازین پیش مقرر رفته بود در رسید خود محمد تقی خان بطرف سقناق خویش مراجعت کرد تا مدارک خود کرده راه دارالخلافه پیش دارد خود شاهزاده در مراجعت بطهران از راه نهاوند و بروجرد طی مسافت کرده در چمن فتح آباد و گندمان و اراضی چهار محال و نجف آباد همه جا سفر کرده کار مردم بختیاری و منال دیوانی ایشانرا نظام کرده روز بیست و پنجم شعبان المعظم مراجعت بکرمانشاهان نمود شاهزاده بعد از دو ماه معزول شد و معتمدالدوله منوچهر خان مامور بنظم سرحد عراق عرب و عجم و حکومت خوزستان و لرستان و بختیاری و کرمانشاهان شد و در ماه رمضان المبارک راه اصفهان پیمود

واقعه سال هزار و دویست و پنجاه و سوم هجری | یا پنجاه و دوم

در سال یکهزار و دویست و پنجاه و سوم هجری یکباره مردم بختیاری از اطاعت کارگذاران دولت سرباز زدند و منال دیوانرا نپرداختند محمد شاه قاجار شاهزاده حسام السلطنه را با ششهزار لشکر بدانصوب مامور کرده تا آنچه گروگان از بختیاریان بگیرد منوچهر خان معتمدالدوله سپارد منصور خان سرتیپ فراهانی با فوج برخلو و فوج گمره و فوج فراهانی و علیخان قراگوزلو با فوج همدانی و آقاخان سرهنگ کلپایگانی و زین العابدین خان شاهسون با هفتصد سوار

و اسمعیل خان نایب توپخانه با سه عراده توپ و از جماعت قزل چهار صد تن سوار ملازم رکاب
او گشت بالجمله حسام السلطنه سلطان مراد میرزا دو ماه در گندمان اطراق کرده از مردم بختیاری
گردکان بگرفت و امور آن اراضی را بنظم کرد آنگاه بطرف جانکی سردسیر کوچ داد

شاهرخ خان که از خوانین بختیاری هفت لنگ بود در نیوقت حکومت جانکی داشت چون
طلیعه آن لشکر بدید مصلحت در آن دید که از جانکی رخت بیرون بندد تا رعیت زیر پا پایمال نشود
لهذا با کسان خود بقلل بازفت رفت و در مدت سه ماه شاهزاده در جانکی روز گذاشت و بواسطه
رسالت و رسول شاهرخ خان آرام ساخت و نیز خود آورد و حکومت جانکی را هم باو گذاشت
و پسر او را جزو ملتزمین خدمت خود ساخت و آهنگ جانکی گرمسیر نمود و توپخانه را از جبال
شامخه برغبت تمام عبور داد و همچنین بالمیر در آمد در کنار رود کارون محمد تقی خان بختیاری با لشکری از
سواره و پیاده علم مخالفت ساز کرده سپاه شاهزاده را پیشباز نمود

ورودی شاهزاده را مانع از آب نمود پانزده روز در میانه کار بمقاتلت و مبارزت سپری گشت
و روی فتح و ظفر از هیچ طرف هویدا نبود

شاهزاده دانست که محمد تقی خان را قدرتی بکمال است و باسانی سر بر خط فرمان نگذارد همی خواست
که کار بصلح و سلم انجامد محمد تقی خان نیز محض آنکه مراتع و مراعیش پی سپر سنابک ستور نشود
چاره را در مصالحت دید و خود بقلعه تل که از معظم ترین قلاع و حصون او بود کوچ داد و برادر
خود علینقی خان را که مردی سرد و گرم روزگار چشیده بود بخدمت شاهزاده گسیل داشت که
اینک سزاوار است که طرفین دست از جنگ و جوش باز داریم و شروط مصالحت را بواسطه

رسالت تعیین فرمائی و از پس او فرزند خود را با آذوقه و علوفه برسم هدیه شاهزاده را
فرستاد و اظهار اطاعت اولیای دولت را نمود همی خواست در موقع دیگر شاهزاده را
ملاقات نماید شاهزاده علینقی خان را حرمت گذاشت و گفت اگر خواهید یکباره این
جوش و خروش خاموش شود خود محمد تقی خان باینجانب آمده بدیدار خود ما را شاد خوار
سازد و الا غبار کدورت بکلی مرتفع نشود و صفای خاطر او برما واضح نگردد

پس از آنکه فرستاده بخدمت محمد تقی خان مراجعت کرد و داستان از سر تا بسر بگفت
محمد تقی خان بتوسط منوچهر خان معتمد الدوله که با هم عقد اتحاد محکم داشتند چاره طلبید
منوچهر خان آقا سید عبد الحسین خان شوشتری را نزد حسام السلطنه فرستاد که اینک
بصواب نزدیکتر آنست که با محمد تقی خان سخت گیری نکنی و حضور او را نخواهی و طریق
شوشتر سپاری تا درین محرم مصیبت حضرت سید الشهدا علیه السلام را باتفاق تو بپای
بریم شاهزاده دستور او بپذیرفت و گردکان از بختیاری گرفته راه شوشتر پیش گرفت
و آنها را بمنوچهر خان سپرد دو سال که از اینواقعه سپری شد محمد تقی خان دیگر باره لوای
خودسری برافراشت و اوامر دولت را یکباره پشت پای زد نخست با شاهزاده نیر الدوله
فرخ سیر میرزا حکمران خوانسار و گلپایگان ابواب مکاتبت فراز کرد و در عصیان با
دولت مواضعه نهاد از آن پس به تهیه کار پرداخت و تمام نواحی و اطراف بختیاری را
تحت اقتدار خود در آورد و منال دیوان را ضبط نمود چنانکه خزائنی مقتدر جا ترتیب داد
و ده هزار سوار مسلح آماده و فراهم داشت

چون این اخبار گوشزد پادشاه قاجار شد منوچهرخان معتمدالدوله را در دفع و رفع
او مأمور ساخت مشارالیه در اول خریف پنجاه و هفت از اصفهان خیمه بیرون زد و نخست
آهنگ اراضی خوزستان و سرحد مملکت روم و ایران گرد

فوج خوی و فوج ششم تبریز و فوج لرستان و تفنگچی گلبادی مازندرانی و سوار بختیاری
و لرستانی و سپاهی که در تحت فرمان سلیمانخان ارمنی بود با شش عراده توپ ملازم
خدمت ساخت و راه خوزستان پیش گرفت و همه جا توپهای جنگی را با خود حمل داد
و هرجا بکوهستان و ییلاقها عبور کرد و یخ سارهای سخت پیش آمد بقدر مقدور تا با تبر و آلات
بشکستند و توپها را عبور دادند و از آبها و سنگلاخها جهت توپچیان و سربازان
عراده های توپ را بکشیدند و راه ببریدند علیقلی خان برادر محمد تقی خان که ملازم سفر بود
برادر را ازین درنگ و شتاب آگهی فرستاده پیام داد که چاره خویش کن بلکه ازین
مخالفت دست باز دار محمد تقی خان که مردی دنیا دیده و سرد و گرم روزگار چشیده بود
عقیده برادر را بپسندید و مصلحت در آن دید که با منوچهرخان معتمدالدوله راه موافقت
بپاید چه ازین پیش مابین ایشان دوستی و یگانگی در میان بود در حال برادر خود محمد
کریمخان را که راه مردم داری را نیکو میدانست با سوغاتی درخور باستقبال منوچهرخان
معتمدالدوله فرستاد بالجمله محمد کریم خان طی طریق کرده درک خدمت منوچهرخان معتمدالدوله
نمود و هدیه پیش داشت مورد ملاطفت آمد معتمدالدوله سخت فرحناک شد که بدون جنگ
و جدال کار بر وفق مرام شد چیزی نگذشت که خود محمد تقی خان با اشراف و خوانین

قبائل در منزل مالمیر بملاقات معتمدالدوله نائل آمده شرط محبت از طرف منوچهرخان منظور گردید
و بدیدارش شادخوار شد و بجامه گرانبها پیکرش را مزین داشت

آنگاه محمد تقی خان معتمدالدوله را دعوت کرد که شبی در قلعه تل بمهمانی او حاضر شود قبول
کرد معتمدالدوله با سران سپاه بقلعه تل برآمد و شبی بخوشی برد خان بختیاری لازمه ضیافت
بجای آورد و گفت همی خواهم با عشیرت خود درین قلعه بمانم پس از آنکه سردی زمستان
سپری شد درک خدمت ترا در شوشتر نمایم منوچهرخان چون او را راستگو دانست قبول
این مسئول نمود بالجمله محمد تقی خان با کسان و اقربای خود در قلعه تل بماند منوچهرخان راه
شوشتر گرفت و در پنجم محرم الحرام وارد شوشتر شد

اما از آنسوی بعد از انقضای ماه بهمن و اسفندارمذ محمد تقی خان بوعده وفا نکرد و بشوشتر
حاضر نشد هرچند او را وعد و وعید و بیم و امید دادند مفید نیفتاد و استنکاف همی نمود علیقلی
خان و محمد شفیع خان که حاضر خدمت منوچهرخان بودند گفتند که همانا محمد تقی خان عدم
حضورش بجهت عدم اطمینانست بعلاوه بعضی سرکردگان بختیاری با او در مخالفت متبانیند
اگر اجازت رود علیقلی خان بقلعه تل سفر کرده در حراست عشیرت او مواظبت نماید باشد
که محمد تقی خان حضور خدمت ترا پشت پای نزند

منوچهرخان این رای بپسندید علیقلی خان و محمد حسین خان قراگوزلو را روانه قلعه تل نمود
ایشان بقدر مقدور بقلعه تل برشده او را دیدار کردند و یگانگی منوچهرخان را با او بیان نمودند
خلاصه محمد تقی خان را تا صحرای (لهبری) که بفرسنگی شوشتر است بیاوردند هم در آنجا محمد تقی خان

خواستار آمد که میرزا محمد خان کلبادی که محرم درگاه منوچهر خان است حاضر شده طمأنینه
از نو آورد و پیمانی از نو بنهد معتمد الدوله محض اتمام حجت میرزا محمد خان را بخدمت او فرستاد
میرزا محمد خان سفر نموده او را دیدار کرد و اینگونه هم کار را انجام نیافت پیغام داد که اگر منوچهر خان
ملاقات مرا طالب است خود بدینجانب بشتابد تا این نفرت بدل بمودت شود

هر چند شفیع خان و محمد حسین خان و میرزا محمد خان او را از اینگونه پیام ممنوع داشتند پذیرفتار
نگشت لاجرم منوچهر خان بعد از استماع این خبر با حاضرین گفت هر چند مرا قوت دفع او
موجود است اما از آنجا که راهی پیموده و تا باین حد آمده او را نایده می انگارم بهتر آنست
که از همانجا بقلعه خود بشتابد تا آنچه ازین پس سرنوشت او خواهد بود بدو خواهد رسید
محمد تقی خان بار بربست و بقلعه تل کوچ داد و سایر سرکردگان هر یک بمحال خویش رفتند
در ینوقت منوچهر خان به تجهیز لشکر و سپاه بپرداخت و بفرمود تا از قبایل هفت لنگ
بختیاری مردان رزم آزمای کاری انجمن شوند کلبعلی خان و جعفر قلیخان پسر اسد خان
بختیاری با مردم خود برسیدند علی رضا خان که پدرش را محمد تقی خان مقتول ساخته
بود با دلی پر کین و مردمی کینه جوی حاضر لشکرگاه شد علی همت خان و مهدیقلی خان و دیگر
سران بختیاری با لشکرهای ساخته و پرداخته گرد آمدند

آنگاه معتمد الدوله با جندی مجند و قشونی منظم از شوشتر کوچ داده در دشت قیصری فرود شد
و سلیمان خان سرتیپ برادرزاده خود را بطلایه سپاه و نظم لشکر اختیار نموده طریق قلعه تل
پیش داشت بعد از این اخبارات محمد تقی خان دانست که با آنهمه سپاه رزم دادن مشت

بسندان زدنه

بسندان زدنست و توقف در قلعه تل را مصلحت ندانست اموال و اثقال و عشیرت و تبار خود را
برداشته با ابطال رجال نزدیک شیخ ثامر خان فرمانگذار قبایل چعب شتافت و چنان
دانست که معتمد الدوله را با شیخ چعب قوه مبارزت نباشد بعلاوه چعب از حدود روم است
و او را در آنجا دو راه عبور نیست و اگر هم در تحت سلطنت روم نباشد از توابع فارس است
در هر صورت بیرون از حکومت معتمد الدوله است و شیخ چعب فرمان پذیر هیچ پادشاه
نبوده و همواره پانزده هزار سوار جرار آماده و حاضر دارد

مع القصه محمد تقی خان در فلاحیه سکونت اختیار کرد از آنطرف معتمد الدوله قلعه تل را در
تحت نظر علیرضا خان بدرگشته سپرده خود بجانب چعب با لشکر فراوان بتاخت نخستین پیام
با شیخ ثامر خان فرستاد که سزاوار آنست که محمد تقی خان را که روی از دولت گردانیده
با من فرستی و فتنه خفته را انگیختن و بندگان خدای را خون ریختن سبب نباشی

شیخ ثامر خان جواب فرستاد که من و محمد تقی خان هر دو تن از چاکران درگاه پادشاه
ایران میباشیم لکن امروزه چون او در پناه من آمده اگر حفظ و حراست او نکنم در میان
عرب هدف سرزنش و شنعت باشم هم اکنون یکتن از شناسگان درگاه را بدینجانب
فرست تا محمد تقی خان را مطمئن خاطر ساخته بدان حضرت آرد معتمد الدوله سلیمان خان سرتیپ را
برای انجام این امر روانه فلاحیه داشت و او شیخ ثامر خان و محمد تقی خان را امینی داده
باتفاق وارد لشکرگاه ساخت

معتمد الدوله بفرمود او را استقبال نمودند بعد از ورود بکمال مهمانپذیری بجا آورده ابواب

ملاطفت بگشود و از گذشته سخنی نفرمود میرزا محمد خان کلبادی را بمهمانداری او امر
کرد و چند تن را نیز بگماشت تا نگران او باشند که از لشکرگاه بیرون نشود
معتمد الدوله دیگرباره کس نزد ثامر خان فرستاد که عشیرت محمد تقی خان را بسوی بین
فرست شیخ که هرگز گردن بحکم کسی در نداده در بیرون کردن ایشان از فلاحیه کار
برفق و مدارا نمود و ایشان را بدفع الوقت وعده همی داد علی نقی خان بگرد آوردن سپاه
مشغول بود معتمد الدوله بعد از اطلاع از تجهیز علی نقی خان ناچار شده با تمام قشون
خود سفر فلاحیه پیش دارد

محمد شفیع خان بختیاری که در لشکرگاه بود از معتمد الدوله اجازت خواست که بفلاحیه
رفته باشد که علیقی خان و عشیرت محمد تقی خان را حاضر خدمت سازد معتمد الدوله قبول کرده
او را رخصت داد و لاجرم محمد شفیع خان بعد از ملاقات علیقی خان و پند دادن فراوان
او را همی خواست که از این جوش و خروش باز دارد و بخدمت منوچهر خان کام سپارد
سخنان او را وقعی نگذاشت و در خیالات خود ساعی بود و چون محمد شفیع خان کاری از
پیش نبرد با او همدست و همداستان شد و بدان سر شدند که بقوت لشکر و سپاه محمد تقی خان را
از خیمه گاه منوچهر خان بیرون برند

بعد از روزی چند شبی که هوا تیره و تار بود باتفاق شیخ ثامر خان با پانزده هزار سوار
جرار از بختیاری و عرب برای شبیخون بتاختند و اطراف اردو را دایره مانند در میان
گرفتند و ایشان را حصار داده یکباره گلوله های آتشین بباریدند

معتمد الدوله که جهان دیده بود دانست که اگر دل ببازد کارش دیگرگون خواهد شد
سلیمان خان سرتیپ را حکم داد که لشکریان را نگران باش تا راه فرار پیش ندارند و همگنان
بر جای خود بوده باشند و توپچیان با گلوله توپ دفع اعراب دهند

بالجمله لشکر بختیاری و عرب با کمال جلادت یورش بردند و حمله های دلیرانه دادند و مرد
و مرکب بخاک افکندند توپچیان بفرموده منوچهر خان دهان توپها با ایشان بگشادند و آتش
دادند سپاه عرب و بختیاری هرچند بانگ توپ را صدای موسیقار پنداشتند و بگیرودار
پرداختند اما در آخر لختی بازپس شدند دیگرباره دلیری کرده یورش افکندند

علیقی خان چون شیر غضبان تا نزدیک بخیمه میرزا محمد خان کلبادی تاختن آورده
بانگ در داد که هان ای برادر این همه گیر و دار از برای تست زود برخیز و راه فرار
پیش دار محمد تقی خان از جای جنبش کرده که خود را ببرادر رساند اما او را اسلحه موجود نبود
میرزا محمد خان کلبادی که شیر را از کمند جسته دید سخت بترسید و با گرزی که در دست
داشت بروی فرود آورد و گفت چند تن او را در میان گرفته بسراپرده معتمد الدوله حمل
دادند و با او گفت که این شبیخون برای رهائی محمد تقی خان است بهتر آنست که او را
بفرمائی در این سراپرده محبوس نمایند معتمد الدوله دانست که سخن او مقرون بصواب است
حکم داد تا او را بزنجیر گران بر نهاده نیک بداشتند

خلاصه لشکر بختیاری و عرب که میدان رزم را آزموده و مجرب بودند از ساعت
پنج از شب تا یکساعت قبل از سپیده دم از هر جانب اردو همی یورش افکندند و بسی

سپاهیان را مقتول و مجروح نمودند اگر گلوله توپ نبود اردو را تباه میساختند در حوالی
صبح که علامت روشنی در هوا پدیدار شد دست از جنگ برداشته سر خود پیش گرفتند اما
چون در راه رود و لاخ فراوان بود بسیار از آنجماعت غریق هلاکت شد جدم مرحوم لسان الملک
کشتگان بختیاری و عرب را هشتصد تن بشمار گرفته و مقتولین اردو را سی و شش تن مجروح را
هفت تن ذکر کرده اگر این خبر بیرون از راستی باشد ایرادی بآن مرحوم نیست اخبار نگار
آن دولت محض خوش آمد بارباب ان سلطنت این نوع سخنان کذب آمیز را مایه آبرو
مندی خود میدانستند و این مسئله در سلطنت استبدادی معمول است

بمقصود ذکر آئیم مشایخ اعراب که دیر زمانی بود از شیخ ثامر خان در زحمت بودند و از روی
ناچاری امرش را گردن گرفته بعد از استماع این خبر فرحناک شده بیعت او از گردن
برداشتند و بخدمت معتمد الدوله شتافته و تعدیات سابقه او را بذکره همی داشتند
شیخ عبد الرضا که از رضا دید قبایل چعب بود و با شیخ ثامر خان قرابتی داشت از بیم او
سالها وطن خود را ترک کرده در بغداد زندگی مینمود این هنگام بآرزوی حکومت فلاحیه نامه
به معتمد الدوله نگاشت و اظهار خلوص نیت نمود

معتمد الدوله باکمال ملاطفت نامه او را پاسخ کرده و نزد خود طلب داشت وی بدون درنگ
بلشکرگاه معتمد الدوله حاضر شد همچنان قبیله با وی بخدمت معتمد الدوله آمده اظهار ارادت
نمودند و مورد مرحمت شدند دیگر شیخ عقیل و شیخ عجیل و جماعتی از مشایخ حاضر شده بخلاع
فاخره مفتخر آمدند از طرف دولت منصور خان سرتیپ فراهانی از قبل فرهاد میرزا که ایالت

حکومت فارس داشت با افواج خود برای اخذ منال و دیوان مأمور بفرح چعب بود و شیخ
ثامر خان او را امکانی نمیگذاشت ناچار در منزل چم صابی نزدیک معتمد الدوله آمده
پس از چند روز مردم خود را برداشته از نهر حراجی که مشهور بنهر خزائن است عبور نموده
بدان سوی آب لشکرگاه ساخت معتمد الدوله حکم داد تا بر نهر خزائن که در کنار بیوت
فلاحیه گذرگاه دارد قنطره ببندند تا لشکر را از آب عبره داده در تخریب فلاحیه و تدمیر
شیخ ثامر خان کار یکسره کنند چون لشکریان بقطع نخیل و ساختن پل مشغول شدند
شیخ ثامر خان این بشنید برای اصلاح علماء فلاحیه را با قرآن مجید بشفاعت بیرون فرستاد
معتمد الدوله جواب داد که بسه شرط صلح میکنم نخست اینکه آن سال که فرمانگذار فارس
بود منال و دیوانی چعب را نداده است امروز آنمال را بپردازد
دوم علی نقی خان را با عشیرت محمد تقی خان بدینسوی گسیل دارد سوم — آنکه با مردم تن
و بازرگانان شوشتر و دزفول نگیز مهر و حفاوت ورزد علما باز شدند و شیخ ثامر خان
پذیرفتار این شرایط گشت الا آنکه در فرستادن علینقی خان و اهل محمد تقی خان طلب
مهلتی نمود معتمد الدوله گفت ازین بیش بتو دریغ ندارم بشرط که چند تن از اعیان مردم
خویش را بگروگان روانه لشکرگاه داری شیخ ثامر خان محض انجام صلح دو تن از اکابر
چعب را که یکی موسوم به فدعم و آن دیگر مرید نام داشت بگروگان فرستاد
معتمد الدوله بعد از حصول مرام از آنجا کوچ داده محمد تقی خان را با کنده و زنجیر با خود کوچ همی داد
معتمد الدوله بدان لشکرگذاری نموده هم در نیوق محمد علی خان ماکوئی با شش عراده توپ و

فوج قدیم خوی و دو فوج قراجه داغ و فوج قهرمانیه و فوج خلج ساده و فوج زرندیات
و سواره بروجرد و کرمانشاهان بر حسب امر پادشاه نزد معتمدالدوله آمد اما چون مدت میعاد شیخ
ثامرخان بپایان رسید و از فرستادن عشیرت محمدتقی خان خبری سر نخست جز اینکه آقا
عباس برادر کهتر محمدتقی خان بمیل خود نزد معتمدالدوله آمد

معتمدالدوله بدان سر شد که دیگرباره لشکر بفلاحیه کشد اما شیخ ثامرخان علیقی خان را گفت که
ازین زیاده مرا نیروی حراست شما نیست صواب آنست که بدیگر جای تحویل دهید علیقی خان
از فلاحیه بیرون شد و از قفای او زنان و فرزندان محمدتقی خان کوچ داده بدست آویز
قرابتی که با خلیل خان بهمه داشتند بخانه او شتافتند خلیل خان نیز چون توان انکار نداشت
ایشان را با خویش راه نداد ایشان ناچار طریق شتاب قلل جبل گرفتند تا در جبال شامخه
معقلی بدست کنند از قضا در این آمد و شد با اردوی دولتی روبرو شده بعد از زد و خورد دستگیر
و گرفتار آمدند چون خبر بمعتمدالدوله رسید صفرعلیخان با جلا ایشان را بلشکرگاه منصورخان فرستاد تا
ایشان را به شوشتر حمل دهد هم محمدکریمخان از فلاحیه بیرون شده بخانه خلیل خان بهمه فرود شد
و خلیل خان بیتوائی کس نزدیک علیرضاخان که از قبل معتمدالدوله در قلعه تل جای داشت
فرستاد و او را آگهی داد

علیرضاخان بفرموده جماعتی را بدستگیر کردن او مأمور نمود و خود نیز از دنبال شتاب گرفت
از آنسوی محمدکریمخان تفرس انجال کرده از خانه خلیل خان فرار کرد و در عرض راه با علیرضا
خان دچار شد از دو جانب جنگ به پیوستند و مردانه بکوشیدند در میانه محمدکریمخان بزخم

گلوله تفنگ

گلوله تفنگ از اسب درافتاد و جان بداد

از جانب دیگر گروهی از سواران معتمدالدوله که برای گرفتن محمدکریمخان بیرون شدند ناگاه
بمحمدشفیع خان سامانی بازخوردند در اراضی دیناران او را گرفته زنجیر کشیدند علیقی خان از
گرفتاری او آگاه شده از ملا محمد دینارانی استمداد کرده با گروهی بر سر سواران تاختن آورد
و محمدشفیع خان را از ایشان گرفته رها ساخت از اینسوی علیرضاخان این خبر بشنید که علیقی خان
با ملا محمد دینارانی محمدشفیع خان را رها ساخته اند از قلعه تل بیرون تاخت و بدان جماعت دررسید
و جنگ به پیوست و در اول حمله ایشان را درهم شکست علیقی خان فرار کرده بر جبلی بلند صعود کرد
و ملا محمد مقتول گشت و بیشتر مردم او و لشکر علیقی خان دستگیر گشتند علیرضاخان گرفتاران را
محبوس کرد و سر ملا محمد را از تن دور کرده نزدیک معتمدالدوله فرستاد درینوقت معتمدالدوله
دید که شیخ ثامرخان در ادای منال دیوان و فرستادن علیقی خان نقض عهد کرد و
گروگان او را زمان نکال برسید و حکم کرد تا قدعم و مرتید را در بازار شوشتر سر از تن برگیرند
شیخ ثامرخان نیز بر خود نهاده بود که ایشان را بقتلگاه فرستاده چه از پیش زن و فرزند هر دو
تن را به بریدن موی و پوشیدن لباس سوگواری امر کرده بود

بالجمله مردم شوشتر چون از حکم منوچهرخان آگهی بدست کردند آقا سید حسین شوشتری و دیگر علماء آن
بلده نزد منوچهرخان آمده زبان بشفاعت گشودند و ایشان را از قتلگاه نجات دادند
معتمدالدوله پس از آنکه از هلاکت آن دو تن چشم پوشید امر کرد تا هر دو را در خانه حاج محمد
زمان شوشتری جای دادند و بیتوائی آهنگ چپ کرد این هنگام نیز از پادشاه قاجار

منوچهر اراده

منوچهری برسید که ما فلاحیه و نواحی آنرا از تحت حکومت فرهاد میرزا و عمال فارس انتزاع
کردیم و علاوه بر اصفهان و لرستان و خوزستان با تو سپردیم پس میرزا محسن خان شوشتری را
بحکومت شوشتر باز گذاشته روز هشتم رمضان راه فلاحیه برداشت

لاجرم بعد از تواتر این خبر شیخ ثامر خان بصیانت قلعه و حصانت حصار پرداخت اما با خود
اندیشید که قلعه فلاحیه را آن رصانت نیست که با چنین سیل بنیان کن استقامت کند ناچار
اموال و اثقال و زن و فرزند خود را برداشته روی بقلعه کوت شیخ نهاد که معقلی استوار
و حصنی مستحکم داشت پس از آنکه هزیمت او بمعتمد الدوله رسید شیخ مسلم را که حضور داشت فرمود
اینک تو نیز و برادر خویش شیخ عبدالرضا شتاب کن و او را از بغداد با خود همراه آورده حکومت
فلاحیه خاص او خواهد بود و نیز آقا محمد زمان شوشتری را روانه کوت شیخ ساخت و گفت
او را از من پیام برسان که اگر هم اکنون تو نیز و نیک ما شتاب گیری و منال دیوانرا ادا نمائی
همچنان شیخ قبیله و میر سلسله خواهی بود آقا محمد زمان برفت و بی نیل مقصود رجعت نمود

معتمد الدوله کوچ بر کوچ داده باراضی فلاحیه آمده بار بنهاد و مردم بلده قران مجید حمایل کرده
استقبال نمودند درینوقت شیخ عبدالرضا برسید و بحکومت فلاحیه برقرار شد محمد علی خان باکوئی
ملقب بشجاع الدوله را منوچهر خان بحکومت بختیاری فرستاد و دو فوج خوی و دو عراده
توپ و هزار تن سوار با او همراه کرد و مقرر داشت که از مردم بختیاری دو فوج سرباز بنیان
کند و اج بقایای بختیاری را که لا وصول مانده است وصول کرده بفرستد و از بزرگان
و خوانین آنجماعت بقصد خانوار بشرط گروگان بسوی طهران روانه نماید بخواستاری شجاع الدوله

محمد مهدیخان

محمد مهدیخان و علیرضا خان از قبایل هفت لنگ بختیاری و کلبعلیخان و جعفر
قلیخان از قبایل چهار لنگ با او همسفر شدند تا انجام مقصود را بشور و مشورت ایشان کار بندند
خلاصه شجاع الدوله راه بختیاری گرفت اما شیخ ثامر خان با خود خیال کرد که بسبب حدت
گرما و سورت تابستان معتمد الدوله را در آن اراضی تاب اقامت نخواهد ماند و مراجعت
خواهد نمود بعد از مراجعت او بر فلاحیه تاختن خواهد آورد

اما معتمد الدوله سخت با گرما مقابلت کرده از عزیمت خود دست باز نداشت ناچار شیخ
از اقامت کوت شیخ دست باز داشت و بطرف کویت که در اراضی حجازست کوچ داد
و مختفی میزیست درینوقت شیخ عبدالرضا که سالها بامید حکومت فلاحیه میزیست بی بنی از
فلاحیه راه فرار پیش داشت و برادرش شیخ مسلم نیز از لشکرگاه گریخته بدو پیوست همچنان
قدم و مریدی که سپرده میرزا محسن خان بودند از شوشتر بگریختند

معتمد الدوله حکومت فلاحیه را علاوه بر فرمانگذاری خوزستان نموده بولی فرج الله مفوض
داشت و محمره را که بفتنه بصریان خراب شده بود حکم بتعمیر و آبادانی کرد و حاجی محمد علی حمصی را
بسفارت بصره نزد متسلم فرستاده پیام داد که یا محمره بدست شما آباد خواهد شد یا بصره
چون محمره خراب میشود علی پاشا وزیر بغداد را نیز از اینگونه پیامی کرد و از کارداران
دولت خواستار آمد که باراضی روم تاختن کند و کیفر خرابی محمره را باز جوید اما امنای
دولت ایران چون بتوسط وزرای دول خارجه انگلیس و روس باز مصالحت و مسالمت
با روم داشتند اجازت نکردند لاجرم معتمد الدوله از جنب بشوشتر و از آنجا بدزفول

نزول

سفر کرد و محمد تقی خان را مغلولا با پنجاه و نه عراده توب و دو خمپاره دیگ قفقذ و
بسیار اسبان تازی مصحوب فرج میرزا محمد خان کلبادی روانه دار الخلافه نمود و حکومت
دزفول را بحاجی ملا احمد کرمانشاهانی بازگذاشت و احمد خان پسر حسن خان والی فیلی را
رخصت پشت کوه فیلی داد و محمد حسینخان خرقانی را تشریف حکومت لرستان کرد و با ملی
فرج الله سپاهی جنگجو مامور شد که یک چندی در چپ متوقف باشد که مبادا شیخ تامر
خان ساز مراجعت فلاحیه کند درینوقت محب علیخان ماکوئی تسویه امور بختیاری را
داده بخدمت معتمد الدوله شتافت و حساب خراج بختیاری را با او باز نمود و از روی
سجلی برای سند خود گرفته روانه دار الخلافه داشت و هم قشونی که از مردم بختیاری
گرفته بود از سان معتمد الدوله گذرانید
در سال یکهزار و دویست و پنجاه و هشت علیقلی خان برادر محمد تقی خان که از منوچهر خان
معتمد الدوله گریخته بود نیز دفرها د میرزا بفارس رفت شاهزاده اورا روانه طهران نمود

واقعه سال یکهزار و دویست و شصت و یکم

درینسال اسد قلی میرزای ایلخانی حکمران بروجرد بخیال بعضی دعاوی پرداخت
و همی خواست بزور بختیاریان سرلک کار خود را از پیش برد این بود که محمود خان
کاشانی وزیر ایلخانی راه طهران پیش گرفت تا خیال اورا در دربار طهران معلوم دارد
ایلخانی بعد از رفتن او سخت برترسید و نامه بخسرو خان بختیاری سرلک نگاشت
که محمود خان بد انسر است که مراد در حضرت پادشاه گناه کار قلمداد کند اینک چند سوار بفرست

ما اورا

تا اورا در عرض راه تباه نمایند محمود خان دو اسبه خود را بطهران رسانیده و از صدمت ایشان
در امان ماند

واقعه سال یکهزار و دویست و شصت و دوم

درینسال محمد شاه قاجار بدرود زندگی گفت درینوقت حکومت بروجرد با جمشید خان
ماکوئی بود و مشار الیه در بیرون بروجرد در محال سیلاخور و اراضی بختیاری تابع بروجرد
سکونت داشت و با سراپرده شاهانه و سرباز و ثروتی فوق العاده روز میگذاشت پیش
از آنکه خبر فوت شاه گوشزد او بشود مردم آن اراضی اطلاع کرده ناگاه بروی تاختن
کردند و مال اورا بغارت بردند جمشید خان یک تنه راه فرار پیش داشت
هم درینسال افراسیاب خان باجلان بعد از وفات محمد شاه در محال بروجرد آغاز تکتازی
نموده مصدر شرارت شد و با بزرگان بختیاری نیز مرافقت و موافقت داشت
شاهزاده احتشام الدوله از طرف دولت درینوقت بحکومت بروجرد و سیلاخور منصوب شد
محض دور اندیشی حکومت باجلان را با فراسیاب خان باز گذاشت
و با قرخان و اسد خان و علیمحمد خان را بحکومت بختیاری فرستاد ایشان بعد از بیرون شدن
از شهر پای از دایره اطاعت بیرون نهادند زیرا که اخذ خلعت و اجازت مراجعت را از
ضعف حال شاهزاده شمردند از این روی یکباره حدود بختیاری و بروجرد آشفته شد اما
شاهزاده آتش غضب و سخط را بزلال صبر و سکون بنشاند و با پیام مهرآمیز آتش رنجش را خاموش
کرد

واقعه سال یکهزار و دویست و شصت و چهار

درینسال شاهزاده اردشیر میرزا بحکومت خوزستان و لرستان و بختیاری و نظم اراضی

به جنب دراهم

چب و رامهرمز مأمور شد سلیمانخان گرجی برادرزاده منوچهرخان معتمدالدوله بوزارت او منصوب شد مشارالیه بسیج سفر کرده با دو فوج سرباز کمره و گلپایگان و دو فوج لشکر لرستان و یکفوج سرباز فریدن و چهارمحال و چهارصد تن سوار شاهسون و چهارصد سوار چکنی فریدن و جماعتی از ملازمان رکابی و دویست تن توپچی و هشت عراده توپ و قورخانه لایق در عشر آخر ربیع الاخر از دارالخلافه بیرون شده نخستین باراضی کمره و گلپایگان و خوانسار و چهارمحال و فریدن عبور کرده سرکشان بختیاری را که درینمدت مشغول خودسری بودند آرام نموده قلاع ایشانرا خراب نمود از جمله قلعه اردجن را که در حوالی اراضی بختیاری بود و حصنی حصین داشت از بنیان برآورد و شش ماه چمن سنگباران و قهیز را لشکرگاه کرده بعد از نظم آنجا آهنگ ارستان کرد

واقعه سال یکهزار و دویست و شصت و پنج

درینسال مردم اصفهان سر بشورش درآوردند و با غلامحسین خان سپهدار حکمران اصفهان رزم دادند ناچار سپهدار از دارالخلافه استمداد کرد سوار بختیاری و باجلان و فوج سیلاخوری و افواج فیروزکوهی و تفنگچی سورتی و نگی و بعضی سواران دیگر عزیمت اصفهان نمود و بلشکر او پیوستند و با مردم اصفهان رزمی سخت داده جمعی از طرفین مقتول آخر الامر اهل شهر شکست خورده باستیمان درآمدند

طغیان مردم بختیاری

پس ازآنکه شاهزاده احتشام الدوله حکمران بروجرد و بختیاری باقرخان و اسدخانرا

بحکومت بختیاری فرستاد و ایشانرا با خلعت گرانبها روانه داشت پس از ورود به بختیاری شاهزاده را بچیزی نشمردند و یکباره دست جور و تعدی از آستین بیرون آوردند و از ادای مالیات و اطاعت حکم دولت سر باز زدند چنانکه یکشب اسدخان با جمعی سوار و پیاده بقبیله عبدالوند شبیخون برد و بسیار کس از مردان آنجماعت را بهلاکت رسانید و اموال بسیار بغارت برد و زنان و دختران را اسیر گرفت و نیز وقتی قریه دیگر را بمعرض نهب و یغما داد و بر صغیر و کبیر رحم نیاورد و نیز وقتی چندین نفر از سربازان فوج سیلاخوری را حکم داد و او اسیر گرفتند و بر درختان بست و ایشانرا هدف گلوله خود ساخت و نیز افراسیاب خان باجلان در عصیان خود طغیان نمود و برادر خود را بسوء ظن از هر دو چشم نابینا ساخت

چون این اخبار گوشزد احتشام الدوله شد دفع ایشانرا واجب شمرد نخست افراسیاب خان و قاسمخان باجلان و علیمحمدخان بختیاری را بحسن تدبیر حاضر شهر ساخته هر سه تن را ماخوذ داشت و در کنده و زنجیر کشید آنگاه برای نظم قبائل ممیوند بختیاری و زلقی و طایفه سرلک تا چمن فتح آباد براند خسروخان سرلک که در آن اراضی بجلادت و شجاعت شناخته دور و نزدیک بود و بخودسری و غرور زندگی مینمود و همواره جماعتی بسیار از پیاده و سواره بختیاری در اطراف او حاضر بودند احتشام الدوله را وقعی نمیگذاشت و همی گفت او را آنقدرت نباشد که با من طرف شده ضدیت نماید

لاجرم خسروخان پس از استماع ورود شاهزاده با پنجاه سوار کاری برنشست و با کمال بی اعتنائی بلشکرگاه احتشام الدوله درآمد و او را دیدار کرده بیک سوی لشکرگاه اردوی

شاهزاده بار بنهاد احتشام الدوله چون از قوت و قدرت او اطلاع داشت دانست که
با رزم و پیکار با او برابری نتواند نمود بحیله و تزویر پیش آمده او را خواب کرد و با
کسان خود مواضعه نهاد در اینکه هرگاه خسروخان مرا دیدار نماید از هر سوی او را در میان
گیرید و ماخوذش نمائید و اگر سواران او از در ممانعت بیرون شدند ایشان را دفع دهید
بالجمله دیگر روز خسروخان که از خیالات شاهزاده بیخبر بود با نخوت و خیلا بسراپرده شاهزاده
درآمد و از هر در سخن راندند ناگاه لشکریان بتاختند و او را چون نگین انگشتری در میان گرفتند
خسروخان دانست که کار دیگرگون است چاره جز تسلیم ندید و باسارت تن درداد او را بند
برنهادند سوارانش مقاتلت را بیهوده دانسته بطرف بختیاری راندند خسروخان را با بند
گران بطهران فرستادند و در انبار دولتی محبوس نمودند

هم شاهزاده اسدخان و باقرخان بختیاری را به تدبیر ماخوذ داشت پس از انجام این مطالب
دفع خانباباخان چهارلنگ را واجب شمرد و خانباباخان مزبور بشجاعت و دلاوری مشهور
بود و در قلعه فهره معقلی محکم داشت و ایل چهارلنگ حکم او را مطیع و منقاد بودند و خندقی
عمیق در اطراف قلعه بود و از بیرون قلعه سه برج افراشته و صد تن تفنگچی رزم آزمای
بنگاهبانی قلعه همواره روز میشمردند

خلاصه شاهزاده با توپ و سوار و سرباز از چمن علی آباد کوچ داده پانزده فرسنگ بتاخت
روز دیگر هنگام بامداد قلعه او را حصار داد و پس از آنکه قدری از رنج راه بیاسود حکم یورش نمود
از طرفین شروع بجنگ شد از طرف شاهزاده جواد خان سرهنگ بزخم گلوله از پای درآمد

وهفده

و هفده تن سرباز نیز بهلاکت رسیدند خان قلعه را بگذاشت و جانب خود گرفت
چون اهل قلعه بدون سردار ناچار سر تسلیم پیش داشتند و قلعه بدست شاهزاده افتاد
حکم داد تا او را بکلی خراب نمودند

واقعه سال یکهزار و دویست و شصت و شش

در اینسال میرزا قوام الدین که از سادات طباطبائی بود و پدران او حکومت کوه گیلویه
داشتند در کمال استبداد و استقلال میزیست و معروف بمیرزا قوما بود و حکمرانان
فارس را بچیزی نمی شمرد و با بزرگان بختیاری همدست و همداستان شده به پشت گرمی
ایشان از اطاعت دولت سرباز زد و اولیای دولت او را از حکومت معزول نمودند مشارالیه
قریب بسی سال نزد عبدالله خان امین الدوله و منوچهرخان روز همی شمرد چون نوبت
حکومت فارس به بهرام میرزا رسید محمد کریمخان قجر در کوه گیلویه حکومت یافت امور آن
اراضی روی بآشفتگی گذاشت میرزا قوما که انتظار چنین روز میشمرد بر اسبی رهوار بر
نشسته عنان زنان بدان اراضی شتافت و بحصانت حصار و رزانت معقل پرداخت
و از غلات و حبوبات در هر جا انباشته ساخت و بخویشاوندی و پیوند با مشایخ اعراب
مستظهر گشته سر بخودسری برآورد و از قتل و اسیر کاروانیان و نهب و غارت اطراف کوتاهی نکرد
چون حرکات او گوشزد درباریان شد اردشیر میرزا بحکومت خوزستان و لرستان و نظم
آنحدود مامور شد بعد از نظم فریدن و چهار محال از راه بروجرد روانه لرستان و خوزستان
گردید و اشرار قبایل بیرانوند و سگوند و دیگر طوائف را آرام کرده از لرستان بدزفول

ولوله

و شوشتر سفر نمود و آن حدود را نیز بنظام آورده سلیمانخان سهام الدوله راکه سردار سپاه و سمت وزارت داشت برای نظم رامهرمز با پنجهزار سوار و پیاده و شش عراده توپ مأمور داشت مشارالیه طریق رامهرمز پیمود تا آن اراضی را بنظام کند و مشایخ عرب و خوانین بختیاری راکه با میرزا قوام الدین طریق الفت میسپردند بازدارد و خود شاهزاده نیز از دنبال سهام الدوله کوچ میداد که اگر محتاج مدد شود او را پشتوان باشد

و مکتوبی چند شاهزاده بمشایخ و بزرگان اعراب نوشت و ایشان را از دور میرزا قوام الدین پراکنده نمود اما خود میرزا قوام الدین در قلعه چم ملاجای داشت و سوار و پیاده بسیار در دور خود جمع نمود و از اطاعت دولت سرباز زد سهام الدوله نخستین با میرزا رضای پسر مشارالیه رزمی سخت داد و او را بشکست پس از آن بقصد شبیخون کمر بست و از دل شب علیرضاخان بختیاری و توشمال خان فیلی را با هشتصد مرد دلاور از آب عبره داد با اینکه جمعی در آب غرقه شدند اعتنا نکرده از رود بدانسوی شده بکنار قلعه آمدند قلعگیان بمقاتلت پرداختند نه تن از لشکریان را بزخم گلوله از پای درآوردند و بیست و دو تن را مجروح نمودند با اینهمه فتوری عارض نشد و بحکم یورش قلعه را فروگرفتند و برج و باره اش را با خاک پست کردند و چند عراده توپ کوچک از آنجا بدست کردند و نیز توپی بزرگ که از زمان نادرشاه افشار در آنجا بجای بود و حملش مشکل بود بحکم شاهزاده خورد و درهم شکسته شد میرزا قوام الدین را قوت درنگ نماند و از خرگاه بقلعه بهبهان گریخت

هم در اینسال احتشام الدوله بعضی بلدان عراق حکومت یافت نخست راه محلات پیمود

و در آنجا مردم

و در آنجا مردم سرلک قلاع رفیعه برآورده بودند و جمعی از اشرار در آنجا سکونت داشتند بعد از زد و خورد قلاع ایشان را خراب ساخت و با سپاهی جنگجو بفریدن تاختن آورد و بعضی قلعه جات بختیاری راکه از این پیش در آنجا بنا کرده بودند ویران نمود

حکومت احتشام الدوله در لرستان و خوزستان در سنه هزار و دویست و شصت و هفت

در سال هزار و دویست و شصت و هفتم هجری شاهزاده احتشام الدوله حاکم بختیاری و بروجرد بحکومت لرستان و خوزستان سربلند آمد و بجهت نظم آن صفحات با لشکری انبوه از خرم آباد راه خوزستان پیش داشت و برادر خود ایلدرم میرزا را به نیابت لرستان برقرار کرد (ایلدرم میرزای پسر عباس میرزای نایب السلطنه است که در شقاوت و خباثت نظیر نداشت چنانکه هر وقت میخواست نهار و شام صرف کند بدون کشتن مظلومی دهان بغذا نمی آلود) از آن پس جنگ با طایفه فیلی را پیشنهاد خود ساخته دو هزار تفنگچی و سوار از طایفه هفت لنگ بختیاری و چهار لنگ و بسیجی با حسینقلی خان و جعفرقلی خان و محمد رحیم خان روانه صیمره نمود و از آنسوی ایلدرم میرزا را طلب داشت تا با لشکر بکنار رود صیمره آمده اطراق کرد و با قبایل فیلی جنگ پیوست لکن هیچیک را از لشکر دل گذشتن از رود نبود و در میان گیرودار خوانین بختیاری با لشکر برسیدند ایلدرم میرزا چون این بدانست دل قوی داشته از رود عبره کرد و بتوانائی در میان جماعت فیلی تفنگهای خویش را بگشادند محمد رحیم خان و خوانین بختیاری نیز آغاز مقاتلت نمودند در نیوقت مردم فیلی را پای مقاومت

بلغزید

بلغزید و بهر جانب پراکنده شدند و از دور و نزدیک شفعاء برانگیختند جماعتی دست توسل بدامان محمد رحیم خان زده گروهی به ایلدرم میرزا پناهنده شدند

هم درانیسال محمد علیخان بختیاری که از سران قوم و زعمای یوم بود باستظهار سواران جرار بختیاری راه خودسری پیمود و فرمان احتشام الدوله را بچیزی نشمرد و در پنجفر سختی و دزفول در قلعه استوار نشیمن اختیار کرد و روز بروز کارش بالا گرفت تا یکباره دولت ایران وجود او را محل دانسته ابراهیم میرزا پسر احتشام الدوله که از جانب پدر نیابت حکومت خوزستان داشت با هفتصد تن تفنگچی و استعداد کامل تا کنار قلعه براند محمد علیخان هر روزه از قلعه بیرون میشد و با او رزم میداد و از طرفین جماعتی بهلاکت میرسیدند آخر الامر کار را آذوقه بر مردم قلعه تنگ شد ناچار قلعه را گذاشتند و گذشتند ابراهیم میرزا این مسئله را فوزی عظیم دانسته از تعاقب آنها دست باز داشت

وقایع سال هزار و دویست و هشتادم

درانیسال محمد علیخان یکی از رؤسای معروف هفت لنگ امر دولت را پشت پای زده علناً یاغی شد ابراهیم میرزا با عده بسیاری از سواره بختیاری و باجلان و فوج لرستان بدفع او مامور شد بعد از زد و خورد کامل امید فتح از هیچ طرف با دید نشد لهذا حاجی شیخ جعفر مجتهد که نافذ الکلمه بود اصلاح ذات بین کرده طرفین دست از جدال و قتال برداشتند

وقایع سال هزار و دویست و هشتاد و سه

درانیسال که مملکت هرات بدست کارگذاران دولت ایران آمد محض عدم میل انگلیسها قشون

بوشهر کشید

بوشهر کشیدند و با سپاه ایران جنگها کردند این بود که علماء بلاد جهاد با انگلیسها را واجب شمردند دولت ایران نیز برای جلوگیری و نظم ثغور از پیاده و سواره اردوئی ترتیب داده ببسرحدات فرستاد و برای خوزستان اردوئی مرکب از نه هزار و هشتصد تن از سوار و پیاده مرتب نمود و روانه داشت علیمحمد میرزای سرتیپ با سوار باجلان و بختیاری نیز از جمله سپاهیان بودند و در خود خوزستان از چریک فیلی و بیرانوند و باجلان و بیاراحمدی و بختیاری و دیگر قبائل نه چندان بر انجماعت افزوده گشت

هم درانیسال کشتیهای دولت انگلیس در کنار محمره لنگر انداخت و گروهی را از کشتی پیاده کرده سنگری برآوردند و از آنجا تا سنگر ایرانیان هزار قدم مسافت داشت روز نهم رجب المرجب شروع بجنگ شد و طرفین رزمی دلیرانه نمودند از آنجا که توپهای انگلیسها بسیار کاری بودند و کار را بر ایرانیان تباه داشتند یکی از سنگرهای نامی در دست محمد مراد خان بود نزدیک بود که سنگر را بجای گذارد و بگذرد حسینقلی خان تفنگچی باشی بختیاری چون کار را دیگرگون دید قدم جلادت پیش نهاد و خود را بسنگر محمد مراد خان رسانید و او را از نو قوتی حاصل شد و شروع بجنگ کرد

وقایع سال هزار و دویست و هشتاد و شش

در این سال از طرف دولت حکومت جاکی گرمسیری که متصل بشوشتر است بضیاء الملک حکمران عربستان داده شد

وقایع سال هزار و دویست و هشتاد و یک

سابقاً مختصری از حالات محمد علیخان بختیاری ذکر شد صاحب مرآت البلدان او را از رؤسا
و خوانین چهار لنگ میداند و میگوید در امسال شش [؟] رأیه در قلعه دزِ جای کرد و بجهت
رشادت و تهور فوق العاده علم مخالفت افراشت و جمعی از طوائف دور او جمع شدند
از اینروی کارگذاران دولت را وقعی نگذاشت

لهذا ابراهیم میرزا با فوج بدفع او مأمور شد و نیز حسینقلیخان رئیس
بختیاری با سوار و پیاده برای گرفتاری محمد علیخان روانه
گردید اطراف دزرا فروگرفتند و چند روز مجادله و مقاتله
در میان بود و از هر طرف عرصه را براو تنگ کردند آخر الامر
یکشب مردم بختیاری که راه و رخنه دز را میدانستند یورش بدروازه
که محل نشیمن خود محمد علیخان بود بردند چند نفر از کسان
محمد علیخان مقتول و مجروح شد خود او چون کار را
سخت دید در همان شب با طناب از قلعه بزیر
آمده راه خود گرفت قشون دولتی چون
از رشادت او اطلاع داشتند جرأت
نکردند که او را تعاقب نمایند ؛

نباتات بختیاری — ضمیمه نگارش جناب سردار اسعد

داخل بختیاری چنانکه ازین پیش ذکر کردیم تمام کوه و سنگلاخ و جنگلهای پر
درختاست بعضی اشجار این جنگلها ییلاقی و برخی قشلاقی است اشجار و نباتات
ییلاقی مثل درخت مَهلَب که میوه اش شبیه به انجوجک و خوش بو است و برای تجار
بهندوستان حمل میشود و چوب این درخت هم معطر میباشد و نیز بوته گون که گز انگبین
و کتیرا از او بعمل میآید و نیز درخت ش[؟] که در طهران معروف ببلاخور است درختهای
گرمسیرش مثل درخت مورد که همیشه سبز و خزان ندارد و برگش معطر است و نیز بادام
تلخ که درختش شبیه طاوسی است و درخت بسیاری میباشد که در امکنه دیگر یافت نمیشود
و بزبان بختیاری اسامی مختلف دارد

و در جبال وسط گرمسیر و ییلاق درختی میباشد موسوم به بلال که پوست چوبش قرمز و
برنگ عناب است و از چوبش چوب چپق میسازند و برای تجارت به بعضی بلاد داخله
حمل میشود و نیز در مابین ییلاق و قشلاق درختی است موسوم به کیکم که از چوبش
قنداق تفنگ و جعبه میسازند و بزبان فارسی موسوم بچوب چیت است و نیز در
آن امکنه درخت عناب و انجیر فراوانست و درخت انار هم بسیار است که عمل میآورند
ولی در جنگل نمیباشد در ماه آخر تابستان ایل بعد از آنکه محصول خود را جمع کرده از ییلاق
بطرف قشلاق حرکت میکنند و دیگر کسی در ییلاق بجای نمی ماند و به تعنی بقشلاق میروند
و در حرکت بقشلاق حیواناتشان علف خشک میخورند بعد از بارش چهل و پنج میزان

علفها میروید وصحرا سبز میشود واین سبزی روز بروز در تزاید است میتوانگفت تا ماه آخر
زمستان تمام صحرای قشلاق سبز وخرم است ودر اول ماه حوت شروع بباز شدن گلهای
رنگارنگ ونرگس میشود نرگس زارهای بزرگ در گرمسیرات میباشد وبعضی نرگس زارها دو
فرسنگ دوره وسعت دارد وبهترین نرگس دنیا در آن صفحات است باقسام مختلفه وسایر گلهای
رنگارنگ در آن صفحات بسیار میباشد چنانکه بعضی مرغزارهای گل از دور مثل یک پارچه
اطلس قرمز است اغلبی از گلهای آن صفحات که بزبان بختیاری اسمی مخصوص دارند در سایر
بلاد پیدا نمیشود در صحرای عربستان وقشلاقات بختیاری یکنوع علفی است موسوم به بهمن
و در صحرا و ماهور هر نقطه این علف میروید تنها است علف دیگری در میانش نمیروید این علف
تمام یک قد است هر وقت نسیم میوزد یکموج مخصوصی در آنها پیدا میشود ومثل حمایل سبزی بنظر
میآید وبهترین مناظر شمرده میشود
اکثر نباتات ییلاقی بختیاری معطر است گیاه کرفس که در همه جا مشهور است وبرای
ترشی وماست استعمال مینمایند فقط در امتداد کوه زرد کوه این گیاه یافت میشود چنانکه
در کرمانشاهان نیز دیده میشود در سایر بلاد ایران یافت نمیشود واین کرفس شباهتی
بکرفسهای باغی ندارد ونباتات زیاد باسامی مختلفه از برای پلو وآش وخورش وغیره
دارد که در سایر امکنه نیست قارچ در ییلاقات بختیاری وفور دارد هر گاه راه بود از
تمام این نباتات یکنوع تجارتی دائر میشد در هیچ نقطه از بلاد ایران باندازه بختیاری
آبشار ندارد در حقیقت رودخانه هائی که منبع آنها زرد کوه است وبشط العرب میریزد

از سرچشمه

از سرچشمه آنها تا اینکه وارد صحرای عربستان میشود یکنوع آبشار محسوب میشود دیگر
محلی از این رودخانه ها قابل شنا است رودخانه کارون که سرچشمه اش محمود کرد عبارت است
وذکرش در این کتاب شد اکثر رودخانه های جبال بختیاری داخل این رودخانه میشود
در حقیقت از بزرگترین رودخانه های ایرانست همه جا این رودخانه بسنگ خورده سفید
بنظر میآید وبعضی جابهای دیگر از کوه پرت شده تشکیل آبشار میدهد در بعضی مواضع از
دره های بسیار تنگ میگذرد تقریبا عرضش چهار ذرع یا زیاده است در اینمواضع جاده
برای عبور نیست وقاطر نمیتواند بگذرد دیگر پیاده وآنهم مخصوص خود بختیاریها است چونکه
اینمواضع از جاده دور است واز این دره های تنگ بواسطه جره عبور میکنند که شرحش را
سابقاً نموده ایم ذکر در تمام بختیاری چشمه آبهای معدنی وآبهای گرم متعدده یافت میشود
مردم بختیاری در آنچشمه ها برای امراض جلدی وعصبانی رفته مداوا مینمایند اما تجربه نشده
که فوائدش معلوم شود چشمه در چهار محال است موسوم به (وقت ساعت) اینچشمه شبانه
روزی چندین دفعه جاری میشود وبعد بکلی خشک میشود در تمام جبال وصحرای بختیاری
امامزاده بسیار است اما صحت وسقم اکثر آنها معلوم نیست
هر طایفه امامزاده مخصوصی برای خود دارد از جمله بقعه سلطان ابراهیم واقع در قشلاق است
که خانواده ها اعتقاد مخصوص باو دارند وفرزند حضرت موسی کاظم علیه السلام میدانند
خدام او که عده کثیری میباشند وصاحب ثروت هستند از هر عوارضی معاف هستند زیارت
آن امامزاده بسی دشوار است زیرا که راهش فقط گذشتن از جره است وطرف دیگرش

ذکرش

کوهی است که پیاده از آن کوه بصعوبت میکذرد

امامزاده دیگر موسوم به (شاه مال بابادی است) و بقعه او نیز در قشلاق و شباهت
به بقعه دانیال دارد و نیز امامزاده ئیست در اندکا واقعه در قشلاق موسوم ببابازاهد
و نیز بابازاهد دیگری است در چلو بقعه اش در وسط جنگل و کوه‌ها واقع شده و امامزاده
احمد بدل در قشلاق است همچنین بابااحمد و امامزاده نیز نزدیک دزاسد خانست معروف
بملکان بختیاری‌ها دز مزبور را باسم امامزاده دز ملکان گویند

و در قشلاق بقعه ایست معروف بشاه قطب الدین که یکی از اقطاب سلسله شاه نعمت اللهی است
و در سلسله اقطاب معروف بقطب الدین کاکی است در کتاب بستان السیاحة در سلسله
اقطاب نام او را ذکر کرده و در مال میر دو بقعه است یکی موسوم بشاه دینار و دیگری معروف
بامام رضا خود اهالی گویند حضرت رضا در اینمکان نماز خوانده است ولی قبری هم در وسط
بقعه موجود است اکثر امامزاده‌های واقعه در بختیاری را نمیتوان سندی برای آنها
بدست آورد خود اهالی تمام این بقاع را امامزاده پیر پیغمبر گویند در منجنیق نزدیک قلعه
تل بقعه ئیست مخروطی الشکل اهالی امامزاده اش میدانند ولی خود من که بدقت ملاحظه
نمودم این محل کوشکی است از برای قبر یکی از زردشتیان چنانکه اطرافش قبرهای زر
دشتیان موجود است که تمام از سنک تراشیده شده

حکایت شیرین

یک امامزاده در چهارخور ییلاق در قله کوهی واقع است مشهور بشاه پرناس قلعه ممکا

دهی است ارمنی نشین نزدیک چهارخور کدخدای آنده که سالش متجاوز از صد بود و بنیه
قویی داشت مدعی بود که این امامزاده یکی از شاهزادگان کشیش‌های ارامنه است
وقتی مرحوم ایلخانی تظلم کرد که قدغن فرمایند قبر کشیش‌ها را بار دیگر نمایند و مسلمانان
زیارتگاه خود قرار ندهند کدخدای مزبور میگفت که من در جوانی با پدر و مادر
بزیارت این بقعه میرفتم و اینک سه قریه خرابه که در سه طرف اینکوه واقع است
سابقاً مساکن ارامنه بوده است و نیز مدعی بود که این کشیش مدفون یکی از شاهزادگان
بزرگ و کشیش‌های ارامنه بوده پس از آنکه ارامنه را شاه عباس اول باصفهان کوچ
داد اغلب گرفتار امراض شده بهلاکت رسیدند شاه عباس خواست آنها را به محلی
خوش آب و هوا بفرستد لهذا آنها را در چهارمحال و فریدن سکنا داد کشیش مزبور
بعد از مدتی از ارمنستان باصفهان آمده از آن پس برای استطلاع احوال ارامنه بدهات
چهارخور رفت بعد از چندی ناخوش و مشرف بموت شد ارامنه ده هر کدام خواستند
او را در ده خود مدفون سازند خود کشیش محض رفع تشاجر گفت مرا در قله اینکوه که
مشرف بهر سه ده است دفن نمائید بعد از فوتش او را در همان مکان دفن کرده زیارتگاه
ارامنه شد پس از آنکه دهات مزبوره خراب و ایل نشین شد آن بقعه را زیارتگاه خود
قرار دادند امروزه بواسطه قول کدخدای مزبور اعتقاد اهالی نسبت به پرناس کمتر شده ولی
باز هم عده از جهال آنجا را زیارتگاه میدانند و نذورات مینمایند و برای امورات معظمه
خود بجان امامزاده مجهول قسم میخورند

شرحی که لورد گرزن در باب طوائف نوشته بود بجهت عدم صحت ترک شد طایفه هفت لنگ بختیاری مشتمل بر چهار طایفه بزرگ از قرار ذیل   ضمیمه نگارش جناب سردار اسعد

اول دورکی

زراسوند	اسیوند	موزنی	قندعلی	باباحمدی	عرب	آسترکی
شعب بر دو طایفه است	شعب طایفه اسیوند	شعب موزنی	شعب طایفه قندعلی	شعب باباحمدی	شعب عرب	شعب آسترکی
ایهاوند و کورکور	بردین	بابانی	حیل وند	کشکی	گنگرپز	چاربری
طایفه ایهاوند	پل	علی جان وند	درناصری	سراج الدین وند	اولاد علی بیک	گائیوند
شعب ایهاوند	خواجه	بوری	صالح بادری	درویش دینه		
احمد خسروی	گاودوش	بوزی				
نوشال	شمارِوند					
عموجان حقانی جونشین						
ایها						
الاسوند						
ایمبری						
شهو						
میر						
زنبور						
طایفه کورکور						
شعب کورکور						
قدیر سرخ						
خدری						
گرگه						
باپیر						
سیف الدین وند						

شهی
شعب شهی ندارد

دوم

دوم (دینارانی) مشتمل بر چندین طایفه بزرگ است

طایفه اورک	طوایفی که مال امیر سوسن سکنا دارند
شعب طایفه اورک	نوروزی
خواجه	بویری
زنگی	سرقلی
قلعه سردی	سعید
غلام	لمیر اورک
موزرمونی	گورونی
کشتی خالی	شیخ عالی وند
اولاد حاجی علی	شالو مال امیری
غریبی	کورکور
جلالی	عالی محمودی علی محمد خانی
ممسنی	عالی محمودی علی مردان خانی
چهاربیچه	بندونی
	شالو ساکن کدام ایر بلوتک

سوم طایفه (بابادی)

عالی انور	عکاشه	راکی	کله	ململی
شعب طایفه عالی انور	شعب طایفه عکاشه	شعب طایفه راکی	شعب طایفه کله	شعب طایفه ململی
تقی عبدالله	مراد	کلاوند	گله	بیله چین
عالیور	عالونی	قاسم وند	پنیدنی	کوروند
آرزبانی	جومی	ارزونی وند	احمد محمدی	لمورچی
میرقائد	شهرونی	مد غُیل		جلوانی
رهزا	کلاموئی			بهنی
	کله سن			نصیر
	سله چین			گمار

چهارم

چهارم بختیاروند جانکی سردسیر طایفه مخصوص تابع هفت لنگ است

شعب بختیاروند

- منجزی
- علاالدین وند
- بنیوند
- وه ناشی
- بستکی
- سهرو
- ترورزنی
- مشهدی مراسی

عالی جمالی

شعب عالی جمالی

- بردی
- برام عالی

جانکی سردسیر

شعب طایفه جانکی

- جلیلی
- معوری
- ریگی
- بارزی
- برد بر
- هلو سعد
- شیاسی
- سوتیک
- نوگر

طایفه چهارلنگ بختیاری مشتمل بر پنج طایفه بزرگ از قرار ذیل است

محمود صالح — کنرسی — زلقی — موکوئی — میموند چهارلنگ

طوایف جزو

- اوریش
- مم جلالی
- کاقلی
- عادکار
- آل داود
- قلی
- ممزانی
- آردبنانی

طوایف جزو کنرسی

- محمد جعفری
- پاپا جعفری
- عالی جعفری
- غریب وند
- هرکل
- گشتیل
- سندی
- ایش گشاس

- جاگاگرم سیر
- طوایف جزو جاگا
- کوند
- زنگنه
- کردزنگنه
- بلواسی
- آل خورشیدی
- مم بینی

طوایف جزو زلقی

- دوغ زنه
- جاوند
- میمون جانی
- سادات احمد

طوایف جزو موکوئی

- شیخ سعید
- بیرگوئی
- خوبی گوئی
- دیونیتی
- شیاس
- مهدور

طوایف جزو میموند

- بسحاق
- شعب طایفه بسحاق
- بری
- گرگیوند
- جلیل وند
- خانه قاید شهروسوند
- ملک محمودی
- آدینه وند

شعب طایفه ممزانی جزو محمود صالح

- جیل
- تاروند
- دویروند
- فرخ وند
- جمال وند
- جون باوا
- چاربره
- دریالائی
- بدرفه
- گوروئی
- موزرمینی
- باورک
- باوا
- ماروئی
- گشول
- ده دگه

بقیه طوائف کنرسی

- گریجه
- سیلان
- پوستین بجول
- اسفرین
- بوربورون
- درمحمد
- استکی
- عاشوروند
- عالی وند
- برون
- نتی
- شیخ
- سهونی
- زنگنه
- گل گیری

شعب طایفه سهونی

- بادرساو
- حموله
- کهیش
- مترک
- مشنگی
- ساد

بقیه شعب طایفه بسحاق

- شهروسوند
- خانه صلاتین
- میرزوند
- اتابک
- صوفی
- پولادوند

شعب طایفه پولادوند

- هبودی
- سالاروند
- خانه جمالی
- خانه قاید
- گراوند
- عبدالوند

شعب طایفه عبدالوند

- کوشاری
- بیران وند
- درویش
- زرین چائی
- تونی

بقیه طایفه عبدالوند

- ماهرودی
- وه قاضی
- چکان
- حاجی وند

شعب طایفه حاجی وند

- غالبی
- زید قاید
- هیل هیل
- الیاسی
- عیسی وند

شعب طایفه عیسی وند

- خانه قاید
- گیروئی
- ورکی
- دیبانی
- ادادی
- گوروئی
- جعفروند

راجع بطوایفی که از جبل السماق شام بلرستان آمده اند

موافق نگارش تاریخ شرفنامه بدلیسی بیست و شت یا بیست و هفت طایفه از جبل السماق شام بلرستان آمده اند امروزه اغلبی از آنها درمیان طوائف بختیاری بطول زمان معدوم شده از جمله ماکویه زاهدیان بوارکی وشنود بیرانی وانکی لوهی تحفوی ارملکی کدادی مدیجه اکورد کولار بعضی دیگر هم امروزه از جمله طوایف کوه کیلویه بشمار میآیند مثل طایفه لیراوی کماکشی علائی ممسنی هم دو طایفه هست طایفه در کوه کیلویه و طایفه در بختیاری هست توانی هم طایفه توفی است طایفه لوتوند که از میان رفته قلعه باین اسم در بختیاری هست از طایفه خاکی هم محلی در بختیاری موجود میباشد

ضمیمه درباب طوائف چهارلنگ

طایفه اتابک از جمله طوائف چهارلنگ بختیاری هست مسکنشان دربور بوردیره کمر غالیه کوه میباشد عده از خوانین از نژاد اتابکان امروزه موجود میباشند از جمله میرزا مهدی خان ضیغم الممالک هست که بشراکت حاجی محمد علی خان و غلامرضا خان ضرغام لشکر ریاست طایفه بسحی را دارند ضیغم الممالک صاحب خطوط ستة کانه وطبع شعر و ادبیات میباشد پولادوند از جمله طوائف چهارلنگ هست که مرکزش در خلیل آباد و ازنا و چالیپار فعلا ریاست اینطایفه بعهده هژبر السلطنة و ضرغام السلطنة و حسام نظام است عبدالوند از طایفه چهارلنگ است مرکزشان در دهنه شتران کوه هست در آنجا دهات

دارند و رئیسشان

دارند و رئیسشان امروزه خواجه علی شاه خان سردار معظم و خواجه باقر خان است طایفه حاجی وند جزو عبدالوند میباشد ریاستش نیز بعهده آن دو نفر است عیسی وند شعبه از طایفه بسحی است رئیس امروزه او یوسف خان و اسدخان میباشد مسکنشان دامنه غالی کوه است

طایفه زلقی از جمله طوایف چهارلنگ میباشد درمیان کوه معروف به بزم نوی است همچنین در پرچل و قلعه نو و دره قاید رئیسشان اصلان خان و سام خانست طایفه موکوئی از طوائف چهارلنگ است و درطرف کوه تمتن در و کوه شاهان مسکن دارند رئیس اینطایفه خواجه امام قلیخان و خواجه میرزا قلی خان و خواجه علی قلیخان میباشد

بعضی لغات بختیاری از قول میرزا مهدیخان ضیغم الممالک

سسله	آدینه	هبو	دایه
سبد	جمعه	پدر	مادر
کچی	بتی	گگو	دکمه
عمه	خاله	براهر	شقت
برک	قی	نفت	پوز
ابرو	چشم	بینی	دهان
کرته	کلمیش	کل‌گیر	آهو
قبا	آدم کثیف	برخیز	عیب
کفت	مار	کچه	گلگ
سرکوه	سیاه	زنخ	انگشت
انگشت	تی تو	تله	تله
زغال سرخ	برای تو	ناودان	چند حیوان

مرگ
بازو
انگشتی
ورزه ملخ
بالا
جلگه
سبزه و چمن
کاله و کیوه
کفش
استر
قاطر
غنیا
چارقد
جارکردن
صدا بلند زدن
کشته
گرسنه
چراگاه
محل مرتفع
آزبل
سربلندی نمودار شد
الان
بهانه جستن
نای
گلوگاه
نو و کافی
ناگهانی

جفنه
کاشته چوبی
اگر
آتش
کو
جمع شدن
تری
توانستن
اسپید
سفید
نشستی
نشستی
سوهانه
چیزی در شب از ملاحظه شود
تلاش
سعی
مشته
بول کردن
ترشی
گلوگاه
فره
زیادی
تش
آتش
پورست
روی مدعی افتاد
انگل
بهانه

گرگ
محوطه چادر ایلات نشین
برو
سنگ
دیری
دوری
پنهلا
کفش
گنج
پرچین
سیزر
خانه
آرمان
آرزو
قم قول
حرفی که بگویند ولی کلامش معلوم نشود
چل چو
سخن بیهوده و دروغ
انتزم
قوی و بهم رفته
گرئی
ای پسر
قلماسنگ
فلاخن
قارزنید
بلند آواز کرد
دیر
یاد

چی
شل و شبیه
لم
ور پاپین
بسان
جیداز
پوزار
ارسی
رسن
بند
پور
پسر
لاش
نعش باد
پچ پچ
نجوی و آهسته
لانه و کلاته
جای طیور و غیره
دیار
پیدا و هویدا شدن
اخم
رو درهم کشیدن
چل گو
سنگ روی هم چیدن
بلا
کم شده

سوتیامی

سوتیامی نورچشم منی   انجول لباس و فرش کهنه
شه سیاه   پیته رنگ سفید و سیاه   جیاکن صداکن
هنول خوف کرد   کل کوتاه   مل شانه و کتف
مل مو   جم کمی کج   کز   شیخ گزگز و ایستاده متوقف شد
جقله طفل بلوغ نرسیده   اخم هم کشیدن صورت   نترم نمیتوانم
ینبو نمیشود   زداّبو برد آنطرف   چقاپه چوخا عبا
نهاس بلو مایه کرف افساد کرد   خوشید خوابید
سیل کن تماشا کن   قاقار بلند کردن صدا
لیوه خل و دیوانه   یلمی   دل

ازفصول کال فخ

در وقتیکه مشغول نوشتن سفرنامه لیارد بودیم جناب معاون الدوله وزیر پست و تلگراف

فرمانی از محمد شاه را جع بمعتمد الدوله ارائه داد که دستخطی بخط محمد شاه در حاشیه آن بود و بطوریکه

درج میشود بصره در آنوقت جزو ایران بوده مدانستیم بچه ملاحظه در این دستخط است

سواد دستخط معتمد الدوله رویت سفید بروح نایب السلطنه که از اول تا آخر از خدمت

و صداقت تو بسیار رضا مندم امر کرمانشاه تا حال خیلی مغشوش بود خوب منظم کردی امر

محمره را مضبوط کردی یقین دارم در هر جا که شما مأمور بشوید هر گز عیب نخواهد کرد انصافاً

نظم فارس دکر مانشاه با بصره را آن عالیجاه داد از شاهزادگان حرکت لغوی میشنوم که کار شکنی

میکنند زود مضبوط میکنم محمد تقی خان بختیاری که بردا که و صداقت آمده انشاء الله همچنین روانه اش

بکنم که بسیار سرافراز باشد از مردهای بزرگ باشد اگر قشون کشی سمت عراق عرب و بصره بشود از روی خیلی

کارسازی میشود آدم با عرضه با مصرف را از خدا میخواهم از گوشه نشینی و دوره گردی چه بر میآید بچه کار

دنیا و آخرت میآید نظم همه این صفحات را از آن عالیجاه میخواهم امر رعیتی و نوکری را باید بسیار

مضبوط بکنی ایل کلهر و گوران چرا وحشی هستند مگر قشونهای رکابی که زحمت میکشند و بکار دین

و دولت میآیند و با اسم و رسم و آبرو میشوند آدم نیستند نوکری که مثل نوکرهای شاه چراغ باشند

هیچ کار نمی نمایند نوکرها باید در هر سرحد در رکاب حاضر باشند در زحمت و راحت

با ما شریک باشند نه اینکه اگر ما بدهات پا بگذاریم گوران نوکر است در سفر

خراسان آذربایجان و سمت های دیگر حاضر نباشند و نوکر

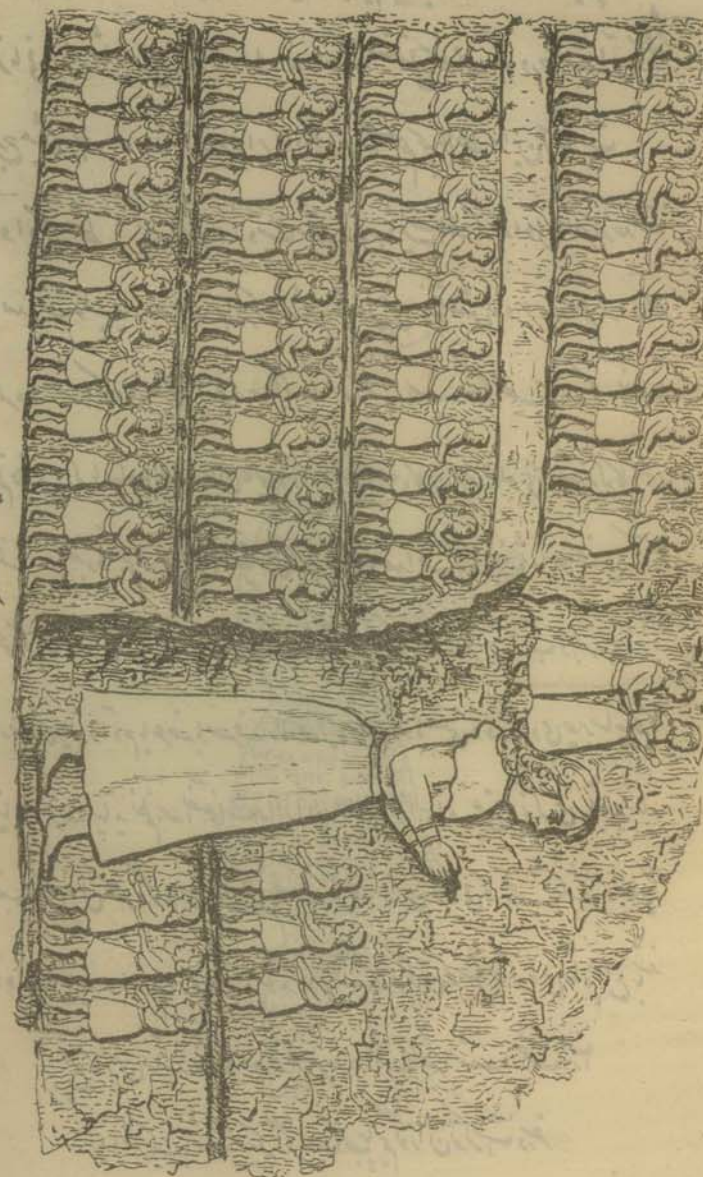
زن و گاو و خر شان باشند دهم ربیع الاول ۱۲۵۴

از نوکر

از صور اشکفت سلمان







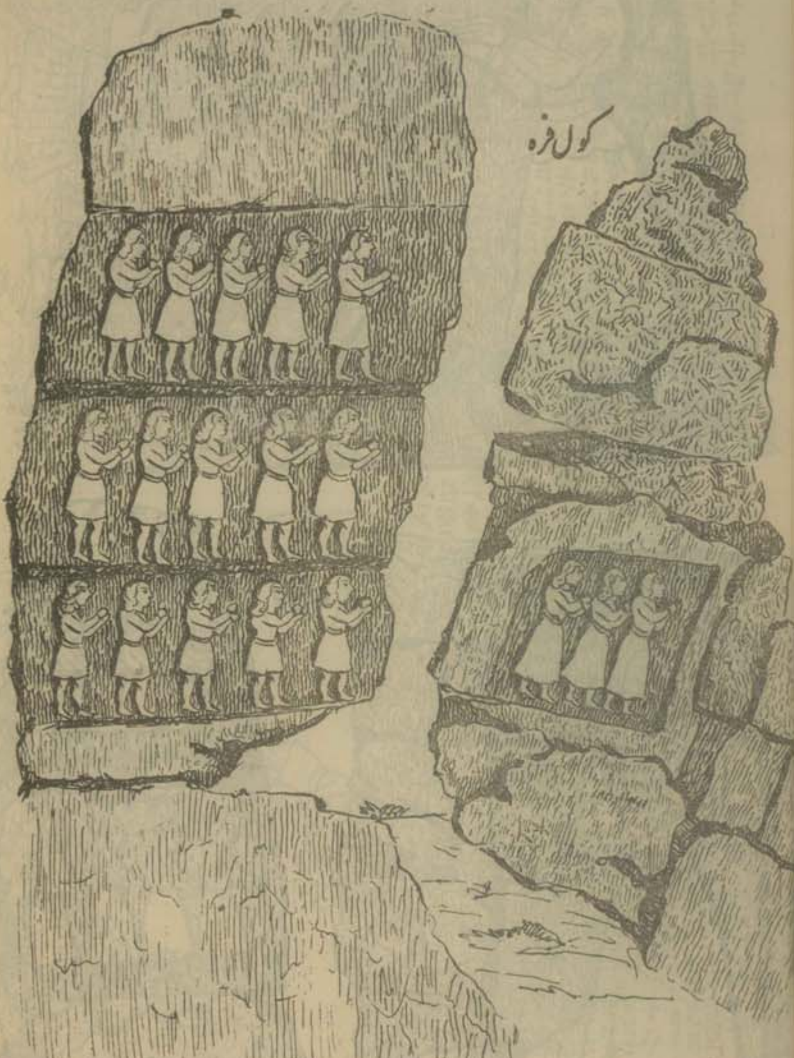


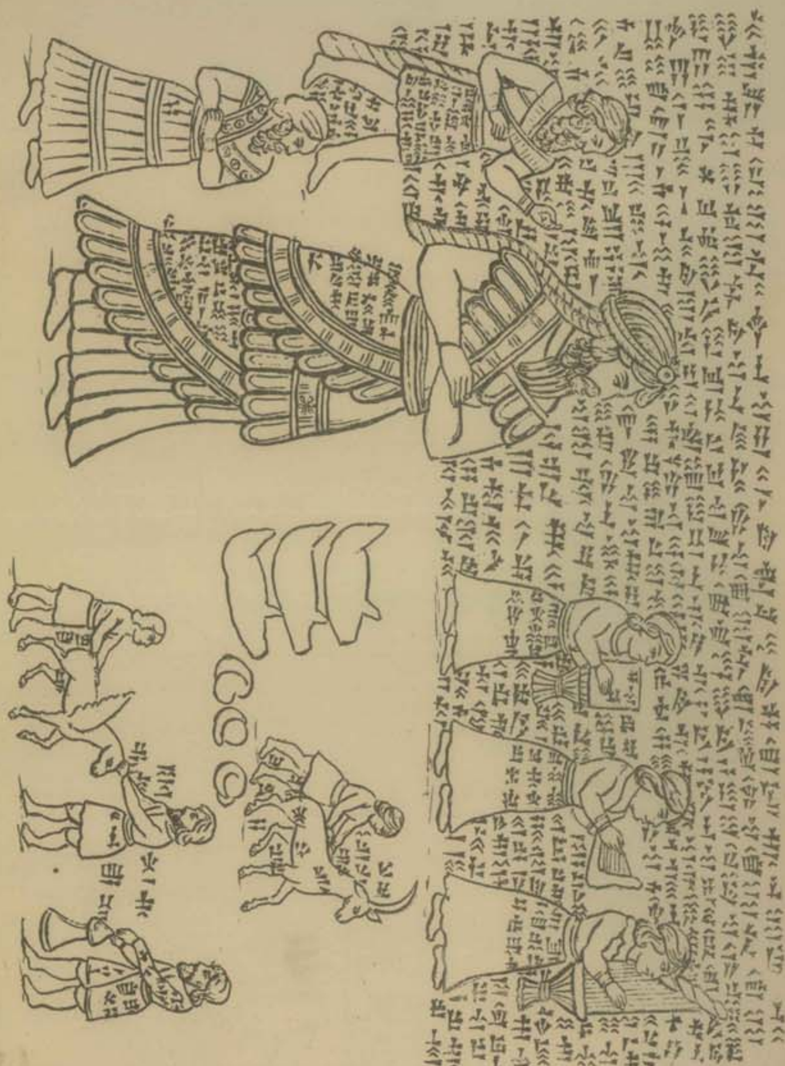
از صور کول فره است

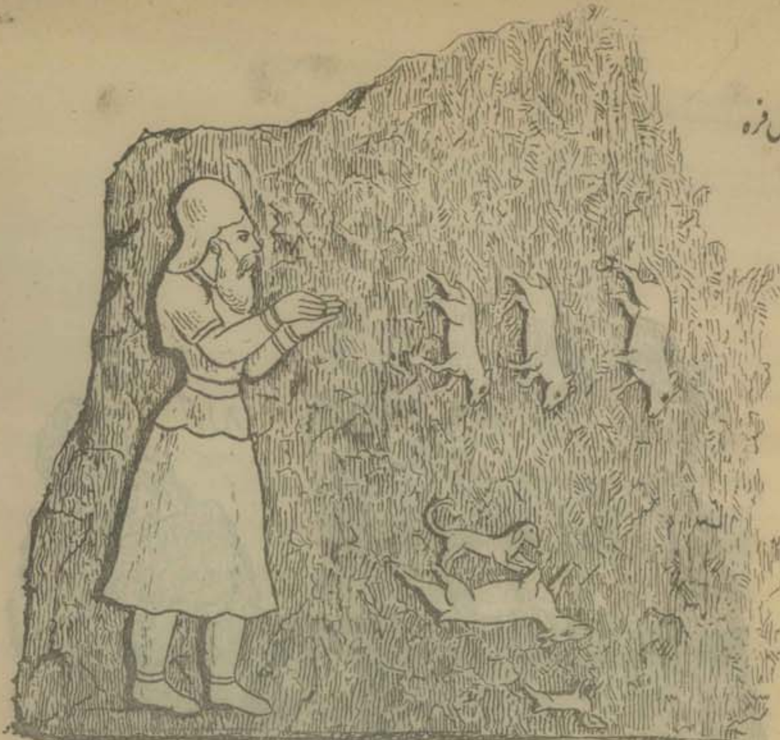


از نقوش کول فره است


از نقوش کول فره است


کول فره




کول فره



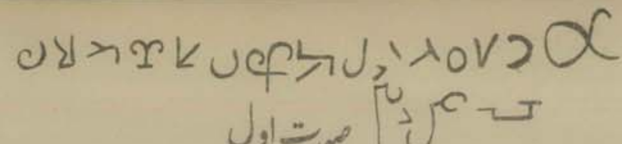

کول فره

نقشه وایری

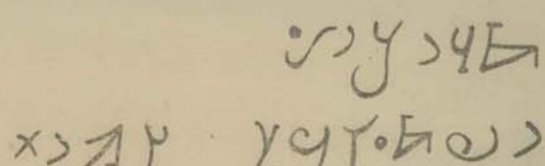


کشیده میرزا رضا خان مهندس الملک

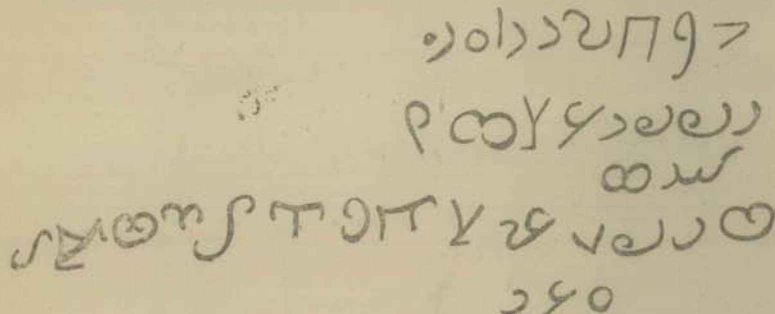
ترسیم هوتم شیندلر انکلیسی ۱۳۲۹



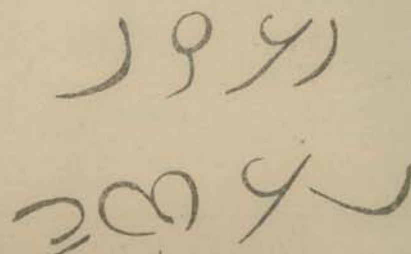
صورت اول



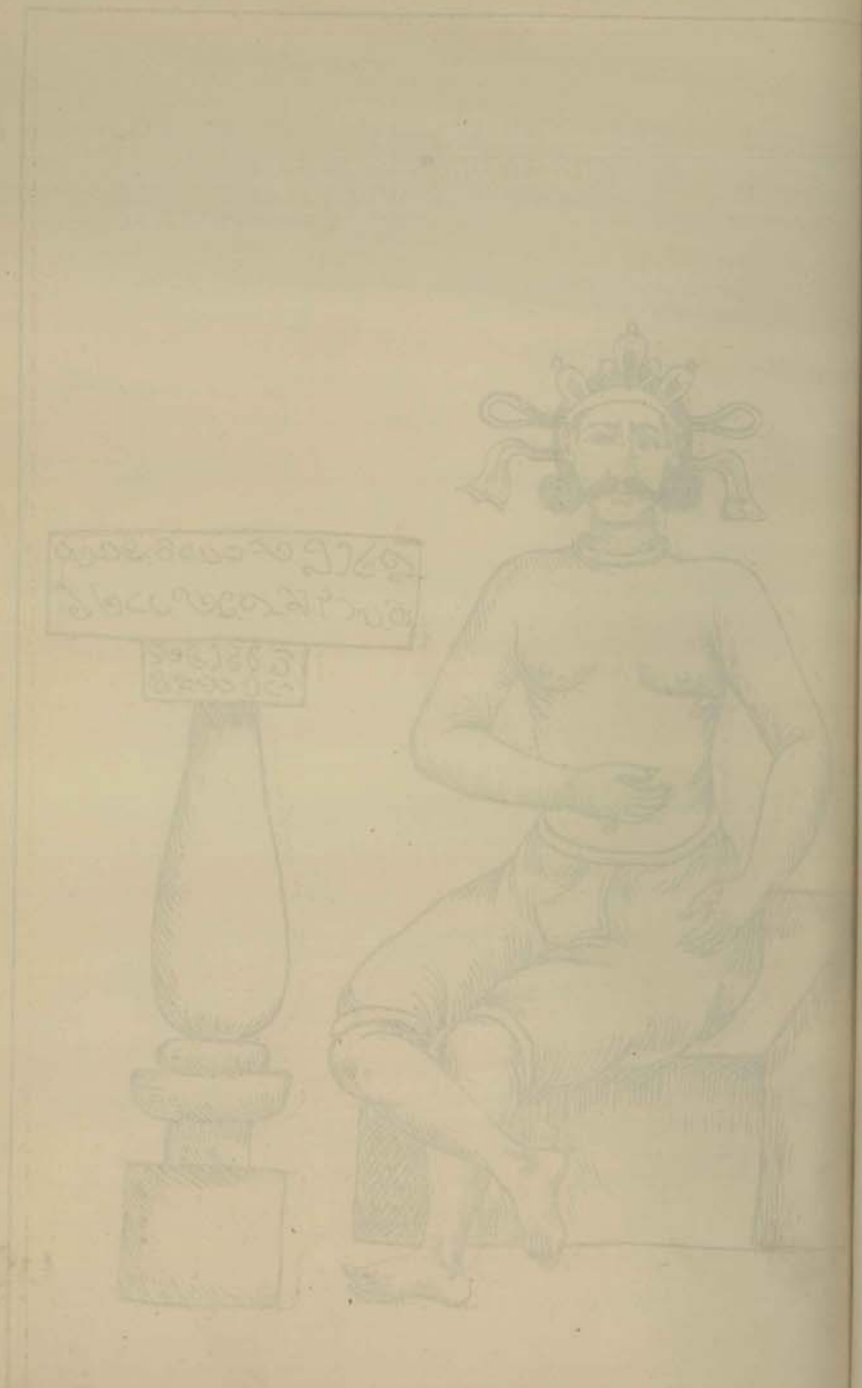
صورت دوم

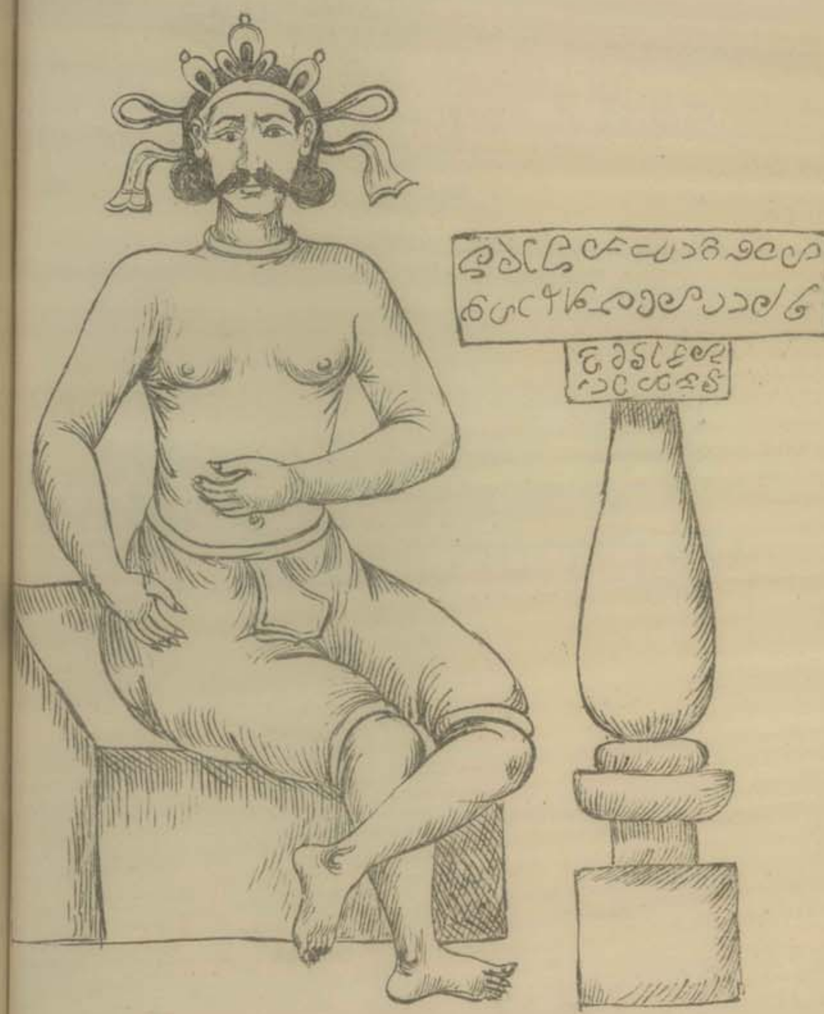


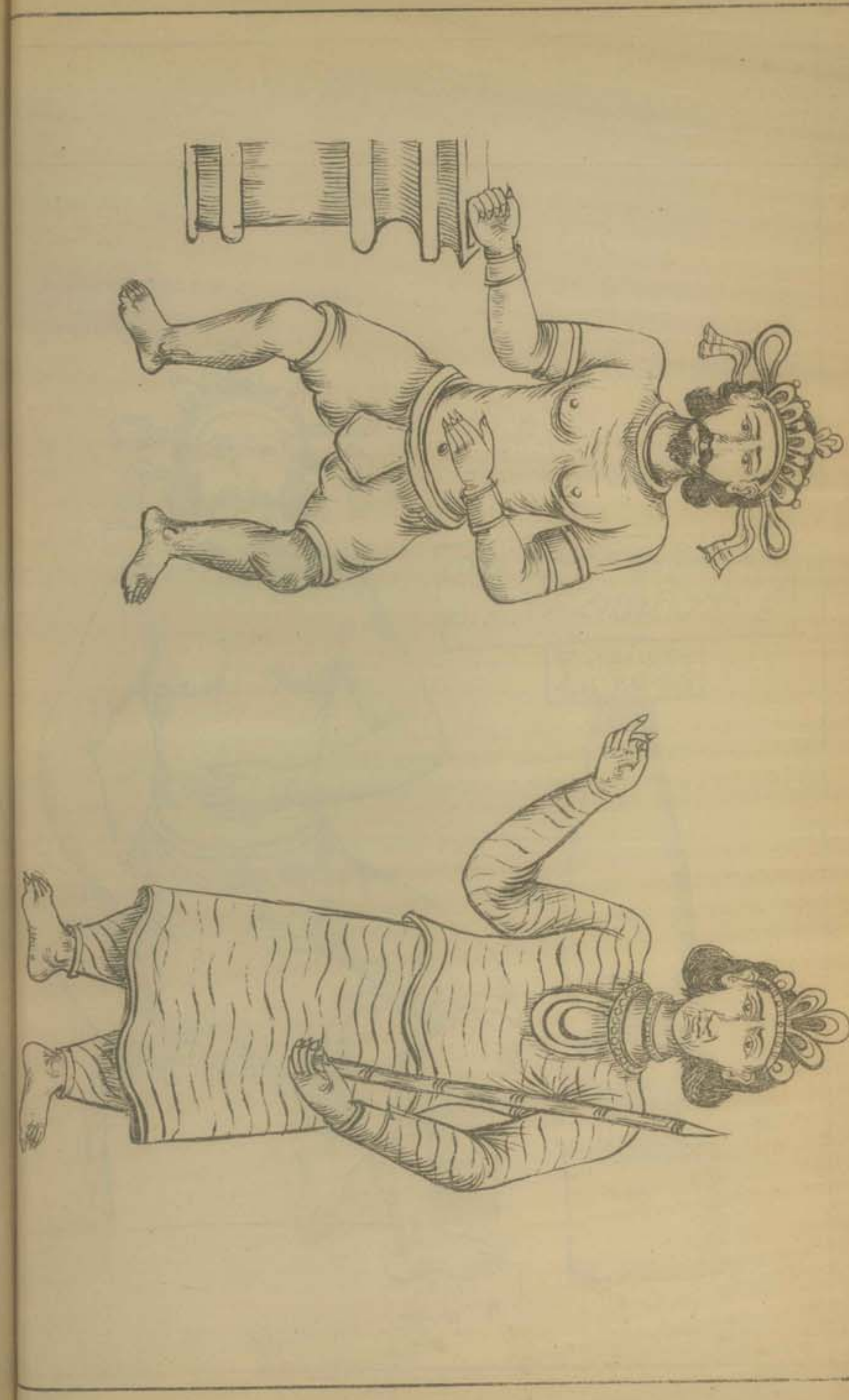
صورت سوم

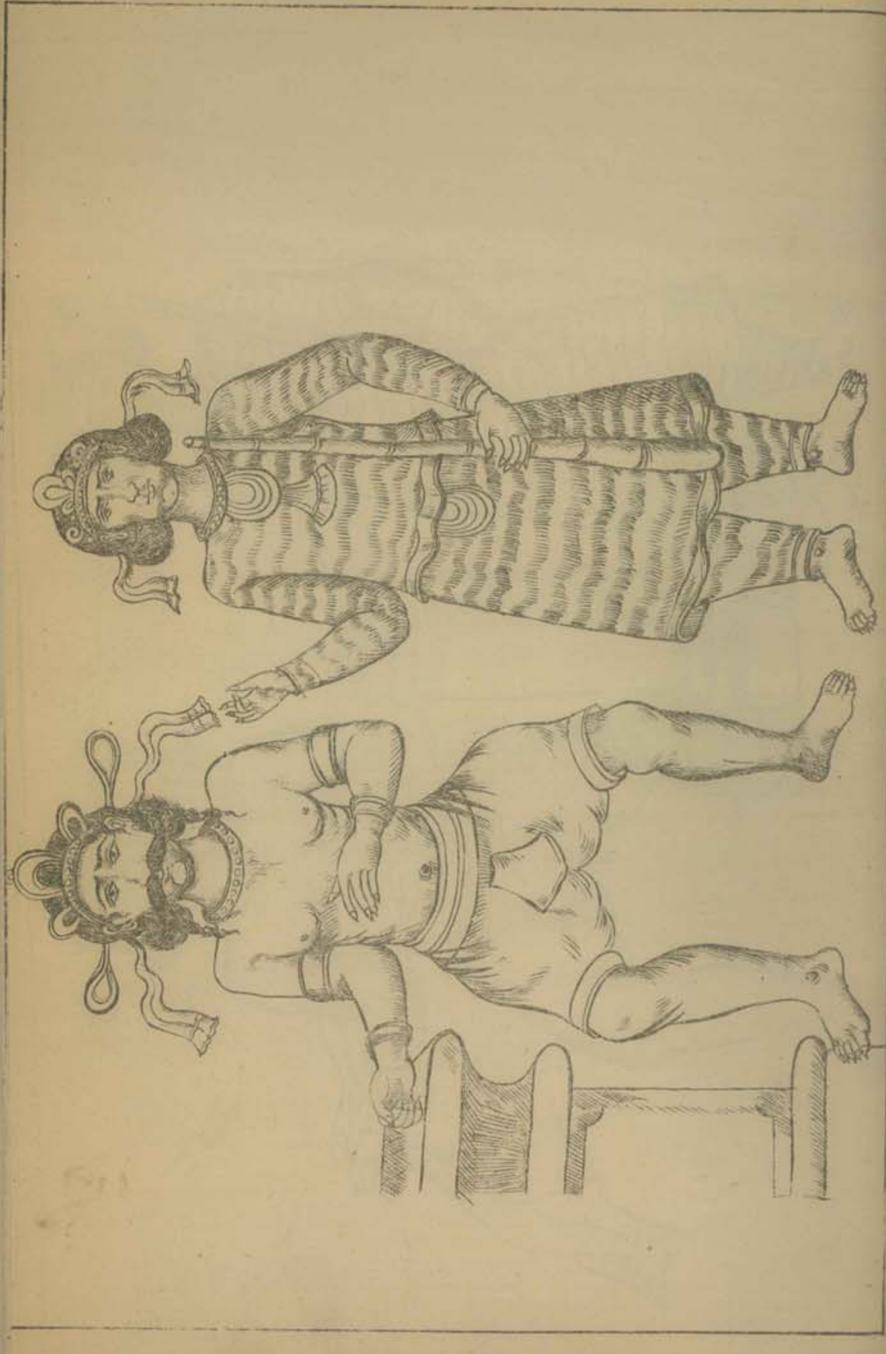


صورت چهارم

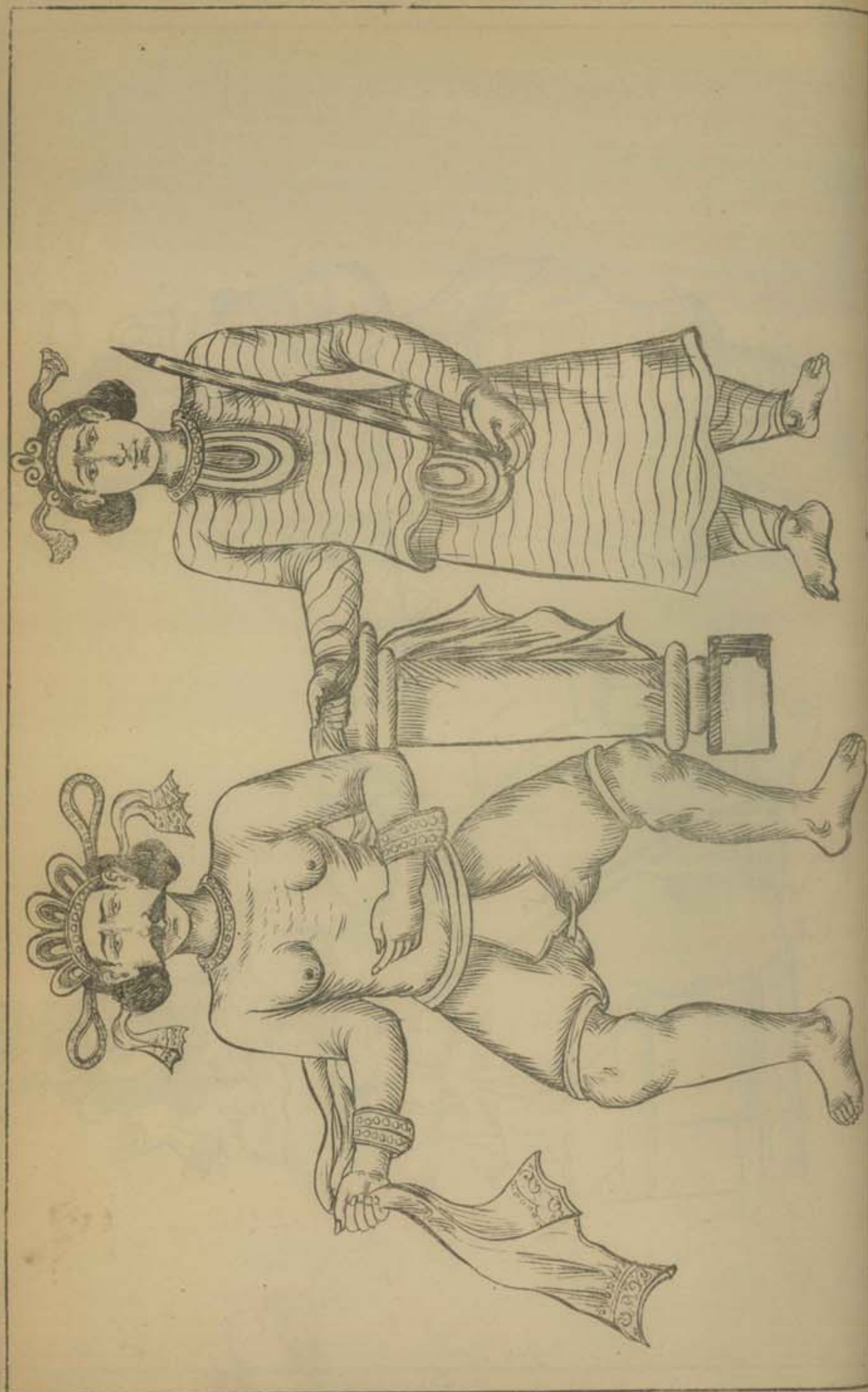














ترجمه از کتاب موسوم به شبشماه و در ایران تصنیف مستر استگ از جلد دوم صفحه ۴۲

در اواخر توقف خود در اصفهان از ایلخانی بختیاری ملاقاتی نمودم ظل السلطان
او را بشهر احضار نموده بود ولی او هیچ میل رفتن نداشت و آنجا نشسته و از
گرمای هوا و تنگی جا اظهار دلتنگی و شکایت کرده آرزوی چادرهای خنک هوا
دار دره های مرتفع کوه های خاک خود را داشت من خیلی مایل دیدن آن کوه ها
بودم و ایلخانی مرحمت نموده یکسوار همراهی من فرستاد من قدر دیدن و ملاقات
ایلخانی را میدانم او شخص تومند بزرگی است و تکلم و طرز لباس او بسادگی
اهل کوهستان است ولی با اینحال از پلتیک اروپائیان بصیرت خوبی دارد
از اخبار اخیر راجع بیونان و آلبانی از من استفسار نمود و در ضمن اظهار میل و دوستی
نسبت بانگلیسها کرده و از بیانات او معلوم بود که آنچه میگفت از صمیم قلب بود

صفحه ۶۰ - چاخور

عمارت دارای مهتابی عریضی است مشرف بر مراتع سبز و خرم و چادرهای سیاه
و از آنجا کاو میشهائی که چمن های پرآب که شباهت بدریاچه دارد گشت و گذار
مینمایند دیده میشود ما سواره بطرف قلعه رفته و هنوز بمنزل نرسیده بودیم که برادر
ایلخانی بملاقات من آمد و سپس دو پسرهای ایلخانی و دو پسرهای ایل بیگی بدیدن
ما آمدند و روز چهارم طرف عصر شخص ایل بیگی شاید مثل ایلخانی تومند دوست
انگلیسها نبود وارد شد پس از آنکه از من استفسار نمود از کدام راه مسافرت خواهم

نمره ۵



شروع بصحبت های پلیتیکی نموده و از توسعه اطلاعات خود مرا متحیر ساخت او
میخواست بفهمد که جنگ مابین یونان و عثمانی شروع شده یا نه خیلی مشکل بود
باو بفهمانم که ما قصد الحاق افغانستان را نداشته بلکه میخواهیم مملکت دارای
استقلال کامل باشد او در جواب گفت خیر خیر افغانستان بخوبی مال شما است
انگلیسها هر کس را مسخره میکنند

وا از روی زرنگی تسخیر ممالک میکنید دولت روس بواسطه کشتن و کشته شدن
غلبه میکند ولی شما جائیکه قوه بکار میرود با پول غلبه میکنید شما روس را بجان عثمانی
میاندازید و همینکه یکی از آنها مفلوک و دیگری بی پا شد میگوئید تو باید قدری
جلوتر بروی عقیده او براین بود که عثمانی اخر الامر مابین دول اروپا تقسیم خواهد شد
بلوای اکراد بواسطه اوضاع مغشوش مملکت عثمانی و عدم عساکر در سرحدات
آن دولت میباشد و دولت عثمانی شیخ عبدالله را مجبور به تسلیم کرده

و اسیراً به تبریز برده شد که از آنجا بطهران فرستاده شود (این خبر آخری بکلی
بی اصل بود) ایل بیکی روز بعد مرا در باغیکه میان دره و کنار جلگه واقع است
بنهار دعوت کرده و من با کمال میل دعوت او را پذیرفتم

صفحه ۶۵

او دنبال صحبت خود را گرفته و گفت فرض کنید که روس مرو را گرفته و رو بهرات
حرکت کنند آنوقت انگلیسها چه خواهند کرد گذشته از همه چیز قصد روسها گرفتن

هند است

هند است اما از بابت خودمان ما نمیخواهیم در تحت نفوذ روس واقع شویم ما
چندین دفعه با روسها جنگ کرده ایم ولی قوت آنها خیلی از ما زیادتر است
همینکه سواره بطرف منزل میآمدیم پسر ایلخانی هم بهمان مضمون با من صحبت
میکرد و اظهار داشت محققاً انگلیس با روس عداوت دارد و از من پرسید در
صورتیکه جنگ مابین آنها واقع شود کدام طرف غلبه خواهند نمود البته قوه
انگلیس در بحر زیاد است ولی روس یک ملیون و نیم قشون دارد فرض
کنید روس با قشونی خود را بقندهار برساند که هندوستان را تسخیر نماید افغانها
هم با او متحد شوند من اظهار نمودم که افغانها هرگز با امید اینکه در غارت هندوستان
شرکت کنند روسها را از خاک خود راه نخواهند داد و شاید بواسطه حس عارتگری ایلی خود
نمی توانست این اعتراض مرا تصدیق کند از قوه بری انگلیس ظاهراً چنان
عقیده محکمی نداشت و میگفت حتی هندوستان هم بواسطه تدبیر مسخر گردیده
و نه بقوه شمشیر اظهار داشت ایران بهترین راه بوصول بهند میباشد ایرانیها
طبعاً مطیع و منقاد روس نخواهند شد ولی انگلیس که با روس متحد است
چه خواهد کرد و اگر انگلستان واقعاً میتواند مسلمانان آسیای مرکزی را کمک نماید
آزادی خود را بدست آورند چرا اینکار را تا کنون نکرده است بعد در باب مسئله
ایرلند که آنرا یاغی گری اهالی آنجا مینامید صحبت نموده از من پرسید آیا علت
آن مالیات گرافی نیست که مطالبه میشود

و بعد از [illegible]

بعد از تاریخ جدید اروپا اظهار فضل نموده پرسید آیا تمام ممالک اروپا برای
آزادی خود مرهون انگلستان نمیباشند - انگلستان اول مملکتی بود که در مقابل پاپ
پافشاری نموده و جهازات جنگی او را شکست داده غرق نمود

صفحه شصت و شش

نوزدهم ژوئن [۱۹] - صبح روز بعد جوانان بختیاری دوباره بدیدن من آمدند
پسر ایلخانی اظهار داشت من با عقیده گلیلیو (در سیر دوار ارضی) متفقم در اینکه زمین دور خورشید
سیر میکند با آنکه عموم همطایفه های من مخالف این عقیده هستند بعد معلوم شد
که او یکی از ایرانیانی بود که برای زیارت بمکه مسافرت نموده و مستر بلنت و خانم
آن بلنت در مسافرت اخیر خود بعربستان با آنها همسفر بودند و کوهستان نجد را
مشاهده نمودند پسر ایلخانی از رفقای اروپائی خود خیلی تمجید مینمود و میگفت
من محض آنکه زواری که با من همسفر بودند مبادا بواسطه معاشرت با اروپائیان
از روی تعصب جاهلیت از من مکدر شوند شبانه بدیدن آنها میرفتم واسطه صحبت ما
مترجمی بود که زبان فرانسه و فارسی میدانست و پسر ایلخانی خود چند فقره میتوانست
بعربی صحبت کند از او پرسیدم چرا باروپا نمیروید در جواب گفت خیلی میل بدیدن
اروپا دارم ولی قبیله من مخالف اینخیال هستند و میترسند من عادات و رسوم
آنها را یاد بگیرم من از این جوانها خیلی خوشم آمد پسر ایلخانی مخصوصاً جوان خوب
با وقاری است و میل بتحصیل دارد در عرض زمستان عموم ایلات از چغاخور

میروند و در اواخر پائیز ایلات بختیاری بطرف جنوب حرکت کرده از گردنه های
کوه ها گذشته و بدشت های گرم عربستان نزدیک شوشتر و دزفول میروند
و در آخر بهار مراجعت میکنند در غیاب آنها دشت چغاخور پر از برف و باران
و از برف پوشیده است بهار که میشود یخها با صدای بلند از هم میترکد بهار گذشته
ظل السلطان بچغاخور نزول اجلال فرمود و پس از توقف یکهفته در آنجا بواسطه
باد و باران و سرما از آنجا حرکت کرده از آنمحل خوشش نیامد
هوای اینجا اقدر سرد و پر باران و پر برف است که عماراتی که با آجر ساخته شده اند
طاقت تحمل آنرا ندارند قسمت عقبی قلعه سال گذشته خراب شد و باقی آن تخمین بهمین
زودی خراب میشود با وجود این دو ده کوچک نزدیک جلگه که ما آنجا ناشتا صرف
نمودیم در تمام زمستان مسکون است مزارع غله با آب فراوان در وادیهاست
و ایلات چادرنشین بختیاری مقداری زیاد غله دیمی در کمرهای کوهها زراعت میکنند
و غیر از رشته کوه برف داری که بالای آنها دیده میشود شباهت تامی باراضی
انگلستان دارد و از بالای مهتابی وسیع در برج قلعه منظره دشتهای سبز با روح تر و تازه
در موقع غروب آفتاب خیلی مفرح میباشد از هر یک از این چادرهای کوچک دود آبی
رنگی نمایان بود گله و رمه از مراتع عبور نموده بطرف آغول خود روان بودند و دسته
ها و دنبالها و کره هایشان برای راحت شب دور هم جمع میشدند مادیانهای ایلخانی همه شبه
از درب قلعه وارد میشدند من بعضی از آنها نظاره نمودم حیوانهای خوبی بودند

وظاهرا

و ظاهراً عربی نژاد بوده‌اند بخمین عده بختیاریهائی که در چغاخور چادر زده بودند
مشکل است ممکن باشد عده‌شان بپانصد برسد اگر بختیاریها را با قشقائیها مقابله کنیم
دو چیز معلوم میشود اول آنکه بختیاریها فقیرتر میشوند دیگر آنکه قشقائیها جنگجوتر میشوند
بعضی از این چادرنشینان واقعاً خیلی فقیر بودند دسته سواری که در موقع دشت
همراه ما بودند آثار و علائم جنگجوئی و زرنگی آنها کمتر از سواران خوش هیکل قشقائی
بنظر میآمد و هرچه پیشتر میرفتیم و آنها را میدیدم این مسئله بیشتر در ذهن من قوت
میگرفت من در باب فقر آنها با ایل بیگی صحبت نمودم در جواب گفت چه علت [illegible]
که آنها تا همین اواخر عادت داشته‌اند که معاش خود را از راه‌های دیگر بدست
آرند مقصود او عادت قدیمی غارت‌گری آنهاست از قراری که ذکر مینمود
ظل السلطان از آن جلوگیری کرده و مرا مطمئن مینمود که چند سال قبل اگر میخواستم از تنگ
قهوه‌رخ عبور کنم امکان نداشت مگر آنکه توقیف شده و اموالم بسرقت برود ولی من
از این مسئله در شک هستم چراکه مستر مکنزی در ابرت من مکرراً در اینکوه‌ها مسافرت
کرده و اسمهایشان در خانواده‌های بختیاریها باقی مانده است و عدم بدرفتاری آنها
با انگلیسها تا اندازه زیادی بواسطه مدگردیا و بود و مستر مکنزی است که هنوز از اذهان
چادرنشینان محو نگردیده
بدبختانه برای شخص دیگری که امروزه در نقاطی که او مسافرت نموده حضر کند
ممکن نیست که چنان تأثیر مساعدی که او در اذهان چادرنشینان کرده باقی گذارد

اما بچه‌ها

اما از بابت استعداد جنگی بختیاریها آنها بلاشک میتوانستند اصفهان را قبضه
نمایند ولی نمی‌توانند نگاهدارند همینطور قابل ملاحظه است این بختیاریها چنین
که نادرشاه یک قرن و نیم قبل در حقشان مجری داشت هنوز از خاطرشان
محو ننموده و آنرا بخاطر دارند . ایضاً از
کتاب شش ماه در ایران جلد دوم صفحه ۶۲ تصنیف مستر ادوارد استک

بتاریخ ۱۸ و ۱۹ ژوئن توقف در چغاخور

فردا صبح آن روز پسران ایلخانی ربع ساعت به نه مانده عقب من فرستاده و با عده
سواره کثیری بطرف سرازیری دشت حرکت کردیم جوانان بختیاری کسالت
و خستگی راه را بشکار کلاغ‌ها رفع نموده و در ضمن تیراندازی بچه چوپانی را تیر زدند
هر یک از سوارها که با آهستگی حرکت کند میتوانند کلاغها را در حالیکه پرواز میکنند
بمسافت کم شکار کند (اگر اسبها روی دست و پایشان نایستند) ولی در حالیکه
پرنده‌ها بسرعت در طیران بودند کسی با کمال مهارت دو گلوله انداخته پرنده را صید نمود
جوانان اعیان بختیاری تفنگهای ته پرخوب دارند و از قراری که ایلبگی مذکور داشت
سالیانه معادل هزار تومان فشنگ بمصرف میرسانند همینطور امکان دارد اینجوانان
در تمام روز کار و شغلی ندارند و دارای اصول و قوانین اخلاقی که آنها را از شکار نمودن
پرنده‌ها باز دارد نمی‌باشند آنجا جای بسیار خوش و خرمی بود ما پهلوی یک حوض کوچک
سنگی زیر سایه سبز رنگ و معطر درختان گردش در حالیکه صدای ریزش آب بگوش ما میآمد

مردن ...

صرف ناشتا نمودیم ولی ایل بیگی و همراهان ما مقصود دیگر داشتند و
برای تلذذ از محسنات طبیعت آنجا نیامده بودند و بدون فوت وقت یکدست گنجفه
پیدا کرده و تا یکساعت بغروب مانده مشغول بازی بودند ورا ابتدا برای هر دست پنجهزار تومان
معین شد ولی پس از اندکی بدستی یکتومان رسید و نتیجه این شد که پسر ایلبیگی شصت تومان
باخت - یکی از پسران ایل بگی در موقع صرف ناشتا با من مشغول صحبت گرم شد
ناشتای ما کباب و دنده بره بود و بدون کارد و چنگال آنرا خوردیم او گفت رسم
بختیاری سابق این نبود که باصفهان خراج بدهد ولی حالیه مبلغ ده هزار تومان
میدهند بختیاریها میتوانند اصفهان را قبضه نمایند و با قشقائی ها رقابت قدیمی دارند
و دعوی میکنند که آنها را از چغاخور خارج کرده اند ولی قشقائیهای یکدمون تا جنوب
چغاخور فقط پنج فرسنخ فاصله دارد

سپس از من سؤال شد آیا شما کنسرواتور یا لیبرال هستید . از عقیده من درباب اوضاع
سیاسی حالیه ایران استفسار شد من در جواب اظهار داشتم که ایران از سه حیث خوش
بخت است یعنی آرامی داخله آزادی از استقراض و دوری از مداخله فضولانه اروپا
او با این مطالب موافقت نموده و علاوه نمود که "ایران یک حسن دیگری دارد و آن
صعوبت و غیر دست رس بودن گردنه های کوه های آنست که فقط چند نفری میتوانند
از هجوم جمعیتی ممانعت نمایند (من شخصاً عقیده ندارم بر آنکه ایران دارای گردنه هائی باشد
که در صورتیکه طرف مهاجم اشکال حمل و نقل و آذوقه را رفع نماید میتوان از پیشرفت آن جلو
گیری نماید)

راجع بنگارش حضرت سردار اسعد

مطلب ذیل اگر چه خارج از تاریخ بختیاری است اما برای بصیرت اهالی ایران که بدانند
سابقاً چه نوع رابطه مودت مابین سلاطین ایران و پادشاهان اروپا برقرار و محکم بوده
در این کتاب درج میشود از جمله مکاتیبی است که سلاطین ایران بپادشاه فرانسه نوشته اند
اینک صورت آن مکاتیب در آرشیو ناسیونال فرانسه موجود است دو مکتوبش از خانان
مغول و دیگری امیر تیمور گورکانی است مکاتیب سلاطین مغول بخط مغولی و مکتوب امیر تیمور
شکسته نستعلیق است میرزا محمد قزوینی که یکی از فحول علماء و فلاسفه مشرق زمین و دارای
چندین زبان میباشد و سالهای متمادی است که در پاریس بترجمه و تالیف کتب مشرق زمین
مشغول میباشد مکاتیب مزبوره را ترجمه نموده است

مقدمه مترجم

در آرشیو ناسیونال فرانسه دو نامه از جانب سلاطین مغول ایران خطاب بفیلیپ لوبل
پادشاه فرانسه که از سنه ۱۲۸۵ مسیحی الی سنه ۱۳۱۴ سلطنت نمود محفوظ میباشد

این نامه یکی از جانب ارغون خان بن اباقاخان بن هولاکوخان بن تولیخان بن چنگیز است

و دیگری از جانب اولجایتو محمد خدابنده ابن ارغون خان مذکور و هر دو نامه بزبان

مغولی و خط ایغوریست متن این نامه را سیوپوتیه (　　) طابع سفرنامه

مارکوپولو (که یکی از اهالی وِنیز بوده و در سنه ۱۲۷۵ مسیحی مطابق سنه ۶۷۳ هجری بدربار قوبیلای

قاآن بن تولیخان بن چنگیزخان در خانبالغ یعنی پکن چالیه سفر نموده) در اواخر جلد دوم

سفرنامه مذکوره بهمان خط ایغوری با تلفظ آن بحروف لاتن و ترجمه فرانسه طبع

نموده و حسب الامر مطاع حضرت مستطاب اجل اکرم ارفع عالی حاج علیقلیخان سردار اسعد

رئیس ایل جلیل بختیاری دامت شوکته کمترین دعاگویان محمد قزوینی پس از اینکه در

خدمت جناب معظم له اصل دو نامه را در آرشیو ناسیونال ملاحظه نمود هر دو ی ۲

آنها را از روی سفرنامه مذکوره بفارسی ترجمه نمود و خطوط مغولی و چینی را که در ضمن

اوراق آتیه ملاحظه میشود توسط مسیو بلوشه کتابدار کتابخانه ملی پاریس که زبان

مغولی و چینی میدانند نویسانید 　 تحریراً فی پاریس ۲۵ رجب سنه ۱۳۲۹ هجری

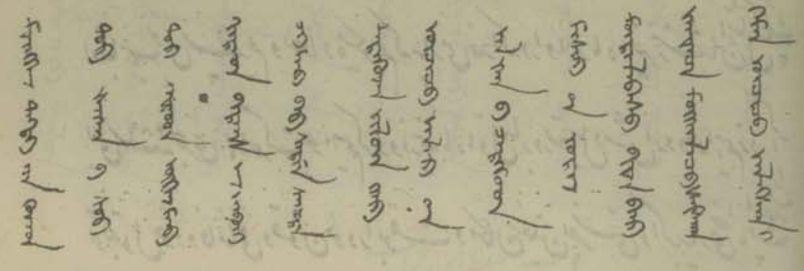
نامهٔ اول

نامه ارغون خان بن اباقاخان بن هولاکوخان بن تولیخان بن چنگیزخان بپادشاه

فرانسه فیلیپ لوبل بزبان مغولی و خط ایغوری در سنه ۱۲۸۹ مسیحی مطابق سنه ۶۸۸

هجری

۱ — چند کلمه از اصل نامه برای نمونه



۲ — تلفظ این کلمات

منککه تکری ین کوچوندور خاقانو سودور ارغون اوگ منو ای راد برنساه نمدنچی

ماربرصوما ساخرا تریگوتن ایلچین براوچیو ایلر اودن ایلخان ترا ریگود مهدون

یول مریلا باسویده بار اندتنه مرلاجو حمنیه کمن اوجیو ایلکبنی چینوبو بیا

تکرسے بلبار یحو بارنس جیل اوبولون اتوس ترکیون سراین اربان تابونه

ترجمه نامه

بقوت خدای جاوید 　 بیامن دولت قاآن 　 ارغون فرمایش ما

ای پادشاه فرانسه توسط رئیس ایلچیان خود ماربرصوما ساخرا (۱) تو من آگاهی داده که وقتیکه

(۱) مملکت ایغورستان یا ترکستان شرقی که مصنفین عرب آنرا بلاد تغزغز نامیده اند محل بوده است در مغرب مغولستان حالیه و مشرق کاشغر و ختن و یارکند و در عهد مغول پایتخت ایشان موسوم بوده به بیش بالیغ که واقع است در حدود اورومچی حالیه و شهرهای عمده دیگر آن کوشان بوده است (اوریرو یا قوت) که در حدود تورفان حالیه است و دیگر قراخوجه که طرفان حالیه است اما خط ایغوری خطی است مشتق از خط سریانی که در قرون وسطی رُهبان نسطوری (مسیحی) در آن نواحی منتشر نموده و در عهد مغول چون از خود خطی نداشتند خط ایغور را اخذ نمودند — مترجم

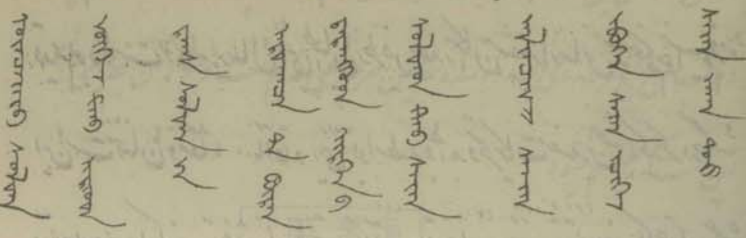
(۲) مراد از خاقان قوبیلای قاآن بن تولیخان بن چنگیزخان است که در آن وقت خاقان چین و پادشاه مطلق جمیع ممالک متصرفه مغول بود و پادشاهان مغول ایران خود را از نوبت او تابع پادشاهان چین که از نسل چنگیزخان بود میدانستند و حکام ایران را ایلخان یعنی ...

قشون ایلخان بعزم مصر حرکت کند ما نیز از اینجا حرکت خواهیم کرد تا با ایشان ملحق شویم ما این پیغام را
از جانب نوقی شنیدیم و بعلاوه میگوییم که بیاری خدا که در اواخر ماه اخیر زمستان از سال پلنگ
(یعنی سنه ۶۸۹ هجری) ما حرکت خواهیم کرد و در نیمه ماه اول بهار در مقابل دمشق اردو خواهیم زد اگر
تو بقول خود وفا نمائی و قشون خود را بوقت و مکان معین بفرستی و اگر بیاری خدا ما بیت المقدس را
بگیریم آنرا بتو خواهیم داد اگر زمان و مکان میعادگاه خلف شود و قشونها بیهوده سوق شود
آیا این شایسته خواهد بود؟ و اگر بعد از این یکی از ما (یعنی من و تو) نقشه معینی برای حرکات
خود نداشته باشیم و باتفاق یکدیگر کار نکنیم چه فایده از آن نتیجه خواهد شد بعلاوه خوبست که تو
تو از طرف خود بتوسط ایلچیانی که بالسنه و لهجات مختلفه آگاه باشند برای ما هدایا و تحف نادره نفیسه
از مختصات خاک فرانسه بفرستی اجرای تمام این امور منوط است بقوت خدا و مساعدت قاآن من تو را اطلاع
میدهم که موسکاریل قورچی را من نزد تو میفرستم نامه ما نوشته شد در روز ششم از ماه اول تابستان
از سال گاو در مقام کوندلان

ملاحظه — در نسخه اصل مهر مذکور در نامه که در آرشیو ناسیونال فرانسه محفوظ است اطراف آن بخط چینی
و رنگ سرخ جگری بر روی نامه زده شده است خط این مهر خط چینی قدیم است که هنوز در چین در مهرهای رسمی بکار میبرند و این مهر را دو قطعه از طرف غازان بجهت سلطنت
ایران جلوس نموده و بیلارغ قاآن برای او فرستاده مراد این مهر بخط چینی چنانچه این است
تلفظ این کلمات از بالا بپایین و از چپ براست بطور است فو کو ... ترجمه آن این: مهر کسی که نگاه میدارد ...
مکنه مردم را بطور صلح مردم را ... و این مهر در نسخه اصل نامه پانزده سانتی متر طول و عرض دارد و مهر مذکور در نامه فقط طول ...
چنانچه در طول دو سانتیمتر و در عرض ۲۷ سانتی متر

ایشان می نوشتند و خود را ایلخانی میشناسانیدند نه خان و نه قاآن از غازان ببعد که اسلام آوردند این رسم برهم خورد و مغول ایران مستقل شدند. مترجم
(۱) مار کلمه ایست سریانی و بمعنی آقا و بزرگ (۲) نام یکی از کشیشان عیسوی و مغولستان فرقه نسطوریه (۳) ایلخان لقب پادشاهان
مغول ایران بوده و مراد در اینجا ارغون است (۴) قوبیلای قاآن مزبور (۵) مطابق سنه ۶۸۹ هجری (۶) معلوم نشد کجاست

۱ — چند کلمه از اصل نامه برای نمونه



۲ — تلفظ این کلمات

تلفظ این کلمات از بالا بپایین و از چپ براست

اُولجایتو سلطان اُوگِ منو ای ردو ورنس سلطانا ازتنقه تابورین ورگِهود
ایرکنو سلطان منو صاین الیتناک صاین ابوکا صاین اچیغه صاین اقا
دور امراندوجو خلابارنبوکن سو اوارا منو آلج

۳ — ترجمه نامه

اولجایتو سلطان، فرمایش ما (۱) ای پادشاه فرانسه سلطان (۲) از ازمنه سابقه ما میدانیم
که شما همه سلاطین فرنگستان رابطه دوستی با جد اعلای (۳) نیکوی ما و جد (۴) نیکوی ما و برادر (۵) نیکوی ما داشته اید
و با وجود بعد مسافت همیشه یکدیگر را مانند همسایه فرض کرده بیکدیگر ایلچیان با نامه‌ها و هدایا و تحف دوستانه
میفرستاده اید شما البته آنرا فراموش نکرده اید اکنون که بیاری خدا ما بر تخت بزرگ جلوس
نموده ایم ما نیز از طریقه اسلاف کرام خود جد نیکوی ما و پدر نیکوی ما و برادر نیکوی ما دست برنخواهیم داشت
و هم بر شیوه ایشان بر ولایات و ممالک متصرف خود حکمرانی خواهیم نمود و احکام و معاهدات ایشان را محترم

(۱) از بالا بپایین و از چپ براست (۲) عبارت اصل نامه این است «ای ری دو ورنس سلطان آه» چون مخرج فا در زبان
مغول نیست مغولها فرنس و ورنس گفته اند (۳) در اصل نامه ورگهود (۴) هود مانند استان در فارسی در مغولی بمعنی سرزمین و مملکت

خواهیم داشت مثل اینکه خود ما بر آن احکام و معاهدات سوگند خورده باشیم و روابط و داد و ستد را که بین ما و شما از

قدیم بوده است بواسطه ارسال دائمی ایلچیان از طرفین بقدر امکان بیشتر از سابق مستحکم خواهیم نمود

این است سخنان ما و مقاصد ما . ما آقا و اینی (۱) بواسطه روابط بد و تحریکات مفسدین همیشه با یکدیگر در جنگ و

نزاع بودیم ولی اکنون بتوفیق خداییم ما تیمور قاآن (۲) و توقتای (۳) و چپر و تقا (۴) و خود ما که اعقاب عمده

چنگیز خان میباشیم و مدت چهل و پنج سال دائماً با یکدیگر جنگ میکردیم حال باهم صلح نموده ایم و بکمک

و یاری خدا الان از زمین ننگیاس (۵) که آفتاب از آنجا طلوع میکند تا دریاچه تلا همه یک قلب واحد دادیم

و همه با یکدیگر آشتی نموده ایم و ما بین جاهای ما آمد و شد مجدداً برقرار شده است ما باهم متعهد شده ایم

که همه ما بر ضد آنکس که از میان ما باختلاف برخیزد متحد شویم بنابراین ما چگونه میتوانیم روابط دوستانه

که شما با اسلاف کرام ما جد نیکوی ما و پدر نیکوی ما و برادر نیکوی ما داشته اید فراموش کنیم ؟ برای آگاه

نمودن شما از این مطالب دو نفر ایلچی نزد شما میفرستیم مملکت و تومان بسمع ما رسیده است که شما

که شما سلاطین فرنگستان بشیوه اتحاد زندگی میکنید و در حقیقت چه بهتر از اتحاد است و بنظر ما بتوفیق

بقوت و یاری خدا هر کس از میانه ما ها و شما ها بخواهد این اتحاد را برهم زند ما او را بجای خود خواهیم نشاند

و خدا بر این گواه است . نامه ما نوشته شد در سال هفتصد و چهار از هجرت در روز هشتم از ماه اول تابستان

از سال مار در اقامتگاه ما الیان (۱)

(۱) اورنک یعنی فرنگ است و چون در زبان مغول مخرج فا نیست در مکتوبها واو گذاشته اند (۲) ... در کتب و فرنگستان

در اصل نامه «جابان ایتاک» جابان یعنی نیکو و خوبست (۳) در اصل «جابان اوگا» (۴) در اصل «جابان چچه» (۵) در

جابان آقا ما آقا در مغولی و ترکی یعنی برادر بزرگ است (۶) در اصل «تگری بن کوچوندر» تگری و تنگری یعنی خدا و آسمان است (۷) یعنی ...

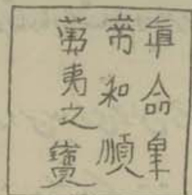
بزرگ و برادران کوچک آقا برادر بزرگ و اینی برادر کوچک (۸) تیمور قاآن بن جیم کیم بن قوبیلای قاآن بن تولیخان بن چنگیز خان خاقان

چین و شاهنشاه جمیع شاهان آسیا از نسل چنگیز خان . وی نواده قوبیلای قاآن بود بعد از فوت وی در ۶۹۳ هجری بجای وی بتخت نشست

در اصل نسخه مغولی این نامه که در آرشیو ناسیونال فرانسه محفوظ میباشد (مهری بخط چینی)

و مرکب سرخ پنج مرتبه روی نامه زده شده خط این مهر خط چینی قدیم است و سواد آن بخط چینی حالیه

این است که رسم میشود



و تلفظ این کلمات از بالا به پائین و از راست بچپ اینطور است چین مینگ هوانگ تی هو

شون ون ای چی پائو و ترجمه آن چنین " مهر شاهنشاهی که دارای فرمان حقیقی از جانب

برای آرام نمودن و مطیع نمودن ده هزار خارجی (۲) " این مهر در اصل نامه ۱۳ سانتی متر طول و عرض

دارد و بشکل مربع تام است که رمزیست از زمین و اصل نامه بشکل طوماریست از کاغذ پنبه بطول

سه متر و عرض ۲۸ سانتی متر

صورت نامه امیر تیمور گورکان بشارل ششم یا شارل هفتم پادشاه فرانسه برای طلب فرستادن

تجار بممالک از طرفین

(گورکان)

امیر کبیر تیمور گوران زید عمره

ملک ری د فرنسا صد هزار سلام و آرزومندی از من محب خود

و تا سنه ۷۰۳ سلطنت نمود (۱) پادشاه دشت قپچاق و جنوب روسیه توقتای بن منکو تیمور ... بن جوچی بن چنگیز خان که از سنه ۶۹۰ تا سنه ۷۱۲ هجری سلطنت نمود (۲) نواده کوچو برادر ... قاآن بن چنگیز خان که در ... واقعه در شمال و شمال غربی قراقورم سلطنت نمود (۳) نام این شخص ... و در ترکستان و ماوراءالنهر ... بین سنوات ۷۰۹ و ۷۰۷ سلطنت میکرد (۴) ... تمام ... چنگیز ... (۵) ... (۶) ...

گرفت (۱) یا ده هزار وحشی بحسب اختلاف ترجمه ، عدد ده هزار اصطلاح ... است ... وحشی ترجمه شده ...

بمعنی دارد ده هزار وحشی ایرانیان است که ترجمه مغول وحشی برده اند

قول

قبول فرماید تا جهان اور مهدی بسیار بعد از تبلیغ ادعیه رای عالی آن امیر کبیر را نموده میشود

که فری ورسکین تعلیم ده بدین طرف رسید و مکاتیب ملکان را آورد و نیک نامی و عظمت و بزرگواری

آن امیر کبیر را عرضه کرد عظیم شادمان شدیم و نیز تقریر کرد که با لشکر انبوه روانه شد بیاری باری تعالی

(دشمنان)
و دشمانان ما را و شما را قهر کردم من بعد فری جوان با رجشیا سلطانیه بخدمت فرستاده شد وی بخدمت

تقریر کند هرچه واقع شد اکنون از آن امیر کبیر توقع داریم که دائما مکاتیب همایون فرستاده شود

و سلامتی آن امیر کبیر باز نماید تا تسلی خاطر حاصل آید دیگر میباید که بازرگانان شما را بدین طرف

فرستاده شود که اینجا که ایشان را معزز و مکرم سازیم و نیز بازرگانان ما بدان طرف رجوع سازند

ایشان را نیز معزز و مکرم سازند و بر ایشان کسی زور و زیادتی نکند زیرا دنیا ببازرگان آبادانست

زیادت چه ابرام نمائیم دولت باد و در کامرانی بسیار شاد و السلام تحریرا فی غره محرم الکرم خمسه ثمانمایه الهجریه

(محل مهر لاتیقره امیر تیمور)

آغاز گفتار بنام یزدان مهربان

شرح سیاحت بارن دوبود در خاک بختیاری از فصل چهاردهم سیاحت نامه
وی شروع میشود که ترجمه آن در ذیل بنظر خوانندگان میرسد برای اطلاعات لازمه بصفحه آخر
این کتاب رجوع فرمایند

فصل چهاردهم

سیاحت از تاشون تنگ سولک در دره

قبل از ورود ما باین محل سفارشات میرزا قوما به رئیس تاشون رسیده
بود مشارالیه با شش نفر سوار مسلح و عده دهقانهای قوی هیکل که تفنگهای
فتیله در دوش داشتند و چماق های کلفت در دست منتظر ورود من بودند
که تا دره تنگ سولک همراهیم کنند . چون بهمه ها قبیله وحشی و طاغی
هستند و اغلب در کوه ها بسر برده و کمتر زیر بار اوامر و نواهی دولت میروند
این احتیاط لازم بود خاصه در اینموقع که با حکومت بهبهان علناً عداوت
میورزیدند

پس بهمراهی اشخاص مزبور بسمت شمال غربی رهسپار شدیم در طرف راست ما
جبال مرتفعی از جانب جنوب شرقی بسمت شمال غربی ممتد و در طرف چپ
هم رشته از کوه های کم ارتفاع متوازیاً پیدا بود .

بعد از طی اندک مسافتی راه ناهموار گشت و اراضی اطراف که از درخت و
گیاه خالی بود جز از خوف و وحشت حکایت نمی نمود .

در حین عبور از بستر های خشکی میگذشتیم که سابقاً آب در آنها جاری بوده است
تقریباً بعد از سه ساعت طی راه پر از رنج و تعب بمدخل دره تنگ سولک رسیدیم .

چون در این

چون در این نقاط از چگونگی راه اطلاع نداشتیم دیده بانی چند برگماشتیم که هرگاه
حادثه روی دهد ما را مطلع سازند پس از آنکه از سلامت راه اطمینان حاصل شد
داخل معبر تنگی شدیم و از میان صخره های جسیمی که مانند ابر از بالا آویخته و راه را
مثل غاری ساخته بودند گذشتیم در این نقطه جویباری ملاحظه میشد که با ابهت و
وقار تمام در جریان بود

در طی عبور از یک سر بالائی هرچند مرتبه بخوبی به یک جاده سنگ فرش قدیمی
میرسیدیم که از کثرت صافی و لغزندگی احجار مفروشه پای اسب ها
باشکال در آن جای گیر میشد و با یک صعوبت تمام آن حیوانها حرکت میکردند
هر طور بود قدری بسختی راه پیمودیم ولی طولی نکشید که جاده وسیع گشت
و درختهائی از بلوط و سرو و سدر نمودار شد در اینمحل بمقصود خویش نائل گردیدم
تفصیل این اجمال آنکه سنگ سیاه بسیار بزرگی دارای خطوط زرد رنگ در
اینمحل بدون اتصال بسنگهای دیگر واقع گردیده ارتفاع آن قریب بسی یا
چهل پا و محیطش هشتاد یا نود پا میباشد در هر دو طرف آن نقوش برجسته
و کتیبه های چند رسم شده نقش اول عبارت از مذبحی میباشد که بر آن توده
مخروطی شکلی تقریباً مانند قند ارستی جای دارد و دورش پارچه نوار مانند
گره زده اند که دو سرش آویزان است نزدیک مذبح یا مجمر موبد که کاهن
بزرگ باشد ایستاده صورت کاهن شخصی را مینمایاند که موهای مجعد سرش را

کلاه مخروطی

کلاه مخروطمانندی پوشانیده و درپائین صورتش سبیل وریش کوتاهی دارد

بازوی راستش راکه آستین تنگی دارد بطرف مجمر دراز کرده ولی بازوی

چپش که بسینه اش چسپیده کمتر پیداست جامه کوتاهی که تا زانوهایش

میرسد اندام اوراپوشانیده واز زیران لباس مخططی پیداست شلوار گشادی

دارد که امروزهم بعضی از ایرانیان قسمی از آنرا میپوشند سدره صافی از

شانه راست تازانویش حمایل شده است

درنقش مزبور خیلی موشکافی و دقت کردم زیرا آن تنها شکلی است از تمامی

صورتها که تااندازه بی صدمه باقی مانده است درطرف راست موبد

دسته مرکب از نه نفر دیده میشوند که باستثنای یکی که پهلوی موبد روی صندلی

کوتاهی نشسته باقی همه ایستاده اند ولی تمام محو وخراب شده وصورت

آنهارا نمیتوان دید

درپائین هیئت فوق چهار صورت دیگر پیداست بعلاوه دو تصویر کوچک دیگری

که ازصورتهای فوق بیشتر محو شده وکمتر پیدا هستند یک نقش هم پائین تر زیر دیگ تکمه

بزمین است که مانند دیگران دست تطاول روزگار آنرا ازهم شکسته ومحو کرده است

درمنتهای راست سواری بکماندار که گوئی بیک حیوان وحشی حمله کرده نقش

شده است وآن حیوان که قصد صید کردنش را دارد روی دو پای

عقبی ایستاده ولی نمیتوان فهمید که مقصود حجار از آن شیر بوده است یا گراز

پلنگ بوده

نزدیک اینصورت آخری کتیبه ایست مرکب از پنج سطر که قدری محو گشته ودرست

پیدا نیست وخط آن نزد من مجهول بود

درپائین مجمر نیز پنج سطر دیگراست که حروف آنها هم شبیه بحروف کتیبه

اولی است ودو سطر آخری بیش ازسایرین محو شده

درصفحه دیگر سنگ هیئتی مرکب از چهار نفر دیده میشود که عالی شان ترین

آنها پشت بمتکائی داده ودست چپش را روی بالشی نهاده ودردست

حلقه دارد سرش را دو دسته موی ضخیمی پوشانیده درپائین بالش چهار

نفر نیزه دار جای دارند که یکی از آنها قسمی از تاج شش گوشه درسر دارد

وسر هر گوشه مثل مهره گرد است

درعقب متکا یکنفر دیگر سرپنجه پا ایستاده لیکن چندان محو شده که بصعوبت

ازآن چیزی دیده میشود سر این شخص هم مثل سایر نقوش موی فراوانی دارد

ودور مغز سرش کاکلی پیداست درزیر اینصورتها آثار ضعیف سه نقش محو

شده دیگر نیز دیده می شوند

درمقابل سنگی که تابحال شرح آنرا میدادیم بفاصله کمی سنگی دیگر است

که قدری کوچکتر از اولی است وبسایر قطعات کوه متصل است

این سنگ کتیبه ندارد اما صور منقشه آن بهتر از منقوشات سنگ بزرگ

محفوظ مانده است نقش سواری که نیزه افقی دردست گرفته دررو

راه

سنگ دیده میشود که نیمرخ نموده شده و پاهایش در طرف راست مرکب است
در این نقش دقت زیادی بعمل آوردم و چنان بنظرم میآید که اینسوار
شکل زنی باشد هرچند که ترکیب صورتش محو و ناپیداست اما سرش
خوش وضع و در دو طرفش دسته زلف مرئی است سمت جلوی اسب بکلی رفته
و خراب شده ولی در قسمت عقبی زین و یراق ظاهر است

در پشت سر سوار نقش سه آدم بسیار کوتاه اندام ساخته شده آنکه بسوار از
همه نزدیکتر است سنگی با دو دست در بالای سر گرفته و دارد بطرف سوار
پرت میکند و دومی که در پشت سر اولی جای دارد تیر می اندازد و سومی در زیر
پای دومی بحالت خضوع افتاده سر و بازوانش بسمت پائین آویخته و زلف را
پریشان کرده است

در اینموقع میل دارم نظر قارئین را به مطرقه (چکش) که زیر پای شخص کوتاه
اندام جلوی دیده میشود معطوف دارم چه این یکی از صفات مخصوصه حجاریهای
بابل است که شکل چکش را با تصویر کوتاه اندامان توأماً نقش کرده اند

اما راجع بآلات جنگی از ملاحظه حجاریها مشاهده میشود که مهمترین اسلحه آن زمان
تیر و کمان بوده و از تاریخ مقدس و بیانات استرابو نیز همین معنی مستفاد میگردد
بدون آنکه عقیده خویشتن را در قدمت این آثار اظهار دارم در اینموقع فقط
خاطرنشان میکنم که طرز این منقورات با نقوشی که در اصطخر و در دشت

مرغاب و نقش رستم و نقش رجب و بیستون و تخت بستان و شاپور و نقش
بهرام دیده ام تفاوت دارد خط کتیبه ها نیز علی الظاهر با خطوط پیکانی
M. Eugène Boré
شکل متفاوت است ولی بعقیده دوست من مسیو اوژن بوره
که از مدققین اینمطالب بشمار میرود خط این کتیبه ها بخط پهلوی شباهت و مناسبتی دارد
اینک مراسله مشارالیه را که در مارس سال ۱۸۴۱ راجع باینمطلب بمن نوشته
درج میکنم

در مطالب قابل ملاحظه مراسله شما دقت کامل نمودم و نتیجه اکتشافات شما را
بانجمن آسیائی خودمان نوشته سه کتیبه سنگ سولک را نیز نزد انجمن خواهم
فرستاد و اگرچه من هنوز مفتاح کتیبه های مزبوره را بدست نیاورده ایم لیکن
بخوبی قدر و قیمت آنها را درک میکنم زیرا از این کتیبه ها باالفبای جدیدی
Mendeans
بدست میآوریم که با خطوط پهلوی و صابئین که مندائیان شان نیز میخوانند
شباهت کامل بلکه قرابت دارد و اینخط را خط آدلر نیز میخوانند و وجه تسمیه
آن به آدلر اینست که عالمی آلمانی موسوم به آدلر در فهم اینخطوط رنجها برده
و آنها را با خطوط فنیقی و کلدانی مقایسه کرده است (نام عالم المانی ادلر است) Adler)
Gesenius
جسنیوس که بتوسط کتابی که «باسم آثار عتیقه فنیقی ها» نوشته خود را معرفی
کرده است از سواد خطوطی که شما فرستاده اید اطلاعات شگفت انگیز حاصل خواهد نمود
منتظر باشید که بشما اظهار تشکر کند انتهی کلامه

بنظرم میرسد که کتیبه های تنگ سولک بعکس خط هندی که انکوتیل دو پران
Anquetil Duperrow در مقدمه که بزبان تامول برای
زند اوستا نوشته شباهتی داشته باشد چون در انموقع بر روی زمین
الیمائیس Elymais قدیم ایستاده بودم هیچگاه نمیتوانستم
خود را از اینخیال منصرف کنم که شاید من در همان نقطه باشم که ربة النوع معروف
مشرق یعنی انائی تیس Anaïtis یا میلیتا Mylitta
آنرا مخصوص خود کرده بود سرزمینیکه در اعصار گذشته اهالی ایلام یا عیلام
سالهای دراز مشغول بجا آوردن رسومات دینی در آن بوده و عبادت سری
خویش را در درخت زارهای آن بجا میآورده اند درختان سرو آنجا که
بنظرم میرسید تصورات مرا تائید میکرد و خیالات مرا چنان که از شیشه
نگاه کنند رنگهای بدیع میداد با وجود آنکه مستر لاندنیر در کتاب موسوم به
تحقیقات در آثار عتیقه صابیان عقیده
بعضی از مولفین را که گفته اند این قوم مراسم عبادت را در درخت زارها صورت
میداده اند رد کرده و میگوید
کلمه «اشر» Ashre یعنی درخت زار نیست بلکه در میان ستاره
پرستان معنی اشر برکت دهنده بوده و نیز یکی از اسباب منجمین آنها همین
اسم را داشته است. اگر در اینجا بارن دو بود افسانه واثق خلیفه

و نور النهار را نوشته که چون از مقصود ما خارج بود بترجمه آن نپرداختیم)
بلدهائی که همراه داشتم مرا گفتند که یک راه دیگری از روی کوههای تنگه سولک
باصفهان را مربوط میسازد اگر چه این راه خیلی سراشیب و ناهموار است
لیکن چنانچه از سنگ فرشهای لغزنده فرسوده استنباط میگردد در سوابق ایام
و شاید در همان اوقاتی که سنگهای حجاری شده مطمح نظر ما بوده از آن
خیلی عبور و مرور میکرده اند
احتمال میرود این راه از طرف شمال شرقی بهمان جاده می پیوندد که از روی
کوههای بهبهان را به قمیشه مربوط میسازد و از آنجا باصفهان میرود
هنگام مراجعت بعضی حجاریهای دیگر بر روی سنگی که نزدیک جاده بود
یافتم اما باد و باران زیاد تمام صور آنرا محو کرده بود چه که این سنگ نیز
مانند دو سنگ سابق الذکر آهکی بودند و بآسانی از باد و باران
گزند می یافتند
از اینرو چنان تصور میکنم که در تنگه سولک تماما دست طبیعت بوده است
که قهر و غلبه خویش را بر آثار دست بشری ثابت نموده و این بقایای
گرانبها را محو و نابود ساخته نه دست عرب متعصب که در سایر نقاط آثار
نفیسه کشور ایران را منهدم نمود خلاصه وقتیکه از تنگناهای تنگه سولک بیرون
آمدیم روز بپایان رسیده و آفتاب در شرف غروب بود من یاران و

وهمراهان را اصرار داشتم که تندتر راه بپیمایند بلکه بامزاده بابا احمد
که یکفرسنگ و نیم تا اینجا مسافت داشت رسیده استراحت کنیم
ولی چون زمین ناهموار و بعضی از همراهان پیاده بودند ما خیلی کم پیشرفت
کردیم و مجبور شدیم که در پای کوه نوذر که تقریبا یکفرسنگ در مغرب جنوب
غربی تنگ سولک است اقامت کنیم و شب را در هوای باز بیابان بگذرانیم
پیاده های چابک فورا خرمن بزرگی از چوب سدر و کنار و سایر بوته های
خار جمع کرده آتش روشن کردند طوریکه تمامی محوطه را روشنائی فراگرفت
این توده سوزان خیلی بدردمان خورد غیر از اینکه شام مان را حاضر و خود ما را
گرم نمود وحوش بیابان و صحراگردان همه را که از سباع کمتر نبودند ترسانید
در اینجا بارن دوبد شرحی تعریف از یکی از جوانان تاشوئی که تفنگچی بوده
مینویسد و او را در نیکوئی چهره اپولو Apollo و در قوت بازو
و چابکی رهشار هرکول شرق میخواند که ما از ترجمه آن صرف نظر کردیم

فصل پانزدهم

فصل پانزدهم کتاب بارن دوبد بذکر شرح حرکت وی صبح سی ام ژانویه
از بیابان کوه نوذر و مسافرتش بامزاده بابا احمد شروع میشود و سیاح
مسافرت خود را در ساعت و بعد از ظهر بدشت قلعه تل میرساند که بترجمه
آن میپردازیم در ساعت و بعد از ظهر از تپه بالا رفته پس از نیم ساعت بدشت

قلعه تل فرود آمدیم و در ساعت سه بقلعه تل رسیدیم قلعه مزبور بر ماهوری
بنا شده که در پائین آن دورتا دور کلبه های نشین ساخته اند در حالی که از کوچه های
تنگ میگذشتیم و با تانی تمام بسمت قلعه بالا میرفتیم مرا روح و حیاتی جدید
باهتزاز در آورد جمیع اهالی برای تماشای یکنفر فرنگی که لباسش با آنها
تفاوت داشت بیرون آمده بودند و منهم از آن منظره حظ میبردم غالب
بختیاریها نیم تنه از نمد میپوشند که آستین های کوتاهی دارد این لباس
خیلی شبیه سدره است که موبدها یا کهنه قدیم فارسی در موقع اجرای مراسم
عبادت میپوشیدند کلاه بختیاریها نیز از نمد ساخته شده و دارای لبه ایست
که چشم را از شعاع آفتاب محفوظ دارد
در قلعه تل مستر لایارد انگلیس را دیدم که لباس ایرانیها را پوشیده بود
ابتدای آشنائی من با او در همدان بود و این اواخر در بهبهان هم او را دیده
بودم مشارالیه مرا گفت محمدتقی خان رئیس بختیاری در مال امیر اردو زده
که حکمران اصفهان و لرستان و عربستان را که برای گردش و تفتیش بلرستان
و عربستان میرفت پذیرائی کند بنابراین ما هر دو همداستان شدیم که صبح
دیگر باردوی بختیاری رویم
غره فوریه مسافت ما بین قلعه تل و مال امیر تخمینا چهار فرسنگ است
(نوزده میل) در راه معمول چون دور میزند دور است اما راه دیگری که خیلی

تنگ و صعب العبور است مسافت را قریب بیک فرسخ نزدیکتر میکند و آن
از وسط کوه ها است یکساعت و نیم بسمت شمال غربی از میان صحرائی راه پیمودیم
درسمت راست مان یک سلسله جبال مرتفعی دیده میشد و در طرف چپ رشته
از تپه های کم ارتفاع در حین عبور از نزدیکی قبرستانی گذشتیم که سنگهای
سفید رنگ روی قبرها گذارده و از همان سنگ مجسمه شیری کنده و آنرا زینت
قبرها قرار داده اند از قرار معلوم همانطور که در قبرستانهای قدیم تبریز مجسمه
قوچ سیاه را زینت مقبرهای آذربایجان میدیدیم در اینجا شیر سفید را زیور
مدفن اموات خویش قرار میدهند

علی الظاهر ایرانیها خاصه شیعه که علی ع را شیر خدا میخوانند پس از استیلای عرب
شیر را علامت محبوب خود قرار داده اند چه تابعین زردشت شیر را سر سلسله
حیوانات ناپاک میدانستند و آنرا مخلوق اهریمن که خالق زشتی و دشمن
اهورمزد است میخواندند از اینرو بسی اسباب تعجب است که صورت شیر
مکرر در حجاریهای تخت جمشید دیده میشود و بعلاوه آنرا علامت تجاوزکار
فاتح نمایانده اند

اما قوچ سیاه (قره قوچ) تبریز شاید از آثار دوره باشد که ترکمانهای
قراقوینلو در آن سرزمین استیلا داشتند

خلاصه بعد از طی مختصر مسافتی وارد دربند تنگی شدیم که در وسط تپه ها واقع شده

بعد از آن بدشت دیگر موسوم به مالکون رسیدیم که در آنجا نیز خرابه هائی چند دیده
میشوند که از عدم توافق و اختلاف آنها با همدیگر چنان معلوم میشود که در دوره های
مختلف بنا شده اند

اما چون خرابه های قدیم اینجا وسعتی ندارند شبهه دارم که آیا شهر ایدج در اینجا
بوده یا خیر در حقیقت از آثار قدیم مهمی که در اینجا است و چیزی بشمار میرود سطح
مربعی است که دیوار بلندی برگرد آن میباشد و در حیاط درونی یک دو
طاقهای مقوسی است خیلی شبیه با طاقهائی که در کاروانسراهای قدیم دیده میشوند
محتمل است این طاقها نظیر همان طاقهائی باشد که ابن بطوطه در کتاب سیاحت
خود در ممالک اتابکان لر بزرگ ذکر کرده که در هر منزلی بوده است

در اینجا خیلی کوشش کردم که آثاری از پل مشهور مهرزاد arahzad
یا جیرزاد که مادر میگویند اردشیر بنا نهاده است بدست آورم ولی موفقیت
حاصل نکردم خرابه های طبقه دوم تازه هستند بعباره اخری چند سال
قبل حسینخان رئیس سابق بختیاری در اینجا توقف داشته ولی بعد محمد تقی خان رئیس
حالیه بختیاری که باردوی او میرفتیم از روی خیانت او را بقتل رسانید
نزدیک اقامتگاه ویران شده رئیس مقتول قریه مالکون واقع گردیده
که قبیله جانکی در آنجا سکنا دارند
از رودخانه مالگون یا شاه رود که در این فصل سال رودخانه کم آبی است گذشته

پس از طی قدری مسافت بسمت مشرق و عبور از یک قبرستانی که طرف چپ جاده بود وارد دشت بزرگ مال امیر شدیم

فصل شانزدهم

وقتیکه باروی مزبور رسیدیم باتفاق همسفر خود که از قلعه تل همراهم بود بچادر رئیس بختیاری ها که از آمدن ما مسبوق بود رفتیم بسیاری از رؤسای قبایل لر و عرب که انتظار فرمان فرمای لرستان و عربستان را داشتند دور محمد تقی خان جمع بودند توی چادر خیلی جمعیت بود ولی با وجود آن جائی برای من نزدیک میزبانم نشان دادند بعد از ادای تعارفات رسمی از حرکت معتمد استفسار نمودم اما محمد تقی خان جواب مختصری داد که فوراً فهمیدم از آمدن ما دلخوش نیست و در اینجا مثل سایر نقاط ایران ما را صمیمانه نخواهند پذیرفت

در ابتدا هیچ علت این نوع حرکت و خودداری محمد تقی خان را نفهمیدم ولی بعدها این معما حل شد خلاصه از حالت میزبان محترمم چندان خوشم نیامد و زودتر اجازت گرفته بیرون آمدم و گفتم که یقین خان حکم خواهند فرمود که برای من چادری حاضر نمایند ولی بزودی دریافتم که آشنایان بختیاریم متمایل بمهمان نوازی نیستند و آنطور که سایر ایرانیان را بتمدن نزدیک دیدم آنها با آن درجه نرسیده اند بلکه حتی از اهالی بهبهان و طوایف ممسنی هم پست تر بودند

هرگاه مساعی لطف امیز همسفرم که چند ماه با محمد تقی خان بسر برده و با آنها مأنوس تر شده بود نبود مدتی بیابیست در جلو چادریکه برای پذیرائی من تهیه نموده بودند منتظر شوم تا خالی شود و بلد و راهنمائی را که میرزا قوام در موقع حرکتم از بهبهان همراه کرده بود نزد محمد تقی خان فرستادم که از ایشان خواهش نماید برای فردا که میخواستم با حاکم ملاقات نمایم اسبی برایم بدهند زیرا از قلعه تل اسبهائی را که از بهبهان با خود برداشته بودم پس فرستادم قبلاً محض احتیاط از طهران حکمی صادر کرده بودم که در موقع مسافرت هرگاه احتیاج افتد حکام و زمامداران محل برای من مال تدارک کنند ولی بدبختانه قاصد با جواب نامساعد برگشت که محمد تقی خان میل ندارد تو بدیدن معتمد روی

از آنطرف بخوبی مسبوق بودم که بی اذن او در این اردو هر قدر هم پول بدهم کسی جرأت نخواهد کرد که مال بمن کرایه دهد و این امتناع خان بیشتر محرک من گردید که حرکت کنم و او را اطلاع دادم که هرگاه اسب بدست نیاورم پیاده این مسافرت خود را انجام خواهم داد و ممکن است معتمد از این قسم مسافرت من متعجب شده علت را استفسار نماید دیگر نمیدانم این پیغام یا ملاحظه دیگری رأی رئیس بختیاری را برگردانید و روز دیگر چند اسب فرستاده حرکت کردم

اما بعدها معلومم شد که چرا محمد تقی خان میل نداشت من معتمد را ملاقات نمایم
علی الظاهر خان چندان میانه با قوما حاکم بهبهان ندارد خان بختیاری
در قلمرو حکومت او تجاوزاتی کرده و از چند قبیله که میرزا قوما را ترک
گفته اند حمایت نموده و از طرف دیگر چنان گمان کرده بود که در تهاجمات
اخیر اعراب برام هرمز که حکومتش حق میرزا قوما است ولی خان بختیاری
بزور آنرا غصب کرده است میرزا قوما دست داشته تمامی این سبب ها
محمد تقی خان را بخیال انداخته بود که شاید میرزا قوما مرا فرستاده است
نزد معتمد کارهایش را اصلاح کنم و مخصوصاً رام هرمز را مجدد در حوزه حکمرانی
او در آورم این تصورات محمد تقی خان فقط اندیشه هائی بود که در شیمه دماغ خود
او تولید شده و بکلی اساسی نداشت

زیرا ابدا میرزا قوما در این خصوص با من صحبت نکرده بود ولی ممکن است شخصی که
همراه من کرده بود بعضی حرفها سپرده باشد زیرا آن شخص از آدمهای طرف اطمینان او بود
از رفتن بسوی معتمد و پیوستن به او چند مقصود داشتم اولاً از طرز پذیرائی محمد تقی
خان راضی نبودم نمیخواستم دیگر مهمان او باشم بعلاوه فرمانفرمای اصفهان
و لرستان از همان راهی که قصد من بود باصفهان مراجعت نمایم پیش میرفت
و بالاخره چون وقت خود را مغتنم میشمردم بکلی از نقشه رفتن بشوشتر و دزفول
و دیدن خرابه های شوش منصرف شده بودم

راست است که مرا آگاهی داده بودند که در این فصل سال عبور از راهی که
میخواستم برای وصول باصفهان اتخاذ نمایم اشکال دارد ولی چون با خود
فکر میکردم که هرگاه فرمانفرمای لرستان با احمال و اثقال فراوان و قشون
و توپخانه بتواند بر این اشکالات فایق آید بطریق اولی چند نفر زبده سوار بآسانی
میتوانند بر موانع غلبه نمایند

روز اول از مال امیر گذشتم و بیک راه سنگ فرشی که از بازوهای جبال دشت
مرتفعه رو میشد رسیدم این راه شوسه اگرچه بمرور زمان خراب و ویران شده
و در بعضی نقاط بواسطه صخره های جسیمی که سیل در جلو راه انداخته بکلی غیر قابل
عبور است ولی معهذا عظمت این بنا مناعت قدر و بزرگی مقام شخصی را که
در ساختن آن دامن همت بکمر زده و با سرپنجه آهنین موانع طبیعی را رفع نموده
و در قلل شامخه جبالی که عقاب و باز اندیشه پرواز از آنرا سودای بی سود
میدانند ایاب و ذهاب را میسر ساخته حکایت میکند

هیچکس هر قدر بی خیال هم باشد ممکن نیست از این راه که از شاهکارهای عالم
محسوب میشود عبور کند و از خود نپرسد که آیا بانی این بنای بزرگ که بوده
تاریخ که مسئول درج وقوع تمامی کارهای مهم دنیا است آیا چیزی راجع
باین بنای قابل تمجید ذکر نکرده و از بانی آن اسمی نبرده است ؟
نویسندگان عالم که همه وقت مانند زاغ سیاه خبر میشوم خرابیها قتل عامها

چپاول های پیشینیان را بتوسط صفایح تیره تاریخ بما رسانده اند آیا یک
صفحه را برای بشارت دادن اعمالی که فروغ بخش عالم انسانی است
کنار نگذارده و مباشرین چنین اعمال را که ستارگان با نور بشریت اند ذکر
نکرده اند

راست است که اینراه را جاده اتابک مینامند ولی آیا ممکن است آن دسته از
رؤسای کوچک الوار که مابین مائه دوازدهم و چهاردهم در این سرزمین حکمفرمائی بلند
کرده اند لیاقت آنرا داشته باشند که یک چنین اثری که امپراطوری رُوم را
بداشتن آن افتخار است از خود در صفحه روزگار باقی بگذارند شاید آنها تعمیر کرده
باشند خرابه های آن بنائی را که دو دشمن قوی پنجه آثار بشری یعنی روزگار
و طبیعت با نهدام آن همداستان شده بوده اند ولی هیچ جای آن نیست
که انسان تصور کند اتابکان دارای آن فکر و همت عالی بوده اند که خود بانی
این بنا باشند

همین که با یک نظر قهقرائی بر تاریخ ایران نظر کنیم و صفایح سرگذشت کشور
داریوش را تعقیب نمائیم
بدورهٔ با نور و فروغ شهریاران ساسانی میرسیم عظمت این راه بخوبی با آثار
بزرگی که اردشیرها و شاپورها از جلالت خود بیادگار باقی گذارده اند موافقت
دارد و با سدهای سنگ سماق شوشتر که ملکم را از نظر افتادن بر آنها و دیدن

بیادگار گذارده

یکی از آثار خیریه ایران قدیم بوجد و طرب انداخته بود و همسری و برابری میکند
هرگاه آن مورخ پاک نهاد جاده اتابک را دیده بود همانا در میان حکایتهای
پیچ در پیچ جنگ ها و خرابه هائی که سرگذشت آن صحیفه های تاریخ مشرق زمین را
مملو ساخته اند آثار دیگری میدید سزاوار و شایسته آنکه آنرا مایه آسایش
خاطر پریشان خویش قرار دهد

لیکن با وجود آنکه شاهراهی مانند جاده اتابک در عظمت و بزرگی خیلی مناسب
آنست که از آثار سلسله ساسانی باشد باز هم شاهد تاریخی که این عقیده را تقویت
نماید در دست نیست مصنفین رم و یونان ما را اطلاع میدهند که تابعین اسکندر
در حین عبور و مرور خود از مملکت کوهستانی مابین شوش و اصطخر راه سنگفرشی را
در کوه های آن سامان دیده اند که بزبان خود آنها Climax Megali
کلیماکس مگال یا راه نردبانی بزرگ نام نهاده اند
هرگاه اسکندر آن راه را بنا نهاده بود مورخین او که جمیع شهرهائی را که آن شهریار
بنا نهاده برشمرده اند در ذکر یک چنین بنای بزرگی خاموش نمی ماندند
از اینرو چنین استنباط میشود که جاده اتابک از زمان اسکندر "قدیم تر است
پس آیا این بنای عالی را همانا تاجداران سلسله کیانی ساخته اند تا میانه
ممالک غربی و اصطخر که گهواره خانواده آنها بود وسیله ارتباطی باشد ؟
از آنطرف در تواریخ میخوانیم که سلاطین کیان برای عبور از همین کوه ها که امروز

بهمچنین

یک چنان راه با شکوهی را داراست بکوه گردان و وحشیان آن سامان
باج میدادند پس چگونه میشود که سلاطین با حشمت و قوه کیان ؟ که قدرت
بانهادن این جاده را داشته اند باج دهان وحشیان بوده اند
در این سیر قهقرائی تاریخ بجائی میرسیم که رشته راهنمائی اریادنه Ariadne
نیز از عهده کار خود برنمیآید دابرهای مظلم جاهلیت اشعه ضعیف تاریخ را یکبار
منکسف مینماید ودر عالم بیخبری منغمس نکردیم هر گاه جزئی اطلاعی از آن دورهای
تاریک در دست است از برکت مندرجات تاریخی کتاب مقدس است
در کتاب آسمانی یهود میخوانیم که در شباب ایام زندگانی نوع بشر وقتیکه پیمان
خداوند با وفادارش ابراهیم میثاق رحمت بسته شد کشور الام یا عیلام
Elam دارای شهریاران با اقتداری بود که در حضور آنها تاجداران
دیگر سر بزمین نیاز میگذارده اند (شاید همان سلاطین جمشیدادیان بوده اند)
وبعد از زمان ابراهیم نیز صیت سطوت پادشاهان این سرزمین اکناف را
گرفته بود چنانچه پیغمبری دیگر الام را در جزو ملل فاتحه میشمارد که رعبش
جمیع قلوب را پر کرده بود ویک خواننده کنجکاو ممکن است با تعجب تمام در
حالتی که این کلمات را بر زبان جاری میسازد که

"Ah! passons au deluge".

از من بپرسد ” آیا میخواهی بگوئی که جاده اتابک را در زمان سلطنت
شادرلائومر

شادرلائومر Chaderlaomer پادشاه الام که در فصل چهاردهم
خروج ذکرا و رفته است بنا نهاده اند ؟ پاسخ این پرسش را بعبارتی بس
مختصر چنین میگویم ” نمیدانم اما آیا هیچ عالم متبحری را میتوانید
معرفی کنید که خلاف آنرا ثابت نماید اگر کسی بتواند خلاف این عقیده را
مدلل دارد مرا بدولت اطلاع جدیدی نائل کرده و از او ممنون خواهم شد
با وجود همه اینها امروز افتخار دارم که در همان جاده سنگ
فرشی قدم میزنم که هزارها سال قبل شادرلائومر لشکری آراسته و بسوی
سلاطین هم پیمان خود رفت تا با اتفاق آنها با پادشاهان شهر سدوم و عموره
جنگ کند و این جنگ پیش از خرابی آن شهرها رخ داد
خلاصه پس از آنکه بکاروانسرا خرابه چهارده یا قلعه مدرسه که در میان کوهها
واقع است رسیدیم دیدم که مردم برای پذیرائی حاکم در تهیه و تدارک اند
وانتظار داشت که همان روز وارد گردد ولی من با آن راپورتها اعتنا
ننموده حرکت کردم اما بزودی راه در میان تپه و ماهورها که چوبهای جنگل
آنرا پوشانیده بود صعب المرور گشت و در بعضی از اوقات قشونی که
از اصفهان میآمد راه را سد کرده بود اسبهای ما نیز بکلی وامانده بودند
وباران هم با شدت تمام میآمد بطوریکه مجبور شدم که بار دوم داخل کاروانسرا
مراجعت نمایم در آنجا علی نقی خان یکی از برادران کوچک رئیس بختیاری

که برای پذیرائی حاکم آمده بود و یک چادر برای من و یکی برای همراهانم برپا کرد
— اما معتمد فردای آنروز وارد شده یکروز هم لنگ کرد تا کالسکه های
توپخانه برسد از دیدن من در میان کوه ها خیلی تعجب نمود و مخصوصاً
میل داشت بداند چگونه از میان ناحیه ممسنی عبور کرده ام و بخاطر آورد
که چون در اصفهان از یکدیگر جدا شدیم قرار گذارده بود که در شوشتر
یکدیگر را ملاقات کنیم من این دعوت و قرار را قبول کرده بودم اما
معتمد تصور کرده بود که در ورود بشیراز بواسطه معین نبودن راه از اینخیال
منصرف شده ام او را گفتم که هر وقت یکفرنگی قولی داد برخود فرض و حتم
میداند که مطابق آن عمل نماید مگر آنکه پیش آمد روزگار که همه وقت زمام
اختیار آن در قبضه اقتدار انسان نیست بنقض قول مجبورش کند و در
اینموقع موانع بقدری سخت نبوده اند که مرا از وفای عهد باز دارند بلکه
برعکس در تمام نقاط مگر با یک استثناء از من پذیرائی کرده و همه قسم آثار
و علائم مهمان نوازی را نمایانده اند اما حالا که یکدیگر را ملاقات کرده ایم
میل دارم از رفتن شوشتر با او معاف شوم زیرا وقتم تنگ است
و میخواهم که از نزدیکترین طرق به تهران مراجعت نمایم
معتمد مرا گفت که از خیال رفتن باصفهان از جاده که او آمده بود منصرف شوم
زیرا پس از عبور وی برفهای عمیق راه را بکلی سد نموده بطوریکه حتی جاده های

پیاده رو نیز از کار افتاده اند و اظهار داشت که برای وصول باصفهان
تنها راه بروجرد باز است در اینجا میتوانستم یکی از دو کار را اختیار نمایم
یا از راهی که آمده بودم باصفهان مراجعت کنم یا از راه بروجرد به پایتخت
قدیم ایران روم ولی چون مسافت این هر دو راه تقریباً یکسان بود
راه اخیر را ترجیح دادم و از جاده که آمده بودم مراجعت کردن را نپسندیدم
علاوه این راه دارای یک مزیت بود یعنی در ضمن عبور شوشتر و دزفول را
هم میتوانستم دیدن کنم اما زحمت عبور از صحاری لرستان کوچک هم در پیش بود
بنابراین دعوت خان را قبول کردم که اقلاً تا مال امیر همراه او بروم و قصد
وی این بود که چند روزی در آنجا لنگ نماید
قوای معتمدالدوله منوچهرخان عبارت بود از یکفوج سرباز خوی و یکهزار
سوار غلام و سه عراده توپ صحرائی و یکصد و پنجاه نفر توپچی از قرار معلوم
مجموع استعداد سیار او تقریباً دو هزار و پانصد تن سپاهی و سه هزار اسب
و قاطر بود این نمایش نظامی در خطه مغشوش لرستان بهترین طریقی برای
مطیع ساختن سکنه آن حدود و مطمئن ترین وسیله برای وصول مالیات بود .
رئیس بختیاری نیز برای آنکه قدرت خویش را بنمایاند آنچه در قوه داشت
بجا آورده بود که اتباع خود را جمع نماید
از قراریکه میگفتند در مال امیر پنجهزار استعداد داشت ولی من در حقیقت
[illegible]

آن سگ دارم

علاوه بر قبیله خودش طایفه جانکی و بختیاری چهارلنگ و بعضی از طوایف کهگیلویه و بهمئی و سکنه رام هرمز دور بیرق او گرد آمده بودند

پذیرائی که محمد تقی خان از معتمد الدوله کرد در واقع خیلی عالی و محتشمانه بود

خلاصه بمجرد اینکه خبر رسید توپخانه از معابر صعب العبور گذشته و به وار و سایر قشون ملحق شده اند فرمانفرمای معزی الیه در پنجم فوریه اردوی خود را از چهارده یا قلعه مدرسه حرکت داد و ما هم سوار اسب های خویش شده در عقب آنها راه افتادیم

طولی نکشید که بتوپها رسیدیم زیرا که بواسطه بدی راه خیلی با تأنی حرکت میکروند. توپچی ها در بالا بردن توپها از فراز و نشیب های کوه خیلی سختی داشتند بمرور زمان برف و باران سنگهای بزرگ راه را از یکدیگر جدا کرده بود و اغلب در جلو چرخ های توپ میافتادند انصافاً توپچی های ایرانی نهایت جلادت و مهارت را بخرج میدادند و همه قسم شایسته تمجید و تحسین هستند

- درمیان جمیع دسته جات قشون ایران توپچی ها از همه بهترند ولی از این بیان مقصودم آن نیست که توپخانه ایران را با توپخانه اروپا طرف نسبت قرار دهم ایرانیها از قسمت علمی توپخانه بکلی بی اطلاع اند لیکن توپچی ها نسبت بسایر دسته جات قشونی آنمملکت که درحال زارشان موجب رقت

خاطر بینندگان است بهتر میباشد چون ملاحظه شود که توپچی های ایرانی از چه کوه های صعب العبور و چه جاده های پیچ در پیچ توپها را میبرند شخص متعجب میشود زیرا که بدوا تدارک و تهیه در تسهیل وسائل عبور و مرور نمی بینند.

ایرانیها در اقدامات نظامی و سفرهای جنگی مهندس ندارند که ... عبور قشون و توپخانه را معین نماید

برای آنکه وقت بجهت عبور توپخانه باقی باشد معتمد خود با تأنی حرکت میکرد و چون خیلی مایل بشکار بود همراهان خود را فرمان داد که برای پیدا کردن کبک و شکار در اطراف گردش نمایند وخودش با دسته از خواص با قوشچی ها روی بلندی رفت بمجرد اینکه کبک های پا قرمز از زیر سنگها و تپه ها بیرون آمده بسمت یک دره خلوتی میرفتند قوشی را از بند باز کردند و بسرعت تیر بسمت کبکان حرکت کرد بعضی از آن پرندگان بیچاره از زمین نمی جنبیدند و اگر کسی هم آنها را میخواست بگیرد ابداً پرواز نمیکردند زیرا عادت این پرنده آنست که تا باز بالای سرش پرواز میکند از جای خود تکان نمیخورد از دیدن اینمنظره متذکر شدم که در ایام قدیم یعنی اوقاتی که ملوک الطوایف در اروپا حکم فرما بود بارونهای مغرور آن اقلیم نیز ساعت های فراغت خود را بهمین قسم میگذرانده اند و از جنگ که گذشت باشرافت ترین مشغولیات را صید حیوانی بیچاره میدانستند باری قبل از رسیدن بدشت مال امیر باستی

در ابتدا دیک راه شوسه سنگی راه پیمائیم این راه شوسه در قلهٔ کوه بدو
قسمت میشود و در پای کوه مجدداً بیکدیگر می پیوندد و فاصلهٔ مابین این دو راه
یکدره خیلی عمیقی است چون زمانی که برای دیدن معتمد میرفتم از یکی از
این دو راه رفته بودم

اینمرتبه آن راه دیگر را اختیار کردم اما دیدم که اینراه از جادهٔ اولی خراب تر است
وبعضی از قطعاتش بقدری تنگ و ناهموار بود و سنگها باندازه از جای
خود کنده شده بودند که مجبور شدم پیاده شوم و اسب خود را از عقب بکشم
مبادا مرد و مرکب از پرتگاههای کوه فرو افتیم و راه سفر آخرت پیش گیریم
از قراریکه بنظر من میرسد این قسمت راه از آن دیگری قدیم تر است
و شاید این همان راهی باشد که مورخ معروف دیودورس سیکولوس باسم
جادهٔ نردبانی ذکرش کرده محتمل است که چون این راه قابل مرمت و تعمیر
نبوده اتابکان لرستان بزرگ در قرون وسطی آن راه دیگر را پهلوی این
ساخته اند و برای آنکه از پرتگاهها رد نشود آنرا پیچ و تاب داده اند و بدین
واسطه اسم جادهٔ اتابک بر تمام اینراه اطلاق شده است

خلاصه همانطور که در بیست قرن قبل ابولطیز Abulites حکمران
شوش پسر خود را بدان سمت رود چواسپز Choaspes
(کرخه) فرستاده بود که در ورود اسکندر را تهنیت گوید و سپس خود برای تعظیم
دیدن

دکمریم آن شهریار بیرون آمد محمد تقی خان هم برای تقدیم احترامات
پسر خود را نزد معتمد فرستاد و سپس خود تا نزدیک اردوگاه برای دیدن او
بیرون رفت

همینکه پسرهای محمد تقی خان نزدیک معتمد رسیدند لله آنها را از روی زین
برداشت و معتمد در آغوششان کشید و هر یک را نوازش فرمود پسر بزرگ
که هشت نه ساله و بسیار با فراست بود بطرز قابل ملاحظه از عهدهٔ ادای
تعارفات برآمد

در ایران عموماً اطفال را از کودکی آداب معاشرت میآموزند و از اینرو کودکان
خردسال این سرزمین مانند مردان سالخورده در حسن معاشرت و آداب محاورت
ماهر و یگانه و اسباب تعجب بیننده اند لیکن چقدر اسباب تألم خاطر است
که این وقر و ابهت مصنوعی جز فریب و دروغ در نهاد طفل چیزی تولید
نمی نماید سپس محمد تقی خان رسید یکدسته سوار با اسلحه و مرکبهای
نیکو همراه او بودند هر شخصی سه طپانچه یک تفنگ فتیله و یک قداره داشت
اسبها همه خوش تعلیم بودند و بخوبی اقسام مختلفه بازیهای ایرانی را انجام
میدادند — در حقیقت هیچگاه از آن وقت نمایش نیکوتری از اسبهای
عربی ندیده بودم سوارهها همه در یک صف ایستاده وقتی معتمد آمد متفقاً
شلیک کردند و تفنگچیها هم که در کنار ماهوری ایستاده بودند بسان سوارها
تفنگچیها

بعهد سلام دادند . بعد از سوار یکدسته پیاده قطار میآمدند که عده خود را
زیاد جلوه دهند و با مشتهای معدودی بعضی چماق داشتند همین که
فرمانفرما بآنها نزدیک شد آواز هلهله آنها بلند گردید و بتحقیق تر دیگر
خواهد بود اگر بگویم که غریو منکری از آنها پدید آمد که انعکاس کوه هولناکش
میساخت بعد از این غریو فریاد مجدد و دستهای خود را بدهان زده صدای
دیگری بلند کردند . اینان کوه نوردان لرستان بزرگ و فرزندان
همان اوکزیان هائی Uxians بودند که از فاتح مقدونیه نیز
باج گرفتند این نمایش که بپایان رسید قشون پرشور بهمه عرض اندام
داد در حالتی که شمشیرهای خود را حرکت میدادند و با نظم و ترتیب به سپر
کوچکی میزدند این نمایش خیلی شبیه برقص جنگ افاغنه داشت
در حالی که آنها مانند گردباد بیابان در جلو ما به پیچ و تاب مشغول بودند
قره گوزلو (مطرب) بالوطی ها موافق آهنگ موسیقی دسته شوشتری
جست و خیز میکردند

در این دشت که مانند صفحه کاغذ جلو ما گسترده بود جوانان بختیاری مهارت
خویش را در سواری و جریدبازی ظاهر میساختند جرید (تقله) عبارت
از چوب کوچکی است که در تاخت اسب با قوت تمام بر زمین میزنند و
چون بلند میشود آنرا سواره در هوا میگیرند

مختصر آنکه دامنه نمایشات جنگی و قیقاج و انواع حرکات سواری
تا زمان رسیدن باردو امتداد یافت در نزدیکی اردو فراشها رسیده
با ترکه های بلند جلو حضرت حکمران افتاده از راست و چپ ترکه ها را
فرود میآوردند و هیچ اعتنا نمیکردند بچه کس و به کجا میخورد هر قدر صدای
فراش ها بلندتر باشد اهمیت و بزرگواری آقا بیشتر است و جائی که
بزرگواری آقا از بلندی صدای فراش و سختی ضربت های ترکه معلوم شود
و نفوذ فراشها هم بسته به اهمیت آقا باشد خواننده حال آقا و نوکر را بهتر
میتواند درک کند بغیر از اینده‌سته هر وقت شاه بیرون میرود یکدسته
میرغضب یانسقچی و جمعی باسم تفنگچی با اسباب کار خود با او میروند
به نیطریق معتمد را بچادر نمایش بردند در حالتی که جمیع رؤسا و اعاظم
محل پیاده از عقب او میرفتند و تا معتمد وارد چادر نشد مرخصی نیافتند
پذیرائی که از منوچهرخان بعمل آمد موافق رسوم مشرق زمین بود و از
هیچ حیث منقصت نداشت

حتی در جلو او گوسفند و گاو و گاومیش کشتند و حکمران را بر تحیین خون بیرها
تامین کردند - چون تمام این مراسم بپایان رسید من به غار شگفت
سلمان شتافتم . دفعه سابق که از مال امیر برای استنساخ نقوش آنجا
به غار مزبور رفته بودم اینمرتبه خیالم این بود که کتیبه های پیکانی خط آنجا را

افتتاح نمایم . اما پس از اندک تاملی انخیال را محال یافتم چه حروف و کلمات خیلی نزدیک یکدیگر بوده‌اند و اثر رطوبت انهارا چنان محو کرده بود که بکلی از این قصد منصرف شدم . پس از معتمد درخواست کردم که وسایل حرکت مرا به شوشان فراهم آورد شوشان در جبال دنیاردنی واقع است که بفاصله چهار فرسنگ در سمت شمال مال امیر هستند مارشوررالین سن در کتاب خود میگوید که بعقیده او شوشان همان قصر یا قلعه ایست که دانیال پیغمبر رویا دید اما در انجا هم دوچار موانعی شدیم تمام اسبهای معتمد زیاد خسته بودند و مالهائی که محمد تقیخان فرستاد بقدری لاغر و مفلوک بودند که هرگز ممکن نبود بتوانند ما را از جبال عبور دهند و چون فرصت توقف نداشتم با کمال یأس و تأسف از نقشه خود صرف نظر کردم

فصل هفدهم

طول دشت مال امیر از سمت شمال بجنوب متجاوز از دو فرسنگ است و در بعضی از نقاط عرضش هم بهمان مقدار میرسد سلسله جبالی آنرا از هر طرف احاطه نموده که مرتفع‌ترین آنها در سمت شمال شرقی است و بجانب جنوب ممتد گشته بجبال بنوگشت منتهی میگردد . مال امیر دارای چمن زارهای سبز نیکواست که از جویبارهای کوهسار مشروب میشود و نیز دو دریاچه در ایندشت واقع اند که یکی از آنها در سمت شمال غربی و دیگری در طرف مشرق

آنست . اما از قرار مذکور بعضی از اوقات این دو دریاچه خشک میشود در ایندشت نیز عده تپه‌های مصنوعی بزرگ و کوچک است ارتفاع یکی از این ماهورها را میتوان به تپه بزرگ شوش که نزدیک دزفول است مقایسه نمود و آن بمسافت سه ربع فرسنگ در سمت مشرق چند غار طبیعی واقع است فاصله مابین غارهای طبیعی مذکور و این تپه چه در صحرا و چه در دامنه کوه پر از علامت و آثاری است که دلالت مینماید این محل سابقاً محل سکنی بوده است و در همین غارها بعضی از آثار شگفت انگیز قدیم دیدم

در غار کوچکی که طرف دست راست واقع است سنگهای بزرگی بنظر میرسند که بیکدیگر کار گذارده اند از قرار یکه حدس میزنم این پایه مجمری بوده اند سنگها

علت تصور من اینست در غار بزرگی که سمت راست این غار واقع است دو تصویر بزرگ بر دیوار نقش شده لیکن بسبب آبی که از شکاف و درز دیوار طراوش کرده تقریباً بکلی محو گشته اند . مابین این دو تصویر کتیبه بزرگی است که آنهم از رطوبت مانند نقش‌های مزبور خراب شده است یکی از این دو تصویر بطرز نیم رخ ایستاده و بسمت غار کوچکی که تصور میکنم مجمر در آنجا بوده) نگاه میکند و دستهایش در آغوش و در حالت عبادت است ترکیب هیکل این صورت متناسب است و بر جامه کوتاهش چند کلمه بحروف پیکانی نوشته اند

اما صورتی که در سمت یسار است مانند این با ابهت و وقار بنظر میاید و

تمام رخ میباشد و دارای ریش دراز دو شعبه ایست که هر شعبه منتهی به پیچی

میشود و یکدسته زلف مثال عبرانی ها بر شانه راستش ریخته است .

کتیبه که بدان اشاره رفت مرکب از سی و سه سطر میباشد که هر یک

از هشت الی ده پا طول دارند تخته سنگ شوش که بر او نیز کتیبه کاوه

خط نقش شده دارای سی و سه سطر است خلاصه کتیبهٔ این غار هم که

بخط میخی است مثل سایر تمثالها از رطوبت آبی که از دیوارهای سنگ

فرو میریزد خیلی زحمت دیده و چندان محو شده که ممکن نشد از استنساخ تمام

در طرف مقابل که سمت غار کوچکی باشد بر روی صخره های بیرونی نقش

دیگر یافت میشود که بعلت سختی و صلابت سنگ از نقش های دیگر محفوظ

تر مانده اند نقش جلوی عبارت است از تمثال مرد و یک زنی که

طفلی ما بین آن دو میباشد در حالیکه دستهای خود را بسینه گذارده

و بطرز نیمرخ بطرف مجمر نگاه میکنند اما بدن شان بطرز نیم رخ نیست

تمثال مرد مزبور شخصی فراخ شانه ریش دراز مینمایاند که کلاه کوتاه دار

بر سر و سدره که از زانو تجاوز نمی نماید در بر دارد آستین سدره او کوتاه و

مانند نیم تنه های نمدی است که ایلات بختیاری در این ایام میپوشند

تمثال زن را با دقت تراشیده و ترکیب سر و صورتش را نیکوتر ترتیب داده اند

جامه سر زنان

جامه سر او نیز زن فی شباهت بجامه مجسمه زنهای یونانی نیست

اما نقش دیگر در قسمت چار صورت دو مرد و دو بچه و در عقب تصویر زنی را

مینمایاند که همگی بیک سمت متوجه و با انگشت بسمت مجمر اشاره میکنند .

مرد جلوی لباسش تقریباً مثل مردی است که در نقش سابق ذکر آن

گذشت و دومی کلاه گردی دارد شبیه بکلاه های نمدی که امروزه هم

بعضی از بختیاریها سر میگذارند جامه سر زنها شبیه به عمامه بلندیست که

زنهای یهود سر میگذارده اند و بسمت جلو پیش آمدگی دارد

خلاصه این نقطه به شکفت سلمان معروف است زیرا سلمان را در یک

غاری که نزدیک آنجا است دفن کرده اند سلمان استاد و دوست

حضرت علی علیه السلام میباشد و بعقیده فرقه علی اللهی استاد و شاگرد هر دو

مظهر مقام ربوبیت دارند و در زمین مظهر خدا هستند مسقط الراس سلمان را

رام هرمز میدانند که تا غارهای مال امیر تقریباً چهارده الی پانزده میل

مسافت دارد

در زمین جلو غار و در دامنه تپه و ماهورها در بسیاری از نقاط علامت و

آثاری یافت میشود که دلالت میکند نقاط مزبوره وقتی محل سکونت بوده است

از قراریکه درک میشود خانه ها را خیلی نزدیک بیکدیگر بنا میکرده اند در

قلعه گبر نیز یک چنین منظره بملاحظه من رسید اما هیچ بخاطر ندارم که آجر

دیده باشم

دیده باشم تمام عمارات را از سنگ و با یک قسم گچ سفید رنگ خیلی سخت
ساخته اند در صحرا پاره های سنگ عمارات و گچ فراوان افتاده است
هر گاه شهر ایج [illegible] در سواحل رود ها اگون بوده احتمال
میرود که در این نقطه واقع بوده است

در فصل بهار و سایر فصول بارانی آبهائی که ما بین دو شعب های خارجی از
قلل کوه جاری میشوند یک آبشار قشنگی تشکیل داده بر طراوت منظره
انجا میافزایند - در جبال البرز نیز از این قبیل آبشار ها بسیار دیده می شود
چنانچه در پس قلعهٔ از طهران چندان دور نیست آبشاری است که
فتحعلی شاه مرحوم غالب ایام تابستان خود را در آنجا میگذرانده و ما بین
کوه های کند و سولقان که بفاصله چهار فرسنگ در شمال غربی طهران
واقع اند آبشار دیگری میباشد. چهار فرسنگ در شمال مال امیر در آن
سمت یک رشته جبال مرتفع در ناحیه دنیارون کنار رود کارون شهر
شوشان واقع است لیکن چون وقت اجازه دیدن آن نقطه را
نداد و مستر لیارد نیز شرحی از آنجا گفته است در اینجا از ذکر آن میگذرم
- فقط این مسئله را باید خاطر نشان نمایم که هنگام مراجعتم بطهران
یکی از رؤسای طایفه هفت لنگ بختیاری مرا گفت که بفاصله یک
منزل در سمت مغرب شوشان غاری است که در مدخل آن یک

کتیبه

کتیبه طولانی می باشد در سمت راست و چپ این کتیبه صور و تمثالی
چند نقر شده است موافق بیانات خان مزبور این کتیبه نیز بخط میخی می باشد

راه شوسه اتابکان - چون راه شوسه که باسم جاده اتابکان معروف است
در حوالی مال امیر واقع می باشد علاوه بر آنچه سابقا ذکر کردم در اینجا هم
بذکر بعضی تفصیلات مبادرت میورزم

جاده قدیم ما بین سوسیانا و ایران مرکزی در سلسله جبالی که دنباله
کوه زاگرس والوند هستند واقع بوده اما چون بواسطه ناهمواری این
ناحیه کار عبور و مرور مشکل و دشوار بوده بالطبع حکمرانان قدیم این ناحیه
در صدد افتاده اند که به تسهیل وسائل عبور و مرور اقدام نمایند از اینرو است
که می بینیم در فراز و نشیبهای کوه سنگ های بزرگ تراشیده کار گذارده اند
عرض این جاده سنگ فرش از هشت تا نه پا میباشد و در فاصله هر پانزده
یا بیست سنگ یک تخته سنگ بزرگ کار گذارده اند که سنگهای کوچک را
محکم با یکدیگر نگاه دارد اگرچه بعضی از نقاط این جاده خرابی بسیار راه یافته
لیکن روی هم رفته از راه شاه عباسی مازندران که نسبت به آن خیلی جدید
تر است بهتر محفوظ مانده وعلتش اینست که خاک حدود مازندران
خاصه نقاطی که شاه عباس آن را سنگ فرش کرده پوک تر و بواسطه نزدیکی
با بحر خزر مرطوب تر است

عظمت راه شوشتر که بجاده اتابک موسوم است مرا محرک است که آنرا
بدوره قدیمتر از دوره سلطه و اقتدار سلاطین سلجوق در ایران منسوب
دارم ابن بطوطه در تاریخ خویش میگوید که اتابکان لرستان بزرگ
حکمرانان کوچکی بوده‌اند که در تحت سلاطین عراق در این مرز و بوم فرمانروائی
میکرده‌اند و از اینرو نمیتوان چنین بنای با عظمتی را بانها مستند داشت
محتمل است که هر وقت اتابکان برای اظهار اطاعت و انقیاد نزد پادشاهان
متبوع خود باصفهان میرفته‌اند بمرمت و تعمیر راه مزبور پرداخته باشند
و بدینواسطه این راه به جاده اتابکان معروف شده باشد در یکی از فصول
گذشته این کتاب خاطر نشان شد که سر بالائی دشت مال امیر دارای
دو جاده سنگ فرش است که یکی از آنها از دیگری محفوظ مانده و جدید
البنا تر است محتمل است این جاده محفوظ تر بتوسط اتابکان ساخته شده باشد

فصل هیجدهم

در موقع احتمالی شهر اوکسیان که اسکندر کبیر هنگام مراجعت از شوش به پرسپولیس آنرا محاصره کرد

همین که در بیانات کوئنتس کورتیس Quintus Curtius راجع بحرکت اسکندر
کبیر از شوش به پرسپلیس (اصطخر) تامل کنیم ملاحظه می شود که موقع
و وضعیت شهر اوکسیان که فاتح مقدونیه آنرا محاصره کرده شباهت کامل
بحدود واقعه در حوالی شکفت سلمان دارد

ملکت اوکی

مملکت اوکسی چنانچه مورخین گفته‌اند مابین سوسیانا و پرسیس در مشرق رود
پازی تیگریس (کارون) و مغرب رود اوراتیز Oroatis
واقع بوده (رود اوراتیز یا رود کردستان یا رود آب شیرین است)
قسمت جنوبی این ناحیه عبارتست از دشتی مسطح و قسمت شمالی آن ناحیه ایست
کوهستانی - شهر اوکسیان در ناحیه کوهساری واقع بوده و از اینرو
در سمت شمال این ناحیه که کوهستانی است باید درصدد کشف آن برآئیم
کوئنتس کورتیس عده ایامی که اسکندر از شوش به پازی تیگریس رسید ذکر
میکند ولی نمیگوید که در ظرف چند روز از محل اخیر به اوکسیان رفت اما
چون هیچیک از نویسندگان تاریخ اسکندر از آن ذکری نکرده‌اند میتوانیم
حدس زد که مابین رود پازی تیگریس که کارون باشد و شهر اوکسیان
مسافت متناسبی بوده والا در یکی از تواریخ اشارتی بدینمطلب می یافتیم
خلاصه چون اطلاع قطعی راجع بموقعیت شهر اوکسیان در دست نیست
بهترین طریقه که برای پیدا کردن این شهر قدیم میتوانیم اتخاذ کرد اینست
که بیانات مورخین قدیم را با وضع این ناحیه سنجیده به بینیم کدام نقطه آن
با بیانات آنها موافق است و آیا در آن نقطه که مطابق با بیانات مورخین است
خرابه یافت میشود یا خیر پس از اندک وقت دشت مال امیر را یا جامع این
هر دو شرط و شاهد مقصود می یابیم

بدوا برای توضیح سطری از بیانات کورتیوس مورخ رومانی را راجع بموقع
شهر اوکسی از آن زبان ترجمه کرده در ذیل مینگاریم
بعضی اشخاص که دارای اطلاعات محلی بودند اسکندر را مطلع ساختند که در
قعر تنگه ها کوره راهی است که به پشت شهر میرود و در آنجا مختصر قشونی میتوانند
بر فراز کوه ها رفته بر دشمن تسلط حاصل نمایند این رای موقعیت قبول یافت
و به راهنمائی همان اشخاص پادشاه طوران را فرمود که با هزار و پانصد قشون
مزدور و هزار نفر از قشون آگریان بعد از غروب آفتاب بدان سمت شود
خود اسکندر در پاس سوم شب اردو را حرکت داده قبل از طلوع فجر از تنگه ها
عبور کرده بود و پس از تهیه آلات محاصره شروع بمحاصره شهر کرد
صخره ها و کوهسارها و پرتگاه های اطراف مانع از رسیدن بشهر بودند و سربازها
مجروح گشته عقب نشستند زیرا نه تنها با دشمن بیکار بودند بلکه عدم مساعدت
اراضی نیز با آنها در جنگ بود
"اسکندر خود بجمع سربازهای عقب نشسته پرداخت و در جلو قشون افتاده مجدد
بالا رفتند در حالتی که مترنم بدین مقال بود "آیا سپس از فتح چندین بلاد مستحکم
خجالت نمیکشید که در محاصره یک قلعه کوچک متزلزل گردید
"در اینموقع با سنگ و سایر اشیاء ساقطه سعی میکردند که محاصره کنندگان را
دور کنند لیکن هیچ چیز فاتح مقدونیه را از انخیال منصرف نمیکرد سربازها

از سپر خود

از سپر خود سنگ پشتی برای محفوظ بودن او ترتیب دادند
"بالاخره طوران با سپاه خود بالای قلعه ظاهر شد این نمایش دشمن را
سخت متزلزل داشت و مقدونیه ها با قوت و قدرتی افزونتر مشغول
جنگ شدند اهالی شهر که از هر دو طرف مورد فشار دو دسته قشون واقع
شده بودند مقاومت را مشکل یافته و در صدد فرار بودند عده زیادی داخل
قلعه شدند و نمایندگانی نزد اسکندر فرستاده امان خواستند" انتهی کلامه
پس از این بیانات مصنف مزبور میگوید "و همچنین اشخاصی چند نزد سی سی گامبیس
فرستادند که برای اهالی توسط نماید و اسکندر نه تنها به مادیتس
Madates امان داد بلکه هم با سر او هم اهل شهر را آزاد کرد و آنها را
بخشید و پس از آنکه شهر را تسلیم کردند متعرض کسی نگردید و اجازه داد که بدون
ادای باج و خراج به زراعت بپردازند" و نیز بموقع میست به بیانات اریان
هم مراجعه گردد (ترجمه ذیل نقل است از شوسار دات که اصل کتاب اریان را
بفرانسه ترجمه کرده و ما آنرا از فرانسه بفارسی نقل کردیم) اریان میگوید
"اسکندر با قشون خود از شوش بیرون آمد و از رود پازیتیگریس عبور کرده
Hyuaasiist
وارد ناحیه اوکسیان گردید از آنجا گاردهای مخصوص خود را با دسته از
بیست و هشت هزار نفر دیگر از سایر قشون برداشته. براهنمائی بعضی از اوکسیان ها
بتوسط کوره راهی یک سر بعضی از تنگناهای سخت میرود و از آنجا داخل شهر

را اوکسیان

اوکسیان شده آنهارا غفلتاً مورد حمله قرار میدهد بسیاری درجا مضروب
کشته می شوند و بقیه السیف درکوه ها متواری میکردند فاتحین غنیمت بسیار
بدست آورده سپس با شتاب تمام به تنگناهای کوه میرود که از اهالی اوکسیان
باج وخراج گیرند - کراتروس Craterus راکه ازپیش فرستاده بود
قلل جبال را اشغال کرد که دشمن نتوانند عقب بنشینند خود اسکندر هم با سرعت
تمام رفته تنگناها را بتصرف درآورد و قشون را منظم کرده بربربرها حمله آورد
اما آن جماعت وحشی از سرعت اسکندر سراسیمه شده چون دیدند مواقعی
که طرف اطمینان و اعتمادشان بود بدست قشون اسکندر افتاده است بدون
کشمکش وجنگ فرار کردند
عده زیادی از تیغ قشون مقدونیه که آنهارا دنبال میکرد برخاک هلاک
افتادند جمعی در پرتگاه های کوه جان سپردند وبسیاری هم که درکوه ها
متواری شده بودند بچنگال کراتروس افتاده کشته شدند" انتهی کلامه
از نقشه ایندا استان معلوم می شود که دشت هالگون و مال امیر را یک معبر
تنگی وصل مینماید که رود شاه روبن نیز در آن معبر جاری است بقرار اطلاعاتی
که دارم از طرف جنوب غربی جز بتوسط این معبر بمال امیر نمیتوان رفت واسکندر
هم از طرف جنوب غربی میرفته ازاینرو تصور میکنم این معبر همان تنگه های است
که اریان و کوین تس کورتیس گفته اند که لازم بود اسکندر قبل از داخل شدن

بدشت

بدشت اوکسیان آنرا محفوظ دارد باستثنای این تنگه مال امیر را از هر
طرف کوه محاصره کرده و در طرف غربی کوه های اطراف مال امیر آن غارهای
معروف شکفت سلمان هستند
این غارها نه از پائین کوه بلکه در دامنه واقع هستند وراهی که بسمت آنها
میرود هرچه نزدیک بغار میشود تنگ تر میگردد بعبارة اخری اگر در بالای
تنگنائی که غارهای مزبور بر آن هستند بایستیم این راه را می بینیم که مانند
مروحه بدور در دشت گسترده شده است
خلاصه در هر گوشه این دره یا تنگنا درمیان تخته پاره های سنگ که از زمین
بیرون ایستاده اند سنگ وگچ ریخته وخرابه خانها متفرق گشته است
صخره عظیمی هم بالای غار وخرابه ها جای دارد که در فصول بارانی
آبشاری از ارتفاعات آن سرازیر میگردد
عرض این تپه ها از مشرق بمغرب یا بعبارة اخری از غارهای شکفت سلمان
تا دره شاه روبن که حد غربی آنهاست تقریباً ده میل است
وطوران سردار اسکندر برای آنکه بالای شهر محاصره شده را بگیرد مجبور
بوده است ازاین ناحیه پرکوهسار عبور نماید
کورتیوس Curtius بعلاوه میگوید که عده از سکنه واهالی فرار
کرده بقلعه رفتند اینمسئله دلالت میکند که غیر از خود شهر که در تحت محاصره

داشته

[illegible]

واقع شد نقطه مستحکم دیگری هم در آن حوالی بوده است

و نیز اینکه میگوید بهیچ جه اهالی شهر را متعرض نشد در حق این نقطه که در تحت محاصره افتاده اهالی آن برخی از دم تیغ گذشتند و بعضی فرار کردند صادق نمیآید و شاید قلعه که بدان اشارت رفت مقصود بوده است

— و نیز از همین قلعه بود که نماینده نزد اسکندر فرستاده شد تا امان بطلبد و نزد سیسیگامیس قاصدهای چند فرستادند که نزد فاتح مقدونیه برای آنها شفاعت کند

دیودوروس و کورتیوس میگویند که سیسیگامیس و سایر شاهزاده خانمهای خانواده داریوش را اسکندر در سوس گذارده بنابراین قاصدهائی که نزد آنها اعزام شدند در صورتی که با سرعت و شتاب تمام هم رفته باشند قبل از سه یا چهار روز مراجعت شان ممکن نبوده است چه مسافت از این نقطه بشوش بخط مستقیم از صد میل کمتر نیست

پس اسکندر در عرض این چند روز چه میکرده ؟ اگر شفاعت سیسیگامیس لازم بوده علی الظاهر اسکندر در نظر داشته است جنگ را مداومت نماید لیکن از آنجائی که مورخین مذکور از این مسئله ذکری نمی کنند احتمال دارد که شهر یار فاتح بعد از آنکه دید اوکسیانها جنگ کردند بسان قشون و تدارک لوازم محاصره قلعه پرداخته است

در وسط

در وسط دشت مال امیر تقریباً بمسافت سه میل در سمت مشرق غارها یک تپه مصنوعی بزرگی واقع است که از تپه های شوش و بابل کوچک تر نیست اراضی اطراف این تپه ناهموار و درهم شکسته میباشد ولی خود تپه بطوری در زیر سبزه مستور است که نمیتوان در وضع ساختمان آن تفرس نمود

همینقدر شباهت آن به تپه های شوش و بابل و کتیبه هائی که از خطوط پیکانی در اطراف آن یافت شده اند شهادت بقدمت این نقطه میدهند و سخت این عقیده را تایید مینمایند که در ایام قدیم قلعه محکمی در اینجا بوده است و تصور مرا که دشت مال امیر موقع شهری است که اسکندر آنرا محاصره نمود تقویت مینمایند

اما بیانات آریان و اینکه میگوید اسکندر قریه هائی که جات را خراب کرده قبل از آنکه داخل تنگها شود و سکنه آنها را متفرق ساخت ممکن است راجع بدشتها لکون باشد در نزدیکی معبری که بمال میر میرود و بعضی خرابه ها یافتم که در اول متمایل بودم آنها را به عصر ساسانیان یا حتی دوره بعد از ساسانیان نسبت دهم ولی بعد از تامل و فکر دیدم این تصور را نمیتوان مبنی بر اساس محکمی دانست چه ممکن است آنها را سلاطین الام ساخته باشند و سنگهای همان عمارت را دیگران هم از قبیل اوکسیانها و ساسانیان و اعراب و

اشکانیان

و آثار بجان ارستان بزرگ هر یک در دوره خود استعمال کرده باشند فقط
از این خرابه ها میتوان استنباط کرد که برای محافظت و مواظبت سکه ها
ساخته شده بودند خلاصه هرگاه موقعیت شهر اوکسی را در همین مکان مسلم
دانیم از آن میتوانیم ثابت کرد که مقصود از پازی تیگریس هم رود
کارون است زیرا مورخین اسکندر ذکری نمی کنند که آن شهریار
پس از عبور از رود پازی تیگریس از رودخانه مهم دیگری عبور کرده باشد
ویقیناً اگر پازیتیگریس رود کارون این ایام نبود شرح عبور او را از
رود کارون می نوشتند

چون در مملکت بختیاری غیر از خرابه هائی که در مال امیر یافت شده خرابه
شهرهای بسیار دیگر یافت میشود امتحانات دقیقه بعمل آوردم تا معلوم
کنم که آیا ممکن است هیچیک از خرابه هائی که تا بحال کشف شده نماینده
شهر اوکسی قرار داد تمام امتحانات و تحقیقات عقیده اولی مرا تایید کرد
که هیچیک از این خرابه ها جز آنهائی که در نزدیک غار شکفت سلمان یافت
میشوند نمیتوانند نماینده شهر اوکسی باشند مقصودم از خرابه های
نزدیک غار خرابه های شوشان و منجنیق و قلعه گبر و طاشون میباشند
شوشان اگرچه در نزدیکی غارهای شکفت سلمان است اما نمیتواند شهر
اوکسیان باشد زیرا که در ساحل راست رود کارون و در جائی واقع است

که بمسا

که بمسافت چهار فرسنگ در سمت شمال مال امیر هستند و اسکندر برای
وصول آن مجبور می شده است که از قسمت علیای رود کارون عبور نماید
و حال آنکه مورخین وی از این مسئله ذکری نکرده اند
اما منجنیق آنهم ممکن نیست شهر اوکسی باشد زیرا در پای تپه یا کوه بزرگی
واقع نیست و حال آنکه هم آریان هم کوئینتس کورتیوس میگویند که
شهر در پایین کوه هائی بود که طوران با قشون خود بر فراز آن رفته بر اهالی
شهر حمله کردند و اسکندر با قشون خود از طرف پایین هجوم آوردند
اما خرابه های قلعه گبر نزدیک رود ترنگ Tezeng قسمتی
از آنها در دشتی متفرق هستند و قسمتی در یک زمین مرتفعی و در پشت
آنها یک سلسله کوه میباشد
اما بقدری بلند و سراشیب هستند که اگرچه ممکن است وسائل وصول
بقله آنها را از عقب فراهم آورد ولی اهالی شهر محاصره شده برای فرار
از اسکندر بهیچوجه نمیتوانسته اند از طرف جلو بقله آنها رفته باشند
بعلاوه اراضی مرتفعه که در پای کوه واقع اند و خرابه های شهر بر روی
آن متفرق میباشد مانع بزرگی در مقابل پیشرفت قشون اسکندر بوده است
طاشون بدیهی است که نمیتواند شهر اوکسی قدیم باشد زیرا علاوه بر آنکه
موقعیت جغرافیائی وی با بیاناتی که کورتیوس از شهر اوکسیان میکند

مطابق جغر

مطابق نیست از رجوع به نقشه معلوم میشود تاشون تا رود طب که در دنباله
جبال زاگرس سرحد مابین سوسیانا و پرسپس بوده است مسافتی ندارد
در صورتی که ما در تاریخ کورتیوس میخوانیم که اسکندر پس از حرکت از شهر ادوسیان
سه روز در قطع مسافت کرد تا به پرسپس رسید

فصل نوزدهم

ناحیه کوهساری که حد مغرب آن سرحد عثمانی است و حد شرقی و جنوب شرقی آن مضافات بهبهان است باسم لرستان شناخته میشود و این ناحیه را بر دو قسمت کرده اند لرستان بزرگ و لرستان کوچک

بزرگترین رودخانه های ایران یعنی رود کرخه و کاشکان که از متفرعات رود اولی است ، رود کارون و رود دزفول و رود طب یا کردستان همگی در این ناحیه جریان دارند و خاک حاصل خیز آنرا در زیر علفهای سبز و غله های طلائی مستور میکنند چنانچه اگر عادت و خوی سکنه ایلیک کمتر بسمت شورش و طغیان متوجه بود یا اگر دولت ایران اقتداری کافی داشت تا زراعت و تجارت را در این خطه رواج دهد قطعه لرستان یکی از بهترین نقاط عالم بشمار میرفت

امعان نظر بر تواریخ قدیم ثابت میکند که در اعصار پیشین نیز این ناحیه مسکن نژادی جنگجو بوده که اقتدار سلاطین بافر و شکوه مدوا ایران را طرف اعتنا قرار نمیداده اند و در مواقع کوهستانی خود در سمت مشرق

[illegible]

با اسکندر کبیر و در طرف مغرب با انتی گونس مقاومتی بسزا ظاهر ساخته اند
از آثار بلاد قدیمه لرستان بزرگ از قبیل خرابه های پیک در باغ ملک (منجنیق) و خرابه های مال امیر در تنگه سولک و تاشون یا راه شوسه بزرگی که وصف آن گذشت چنین استنباط میشود که در یکی از دوره های پیشین انتیمت کوه از حیث تمدن بر این عصر مزیت و برتری داشته است
ولی جای بسی افسوس است که تاریخ در این فصل را سکوت و خاموشی پیش گرفته و اسنادی در تعیین بانیان این بلاد بدست نمیدهد و دوره آبادی آنها را نیز نمیگوید

همین قدر معلوم است که الیمائیس قدیم در این ناحیه بوده است
نخستین صفحات تاریخ مقدس بما میگوید که در دوره شباب عالم اوقاتی که ابراهیم گوسفندان خود را در مراتع مامر Mamre میچراند کشور الام یا عیلام در تحت سلطنت شادرلائومر در غایت اقتدار بوده و سکنه آن برزم آزمائی و جنگجوئی شناخته میشدند
در استحکامات همین زمین الام بوده است که دیودورس در هشتمین دولتی وقوع هیاکل پر زر و زیور انائیتس ربه النوع معروف راکه از کثرت مال جاذب حرص و طمع سلاطین سلوکید و پارت گردید منسوب میدارند ولی
از قرار معلوم عصر سعادت و ثروت کشور الام عصر سلطنت ساسانیان بوده است

[illegible]

هرگاه نقوش برجسته وکتیبه های پیکانی خط را از جمله علامات قدمت بدانیم عمارات
مال امیر و خرابه های شوشان میتوانند دعوی سالخوردگی و کهن سالی نمایند
خاصه که بر روی جامه یکی از نقوش شگفت سلاطین آثار خطوط پیکانی بنظر میرسد
هیرن دانشمند بزرگ آلمانی در خصوص نقوش پستون که بزمان سیروس ٤
منسوب میدارد چنین میگوید "کتیبه که بر روی جامه یکی از صور پستون نقش
شده (و نظیر آن در جای دیگر دیده نمیشود) در تاریخ حجاری و صنایع قدمت
خود را شهادت میدهد"

در فصل هجدهم این صحیفه من کوشش کرده ام که ثابت نمایم تپه های دشت
مال امیر خرابه های همان شهریست که اسکندر کبیر آنرا محاصره کرد ولی خرابه های
دیگر علی الظاهر متعلق بدوره های بعد هستند و چنانچه از طرز بنای آنها
معلوم متعلق بدوره ساسانیان میباشند

در خصوص نقوش و کتیبه های تنگ سولک عقیده اظهار نمیدارم اما چون
با سایر آثار عتیقه که من در ایران دیده ام اختلاف کلی دارد امیدوارم
نظر یکی از عتیقه شناس های دانا را بخود جذب کند و عالم دانش تحقیقات
جدیدی نائل گردد

در مائه دوازدهم و سیزدهم و چهاردهم مملکت بختیاری در تحت حکمرانی امرائی
بوده است موسوم باتابکان لرستان بزرگ   دو گوئیکه میگویند موسس

سلسله اتابکان ابوطاهر نامی بوده است که سنقر رئیس ترکمانان سلجوقی
او را بفتح آن مامور کرد

ابن بطوطه سیاح عرب که در مائه چهاردهم در آن مرز و بوم سیاحت کرده است
یک شرح قابل ملاحظه مینویسد نگارشات وی از اینقرار است

پس از حرکت از تستر (شوشتر حالیه) سه روز بر روی جبال مرتفع راه
پیمودیم و در هر منزلی زیر زمینی یافتیم که زاد و توشه مسافرین در آن مهیا
بودی سپس بشهر ایدج آمدم که بسلطان اتابک افراسیاب تعلق دارد
کلمه اتابک در نزد اینقوم سلطان و فرمانروا معنی میدهد و اینمملکت را
اللر میخوانند لرستان دارای جبال مرتفعه میباشد و در میان صخره ها
راه و جاده ترتیب داده اند طول آن بمقدار هفت روز راه و عرضش
معادل ده روز میباشد پادشاه این ملک نزد پادشاه عراق تحف
و هدایا میفرستند و بعضی از اوقات بدیدنش میرود در جمیع منازل برای
زوار و مسافرین اطاقها مهیا است و آیندگان و روندگان زاد و توشه
نیکو می یابند من ده روز در اینمملکت با ده نفر دیگر سیاحت کردم
و بر روی جبال بلند راه پیمودم انتهی کلامه

از بیانات فوق سیاح بزرگ عرب چنین استنباط میشود که در زمان
سلطنت اتابکان لرستان بزرگ در غایت امنیت و انتظام بوده و

و اسباب تسهیل حرکت مسافرین نیکو مهیا بوده است

اهواز که سابقاً پایتخت خوزستان بوده با هندوستان تجارت داشته از هندوستان مال التجاره را بعوض آنکه مثل این ایام به ابوشهر برند از رودخانه کارون به اهواز میبرده اند و از آنجا از راه آب و خشکی به شوشتر از محل اخیر راهی برای کاروانیان در میان کوه ها باز بوده که راست باصفهان میرفته و از اصفهان بساوه و از آنجا بقزوین و ابهر و بالاخره به سلطانیه میرفته اند که در قرون متوسطه بازار تجارتی ایران مرکزی بوده است

— ولی دیگر این راه که اصفهان را بنقطه شط العرب خلیج فارس وصل مینمود وجود ندارد اهواز از اعتبار افتاده و اگرچه ممکن است تا یک اندازه مابین خوزستان و عراق عجم روابط تجارتی را برقرار داشت اما هیچ قافله از ترس چپاول و یغما جرئت نمیکند که به پیرامون مملکت بختیاری برود قاطرچی هائی که غالباً در تمام نقاط ایران دیده میشوند کمتر به لرستان میروند

— لرستان بزرگ را ایل پر قوت بختیاری اشغال کرده است چنانچه از زبان آنها که یکنوع فارسی شکسته و دارای لغات فارسی قدیم است درک میشود بختیاریها سکنه قدیمی این زمین هستند از قراریکه میگویند لهجه بختیاری با کم و بیشی تفاوت در میان جمیع طوایفی که در جبال زاگرس سکونت دارند عمومیت دارد مقصود من از طوایف زاگرس الواری

هستند

هستند که بختیاری یکی از شعب آنهاست و طایفه لک و اکراد هم میباشند .
محتمل است این طایفه از ریشه نژاد زند باشند که از زمانی بس قدیم قبل از آنکه مملکت ایران در تحت استیلای اعراب و تاتار درآید در اینکوه ها سکونت داشته اند - اگرچه تاریخ میگوید که کشور ایران کمتر از تجاوزات نژادهای سامی جنوب آسیا و نژادهای اسکیتی یا تورانی شمال و مرکز اقلیم مذکور آسوده بوده است - خلاصه در این ایام ملاحظه میشود که بختیاریها غالباً در صفحه پلیتیکی ایران نیز عرض اندام مینمایند و البته صفحات و فصول چندی از تاریخ آتیه ایران عبارت از داستان اعمال این ایل خواهد بود در کتابهای نوی میخوانیم که در موقع استیلای افاغنه در ایران که در ابتدای قرن گذشته اتفاق افتاد قاسم خان یکی از رؤسای بختیاری با دوازده هزار سوار از کوه های بختیاری بیرون آمد که شاه سلطان حسین صفوی را یاری نماید و بسمت اصفهان هم حرکت کرد لیکن قشون امان الله خان افغان او را منهزم نمودند و دو هزار نفر از اتباعش را کشتند و بقیه را فرار دادند. مولف فوق الذکر را عقیده اینست که هرگاه در آن زمان مابین بختیاری و والی لرستان عهد و پیمان یا عقد اتحادی بود ممکن بود که بدفع افاغنه پرداخته اصفهان را از آن آفت پر مخافت خلاصی بخشوده باشند

اوقاتی که افاغنه ایران را اشغال کرده بودند ترکها مکرر با ایالت غربی این مملکت

مجدداً دوره

حمله و یورش مینمودند زمانی که احمد پاشای بغدادی لرستان کوچک را در تحت تصرف در آورده بود پاشای موصل به بختیاری حمله کرد صفی یا شفیع خان از رؤسای چهار لنگ بختیاریها در مقابل حرکت مذبوحانه نمود ولی عاقبت مغلوب گشت و بکوه ها فرار کرد با وجود این بختیاری غالباً دشمن را توسط زد و خوردهای کوچک زحمت میدادند تا آخر الامر دست آنها را از مملکت خود کوتاه کردند

در زمان سلطنت نادرشاه بختیاری علم طغیان برافراشت و نادر افشار علیمراد خان رئیس آنها را بکشت و چند هزار خانوار الوار را بخراسان کوچ داد امنیت و انتظام موقتی برقرار گشت

ولی این انتظام و امنیت که نتیجه آتش قهر و غلبه نادری بود پایدار نماند و مختصر اینکه از خانوارهای بختیاری که بحکم پادشاه کشورگیر ایران بخراسان رفته بودند دو هزار بمملکت خود مراجعت کردند و عده از هموطنان را دور خود جمع ساخته یکمرتبه دیگر رایت طغیان بلند نمودند و نادرشاه را در اطفاء آن آتش و تأمین خطه بختیاری گرفتار اشکالات کردند بختیاریهائی که در سفر هندوستان در رکاب او بودند در محاصره هرات شجاعت و شهامتی فوق العاده بمنصه ظهور رسانیدند

— احتمال دارد که عده از این طایفه آن اوقات در افغانستان مسکن گزیده باشند — زیرا که در کتاب مستر مونت استوارت الفین ستون Mountstuart Elphinstone که در خصوص افغانستان گفتگو میکند میخوانیم که طایفه میان خیل مرکب از سه هزار خانوارند

(۱) این بعث لنگ پس از مراجعت از خراسان دو سال در کره اقامت داشتند ولی مجدداً بکوه های خود عودت کردند حالیه هم گاه گاه از بختیاری چند خانواری در خراسان دیده میشوند (سردار اسعد)

دیگر بعضی از آنها بختیاریهای میان خیلی هستند که اصلاً از سواحل دجله آمده اند و حالیه هم در جنوب غربی ایران از این طایفه فراوان هستند و هفتصد هشتصد خانوار هم در دران بند Derambend و تقریباً پانصد خانوار از مرغه میباشند

در ایام هرج و مرجی که پس از فوت نادرشاه در ایران حکمفرما شد یکی از رؤسای بختیاری موسوم بعلی مردانخان اصفهان را بتصرف در آورده و با کریمخان زند چندی در آن دیار حکمرانی میکرد عاقبت کریمخان تدبیری اندیشیده دست علیمردانخان را کوتاه کرد و خود را وکیل نام نهاده بسلطنت اشتغال جست

فتحعلی شاه برای اطمینان خاطر خود از بختیاریها غالباً چند نفر از آنها را در طهران گروی نگاه میداشت و یک محله مخصوصی را برای اقامت گرویها معین کرده بود

— معهذا بختیاریها خیلی اسباب زحمت همسایه های خود بودند و طمع یغمائی آنها سلب امنیت از طرق جنوب کرده بود

مسیو موریر در کتاب خود میگوید که هنگام عبور وی از اصفهان اهالی آنجا را وحشت و ترس فرا گرفته بود که مبادا اسد خان یکی از رؤسای هفت لنگ بختیاری اصفهان را غفلتاً بگیرد

حتی خانوارهائی که بحکم دولت نزدیک پایتخت در راه از طهران بهمدان سکونت اختیار کرده بودند تا دولت بتواند از آنها مواظبت نماید در روز روشن با نهایت جسارت مسافرین را غارت میکردند

اگر در سنوات اخیره تمایل این طایفه بغارت و چپاول کمتر احساس میشود علت آنست که اولاً خصومت های خونین مابین خود شان قوت آنها را کاسته و کشمکش های داخلی ضعیفشان ساخته است و ثانیاً حکومتی که بختیاری ها بدو سپرده شده اند بالنسبه مقتدر است -

ایل بختیاری منقسم بدو قسمت عمده میشود بختیاری چهارلنگ و بختیاری هفت لنگ سابق بر این طایفه هفت لنگ را قویتر از چهارلنگ میدانستند اما بنظر جنگهای داخلی از قوت و اقتدار آنها خیلی کاسته شده است . ولی طایفه چهارلنگ متصرفات جدیده بدست آورده از این رو بر قدرت خویش افزوده اند

طایفه چهارلنگ به تیره های چند منقسم شده است که در طی جدولی اسم آنها را با محل ییلاق و قشلاق شان خواهم نگاشت

در این جدول نیز تقسیمات طایفه هفت لنگ و سایر طوایفی که متعلق به بختیاری هستند درج شده است

حالیه مقتدرترین رئیس طایفه چهارلنگ محمد تقی خان است که علاوه بر بختیاری چهارلنگ طایفه دینارونی و جانکی نیز در تحت ریاست او هستند

قلعه مستحکم منگشت که سابق بر این متعلق برئیس بهبهان بود در تصرف محمد تقی خان میباشد

طایفه بهمئی نیز که در تحت ریاست امیر بهبهان بودند به محمد تقی خان پناه برده اند

از زمان مرحوم حسینقلیخان ایلخانی چهارلنگ و هفت لنگ از یکدیگر مجزی بودند ولی از آن بعد یکی شدند (سردار؟)

و نیز چند سالی است رام هرمز که سابقاً در حوزه حکومت میرزا قوما حکمران بهبهان بود ضمیمه حکومت این رئیس بختیاری شده است محمد تقی خان در محال فریدن که از مراتع تابستانی بختیاری و جزو اصفهان است مالک چند قریه میباشد که سکنه آنها تمام زارع و رعیت اند

نسب محمد تقی خان از طرف پدر بعلی مردان خان می پیوندد که در اصفهان پس از فوت نادرشاه سلطنت داشت ولی مادرش از طایفه جانکی است و او بواسطه کفایت و لیاقت شخصی بدین درجه و مقام رسیده است

محمد تقی خان برای حصول مقصود همه وقت بوسائل مشروع تشبث نمیجسته بلکه مرتکب اعمالی شده است که تاریخ حیات او را لکه دار نموده . از جمله آنکه حسن خان و فتح الله خان دو نفر از روسای بختیاری را که با وی قرابت و خویشاوندی داشتند بقتل رسانید و اراضی آنها را بتصرف در آورد

علیرضا خان و اسد خان و دو برادرهای کوچکتر شان که پسرهای حسن خان و فتح الله خان هستند پناه به جعفرقلی خان رئیس طایفه هفت لنگ برده اند که در درزملکان منزل دارد

در اوان جوانی محمد تقی خان جمعی از هواخواهان خود را برداشته بتاخت و تاز می پرداخت در این سفرهای یغمائی اسم او بشجاعت و دلیری مشهور گشت حکایتی از او نقل کرده اند که اگر بر شرافت و افتخار او نفر اید اقلاً هوش

و فراست وی را در خدعه و تدبیر ثابت مینماید در یکی از روزها که محمد تقیخان با اتباع خود برای غارت و غنیمت بیرون رفته بود قافله بزرگی از تجار را دید که از طهران باصفهان میرفتند جوانان بختیاری بزودی آنها را اسیر ساخت و اموال آنها را تصرف کرد ولی از ترس آنکه مبادا استخلاص کاروانیان باعث انتشار خبر شود و قبل از آنکه بکوه های خویش باز گردند استعدادی به تعقیب آنها مامور گردد و نیز از بیم آنکه شاید تلف ساختن آنها عاقبت کشف شود محمد تقی خان به تدبیر ذیل متوسل گشت

در میان اشیاء منهوبهٔ کاروانیان اتفاقاً عدهٔ زیادی چادر زنانه بود . محمد تقی خان بازرگانان را فرمود تا چادر بسر کنند و دست آنها را بسته مجدداً آنها را بروی اسب خود شان نشاندند و بمردان خود مؤکداً امر کرد که اگر در بین راه باکسی هم سخن گردند فوراً مغز آنها را با گلوله پریشان نمایند

بدینطریق دسته که مامور بردن کاروانیان بودند چندروز بقدر ممکن دور از شارع عام راه می پیمودند و اگر کسی از پهلوی آنها عبور میکرد هیچوقت بخاطرش خطور نمینمود که مکر و خدیعتی در زیر این اساس پنهان باشد بلکه تصور میکرد که این قافله بزرگ زوارند که با خانوادهٔ خود قصد کربلا یا مکه دارند و حتی نظر برعایت نزاکت از قافله که چندان زن در آن بودند دور میرفتند

وقتی که بختیاریها بکوه های خود رسیدند و خیال شان از تعاقب شدن آسوده شد

اسرا و محبوسین مزبور را رها کردند تا سبیل خود را پیمایند و خویشتن با غارت و غنیمتی که بدست آورده بودند بخانه های خود شدند و بر فراست رئیس خویش تفاخر مینمودند - محمد تقی خان مردی است قوی بنیه و خوش سیما و سنش چهل الی چهل و پنج سال است

برادر کوچکش علی نقی خان را میگویند از او محیل تر است علی نقی خان مدتی برسم گروی در طهران بود ولی با غفال مستحفظین خویش همت گماشته یکروز صبح زود فرار کرد و در اصفهان به معتمد پناه برد معتمد الدوله منوچهر خان هم از شاه استدعا کرد او را عفو فرماید و پس او را با خود بکوه های بختیاری برد و من او را در همین کوه ها جزو خدمهٔ منوچهر خان حکمران اصفهان دیدم

پس از حرکت از لرستان اوقاتی که بطهران مراجعت کردم اطلاع یافتم که این هر دو برادر بمعتمد الدوله منوچهر خان یاغی شده اند . محمد تقی خان بزودی مغلوب و گرفتار شد ولی علینقی خان بسمت اعراب بادیه نشین فرار کرد

مالیاتی که به چهار لنگ بسته اند پانزده هزار تومان است ولی بندرت اتفاق میافتد که این مبلغ منظماً وصول گردد . زیرا جز بعنف و زور تادیه خراج را بر گردن نمی نهند (۱)

چنانچه ملاحظه شد بختیاری چهار لنگ وادی جنوب شرقی جبال زاگرس را که از دزفول و شوشتر تا خاک بهبهان ممتد است در تصرف دارند در سمت شمال

(۱) در این اوان هم مالیات تمام بختیاری از هفت لنگ و چهار لنگ پانزده هزار تومان میشود . بختیاریها در عهد محمد تقی خان مالیات نمیدادند ولی در جشن عروسی محمد شاه بعنوان مالیات شصت ماه را از آنها گرفته شد [illegible] بتان با مالیات [illegible] (سرود[?])

و شمال

وشمال غربی آنها بختیاری هفت لنگ هستند

خاک بختیاری هفت لنگ از طرف مغرب به رود دزفول می پیوندد واین رود لرستان بزرگ را از پیش کوه که در لرستان کوچک است جدا مینماید ایل هفت لنگ نیز مانند طایفه چهارلنگ به تیره های چند تقسیم شده اند و در این اوان دو نفر بر آنها ریاست دارد یکی از آنها کلبعلی خان است که در قلعه دزکه آنرا شاهی دزمیخوانند سکونت دارد واین قلعه در ساحل رود دزفول ما بین قصبه که بهمان اسم معروف است و بروجرد واقع میباشد

رئیس دیگر ایل مزبور جعفر قلیخان است ومحل سکونت وی در دزملکان درحوالی شوشان ونزدیک رود کارون میباشد

چون بسیاری از نقاط ییلاقی وقشلاقی این طوایف درنقشه های معمولی ایران یافت نمیشود در اینموقع خالی از مناسبت نیست که مواقع جغرافیائی آنها را بازنمائیم

درسمت شرقی بروجرد در دامنه شمالی جبال الوند دشت سیلاخور و بربرود واقع میباشد که تا اشتردن کوه امتداد دارد . اشتردن کوه مرتفع ترین قله های الوند وزردکوه است ومراتع حاصلخیز فتح آباد از اراضی متعلقه بکوه مزبور است . اندکی که پیشتر رویم وادی حاصلخیز چاپلق را ملاحظه میکنیم که قراء متعدده آن بدشت فریدن وچهارمحال وچمن کوبزکه در ایالت اصفهان واقع اند

میپیوندد

می پیوندد چمن گندمان که از معروف ترین مراتع ایران است در فریدن(۱) میباشد فتحعلی شاه ودومین پادشاه سلسله قاجاریه تمت از تابستان را در چمن میگذرانند دشت های فوق الذکر مابین دو سلسله کوه واقع اند واز این دو سلسله کوه هائی که در جانب جنوبند دنباله کوه الوند است وبهمه وقت قلل آنها در زیر برف مستور است

کوه های طرف شمال در واقع حکم سلاسل فرعیه را دارند واگرچه از کوه های اولی خیلی کم ارتفاع ترند معهذا در بعضی از نقاط ارتفاعی متشابه دارند این سلسله را که در ردیف سلاسل فرعیه محسوب داشتیم باسم جبال رازوند هم معروف اند این لفظ شباهت تام بالفاظ زند دارد وگویا یکی از چند اسم تاریخی است که از عهد باستان در ایران یادگار مانده است درسمت شمال این سلسله جبال پست دره های وسیع حاصلخیزی هستند که متناوبا باکوه های کم ارتفاع تری خط شمالی آنها را تشکیل میدهند واین ها راکوه هائی از یکدیگر جدا مینماید که مانند ممیز از جبال رازوند جدا شده دره های مزبوره را قطع مینمایند اینکوه های اخری از سمت شمال غربی به جنوب شرقی ناحیه گرازرو کمره وگلپایگان وخونسار را تشکیل میدهند . درسمت شمال نقاط مزبوره درانطرف سلسله سوم جبالی که در آنجده امتداد دارد ملایرکه کم نشین آن جریان آباد است وشهر نو یا سلطان آباد وفراهان ومحلات واقع میباشد

(۱) چمن گندمان در چهارمحال است [illegible] دولت خریده و به [illegible] خود دادم (سردار اسعد)

هم گاه

هرگاه الوند را مرکز یا بمنزله ستون فقرات قرار دهیم ملاحظه میشود که چند رشته

کوه متوازیی در طرف شمال آن هستند یکی از دیگری کم ارتفاع تر است و بهمین

طریق رشته های کوهی در جانب جنوب الوند بتوازی یکدیگر امتداد دارند

که هرچه بخلیج فارس نزدیکتر میشوند از ارتفاع خود میکاهند

بختیاری هفت لنگ در تحت حکومت بروجرد میباشند (۱) . بسیاری

از این قبیله دست از بیابان گردی برداشته و در قراء و قصبات خاصه

در بربرود سکونت اختیار کرده اند و در آنجا بزراعت و زراعت مشغولند و هر

ساله بدیوان مبلغی مالیات میپردازند

از جمله ۱۹۵ قریه بربرود هر ساله باید هفت هزار و هشتصد و هشتاد و سه تومان نقد

و پانصد و سی خروار جنس بدیوان بپردازد

در صورتی که ایل بختیاری من حیث المجموع باید سال سه هزار و ششصد تومان

بدیوان بدهد . بعضی از رؤسای بختیاری از طرف دولت به کشت و

زرع تمامت یک ناحیه قیام مینمایند از جمله کمره و جمیع قراء آن چند سال قبل

بمال الاجاره مبلغ دوازده هزار تومان در اجاره یکی از خوانین بختیاری بوده است

مابین طایفه هفت لنگ و چهار لنگ همه وقت عداوت و خصومت برقرار است

و منبع مشاجرات این دو طایفه که غالباً به خونریزی منجر میگردد مراتع ایشانست

سابقاً خاطرنشان کردیم که مراتع تابستانی ایل چهار لنگ در فریدن و مراتع

---

(۱) بختیاری هفت لنگ گاه در تحت حکومت عربستان و گاهی جزو اصفهان بوده است . ولی تقریباً چند سال است که از هر دو مجزی شده و مستقلاً حکومتی را تشکیل میدهد که کرسی آن بهبهان و مال امیر میباشد (سردار اسعد)

این هفت لنگ در چهارمحال است این هر دو ایل یعنی چهار لنگ و هفت لنگ

برای رسیدن بمراتع خود باید از زردکوه عبور نمایند چهار لنگ از طرف

جنوب غربی بشمال شرقی و هفت لنگ از طرف شمال غربی بجنوب شرقی

میروند در نقاطی که راه ها در میان کوه با یکدیگر تلاقی مینمایند و طایفه

نیز بیکدیگر حمله میکنند و هر یک کوشش میکند گوسفندهای دیگری را بغنیمت

ببرد و همین که از کوه ها گذشتند و بدشت فریدن و چهارمحال رسیدند

این هر دو مانند تازیانه بر جان و تن دهاقین آن سامان فرود میآیند

سابق بر این یعنی از عهد شاه عباس کبیر ببعد دهات بسیار در آنجا بوده که

غالب سکنه آن ارامنه و گرجی بودند . چراکه خاک آنجا بسیار حاصلخیز است

و بیست سی برابر بذر حاصل میگیرند و دشت ها نیز نیکو سیراب میگردند لیکن

بجهة غفلت یا عدم توانائی دولت از جلوگیری غارت و چپاول بختیاری

دهات را خرابی رسیده و ارتفاعات نقصان یافته و اهالی فقیر و پریشان

شده اند . از سی و شش دهِ بزرگ ارامنه چهارمحال فقط پنج قریه باقی مانده

و بقیه را بختیاری خراب کرده است

بختیاری در ظاهر کیش اسلام دارند و بآئین شیعه اندرند اما باستثنای

معدودی از رؤسا کمتر از طوایف بیابان گرد ایران برسومات مذهبی اعتنا

دارند . چون غالباً عمر خود را در چادر میگذرانند و پیوسته در حرکت اند

کم

کمتر یا بکلی مسجد ندارند فقط گاهی از اوقات بمزار پیران خود یا بمراقد بعضی از امامزاده‌ها مثل شاهزاده احمد و شاه روبن وغیره بزیارت میروند زنها بیش از مردان اعتنا بآیین و رسوم مذهبی دارند

بختیاری‌ها در میان ایرانیان بزشتی معروف گشته‌اند اگرچه خود ایرانی‌ها هم جامع اخلاق و عوائد نیکو و پسندیده نیستند ولی بختیاریها از آنها در مکر و خدعه گذشته‌اند

رشته خصومت در میان بعضی از این قبایل بطوری مستحکم گشته که میتوان گفت آنها را شوق انتقام زنده میدارد و این حس مانند یک عطیه گران بهائی از پدر به پسر و از یک قبیله به قبیلهٔ دیگر ارث میرسد و چنان در قعر وجود آنها جای میگیرد که جمیع ملکات فاضله انسانیت از قبیل رحمت و انصاف را بدرود میگویند . مشغولیت عمده بختیاری مانند سایر طوایف صحرا گرد ایران گله بانی است در ماه‌های سرد زمستان اغنام و احشام خود را بدشت‌های گرم عربستان میبرند و چون فصل بهار با قدم‌های صلح‌بخش خویش نزدیک میشود آنها را با تأنی و آهستگی تمام بمراتع فریدن و چهارمحال میآورند . علاوه بر منافعی که از پشم و شیر گوسفند عاید بختیاری میشود فروش آنها در بازارهای اصفهان یکی از عایدات بزرگ تابستانی آنها را تشکیل میدهد زیرا که در چهار ماه سال گوشت اصفهان از گوسفندهای قشقائی

و بختیاری

و بختیاری تهیه میشود

گله و مواشی که در اصفهان بکار میرود از قطعات دوردست میآورند گوشت دو ثلث سال این پایتخت قدیم ایران را که از هفتاد الی هشتاد هزار جمعیت دارد از گوسفندهائی تهیه میکنند که از کرمانشاه و ملایر و کردستان میآورند . و ثلث دیگر سال را اهالی اصفهان با گوشت گوسفندهای الوار و طوایف ترک فارس میگذرانند

اگرچه گوسفندهای کرمانشاه و کردستان وقتی که وارد اصفهان میشوند خیلی ضعیف هستند و مدتی لازم است که آنها را فربه سازند معهذا گوشت آنها را در زمستان بگوشت پرواربهای بختیاری و قشقائی ترجیح میدهند زیرا چون از اراضی شمالی میآیند در مقابل سرمای زمستان بهتر مقاومت مینمایند تا گوسفندهائی که زمستان خود را در مراتع گرم قطعات جنوبی فارس و خوزستان گذرانده‌اند . گوشت طهران هم غالباً از گوسفندهای کردستان است و آنها از گوسفندان معمولی بزرگتر و پرقیمت‌تر اند

در اراضی سرحد و گرمسیر جاهائی تنباکو بفراوانی میروید و آنرا ببازارهای شوشتر و دزفول میبرند در جنگلهای لرستان درخت آلبالوی بیابانی موسوم به بردین (بلال) زیاد میروید و چوب آنرا برای چپق استعمال میکنند و این چوب مال التجاره بزرگی شده و محتمل است که بعدها تجارت آن بیشتر توسعه یابد بختیاری‌ها

داری

دارای یک نژاد مخصوصی از اسب‌های متوسط القامه پرطاقت هستند که در قامت
باندازهٔ اسبهای عربی معمول و با آنها تقریباً از یک خون میباشند این اسبها
بنهایت سبک رو و ثابت قدم و خوش تعلیم هستند و مانند بزکوهی از کوه بالا
میروند . در میان قبایل متمول بختیاری بسیاری از اسب‌های عربی را
دیدم که از اسب‌های نجدی بلندتر و بیشتر شباهت به اسب‌های بحرین دارند
این اسب‌ها را در ایران خیلی می پسندند
در حقیقت هیچ گاه نمایش باشکوهی مثل اردوی محمد تقیخان از اسب‌های عربی
ندیدم زیرا در دربار شاه ایران اسب ترکمانی را به اسب عربی ترجیح میدهند
و از اسب‌های ترکمانی جنس تکه را از حیث اندازهٔ قوت و طاقت بر سایرین
مزیت مینهند . از حیوانات شاخ دار بختیاری تعریف زیاد شنیده‌ام
قاطرهای آنها نیز خیلی جالب دقت اند اما در طی سیاحتم در ان ملک کمتر آنها را
دیدم زیرا بمراتع قشلاقی شان برده بودند
لباس معمولی بختیاری‌ها یک نیم تنه نمدی ست که دارای آستین‌های کوتاه
میباشد کلاه گرد آنها نیز از نمد است و بسر می چسبانند
پیراهن و شلوارهای پنبه کوتاه میپوشند و بعضی از اوقات مچ پیچ های چرمی
استعمال مینمایند و گیوه پا میکنند و این پا پوشش در بالا رفتن از کوه‌ها
کمک بزرگی برای آنها میباشد . خودمنهم که مکرر برای جستجوی نباتات یا

ملاحظه

ملاحظه قلعه‌ها بالای کوه میرفتم گیوه را از کفش‌های اروپائی چابک‌تر
و سلامت‌تر یافتم

در تاریخ بیست و یکم شهر جمادی الثانیه بسال یکهزار و سیصد و سی و سه ۱۳۳۳ بعد از هجرت
حضرت ختمی مرتبت علیه الاف التحیه والثنا این بنده سلطانمحمد نامینی
ترجمه کتاب بارن و دبد را در تاریخ بختیاری تمام نمود ولی بحقیقت
آنگاه تمام شود که در پیشگاه امیر معارف پرور مخرب بنای استبداد و محیی
کشور ایران حضرت اشرف آقای (سردار اسعد) ادام الله بقائه موقعیت
قبول یابد

ذکر بعضی حوادث مهمه تاریخ دوره فترت ایران شرح کشته شدن
ناصرالدین شاه قاجار

ناصرالدین شاه چهارمین شهریار دورهٔ قاجار در سال یکهزار و دویست و شصت
و چهار ۱۲۶۴ براورنگ شاهی جلوس فرمود و در سال یکهزار و سیصد و سیزده ۱۳۱۳ بعد
از چهل و نه ۴۹ سال سلطنت در حرم حضرت عبدالعظیم به تیر طپانچه میرزا
رضای کرمانی زندگانی را بدرود نمود

چون

چون سلسله وقایعی که در تاریخ قرن اخیر ایران احراز اهمیت نموده انعکاس همین سانحه است که آوازان در هر سال بیک آهنگ مخصوص بگوش اهالی این مملکت میرسد و خود من در آنواقعه حضور داشتم و حادثه را که برخلاف انتظار اهالی ایران واقع شد برأی العین دیدم میل دارم از مطالعات خود بطرز اختصار حقیقت مطلب را بنویسم

۱۳۱۳
در روز جمعه هفدهم شهر ذی القعده هزار و سیصد و سیزده که سه روز بعد از چهل و نهمین سال سلطنت ناصرالدین شاه پایان می یافت و برای جشن سال پنجاهم سلطنت آن شهریار عمارات سلطنتی را آئین می بستند ناصرالدین شاه برای ادای شکرانه بحضرت عبدالعظیم زیارت رفت میرزا علی اصغرخان صدراعظم خواست موافق معمول حرم را قرق نماید ولی شاه از این معنی استنکاف کرده داخل حرم شد و عینک گذارده مشغول تماشای زنها و سایر زوار شد . میرزا رضا محاذی درحرم حضرت عبدالعظیم که بسمت امامزاده حمزه میرود نشسته و دست خود را برضریح گذارده و بحالت خضوع وخشوع افتاده بود همینکه شاه بانطرف رسید غفلتاً طپانچه خود را آتش داد صدای طپانچه که بلند شد شاه بتعجیل بسمت قبر جیران که حالیه مقبره شاه در آنجا است روانه شده بازوان خود را بلند کرده که زیر بغلش را بگیرند و در حالتی که حاجی حسینعلی خان عموزاده صدراعظم و رئیس قراولهای

سواد کوهی زیر یک بغل و موثق السلطنه زیر بغل دیگرش را گرفته بودند و بسمت قبر جیرانش می بردند شاه دو مرتبه بعقب نگاه کرد که ببیند باز هم بسمت او تیر میاندازند یا خیر .

نزدیک در قبر جیران که رسیدند شاه بزانو در آمد و در را که بسته بود باز و شاه را داخل کردند . صدراعظم هم رسید و طبیب خواستند . دکتر احیاء الملک که در آنجا حاضر بود بمعاینه پرداخت و معلوم کرد که شاه چند ثانیه بعد از گلوله خوردن جان داده است میرزا علی اصغرخان صدراعظم برای مستور ماندن این سانحه که شاید انتشارش باعث انقلاب و اغتشاش میشد تدبیری اندیشید جسد بیروح ناصرالدین شاه را بترتیب ذیل بشکل پادشاه زنده بشهر و عمارات سلطنتی رسانید

یعنی شاه را در کالسکه گذاردند و امین خاقان را هم در کالسکه نشاندند که جسد بیروح پشت سر شاه
پادشاه را راست نگاهدارد و خود صدراعظم هم روبروی شاه در کالسکه نشست و بسمت شهر حرکت کردند و چون از در معمولی عمارت گلستان کالسکه داخل نمی شد بدر بزرگ روبروی نقاره خانه رفتند و اسبها را از کالسکه باز کرده با دست آنرا داخل و بعمارات مخصوصه سلطنتی رساندند سپس اشخاصی که کالسکه را میبردند خارج کرده کالسکه دستی شاه را که برای گردش داخلی عمارات استعمال میشد حاضر و جسد شاه را در آن گذاردند و چند نفری از غلامان خلوت آنرا حرکت

دادند بغیر از عملجات خلوت جز صدراعظم و امین الملک و خود من که تفنگ شاه
دست داشتم کسی حاضر نبود

نزدیک در که رسیدم صدای نهایت شیون و فغان بلند بود. صدراعظم
حکم کرد درهای اندرون را ببندند و شاه را بحیاط نارنجستان داخل کرده
به اطاق بریلیان بردند و در یکی از اطاقهای نزدیک آنجا رختخواب انداخته
او را خوابانیدند. در موقعی که شاه را نزدیک در عمارت سلطنتی آورده بودند
نایب السلطنه و آقا بالاخان رسیدند و با حالت پریشان از من حالت
شاه را استفسار کردند در جواب گفتم خودتان نگاه کنید من و امین الملک
و سایرین در باغ نشستیم دکتر طولوزان آمد و شاه را معاینه کرد اظهار داشت
که پس از تیر خوردن بفاصله کمتر از یکدقیقه جان داده است. نایب السلطنه
که این را شنید بسر خود زد و شیون و فغان شروع کرد ولی صدراعظم
آمده ممانعت نمود که وقت کار کردن است نه نوحه و زاری نمودن
نایب السلطنه جواب داد که شما خودتان اختیار کامل دارید و هرچه مصلحت است
بجا آورید و با آقا بالاخان بیرون آمده بخانه رفت

صدراعظم گفت تمام درهای عمارات سلطنتی را ببندند و خودش بیرون آمده
در جلو ما و چند نفر دیگر نطق غرائی کرد در حالتی که گریه او را گرفته بود
و حاجی امین السلطنه و حاجی سرورخان آغاباشی را با چند نفر مأمور کرد که درهای

منزل شاه را در اندرون با در خزانه مهر نماید و او جواهرات و اسبابهای
جیب شاه را بیرون آورده در دستمالی گذارد. هرکس که میخواست وارد شود
از قبیل امین الدوله و سایر وزراء و شاهزادگان یا من یا حاجی حسینعلیخان از
طرف صدراعظم میرفتیم و در را بروی آنها باز کرده مجدداً می‌بستیم

مقارن این احوال خبر رسید که ولیعهد پای تلگراف حاضر است و صدراعظم
رفت که با ولیعهد گفتگو نماید و منهم پشت در تلگرافخانه نشستم زمانی که صدراعظم
مشغول گفتگو و مخابره بود عمید السلطنه طالش را دیدم و از او خواهش کردم که
پشت در بنشیند و خودم برخواستم ببینم چه خبر است بحوضخانه که رسیدم
دیدم شاه را در حوض بلور نارنجستان یکنفر آخوند که اصلاً قجر بود و دو نفر
سرایدار می‌شستند چون شنیدم که دکتر طولوزان میگفت اگر سانحه غیر طبیعی
نرسیده بود من ضمانت میکردم که شاه پنجاه سال دیگر زندگانی کند میل کردم
جسد را ببینم. گلوله بدنده زیر پستان چپ خورده و بقلب فرو رفته بود تا
از آنطرف بجسته بود. از لباس شاه معلوم میشد که تیر اندکی بالای قرآن حمایل
و زیر تکه الماس که بر لباس شاه نصب بود آمده هرگاه بیکی از این دو خورده
بود چون طپانچه حلبی بود گلوله فرو نمیرفت

زمانی که به اطاق تلگراف مراجعت کردم طولی نکشید که صدراعظم بیرون آمد
و تلگرافات ولیعهد را که اختیارنامه را باو واگذار کرده بود قرائت کرد

پس از رفتن وزراء و امناء دولت تقریبا سه ساعت از شب گذشته بود
که خبر دادند جنازه شاه برای نماز حاضر است
صدر اعظم و چند نفر دیگر رفتند و جسد شاه را در قالیچه گذارده و شال ترمه
بر آن کشیده و چهار نفر سرایدار آن را آوردند و نماز خواندند . بعد از نماز صدر اعظم
بروی جسد شاه افتاد و نوحه و زاری میکرد و با مشت بسر همی زد و چون امین الملک
و امین السلطنه او را از اینکار باز نداشتند من مبادرت نمودم و مانع شدم و
گفتم جسد را بر داشتند . صدر اعظم تا طلوع صبح در عمارت آبدارخانه نشسته
و مشغول نوشتن کاغذ و تلگراف با ایالات بود و صبح بقدر یکساعت خوابید
و بعد درها را بحکم صدر اعظم باز کردند و مردم آمدند بقدر هزار نفر از خواص
قاجار جمع شدند و نعش را بلند کرده در تکیه دولت امانت گذاردند بعد از شش روز
بواسطه عفونت بدن تابوت را عوض کرده در تابوت آهنین گذاردند و بعد از
یکسال بحرم حضرت عبدالعظیم برده در جائیکه امروز بقبر شاه معروف است بخاک سپردند
صدر اعظم تا موقع ورود ولیعهد بطهران در حفظ مملکت کفایت بزرگی بظهور رسانید
و مجال شرارت بجهال نداد و در تمام این مدت از عمارات سلطنتی خارج نشد
بعد موکب مظفرالدین شاه منصور از تبریز بدارالخلافه انتهاض کرده روز
یکشنبه بیست و پنجم ماه ذی الحجة الحرام در حالتی که سوار اطراف او را گرفته بود
وارد شهر شد سوار بختیاری هم از نزدیک در عمارت سلطنتی پیاده صف کشیده بودند

در بدو ورود شاه جدید به تکیه سر مقبره پدر تاجدار خود تشریف فرما شد
و مجدد مراسم جلوس و تاجگذاری بعمل آمد
اما میرزا رضا را در مبال آبدارخانه حبس کردند و مراقبت او را بعهده حاجی
حسینعلیخان سپردند سه روز بعضی از خواص بتماشای او میآمدند و حرفهای
او را می شنیدند پس او را به اندرون بردند . در غره ربیع الاول
من و حاجی حسینعلی خان مامور شدیم که او را بیرون آوریم و شب بمیدان
مشق بردیم در حالتیکه سوار بختیاری اطراف او را گرفته بودند و صبح
زود او را بدار زدند . از میرزا رضا چند مجلس استنطاق بعمل آورد
صورت گفتگوهای او در بعضی از کتب درج شده و ما هم بجهت مزید اطلاع
قارئین در اینجا مینگاریم

صورت استنطاق با میرزا رضای کرمانی پسر ملا حسین عقدائی که
عجالتاً بدون صدمه و اذیت با زبان
خوش تا اینقدر تقریرات کرده است
و مسلم است بعد از صدمات
لازمه ممکن است مکنونات
ضمیر خود را بروز دهد ٤

سؤال شما از اسلامبول چه وقت حرکت کردید
جواب روز بیست و ششم ماه رجب ۱۳۱۳ حرکت کردم
سؤال بحضرت عبدالعظیم کی وارد شدید
جواب روز دویم شوال ۱۳۱۳
سؤال در راه کجاها توقف کردید
جواب در بارفروش در کاروانسرای حاجی سید حسین چهل و یک روز بواسطه بند بودن راه توقف کردم
سؤال از اسلامبول چند نفر بودید که حرکت کردید
جواب من بودم و شیخ ابوالقاسم
سؤال شیخ ابوالقاسم کیست
جواب برادر شیخ احمد روحی اهل کرمانست هیجده سال شغلش خیاطی است
سؤال او با شما بچه خیال حرکت کرد
جواب برای اینکه برود کرمان بعد از آنکه برادرش را با دو نفر دیگر که میرزا آقاخان و حاجی میرزا حسنخان هستند در اسلامبول گرفته که بایران بیاورند در طرابوزان توقف دادند . حالا نمیدانم آنجا هستند یا نه
سؤال بعد از گرفتن برادرش او وحشت کرد آمد
جواب خیر برادرش را که گرفتند بخیال برادر دیگرش که وطنش آنجاست بسمت وطنش حرکت کرد برادرش شیخ مهدی پسر آخوند ملا محمد جعفر در باغ لله است

سؤال آن سه نفر را در اسلامبول که بودند بچه جرم و بچه سبب گرفتند
جواب علاء الملک سفیر از قرار معلوم غرضها با این سه نفر داشت بجهة اینکه باو اعتنائی نمی کردند چون اینها دو نفرشان مدرس هستند چهار زبان میدانند در خانه مسلمان و ارامنه و فرنگی برای معلمی مراوده میکنند هر کس بخواهد تحصیل کند اینها بخانه او میروند گفتند اینها خرجینی میکنند و در ایران مفسد بودند باین جهات آنها را متهم کردند و گرفتند این تقصیر این دو نفر ولی حاجی میرزا حسنخان بواسطه کاغذهائیکه گفتند بعلمای نجف و کاظمین نوشته است و همچو گفتند که این کاغذها بدست صدر اعظم آمده بود که آنها را بمقام خلافت جلب نموده بود بتوسط آقا سید جمال الدین و دستور العمل ایشان . غرض سفیر این بود آنها که سبب شد جهة گرفتاری آنها
سؤال اینجا بعضی اطلاعات رسید که شما در موقع حرکت غیر از شیخ ابوالقاسم همسفر دیگر هم داشتید و بعضی دستور العملها هم از طرف آقا سید جمال الدین بشما داده شده بود تفصیل آن چه چیز است
جواب غیر از شیخ ابوالقاسم کسی با من نبوده است

شاید بر این مطلب غلامرضا آدم کاشف السلطنه است در قهوه خانه حاجی محمد رضا که در باطوم است و جمعی ایرانیها آنجا هستند غلامرضا قبل از آمدن ما تقریبا بیست الی بیست و پنج روز کمتر یا بیشتر از اسلامبول حرکت کرد چون در راه باطوم با بادکوبه چند پل خراب شده بود در قهوه خانه توقف کرده مشغول خیاطی بود که ما رسیدیم و در همین راه از تفلیس باین طرف جوانی ارومیه برادری دارد و صاحبمنصب سوار بود و اسم خودش امیرخان است میگفت برادرم درب خانه علاء الدوله منزل دارد در راه آهن بما برخورد باهم بودیم تا بادکوبه ابوالقاسم با کشتی (پشت ورای) از سمت (اوزن اوده) رفت که بعشق آباد و از خراسان بکرمان برود . و من و غلامرضا و آن دو نفر ایرانی دیگر که امیرخان و برادرش باشند از بادکوبه بمشهدسر و از آنجا ببارفروش وارد شدیم بعد از رسیدن توی کاروانسرا و گرفتن بار غلامرضا بمنزل انتظام الدوله رفت و مراجعت کرده اسبابش را برداشت و رفت بباغ شاه منزل انتظام الدوله شد چهار روز بعد آمد در حالتیکه لباس نوکرش را پوشیده با من مصافحه کرده روانه طهران شد و من در کاروانسرای حاجی سید حسین منزل کردم و امیرخان هم بجائیکه [illegible] دربارفروش ماند و روانه طهران شد والسلام

سؤال دستور العملی که میگویند از آنجا داشتید نگفتید
جواب دستور العمل مخصوصی نداشتم الا اینکه حال سید واضح است که از چه قبیل گفتگو میکند . پروائی ندارد میگوید ظالم هستند از این قبیل حرفها میزند
سؤال پیش از کی بخیال قتل شاه شهید افتادید
جواب از کجا میخواهید . از کندها و بندها که بناحق کشیدم و چوبها که خوردم و شکم خود را پاره کردم از مصیبتها که در خانه نایب السلطنه و در امیریه . و در قزوین و در [illegible] و باز در انبار بسرم آمد . چهار سال و چهار ماه در زیر زنجیر و کند بودم و حال آنکه بخیال خودم خیر دولت را خواستم و خدمت کردم قبل از وقوع شورش تنباکو نه اینکه فضولی کرده بودم . اطلاعات خودم را دادم بعد از آنکه احضارم کردند
سؤال کسیکه با شما غرض و عداوت شخصی نداشت در صورتیکه اینطور میگوئید خدمت کرده باشید و از شما آنوقت علامت فتنه جوئی و فساد دیده نشده باشد جهتی نداشت که در ازای خدمت بشما آنطور صدمات زده باشند پس معلوم است که در همانوقت هم در شما آثار بعضی فتنه و فساد دیده بودند
جواب الحال هم حاضرم بعد از اینمدت که طرف مقابل حاضر شده آدم بیغرضی تحقیق نماید که من غیر از [illegible] خودم را محض حب وطن و ملت و دولت بعرض رساندم و ارباب غرض محض حسن خدمت و تحصیل مناصب و درجات

مواجب و نشان و حمایل وغیره و . و . . و . بعکس
بعرض رسانده‌اند الحال هم حاضرم برای تحقیق
سؤال این ارباب غرض کیها بودند .
جواب شخص پست فطرت نانجیب بی اصل رذل
غیرلایق که قابل هیچیک از مراتب نبود آقای
آقابالاخان وکیل الدوله . وکثرت محبت حضرت
والا آقای نایب السلطنه باو .
سؤال وکیل الدوله میگوید همانوقت با اسناد
وکاغذجات مهر شده که بر همه کس معلوم شد شما را
گرفته‌است واگر آنوقت شما را گرفته بود بموجب
استنطاقی که همانوقت بعمل آوردند اینخیال را از
همانوقت شما داشتید شاید همانوقت اینکار را کرده بودید
جواب پس درحضور وکیل الدوله معلوم خواهد شد
سؤال پس درصورتیکه شما اقرار میکنید که تمام این
صدمات را وکیل الدوله برای تحصیل شئونات
ونایب السلطنه برای جلب ادبشما وارد آورده‌اند شاه
شهید چه تقصیر داشت شما مطلب را اینطور حالی ایشان
کردند شما بایستی تلافی وانتقام را از آنها بکنید که
سبب ابتلای شما شده بودند ویک مملکتی را یتیم نکرده
جواب پادشاهی که پنجاه سال سلطنت کرده باشد
هنوز امور را باشتباه کاری بعرض او برسانند و تحقیق
نفرماید و بعد از چندین سال سلطنت ثمر آن درخت .
وکیل الدوله . آقای عزیز السلطان . امین خاقان
واین

و این اراذل و اوباش بی پدر و مادر باشند که ثمره این
شجره شده‌اند و بلای جان عموم مسلمین گشته باشد چنین
شجر را باید قطع کرد که دیگر این نوع ثمر ندهد . ماهی
از سر گنده گردد نی ز دم اگر ظلمی میشد از بالا میشد
سؤال درصورتیکه بقول شما اینطور هم باشد در
ماده شخص شما وکیل الدوله و نایب السلطنه تقصیرشان
بیشتر بود و شاه شهید که معصوم نبود و از مغیبات هم
خبر نداشت . یک آدمی مثل نایب السلطنه که هم
پسر شاه و هم نوکر بزرگ دولت مطلبی را بعرض میرساند
خاصه با اسنادیکه از شما بدست آورده و بنظر شاه
شهید رسانده بودند برای شاه تردیدی باقی
نمیماند آنها که اسباب بودند بایستی طرف انتقام
شما واقع شوند اینکه دلیل صحیح نبود که ذکر کردید شما
مرد منطقی حکیم مشرب هستید جواب را با برهان
باید ادا کنید
جواب اسناد از من بدست نیامد الا اینکه در
خانه وکیل الدوله با سه پایه و داغی در حضور دو نفر
دیگر والی و یکی هم سیدی که یک وقت محض تعرض
بصدر اعظم عمامه خود را برداشته بود و آنجا انتخاب
افطار مهمان بود و شاه و واقعه آن شب است که سند را
بقهر و جبر قلمدان آوردند و از من گرفتند شب قبل
هم مرا پیش نایب السلطنه بردند
سؤال شما که آدم عاقلی هستید و میدانستید نباید
پنج

بچه سندی داد بچه عنوان از شما سند گرفتند و چه
گفتند
جواب عنوان سند این بود بعد از آنکه من
بآنها اطلاع دادم که در میان تمام طبقات مردم
حرف و همهمه است بلوا و شورش خواهند کرد
برای مسئله تنباکو قبل از وقت علاج بکنید
بنایب السلطنه هم گفتم تو دلسوز پادشاهی تو پسر
پادشاهی تو وارث سلطنتی کشتی دولت بسنگ
خواهد خورد و این سقف بسر تو پائین خواهد آمد
دورنیست خطری بسلطنت چندین هزار ساله
ایران وارد شود و یکدفعه این امت اسلامیه از
میان خواهد رفت آنوقت قسم خورد که من
غرضی ندارم مقصود من اصلاح است تو یک
کاغذ باین مضمون بنویس .
که ای مؤمنین و ای مسلمین امتیاز تنباکو داده شد
بانک ایجاد شد . (تراموه) در مقابل مسلمین براه
افتاد امتیاز راه اهواز داده شد معادن داده شد
قندسازی و کبریت سازی داده شد شراب سازی
داده شد ما مسلمانان بدست اجنبی خواهیم افتاد
رفته رفته دین از میان خواهد رفت حالا که شاه ما
بفکر ما نیست خودتان غیرت کنید اتفاق و اتحاد
نمائید همت کنید در صدد مدافعه برآئید تقریباً
مضمون کاغذ همین است چنین کاغذی بمن دستور
العمل داد گفت همین مطالب را بنویس ما بشاه نشان
خواهیم

خواهیم داد و میگوئیم در مسجد شاه افتاده بود پیدا
کردیم تا در صدد اصلاح برآئیم . و نایب السلطنه هم قسم
خورد که از نوشتن اینکاغذ برای تو خطری نخواهد داشت
بلکه قرض دولت است که در حق تو مواجب برقرار نماید
والتفات کند . آنوقت از حضور نایب السلطنه که رفتیم
بخانه وکیل الدوله آنجا نوشته را باز هم بقهر و جبر و تهدید
نوشتم وقتیکه نوشته را از من گرفتند مثل این بود که
دنیا را خدا بایشان داده است . قلمدان را جمع کردند
اسباب داغ و شکنجه بمیان آوردند سه پایه سربازی
حاضر کردند که مرا لخت کنند بسه پایه ببندند که رفقا را
بگو مجلستان کجاست رفقایت کیست هرچه گفتم چه مجلس
چه رفیق من با همه مردم راه دارم از همه افواهی شنیدم
حالا کدام مسلمان را گیر بدهم مجبورم کردند من دیدم
حالا دیگر وقت جانبازی است و موقع آنست که جانم را
فدای عرض و ناموس و جان مسلمانان بکنم چاقو و مقراضی را
که از شدت خوشی و سرور فراموش کرده بودند که توی
قلمدان را بگذارند در میان اطاق افتاده بود نگاه بچاقو
کردم برجعلی خان ملتفت شد چاقو را برداشت مقراض را
پای بخاری افتاده بود والی که رو بقبله نشسته دعا
میخواند گفتم شما را بحق این قبله و بحق این دعائیکه میخوانید
غرضتان چه چیز است در آن بین هم کاغذی از نایب السلطنه
بآنها رسیده بود کاغذ را خواندند و پشت ورق [illegible]
والی گفت در اینکاغذ نوشته که حکم شاه است که
مجلس و رفقای خودتان را حکما بگوئید و الا این اسباب
داغ

داغ و درفش حاضر است و تازیانه موجود است
من چون مقراض را پای بخاری دیدم بقصد اینکه
خودم را بمقراض برسانم گفتم بفرمائید بالای
مخده تا تفصیل را بشما عرض کنم داغ و درفش لازم
نیست دست والی را که رقم کشیدم بطرف بخاری
خودم را بمقراض رساندم و شکم خود را پاره
کردم خون سرازیر شد با این جریان خون بنای
فحاشی را گذاشتم . پس از آن مضطرب شده بنای
معالجه مرا گذاشتند زخم را بخیه زدند و بناله بهمان
مجلس است که چهار سال و نیم من بیچاره بی گناه را که
خودم خدمت بدولت کرده ام از این حبس بآن
حبس از طهران بقزوین و از قزوین بانبار و زیر زنجیر
مبتلا بودم در این دو سال و نیم دو سه مرتبه مرخص
شدم ولی از همه جهة در طرف اینمدت بیشتر از چهل روز
آزاد نبودم من (نوروزعلیخان قلعه محمودی)
دسته علیخان میدان قلعه خ. ل.) نایب السلطنه
و آقا بالاخان شده بودم
سؤال نوروزعلیخان قلعه محمودی که بوده
جواب محمد اسمعیل خان وکیل الملک حاکم کرمان
هر روزی برای خرج تراشی و اضافه مواجب و منصب
یک پادشاه و یکنفر یاغی بدولت جعل میکرد و
مدتها هم باسم نوروزعلیخان قلعه محمودی دولت را
مشغول کرده بود هر وقت نایب السلطنه هم یکمشت
اعتبار لازم داشت مرا میگرفت هر وقت
وکیل الدوله اضافه مواجب و منصب میخواست

مرا میگرفت حالا طلاق گرفت پسر هشت ساله ام بخانه
شاگردی رفت بچه شیرخوره ام بسر راه افتاد دفعه
اول بعد از دو سال حبس که از قزوین ما را مراجعت
دادند ده نفر ما را مرخص کردند و دو نفر از آن میان
که باقی بودند یکی حاجی ملاعلی اکبر (شمرزادی) و دیگری
حاجی امین بود قرار شد بانبار ببرند چون یکی از آن بابها
مایه دار بود پولی خدمت حضرت والا تقدیم کرد او را
مرخص کردند و مرا بجای او بانبار فرستادند و اصلح آنست
انسان از جان سیر میشود بعد از گذشتن از جان هرچه
میخواهد میکند وقتیکه با سلاسل رفتم در مجمع انسانهای
عالم در حضور مردمان بزرگ شرح حال خودم را که گفتم من
ملامت کردند که با وجود اینهمه ظلم و بی اعتدالی چرا باید من
دست از جان نشسته و دنیا را از دست ظالمین خلاص
نکرده باشم
سؤال تمام این تفصیلات را که شما میگوئید سؤال اول
من قوت میدهد از خود شما انصاف میخواهیم اگر شما بجای
شاه شهید میشدید نایب السلطنه و وکیل الدوله یک نوشته
باین ترتیب پیش شما میآوردند و آن تفصیلات را بشما
میگفتند جز اینکه باور کنید چاره داشتید یا خیر پس در
اینصورت مقصر این دو نفر بودند و بقتل اولویت داشتند
چه شد که بخیال قتل آنها نیفتادید و دست باینکار بزرگ زدید
جواب تکلیف بیغرضی شاه این بود که یک محقق
ثالث بیغرضی بفرستد میان من و آنها حقیقت مسئله را
کشف کند چون نکرد او مقصر بود سالهاست که سیلاب ظلم
بر عامه رعیت جاری است اگر این سید جمال الدین این

ذریه رسول اینقدر بزرگوار چه کرده بود که بان افتضاح
او را از حرم حضرت عبدالعظیم کشیدند زیر جامه‌اش را
پاره پاره کردند آن همه افتضاح بسرش آوردند او غیر
از حرف حق چه میگفت
آن آخوند چلاق شیرازی که از جانب سید علی اکبر فال
اسیری قوام فلان فلان شده را تکفیر کرد چه قابل
بود که بیایند توی انبار اول خفه‌اش کنند بعد سرش را
ببرند من خودم آنوقت در انبار بودم و دیدم با او چه
کردند . آیا خدا اینها را بر میدارد و اینها ظلم نیست
اینها تعدی نیست اگر دیده بصیرت باشد ملتفت
میشود که در همان نقطه که (سید) را کشیدند در همان
نقطه گلوله شاه خورد نگر این مردم بیچاره و این یک
مشت اهالی ایران ودایع خدا نیستند . قدری
پا تیاز را از خاک ایران بیرون بگذارید در عراق عرب
و بلاد قفقاز و عشق آباد و اوایل خاک روسیه هزار هزار
رعیت بیچاره ایرانی میبینید که از وطن عزیز خود از دست
تعدی و ظلم فرار کرده کثیف ترین کسب و شغلها را از
ناچاری پیش گرفته اند هرچه حمال و کناس و الاغچی
و مزدور در آن نقاط می‌بینید همه ایرانی هستند افراد گله
گوسفند شما مرتع لازم دارند که چرا کنند شیرشان زیاد
شود که هم به بچه های خود بدهند و هم شما بدوشید نه
اینکه متصل تا شیر دارند بدوشید شیر که ندارند گوشت
بدنشان را بکنید گوسفندهای شما همه رفتند متفرق
شدند نتیجه ظلم همین است که می‌بینید ظلم و تعدی

بچه حساب چیست و کدام است و از این بالاتر چه میشود
گوشت بدن رعیت را میکنند بخورد چند جره باز شکاری
خود میدهند . صد هزار تومان از فلان یهود میگیرند
قباله ملکیت جان و مال و عرض و ناموس یک شهر یا
یک مملکتی را بدست او میدهند . رعیت فقیر و اسیر بیچاره را
در زیر بار تعدیات مجبور میکنند که یکدانه زن منحصر بفرد خود را
از اضطرار طلاق بدهد و خودشان صدتا صدتا زن میگیرند
و سالی یک کرور پول که باین خونخواری و بیرحمی از مردم
میگیرند خرج (عزیز السلطان) که نه برای دولت مصرف دارد
و نه برای ملت و نه برای حفظ نفس شخصی و غیره و غیره و غیره
آن چیزهایی که همه اهل این شهر میدانند جرات میکنند بلند
بگویند حالا که این اتفاق بزرگ بحکم قضا و قدر بدست من
جاری شد یکبار سنگینی از تمام قلوب برداشته شد مردم
سبک شدند ولیا همه منتظرند که پادشاه حالیه حضرت
ولیعهد چه خواهند کرد و بعدالت و رأفت و درستی جبر قلوب
شکسته خواهند کرد یا خیر اگر ایشان چنانچه مردم منتظرند
یک آسایش و گشایش بمردم عنایت بفرمایند اسباب
رفاه رعیت میشود و بنای سلطنت را بر عدل و انصاف
قرار بدهند البته تمام خلق فدوی ایشان میشوند و سلطنت ایشان
قوام خواهد گرفت و نام نیکشان در صفحه روزگار باقی
خواهد بود و اسباب طول عمر و صحت مزاج خواهد شد
اما اگر ایشان هم همان مسلک و شیوه را پیش بگیرند این
بار کج بمنزل نمیرسد . حالا وقتی است که بمجلس تشریف
آوردن بفرمایند و اعلان کنند که امردم حقیقتاً

در اینمدت بشما بد گذشته است و کار بشما سخت
بوده است آن اوضاع برچیده شد حالا بساط
عدل گسترده است و بنای ما بر عدالت است
و رعیت متفرقه را جمع کنند و امیدواری
بدهند و قرار صحیحی برای وصول مالیات باطلاع
ریش سفیدان رعایا بدهند که رعیت تکلیف خود را
بداند و در موعد مخصوص مالیات خودش را
بیاورد بدهد نه محصل پی محصل برود که یک تومان
اصل را ده تومان فرع بگیرند وغیره وغیره وغیره
سؤال درصورتیکه واقعاً خیال شما خیر عامه بود
و برای رفع ظلم از تمام ملت اینکار را کردید هیچ
تصدیق نمیکنید باینکه این مقاصد بدون خون
ریزی بعمل بیاید و این مقصود حاصل شود البته بهتر است
حالا میخواهیم بعد از این در صدد اصلاح این
مفاسد برآئیم باید خیال ما از بعضی جهات آسوده
باشد که از روی اطمینان مشغول ترتیب تازه بشویم
و در اینصورت باید بدانیم که اشخاصیکه با شما متفق
هستند کی هستند خیالشان چیست و این را شما هم
بدانید که غیر از شخص شما که مرتکب جنایت هستید یا
کشته میشوید یا شاید چون خیالتان خیر عامه بوده است
نجات بیابید امروز دولت متعرض احدی نخواهد شد
برای اینکه صلاح دولت نیست فقط میخواهیم بشناسیم
اشخاصیکه با شما هم عقیده هستند که در اصلاح امورات
شاید یک وقت بمشاوره آنها محتاج بشویم

جواب

جواب صحیح نخستین میفرمائید من چنانچه بشما قول دادم
بشرافت و ناموس و انسانیت خودم قسم میخورم که بشما
دروغ نخواهم گفت هم عقیده من در این شهر و مملکت
بسیار هستند در میان علما بسیار و در میان وزرا بسیار
و در میان امرا بسیار و در تجار بسیار و در میان کسبه بسیار
و در جمیع طبقات هستند شما میدانید وقتیکه (سید جمال
الدین) در این شهر آمد تمام مردم از هر دسته و هر طبقه چه
در طهران چه در حضرت عبدالعظیم بزیارت و ملاقات او رفتند
و مقالات او را شنیدند چون هرچه میگفت فقط محض
خیر عامه مردم بود همه کس مستفید و شیفته مقالات او
شد و تخم این خیالات بلند را در مزارع قلوب پاشید مردم
بیدار بودند هوشیار شدند حالا همه کس با من هم عقیده است
ولی بخدای قادر متعالی که خالق سید جمال الدین و همه مردم است
قسم از این خیال من و نیت کشتن شاه احدی غیر از خودم
و سید اطلاع نداشتند سید هم در اسلامبول است هرکاری
با او میتوانید بکنید. دلیلش هم واضح است که اگر همچو خیال
بزرگی را من با احدی میگفتم حکماً منتشر میکرد و مقصود
باطل میشد واگهی تجربه کرده بودم که این مردم چه قدر سست
عنصرند و حب جاه و حیات دارند و در آن اوقاتیکه
گفتگوی تنباکو وغیره در میان بود که مقصود فقط اصلاح
اوضاع بود و ابداً خیال کشتن شاه و کسی در میان نبود
چقدر از این ملکها و دولهها و سلطنهها که با قلم و قدم
و درم هم عهد شده بودند و میگفتند ما همه جا حاضریم همینکه
دیدند برای ما گرفتاری پیدا شد همه خود را کنار کشیدند

من هم با آن همه گرفتاری اسم احدی را نگفتم چنانکه
بجهت همین کتمان سر اگر بعد از خلاصی یک دو دم میزدم
مبالغی میتوانستم از آنها پول بگیرم ولی چون دیدم
نامرد هستند گرسنگی خوردم و ذلت کشیدم و دست
پیش احدی دراز نکردم
سؤال درمیان اشخاصیکه دفعه اول باسم همخیالی
و همدستی شما شدند گویا (حاجی سیاح) از همه زیادتر
باشد
جواب خیر حاجی سیاح مرد مذبذب و ترسوئی است
ابداً مقصود ما را نگفت و خدمتی نکرد و از همخیالات ما تشکیل
میکرد که برای (ظل السلطان) راهی بکند و خیالش
این بود که بلکه ظل السلطان شاه بشود و (امین الدوله)
صدراعظم و خودش کمکی پیدا کند چنانچه حالا قریب
شانزده هزار تومان در (محلات) ملک دارد و همان
اوقات سه هزار تومان از ظل السلطان باسم سید جمال
الدین گرفت هفتصد تومان بسید داد و باقی را خودش
خورد
سؤال شما قبل از اینکه اقدام باینکار بکنید ممکن
بود که بعد از خلاصی دست رس داشتید خودتان را
بیک ثالثی برسانید مثل صدراعظم چنانچه معمول اهل
ایران است که در وقت تعدی به بست میروند و متحصن
میشوند و حرف حسابی خود را عاقبت میگویند و رفع
تعدی از خود میکنند شما هم میتوانستید اینکار را بکنید
اگر از این اقدامات شما نتیجه حاصل نمیشد آنوقت
دست باینکار میزدید کشتن یک پادشاه بزرگی

که کار

که کار شوخی نیست
جواب بی انصافی نیست از برای کی نوشته اینکلام تو هم
اینکه در دفعه ثانی من رفته بودم عرض حال خود را بصدراعظم
بکنم باز نایب السلطنه مرا گرفت و گفت چرا منزل صدر
اعظم رفتی و انگهی شما همه میدانید همینکه پای نایب السلطنه
در یک مسئله در میان بیاید صدراعظم و دیگران ملاحظه میکردند
و جرأت نمیکردند حرف بزنند اگر هم حرف میزدند شاه
اعتنا نمیکرد
سؤال این طپانچه شش لول بود که داشتی
جواب خیر پنج لول روسی بود
سؤال از کجا تحصیل کردید
جواب در (بارفروش) از شخص میوه فروشیکه برای (بادکوبه)
میوه حمل میکرد سه تومان و دو هزار با فشنگ پنج فشنگ
خریدم
سؤال آنوقت که خریدید بهمین نیت خریدید
جواب خیر برای مدافعه خریدم بخیال نایب السلطنه هم بودم
سؤال در اسلامبول آنوقتیکه در خدمت (سید) شرح حال
خودتان را گفتید ایشان چه جواب میفرمودند
جواب جواب میفرمودند باین ظلمها که تو نقل میکنی که
بتو وارد شده است خوب بود نایب السلطنه را کشته باشی
چه جان سخت بودی و حب حیات داشتی با این درجه ظالمی
که ظلم کند کشتنی است
سؤال با وجود این امر صریح سید پس چرا او را نکشتید
و شاه را شهید کردید
جواب همچو خیال کردم که اگر او را بکشم ناصرالدین شاه

با این

با این قدرت هزاران نفر را خواهد کشت پس باید

اصل قطع شجر ظلم را کرد نه شاخ و برگ را انیست

که بتصورم آمد اقدام کردم

سؤال من شنیدم که گفته بودی که در شب چراغانی

شهر که هنگام جشن شاه شهید خواهد بود و شاه بگردش

میآمده است اینکار را میخواستی بکنی

جواب خیر من هیچ اراده نداشتم و اینحرف حرف

من نیست و نمیدانستم که شاه بگردش شهر خواهد

آمد و اینقوه را هم در خودم نمیدیدم روز پنجشنبه

شنیدم که شاه بحضرت عبدالعظیم میآید در خیال داشتم

عریضه بصدارت عظمی بودم که امنیت بخواهم عریضه را

هم نوشته در بغل داشتم و رفتم در بازار منتظر صدراعظم

بودم از خیال دادن عریضه منصرف شدم و یکمرتبه

باین خیال افتادم و رفتم منزل طپانچه را برداشتم

آمدم از درب امامزاده (حمزه) رفتم توی حرم قبل

از آمدن شاه تا اینکه شاه وارد شد آمد توی حرم

زیارت نامه مختصری خوانده بطرف امامزاده حمزه

خواست بیاید و من در یکقدم مانده بود که داخل حرم

امامزاده حمزه بشود طپانچه را آتش دادم

سؤال شاه شهید بطرف شما مستقبل میآید و شما را

میدید یا خیر

جواب بلی مرا دید و تکانی هم خورد که طپانچه خالی

شد دیگر من نفهمیدم

سؤال حقیقتاً اطلاع ندارید که طپانچه چه شد

میگویند

میگویند در آن میان زنی بود طپانچه را او ربوده برد

جواب خیر زنی در آن میان نبود و اینها هم خرفات

است پس ایران یکمرتبه (تثلیث) شده اند که میان

آنها اینطور زنهای شیردل پیدا شوند

سؤال من شنیدم و شهرتی دارد که همان فوکلیکه سید

شما را مأمور باینکار کرد زیارت نامه برای شما انشاء کرد و بشما

گفت که شما شهید خواهید شد و مزار و مرقد شما زیارتگاه

رندان جهان خواهد بود

جواب (سید) اصلا پرستش مصنوعات را کفر میداند و میگوید

صانع را باید پرستید و سجده بصانع باید نمود نه بمصنوعات

و طلا و نقره نمودن مزار و مرقد را معتقد نیست و جان آدم را

برای کار خیر حقیقتاً چیزی نمیداند و وقری نمیگذارد با

اینکه آن همه طبابت و صدمات را برای او کشیده صدای

چو جبارا که من میزدند می شنید هر وقت من حرف میزدم

و ذکر مصائب خود را میکردم میگفت . خفه شو روضه

خوانی مکن مگر پدرت روضه خوان بود چرا عبوس میکنی

با کمال بشاشت و شرافت حکایت کن چنانچه فرنگیها

طبابتی که برای راه خیر میکشند همینطور با کمال بشاشت ذکر

میکنند

سؤال در حضرت عبدالعظیم که بودید (شیخ محمد اندرمانی)

مثل آن سفر سابق پیش شما میآمد و شما را میدید و با شما

حرف میزد یا خیر

جواب نه والله بلکه حضرا اینکه آنجا بودند او را نمی‌شناختند

میکردند که من سلام کردم و نه آشنائی داد و همچنین سایر

اهالی حضرت عبدالعظیم نه اظهار آشنائی با من کردند

و نه حرفی زدند

سؤال (شیخ حسین) پسر دوانی شیخ محمد خودش

میگفت دو مجلس در ضمن با شما صحبت کرده بود

جواب بلی راست است

سؤال (ملا حسین) پسر (میرزا محمد علی) برای

شما چه قسم خدمات کرده بود چون خودش میگفت

مدتی برای او خدمت کردم چیزی بمن نداد

جواب خدمتی نکرده بود سه عریضه و دو

اعلان که برای جراحی خودم نوشته بودم برای

من نوشت دوائی که برای علاج (سالک دهلی)

را میکند میدانستم اعلان کرده بودم

سؤال آن روزیکه همین شیخ با شما تفرج آمده

بود کاهو و سرکه شیره خورده بودید در ضمن صحبت

شما چه گفته بودید که این شعر را خوانده بود مرد دنیا پرید

اگه پریشان کنی دلی)

جواب خیلی عجب است من بیکس هیچ ضعیف الحال

بعضی صحبتها بکنم که او بمناسبت یک شعری خوانده باشد

سؤال همان روز بعد از خوردن کاهو و سرکه شیره

که مراجعت کردید او میگفت سه نفر بشما رسیدند یک

(سید) و یک (آخوند) و یک (مکلا) با شما گفتگو کردند

بقدر سه ربع ساعت بجوانی کردید بعد آنها رفتند و

شما بمنزلتان آمدید (حاجی سید جعفر) هم میگفت

من درب خانه نشسته بودم و دیدم که آنها میآیند

برخاستم رفتم تو . آن سه نفر کی بودند

جواب

جواب (حاجی میرزا احمد کرمانی) با یک (سیدی)

که هیچ نمی شناختم با صد دینار که توی عمامه اش گذاشته

بود سفر کرده رفتند

سؤال کجا رفتند شما اطلاع دارید ؟ میگویند بطرف

همدان رفتند

جواب خیر والله من هیچ نمیدانم بکدام سمت رفته‌اند

همینقدر میدانم سر دو راه استخاره کردند که بکدام طرف

بروند استخاره ایشان بطرف بالای (کهریزک) حرکت کردن

راه را دور رفتند

سؤال از این حرکت متوکلا علی الله آنها هیچ معلوم میشود

که از قصد شما چیزی دانسته اند و برای اینکه با شما آشنائی

و مسبوق بوده اند و از ترس اینکه مبادا با شما حرکتی بکنند

و آنها گرفتار بشوند رفته اند

جواب شهید باشد حاجی میرزا احمد را من آدم عصبی

میدانم . مثل من آدمی که یک هیچ حرکت بزرگ را میخواهم

بکند مثل حاجی میرزا احمد آدمی نیست خود را بروز نمیدهد

سؤال شنیدم شما که بعضی از دوستان خودتان

گفته بودید که من صدراعظم را خواهم کشت با صدراعظم

چه عداوت داشتید

جواب خیر همه مقالات دروغ است بلی در اوایل امر

که (سید) را اذیت و نفی بلد کردند خدشه بر ایشان قائل

شده بودم که او سبب ابتلاء و افتضاح و نفی او شد ولی

بعد در اسلامبول متواتر برای من ثابت شد که صدراعظم

دخیل اینکار نبوده و نایب السلطنه سبب شده بود من هم

بخیال کشتن ایشان نبودم

سؤال

سؤال در اینمدت که شما از اسلامبول آمده در حضرت عبدالعظیم منزل کردید هیچ بشهر نیامدید

جواب چرا یکمرتبه آمدم مستقیماً بمنزل (حاجی شیخ هادی) رفتم دو شب هم مهمان ایشان بودم از من پذیرائی کردند بگویم نانم خرجی از ایشان گرفتم بعد همانطوریکه بشهر آمده بودم مخفی بحضرت عبدالعظیم مراجعت کردم

سؤال دیگر بشهر نیامدید و با کسی ملاقات نکردید

جواب خیر ابداً بشهر نیامدم

سؤال پس پسرت را کجا ملاقات کردی

جواب پیغام فرستادم پسرم را آوردند بحضرت عبدالعظیم چند شب او را نگاه داشتم

سؤال همراه پسرت کی آمد بحضرت عبدالعظیم

جواب مادرش که زن مطلقه است پسرم را آورد و مراجعت کرد و بعد از چندروزی باز آمد پسرم را برگرداند

سؤال شما از کجا و در تمام این شهر حاجی شیخ هادی را انتخاب کردید و بمنزل او آمدید مگر سابقه آشنائی و اختصاصی با او داشتید

جواب اگر سابقه و اختصاصی نداشتم که از من مهمانداری نمیکرد . حاجی شیخ هادی که با حدی اعتنائی ندارد و تمام مردم را در کوچه و دکان بد پرانی میکند

سؤال مگر حاجی شیخ هادی با شما هم عقیده و همخیال است

جواب اگر هم عقیده و همخیال نبود منزلش نمیرفتم

سؤال پس بعضی است از غیبت خود و شهادت شاه

با ایشانهم اظهاری کردی

جواب خیر لازم نبود که با ایشان اظهاری بکنم

سؤال از طرف سید جمال الدین برای ایشان پیغام و مکتوبی داشتی

جواب مگر پستخانه و وسایل دیگر قحط است که بتوسط من که همه جا متهم و معروف هستم مکتوب برای کسی برسد . و انگهی شما چه میگوئید مگر حاجی شیخ هادی تنهاست که با من همخیال باشد . عرض کردم اغلب مردم با من همخیال هستند . مردم بیدار شده اند چشم و گوششان باز شده است

سؤال اگر مردم همه با شما همخیال هستند پس چرا آحاد و افراد مردم از بزرگ و کوچک زن و مرد در این واقعه مثل آدم فرزند مرده گریه میکنند . در خانه نیست که عزا بپا نباشد

جواب این ترتیبات عزاداری ناچار مؤثر است اسباب رقت میشود اما بروید در بیرون و تماشای حالت فلاکت رعیت را تماشا کنید . حالا واقعاً بمن بگویند به بینم بعد از این واقعه بی نظمی در مملکت پیدا نشده است؟ طرق و شوارع مغشوش نیست؟ بجهة اینکه اینفقره خیلی اسباب غصه و اندوه من است که در انظار فرنگیها و خارجه بوحشیگری و بی ترتیبی معروف نشویم و نگویند هنوز ایرانیها وحشی هستند

سؤال شما که اینقدر غصه مملکت را میخورید و در خیال حفظ آبروی مملکت هستید اول چرا اینکار را کردید مگر نمیدانستید کار باین بزرگی البته اسباب بی نظمی و اغتشاش میشود اگر حالا نشده باشد خواست خدا و اقبال پادشاه است

جواب بلی راست است اما بتواریخ فرنگ نگاه کنید برای اجرای مقاصد بزرگ تا خون ریخته نشده است

مقصود حاصل نیامده است

سؤال آنروزیکه آقای امام جمعه بحضرت عبدالعظیم آمده بودند تو هم دستش را بوسیدی با ایشان چه گفتی و او بتو چه گفت

جواب امام جمعه با پسرهاشان و معتمد الشریعه آمدند من در توی صحن رفتم دستش را بوسیدم بمن اظهار لطف و مهربانی فرمودند گفتند شما آمدی؟ آمدی بگشی؟ گفتم آمدم که بلکه یک طوری امنیت پیدا کنم بروم شهر ضمناً از ایشان خواهش کردم خدمت صدر اعظم توسط کنند کار مرا اصلاح نمایند که من از شر نایب السلطنه و وکیل الدوله آسوده شوم . ولی پسر ثانی امام برگشت شهر آمدن ندارد امروز شهر بواسطه نان و گوشت و پول سیاه بر هم خورده و طوفانی میشود خود امام جمعه بمن امیدواری و اطمینان داد

سؤال با معتمد الشریعه چه میگفتی و چه نجوی میکردی

جواب همین را گفتم که خدمت آقای امام عرض حالم را بگوید و آقا را وادارد که از من توسط کنند

سؤال (ملا صادق کوسه) محرر (آقا سید علی اکبر) با تو چه کار داشت . شنیدم چند مرتبه در حضرت عبدالعظیم منزل تو آمده بود

جواب خود آقا سید علی اکبر هم آمده بود حضرت عبدالعظیم بقدر یکساعت با ایشان حرف زدم التماس کردم که یک طوری برای من تحصیل امنیت کنند که از شر حضرات در امان باشم بیایم بشهر آقا سید علی اکبر

گفتند من با اینکارها کاری ندارم ملا صادق محرر ایشان هم یکی دو مرتبه آمد همین مقوله صحبت کردیم از آقای حاجی شیخ هادی بهمانشب که رفتم سرکشان همین خواهش را کردم گفتند اینمردم قابل این نیستند که من از آنها خواهش کنم ابداً از آنها خواهش نمیکنم

سؤال چطور شد که تو با اینهمه وحشت که از آمدن شهر داشتی در هیچ جا هم غیر از منزل آقای حاجی شیخ هادی نرفتی واقعاً راست بگو شاید کاغذ و پیغامی برای ایشان داشتی

جواب خیر کاغذ و پیغامی نداشتم مگر اینکه آقای حاجی شیخ هادی را از سایر مردم انسان تر دیده ام با او میشود دو کلمه صحبت کرد .

سؤال مثلاً از چه قبیل صحبت کردی

جواب والله مشرب آقای حاجی شیخ هادی معلوم است که چه قسم صحبت میکند . او روز که در کنار خیابان روی خاکها نشسته است متصل مشغول آدم سازی است و تا بحال اقلاً چند هزار آدم درست کرده است و پرده از پیش چشمشان برداشته است و همه بیدار شده مطلب فهمیده اند

سؤال با سید جمال الدین خصوصیت دارد ارسال و مرسولی دارد

جواب چه عرض کنم درست نمیدانم ارسال و مرسولی دارد اما از معتقدین (سید) است و او را مرد بزرگی میداند که سید دخلی بمردم این دور گار ندارد حقایق اشیاء پیش سید مکشوف است تمام فیلسوفها و حکمای بزرگ فرنگ و همه روی زمین در خدمت سید که [illegible]

کم است . و هیچ از دانشمندان روزگار قابل
نوکری و شاگردی سید نیست و واضح است
حاجی شیخ هادی هم شعور دارد و مثل بعضی از
آخوندهای بی‌شعور نیست
ـ هر کسی که باین آثار و علامات
پیدا شد ـ خودش است . دولت
ایران قدر سید را نشناخت و شوکت از وجود
محترم او فواید و منافع برد . بان خفت و مشاق
او را نفی کردند بروید حالا به بینید سلطان عثمانی
چطور قدر او را میداند . وقتی که سید از ایران
به (لندن) رفت سلطان عثمانی چندین تلگراف
باو کرد که حیف از وجود مبارک تو است که دور
از حوزه اسلامیت بسر بری و مسلمین از وجود تو
منتفع نشوند بیا در مجمع اسلام اذان مسلمانان
بگوشت بخورد و باهم زندگی کنیم
ابتدا سید قبول نمیکرد آخر (پرنس ملکم خان) و
بعضی‌ها باو گفتند همچو پادشاهی اینقدر اصرار
میکند البته صلاح در رفتن است . سید آمد باسلامبول
سلطان فوراً خانه عالی باو داد
ماهی دویست لیره مخارج برای او معین کرد
شام و نهار از مطبخ خاصه سلطانی برای او میبرند
اسب و کالسکه سلطانی متصل در حکم و اراده او
هستند . در آن روزیکه سلطان او را در قصر (یلدوز)
دعوت کرده بود در کشتی بخار که در توی دریاچه باغش
کار میکند نشسته صورت سید را بوسید و در آنجا

بعضی صحبت‌ها کردند . سید تعهد کرد که عنقریب تمام دول
اسلامیه را متحد کند و همه را بطرف خلافت جلب نماید
و سلطان را امیرالمؤمنین قرار بدهد این بود که بتمام علمای
شیعه کربلا و نجف و تمام ملاهای ایران یک مکاتبه‌ها کرد
و بوعده و نوید و استدلالات عقلیه برای آنها مدلل کرد که
ملل اسلامیه اگر متحد بشوند تمام دول روی زمین نمیتوانند
با آنها دست بیابند .
اختلاف لفظ (علی و عمر) را باید کنار گذاشت و بطرف
خلافت نظر افکند
و چنین کرد و چنان کرد . در همان اوقات فتنه (سامره)
و نزاع بستگان مرحوم حجة الاسلام (میرزای شیرازی) و طلاب
با اهل سامره و سنیها برپا شد سلطان عثمانی تصور کرد که این
فتنه را مخصوصاً پادشاه ایران محرک شده است که بلاد عثمانی را
مغشوش کند با سید در این خصوص مذاکرات و مشورتها کرد و گفته
بود ناصرالدین شاه بواسطه طول مدت سلطنت و تجربت
یک اقتدار و رعبی پیدا کرده است که فقط بواسطه صلابت او
علمای شیعه و اهل ایران حرکت نمیکنند که با خیال ما همراهی
کنند و مقاصد ما بعمل نخواهد آمد درباره شخص او باید فکری
کرد و به سید گفت تو درباره او هرچه میتوانی بکن و از
هیچ چیز اندیشه مدار
سؤال تو که در مجلس سلطان و سید حاضر نبودی این
تفصیلات را از کجا میدانی
جواب سید از من محرمتر نداشت چیزی از من پنهان
نمیکرد من در اسلامبول که بودم از بسکه سید بمن احترام
میکرد در انظار تمام مردم تالی خود سید تلقی شده بودم

بعد از خود سید هیچکس باحترام من نبود و تمام اینها را
خود سید برای من نقل کرد و خیلی صحبت‌ها از این قبیل
سید برای من نقل کرد ولی در خاطرم نیست سید و همینکه
نطق میافتاد مثل سیاهی که فرزنش در رفته باشد مشتعل
میگشت که هرچه میشد همه را حفظ کرد
سؤال در صورتیکه شما در اسلامبول باین احترام بودید
دیگر بایران آمدید چه کنید که اینقدر باین و آن التماس
کنی که برای تو امنیت حاصل کنند
جواب مقدر این بود که بیایم و اینکار بدست من
جاری شود . خیال داشتم که آمدم تحصیل امنیت را
هم برای اجرای خیال خودم میخواستم بکنم
سؤال خوب از مطلب دور افتادیم بعد چه شد سید
علمای شیعه و ایران کاغذها که نوشته بود اثری
هم کرد
جواب بلی تمام جواب نوشته و اظهار همراهی کرده
بعضی آخوندها و ملاهای لاش خور را اگر نمی‌شناسید عده
پول و امتیازات بشنوند دیگر آرام نمیگیرند
خلاصه بعد از اینکه تدبیرات کل کرد و نتیجه بخشید برای آنکه
چند نفر از نزدیکان سلطان و ندیمهای سلطان که دو
دبیر سلطان بودند مثل (ابوالهدی) وغیره در میان
افتاده و خواستند خدمات سید را باسم خودشان جلوه
بدهند سلطان را در حق سید بدگمان کردند بواسطه
ملاقاتیکه سید از (خدیو مصر) کرده بود ذهن سلطان را
کردند که سید از تو مأیوس شده است میخواهد خدیو را
خلیفه کند سلطان هم مالیخولیا و جنون دارد و متصل

خیال میکند که الان زهرش میآیند و میکشندش . لهذا
بوی ملتفت شده و پولیس‌های مخفیه بر سید گماشت اسب و
کالسکه هم که باختیار سید بود از او منع کرد سید هم رنجش
حاصل کرده گفت و اصرار کرد که میخواهم بروم لندن این بود
که دوباره صلاح کردند و پولیسها را از در او برداشتند
و اسب و کالسکه‌اش را دادند . بعد از اصلاح سید میگفت
حیف که اینمرد یعنی سلطان دیوانه است و مالیخولیا دارد
والا تمام ملل اسلامیه را برای او مسلم میکردم ولی چون اسم
او در اذهان بزرگ است باید باسم او اینکار را کرد هر کس
سید را دیده است میداند که او چه شوری در سر دارد و ابداً
در خیال خودش نیست نه طالب پول است نه طالب شئونات
است نه طالب امتیازات زاهدترین مردم است فقط
میخواهد اسلام را بزرگ کند حالا هم اعلیحضرت مظفرالدین شاه
باین نکته ملتفت بشود و سید را بخواهد استمالت کند اینکار را
بنام نامی ایشان خواهد کرد
سؤال یعنی سید بعد از این تفصیلات که ذکر کردید مطمئن
میشود بایران بیاید
جواب بلی من سید را میشناسم همینقدر که یکی از
دولتهای خارجه را ضامن بدهد که جان او در امان باشد
او دیگر در بند هیچ چیز نیست خواهد آمد که شاید خدمتی به
اسلامیت بکند و اگر چه او یقین میداند که خون او کار آسانی
نیست و تا قیامت خشک نخواهد شد
سواد نگارش میرزا ابوتراب خان نظم الدوله
که در آخر استنطاق نوشته و مهر کرده
(مهر مسلم)

این کتابچه سؤال و جواب و استنطاق است که
در مجالس عدیده در حضور این غلام خانه زاد (ابوتراب)
و جناب (حاجی حسینعلیخان) رئیس قراولان عمارات
مبارکه با یونی عجالتاً بطور ملایمت و زبان خوش
از (میرزا محمد رضا) بعمل آمد. لیکن مسلم است در زیر
شکنجه و صدمات لازمه استنطاق بهتر از این مطالب
و مکنونات بروز خواهد داد. اما عجالتاً از این چند
مجلس سؤال و جوابی که این غلام خانه زاد کرده است
چیزی که باین غلام معلوم شده این است که او بطوریکه
خودش در همه جا میگوید ابداً در خیال و صلاح خیر
عامه نبوده و تمام این مهملات و مزخرفات را از
سید جمال الدین شنیده و حفظ از شدت نادانی شیفته
و فدائی سید شده و محض تلافی و صدماتیکه به سید وارد
آمده بود به دستور العمل سید آمده اینکار را کرده است
حالا اگر سید خیالش بجای دیگر مربوط باشد مسئله علیحده است
و در خصوص آن مهملات که مبنی بر خیرخواهی اظهار میکند
دور نیست در میان مردم بعضی هم عقیده باشند.
اما در اینخیال شومی که داشت گویا همدستی نداشته
باشد و اگر قبل از وقت از خیال خود کسی را مطلع
کرده باشد اینفقره هم در زیر شکنجه و صدمات دیگر
معلوم خواهد شد

(غلام خانه زاد ابوتراب) (محل مهر نظم الدوله)

صورت تقریرات میرزا محمد رضا که

عصر روز

عصر روز سه شنبه غره ربیع الاول هزار و
سیصد و چهارده در باغ گلستان با
حضور فرمانفرما و مخبرالدوله وزیر علوم
و مشیرالدوله وزیر عدلیه و تجارت و
سردار کل و نظم الدوله و امین همایون
و حاجی حسینعلی خان امیرتومان کرده است

پدر من ملا حسین عقدائی است و معروف بود بملا حسین پدر
خود من در اوایل کار از تعدیات محمد اسمعیل خان وکیل الملک
که ملک مرا گرفت و بملا ابوجعفر داد از کرمان بیزد رفتم
مدتی طلبه بودم و تحصیل میکردم بعد بطهران آمدم پس از چندی
بشغل دست فروشی مشغول شدم پنج شش سال قبل از آن
گرفتاری اول قریب هزار و صد تومان شال و خز نایب السلطنه
از من خریده بود تنها از برای پولش دویدم آخر رفتم جای
فضاحی گذاردم تا قریب سیصد تومان از پولم کم کردم بعد از
کتک و پشت گردنی زیاد که خوردم پولم را گرفتم دیگر پیش
نایب السلطنه نرفتم تا پنج شش سال پیش که همهمه (رژی)
در میان مردم افتاد وکیل الدوله فرستاد عقب من گفت
بیا حضرت والا میخواهد ترا ملاقات کند رفتم اول از من پرسید
من شاه میشوم گفتم اگر جذب قلوب بکنی شاه میشوی
گفت وزرای خارجه اینجا هستند قبول نمیکنند گفتم وقتیکه
ملت کاری را کرد خارجه چه میتوانند بگویند
سؤال شد. پس شنیدیم تو با فقاء وعده سلطنت داده بودی
و گفته بودی اگر تو جنبشی من هشتاد هزار نفر دور تو جمع

میکنم

میکنم شاه میشوی. جواب گفت خیر وکیل الدوله
بمن گفت آقا این تالار بزرگ صف سلام را ساخته است
خیال سلطنت دارد از اینحرفها زن خوشش میآید
منهم گفتم.
بعد آقا گفت شنیده ام تو بعضی اطلاعات داری
خدمت بدولت است و ملت
من گفتم بلی در میان طبقات مردم از وزراء و علماء و
تجار و غیره این گفتگو هست باید فکری کرد جلوگیری
کرد بعد از وعده و قسمهای زیاد که حضرت والا
مرا [illegible] کردند مرا بردند خانه وکیل الدوله [illegible]
والی اینجا بود با آن سید که یک [illegible]
قرض کرده بود دعا به آتش [illegible]
تو یک کاغذی باینمضمون بنویس
که ای مؤمنین ای مسلمین اعتبار از عبا و کلاه رفت
زور و کار و زن رفت. قند سازی رفت. راه
اهواز رفت. بانک آمد. راه (طرمو تی؟) آمد. مملکت
بدست اجنبی افتاد حالا که شاه در فکر نیست خودمان
چاره کنیم. درینجا سؤال شد اینها همه که اسباب
ترقی بود شما ها اگر طالب ترقی ملت هستید چه
جای شکایت بود. جواب گفت. بلی اگر بدست
خودمان باشد اسباب ترقی بود نه بدست خارجه
خلاصه گفتند این نوشته را بنویس ما میدهیم بشاه
میگوئیم در مسجد شاه افتاده بود پیدا کردیم آنوقت
اصلاحی خواهند کرد. من نمی نوشتم اصرار کردند
منهم نوشتم تمام هم نکرده بودم که از دست من

گرفته

گرفته مثل اینکه گنج پیدا کردند فوراً از زد و جمع کردند
از شدت خوشحالی چاقو و مقراض را فراموش
کردند بعد بنای تهدید را گذاردند که رفقایت را بگو
واقعی آورند هر چه گفتم رفقای من کسی نیستند میان
همه مردم این حرفها هست من حالا کجا گیر بدهم بیچاره
که یک روزی بمن سلام علیک کرده است حالا گیر بدهم
نشد. من دیدم حالا وقت جان فدا کردن است
بچاقو نظر انداختم حسینعلی خان ملتفت شد چاقو را
برداشت نگاه کرده مقراض را پای بخاری دیدم
بعد از آنکه خان گفتم تو را بآن قسمیکه بطرف آن نشسته
مقصود چیست. گفت مقصود این است رفقایت را
بگوئی گفتم تشریف بیاورید تا بشما بگویم او رفت آمدم
بطرف بخاری آنوقت مقراض را برداشته شکم
خود را پاره کردم خون سرازیر شد که آمدند جراح
آوردند بخیه کردند من ابداً در جمع آن اشخاص که
کاغذ نویسی و کاغذ پرانی میکردند نبودم آقا سید
جمال الدین که اینجا آمده بود بعضی تقریرات او را
می شنیدند مثل میرزا عبدالله طبیب میرزا نصرالله
خان و میرزا فرج الله خان گرم میشدند میرفتند
بعضی کاغذها مینوشتند بولایات میفرستادند
که از خارج هم پست میخورد برمیگشت مجمع آنها را
میرزا حسنخان نواده صاحب دیوان گرم نگاه
میداشت بجهت اینکه سید را دیده کلماتش را شنیده
بود. بعضی از رفقاشان هم مشغول کلاه درست
کردن بودند مثل حاجی سیاح که میخواست ظل السلطان را

شاه

شاه کند و یکی دیگر را صدر اعظم . خلاصه بعد که اینها
گرفتند یکروز آمدند گفتند شما پا شید امیریه آقا
شما را میخواهد ببیند ما را گذاردند توی کالسکه
بردند امیریه توی آن تالار بزرگ همه را جمع کردند
یکمرتبه دیدیم سربازهای (گارد) وارد شدند یک حالتی
که ما همه متوحش شدیم میرزا نصرالله خان میرزا
فرج الله خان بنا کردند همدیگر را وداع کردن
یک اوضاعی برپا شد بعد ما را نشاندند توی کالسکه
با سواره و دستگاه بردند قزوین در نه ساعت
بقزوین رساندند آنجا سعدالسلطنه اگرچه خیلی بدبخت
بود ولی ترتیب زندگی ما فراهم بود در آنمدتی که
ما آنجا بودیم شورش (روسی) برپا شد بعد از شانزده
ماه آمدند مژده دادند که مرخص شدید خیاط آمد
باندازه ما هر یک لباسی دوختند ما را فرستادند
طهران یک راست رفتیم امیریه در آنجا بعضی که پول
داشتند برای آقا چیزی از آنها گرفتند و دو نفر
هم بابی میان ما بود یکی از آنها هم پول داشت
داد و مرخص شد سایرین هم مرخص شدند ما بدبخت
بدبخت را با یک نفر بابی دیگر بردند انبار چهارده
ماه در انبار بودم یکروز توی انبار بنای داد و
فریاد را گذاردم که اگر کشتنی هستم بکشند اگر بخشیدنی
هستم ببخشند این چه مسلمانی است حاجب الدوله
با یک دسته میرغضب آمدند عوض استمالت ما را
بستند بچوب یک چوب کاملی بمن زدند تا آنکه از
انبار

انبار خلاص شدم هرچه فکر کردم عقلم باینجا رسید
که بروم خود را بامام جمعه ببندم او هم رئیس ملت است
هم اجزای دولت است در همانجا در منزل آقای امام
خدمت صدر اعظم رسیدم عریضه دادم بعد از
چند روز دیدم نایب محمود فرستاد پیش فراشباشی
با امام جمعه گفت میرزا محمدرضا را بگوئید بیاید آقا میخواهد
پولش بدهد من تحاشی کردم از رفتن امام گفت
برو ضرری ندارد آمدم خدمت آقا اول بمن گفت تو
منزل صدر اعظم چرا رفتی گفتم نرفتم بعد نایب محمود گفت
بیا دم صندوقخانه پول بگیر رفتم آنجا دیدم حسینخان
صندوقدار چیزی بگوش نایب محمود خان گفت او هم
گفت بیا برویم کاروانسرای وزیر نظام حواله کنم از تاجر
بگیر با رفتیم دیدم باز مرا بردند انبار خلاصه چهار سال
و نیم بحبس و بتقصیر گاهی در انبار گاهی در قزوین زیر کند
و زنجیر بودم چه صدمات کشیدم دیگر زندگی را انسان
برای چه میخواهد آخر بعد از مرخصی ده تومان
آقا دادند پانزده تومان هم وکیل الدوله رفتم بطرف
اسلامبول . آنجا که سید شرح حالم را شنید گفت
چه قدر جان سخت بودی چرا نکشتی در مراجعت آمدم
بارفروش در کاروانسرای حاجی سید حسین از یک
میوه فروش یک طپانچه پنج لول روسی با پنج فشنگ
خریدم سه تومان و دو هزار و بخیال نایب السلطنه بودم
تا دو روز قبل از تحویل بحضرت عبدالعظیم آمدم در
آنمدت هم غیر از دو شب که شهر آمده منزل حاجی
شیخ هادی

شیخ هادی ماندم و از ایشان سفارش نامه خواستم و
گفتم شنیده ام امین همایون مرد است از من نگاهداری
خواهد کرد سفارش باو بنویسید حاجی شیخ هادی گفت
اطمینان ندارم و نمی نویسم دوباره مراجعت کردم و دیگر
ابداً جائی نرفتم مگر رفتن به (سرخه حصار) و (زرگنده)
و دم باغ نصرالسلطنه همه دروغ است در حضرت عبدالعظیم
هم بودم بهمه آقایان و علما ملتجی شدم بآقا امام با
سید علی اکبر و دیگران ملتجی شدم که برای تحصیل امنیت
کنید هیچکدام اعتنائی بحرف من نکردند دیگر در صدر
اعظم هم آمدند بصفائیه عریضه عرض کرده بودم که
به هم بحضرت عبدالعظیم بیایند .
در اینجا سوال شد . راست است که این کلفت شاهی
اندرون با تو متحد بودند و بتو خبر میدادند
جواب گفت اینها چه حرفی است آنها چه قابل شبهه
که من چیزی بدهند . روز پنجشنبه در حضرت عبدالعظیم
شهرت کرد که فردا شاه بزیارت خواهد آمد
آب و جارو میکردند منهم صبح شنیدم صدر اعظم
قبل از شاه تشریف میآورند عریضه نوشته بودم
آمدم توی بازار که عریضه بدهم نمیدانم چطور شد آنجا
باین خیال افتادم گفتم میرزا محمدرضا برگرد شاید امروز
اصل مقصود حاصل شود رفتم طپانچه را برداشتم از در
امامزاده حمزه رفتم توی حرم ایستادم تا شاه وارد شد
وقتی باو واقع شد آنچه واقع شد من (قدری) هستم
و مومن العقیده و معتقدم که بی حکم قدر برگ از درخت
نمی افتد حالا هم بخیال خودم یک خدمتی بتمام خلایق
وملت

وملت و دولت کرده ام و این تخم را من آبیاری کرده ام
و سبز شد همه خواب بودند و بیدار شدند یک درخت خشک
بی ثمری را که زیرش همه قسم حیوانات موذی و درنده جمع
شده بودند از بیخ انداختم و آن جانورها را متفرق کردم
حالا از پهلوی آن درخت یک جوانه بالا زده است مثل
مظفرالدین شاه سبز و خرم و شاداب امید همه قسم ثمرها میبرود
حالا شما هم فکر رعیتها باشید همه رفتند همه تمام شدند
من قدری از خارجه را دیده ام ببینید دیگران چه کردند
شما هم بکنید لازم هم نیست حالا قانون بنویسید
قانون نویسی حالا در ایران مثل اینست که یک لقمه نان
و کباب بحلق طفل تازه متولد شده بطپانند البته خفه میشود
ولی با رعیت مشورت کنید مثلاً بفلان که خدای تو داده
بگوئید بچه قسم از توابعات گرفته شود و بتو رفتار کنند
راضی خواهی بود هر طور که او بگوید با او رفتار کنید هم کارها
منظم میشود و هم ظلم از میان میرود
در اینجا سوال شد . تو (قدری) هستی باید بدانی حکم قدر
نیست که هنوز اینکارها در اینجا واقع شود
جواب گفت . همچو نیست پس شما خانه خود را جارو
نکنید که حکم قدر نشده است
سوال شد در آنمدت هیچ بخیال کشتن صدر اعظم هم بودید
جواب گفت در اینخیال نبودم حالا که من اینکار را کرده ام
امید حیات هم ندارم بجهت اینکه یک بزرگی لازم است
مثل بزرگی خدا انگیز بوده باشد بزرگ تر که مرا عفو کند . و
خصوص دستورالعمل سید جمال الدین و صحبتهای سلطان
با سید جمال سوال شد
جواب

جواب گفت وقتی که فتنه (سامره) برپا شد و میان شیعه‌های اتباع مرحوم میرزای شیرازی و اهل سامره گفتگو و جنگ میان آمده بود سلطان همه را از محرکات شاه میدانست سید گفته بود در حق ناصرالدین شاه هرچه از دستت برمیاید بکن تو خاطر جمع باش وقتی که من شرح مصیبات و صدمات و حبس‌ها و عذابهای خود را برای سید میگفتم میگفت که تو چقدر بیغیرت بودی و تحمل داشتی ظالم را باید کشت چرا نکشتی و ظالم در این میان غیر از شاه و نایب السلطنه کسی نبود اگرچه در خیال نایب السلطنه هم بودم و دیگر آن روز خیالم در حق شاه مصمم شد گفتم شجر ظلم را از بیخ باید انداخت شاخ و برگ بالطبع خشک میشود

سئوال شد روز سیزده عید اعتماد السلطنه را در حضرت عبدالعظیم ملاقات کردی یا خیر .

جواب گفت بلی با شمس العلما او را دیدم ولی حرف نزدم او آدم مزوری بود بسید خیلی اظهار ارادت میکرد ولی سید میگفت آدم بد ذاتی است از او نباید ایمن بود

سئوال شد کس و کار چه داری

جواب گفت یکزن دارم که همشیره خواهر میرزا است با دو طفل و یک خواهر پیری در کرمان دارم که پسر او را که مشهدی علی نام دارد پیش حاجی سید خلف گذارده‌ام

سئوال شد چه مناسبت و آشنائی تو با سید جمال الدین چه بوده

جواب گفت من پیش حاجی محمدحسن بودم وقتی که سید آمد بطهران و در منزل حاجی منزل کرد و من مهماندار او بودم و از آنجا آشنا شدم

سئوال شد مشهور است که تو یک خواهرت را در کرمان کشتی .

جواب داد خدا کشت اما مرا متهم کردند و گفتند تو کشتی

والسلام والاکرام

شرح تصادم قوای دولت و مجاهدین در پارک اتابک

نظر بوقوع بعضی جنایات که مخل نظم و آسایش اهالی طهران بود هیئت دولت ایران در پنجم شهر اوت ۱۹۱۰ اعلانی صادر و منتشر کرد و مجاهدین را که مسئول این عدم امنیت تصور میشدند دعوت بخلع اسلحه نمود

مجاهدین در تحت ریاست ستارخان و باقرخان مدافعین مشهور تبریز در پارک جمع شده بعضی تقاضاها از دولت نمودند و خلع اسلحه را منوط به قبول آن تقاضا

کردند . این وضع امور تا سه روز باقی بود تا بالاخره دولت ناگزیر شد که قوای قهریه در مقابل آنها اعمال نماید

آن اوقات قوای بختیاری در طهران عبارت از یکهزار و پانصد سوار بود هیئت دولت از من تقاضا کردند که سوار بختیاری را مامور خلع اسلحه نمایم من بدولت نصیحت کردم که حتی الامکان بطور قهر از آنها اسلحه نگیرند و شاهزاده اسدالله میرزا شهاب الدوله را نزد آنها فرستادیم تا به تسلیم و قبول تقاضای دولت نصیحتشان نماید و یا قرار بگذارد که اسلحه خود را ظاهرا تسلیم نمایند و محرمانه بگیرند تا آتش انقلاب بخوابد

چون از قبول اینمسئله نیز امتناع ورزیده بودند دولت بختیاری را مامور کرد که آنها را خلع اسلحه نماید ولی من دستور العمل داده بودم که از طرف بختیاری مبادرت بزد و خورد نشود . خلاصه سردار بهادر با مسیو یپرم پارک را محاصره کردند و باوجود التماس آنها که بدون جنگ اسلحه را تسلیم نمایند مجاهدین پیش‌دستی نمود

مقاله ذیل را آقای صاحب نسق از جریده اکسلسیر فرانسه که در تاریخ ۲۰ ژوئیه ۱۹۱۱ اشاعت یافته بود ترجمه کرده اند

وضع طهران

اظهارات سردار اسعد رئیس بختیاریها یکی از موسسین قانون اساسی

سردار اسعد یکی از مردمیدان شورش و انقلاب ایران و در این هنگام در پاریس است . رئیس ایل بختیاری دو سال است در پای تخت مقیم است و در این هنگام ، رفتار و اطوار محمد علی و ضدیتش نسبت به پارلمانی که خودش آن را برخلاف میل برقرار نمود و وقایع ایران یک روش مهمی را اتخاذ کرده است سردار اسعد فرزند او و معالجه خود را در فرانسه ترک نموده از

ایراد

از پارک شلیک کردند و دو نفر بختیاری را کشتند لابد بختیاری هم مشغول جنگ شده
در ساعت دو و پنج دقیقه بعد از ظهر شلیک شروع شد. در وسط جنگ سردار محتشم
هم بقوای دولتی ملحق شد و تقریباً تا سه ساعت از شب گذشته نایره قتال و جدال
اشتعال داشت. بالاخره قوای دولت در آن قسمت حصار پارک که رو بسفارت
فرانسه است رخنه‌ئی بدست آورده از آن مدخل بختیاریها داخل پارک شدند
و ستارخان باباقرخان و جمیع همراهانشان را گرفتند و آن دو را بخانهٔ
صمصام‌السلطنه بردند. ستارخان در جنگ گلوله خورده و جراحتی برداشته بود
سه ساعت از شب رفته سکونت و آرامش برقرار گردید

من زمستان را در تهران اقامت کردم و در اواخر بهار یعنی سوم ژوئن (۱۹۱۱) برای معالجه
چشمم که ضعیف شده بود بفرنگستان رفتم مدت یکماه در برلن پایتخت دولت امپراطوری
آلمان مشغول معالجه بودم و از آنجا روانه پاریس پایتخت فرانسه شدم. اوایل ورودم
بپاریس ۱۷ ژوئیه و در روزنامجات خبر حمله محمدعلی شاه و سالارالدوله را بایران خواندم

ایران شده خود صمصام‌السلطنه برادرش حاکم اصفهان را سرپرست بختیاریها قرار داد و برای یکبست طهران رفته قانون اساسی
مملکت را برقرار نماید. عمل سردار اسعد را بعضی‌ها بنجابت و نفعت شخصی حمل نمودند ولی وقایع و گذارشات بعد بخوبی ثابت
میکنند که فقط خاطر آزادی و طلب او و اراده او داشت که مداخله جدی در کار بنماید. سردار اسعد که از بختیاری‌ها و از خودش سخن
بمیان آورد و گفت ما هر چیز ایرانی و وطن‌پرست هستیم و بواسطه علاقه و دلبستگی که ما بسرزمین خود داریم. در این تغییراتی که
مملکت با تحمل آن نمود ما هیچگونه مداخله اجانب را در آنجا نخواهیم. اگر برادر من صمصام‌السلطنه اصفهان را اشغال کرده هیچ قصد
ندارد که خود را پادشاه آنجا قرار دهد بلکه فقط برای برقرار نمودن نظم و آسایش است که استقلال و تمامیت ایران را حفظ
نماید. بواسطه میل مفرطی که بختیاریها بقانون اساسی دارند کاری نخواهند کرد که تولید شورش و انقلاب بنماید. اگر با شتر

اقدام

در خلال این احوال از مجلس مقدس شورای ملی و والاحضرت ناصرالملک نایب‌السلطنه
و هیئت دولت تلگرافات و اثر باحضار من رسید. من تلگرافات متعدده به
صمصام‌السلطنه سرداران بختیاری مخابره کردم و برای جلوگیری محمدعلی شاه و
سالارالدوله تعلیمات لازمه را دادم. یکی از آن تلگرافات شرح هر جنگی که با
مهاجمین بوقوع پیوست ذیلاً بنظر میرسد

از پاریس بعد از چندی بمملکت سویس رفتم در اوایل زمستان از فرنگستان عازم
ایران شده در ۲۵ دسامبر مجدداً خاک وطن عزیز خود را زیارت کردم. ولی بدبختانه
بمناسبت اولتیماتوم ۲۹ ماه نوامبر ۱۹۱۱ ابر تیره افق مملکت را فراگرفته مملکت
در حالت بحران و خطر قریب‌الوقوع بود. در رسیدن پایتخت اقداماتی کردم که
صدمه بایران وارد نیاید. در همان اوقات بود که میو شوستر امریکائی خزانه
دارکل ایران معزول و مرنارد را بجای او نصب کرده بودند پس از رفع نگرانیها
در تاریخ بختیاری تجدید نظر میکردم مندرجات چند جزو آنرا که راجع بخدمات

اقدام بکار نمودیم و اگر صلابت و قدرت خود را بحکومت نشان داده و ایستادگی نمودیم برای این بود که میخواستیم بهر قیمتی که
باشد او را مجبور کنیم که نسبت بقانون اساسی و بوعده‌های خود وفی‌العهد باشد. رفتار ما را در همین مطلب که اصل مقصود است
باید دید که میل داریم خوشنودی حاصل کنیم. زیرا برای ایران عزیز ما شروع تاریخ آبادی در فصلی که در سوابق ایام داشت بعید
از این خواهد بود. چه میدانید که بختیاری در حالی که قوت خود را منضم بقوت سپهدار کرد و چگونه طهران را گرفته و قانون
اساسی را برقرار کرد و محمدعلی را باستعفا از سلطنتش مجبور نمود. یک حکومت آزادی‌طلب که هیچ رتبتی نداشت که شاه بتواند
قانون اساسی را باسختی موقوف نماید برقرار گردید. شاه جوان هفت ساله هم در تحت قیمومیت نایب‌السلطنه فداکار مشروطه
طلب بود. بعد از بعضی تغییرات وزارتی که با تغییرات وزارتی ممالک دیگر کم اختلاف داشت نظم و ترتیب

بختیاری

بختیاری و حالات آنها در عصر مشروطیت بود جمعی بر مبالغه و اغراق یا قسم آنها را جمع کرده سوختم اگر جائی از آنها پیدا شود بر خلاف میل من بوده و محل اعتبار و اعتماد نیست بعد از یکسال توقف در ایران قوه باصره ام از میان رفت و از لذت چشم بی بهره ماندم بدین علت دست از کار کشیده در خانه نشستم .

صورت تلگرافی است که در موقع حمله محمد علی شاه و سالار الدوله آقای سردار اسعد از پاریس بایران بخوانین بختیاری مخابره فرمودند .

اگر بواسطه حکم اطبا مجبور نبودم که برای حفظ قوه باصره خود مدت چهل روز مداومت در معالجه نمایم . بطور یقین بدانید که حال در راه بودم . از طرف دیگر من احساس هیچ اشکالی نمیکنم زیرا بعد از این خدمت کردن بمشروطه شخصاً و عموماً برای بختیاری یکفرض و دین مقدسی است . تمام اروپا ناظر و مراقب هستند که آیا بختیاری این فرض خود را بچه طرز ادا خواهد کرد و در استحکام عملی که سابقاً بجا آورده اند چه نوع فداکاری خواهند نمود این موقعی است که ما باید صفات مردانگی خود را نشان بدهیم و شرف خود و فامیل خود را در خدمت بوطن بنمایانیم

چیزیکه ایران امروز محتاج است و کابینه ائی که بتوانند اقدامات بکنند تمام طرفداران قانون اساسی هستند ایران نمی توانست بعد از سالهای دراز کشمکش اداره بطرز قدیم امید وار باشد و بطور قطع نداند آشوب اشخاصی را که در سلطنت امتیازاتی داشتند و از مواجبهای بی جهت و شغلهای بافایده خودشان محروم می مانند گاه بگاه از نقاط مختلفه مملکت خبر میدادند تشنگی ذاتی را که زود موقوف میشد . از طرف دیگر حکومت ایران بواسطه قوت کم توانست قوای پلیس را بقدر کفایت ترتیب دهد برای اینکه راههای تجارتی را از قطاع الطریق که سالها در اطراف اعمال خود را بجای میاوردند پاک و خالی نماید بخاطر دارید که انگلیسها حکومت ایران را در صورتی که نظم را در تمام جنوب ایران برقرار

شرح حمله سالار الدوله بر ایران

در فصل تابستان . سال ۱۹۱۱ که سردار محتشم بختیاری و سردار بهادر برای سرکوبی و سیاست طوایف چهار لنگ بختیاری حرکت کرده و با احراز موفقیت بچاق اخور مراجعت نموده بودند از طرف حضرت اشرف آقای سردار اسعد که در فرنگستان تشریف داشتند تلگرافی خطاب بخوانین بختیاری رسید که برای جلوگیری از محمد علیشاه و شعاع السلطنه و سالار الدوله که برای بدست آوردن تخت و تاج و انجام خیالات خویش بایران حمله کرده بودند بفوریت هر قدر استعداد که ممکن شود جمع کرده بطهران بروند

سردار محتشم و سردار بهادر هم با نهایت عجله و شتاب با قشون بختیاری بسمت اصفهان حرکت کردند

حکومت اصفهان با سردار اشجع بود . در ورود اصفهان مابین سرداران فوق الذکر و حکومت مرکزی بتوسط تلگراف مبادله نظریات گردید و نظر به نزدیک

برقرار نماید از داخل قشون مسلح هندی تهدید مینمودند ولی پس از آن کوششهای حکمرانی طهران را دانستند که از روی راستی و خیلی موثر بودند . محمد علی شاه مخلوع به اودسا پناه برده بود حکومت ایران متعهد شد که یک مستمری سالانه که عبارت از پنجاه هزار فرانک باو بدهد [2] بی طرفی کلی او . متعهد او سیه کارهای او بر ضدی در اطرافهای او ظاهر شدند . مجبوب و متوکلین قدیمی او و امیر بهادر جنگ و برادرش شجاع السلطنه اداره این دسیسه کاری را قبول کردند . حکومت ایران در وسط سال از کارهای مخفی و تقلبات محمد علی آگاه شد و بحکومت روسیه اطلاع داد که بواسطه قرارداد سال ۱۹۰۹ متعهد شده بود آنها را منع کند در ابتداء این ماه محمد علی از اودسا بیرون آمده و گفت به وین و هم به مارین باد خواهد رفت اگر خروج او از کشتی در گمش تپه نزدیک استراباد راست است باید گمان کرد که مراقبت و حرکات محمد علی در کار خیلی خوب نبودن کافی

[2] در ازاء

بودن خطر هیئت وزرا از سردار محتشم و سردار بهادر درخواست کردند که
قبل از رسیدن خودشان بطور چاپاری عده سوار برای محافظت طهران اعزام دارند
- اردوی بختیاری از اصفهان بسمت مورچه خوار حرکت کرد در محل مزبور
که دومین منزل بسمت شمال اصفهان است نظر بتقاضای دولت دسته مرکب
از ششصد سوار بفرماندهی امیرجنگ و شهاب السلطنه از اردوی بختیاری
جدا شده علیحده بسمت طهران رهسپار شدند در ورود بقم مابین امیرجنگ و
شهاب السلطنه با سردار ظفر که بفرمانفرمائی کرمانشاهان و عراق و همدان
منصوب و بصوب مأموریت خود میرفت ملاقاتی دست داد سردار معظم له
از طرف دولت تلگرافی ارائه داد که امیرجنگ و شهاب السلطنه برای حفظ
کاشان از نایب حسین به کاشان مراجعت نمایند

اما سردار محتشم و سردار بهادر با قسمت عمده اردوی بختیاری که منظماً بسمت
پایتخت میآمدند بعد از چند روز وارد طهران شدند

کافی بوده است زیرا او سفر را در خاک روسیه ترک نکرده و در آنجا یک کشتی گرفت که بگمش تپه برود در حالیکه تغییر نشده باد
بجای او به مریم آباد رفت تا وقتی که خروج او از کشتی استرآباد تصدیق شود سردار اسعد با کشف از دسیسه کاریهای
بعضی از کسان او آگاه است . محمد علی آدمهای چند در آذربایجان دارد و ما شنیده‌ایم که مجلل السلطان در اردبیل است
و سعی دارد که از طرفداران محمد علی برای یک اصلاح ممکن الوقوع جمع آوری نماید . و همچنین منصور الملک و لیث السلطنه با ماهان
با دسته مسلحی به بادکوبه رفته و حامل رقعجات برای ایران بوده‌اند در حین عبور از بادکوبه نقل کرده‌اند محمد علی بطرف
ایران میرود که سلطنت خود را بدست آورد و شما دیده‌اید که در ممالک مشرق چگونه اخبار با سرعت تمام انتشار مییابد . در
بازارها ذکر نموده‌اند که محمد علی در حالتی که خود را باسم خلیل بیک بغدادی پنهان داشته وارد و آن شده است و امیر بهادر جنگ
با او بوده
معظم له

مقارن این احوال فتح الله خان ضیغم السلطنه و یوسف خان امیر مجاهد که قبلاً
برای جلوگیری از پیشرفت سردار ارشد بسمت ورامین اعزام شده بودند
از سردار محتشم و سردار بهادر کمک خواستند . دو سردار مزبور و یپرم
با عده سوار بختیاری و مجاهد بفوریت حرکت کرده هیچ جا درنگ نکردند
تا خود را بدشمن برسانند . در تصادمی که مابین اردوی بختیاری و
از قشون سابق و قوای امدادیه اخیر دست داد سردار ارشد گرفتار و عده
بسیاری از ترکمانان اتباع او مقتول و مجروح و اسیر گردید . و سردار
ارشد پس از استنطاق و ثبوت مجرمیت و کشف نقشه و خیالات او تیرباران شد
- اردوی اعزامیه ورامین با حصول مظفریت بطهران مراجعت کرده مشغول
تدارک برای دفع سالار الدوله شد این نوبت محمد رضا خان سردار فاتح و
علی مراد خان سالار بهادر با اردوی بختیاری بسمت مازندران رفتند که از
محمد علی میرزا جلوگیری نمایند

با او بوده و بر روی آنها امیدوار بشاهنشاهی رجعتخان بوده‌اند . چون در همانوقت برادرش سالار الدوله در
کردستان ظهور کرد با یک قیل و قالی که همه حرکات این شاهزاده آنرا نشان میداد پس مطلب کافی بود برای قبولاندن
یک واقعه بزرگی را بر ضد آزادی و برقراری در آتیه حکومت استبدادی را
چون انجوش و خروش که بکلی سطحی و در وقت بحران وزرا اتفاق افتاده حکومت بمن تلگراف کرده است
که اقامت خود را در اروپا بعد از بحران مجدد نمایم . منهم امروز ببرادر خود صمصام السلطنه وزیر جنگ و بخانواده خود
تلگراف نمودم که باسم من در بختیاری اعلان کنند و یادآوری نمایند که بختیاری هیچوقت باید حفظ مشروطه
و قانون اساسی را از نظر خود محو نماید و از فداکاری در راه آن کوتاهی کند این یادآوری اشاره بتکالیف
خودشان

اولین تصادم این اردو با قوای دشمن عبارت بود از زد و خوردی که مابین رشید
السلطان و سالار بهادر رخ داد . رشید السلطان که از منتخبین سوارهای محمد علی
شاه را همراه داشت مقتول و اردویش مغلوب و بعد از دادن تلفات
۱۲ بسیار متفرق شدند . میدان اول فیروزی و مظفریت نصیب سردار فاتح
و سالار بهادر و اردوی آنها گردید . امیر تومان محمد علی میرزا و شعاع السلطنه
بکلی هزیمت یافتند و خودشان هم بکشتی نشسته از ایران حرکت کردند
سردار فاتح و سالار بهادر پس از تفرقه اشرار بطهران مراجعت نمودند .
و سردار محیی بحکومت مازندران منصوب گردید . از این واقعه مدتی نگذشت
که از ملایر راپورت رسید مابین اردوی امیر مفخم بختیاری والی لرستان
و اردوی سالار تصادمی واقع شده و قوای امیر مفخم و مرتضی قلیخان شکست
خورده از ملایر به عراق پس نشسته اند
سردار ظفر که با اردوی خود در اینمدت در قم توقف داشت بتقویت اردوی

خودشان زیادی است . قانون اساسی ایران محکم است و پارلمان مسئولیت خود را میداند . فقط منفعت
خواران قدیم غیر مربوط عصر محمد علی ترس و وحشت بمیان انداخته اند بامید اینکه در آب گل آلود ماهی بگیرند ولی
محال است تصور بشود یک لحظه که طریق قانون جدید در خطر باشد
اخباریرا که در ایران منتشر میکنند گاهی یک طریق بوالهوسی فوق العاده است آیا نگفتند که سپهدار که یکی
از اولین رجال آزادیخواه دولت است و اقدامات آزادی طلبان را همراهی او بوده مجبور بفرار از طهران
شده است . راستی انطلب که خیلی کم انگیز است این است که سپهدار قصد داشته برای معالجه چشم اسپرش
میرزا علی جعفرخان یک سفری بپاریس بکند و او در راه بود که او را از طهران خواستند که برگردد . در حالتی که

امیر مفخم و مرتضی قلیخان بعراق رفت . ولی پس از تبادل نظریات
سرداران بختیاری مصلحت آن دیدند که قم را مرکز و محور عملیات خود قرار
دهند . نظر به این نقشه اردوی سردار ظفر از عراق . سردار جنگ و
مرتضی قلیخان از طهران چاپاری داردوی امیر جنگ و شهاب السلطنه از کاشان
به قم آمده قوای خود را در آنجا مرکزیت دادند
یک اردو از طهران مستقیماً بریاست سردار محتشم و سردار بهادر و مسیو یپرم
خان برای ساوه حرکت کردند . و از قم هم اردوی سردار ظفر و سردار جنگ
بسمت ساوه رهسپار شدند . طرف عصر پیش قراول اردوی بختیاری
و اردوی سالار که بسمت ساوه میرفتند مصادف شده . پیش قراول
سالار مغلوب و اردوی بختیاری وارد ساوه شد . و بقیه اردوی سالار
الدوله در باغ شاه و نوبران و دهات اطراف قسمت شدند
عصر روز دیگر اردوی سالار الدوله برای تصرف یک قلعه که نزدیک ساوه بود

هنوز از سرحد نگذشته بود او هم فوراً بطرف پای تخت برگشت و الان در امورات حکومتی اشتغال دارد . من
تکرار میکنم که در قانون جدید هیچ بیم و وحشتی نیست و بختیاریهای فداکار در طهران میباشند و همه حاضرند بهر
جائی که حضور آنها ضرورت داشته باشد بروند . بعضی تلگرافها از سرچشمه آلمان میگویند که ما اهمیت واقعه را
در طهران کم فهمیده ایم ولی آنرا پنهان میکنیم برای اینکه بقرضی که ایران باید از انگلیسها بکند زیانی وارد نشود
و این فقره از مجعولات و بکلی بی اصل است . حکومت سابق ما است که این قرض را با بانک که رواج آن متعهد
شده است انجام داده است . با این اخبار کوچک محلی که در جمع کردن آنها میخواهند نتیجه گرفته و عمومیت بدهند
ایشان دیتی ندیده و اعتقادی نداشته باشند . دو سال است که ما اقدام کرده ایم در خالی کردن راهها از قطاع الطریق
ولی

حرکت کرد . بختیاری ممانعت کرد روز دوم نیز در تمام سنگرها جنگ سختی[4]

واقع شد ولی بختیاریها چون انتظار قشون سردار محتشم و سردار بهادر و مسیو یپرم

خان را داشتند مقام دفاعیه را اشغال و در صدد بودند که برسیدن قوای

امدادیه لطمه قطعی بر دشمن وارد آورند

روز سوم اردوی سردار محتشم و سردار بهادر و مسیو یپرم خان از راه آسیاب تک

بباغ شاه که یکی از تکیه گاههای دشمن بود حمله کردند و قشون سردار ظفر و

سردار جنگ هم حالت تدافع را ترک گفته بر سنگرهای روبرو یورش بردند

دامنه جنگ تا ظهر امتداد یافت وقشون بختیاری از دو طرف هجوم

آورده دشمن را شکست دادند . عده اردوی بختیاری و مسیو یپرم خان

سه هزار و اردوی سالارالدوله سی هزار نفر میشد

تلفات بختیاری در اینجنگ عبارت از ده نفر مقتول و مجروح وتلفات دشمن

متجاوز از هزار نفر مقتول و عده معتنابهی اسیر بود

ولی بدزدان کوهستانی بهتان نیست این یک کاریست که طول زمان لازم دارد . اگر محمد علی بکول زدن رؤسا مظفر شده و ممکن است که این ظفر را حاصل کرده باشد ولی عدم مظفریت او در مقصودی که دارد قبل از وقت معین است او نمیتواند ظفر را پیدا کند مگر کمی ، قشون دولتی ایران آنها را بسهولت مغلوب خواهند کرد مثل اینکه مغلوب نمودند گروهی را که در کردستان بدور سالارالدوله جمع شده بودند . بهر نوع که باشد اینحرکت او حکومت ایران را بطور قطع معاف خواهد کرد از ادای مستمری او که در ده ۲ ماه او سه در حق او برقرار شده بود . واین پول بطور مفید بمصارف کارهای مملکت خواهد رسید سردار اسعد بلند از این اظهارات کهشت پس از چند روز دیگر از پاریس به انگلادین که مشار تصمیم شده بود خواهد رفت در حالتی که از وقایع ایران هیچ آشفتگی خیال ندارد

[4] از ادا بر ز

پس از هزیمت سالارالدوله و اتباع وی روسای بختیاری و یپرم خان

تصمیم رای دادند که اردوی دشمن را تعقیب نمایند . برای اینمقصود اردو را

بسمت نوبران و همدان حرکت دادند

پس از چندی توقف در همدان و مراجعت اردوی یپرم خان بطهران اردوی

بختیاری بتعاقب سالارالدوله که به بروجرد رفته بود بسمت ملایر حرکت

کردند . در ورود بملایر اردوئی بفرماندهی سردار بهادر و سلطانعلیخان شهاب

السلطنه برای بروجرد گسیل گردید . قشون سالارالدوله از اشتربنان

که پنج فرسنگی بروجرد است برای جلوگیری بختیاریها سنگربندی کرده بعضر

- از صبح تا غروب بختیاری بجنگ و یورش اشتغال داشت و فاتحاً

قریه اشترینان را تصاحب کردند

در موقع محاصره اشترینان از طرف سالارالدوله نظرعلیخان با هزار نفر بکمک

محصورین رسید و او تا غروب مشغول جنگ بود در غروب مضمحل و فراری شد

در این جنگ تلفات بختیاری عبارت از بیست و هفت نفر مقتول

و مجروح بود . از طرف دشمن عده بسیاری از روسای اردو گرفتار و عده

معتنابهی هم مقتول و مجروح گردید سالارالدوله از خبر شکست اردوی خویش

بنجم آباد و از آنجا به پشت کوه و لرستان رفت و اردوی بختیاری هم برای

بروجرد حرکت کردند و از آنجا بعراق رفتند - و روسای بختیاری هر یک بمقر ماموریت

خود

خویش مراجعت نمودند

جنگ کرمانشاهان

چنانچه ذکر شد سالارالدوله و اتباعش در بروجرد از اردوی بختیاری شکست یافته بلرستان فرار کرد و از آنجا جمعی را دور خود گرد آورده بکرمانشاه رفت و کلیه آن صفحات مغشوش گشت .

از طرف دولت یارمحمد خان کرمانشاهی با عده مجاهد برای دفع او حرکت کرد در نزدیکی کرمانشاه جنگی واقع شد و سالارالدوله با اردوی وی از شهر فرار کردند و یارمحمد خان کرمانشاه را تصرف نمود

بعد از آنکه داودخان کلهر از قوه یارمحمد خان اطلاع حاصل کرد . مجدد سالارالدوله را محرک گردید که کرمانشاه را محاصره نمایند . یارمحمد خان تاب مقاومت نیاورده فرار کرد و اتباعش یا مقتول یا اسیر شدند و کرمانشاه مجدد بتصرف وی درآمد و یکمرتبه دیگر هرج و مرج در آن ناحیه حکمفرما گردید

این نوبت دولت فرمانفرما را بسرکوبی سالار و حکومت کرمانشاه مامور کرد و کری معاون یفرم را با عده مجاهد بطرف عراق محمدتقی خان امیرجنگ و سلطان علیخان شهاب السلطنه را با پانصد سوار برای اشرار زنجان اعزام داشت

اردوی بختیاری بدون جنگ وارد زنجان شدند و اشرار فرار کردند.

۱۱۱ فرمانفرما

اما فرمانفرما از همدان برای شورجه حرکت کرد و در بین راه مصادف گردید با یکدسته از قشون سالار قشون فرمانفرما را هزیمت داده و دو عراده توپ شنیدر را با قورخانه از او گرفتند و خود فرمانفرما چون قوای دشمن را زیاد دید صلاح چنین دید که موقتا عقب بنشیند

چون عقب نشستن فرمانفرما انتشار یافت و بیم میرفت که کار اشرار کسب اهمیت نماید از طرف دولت به اردوی بختیاری و مجاهدین تلگراف شد که اولی از زنجان و دومی از عراق با عجله و شتاب تمام خود را بکمک فرمانفرما بهمدان برسانند . اردوی بختیاری و مجاهد در همدان بیکدیگر ملحق شدند و یفرم خان هم از طهران با اتومبیل بهمدان آمد . و اردوی بختیاری در تحت سرداری امیرجنگ و شهاب السلطنه باتفاق اردوی مجاهد بسمت شورجه حرکت کردند در شورجه جنگ شروع شد و تقریبا دوازده ساعت کار زد و خورد امتداد یافت یفرم خان و چند نفر مجاهد و بختیاری در اینجنگ مقتول شدند ولی عاقبت شورجه بتصرف اردوی دولت درآمد و از متمردین چهارصد نفر اسیر و سیصد نفر مقتول گردید

بعد از یفرم خان کری بریاست مجاهدین منصوب و صبح دیگر اردو از شورجه بطرف کرمانشاهان حرکت کرد . پس از چند روز که اردو بصحنه رسید . تا بین قوای دولتی و داودخان کلهر و علی اکبر خان پسرش که با شش هزار سوار برای جلوگیری اردوی آنان از کرمانشاه حرکت کرده بودند طرف عصر تصادم روی داد

داودخان

داود خان کلهر عصر روز ۲۸ شهر محرم به سالارالدوله ملحق گردید.

آن روز نظر به خستگی و گرفتگی راه اردوی بختیاری و مجاهد دفاع کردند.
از طرفین چند نفری مقتول و مجروح شد. روز دوم اردوی بختیاری و
مجاهد بطرف سنگرهای داودخان و قشونش حمله کردند بعد از شش ساعت
جنگ داودخان و پسرش کشته شدند و اشرار فرار کرده بکرمانشاه رفتند
اردوی دولت در بیستون پنج فرسخی کرمانشاه متوقف گردید. سالارالدوله
بعد از خبر شکست اردوی خود و مقتول شدن داودخان فوراً به پشت کوه رفت
و اردوی دولت بکرمانشاه وارد و فرمانفرما را بحکومت منصوب کردند
پس از فرار از کرمانشاهان سالارالدوله بسمت کردستان رفت ولی دیگر کسی قدرت
نداشت با او همراهی نماید. تا اینکه یار محمد خان و حسینعلی خان و مصیب خان و سید کاظم
که رئیس چهار دسته از مجاهدین بودند محرمانه با وی طرح دوستی ریختند
پس از چندی توقف در کرمانشاهان اردوی دولت با فرمانفرما بطرف کردستان برای
سرکوبی اشرار حرکت کردند. از نیمه راه یار محمد خان و حسینعلی خان و مصیب خان با دستجات
خودشان برطبق نقشه که قبلاً طرح کرده بودند بطور فرار از اردو خارج شده مستقیماً به
کرمانشاه مراجعت کردند. و عمارت دولتی را بدون جنگ اشغال نموده شهر را بتصرف
در آوردند. و باکمال عجله مراتب را به سالارالدوله اطلاع داده او را به آمدن بکرمانشاه
دعوت نمودند. در آن هنگام سالارالدوله با چند نفر نوکر که در کردستان عثمانی بود بعد از

ملاقات

ملاقات با فرستاده آن چهار نفر بطور چاپاری برای کرمانشاه حرکت کرد و در اواخر ماه
ژوئیه ۱۹۱۱ وارد شهر شد. اردوی دولتی که از بختیاری و عده مجاهد و از چندی
شخصی فرمانفرما مرکب بود بدون درنگ به سنندج که حاکم نشین کردستان است رفته و
مدتی برای اصلاح امور در آنجا توقف کردند. توپهای شنیدری که در جنگ شورجه
بدست سالار افتاده و با زحمت بسیار به سنندج آورده بودند مجدداً بهمدان فرستاده شد
و اردو برای سرکوبی سالار و مجاهدین یاغی بسمت کرمانشاه حرکت کردند
در راه دو دسته قشون سالارالدوله که برای جلوگیری از اردوی دولتی اعزام شده بودند
بدون جنگ فرار کردند. در نزدیکی دربند که مابین کردستان و کرمانشاهان واقع است
اردوی دولت و قشون سالار که برای اشغال کردستان حرکت کرده بودند بیکدیگر بر خوردند
چون اردوی سالارالدوله شنید که قشون دولت بدون آنکه آنها اطلاع داشته
باشند به نه فرسخی رسیده اند شب همان روز فرار کرده و از جبال صعب المرور عبور نموده
بسمت سنندج رفتند. قشون دولتی برای کرمانشاه حرکت کرده در عرض راه از
بقیه اردوی سالارالدوله بسیاری با قورخانه زیاد گرفتار شدند. اردو وارد کرمان
شاهان شده و مدتی در آنجا توقف نمود. سالارالدوله هم با اردوی خود در سنندج اقامت کرد
چون داخله اردوی دولتی بواسطه ملحق شدن بعضی از مجاهدین با سالار قدری
بهم خورده بود رؤسا یعنی امیر جنگ و شهاب السلطنه و گری خان چنین صلاح دانستند
که اردوی خود را بسمت همدان حرکت داده در اساس کار اردو ترتیبی بدهند

اردو

از اینروا اردو بسمت سه اباد حرکت کرد ولی فرمانفرما باکمال جدیت در تلگرافخانه مشغول مذاکره با هیئت دولت گردید و مراجعت اردو را درخواست نمود .

ازاینجهت از طرف صمصام السلطنه رئیس الوزراء سردار محتشم وزیر جنگ وسایر هیئت دولت تلگرافات سخت بر وسای اردو رسید که مراجعت نمایند . سردار اسعد هم به امیر جنگ و شهاب السلطنه مستقیماً تلگرافی مخابره فرمودند که بهیچوجه نباید بسه آباد حرکت کنند و هر عده از اردو که با آنها همراهی مینماید برداشته خود را بکرمانشاه برسانند . اردوی مجاهدین بواسطه اختلافی که مابین خودشان بود نتوانستند بکرمانشاه مراجعت نمایند و بهمدان رفتند اردوی بختیاری بکرمانشاه مراجعت کردند سالار الدوله از خبر حرکت اردوی دولتی که از کرمانشاه استفاده کرده . یار محمد خان حسینعلی خان را با سه هزار نفر بطرف کرمانشاه حرکت داد و خودش با مصیب خان و هزار نفر قشون بطرف همدان رفت

بعد از دو روز توقف اردوی دولت در کرمانشاه یار محمد خان و دستجات قشونش که با اهالی شهر همدست بود بطور شبیخون بشهر حمله کرد . و تا صبح سه ربع شهر را بتصرف آورد اردوی بختیاری و فرمانفرما فقط دفاع میکردند

نزدیک صبح از طرف بختیاریها جنگ سخت سواره شروع . و در این بین یار محمد خان کشته شد دامنه جنگ تا ظهر امتداد یافت بعد از ظهر تمام قشون یار محمد خان مقتول و گرفتار و عده زیادی در قونسولگری انگلیس تحصن اختیار کردند اینجنگ خیلی سخت بود تعدادی از بختیاری و اردوی فرمانفرما کشته شد ولی از دشمن ششصد نفر مقتول و هفتصد نفر متحصن و گرفتار شدند . سالار الدوله که بطرف همدان حرکت کرده بود و دسته مجاهدین مسلمان بسرکردگی سید کاظم با او وعده داده بودند بدون جنگ همدان را تسلیم او نمایند محض اطلاع یافتن از کشته شدن یار محمد خان و شکست اتباع او اردویش متواری و خودش با مصیب خان و یکصد نفر سوار فرارا تا نزدیک طهران آمد - از طرف دولت سردار اشجع و ژنرال یالمارسن سوئدی رئیس تعلیمات ژاندارمری برای گرفتاری او مامور شدند . ولی سالار بدون تامل بسمت مازندران رهسپار شد محمد خان سالار اعظم با تعدادی از قشون بختیاری برای قلع وقمع او از طرف دولت بمازندران اعزام گردیدند

امیر اعظم مصیب و عده از سوار سالار را دستگیر کرد خود سالار از ترس اردوی بختیاری که ویرا تعقیب مینمودند مستقیماً بسمت رشت حرکت کرد از تنکابن پسر امیر اسعد جلوگیری از او کرد و جنگ شروع شد پسر امیر اسعد در طی جدال کشته شد خود سالار فرارا بسمت کردستان رفت بعد بمساعدت دولت روس قرار شد حقوقی باو بدهند و بترکستانش فرستادند

شرح جنگها در زمان حضرت اقدس ... دهقان ...

داستان فتح قندهار

از مطالعات شخصی

حکمرانان خطه بختیاری را اتابکان مینوامند و حکومت این طبقه در وسط قرن ششم هجری شروع شد

شروع شد در زمان امیر تیمور جهان گشای ترکستانی منقرض گردید و آخرین پادشاه
این سلسله اتابک افراسیاب ثانی است در زمان صفویه که مملکت ایران از غلبه
چنگیز و تیمور آسوده شده و دور کار ملوک الطوایف نیز بار بسته بود بزرگان بختیاری
مطیع شهریاران صفوی بوده اند و الآن من هشتاد طغرا فرمان دارم که سلاطین
آن سلسله باجداد ما نوشته اند . در زمان استیلای افاغنه و دوره
فترتی که در آن عهد حکم فرما گردید بختیاری گاه گاه در صفحه پلیتیکی ایران عرض
اندام نموده اند حتی در زمان اقتدار شهریار افشار یعنی نادرشاه بختیاری در
نزدیکی اصفهان بخود سری حرکت میکرده اند
پس از واقعه صحرای مغان در سال ۱۱۴۸ که اسم و رسم سلطنت شهریار افشار را
مسلم گشت نادرشاه چهار هزار سوار هفت لنگ و چهار لنگ بختیاری داخل قشون
کرد که هم در غیبت او اسباب زحمت نشوند و هم از شجاعت و دلیری آنها استفاده
نموده باشد و بقصد تسخیر افغانستان و منقاد ساختن افاغنه بقندهار رفت و آن
شهر را محاصره نمود . ولی مدت محاصره چندان طول کشید که نادرشاه برای اقامت
اردوی خود قصبهٔ باسم نادرآباد در نزدیکی شهر محصور بساخت و چون در شهر قندهار
آذوقه دوازده ساله مهیا و استحکامات شهر بغایت متین بود انتظار داشت که چندین
سال کار محاصره طول کشید قشون بختیاری از سستی سپاهیان نادری بتنگ آمده بهم
پیمان شدند و چنانچه رسم دارند سنگی را کشته عهد بستند که بشهر یورش برند و مراجعت

نمایند

نمایند مگر وقتی که شهر را بتصرف درآورند (این رسم هنوز هم در میان بختیاری
معمول است در تمام جنگهای بزرگ یک سنگ را کشته دفن میکنند و میگویند هرکس
بدون فتح و ظفر مراجعت نماید روحش با آن سنگ محشور خواهد شد)
خلاصه در وقت ظهر که نادر بخواب بود بختیاری بشهر یورش بردند از صدای
های و هوی نادر از خواب بیدار گشت اول خیال کرد که از قلعه ناگهان حمله آورده
کرده اند ولی چون اطلاع حاصل کرد که بختیاری برای گرفتن شهر رفته اند
در حال فرمان داد که اردو سوار شوند و خودش هم حرکت کرد چون نزدیک ارگ رسید
یکنفر از بختیاریها را دید که بالای بارو رفته و بیرق نادری را می جنباند و فریاد
میکند دولت دولت نادری است بختیاریها بعد از گرفتن قلعه قندهار متوجه
تسخیر ارگ دولتی شدند که کسی بر آنها تقدم نجوید و جمعی را فرستادند تا دروازه را
بروی نادر باز کنند وقتی که نادر داخل شد و بسمت ارگ رفت باز همان بیرق دار
می جنباند و میگوید دولت دولت نادری است
نادر وارد ارگ شده بر تخت نشست ولی عرق حسدش حرکت کرده در باطن از آتش
ملول بود که بختیاری بدون قشون او قندهار را گرفته اند میرزا مهدیخان از منشی
دریافت و این دو بیت را انشاد کرده برخواند همه گویند بختیاری کرد . بخت بیدار
بود و یاری کرد . شاه ایران و نادر دوران خاک در چشم قندهاری کرد نادر را
این بیت خوش آمد و حکم کرد که سپاهیان دست از قتل و غارت بکشند

[illegible]

رفع قدم

فتح قندهار در سال یکهزار و صد و پنجاه هجری بوقوع پیوست و هم در این سفر بختیاری تا هندوستان رفتند و در کتاب تاریخی که آقای ناصرالملک برای ناصرالدین شاه ترجمه کرده اند بدین مسئله اشارت رفته است . خلاصه در جنگ قطعی با قشون محمد شاه هندی که پنجاه هزار نفر آنها کشته و دعوی نادر را تخت و تاج هندوستان مسلم کرد قشون نادر عبارت از پنج هزار سوار گزیده بود که چهار هزار سوارشان بجنگ اشتغال داشتند و خود نادر با هزار سوار به سرکشی آنها میپرداخت از آن چهار هزار هزار سوار بختیاری بودند . بعد از این جنگها بختیاری تقرب تمام نزد نادر حاصل کردند ولی طولی نکشید که آفتاب اقبال نادر غروب کرد و سر تاجور بدست نوکران خودش از بدن جدا گردید و مجدد مملکت ایران گرفتار هرج و مرج شد و از هر جا سری به سرکشی برخاست . مملکت وسیع او در میان سیل زورانی که سطوت نادری برای آنها مجال جنبش باقی نگذارده بود تقسیم گشت . افغانستان را افاغنه بردند . استراباد و مازندران و گیلان در تحت استیلای محمد حسن خان قاجار درآمد که تا این زمان از بیم نادر در میان ترکمه بسر میبرد . آذربایجان را آزاد خان افغان اشغال کرد اما ولایات جنوبی را سه نفر از الوار متفق شده تصاحب کردند از این سه دو نفر از طایفه بختیاری و موسوم بعلی مراد خان و ابوالفتح خان بود و دیگری از طایفه زند و کریمخان نام داشت ولی بعدها ابوالفتح خان بحکم علی مراد خان بقتل رسید کریمخان زند سرکرده و رئیس قشون علی مراد خان بختیاری بود . علی مراد خان تا شیراز را بتصرف در آورده

و به بختیاری

و به بختیاری مراجعت کرد که برای تصرف آذربایجان و طهران و توسعه دایره اقتدارات خود قشون جمع نماید ولی در بختیاری سه صد خانوار از طایفه زندیه که از کریمخان قهر کرده و به بختیاری آمده بودند علی مراد خان را کشتند . و سلطنت را بدون مدعی و معارض برای کریمخان گذاردند

در زمان آقا محمد خان نخستین پادشاه سلسله قاجار بختیاری با یکدیگر اتحاد داشتند و بمؤسس سلسله قاجار اطاعت نمی نمودند آقا محمد خان یک جنگ با آنها کرده شکست فاحشی یافت . ولی در این نوبت نیز مانند سایر مواقع از در تدبیر بیرون آمده میان بختیاری اختلاف انداخت بدینمعنی که نصف بختیاری را با خود همراه و باتفاق آنها با نصف دیگر بختیاری جنگ کرده ایندفعه مظفریت حاصل نمود . از آن زمان ببعد بختیاری تابع دولت شد . اسم بختیاری در واقع مستحدث است یعنی در زمان صفویه این طایفه را بختیاری خوانده اند وجه تسمیه آنرا نمیدانم

چنانچه در طی مطالب کتاب گذشت بختیاری بدو تیره منقسم است بختیاری چهار لنگ و بختیاری هفت لنگ و وجه تسمیه آنها بچهار لنگ و هفت لنگ این است

در تمام ایلها مالیات را از روی شماره حیوان می بندند ولی در هر ایلی از روی شماره حیوان مخصوصی . در بختیاری هر هفت سال یکدفعه مادیانها را بشمار آورده بر آنها مالیات می بندند و هر شخصی حیوان دیگر داشته باشد آنرا بحساب مادیان وقع میدهند مثلا پنج گوسفند ، چهار الاغ ، چهار گاو را مطابق یک مادیان حساب میکنند . مالیات هر مادیانی هم در تیره های مختلفه تفاوت میکند چنانچه خود من دیده ام که یک تیره برای هر مادیانی سالی یکقران مالیات میداده است و تیره دیگر برای هر مادیانی سالی سه تومان

میداده اند

میپرداخته است . وعلت اینست که درظرف هفت سال بالطبع یک تیره فقیر می شوند و
تیره دیگر غنی . مالیات ایل فقیر را به ایل غنی تحمیل میکنند تا تعادلی حاصل گردد
مالیات چهارلنگ را بحساب مادیان شمار بالتمام دریافت میدارند . ولی به ایل هفت لنگ
ثمن مالیات را تخفیف داده اند ازاین رو میگویند چهارلنگ یعنی
باید تمام مالیات مادیان را مقرره بپردازند و هفت لنگ یعنی اگر مالیات دو مادیان را
به هشت قسمت نمایند هفت قسمت آنرا باید بپردازند و یک قسمت بآنها بخشیده
شده است (لنگ یعنی پا)

سابق براین ایل چهارلنگ و هفت لنگ ازیکدیگر جدا بودند و عداوت داشتند
لیکن درزمان مرحوم حسینقلی خان ایلخانی این هر دو ایل متحد و یکی شدند
بختیاریهائی که دربروجرد هستند طایفه قهری میگویند یعنی قهر کرده از مملکت بختیاری
رفته اند و آنها نیز مرکب از دو قبیله هفت لنگ و چهارلنگ هستند

در تاریخ شهر رجب المرجب سال یکهزار و سیصد و سی و سه ۱۳۳۳ هجری این بنده
سلطان محمد بن اسد السلطنه نائینی از اتمام کتاب بختیاری فراغت
حاصل کرد و خاتمه آنرا نیز بنام فرخنده امیر روشن
ضمیر معارف پرور حضرت اشرف آقای سردار اسعد
ادام الله تعالی اقباله موشح مینماید ع
العبد محمد علی الحسینی شریشی

Ite hinc Camoenae! vos quoque ite, suaves
Dulces Camoenae! Nam (fatebimur enim)
Dulces fuistis. Et tamen meas chartas
Revisitote, sed pudenter et raro. Sultan [illegible]

خاتمه

کتاب تاریخ بختیاری را چون باینجا رسانیدم دیگر حالت نوشتن برایم
باقی نماند . سالهاست چشمم نابینا و دست و پایم سست و انحراف
مزاج ازجاده صحت باخیالاتم مساعدت نمی نماید . کتابی که بنظر قارئین
میرسد . هفت سال قبل شروع شد دو سال اول ملک المورخین
مشغول نوشتن بود چهار سال بواسطه بروز موانع متروک افتاده و مجدد
امسال سلطان محمد خان با تمام بقیه آن پرداخت . علت آنکه نمره صفحات
آن چنانچه مهم است نوشته نشده اینست که بعضی از جزوات آنرا در موقع
مراجعت از انگلستان دیدم که نگارنده مبنی بر مبالغه و اغراق نوشته
آنهارا برداشتم و سوزاندم و از اینجهة تعیین عده صفحات ممکن نشد
آنچه دراینجا ملاحظه میشود قابل کمال اعتماد و اطمینان است دراینموقع که
این کتاب را تمام میکنم یک جنگ خانمان سوزی درصفحه عالم برپا است
که از اول دنیا تاحال نظیر آن دیده نشده است ومنهم با یک حالت پریشان
و افسرده که بالطبیعه از اوضاع این دست میدهد اوقات خودرا
بنوشتن وترجمه کردن کتب میگذرانم (علی قلی بختیاری)
ع تاریخ شهر رجب المرجب سال یکهزار و سیصد و سی و سه ۱۳۳۳ هجری

(۳)
۱. ال بختیاری . ۲. ایران - تاریخ - قاجاریان
الف. عنوان . ب. عنوان: خلاصة الاعصار فی
تاریخ بختیار.
DS۲۹۹/ب۳خ۲ ۱۲۹۳